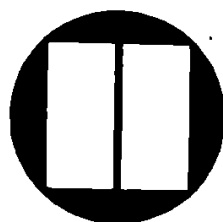


صدر واثقی

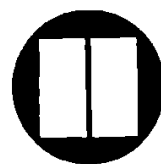
سید جمال الدین
حسینی
پایه گذار نهضت‌های
اسلامی

صدر واثقی

سید جمال الدین حسینی
پایه گذار نهضت‌های اسلامی



انتشارات پیام



پیام

انتشارات پیام ، تهران ، خیابان شاهرضا ، مقابل دانشگاه

چاپ دوم: اسفند ماه ۳۵

چاپ: چاپخانه افست مروی

صحافی: صحافی کوشش

بموجب اجازه نامه کتابخانه ملی - ۱۲۷ - ۲/۱۵/۳۵

حق طبع محفوظ ، نقل مطالب و اقتباس بشرط ذکر مأخذ آزاد است

مقصود ما از خائن تنها کسی نیست که کشورش را بنقد یا ببهای کم و زیاد بدشمن تسلیم کند (زیرا هر قیمتی که برای فروش دریافت شود ثمن بخش است) و باز هم خائن تنها کسی نیست که پای دشمنان را در زمین وطن باز کند بلکه کسی که توانا باشد از نفوذ بیگانگان در کشور جلوگیری کند و یا بهر وسیله که شده ضربتی بر پیکر اجنبی وارد آورد از این کار امتناع ورزد در هر لباس که باشد و بهر صورتی جلوه کند او نیز خائن است .

« عروۃ الوقتی ،

تاریخ صحیح این عقیده صحیح را ثابت می کند، هر جا ظلم موجود و آسایش معدوم شد از دولت اثری نخواهد ماند دولت بعدل استوار و ملت بهلم زنده میشود .

« متن نامه سید ، به حاج سیدمتان داغستانی »

امروز هیچ چیز چاره کار را بجز اتفاق نمی کند . آگاه باشید که روزگار هنوز با شما کج دار و مریز راه می رود ، و مدارا و مواسات در فرصت مینماید و همین از برای شما غنیمت بزرگی است ، پس تفریط در آن مکنید و قلیل فرصت را از دست مدهید که فردا دیگر گریه مرده را زنده نخواهد کرد و تأسف بر فالت سودی نخواهد بخشید و حزن دفع مصیبت نخواهد نمود . عمل مفتاح نجات است و صدق و اخلاص نزد بان فلاح . خوف و وجل ، مرگ و اجل را نزدیک میکند یا س و ضعف همت ، از اسباب هلاکت است

« عروۃ الوقتی ،

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه

کتابی که اکنون با عنوان «سید جمال‌الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی» از نظر خوانندگان محترم می‌گردد؛ در اصل موضوع پایان‌نامه تحصیلی این‌جانب در رشته «فلسفه» از دانشکده الهیات و معارف اسلامی بود که در سال ۱۳۴۰ تحت عنوان «شرح حال و آثار و افکار و فلسفه سید جمال‌الدین اسدآبادی» به راهنمایی استاد فاضل و ارجمند جناب آقای «مرتضی مطهری» انتخاب کردم. آن‌گاه برای تهیه آن، در حدود یک‌سال به تحقیق و مطالعه پرداختم، پس از آن که شرح‌نسبه جامعی در این زمینه فراهم گردید و از نظر مظلمه گذشت؛ بر آن شدم که در این باره بررسی بیشتری نمایم، تا شاید یک تحقیق‌نسبه جامعی در شرح احوال و نموداری از افکار این‌مرد بزرگ تهیه گردد.

از آن‌جا که «سید جمال‌الدین» بلاشک یکی از شخصیت‌های ارزنده و از چهره‌های درخشنده نیمه دوم قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری قمری است و از آنجا که تاریخ مردان مبارز و رهبران مجاهد خصوصاً شیوه پیکارشان با ستمگران و پایداریشان در برابرشاید و ناملازمات مؤثر در راه و رسم پیکار جویان و مصلحان آینده است؛ مناسب دیده‌شد که یک بررسی مستند و مشروح‌تری (غیر از آنچه بود) به عمل آید.



وقتی که در انتخاب موضوع فوق برای پایان‌نامه تحصیلیم با بعضی از دوستان شور کرده، نظر می‌خواستم، به پاسخ این‌که: «این موضوع، مطلبی است که زیاد درباره‌اش نوشته‌اند» برمی‌خوردم، ولی پس از برگزیدن عنوان مذکور و به پایان رساندن آن، به این دو نتیجه رسیدم: نخست آن‌که در نظر عامه مردم، کمیت در تحقیق جایگزین کیفیت شده است. به این معنی که وجود تألیفات زیاد در پیرامون یک موضوع عموم مردم را قانع کرده است. دوم آن‌که، امر تحقیق واقعاً کاری است مشکل و جانفرسا و بلاشبهه مسؤولیتی است سخت و دشوار و راهش صعب و ناهموار. تاکنون آنچه در پیرامون زندگانی سید به صورت مقاله یا کتاب منتشر شده است به طور کلی از دو صورت زیر خارج نیست:

یا ناقصند و نارسا؛ و یا متضمن اشتباهات و تهمت‌های ناروا.

در میان انبوه نوشته‌های درباره سید اشتباهات و انحرافات زیاد به چشم می‌خورد؛ و احیاناً اگر این نواقص در برخی از نوشته‌ها کم باشد، مسأله اجمال، اختصار در پاره‌ای دیگر از نوشته‌ها نمودار می‌گردد.

من مدعی نیستم که با انجام یافتن این کار اثری از هر جهت جامع به دست آمده است زیرا: تهیه شرح زندگانی شصتساله سید نیازمند به فرصت زیادتر و کوشش بیشتری میباشد. دشواری بزرگی که در تنظیم شرح حال سید وجود دارد، اینست که وی به مقتضای موقعیتی که داشته است در یکجا ساکن نبوده است. بامراجعه به بایگانی (آرشیو) وزارت امور خارجه برخی از کشورها از جمله کشورهای مصر و فرانسه و روسیه و نیز با بررسی آثار خطی اشخاصی که با سید محشور بوده یا زمانش را درک کرده اند؛ مطالب بکرفراوانی به دست خواهد آمد که آن هم برای هر پژوهشگری فرصتی زیاد و حوصله‌ای فراوان لازم است.

نگارنده برای تهیه این کتاب تا سرحد امکان از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌ام و در ضمن بررسی‌هایم، در هر نسخه‌ای اعم از خطی و چاپی و یا مجله و نشریه‌ای که مطالبی در زمینه این کتاب وجود داشته است گردآوری و یا استنساخ نموده‌ام. و در این رهگذر چه بسا نسخ خطی و چاپی را به اعتبار این که شاید مطلبی در این خصوص یافت شود، با صرف وقت فراوان مورد مذاقه و بررسی قرار داده‌ام ولی فاقد نفع در این خصوص بوده است.

بنابراین ماخذ موجود کتاب حاضر از میان صدها نسخ چاپی (اعم از نسخ فراوان و کمیاب) و نسخ خطی و مجله و نشریه فراهم آمده است* و برای جمع‌آوری چنین منابعی مدت نه سال به طور پراکنده به کتابخانه‌های مجلس شورای ملی، کتابخانه ملی، کتابخانه ملک، کتابخانه آقای مجتبی مینوی، کتابخانه دانشکده الهیات، کتابخانه دانشکده حقوق، کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران و کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مراجعه کرده‌ام و قسمتی از این منابع نیز با مراجعه به کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد و کتابخانه فرهنگ در اصفهان و نیز کتابخانه فرهنگ در بوشهر در ضمن سفرهایم به آن حدود فراهم آمده است.

و همچنین برای مزید اطلاع خواننده محترم یک نمونه از نحوه کوششی که در تهیه و تدوین این اثر به کار رفته است، این است که عکسهای موجود کتاب حاضر از میان متجاوز از بیست هزار عکس انتخاب گردیده است.

در خاتمه از دانشمندان کرام و محققان عظام انتظار میرود که هر گونه نظر انتقادی یا اصلاحی دارند و یا مطالب دیگری که قسمتهایی از زندگی سید را روشن می‌نماید، از راه لطف به نشانی «طهران- شرکت سهامی انتشار» جهت نگارنده ارسال دارند تا به خواست خداوند در چاپهای بعدی اصلاح و منظور گردد.

سی‌ام آذرماه ۱۳۴۸ شمسی برابر با یازدهم شوال ۱۳۸۹ قمری
طهران - صدر واقعی

* لازم به تذکر است که: در میان اسناد موجود، در درجه نخست کتاب «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین»، گردآوری و تنظیم آقایان دکتر علی‌اصغر مهدوی و ایرج افشار، در شناخت زندگی سید بسیار مؤثر و سودمند بوده است. و همچنین سلسله مقالات آقای علی‌مشیری که با استفاده از اسناد بایگانی (آرشیو) وزارت امور خارجه انگلستان نگاشته‌اند، در روشن ساختن قسمتهایی از زندگی سید مفید واقع شده است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل یکم :
۱	نام سید
۱	نسب سید
۲	بستگان سید (طبقه اول - طبقه دوم - طبقه سوم)
۷	زادگاه سید، اختلاف درباره زادگاه سید
۷	بحث سرزمینی بودن در اسلام مطرح نیست
۹	سید جمال الدین ایرانی است یا افغانی؟
۱۰	جهات ایرانی بودن سید
۱۵	چرا سید خود را افغانی نامید ؟
	فصل دوم :
۲۰	ولادت سید
۲۴	اولین سفر سید به طهران
	فصل سوم :
۲۶	حرکت سید به اتفاق پدرش به عتبات و تحصیل علم از محضر شیخ مرتضی انصاری
	فصل چهارم :
۳۲	حرکت سید به هندوستان و از آنجا به مکه
	فصل پنجم :
۳۴	حرکت سید به سمت کابل از طریق طهران و مشهد یا اولین سفر سید به ایران به قصد عزیمت کابل
	فصل ششم :
۳۸	عزیمت سید به سمت کابل
۴۰	سید برای دومین بار به ایران سفر می کند
۴۱	ورود مجدد سید به افغان

صفحه	عنوان
	فصل هفتم :
۴۶	حرکت سید به هندوستان به قصد عزیمت مکه
	فصل هشتم :
۵۱	ورود سید به مصر
	فصل نهم :
۵۳	عزیمت سید به استانبول و انصراف از زیارت مکه معظمه
۵۵	رقابت شیخ الاسلام با سید جمال الدین
۵۵	ایراد خطابه سید و پروزهانه شیخ الاسلام
	فصل دهم :
۶۱	سفر دوم سید به مصر
۶۴	شیخ محمد عبده کیست
۶۸	تأثیر سید در ادبیت
۶۹	فراماسون و سید
۷۲	انتقادات سید بر جمعیت فراماسون
۷۴	علل اخراج سید از مجمع فراماسون
۷۵	چرا فراماسون چنان تهمت بزرگی را برای سید انتخاب کرد ؟
۷۷	سخنی کوتاه درباره این انجمن (حزب الوطنی)
۷۸	تأسیس انجمن وطنی یا حزب الوطنی
۸۴	انعکاس فعالیت این انجمن : گزارش دیگران
۸۷	خطاب سید به کشاورزان یادرسی که به کشاورزان مصری آموخت
۸۸	علل تبعید سید از مصر
	فصل یازدهم :
۹۲	عزیمت سید به سوی هند
	فصل دوازدهم :
۹۶	عزیمت سید به لندن
	فصل سیزدهم :
۹۷	ورود سید به پاریس
۹۸	فعالیت سید و ابووظاره (جیمس سانوا)
۱۰۳	ارسال نامه‌های تهدیدآمیز سید به سران سیاسی انگلیس در قاهره
	ورود محمد عبده به پاریس و همکاری دو مسلمان شیعی و سنی برای اعتلای
۱۰۸	اسلام در دنیای مسیحیت
۱۰۸	طلوع جریده عروة الوثقی
۱۱۱	پیشنهاد سید برای تشکیل مؤتمر اسلامی

صفحه	عنوان
۱۱۵	عروة الوثقی تعطیل می شود
۱۲۰	دعوت سید به لندن
	فصل چهاردهم :
۱۲۲	ورود سید به لندن و مباحثاتش با رهبران سیاسی انگلیس
۱۲۲	مصاحبه با چرچیل
	ملاقات سید با دروموندولف مأمور فوق العاده انگلیس در استانبول
۱۲۶	و مصاحبه آن دو
	فصل پانزدهم :
۱۳۶	سومین سفر سید به ایران
۱۳۸	سید در اصفهان
۱۴۰	ورود به طهران
۱۴۵	علل خروج سید از ایران
	فصل شانزدهم :
۱۴۷	مسافرت سید به روسیه
۱۵۶	خروج سید از روسیه
	فصل هفدهم :
۱۵۸	ورود سید به آلمان
۱۶۰	ورود سید به روسیه
	فصل هجدهم :
۱۶۲	چهارمین یا آخرین سفر سید به ایران
۱۶۷	واقعه مسجد ملا فیض الله و شورای سه نفری یا مقدمه اخراج سید
۱۶۹	حرکت سید به حضرت عبدالعظیم (ع)
۱۷۰	آغاز فعالیت های شدید
۱۷۲	صدور اعلامیه
۱۷۴	صدور فرمان ملوکانه
۱۷۵	عمال شاه سید را به وضع فجیعی از بست بیرون میکشند
۱۷۸	نقش میرزا رضا در این جریان
۱۷۹	سید در قم
۱۸۰	اضطراب شاه از اخراج سید
۱۸۱	سید در کرمانشاه
۱۸۶	علل اخراج سید از ایران

صفحه	عنوان
	فصل نوزدهم:
۱۸۷	ورود سید به بغداد
۱۹۰	سید در بصره
۲۰۴	وحشت حکومت ایران از اقامت سید در بصره
	فصل بیستم:
۲۰۶	عزیمت سید به لندن
۲۱۰	آغاز مخالفت با امتیاز تنباکو یا بروز قسمتی از نتیجه مبارزات سید
۲۱۴	سرانجام ماجرای تنباکو
۲۲۱	اقدامات دیگر سید در لندن
۲۳۱	انتشار نشریه ضیاء الخاقین
۲۳۳	عصانیت فوق‌العاده شاه و تقاضای اشد مجازات
۲۴۳	تعطیل نشریه ضیاء الخاقین
۲۴۳	دعوت سید به استانبول
	فصل بیست و یکم:
۲۴۵	آخرین مسافرت سید به استانبول یا سفری که به مرگش ختم شد
۲۵۱	میرزا محمد رضای کرمانی در محضر سید
	فصل بیست و دوم:
۲۵۵	میرزا رضا به قصد کشتن شاه مصمانه به ایران حرکت می‌کند
	فصل بیست و سوم:
۲۵۸	ترتیب جشن آغاز پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه یا آخرین روزهای حیاتش
	فصل بیست و چهارم:
۲۶۳	کشته شدن شاه در حرم حضرت عبدالعظیم (ع)
۲۶۸	فرمان اعدام میرزا رضا صادر می‌شود
۲۶۹	شهادت میرزا رضا
	فصل بیست و پنجم:
۲۷۶	دردفاح از سید و رد اتهامات
۳۱۹	بحثی مختصر در پیرامون این فصل
	فصل بیست و ششم:
۳۲۱	شبهی از عقاید و خصوصیات اخلاقی ناصرالدین شاه
	فصل بیست و هفتم:
۳۳۳	دنباله این سرگذشت
۳۳۳	دستگیری سه شخصیت ایرانی

صفحه	عنوان
۳۳۵	دربند طرا بوزان
۳۳۷	از طرا بوزان تا زیر زمین نمناک منزل محمد علی میرزا
۳۳۹	مذهب این سه تن
۳۴۵	کشتاری جانگداز
۳۴۶	کفن و دفن محرمانه
	فصل بیست و هشتم :
۳۴۷	کشمکش دولت ایران با دولت عثمانی برای استرداد سید جمال الدین
	فصل بیست و نهم :
۳۵۴	مرگ سید
۳۶۳	تاریخ وفاتش
۳۶۳	مرقدش
	فصل سی ام :
۳۶۶	افغانها بعد از گذشت نیم قرن جسد سید را طلب مینمایند
۳۶۶	انتقال استخوانهای سید به افغانستان
۳۶۶	اعتراض ایران
	فصل سی و یکم :
۳۷۲	سیری در افکار و اندیشه های سید
۳۷۲	قرآن دریای بیکران
۳۷۵	مسألة قضا و قدر
۳۸۰	تقاضا از علمای اعلام و مبلغان اسلام
۳۸۲	بشارت مشروط
۳۸۳	تمصب به وطن و نژاد و دین ننوده است ؟
۳۸۵	تفسیر مفسر
	چرا مسلمین با داشتن دستورات دفاعی در نبرد و قتال ، از مسیحیانی که
۳۹۱	مبارزه منفی از تعالیم دینشان است عقب افتادند ؟
۳۹۳	دفاع در مسیحیت
۳۹۴	دفاع در اسلام
۳۹۵	یک مقایسه کلی
۳۹۷	عوامل مؤثر در ارتقاء مسیحیان
۳۹۹	عوامل مؤثر در انحطاط مسلمانان
۴۰۱	از حوادث ناگوار عبرت بگیریم و اتحاد و اتفاق را شعار خود سازیم
۴۰۷	اوضاع ایران

صفحة

عنوان

فصل سی و دوم :

۴۱۳

تقریباً برخی از شخصیت‌های بزرگ درباره سید

۴۲۰

استدراکات

۴۲۲

فهرست اعلام : نام اشخاص، نام جایها

۴۴۳

مآخذ

یادآوری:

- در ترتیب و تنظیم تصاویر کتاب، متأسفانه اشتباهاتی پدید آمده است لطفاً به اصلاح آنها توجه فرمایید.
۱. تصویر شماره ۷، متعلق به مابونظاره (تصویر بین صفحات ۹۶ و ۹۷) باید بین صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ قرار داده شود.
 ۲. تصویر شماره ۳۶، متعلق به شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی و حاج حسن خبیرالملک (تصویر بین صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷) باید بین صفحات ۳۳۶ و ۳۳۷ قرار داده شود.
 ۳. در زیرنویس تصویر شماره ۲۰، بین صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹ نام حاج محمد حسن امین‌الضرب بعد از نام آقامهدی ساعت‌ساز قرار داده شود.
 ۴. در شماره‌گذاری تصاویر ترتیب شماره‌ها مراعات نشده است.

فهرست تصاویر

شمارهٔ تصویر	صفحه	تصویر
۱	۱۶-۱۷	تذکرهٔ مرور به روسیه
۲	۵۶-۵۷	سید جمال‌الدین
۳	۶۴-۶۵	الاستاذ الامام الشيخ محمد عبده
۴	۷۲-۷۳	سید جمال‌الدین باعینک و عمامةٔ مشکی
۵	۸۸-۸۹	سید جمال‌الدین
۶	۹۶-۹۷	سید جمال‌الدین با عینک و عمامةٔ سفید
۷	۱۰۴-۱۰۵	جیمس سانوا معروف به « ابو نظاره »
۸	۱۰۴-۱۰۵	سید جمال‌الدین در لباس استانبولی
۹	۱۰۴-۱۰۵	سید جمال‌الدین در لباس استانبولی
۱۰	۱۱۲-۱۱۳	یک نمونه از صفحهٔ اول نشریهٔ عروة الوثقی
۱۱/۱۰۲۰۳	۱۲۰-۱۲۱	لرد گلادستن صدراعظم انگلستان در حالت‌های مختلف
۱۲	۱۳۶-۱۳۷	سید جمال‌الدین در سال ۱۳۰۳ قمری
۱۳	۱۳۶-۱۳۷	ظل السلطان (مسمود میرزا) در سال ۱۳۰۳ قمری
۱۴	۱۴۴-۱۴۵	سید جمال‌الدین با جمعی از علما و مردم طهران
۱۵	۱۴۴-۱۴۵	سید جمال‌الدین در طهران

تصویر	شماره تصویر	صفحه
حاجی امین الضرب، سید جمال الدین، میرزا جعفر (برادر حاج سیاح)	۱۶	۱۵۲-۱۵۳
سید جمال الدین در لباس عربی	۱۷	۱۵۲-۱۵۳
میرزا علی اصغر خان امین السلطان در حالت های مختلف	۱۸/۱۰۲	۱۶۸-۱۶۹
حاجی محمد حسن امین الضرب (سمت چپ) و آقا مهدی		
ساعت ساز (سمت راست)	۱۹	۱۶۸-۱۶۹
حاجی محمد حسن امین الضرب و فرزندش حاجی محمد حسین		
امین الضرب (ثانی)	۲۰	۱۷۶-۱۷۷
ناصر الدین شاه	۲۱	۲۱۶-۲۱۷
نایب السلطنه (کامران میرزا)	۲۲	۲۱۶-۲۱۷
امین السلطان در سفر اروپا	۲۳	۲۳۲-۲۳۳
لرد سالیسبوری وزیر امور خارجه انگلستان	۲۴	۲۴۰-۲۴۱
سید جمال الدین در اشکال مختلف	۲۶-۲۵	۲۴۸-۲۴۹
حاج سیاح محلاتی، میرزا رضا کرمانی - حاج سیاح محلاتی	۲۸-۲۷	۲۵۶-۲۵۷
میرزا رضای کرمانی در غل و زنجیر	۲۹	۲۶۴-۲۶۵
مظفر الدین میرزا	۳۰	۲۶۴-۲۶۵
مظفر الدین میرزا بایکی از درباریان	۳۱	۲۶۴-۲۶۵
میرزا رضای کرمانی در حال اعدام	۳۲	۲۷۲-۲۷۳
ناصر الدین شاه در اشکال مختلف	۳۳/۱۰۲	۳۲۸-۳۲۹
شیخ احمد روحی کرمانی ، میرزا آقاخان کرمانی ،		
حاجی میرزا حسن خبیر الملک	۳۴	۳۳۶-۳۳۷
اتابک (امین السلطان) - مظفر الدین شاه	۳۵	۳۵۲-۳۵۳
مظفر الدین شاه	۳۶	۳۵۲-۳۵۳
سلطان عبدالحمید ثانی در قیافت های مختلف	۳۸-۳۷	۳۵۲-۳۵۳
سید جمال الدین در بستر بیماری	۳۹	۳۶۰-۳۶۱

یاد آوری :

۱- املائی نامه ها و اسنادی که عیناً نقل گردیده (الا در چند مورد آن هم در موارد جزئی) مراعات شده است.

۲- اعدادی که با حروف ریز در متن کتاب آمده است چنانکه مشهود است، مربوط به ماخذ کتاب و علامت ستاره مربوط به توضیحاتی است که در پاورقی درج شده است

۳- توضیحاتی مربوط به صفحات ۱۰۹، ۱۰۲، ۱۷۳ تا ۲۱۱ کتاب در قسمت استدراکات آمده است .

فصل یکم

نام سید

نامش سید جمال‌الدین* حسینی از سادات حسینی است نظر باینکه زادگاهش در اسد آباد نزدیک همدان است معروف به اسدآبادی شده و چون مدتی در افغانستان بوده و نیز بجبهاتی که خود وی مایل بوده که افغانی خوانده شود و بهمین جهت در دنبال نام خود کلمه «افغانی» را قید میکرده به افغانی مشهور گردیده است و این موضوع در بین برادران افغانی ما و بعضی از مورخان که واقعاً معتقدند سید از اهالی اسدآباد حوالی «کنر» کابل است و ایرانیان و برخی از مورخان دیگر که مخالف افغانی بودن سید هستند کشمکش زیادی ایجاد کرده است. البته در فصول آتی مستدلاً ایرانی بودن سید و علت اتساش به افغان روشن خواهد شد.

نسب سید

میرزا لطف‌الله خواهرزاده سید* در صفحه ۷ کتاب مقالات جمالیه در مورد اصل وی چنین میگوید: «محقق است که جد کبارش از سنه ۶۷۳ هـ. در اسدآباد توطن و سکنی داشته و از بعضی نوشته‌ها بخصوص از الواح قبور نیاکان و اجدادش که در قرب امامزاده احمد در محله سیدان مدفونند و نزدیک خانه پدری سید واقع است تا سنه ۸۶۲ هـ. اسامی آباء و اجداد و خلفاً بعد سلف و نسل بعدنسل محقق و پیداست و بعضی را در الواح قبورشان با رفعت تمام نام برده اند که از آن جمله است:

«نخبة الاکابر و نقبة الاخيار جلال الدولة والدین سیدالصالح السعیدالشهید - حک

شده - ملقب بشیخ الاسلام منسوب بقاضی .»

* - تاریخ بیداری ایرانیان و ریحانة الادب و دکتر شیخ مصطفی عبدالرزاق در مقاله خود در این باره نام وی را با اشتباه «محمد جمال‌الدین» ذکر کرده اند و حال آنکه خود سید همه جا «سید جمال‌الدین» امضاء میکرده است .

** - میرزا لطف‌الله که خود را خواهرزاده سید معرفی کرده، در صفحات آینده طبق قرائن و شواهدی این ادعا ثابت خواهد شد.

صفات الله جمالی (فرزند میرزا الطف الله) در پاورقی صفحه ۱۴ و ۱۵ کتاب شرح حال سید جمال الدین بقلم میرزا الطف الله چنین نقل میکند: «سید جمال الدین بن سید صفدر بن سید علی بن میررضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میراصیل الدین محمد الحسینی قاضی بن میرزین الدین الحسینی بن میرظہیر الدین بن میراصیل الدین بن میرظہیر الدین بن سید عبدالله که معاصر با امام زاده احمد بوده و امام زاده مزبور را اگر چه احجار منقوره شیخ نوشته اند بہر جهت مرقد سید عبدالله در جوار مرقد آن جناب است . در سعدآباد (سعدآباد همان اسدآباد است کہ گاهی بہ این نام ذکر کردہ اند - نویسندہ) محلہ سیدان تاریخ وفاتش سنہ ۸۶۲ اثنی و ستین و ثمان مائتہ من الهجرة النبویة و سید عبدالله بن سید مرتضی بن سید منصور بن میرسعید بن سید محمد بن سید عبدالمجید بن سید اسمعیل الملقب بطاہر کہ در (عصر)* سلطان سنجر سلطنت داشتہ و ہوا بن نصرالله بن سید داود کہ در زمان حسن بن یوسف مأمور بچنگک و قتل و گرفتاری اوشدہ بعد از جنگہا برسید داود غالب آمدہ ویرا خلع کرد و سید داود بن سید عبدالله بن سید یحیی بن عمرو بن حضرت امام زین العابدین علیہ السلام کہ ہمین عمرو و زید ہر دو برادر و پسران امام زین العابدین (ع) بودہ و مادر آنها ام ولد بودہ و ہر دو برادر بطلب خون جد خود حضرت امام حسین علیہ السلام خروج کردہ و ہر دو شہید شدند با یاری و کوشش یوسف بن عمر ثقفی کہ از طرف ہشام بن عبدالملک والی بودہ لعنة الله علیہ .»

مادرش سکینہ بیگم دختر مرحوم شریف الدین الحسینی القاضی کہ وی نیز برادر میررضی الدین و ہر دو از فرزندان امیراصیل الدین بودہ اند .

بستگان سید

میرزا الطف الله در کتاب مقالات جمالیہ صفحہ ۲۰ در مورد طبقات بستگان سید

* - در متن عبارت کلمہ «عصر» نبود اما از سیاق عبارت و باستناد کتاب طبقات اعلام الشیعہ و آغا بزرگ طہرانی، کہ در صفحہ ۳۱۰ متن عربی جملہ فوق را باین صورت نوشتہ : «الذی کان من الامراء فی عصر السلطان سنجر» کلمہ «عصر» در متن اضافہ گردید .

۱- شرح حال و آثار سید - ص ۱۲ و ۱۵

تحت عنوان «اقوام و اقارب سید» چنین مینویسد:

الف - طبقه اول*

« برادرش سید مسیح الله** متوفی (۱۲۹۹ هـ) خواهرهایش طیبه بیگم متوفیه (۱۳۰۳ هـ) مریم بیگم*** متوفیه (۱۳۳۰ هـ).

*- ترتیب و شماره گذاری عبارات این قسمت از نگارنده است .

**- صحت این انتساب را در اثبات انتساب «سید کمال الدین» برادر زاده سید خواهید دید.
***- صحت انتساب این دو شخص با مراجعه بقسمتی از متن نامه های زیر، مندرج در کتاب مفید «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین» (جمع آوری آقایان ایرج افشار و دکتر اصغر مهدوی) بدست می آید :

نامه از میرزا شریف (خواهرزاده سید، برادر میرزا لطف الله) بسید در لوحه ۲۳ تصویر ۵۴ در تاریخ غره رجب ۱۳۰۱

«... والدۀ ماجده طیبه بیگم و حاجی ملا (بطوریکه ذکر خواهد شد خواهر دیگر سید مریم بیگم است که سیدوی را باین اسم صدا میکرد - نگارنده) و سایر اقوام عموماً سلامت و بعرض بندگی مصدح میباشند »

نامه از میرزا شریف بسید در لوحه ۲۴ تصویر ۵۵ در تاریخ دوم شهر شعبان ۱۳۰۱
«... و خاله مکرمه مریم بیگم و خاله زادها ذکوراً و اناثاً و والدۀ محترمه طیبه بیگم خانم و سادات سیدان از عموزاد. ها کلهم سلامت و ملالی بجز محروم بودن از فیض حضور مبارک ندارند... هر هفته یک روزنامه میرسد ولی چه عرض کنم از حالت والدۀ و خاله مهربانه که آنی آسوده نیستند. شب و روز خود را نمی دانند »

نامه از میرزا شریف بسید در لوحه ۲۵ تصویر ۵۹ و ۵۸ در تاریخ پانزدهم شهر رمضان ۱۳۰۱ هجری از اسدآباد :

جناب عالی می دانید که چاکران و خاله معظمه محترمه که بایشان حاجی میگوئیم و جناب عالی حاجی ملا خطاب میفرمائید با والدۀ مکرمه مهربانه و سایر اقارب و احبباً چه قدر آرزو و اشتیاق دارند که جناب عالی همیشه از سلامتی وجود مبارک و حالات خودتان بدستخط مبارک چیزی مرقوم فرموده همگی را شاد و سرافراز فرمائید... بخصوص همشیرهای جناب عالی مستدعی است هر هفته که پست عازم میشود مختصر دستخطی مرقوم و ارسال فرمائید. اگر چه دو کلام هم باشد باز غنیمت است .»

نامه از میرزا شریف در لوحه ۲۸ تصویر ۶۵ و ۶۴ در تاریخ بیستم ذی القعدة ۱۳۰۱
« بعظمت حق سوکند است که اگر والدۀ محترمه و خاله ام آنی بی یاد جناب عالی باشند و شب و روز چشمشان براه انتظار نباشد که آیا کی باشد که دستخطی یا روزنامه از جناب عالی برسد که خواطر خود را بآن مشغول نمایند... اگر هفته بگذرد که روزنامه از جناب عالی نرسد بیش از پیش مویه گنان و مویه گنان میشوند با چنین حالت سزاوار نیست که جناب عالی رحم به حالت این بی نواها فرمائید و از کتابت نوشتن و روزنامه فرستادن مضایقه بفرمائید
←

۱ - سید کمال الدین * پسر مرحوم سید مسیح الله که برادر زاده سید میشود، آقا

... در هر حال بازواجب دانسته که مجدداً بحضور مبارک عریضه عرض نماید و حالات همشیرهای جناب عالی را شرح دهد چه عرض کنم اسم مبارک جناب عالی که ذکر میشود چه حالت باینها روی می دهد اگر ممکن بود که پروبال داشته باشند تا بحال. هزاد فمد بجانب جناب عالی پرواز کرده بودند .

نامه از میرزا شریف بابو تراب عارف افندی در لوحه ۲۹ تصویر ۶۷ در تاریخ بیستم

ذی القعدة ۱۳۰۱

... خداوند شاهد است که همشیرهای جناب آقا بسیار بسیار اوقات تلخی دارند از نرسیدن جواب عریضه و روزنامه اگر چه واضح است که جناب آقا چشم از همگی قبیله و عشیره و اقارب و وطن خود پوشیده اند اما سزاوار نیست که اینها هم چشمشان در راه انتظار باشد و از این غصه تلف بشوند صورت فتکرافی جناب آقا را هم اگر مرحمت فرمائید عین التفات است تسلی قلب بجهة همشیرها و بنی اعمام و کسان ایشان میشود انشاء الله لطف خود را در اینباب دریغ نخواهید فرمود .

* - با مراجعه بقسمتی از متن دو نامه مندرج در کتاب « مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین » صحت انتساب فوق معلوم میشود :

متن نامه اول در لوحه ۲۱ تصویر ۵۰ از حاج سیدهادی سعدآبادی بسید میباشد که

در تاریخ پانزدهم رمضان سال ۱۳۰۱ ارسال شده :

... سید مسیح الله سه سال است مرحوم شده دو پسر از او مانده کمال الدین و بهاء الدین

بهاء الدین کوچک بود یکسال بعد فوت شد (ظاهراً چون این طفل در کودکی از بین میرود در سلسله اقوام اسمی از او برده نشده - نگارنده) کمال الدین صورت و سیره بعینه مثل خود او است حالا قریب به پانزده سالگی است .

متن نامه دوم در لوحه ۲۶ تصویر ۶۱ و ۶۲ از میرزا شریف خواهر زاده سید، بسید

میباشد که ظاهراً از اسدآباد در تاریخ پانزدهم رمضان ۱۳۰۱ ارسال شده :

... از بابت خالوی ناکام نامراد سید مسیح الله چه عرض کنم که زبانم لال باد و دستم

بشکند که قلم بدست گرفته و این قضیه را می نویسم بعد از این همه نزاعها و جدالها در چهار سال قبل مرحوم شد و جگر عالمی را از این مصیبت سوزانید ... بحمد الله کمال الدین هم بمراتب رسیده مشغول تحصیل و مشق است فارسی و امثله میخواند قریب سیزده یا چهارده سال دارد (این دو نامه در یک تاریخ نوشته شده اما نامه اول، فوت سید مسیح الله را سه سال قبل و نامه دوم چهار سال قبل ذکر میکنند با توجه بسال وفات وی یعنی سال ۱۲۹۹ سه سال قبل باید صحیح باشد)

و نیز روایتی را ناظم الاسلام در صفحه ۶۱ کتاب تاریخ بیداری ایرانیان ذکر میکنند که

علاوه بر دلایل فوق مؤید این ادعا است و آن روایت این است: « طایفه صاحب اختیار میگویند سید کمال برادر زاده سید جمال الدین الیوم (زمان تألیف کتاب ۱۳۲۴ قمری) در اسدآباد است . »

سید محمود جمالی پسر سید کمال که هر دو در قید حیاتند (زمان تألیف کتاب ۲۱ آبانماه ۱۳۱۱ بوده) و آقا سید محمود در مدرسه دولتی جمالیه اسدآباد که بنام نامی سید تأسیس یافته است معلم است.

۲- میرزا لطف‌الله* خواهرزاده سید، متوفی (۱۳۴۰هـ) - پسران میرزا لطف‌الله: میرزا فتح‌الله جمالی، میرزا نصرالله جمالی، صفات‌الله جمالی، سعدالله جمالی، بهاء‌الله جمالی و ابوالحسن جمالی.

۳- میرزا شریف** خواهرزاده سید*** که در قید حیات و قریب ۹۰ سال از سنین عمرش میگذرد. اسامی فرزندان میرزا شریف: رضا جمالی، احمد جمالی، بدالله جمالی، حسین آقا جمالی و صحبت‌الله جمالی.

* - تاریخ بیداری ایرانیان در صفحه ۶۱ روایتی را ذکر میکند که انتساب بالا تأیید میگردد و آن روایت اینست :

« جناب علیخان امیرتومان صاحب اختیار (صاحب اختیار مالک اسدآباد همدان بوده و لقب صاحب اختیاری از طرف حکومت باو داده شده بود - نگارنده) بنگارنده گفت دو خواهرزاده دارد سید جمال‌الدین - میرزا شریف و میرزا لطف‌الله که در اسدآباد موجود و مباشر آنجا می باشد ،

غیر از روایت مذکور قرائن و شواهد دیگری در این زمینه وجود دارد بخصوص از مطالعه متن نامه های مندرج در کتاب « مجموعه اسناد و مدارک » این مطلب بخوبی معلوم میگردد و قسمتی از متن آن نامه ها که برای صحت انتساب « میرزا شریف » (خواهرزاده بزرگتر سید و برادر میرزا لطف‌الله) ذیلا درج میشود مشهود میگردد .

***- میرزا شریف سناً از میرزا لطف‌الله بزرگتر است و قاعده می بایست نامش مقدم بر نام برادرش ذکر شده باشد ، معلوم نیست چرا این ترتیب رعایت نشده است .

***- ما در اینجا برای صحت این انتساب فقط بذکر دو قسمت از متن یکی از نامه های میرزا شریف که در تاریخ ۲۰ ذی القعدة ۱۳۰۱ به ابوتراب عارف افغانی نوشته و در قسمت اول آن نامه خود را خواهرزاده سید و در قسمت دیگر برادر میرزا لطف‌الله (خواهرزاده دیگر سید ، معرفی مینماید اکتفا می کنیم) با توجه بروایت اخیرالذکر تاریخ بیداری ایرانیان) نقل این قسمت مؤید دیگری است بر صحت خواهرزادگی میرزا شریف و (میرزا لطف‌الله) :

« بنده شما که باین هر یضه خدمت شما جسارت مینماید میرزا شریف مستوفی اسدآباد مشیرزاده جناب آقای آقا سید جمال‌الدین میباشم پسر مرحوم میرزا حسین اسدآبادی ... میرزا لطف‌الله اخوی حقیر خیال داشت که پیاریس برود (مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۶۷)

مرحوم حاج سید هادی متخلص بروح القدس متوفی (۱۳۴۶ هـ) (سید عمه زاده حاج سید هادیست*) و آقا سید حسن** پسر آقا سید یعقوب که از جمله بنی اعمام سید است.

و در صفحه ۲۱۰ نیز میگوید: «سوی اشخاص مذکور در فوق جماعتی از عمو- زادگان و بستگان و طایفه سید در اسدآباد هستند که همه آنها در محله سیدان که محل اجتماع و سکونت سادات است مسکون (استعمال کلمه «مسکون» در اینجا غلط است و بجای آن باید «ساکن» نوشته شود ولی از نظر رعایت امانت در نقل قول واستنساخ مطالب به همان صورت قید گردید - نگارنده) می باشند و مخصوصاً چند نفر از منسوبین بسید*** فعلاً در خانه پدری سید می نشینند».

* - با ذکر قسمتی از متن دو نامه زیر این انتساب تأیید می گردد :

نامه از سید هادی بسید مندرج در کتاب «مجموعه اسناد و مدارك» لوحه ۲۱ تصویر ۵۰ .

«عموسفدر (منظور پدر سید است- نگارنده) خیلی پیر و افتاده حال شده... عمه ام منظور سکینه بیگم عیال سید سفدر مادر سید است- نگارنده) همان سالهایی که شما رفتید (کلمه ای ناخوانا) فوت نمود»

نامه از میرزا شریف اسدآبادی بسید در تاریخ ۲۰ ذی القعدة ۱۳۰۱ مندرج در کتاب «مجموعه اسناد و مدارك» تصویر ۶۵

«حاجی سید هادی و حاجی سید حسام الدین و سید یعقوب و سید حسین و سید مصطفی و سید مرتضی و سید آقا بزرگ و سید نصرالدین و نورچشم عزیزم سید کمال الدین و میرزا لطف الله و سایر اقوام بحمدالله سلامتند»

** - در برخی از نامه های مندرج در کتاب «مجموعه اسناد و مدارك» ضمن گزارش وقایع محلی و خانوادگی از این شخص در چندین جا نام برده می شود اما این صراحت که «سید حسن بسید یعقوب باشد» دیده نشد ولی چون سایر انتسابات خانوادگی سید بنا به ادعای میرزا لطف الله با ارائه اسنادی به ثبوت رسید قاعده این انتساب را هم باید از وی پذیریم .
*** - مطابق نامه های موجود در کتاب «مجموعه اسناد و مدارك» صحت انتساب سایر بستگان سید معلوم می گردد .

زادگاه سید

زادگاه سید اسدآباد* نزدیک همدان است ولی عدمی در صحت این مطلب تردید کرده و گفته اند که وی از اهالی «اسعدآبادکتر» از توابع کابل افغانستان است.

اختلاف درباره زادگاه سید

در مورد زادگاه سید از همان زمان حیاتش بین عدمی از مورخان اختلاف پیش آمد و این اختلاف نظر بعدها شدت پیدا کرد تا آنجا که دولت افغانستان پس از گذشت سالها از مرگ سید از دولت عثمانی جسد متلاشی شده سید را درخواست کرد؛ البته منشأ این اختلاف خود سید بوده، زیرا در بعضی از نامه‌ها و مقالاتش «جمال‌الدین الحسینی‌الافغانی» امضاء می‌کرده است.

بحث سرزمینی بودن در اسلام مطرح نیست

مقدمه^۱ خوب است این مطلب در اینجا یادآوری شود که در اسلام مسأله سرزمین و زادگاه مطرح و مورد بحث نیست که نزاع بر سر جسد از هم پاشیده کسی مثل سید جمال‌الدین پیش بیاید و با چنین اعمالی مقدمه نفاق نمودار گردد. چه خوب می‌گوید دکتر محمد اقبال پاکستانی:

آن چنان قطع اخوت کرده‌اند
بر وطن تعمیر ملت کرده‌اند
تا وطن را شمع محفل ساختند
نوع انسان را قبائل ساختند

در اسلام مقیاس افتخار بمفاخر علمی و دینی خاک و خون نیست و بقول خود سید که می‌گوید:

«... دین اسلام درهای شرافت را بروی نفوس گشوده و حق هرگفتنی را در هر فضیلت و کمال اثبات می‌کند و امتیاز شرافت جنسیت و صنفیت را از میان برمی‌دارد. و مزیت افراد انسانی را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار می‌دهد»^۱.

اسلام تمام امتیازات نژادی و خاک و خون را از میان برداشته است آنچه مورد

* - این کلمه گاهی در بعضی نوشته‌ها «سعدآباد» ذکر شده و حتی سید در آخر نامش این کلمه را بنددت ذکر کرده است.

۱- کتاب اسرار و رموز ص ۱۳۳

۲- نیچریه یا ناتورالیسم بقلم سید جمال‌الدین ص ۵۰

توجه است عقیده و عمل فرد میباشد . مبارزات و مجاهدتهای سلمان فارسی که بعدها اسلام اختیار کرد شاهد مدعای ماست که حضرت محمد (ص) درباره اش فرمود : «سلمان منا اهل البیت» و بیان چنین جمله‌ای از پیغمبر بزرگ همانا در قبال خدمات سلمان در راه دین اسلام بود.

پس در اسلام مسأله « اهل کجا هست » مطرح نیست بلکه « اهل چه عقیده و دارای چه عمل است » مهم است .

بزرگان و نوابغ دینی ما همه متعلق بجوامع اسلامی هستند نه اینکه منحصر بیک کشور باشند. شخصیت‌های بزرگ چون محمد بن عبدالله (ص) متعلق بسرزمین محدودی نیستند بلکه بجوامع اسلامی تعلق دارند و همانطور که یک فرد مسلمان عرب حق دارد بوجود محمد بن عبدالله (ص) افتخار کند بهمان نسبت چنین حقی برای یک فرد غیر عرب هم خواهد بود. شخصیت‌های کوچکتری چون سید جمال الدین گرچه با چنان نوابغ ایمانی و نمونه‌های کامل انسانی بسیار فاصله دارند، بهمین ترتیب خواهد بود؛ هر چند در جوامع کنونی افتخار بشخصیت‌ها از نظر خاک و خون اشتباهاً و بدون جهت مورد توجه است .

بنابراین چون سید جمال الدین مسلمان است و بنام اسلام و در راه اسلام قدمهایی برداشت و خدماتی را انجام داد نه متعلق بایران است و نه بسافغانستان بلکه متعلق بجوامع اسلامی است .*

با ذکر این مقدمه بیش از این در پیرامون این موضوع که «سید جمال الدین ایرانی است یا افغانی» و حتی در باره اش مقالات متعدد نوشتن زائد بنظر میرسد، ولی چون قصد نگارنده نگارش تاریخ زندگانی سید است، ناگزیرم که محل ولادت وی را مجهول نگذارم و این امر مستلزم آنست که تیغچه تحقیقاتم را بدون اعمال کوچکترین تمایلی بایرانی جلوه دادن سید در معرض افکار خوانندگان قرار دهم .

* - بهمین جهت نام سید در عنوان کتاب فقط « سید جمال الدین حسینی، قید گردید . هر چند اسدآبادی بودنش از نظر نگارنده مسلم است .

سید جمال‌الدین ایرانی است یا افغانی ؟

اگر بخواهیم سید را بنا بر ادعای بعضی از مورخان، افغانی فرض کنیم شرح زندگانش را تا سن ۱۸ سالگی خیلی مبهم و تاریک می‌بینیم و مطابق عقیده این دسته از مورخان خط سیرش در افغانستان (از حدود کابل) و هندوستان بیشتر نیست و تا این سن اصلاً قدم در خاک ایران نگذاشته است. و حتی در بعضی از موارد مربوط به زندگیش تشکیک پیش آورده‌اند. مثلاً غلام جیلانی اعظمی در مورد سیادت وی که بنظر خود سید و آنانکه او را میشناخته‌اند و طبق نسب نامه موجود، امری مسلم و قطعی بوده، در مجله کابل چنین می‌گوید: «بهر حال چون مورخین خود ما و خارجه راجع به سیادت جمال‌الدین و خانواده‌اش اکثریت دارند ... درین مسئله که اختلاف زیادی نبوده است لهذا ما هم عجالتاً وی را سید جمال‌الدین می‌گوئیم»^۱.

و یا در مورد جد سید در همان مجله چنین می‌گوید: «جد اعلاّی جمال‌الدین که در تاریخ معروف است فعلاً سید علی است ولی از آنجاکه بین سید علی قطعی ... عهد همایون و سید علی ترمزی شیخ معروف اشتباه موجود است که آیا این دو نفر شخص علیحده فی حد ذات یکی بوده‌اند»^۲.

و یا در مورد مرگ پدر سید که تا سال ۱۳۰۴ هجری قمری مطابق اسناد و مدارک موجود (این مدارک بموقع ارائه خواهد شد) زنده بوده باز اشتباه در همان مجله چنین گوید: «سید جمال‌الدین بعد از مرورده ساله اقامت کابل در معیت پدر محترم خود عازم کبر شده ... ولی چندی طول نکشید که سید صفدر داعی اجل را لبیک گفت»^۳.

و اگر سید را ایرانی فرض کنیم تاریخ زندگیش تا سن ۱۸ سالگی خیلی روشنتر و واضعتر خواهد شد و می‌بینیم که در شهرهای مختلف ایران و عتبات عالیات سفر کرده است و حتی با اشخاص بزرگی برخورد داشته و نه تنها در این سن بلکه تا سن ۲۴ سالگی اصلاً قدم بخاک افغانستان نگذاشته است.

۱- مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۲۲

۲- مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۲۳

۳- مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۱

جهات ایرانی بودن سید

جهانی که ذیلاً نقل میشود ایرانی بودن سید بخوبی واضح و آشکار میگردد:
۱ - میرزا لطف‌الله خواهرزاده سید شرح نسبتاً مفصلاً از بدو ولادت سید تا زمان ۱۷ سالگی که تاریخ مانده بود و بعد از آن تاریخ تا پایان زندگی را ذکر میکند که اکثر مطالب آن بامدارکی که بعدها بدست آمده و با نوشته های دیگران مطابقت دارد.

وقتی که ناصرالدین شاه بدست یکی از طرفداران سید کشته میشود موضوع استرداد وی بین دولت ایران و عثمانی پیش می‌آید نتیجه نام‌هایی در این زمینه رد و بدل میشود، نام‌هایی که در این مورد از طرف سفیر ایران در عثمانی ارسال شده است و ذیلاً نقل میشود دلائلی است بر ایرانی بودن سید:

۲ - نامه از میرزا محمودخان علاء‌الملک سفیر کبیر ایران در استانبول بامین - السلطان صدراعظم ایران :

«دهم ذی‌حجه ۱۳۱۳ در باب شیخ جمال اصرار زیاد دارم که او را بسرحد داران ایران تسلیم نمایند... و صدراعظم صریحاً گفتم شما موافق بند چهارم مقاله نامه اخیر که در ۱۲۹۱ ما بین سفارت و بابعالی منعقد شده است مجبورید باینکه هر وقت سفارت یکنفر از تبعه ایران را بخواهد طرد و نفی نماید لدی‌الظاهر معاونت لازمه و مقتضیه منظور دارید. برای دولت عثمانی ابدأ حرف و عنذری در حمایت او نمانده است اعلیحضرت سلطان به تسلیم او راضی شده»^۱.

۳ - نامه از علاء‌الملک بامین‌السلطان :

«دوشنبه ۲۲ محرم ۱۳۱۴ نامه تجدید مأموریتم را نزد سلطان بردم سلطان با پیغام گفت دلائلی که در شرکت سید جمال‌الدین بقتل شاه دارید بنویسید جواب دادم داخل این مسئله نمیتوانم بشوم در تبعید تبعه طرفین بخاک یکدیگر تا حال دلیل اقامه نشده است»^۲.

۱ - نقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار تألیف خان ملک‌ساسانی ص ۲۱۲ متن نامه دوم .

۲ - نقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۵ متن نامه چهارم .

۴ - نامه از علاءالملک بامین السلطان:

«سلخ محرم ۱۳۱۴ در مسئله شیخ جمال صدراعظم میگفت در سرای همایون
میگویند ما هم بقدر هزار نفر اشقیاء از سابق در ایران داریم آنها را هم باید دولت
ایران بما مسترد کند»^۱*

۵ - نامه از علاءالملک بامین السلطان:

«سلخ محرم نمره ۹ ... دیروز صدراعظم گفتم مسئله جمال بکجا رسید جواب
داد تسلیم جمال عهداً و مقاوله حق با شماست ولی باید از سرای سلطان بوزیر ضبطیه
حکم شود که او را تحت الحفظ بسرحد ببرند»^۲

۶ - نامه از علاءالملک بامین السلطان:

«یازدهم صفر ۱۳۱۴ شیخ جمال وقتیکه پترزبورغ آمده بود با تذکره ایرانی
آمده بود تذکره او هم در دفترخانه سفارت آنجا ضبط است و هم در دفتر کدخدای محله
روسی نوشتم صورت از روسها گرفته بفرستند که اینهم يك دليل به تبعیت او باشد»^۳*

۷ - نامه از علاءالملک بامین السلطان:

«... صدراعظم گفت که رعیت ایران بودن جمال محقق نیست چون به پترزبورغ
نوشته بودم جناب ارفع الدوله سندی محکم در بودن جمال در پترزبورغ با تذکره
ایران فرستاده بود در آوردن نشان دادم ساکت شد ولی گفت شرکت او در قتل شاه شهید
معلوم نیست . ربیع الاخر ۱۳۱۴»^۴.

۸ - بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه بدست یکی از طرفداران سید دولت ایران

در صدد استرداد سید بود و چون دولت عثمانی بعنوان تابعیت و غیره از فرستادن سید

۱ - نقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۵ متن نامه پنجم .

۲ - نقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۶ متن نامه هفتم .

۳ - نقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۷ متن نامه هشتم .

۴ - نقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۹ متن نامه دهم .

* - از عبارات شماره های ردیف (۳) و (۴) معلوم میشود که دولت عثمانی دلیلی بر عدم تابعیت
سید نداشته و دنبال بهانه میگشته .

** - این تذکره بشماره ۸۱۰۸/۸۸ - ۷۴۵ مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۸ در آرشیو سفارت
پترزبورغ موجود است (سیاستگران دوره قاجار).

خودداری میگرد اولاد سلیمان خان صاحب اختیار مالک عمده اسدآباد نامه هائی را که سید از جاهای مختلف برای سلیمانخان صاحب اختیار فرستاده بود و خود را رهین الطاف وی دانسته و سفارش خویشانش را کرده بود در دسترس دولت ایران گذاردند و دولت ایران نیز آن نامه ها را باستانبول فرستاد.^۱

۹ - دلیل دیگر وجود نمونه هائی چند از الواح منقوره بستگان سید است که در صفحات قبل بنا بادعای میرزا لطف الله خواهرزاده اش با ارائه اسناد و مدارک مربوطه این نسبت خانوادگی ثابت گردید و این الواح منقوره در جوار امامزاده احمد است که صورت چند لوح در اینجا ذکر میشود:

الف - صورت لوح مزار مرحوم سید عبدالله * جد اعلاى سید جمال الدین:

«هذا قبر الولد الصالح المرحوم المغفور السعيد الشهيد الدارج الى رحمة الله من - رب الوعيد وهو النتيجة الاكابر وبقية الاخيار جلال الدولة والدين سيد عبدالله ابن سيد مرتضى اسدآبادى توفى في عشرة شهر شوال سنة اثني وستين و ثمانية مائة ٨٦٢»

ب - لوح قبر سید مسیح الله فرزند مرحوم سید صفدر برادر سید جمال الدین:

«هذا قبر المرحوم المغفور المبرور الواصل رحمة الله عاليجناب سيادت مآب آقاى سید مسیح الله خلف صدق آقا سید صفدر فى سوم شهر ربيع الثانى ١٢٩٦ هجرى»

ج - لوح مزار مریم بیگم خواهر نامادری سید:

«هذا قبر المرحوم المغفور مریم بیگم بنت مرحوم آقا سید زکی متوفیه ١٣٣٠ هجرى»

د - لوح مدفن مرحوم میرزا شریف خواهرزاده سید:

« هذا قبر المرحوم المغفور المبرور الواصل الى رحمة الله جنت جاىگاه ميرزا شريف خان مستوفى ابن مرحوم ميرزا حسين مستوفى ١٣٥١ هجرى ».

۱ - آرشیو سفارت ایران در استانبول بنقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار ص ۱۹۵

* - این شخص بنا باستناد نسب نامه مندرج در صفحه ۲ کتاب و ادعای صفات الله جمالی فرزند میرزا لطف الله ؛ جد سید بوده .

۵ - لوح مزار سید کمال الدین برادر زاده سید جمال الدین:

«آرامگاه مرحوم سید کمال الدین الحسینی ابن سید مسیح الله سنة ۱۳۵۵ هجری»^۱

۱۰- مؤید دیگر بر ایرانی بودن سید شرحی است که مرحوم سید السلطنه کبابی در زمان انتشار مجله کاهه برای اداره مجله ارسال داشته و در آن چنین نگاشته است: «کتابخانه خود را در سنه ۱۲۹۶ در چند گاوصندوق بیوشهر فرستادند از آنجا پیدا میشود که قصد توطن در وطن مألوف خود داشته اند. کتابها در خانه مرحوم حاج عبدالنبی متوفی سنه ۱۳۰۰ امانت بوده تا در سنه ۱۳۰۳ بعد از ورود خود خواسته و عدل بندی شده و با خود بداخله ایران بردند حمل دوازده قاطر بوده»^۲

آقای تقی زاده مدیر مجله پیشین کاهه در آن مجله روایتی مشابه روایت بالا ذکر میکند که «قصد توطن سید را در ایران، معلوم میدارد و آن روایت این است: یکی از آشنایان که در طهران با او در سفر اولش هم منزل بوده و در روسیه هم او را مکرراً دیده روایت می کند که در سفر اول بطهران جوانی ایرانی که بعد معلوم شد همشیره زاده سید بوده همراه سید بود و سید دوسه صندوق کتب عربی همراه داشت که بتوسط آن جوان بهمدان فرستاد»^۳

۱۱ - اماره دیگر بر ایرانی بودن سید اینکه، نام خانوادگی سید «حسینی» بوده ذکر کلمه «افغانی» در دنبال اسم تعمد در انتساب را بنظر میرساند، و علاوه بر آن معمولاً انتساب اشخاص نسبت بزادگاه، بقریهها و شهرها میباشد نه بکشورها. و اگر برادران افغانی ما و بعضی از مورخان و تذکره نویسان درباره افغانی بودن سید بقید کلمه «افغانی» استناد میکنند سوای دلائل ذکر شده قید این کلمه بهیچ وجه دلیلی محسوب نمیشود زیرا سید در بعضی از نوشتههایش خود را بکشورهای دیگر از جمله ایران

۱- نقل از کتاب ایرانی الاصل بودن سید جمال الدین اسد آبادی تألیف صفات الله جمالی

ص ۲۳ و ۲۴

۲- مجله کاهه سال دوم دوره جدید شماره ۹ مقاله آقای تقی زاده ص ۱۱

۳- مجله کاهه سال دوم شماره سوم ص ۱۰

* - کتب و اسناد و یادداشتهایی که از سید در منزل حاج امین الضرب بجا مانده بود چندی قبل بوسیله آقای دکتر مهدوی فرزند حاج محمد حسین امین الضرب ثانی بکتابخانه مجلس شورای ملی اهداء گردید.

(آنهام بدو ناحیه از ایران) نسبت داده و باسامی زیر نام خود را قید کرده:
الف - جمال‌الدین الحسینی الافغانی یا بندرت جمال‌الدین الحسینی الافغانی
الکابلی .

ب - جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی (عبدالله) یا جمال‌الدین الاستنبولی.

ج - جمال‌الدین الحسینی رومی یا رومی (تخلص)

د - جمال‌الدین الحسینی الطوسی

ه - جمال‌الدین السعدآبادی^۱

با توجه باسامی فوق معلوم میشود که اصلاً «سرزمین» برای وی مفهوم نداشته .
مراجعه سیدبسفارتخانه‌های ایران در کشورهای خارج جهت گرفتن تذکره مرور
یا تجدید آن که در ذیل نقل میشود از جمله دلائلی است بر ایرانی بودن سید:

۱۲ - سید که در سال ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ در روسیه بوده و موعده قانونی تذکره‌اش
سرآمده از سفارت ایران در پترزبورگ تذکره گرفته و بامضای بیگلریکی روس رسانیده^۲.

۱۳ - وقتی که در وین بوده تذکره مرور از قنصلگری ایران در وین بشماره
۳۲۵ مورخ ۱۸۸۹ برای مسافرت بروسیه میگیرد.^۳

۱۴ - در سال ۱۳۰۷ در قنصلگری ایران در وینه برای آمدن بایران تذکره‌اش
را تجدید کرده است.^۴

۱۵ - موقعی که در مصر بوده تذکره مرور از باش شهبندریه دولت‌علیه ایران
در مصر بشماره ۱۵۹ مورخ شنبه ۱۳ جمادی الاولی ۱۲۸۸ برای مسافرت استانبول گرفته^۵.

۱ - کتاب مجموعه اسناد و مدارك ص ۱۵۸

۲ - آرشیو سفارت ایران در استانبول (نقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار ص ۱۹۵)

۳ - کتاب مجموعه اسناد و مدارك ص ۷۶ و تصویر ۱۵۰

۴ - کتاب سیاستگران دوره قاجار ص ۱۹۵

۵ - کتاب مجموعه اسناد و مدارك ص ۷۶ و تصویر ۱۴۹ لوحه ۶۸

* - در بالای صفحه این تذکره عکس شیر و خورشید است و در زیر آن نام ناصرالدین شاه دیده
میشود و متن این تذکره که مشخصات سید ضمناً در آن ثبت شده بفرانسه است .

** - در بالای صفحه این تذکره نشان شیر و خورشید است و متن آن (بجز مشخصات سید که
فارسی است و چند کلمه دیگر) بترکی است .

غیر از دلائل و شواهد فوق مبنی بر ایرانی بودن سید شواهد و قرائن زیادی در دیگر نوشته‌ها خصوصاً در کتاب «مجموعه اسناد و مدارک درباره سید جمال‌الدین» دیده میشود که از نظر اطالۀ کلام از ذکر آنها خودداری شد .

چرا سید خود را افغانی نامید ؟

سید بعد از آنکه در جریانات سیاسی و اجتماعی وارد شد برای اینکه بهتر بتواند به هدف برسد این نسبت را برای خود انتخاب کرد . و ظاهراً میخواسته که این عنوان برایش محفوظ بماند* اما این امر غیر واقع، باطنش را ناراضی داشته بود بهمین سبب در دفترچه‌های بغلیش (که وصف آنها در کتاب «مجموعه اسناد و مدارک» از صفحه ۵ تا ۱۳ آمده است) نام خود را منتسب ببعضی کشورها و شهرها و حتی قریه سعدآباد (که ظاهراً همان اسدآباد است) دانسته است. و شاید با انتخاب اسامی مختلف برای خود خواسته است که «افغانی» بودنش را بی‌اساس جلوه دهد یا آنکه بعد از مرگش زادگاهش مشخص نباشد. و یا خواسته باشد که چنین نشان دهد که مسأله سرزمین بعنوان مظهر افتخارات ملی و دینی در اسلام مطرود است.

سید بدون شك همه کشورهای اسلامی را وطن خود میدانسته بهمین سبب سواى بعضی از مقالاتش که این مطلب از آنها بخوبی درك میشود در روی ورق آخر کتاب لغات قرآن (تزهة الخاطر و تحفة الحاضر طریحی) بعد از انتخاب اسم «جمال‌الدین‌الحسینی‌الاستنبولی» در دنباله اش این جمله دیده میشود: «الغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان»**
بجتهاتی که زیلاً نقل میشود سید خود را افغانی خوانده است:

۱- چنانکه از متن یکی از مقالاتش مندرج در نشریه عروة الوثقی برمی آید

۱ - کتاب مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۷

* - و حتی این تظاهر را به آن حد رسانیده که در ورق سفید اول کتاب «الحاوی للمسائل النفاث (تاریخ) چاپ بولاق ۱۲۵۴ق» صراحة این جمله را قید کرده است: «من سکنه کابل من اهالی الافغان - السید جمال‌الدین من سادات کفر» (مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۹) این جمله در چند جای دیگر هم آمده است .

** - مؤلف کتاب بزرگان عالم در صفحه ۱۲۱ باشتباه گوید که وی همه جا بایرانی بودن افتخار می‌کرده .

برای اتحاد کشورهای اسلامی در درجه اول با اتحاد ایران و افغان خیلی علاقه‌مند بوده و مقدمه اتحاد این دو کشور اسلامی را مقدمه اتحاد سایر کشورهای اسلامی دانسته است و این انتساب خیلی ویرا بهدفش نزدیک ساخته و در خیلی از موارد از این نسبت استفاده کرده است. بی‌مناسبت نمی‌دانم که ترجمه قسمتهائی از مقاله مذکور را در اینجا متذکر گردم :

«... ما دوست داریم که نویسندگان روزنامه‌های فارسی با افکار توانا و صفای خاطری که دارا هستند اندیشه‌های ما را تقویت کرده و با تدابیر عاقلانه خود فارسی زبانان را مخصوصاً بوحدهت اسلامی و زنده کردن رابطه ملیتی که بین مسلمانان است دعوت کنند و از همه بیشتر در اتفاق ایرانیها و افغانیها و مردم آنها کوشش و مجاهده نمایند زیرا اینها دو طایفه هستند که از يك نژاد می‌باشند و اصل هر دو فارسی قدیم است و چیزی که بر ارتباط آنها افزوده دیانت حقه اسلام است و جزیک اختلاف جزئی مذهبی که هیچوقت نباید شق عصای مسلمین و از هم گسیختگی تاروپود وحدت اسلامی بشود بین آنها هیچ نوع اختلاف دیگری وجود ندارد و اینهم نزدیکسانیکه دارای عقل سلیم هستند قابل توجه نیست و هیچگاه اختلاف جزئی نباید سبب اختلاف کلی و ناپسندی بشود... تصور میکنم بر شما هیچ پوشیده نباشد که بهترین وقت اتحاد و اتفاق با افغانیها همین حال است و حالا باید بر ضد دشمنان همعهد شده و کاملاً متحد و متفق شوید تا بتوانید از اتفاق و اتحاد قلعه محکمی بنا نموده و در کنف آن بیسایید و بدینوسیله دشمن نتواند پا بکشور شما بگذارد خیال میکنم شما فراموش نکرده اید که کار استیلاء دشمن بر هندوستان بسبب اختلاف شما با افغانیها تمام شد!

آیا نمی‌دانید که هر فرد مسلمانی در هند چشم بطرف «پنجاب» دوخته و منتظر است که چه وقت شما با افغانیها متحد شده برای نجات او بروید!... حالا زمان پیمان اتحاد بستن است! حالا موقع دست بدست هم دادن است! زیرا که از خاور و باختر دشمنان شهرهای شما را احاطه کرده‌اند و هر فردی از افراد آنها شب و روز شمشیر خود را تیز می‌کند و تیر خود را بچله کمان میگذارد و دنبال فرصت می‌گردد که بر سر شما و شهرهای شما شیبخون زند پس حالا اگر کوچکترین فرصتی را از دست بدهید مشکل



شماره
110325

تذکره مرور

CONSULAT GÉNÉRAL
de S. M. J. le Schah de Perse

Signalament.

Âge 50
Taille moyenne
Cheveux noirs
Yeux. "
Barbe noire
Dent fort
Dignité particulière
Religion musulmane
Signature du porteur.

Vous Consul général de Sa
Majesté Impériale le Schah de Perse
à Vienne en Autriche, prions les autorités
locales et Administratives chargées de maintenir l'ordre
public dans les Pays amis et alliés de l'Empire
de Perse de laisser passer librement
Monsieur Aga Schirvan Djamal-ol-Din
sujet persan, se rendant en Russie

et de lui donner aide et protection en cas de
besoin

Le présent passeport délivré à Vienne le
vingt-cinq Août, mille huit cent quatre-vingt-neuf

est valable pour un an

Le Consul général

است در وقت دیگر بتوانید آنرا بچنگ آورید. مسئله مصر، دشمن را دچار اضطراب شدید کرده با اینکه از حیث قوای جنگی مصریها ضعیف و ناتوان هستند و همین اضطراب دشمن را وادار نموده که دولتهای اسلامی را در ورطه اختلاف بیندازد و از واکنش آن بِنفع خود استفاده کند...

از اینجبهت مهمترین فضل فضلاء و دانشمندان ایران فعلا اینست که بنوشتن مقالات و کتبی بپردازند که حاوی بیان فوائد اتفاق و اتحاد بین ایرانیها و افغانیها باشد و مخصوصاً اگر علمای اعلام و مجتهدین گرام بنوشتن این مطالب مشغول شوند نتیجه کامل گرفته خواهد شد زیرا که: عالم انسانی عالم اندیشه و سخن است و اگر اندیشه نیک بوسیله گفتار نیک در کتب و رسائل و جرائد منتشر شود در تهذیب اخلاق، صفای خاطر و اصلاح معاش و معاد بشر فواید بسیاری را دارد ...

آخر کدام فرق بین افغانیها و برادران ایرانی آنهاست؟ مگر نه اینست که همه ایمان بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر اسلام دارند؟ ...

همانطوریکه ایرانیها و افغانیها بر سر مسئله مذهب در دین اسلام با یکدیگر اختلاف دارند همینطور آلمانیها هم در خصوص دین مسیح با هم اختلاف داشتند ولی از وقتیکه فهمیدند این اختلاف جزئی موجب ناتوانی و تزلزل وحدت سیاسی آنها شده و ... دولتهای همسایه از این قسمت استفاده کرده اند و دست بجانب آنها دراز نموده اند فوراً اختلاف مذهبی را یکسو نهاده و بایجاد وحدت ملی و حفظ مصالح عمومی کشور کوشیدند و اینک عظمت و اقتدار دیرینه خود را دوباره بدست آورده و سرنوشت سیاست اروپا را آنها تعیین می کنند^۱

بعضی علت این امر را چنین توجیه کرده اند که: سید میخواست باین وسیله خود را سنی مذهب معرفی کند تا اینکه بتواند در جامعه تسنن که آن روز نیز اکثریت مسلمانان جهان را تشکیل میدادند بهتر کار کند و اگر میخواست بنام یک مسلمان شیعه مذهب

۱- روزنامه رستاخیز ایران سال اول دوشنبه ۲ بهمن ۱۳۲۳ - ۷ صفر ۱۳۶۴ شماره ۴۳
ص ۶ - ترجمه از سیمي کپوان .

در میدان مبارزه وارد گردد در همان قدمهای اول منکوب میشد* البته علت اول با توجه بقسمتی از مقاله سید شامل این علت هم میشود .

۲ - ناظم الاسلام کرمانی علت دیگری را بصورت روایت منتهی بادو واسطه از خود سید چنین بیان میکند:

«جناب آخوند آقای ملا آقای طالقانی معروف بشیخ الرئیس نقل کرد از جناب سید اسدالله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی و از بزرگانست شنیدم که گفت از سید جمال سبب را پرسیدم جواب داد چون افغان درجائی گونسل ندارد من خود را با افغان نسبت دادم که از دست گونسلهای ایرانی آسوده باشم و در هر شهریکه میروم گرفتار گونسل نباشم.»^۱

۳- برخی گفته اند که سید خواسته در ضمن ایمن بودن بخاطر مبارزاتش، بستگانش نیز از تجاوزات ناصرالدین شاه و عمالش در امان باشند . چنانکه قبلا نیز بیان شد که وی بخاطر علاقه ای که بخانواده خود داشته سفارش آنها را بسلیمانخان صاحب اختیار کرده است . اما بعد از گشته شدن ناصرالدین شاه مشاهده میشود که همشیره زاده اش را تحت تعقیب قرار می دهند . صفات الله جمالی در این مورد چنین میگوید:

«بعد از قضیه ناصرالدین شاه بجرم همشیره زادگی سید میرزا شریف عمویم را مدت هفت ماه در طهران زندانی کردند و پدرم مدتها در پشتکوه ایلام متواری و پنهان بود و در همان اوقات بحکم حکام وقت خانه و اثاث و صندوق نوشته های خانوادگی ما را غارت نموده بیشتر این نوشته ها را در آنموقع از بین می برند و چند فقره از آنها را با ترس و بیم در جاهای نامعلومی پنهان مینمایند.»^۲

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۶۱

۲- ایرانی الاصل بودن سید ص ۱۷ و ۱۸۹

* در صفحات آینده خواهیم دید که سید با این عنوان چگونه توانسته است در جامعه تسنن در مقابل افراد حسود و عنود بهانه جو که منتظر بوده اند بخاطر منافع شخصی، بوسیله ای ویرا بکوبند و از شهرها و کشورها اخراجش کنند استفاده کند ، کما اینکه داستان شیخ الاسلام که يك قدرت روحانی در عثمانی بود شاهد صادقی بر این مطلب است .

در میان علل مذکور بنظر میرسد که علت اول که شامل علت تظاهر بمذهب تسنن نیز هست برای سید در درجه اول اهمیت بوده باشد و چون مردی دوراندیش بوده است در عین حال به علل دیگر هم توجه داشته است. و شاید جهات دیگری هم در این زمینه باشد که فعلا بر ما مجهول است.

ولادت سید

سید جمال‌الدین در شعبان سال ۱۲۵۴ هجری قمری در ده اسدآباد حوالی همدان^۱ از پدری اهل علم* به نام سید صفدر که بشغل زراعت مشغول بود و مادری بنام سکینه بیگم با بعرضه حیات گذارد و در تحت سرپرستی پدر و مادرش قرار گرفت ، پدرش ویرا از سن پنجسالگی بکتاب و قلم آشنا کرد** و در همان پنجسالگی با اندکی بیشتر خواندن قرآنرا فرا گرفت*** و بعداً مقدمات عربی را آموخت و با آشنایی بمقدمات عربی در بعضی آیات قرآن درباره اسرار و رموز آن تأمل میکرد سعی داشت که مفهوم واقعی آن آیات را بداند.

۱- قصبه اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنکاور است (تاریخ بیداری ایرانیان ص ۶۰)

* - مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان در صفحه ۶۰ گوید: پدر سید بی سواد بوده اما این مورخ بلفظ این مطلب را ضبط کرده است ، زیرا :

اولا دستخطی که سید در پشت کتاب تفسیر صافی نوشته و عکس آن دستخط در کتاب « ایرانی‌الاصول بودن سید ، صفحه ۱۳ باین عبارت درج شده است: « این یک مجلد تفسیر صافی را روانه خدمت والد مکرم معظم ذوالفضائل جناب آقای سید صفدر سلمه الله نمودم که انشاءاله الرحمن این بنده خود را از دعای خیر فراموش نفرماید، از اهداء تفسیر و کلمه ذوالفضائل چنین استنباط میشود که پدر سید دارای سواد بوده .

ثانیاً دلیل دیگری که بر باسواد بودن پدر سید است قسمتی از متن نامه محمد هادی اسدآبادی است که میگوید : « عموصفدر خیلی پیرو افتاده حال شده از هر دو چشم غایبنا شده نه قوه نوشتن دارد نه خواندن ، (مجموعه اسناد و مدارک لوحه ۲۱ تصویر ۵۰)

ثالثاً موقعیکه سید در پاریس نشریه عروة الوثقی را انتشار داد این نشریه را برای چند تن از بستگانش در اسدآباد همدان از جمله پدرش نیز میفرستاده که این نیز قرینه دیگری بر سواد پدرش میباشد .

*** - بجز دوسه ماخذ بقیه گویند که در ۸ سالگی بفرا گرفتن درس مشغول شد ولی بامقایسه نبوغ ذاتی سید و با سواد بودن پدرش صحیح باید همان پنجسالگی باشد .

*** - این قسمت از شرح حال سید تا سن ۱۷ سالگی اکثرأ از کتاب میرزا لطف‌الله اقتباس شده است .

میرزاالطف الله در مورد تحقیق سید درباره آیات قرآن چنین مینویسد:
 «... بعدها در بعضی از آیات قرآنی بخصوص در معنای سوره مبارکه «الم شرح»
 که معنای تحت اللفظی آنرا باصراری که داشته و پدرش هم بحسب میل و ابرام اودرس
 میداده است با پدرش در مقام بحث برمی آید که حقیقت و حکمت معنای آنرا برای
 من بگوئید و حالی کنید که بدانم چه منتهی است که خدای تبارک و تعالی به پیغمبر
 خود میگزارد و چه وزیرست که پشت او را میشکسته آنچه پدرش باختصار میکوشیده
 قبول نمی کند و میگوید تا آنچه میخوانم معنی آنرا بقاعده حالی نکنید درس نخواهم
 خواند. مختصر سه چهار روزی مناظره این بحث را داشته و درس نمی خوانده تا اینکه
 در موقعی که با اطفال سرگرم بازی بوده بسرعت از کوچه بخانه می آید و میگوید که
 امروز حقیقت و سر معنای سوره مبارکه بر من معلوم شد و قسمی آنرا بیان میکند که
 پدرش مات و مبهوت مانده صورتش را می بوسد و سجده شکر بجا می آورد. در ایام بچگی
 از این قبیل مطالب بسیار از او مشاهده شده.»^۱

سید بنا باظهار خواهرزاده اش میرزاالطف الله کتابهای مشکل عربی را از هر یک
 چند ورق و چند فصل و بابی بیش نمی خوانده و باقی را در نهایت خوبی بهمشاگردان
 خود درس میداده.^۲ از همان اوان کودکی بواسطه حافظه قویش در میان همشاگردان
 و همبازیهای خود مشخص و ممتاز شده بود. بازیها و اعمال کودکانه اش همانطور که معمول
 همه نوابغ است اغلب حاکی از آینده ای درخشان و نموداری از قدرت پرواز فکری
 وی بوده است.

میرزاالطف الله در مورد اعمال و رفتار زمان کودکی سید چنین مینویسد:
 «بازیهای بچه گانه اش اکثر تهیه سفر روم و مصر و هند و افغان و فرنگستان بوده
 زادرا حله خود را براسبهای چوبی بسته خود و یکی دو نفر از اطفال را منتخب می کرده
 که یکی همین آقای سیدهادی و دیگری مرحوم مغفور آقای سید عبدالله که از سادات
 رشید و پدر جناب مستطاب آقای امام جمعه حالیه اسدآباد که در معارف پروری و

۱- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی - ص ۱۷ و ۱۸

۲- شرح حال و آثار سید - ص ۱۸

فضایل معنوی معروف و مشهور بودند همینطور بر اسبهای چوبی سوار شده با پدر و مادر و همشیره‌های خود وداع می‌کرده است که باید بهند و مصر و روم و افغان و غیره بروم ایشان بزبان کودکانه با او همساز می‌شدند او هم نویدهای چند از مسافرت خود بپدر و مادرش میداده است.^۱

پدرسید چون در خلال این مدت لیاقت ذاتی و نبوغ فطری او را مشاهده میکند در حدود تاریخ ۱۲۶۴ که ابتدای سال دهم عمر او بوده با خود بقزوین میبرد.^{*} بعد از اینکه سید بقزوین میرسد تحت نظر پدرش مدت دو سال در قزوین میماند.^۲ در این مدت بتحصیل علوم می‌پردازد^{**} و چنان شوق و ذوق بمطالعه و تحصیل علم نشان میدهد که مورد توجه واقع می‌گردد. میرزا لطف‌الله در مورد علاقه شدید وی بکتاب و مطالعه چنین مینویسد:

« چنان شوق تحصیل را داشته که ایام جمعه و اعیاد را بهیچوجه تعطیل قرار

۱- شرح حال و آثار سید - ص ۱۹

۲- شرح حال و آثار سید - ص ۱۹

* - نقل این خبر یعنی رفتن سید بقزوین که از میرزا لطف‌الله است او خود چنین میگوید : « پنهانی از مادرش سکینه بیگم او را برداشته و در حدود تاریخ ۱۲۶۴ که ابتدای سال دهم عمر او بود بقزوین می‌روند. ولی وی ذکر نمی‌کند که اولاً بچه‌علت پدر سید در خفا و بدون اطلاع مادرش اینکار را میکند. و ثانیاً چرا با وجود شهرستانهای دیگر بقزوین می‌رود. اما با مراجعه بقسمتی از متن مقاله سید محمد طباطبائی که تحت عنوان « تحقیق و انتقاد » که میگوید : « در آغاز عمر او را با پدرش ناگزیر از ترک اسدآباد و اقامت در قزوین کرده بودند. (روزنامه آتش شماره ۱۶۰۷ مورخه دوشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۴۴ - ۲۲ رجب ۱۳۷۵ - بنقل از کتاب ایرانی‌الاصول بودن سید - ص ۳۶) معلوم میشود که جزایاناتی برای پدر سید پیش آمده و آنکه ناگزیر شده است اسدآباد را ترک کند و حتی در قزوین اقامت نماید. و چون سید جمال در آن سنین، طفلی بسیار با استعداد بوده، خواسته است او را تحت سرپرستی خود در پی تحصیل علم بفرستد و از طرفی سکینه بیگم عیالش بخاطر علاقه بفرزندش (خصوصاً که سید در آن زمان اولاً مورد توجه بوده و ثانیاً مقتضای سنین چنین سفری را ایجاب نمی‌کرده) که مبادا از جدا شدن فرزندش بی‌تابی کند و در نتیجه مانع سفر سید بشود، لذا ویرا در خفا بقزوین میبرد .

** - میرزا لطف‌الله میگوید : « دو سال در قزوین در مدرسه پدرش او را معلم و مدرس بوده، اما بعید نیست که از محضر معلمین دیگری نیز کسب علم کرده باشد .

نمی‌داده پدرش آنچه اصرار می‌کرده که گاهی سیاحت و گردش شهر برود قبول نمی‌کرده و جواب میداده که خشت و گل چه تماشا و سیاحتی دارد ناچار پدرش درب حجره را قفل نموده بملاقات دوستان و عقب‌مطلب خود میرفته وقتی که مراجعت می‌کندمی بیند سید جمال‌الدین اطراف خود را به بلندی قامت خود مانند دیوار کتاب چیده و خودش در وسط آنها نشسته و مشغول مطالعه آنهاست - شبهای ایام البیض (شبهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ هرماه) را پشت بام مدرسه میرفته و تا طلوع صبح مشغول نظاره ستارگان بوده^۱.

کنجکاوها و بررسیهایی که در امور میکرده و جدیت داشته که علل حوادث و اتفاقات را بفهمد همه از حدود مقتضیات سنی وی خارج بوده و بروز این آثار و علامات مبشر آینه‌ای بزرگ برای وی بوده. میرزاالطف‌الله در مورد کنجکاوهای سید داستانی را از قول خود سید چنین نقل میکند:

« در اواخر سال دوم توقف در قزوین که یازده ساله بوده مرض مشؤوم وبا پیدا شده و چنان شدت می‌کند که مردم شهر را خالی و بجاهای مناسب می‌روند و اشخاصی که فوت میشده اجساد آنها را در سردابه همان مدرسه که منزل سید بوده میریخته‌اند. چنانچه خود سید میفرمودند آخوند ملاحسین قزوینی که با پدرم دوست بود در وقتی که من از دکان خبازی نزدیک مدرسه نان می‌گرفتم بملاقات پدرم میرفت طولی نکشید که من مراجعت کردم دیدم در قرب مدرسه افتاده و فوت شده. پدرم خبر دادم با چند نفر طلبه آمده او را پس از غسل بهمان سردابه بینداختند. از مشاهده این حال سید تصمیم می‌گیرد که باید علت این مرض مزمن را بدانم چند دسته شمع می‌گیرد و محرمانه از پدرش تا چند شب بسردابه میرود از مرده‌ها کفن باز میکند بدقت تمام سر و صورت و چشم و دهن آنها را تماشا می‌کند بعد کفن آنها را پیچیده بیرون می‌آید.»^۲

۱- شرح حال و آثار سید - ص ۱۹

۲- مطلبی که بقلم آقای شجره تحت عنوان «سید جمال‌الدین ایرانی است یا افغانی» در روزنامه امید سال دوم (دوره جدید) شماره ۴۸ سه شنبه ۲۱ آذرماه ۱۳۲۳ صفحه دوم بمرح زیر درج شده است در صحت این داستان می‌افزاید:

«... چندی پیش که بهمدان مسافرت کردم به اسدآباد رفتم و در محل از آقای شیخ ابوالقاسم

سید بعد از دو سال اقامت در قزوین با اتفاق پدرش بطهران می‌رود .

اولین سفر سید بطهران

میرزا لطف‌الله جریان ورود سید را بطهران واقامتش در آنجا را از زبان وی شنیده و می‌گوید : « تقریرات خود سید است که بجهت من بیان فرموده‌اند ، چنین نقل میکند :

« در ابتدای سال ۱۲۶۶ بطهران رفتم* و در محله سنکلیج در خانه سلیمانخان صاحب اختیار** که پدرم را میشناخت (چنانکه قبلاً ذکر شد نامه‌های او که سید جهت سلیمانخان صاحب اختیار فرستاده و اکنون در آرشیو سفارت ایران در استانبول موجود میباشد مؤیدی است بر صحت این ارتباط - نگارنده) و اهل ولایت و حاکم اسدآباد بود منزل کردیم در روز بعد از چند نفر پرسیدم که امروز عالم و مجتهد معروف طهران کیست ، آقای آقا سید صادق را معرفی کردند فردای همان روز پنهان از پدرم بمدرسه ایشان رفته دیدم طلاب دور آقا را گرفته و آقا مشغول تدریس است . سلام

→
که از فضلی آنجاست تحقیقاتی نمودم ... پدر شیخ ابوالقاسم بنقل از پدرش حکایت‌هایی راجع به سید جمال‌الدین نقل کرده است که حاکی از کمال درایت و اهتمام او بامرتحیصیل و مطالعه اوضاع و احوال زمانست. از آنجمله گفتم پدرش سید صفدر او را برای تحصیل بقزوین برد و در آنجا در مدارس قدیمه مشغول تحصیل گشت. روزی پدر برای سرکشی بفرزند بقزوین رفت و در آن موقع شمال ایران گرفتار وبا بود میگفت دیدم پسر مشغول مشاهده قلب و اعضاء و جوارح مردگانی است که بمرض و بادر گذشته‌اند باو گفتم مردم همه از وبا میگریزند تو چگونه خود را بمریدگان مشغول میداری؟ جواب داد میخوام بدانم که این مرض در اعضاء و جوارح انسان چه تأثیر میکند . »

*- موضوع تحصیل علوم شرعی از قزوین و آنگاه حرکت بطهران مطابقت با گفتار دیگران مثل اعتماد السلطنه که در صفحه ۲۲۴ کتاب المآثر و الآثار که شرح مختصری در زمان حیات خود سید نوشته و گوید : « علوم شرعی را در قزوین تحصیل کرد و بعد بطهران آمد ، و بیان دکتر شیخ مصطفی عبدالرزاق در مقاله مندرج در کتاب درس اللغه صفحه ۸۳ که درباره ایرانی یا افغانی بودن سید سه فرض پیش آورده و در فرض دوم گوید : « او هو قدولد فی اسدآباد قرب همدان من اعمال فارس و تعلم فی مدینه قزوین و مدینه طهران ثم سافر الی الافغان ، و غیره دارد .
** - چنانکه قبلاً ذکر شد نامه‌های او که سید جهت سلیمانخان صاحب اختیار فرستاده و اکنون در آرشیو سفارت ایران در استانبول موجود میباشد مؤیدی است بر صحت این ارتباط .

کرده از بودن جا درب حجره نشستم . یکی از کتب مهمه عربی را (اسم آنرا سید فرمودند و بنده فراموش شده) در دست دارد و مسئله غامضی از آنرا شرح و معنای میکنند لیکن بطور اختصار و مبهم ، پس از اتمام درس گفتم : جناب آقا این مسئله را مجدداً تکرار فرمائید که استفاده حاصل شود چه از این بیانات مختصر فایده کامل حاصل نشد آقا نظر تند و غضب آلودی از روی تحقیر بجانب من کرده فرمودند تو را به این فضولها چه . گفتم تقاضای فهمیدن مسائل علمی ربطی بفضولی ندارد ، دانستن علم بیزرگی و کوچکی نیست و همان مسئله را بلا تأمل بقدر دو ورق خوانده و ترجمه کردم . آقا اینطور که دیدند فوراً برخاسته بجانب من آمدند و من هم برخاسته مستعد شدم و تصور کردم قصد زدن مرا دارد . چون بمن رسید صورت مرا بوسیده دستم را گرفته پهلوی خود نشانیده بسیار اظهار ملاحظت کرده از حال و موطنم جویا شدند معرفی خود را کردم فوریت فرستادند پدرم را آوردند و یکدست لباس به اندازه من خواستند پس از ملاقات و بجا آوردن رسوم ظاهری تفصیل را از اول تا آخر بجهت پدرم نقل و لباسی که خواسته بودند مرا بپوشیدن آن امر کردند و بدست خود عمامه بسته بسرم نهادند و من تا آنروز عمامه نگذاشته با کلاه بودم .^{۱۰۴}

بعد از این آشنائی آقا سید محمد صادق از سید و پدرش چند روزی نگهداری میکنند^۱ و این مسأله در طهران شیوع پیدا میکند که بتازگی جوانی خردسال باهوش و نبوغ خارق العاده ای وارد این شهر شده است و میهمان آقا سید صادق است و حرکات و سکنات و گفتار و کردار این جوان با وجود صغر سن خیلی جالب و دیدنی است . اغلب از علمای آنوقت^۲ و افراد شایق باین موضوع بیدار ش میروند تا آنچه که شنیده اند از نزدیک مشاهده کنند .

۱- شرح حال و آثار سید - ص ۲۰ و ۲۱

۲ و ۳- شرح حال و آثار سید - ص ۲۱

• - با ذکر عبارت اخیر معلوم میشود که سید در حدود ۱۱ الی ۱۲ سالگی لباس روحانیت پوشیده است .

حرکت سید باتفاق پدرش بعتبات

و تحصیل علم از محضر شیخ مرتضی انصاری

سید در همان سال ۱۲۶۶ باتفاق پدرش طهران را بقصد عتبات از طریق بروجرد ترك کرد و در بروجرد نیز با مرحوم حاجی میرزا محمود مجتهد که در علم و فضل مشهور بوده برخورد میکند . نامبرده با مشاهده هوش و استعداد سید بوی علاقمند میشود و تقریباً مدت سه ماه آنها را در منزل خود نگهداری میکند^۱ (شاید هم سید در این مدت کوتاه از محضر مجتهد مذکور تلمذ مینموده). سید پس از آن باتفاق پدرش بعتبات عالیات مشرف میشود .^۲

رفتن سید بعتبات و تحصیلاتش در آنجا که نخستین بار میرزاالطف الله خواهر-زاده اش ادعا کرده ، جزء تاریخ زندگانی سید ذکر میکند؛ با ارائه سه قرینه تأیید میشود: قرینه اول قسمتی از متن نامه شخصی بنام « شیخ محمد حسن » می باشد که در تاریخ بین سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ از قم ظاهراً * خطاب بحاج امین الضرب بشرح زیر ارسال داشته است :

« منحصراً استدعا دارم خدمت جناب مستطاب ... آقای سید جمال الدین سعد-آبادی سلمه الله تعالی عرض سلام داعی را اگر ملاقات می فرمائید برسانید . بکمال معرفت احقر را می شناسند ، داعی اخلاص قدیمی دارد و در نجف اشرف خدمت ایشان رسیده که اگر یاد نمی آورند بفرمائید همان آخوندی که هم خانه و هم منزل باجناب شریعت-

۱ و ۲- شرح حال و آثار سید- ص ۲۱

* - قید کلمه « ظاهراً » از آن جهت است که مخاطب نامه ذکر نشده اما چون سید در طهران در منزل حاج امین الضرب میهمان بود و از سیاق نامه های این شخص برمی آید نام امین الضرب بعنوان مخاطب نامه ذکر شد .

مآب آقایی آقای ملا حسینقلی درجزینی بود و جناب عالی با جناب آقا سید احمد آنجا درس می خواندید و تشریف می آوردید و می بردید ...^۱

قرینه دوم باز قسمتی از متن نامه دیگری از نویسنده نامه بالا (شیخ محمد حسن) ظاهراً خطاب به « حاج امین‌الضرب » بین سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ * بشرح زیر است :

« مرقوم فرموده بودید که روزها گاهی قلب تاریک خود را بنور جمال جناب مستطاب وحیدالدوران آقای حاجی سید جمال‌الدین دام‌افضاله العالی منور می فرمائید... خیلی خیلی ملتمس است که اگر آن تصرف از وجود شریف دیدید البته به مخلص فانی اطلاع بدهید که خود را زنجیر کند و میخ طویله خود را در ب دولت منزل جناب آقا بکوبد تا بمیرد. جناب آقا گویا نظر مبارکشان نباشد سالها در نجف اشرف با جناب ایشان بوده و با معلم ایشان جناب مستطاب قطب الاقطاب آخوند ملا حسین همدانی در جزینی در همه موارد و مواقف جلیس و انیس و رفیق بوده و هست .^۲

قرینه سوم نقل قولی است که حاج سیاح محلاتی از خود سید زمانی که در سال ۱۳۰۴ به اصفهان وارد میشود بشرح زیر بیان کرده :

« حضرت آقا فرمود وقتیکه من جوان و در نجف اشرف بودم یک نفر ملا حیدر نام از اهل سده اصفهان با من دوست بود ، میتوانی او را پیدا کنی من آدم فرستادم ملا حیدر که پریشان بود وارد شد بمحض ملاقات آقا را در آغوش کشید و آقا بسیار اظهار محبت باو فرمود . ملا حیدر در حال خلوت از آقا گفت وقتیکه من و آقا سید جمال در نجف بودیم این آقا که جوان غیر ملتحنی تقریباً بیست ساله بود^{۳*} ،^۲ بهر

۱- مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۰۰

۲- مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۰۰ و ۱۰۱

۳- دوره خوف و وحشت یا سیاحتنامه سیاح محلاتی ص ۱۴۹

* - این نامه و نامه بالا تاریخ ندارد و قید سالهای (۱۳۰۷ - ۱۳۰۸) ، از مؤلفان کتاب و مجموعه اسناد و مدارک ، است .

** - گرچه راوی سن سید را در این ایام بتقریب « بیستساله » ذکر کرده است اما صحیح باید ۱۶ الی حداکثر ۱۷ سالگی که با « غیر ملتحنی » بودن هم بهتر توافق دارد باشد .

صورت سید پس از ورود بعتبات با تفاق پدرش پس از زیارت قبور ائمه (ع) بحضور مجتهد معروف شیخ مرتضی انصاری میرسد و چون معظم له حدت و جودت ذهن و پیرامی یبند منزلی برای او و پدرش تهیه میکند اما پدر سید بعد از دو سه ماه اقامت در نجف برگشت کرده و به اسدآباد مراجعت میکند^۱ (ظاهراً سید در این تاریخ از پیرش جدا می شود) ولی خود سید مدت چهار سال در خدمت شیخ که مخارج این مدت او را متکفل بوده است مشغول تحصیل و استفادۀ علوم میشود، دو سال مشغول تعلیم و دو سال دیگر را بتکمیل خود در علم تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و علوم عقلی از منطق و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی و طب و تشریح و هیأت و نجوم میپردازد^۲.

سید در این مدت چهار سال تحت نظر استادانی از قبیل شیخ مرتضی انصاری و آخوند ملاحسین همدانی در جزینی (باستناد نامه مندرج در صفحه ۲۷) و شاید بعضی دیگر که فعلاً بر ما مجهول هستند با استعداد فوق العاده اش پیشرفت شایانی کرده حتی میرزا لطف الله میگوید: «مرحوم شیخ درجات علمی او را تصدیق و بقناوی امور شرعی اجازه اش میفرماید.»^۳

تحصیل چهار ساله سید در نجف و پیشرفت سریع وی در مباحث علمی و فقهی و علوم مختلف نبوغ ذاتی و پرا مدلل تر و آشکارتر ساخت و اینچنین پیشرفت دیگر هیچ جای شکی در مورد استعداد عجیبش برای کسی باقی نگذارد، رفته رفته در هر کوی و برزن و هر محفل و انجمنی گفتگو درباره نبوغ يك نابغه خردسال در گرفتورفتار و گفتارش مانند همه افراد برجسته دنیا از افراد عامی فرق داشت و چه بسا موارد در باره افکار بلند این جوان برجسته بحثها میشد و میتوان گفت که بحث درباره سید

۱- شرح حال و آثار سید - ص ۲۲ و ۲۱

۲- شرح حال و آثار سید ص ۲۲ و ۲۱

۳- شرح حال و آثار سید - ص ۲۲

• - مسأله احراز چنین مقامی در این سن کم در مرحله اول انسانرا دچار شك میکند، که چگونه ممکن است جوان شانزده ساله ای بتواند باین درجه از علم برسد؟ اما با کمی دقت و توجه باینکه استعداد سرشار از یک طرف و عملی بهترین استادان فن از طرف دیگر، با توجه به اشناپیش از سن پنج سالگی بقرآن و کتب و فراگیری مقدماتی از عربی و دروسی دیگر در اسدآباد و قزوین، شاید این شبهه بر طرف هود.

در آن ایام موضوع روز بوده است .

مرحوم شیخ مرتضی انصاری باب مکاتبه با پدرسید باز می کند و در ضمن مکاتبه پدر سید را از زکاء و استعدادی که در فرزندش نهفته بود و آینده ای درخشان در پیش داشت نوید میداده ^۱ *

سید با علم و قریحه خدا دادی که با سن کم داشت در سالهای آخر اقامتش در نجف شخصیت براننده و قابل توجهی شده بود. استنباط او از آیات قرآن و مسائل فقهی با داشتن شهامت و صراحت لهجه بضمیمه شور و هیجان جوانی ، او را بر ضد يك سلسله مسائل خرافی بعنوان دین وقصور مسلمانان نسبت بوظیفه خطیری که بر عهده شان بود برانگیخته بود ، و حتی گاهی این اظهار نظرها و ابراز عقیده ها منجر بمباحثه و مناظره میشد اما او کسی نبود که با تحریک و تهدید از جا بدر رود زیرا حقایقی را درك کرده بود که میبایست سالها در آراء مبارزه کند از اینجهت عده ای از افراد قشری وسطی و حتی حسود و عنود به نام علمای دین که در هر جامعه ای وجود داشته اند بمعارضه با سید برخاستند. میرزا لطف الله در مورد مخالفت این عده چنین میگوید:

« از جهال علماء با او ضدیت کرده ایرادات و بحث وارد می آورند و در حضور مرحوم شیخ معارضه و مباحثه تصدیق و ختم میشود . مرحوم شیخ را با او لطف و محبتی بی اندازه بوده ... بالاخره جمعی از علمای سوء بر آن عالم ربانی حسد میبرند و در

۱- شرح حال و آثار سید ص ۲۲

* - چندی قبل سلسله مقالاتی بقلم پ . ل تحت عنوان « گوشه های فاش نشده از تاریخ انقلاب ایران » درباره سید در مجله روشنفکر منتشر شد گرچه با مطالعه این مقالات معلوم میشود که نویسنده اکثر مطالب مقالاتش را از کتاب میرزا لطف الله اقتباس کرده است و بندرت مطالب تازه به چشم میخورد از جمله این مطالب نامه ایست از مرحوم شیخ مرتضی انصاری بپدر سید باین شرح: « من از پسرت حیرت دارم، با وجودی که سالها شاگرد من بود باز او را بدرستی نشناختم، اوسری پرشور، و روحی عمیق و بزرگه دارد. خدا بمن و تو عمر عطا کند تا بتوانیم تماشاگر آینده درخشان او باشیم و خدا قدرت و جرئت او را بیشتر گرداند ... » (مجله روشنفکر شماره ۵۴۹ سال یازدهم ص ۱۳) اما باین نامه و مطالب تازه دیگری که از این نویسنده در سلسله مقالاتش دیده میشود نمیتوان چندان اعتماد کرد زیرا ماخذ و منابع مطالب قید نشده است. در سرلوحه مقالات فقط ذکر جمله « نقل از کتاب خطی سید هاشم محیط مافی و اسناد و مدارك و کتب دیگر، برای ماخذ مطالب کافی نیست .

صد اعدام و اطفای آن نور ربانی برمیآیند، مرحوم شیخ از عقیده خبیثه آنها باخبر شده توصیه او را به پیروان خود نوشته با پیری روشن ضمیر* که سیدی جلیل بوده بجانب بمبئی و هندوستانش روانه میفرمایند،^۱

با مطالعه خبری که حاج سیاح از قول شخصی به نام ملا حیدر ذکر کرده و ذیلا نقل میشود، بنظر میرسد که مرحوم انصاری بواسطه کزافه کوشیهای بعضی از ساده لوحان در حق سید و یا دسیسه کاریهای برخی دیگر بیش از این مدت صلاح نمیدانسته که سید در نجف بماند:

«ملا حیدر در حال خلوت از آقا گفت وقتیکه من و آقا سید جمال در نجف بودیم این آقا که جوان غیر ملتحمی تقریباً بیست ساله بود (در جای دیگر بحث شده سید در این ایام بیست ساله نبوده است - نویسنده) چنان ذهن عالی داشت که هر چیز را بیک مطالعه حفظ می کرد، بعضی در حق آقا بعضی عقاید داشتند اصرار ایشان وانکار آقا سبب شده که آقا از نجف خارج شد و من پرسیدم چه اعتقاد داشتند. گفت زبانم برای گفتن ندارد در این حال آقا وارد شده، گفت چه صحبت می کنید، آقا میرزا حیدر باز آن خرافات را فراموش نکرده، (گویا بعضی می گفته اند تو مهدی موعود هستی) آقا بایشان ملامت می کرده.»^۲

و یا شاید هم صرف نظر از مضمون خبر بالا و اختلافات طرفداران و مخالفان سید، مرحوم انصاری خواسته است که سید را برای کسب معلومات و علومیکه در هند رواج

۱- شرح حال و آثار سید - ص ۲۲

۲- دوره خوف و وحشت ص ۱۴۹

* - این شخص تاکنون برای نگارنده معلوم نشده که چه کسی بوده است و خبری را که میرزا یحیی دولت آبادی ذکر میکند بزحمت میشود با این شخص تطبیق کرد. او چنین میگوید: «چیزی که در این مدت مرا مشغول و مسرور میدارد ملاقات پیرمردی است حاجی علی نام تبریزی که سالها در مصر دو فروشی مینموده در این وقت در جده بکسب مختصری امر ارحیات مینماید. این مرد دل زنده از دنیا با خبر دارای اخلاق نیکو و صفات پسندیده میگوید از ایران باتفاق سید جمال الدین اسدآبادی مسافرت کرده ام هر دو را مقصد تحصیل کیمیا بوده بالاخره سید جمال الدین بخط سیاسی و فلسفه افتاده و من شیمی فرا گرفته ام» (تاریخ حیات یحیی ص ۸۴)

داشته و یا برای آشنائی و بررسی اوضاع مسلمانان هند بنا به پیشنهاد سید و یا خود مرحوم انصاری و یا مسائل دیگر به بمبئی روانه کرده باشد .
از همدرسان سید در نجف تا آنجا که اطلاع در دست است شخصی به نام «سید احمد» * و شخص دیگری موسوم به «سید محمد - سعید حبیبی» که از شعراء معروف است ^۱ بوده اند .

* - رجوع شود بصفحه ۲۷ همین کتاب متن نامه شیخ محمد حسن به امین الضرب
۱- کتاب قدی قلمه چی ص ۲۲ و ۲۳ (نقل از کتاب «دفاع از سید جمال الدین حسینی اسدآبادی» تألیف آقای سیدهادی خسروشاهی ص ۱۳)

حرکت سید هندوستان و از آنجا بکه

تقریباً آغاز هفدهمین سال عمر سید بود که در اینموقع با راهنمایی شیخ مرتضی انصاری و همراهی شخص دیگری از شیخ جدا میشود و بیوشهر میآید و در بوشهر با مجتهد آنجا ملاقات میکند* و مجتهد بوشهر با اولین برخورد مجذوب وی میشود^۱***. منزل سید در این سفر خانه حاج عبدالنبی از آل صفر^۲ بوده است سپس از بوشهر بجانب هندوستان سفر کرده و پس از طی طریق وارد آن کشور میشود یکسال و چند ماهی در آنجا اقامت میکند*** و در اینمدت علوم اروپائی و ریاضی جدید و غیره را فرا میگیرد و چند ماهی هم در کلکته منزل حاجی عبدالکریم بوده پس از آن بمکه معظمه سفر مینماید^۳.

این سفر سید مدتی طول کشید*** و در طول راه مدتی اقامت و گاهی سیاحت کرد و شاید هم میخواست زندگی طبقات مختلف را از نزدیک بررسی کرده و مطالعه‌ای در

۱- شرح حال و آثار سید ص ۲۲

۲- شرح حال و آثار سید ص ۲۲

۳- شرح حال و آثار سید - ص ۲۲ و ۲۳

• میرزا لطف‌الله داستان برخورد سید با میرزا باقر بواناتی را در این سفر یعنی هنگام خروجش از ایران در بوشهر ذکر میکند ولی با احتمال قریب یقین و با توجه بروایت آقای تقی‌زاده که در فصل بعد خواهد آمد (البته با جزئی اشتباه که سن و پیرا در این برخورد ۲۵ ساله ذکر کرده است) باید این مواجهه در اولین سفر سید از خارج بایران آنهم در «برازجان» اتفاق افتاده باشد.

••• - صرف نظر از حالات روحی و معنوی سید بنا بقول جرجی زیدان در کتاب «آئینه باطن» و برخی دیگر، در چشمان و قیافه وی یک حالت جذبه و گیرائی مخصوصی بوده که در جذب افراد تأثیر زیادی داشته است .

••••• - مؤلف کتاب مردان نامی شرقی این مدت را اشتباهاً « قریب بهفت ماه » ذکر میکند.

••••• - قطعاً سید در این ایام که سفرش بطول انجامیده بسوانح و اتفاقات قابل ذکری برخورد داشته که فعلاً بر ما مجهول است .

روحیات و افکار آنان کرده باشد ، و در خود حجاز نیز مدتی ساکن شده و با علماء و بزرگان دین در خصوص اعتلاء و عظمت واتحاد و شوکت اسلام بحث کرده. ورود سید بمکه در حدود اواخر سال ۱۲۷۳ یا اوائل سال ۱۲۷۴ بوده است .

حرکت سید بسمت کابل از طریق طهران و مشهد یا اولین سفر سید به ایران بقصد عزیمت کابل

سید پس از زیارت کعبه مجدداً بکربلا و نجف مراجعت می‌کند و از آنجا بقصد زیارت خراسان و سپس مسافرت بافغانستان عازم ایران میشود. پس بنا بر خلاف نظر عده زیادی از مورخان که اولین سفر سید را بایران در سال ۱۳۰۴ میدانند، نخستین سفر وی بایران در اواخر سال ۱۲۷۶ یا اوائل سال ۱۲۷۷ بوده. اگر بنخواهیم در صحت این نظر تردید کنیم؛ باز کرسی مطلب که جز مطلب اول آن دو مطلب دیگر، با قدری اشتباه نقل شده است تأیید خواهد شد.

مطلب اول خبری است که اعتماد السلطنه در سال ۱۳۰۴ یعنی موقعی که سید بایران سفر می‌کند در روزنامه اطلاع منتشر میکند و آن خبر اینست:

«جناب فضایل نصاب حاجی سید جمال الدین الحسینی همدانی که الحق فاضلی است تحریر و فیلسوفی است بی نظیر فقیهی زکی و نبی‌المعنی جهان دیده ایست متسدن و عالمی متدین بیست و هشت سال قبل سفری بدارالخلافة طهران نموده بودند و سه ماهی توقف کرده از آن پس مهاجرت اختیار...»*

حال اگر این بیان را مورد تحلیل تاریخی قرار دهیم و ۲۸ سال از تاریخ ۱۳۰۴ بعقب برگردیم بسال ۱۲۷۶ میرسیم و چون تاریخ ولادت سید سال ۱۲۵۴ بوده میتوان گفت که سید در این سفر در حدود ۲۲ ساله بوده. **

۱- نشریه اطلاع سه شنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۰۴ هجری چهارم ژانویه ماه فرانسه ۱۸۸۷ نمره صد و شصت و یکم ص ۲ عنوان خبر «اعلان اطلاع»
* - معنی این خبر (با قدری اختلاف در کلمات) در نشریه «ایران» پنجشنبه ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۴ مطابق ۶ ژانویه ۱۸۸۷ شماره ۶۱۸ ص ۲ درج شده است.
** - آقای تقی زاده در مجله کاوه، باتکاء روایتی که خواهد آمد، با اشتباه این سفر را در سن ۲۵ سالگی میدانند.

مطلب دوم در ضمن مطالعه مقاله غلام جیلانی اعظمی تحت عنوان «تابغه عصر نوزدهم یا یکی از مشاهیر تاریخی وطن سید جمال الدین افغان» مشهود میگردد. مشارالیه چنین مینویسد:

«در نیمه سال بیستم سن شریف خود که باواخر سنه ۱۲۷۳ مصادف بود بقصد تشریف کعبه معظمه رهسپار گردید. بعد از ادای فریضه حج و زیارت مدینه طیبه روانه شامات و بیت المقدس و از آنجا بعراق و از عراق به بعضی شهرهای فارس مسافرت و سیاحت کرده دوباره از راه کرمان خاک فارس وارد بلوچستان و هندوستان شده*»

البته خوانندگان توجه دارند که نویسنده مقاله فوق سال ورود سید را بایران ذکر نکرده است ولی خروج سید از مکه و دیدن نواحی مختلف که سه سال طول کشیده است و آنگاه بایران رسیده است مطابق با همان سال ۱۲۷۶ میشود.

مطلب سوم روایتی است که آقای تقی زاده نقل میکند هر چند پس از نقل روایت این مسافرت سید را با احتیاط میپذیرد. وی در ذکر این روایت و سپس بیان نظر خودش چنین میگوید:

«از جمله بروایت میرزا باقر بواناتی معروف (که با سید در لندن محشور بود و حکایت ذیل را یکی از دوستان نگارنده نقل کرده بود) وقتیکه میرزا باقر را در جوانی در شیراز تکفیر کردند او از آنجا بسوی بوشهر فرار کرد و او را دنبال کردند در بین راه (ظاهراً در برازجان) باو رسیدند و او را گرفتند و میخواستند پیش یکی از علماء برده حکم قتل او را گرفته و بکشند. در این بین سید جوانی از علماء که از طرف بوشهر آمده و بشیراز میرفت بهمانجا وارد شده بود و مردم میرزا باقر را پیش او بردند وی بدون تأمل يك سيلی سختی بصورت میرزا باقر زده و باو به عبارت «ملعون» و «کافر» و غیره خطابات سخت نمود و بمردم گفت که این ملعون باید پیش من بماند تا او را درست استنطاق کنم و فردا صبح حکم قتل او را بدم مردم متفرق

۱- مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۱

* - قرینه و شاهی در دست نیست که سید در این سفر به هندوستان رفته باشد و چون نظر میرزا لطف الله متقن ترین نظریه در این مورد است، صحیحتر آنست که بکابل رفته باشد.

شدند و میرزا باقر را در منزل سید محبوس کردند نصف شب سید خود آهسته باطاق محبس میرزا باقر آمده و او را بیدار کرده و گفت برخیز و فرار کن و بدین طریق اسباب نجات او را فراهم ساخته بود. بعدها که میرزا باقر سید جمال الدین را دیده بود شناخته بود که این همان سید است که او را خلاصی داد. در صورت صحت این روایت معلوم میشود سید جمال الدین علاوه بر دو بار سفر خود بایران يك مرتبه دیگر نیز در آن اوقات که در اول جوانی او (مثلاً ۲۵ سالگی) * اتفاق می افتد، با از راه بوشهر بطرف تهران یا اصفهان آمده بود...^۱

مطابق روایت فوق با احتساب سن سید (که ۲۵ ساله قید شده) اولین مسافرت سید بایران میبایست در سال ۱۲۷۹ اتفاق افتاده باشد ولی چنین نبوده و تاریخ صحیح همان اواخر سال ۱۲۷۶ یا اوائل سال ۱۲۷۷ که موافق نظر میرزا الطف الله است باید باشد.

اکنون که باز یکی دیگر از موضوعاتی را که میرزا الطف الله برای نخستین بار جزماً در تاریخ حیات سید عنوان کرده و با نقل اقوال مذکور، صحت آن معلوم گردید؛ بهتر است شرح مختصر ورود بایران را از قول خود میرزا الطف الله نقل کنیم (با توجه باینکه این شرح مختصر از اسدآباد شروع می شود) :

«... و در سال ۱۲۷۷ بهزار اصرار سه شب در اسدآباد* و يك شب در خانه پدر و دوشب دیگر را در خانه یکی از همشیره هایش میماند و روز چهارم بسمت طهران حرکت میکند. پنج شش ماهی در طهران مشغول خدمت نوع و تربیت خلق بودند. در آنجا میرزا بابای زهبی سرسلسله زهبيه خدمت سید میرسد از يك توجه، درس ارشاد را فراموش کرده حیران و مبهوت آن حال تیکه دیده است و طوق اطاعتش را بگردن میاندازد. سید، از طهران با حالت ناخوشی و ضعف بنیه متوجه خراسان میشود. در

۱- مجله کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۱۰

* - در فصل قبل ذکر شد که سن وی در این ایام باید در حدود « ۲۲ سالگی » باشد .

** - حرکت سید از مکه و رسیدنش با اسدآباد همدان لا اقل سه سال فاصله است و یقیناً در ظرف این سه سال خاطرات جالب و مسائل گفتمنی زیادی مربوط بتاریخ زندگانش داشته است که فعلاً بر ما مجهول و تاریک مانده است .

بین راه طایفه‌ای از ترکمنها بسر زوار و قافله ریخته زوار را غارت و برهنه می‌کنند
بعد از ملاقات سید با آنها حالتی پیدا میشود که آنها دست سید را بوسیده با کمال عنبر
تمام اموال و انفال منهبه را بزوار مسترد میدارند .
پس از زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بکابل که مقصد مسافرت او بوده قدم
گذارده ...^۱

۱ - شرح حال و آثار سید - ص ۲۳

هزیمت سید بسمت کابل

سید پس از زیارت مرقد امام هشتم بسمت افغانستان حرکت کرده و در سال ۱۲۷۸^۱ وارد کابل میشود* و بعد از چندی بحضور دوست محمد خان امیر افغانستان که در آن موقع در جلال آباد^۲ اقامت داشت میرسد. و در جنگی که در سال ۱۲۷۹ بین امیر مذکور و سلطان احمد خان پسر عم و دامادش بر سر «هرات» در گرفت سید تا زمان محاصره هرات همراه امیر بود. غلام جیلانی اعظمی نتیجه همراه بودن سید را با امیر دوست محمد خان چنین مینکارد:

«خوشبختانه در اثر تدابیر و افکار برجسته وی بدون اینکه زحمت مداخله حرب عاید بشخص امیر کبیر شود و یا در آن واقعه محاربه و خونریزی بعمل آید عساکر و سرداران امیر کبیر بدون جنگ بتصرف شهر فراه و اخراج سلطان احمد خان مرحوم موفق گردیدند.»^۳

اما دوست محمد خان در ماه ذی الحجه^۴ سال ۱۲۷۹ فوت میشود. امیر شیرعلی خان که در هرات بود بموجب اعلان ولایتعهدی که قبلاً او معین شده بود در روز چهارم از

۱ - مجله کابل سال اول شماره ۲ مقاله غلام جیلانی اعظمی ص ۳۱

۲ - مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۱

۳ - مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۲

۴ - مجله آریانا شماره ششم سال هفتم مقاله: قاسم رشتیا ص ۴۶ و مجله کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۶ (تاریخ روز وفات در این دو مجله باختلاف ذکر شده).

* - باید توجه داشت که سید برخلاف عقیده اکثریت قریب باتفاق مورخان تا این تاریخ (که سن ۲۴ سالگی سید میشود) با افغانستان سفر نکرده است و در این سفر برای اولین بار با افغان وارد میبود .

** - غلام جیلانی اعظمی در مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۱ و ۳۲ میگوید :

« اعلیحضرت امیر دوست محمد خان جهت صرف موسم شتا بجلال آباد متوقف بود سید جمال الدین وارد خاک وطن گردید و در جلال آباد بحضور شاهی معرفی ... »

مرگ امیر کبیر اعلان سلطنت کرد^۱ اما این امر با آسانی انجام نگرفت زیرا او چهار برادر داشته نام: محمد افضل خان، محمد اعظم خان، محمد اسلم خان، محمد امین خان و فرزندان ارشد دوست محمد خان او نبود. محمد افضل خان که اولاد ارشد بود در نواحی شمالی حکومت داشت. از سه برادر دیگر امیر که در هرات حضور داشتند محمد اسلم خان و محمد امین خان ظاهراً بیعت کرده بودند ولی محمد اعظم خان خلافت را حق برادر بزرگتر خود میدانست تن باین بیعت نداده بود. اما چون در این ایام وضع سیاسی و حکومتی افغانستان در خطر بود و بیم آن میرفت که سرداران پرنفوذ قیامهایی بنمایند و دامنه اختلافات این چهار برادر اوضاع را برای شورش و بلوا آماده تر میکرد سید که در اینموقع در هرات اقامت داشت بهر نحوی بود محمد اعظم خان را وادار کرد که موقتاً سلطنت امیر شیرعلیخان بیعت نماید محمد اعظم خان بیعت کرد اما قلباً باین امر راضی نبود و مترصد موقع مناسبی بود که سلطنت را از دست برادر خود بگیرد، بالاخره قبل از حرکت امیر شیرعلیخان بکابل باتفاق برادران خود بقصد تسخیر کابل روانه آنست شد ولی در نواحی کابل از طرف عمال شیرعلیخان مغلوب گردید^۲ و ناچار از طرف «لهوگرد» بسمت جنوبی که جایگاه عهدشاهزادگیش بود منزوی گشت^۳ و برادران دیگرش (بجز محمد افضل خان که دستگیر و در زندان غزنه محبوس گردید) نیز فرار اختیار کردند. آنگاه امیر شیرعلیخان باتفاق سید جمال الدین و دیگر افراد سپاهش وارد کابل شد و محمد رفیق خان لودی را نظر بنفوذ قومی و غیره^۴ صدراعظم قرار داد و سید هم موفقیت زیادی نزدش یافت و حتی مشاور اول و مصاحب خاص^۵ امیر شده بود. ولی محمد رفیق خان با سید رقابت میکرد و ترس داشت از اینکه مبدا روزی مقامش از دستش برود و بسید تفویض گردد. سرانجام سید در نتیجه این رقابتها و شاید بجهت دیگر در تاریخ ۱۲۸۲^۶ بعنوان مسافرت موقت از افغانستان خارج گردید.

۱ - مجله آریانا شماره ششم سال هفتم ص ۴۶

۲ - مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۴

۳ - مجموعه اسناد و مدارک - تصویر ۸

سید برای دومین بار بایران سفر میکنند

در مورد خروج سید از افغانستان در این تاریخ نویسندگانی از قبیل میرزا لطف‌الله و آقای تقی‌زاده و کسائیکه آشنائی کاملی از تاریخ قرن سیزدهم قمری افغانستان خصوصاً قسمت اخیر الذکر نداشته‌اند چیزی ذکر نکرده‌اند. اما صحیح قول کسانی از قبیل غلام‌چیلانی اعظمی است که میگویند سید در این تاریخ از افغانستان خارج شده است. ولی همین نویسندگان معتقدند که وی در سال ۱۲۸۲ که از افغانستان خارج شده است بهند رفته و در آنجا با تجلیل پذیرائی شده منتهی تحت نظر بوده. برای نگارنده کاملاً قطعی نیست که سید در این سفر پس از خروج از افغانستان بهند آمده باشد مگر اینکه فرض کنیم از راه هند خواسته بایران بیاید و هنگام عبور از هندیک اقامت خیلی کوتاهی در آنجا داشته* با چنین فرض جمله‌ای از خود سید، در یکی از یادداشت‌هایش باینصورت: «خروج از مکان مشرف شهر جمادی‌الاول سنه ۱۲۸۲» می‌بینیم که اگر «مکان مشرف» مشهد مقدس باشد، خیلی بعید مینماید که سید از راه هند بقصد ایران بمشهد آمده باشد.

بهر حال او در همان سال خروج از افغانستان بطرف ایران حرکت کرده** و در تاریخ اواخر ماه رجب سال ۱۲۸۲ بطهران وارد شده و در نزدیک «مسجد جامع»

۱ - مجموعه اسناد و مدارك تصوير ۸

* - قرینه‌ای که مؤید بر نرفتن سید بهند میباشد، اینست که وی در یکی از یادداشت‌هایش (تصویر ۸ کتاب مجموعه اسناد و مدارك) تواریخ متعددی مبنی بر ورود و خروجش در شهرهای مختلف ایران و افغان و نیز «ام‌القری» را در بین سالهای ۱۲۸۲ (که سال خروجش از افغانستان میباشد) و ۱۲۸۵ با ذکر محل اقامت (بجز «ام‌القری» که پنج روز اقامت داشته) بیان کرده که اصلاً در خلال این تواریخ ذکری از ورود یا خروجش در هند دیده نمیشود.

** - بنظر نگارنده، گویا بعللی که قلاً بر ما مجهول است در این مسافرت بایران، مایل نبوده کسی از این سفرش مطلع شود. و هنگام خروج از افغانستان (شاید با مختصر قصدی) خواسته است شهرت داده باشد که میخواهد بهند برود و حتی وقتی که در یادداشت مذکور تاریخ ورود خود را بطهران و طوس مینویسد کلمات «طهران» و «طوس» را با حروف مقطع (که در ذکر نام اول فقط «طهر» قید شده) باین صورت نوشته: «ط ه ر . . . ط و س» و علاوه بر آن بستگان خود را نیز حتی از ورودش مطلع نکرده و شاید هم در ایران بصورت ناشناس اقامت داشته چنانکه میرزا لطف‌الله که گاهی جزئیات زندگی ویرا نوشته از این سفر چیزی ذکر نکرده است.

منزل کرده است و در حدود پنج ماه و چند روزی اقامت داشته^۱ و سپس در تاریخ محرم سال ۱۲۸۳ از طهران خارج شده در صفر سال ۱۲۸۳ بطوس وارد میگردد و در خیابان بالا، خانه شخصی به نام «ملاحسین» منزل کرده ، و در حدود چهار ماه اقامت میکند و آنگاه در تاریخ جمادی الاولی ۱۲۸۳ از طوس خارج میشود.^۲

ورود مجدد سید بافغان

سید پس از خروج از طوس در اواخر جمادی الاولی سال ۱۲۸۳ بشهر هرات وارد شده و در «سرای نوریك» منزل کرده مدت چهل روز توقف مینماید و بعد از این توقف در هرات او را در ماه رجب همان سال در «ام القری» می بینیم که بمدت پنج روز در آنجا اقامت میکند.^۳ بعداً در ماه شعبان همان سال بقندهار رفته در «بازار هرات» منزل کرده بمدت هشت ماه یعنی تا ربیع الاول ۱۲۸۴ در آنجا اقامت میکند.^۴ آنگاه از ماه ربیع الاول تا بیستم جمادی الاخر که در حدود سه ماه ونیم میشود اطلاعی نداریم که در کجا بوده ، تا اینکه در بیستم جمادی الاخر ۱۲۸۴ در شهر کابل وارد شده و در «بالاحصار» منزل میکند.^۵

اما دیگر از بیستم ماه جمادی الاخر ۱۲۸۴ تا بیستم ماه رجب ۱۲۸۵ که سال خروج وی از کابل است و درست سیزده ماه میشود اطلاعی در دست نداریم که آیا سید در تمام این سیزده ماه در کابل بوده و سپس در آن تاریخ از آنجا خارج شده یا اینکه حتماً مقداری از این مدت را بجای دیگر رفته است . بعید نیست که وی قسمتی از این اوقات را با توجه به بیان غلام جیلانی اعظمی که میگوید:

«از واقعات مذکوره** که سید جمال الدین در هند مطلع گردید فوراً از راه چمن

۱ - مجموعه اسناد و مدارك تصوير ۸

۲ و ۳ - مجموعه اسناد و مدارك تصوير ۸

۴ و ۵ - مجموعه اسناد و مدارك تصوير ۸

* - با احتمال قریب یقین مسائل ضروری و لازمی ویرا وادار کرده که در این ایام به «ام القری» برود و پنج روز اقامت کند .

** - منظور از «واقعات مذکوره» جنگی است که در سال ۱۲۸۴ بین محمد اعظم خان و برادرزاده اش از یکطرف با شیرعلیخان از طرف دیگر بوقوع پیوسته قریباً بیان خواهد شد.

و کونه^۱ خود را بقندهار رسانیده^۲، بهند رفته باشد (هر چند در یادداشت موصوف در باورقی صفحه ۳۴ از رفتن به هندچیزی ذکر نشده است) و از آنجا بکابل آمده باشد.

خوانندگان توجه دارند که سید در زمان سلطنت امیر شیرعلیخان و صدارت محمد رفیق خان از افغانستان خارج شد اما پس از خروجش، افغانستان اوضاع آرامی نداشت، چنانکه در اثر حملات متواتر محمداعظم خان و برادرزاده اش اوضاع افغانستان متشنج بود^۳ و بالاخره محمداعظم خان با یکعده قشون از راه شمال مملکت افغانستان بکابل حمله کرد و در نتیجه امیر شیرعلیخان را شکست داد و کابل را متصرف شد و برادر بزرگ خود محمد افضل را که در زندان «غزنه» بود بیرون آورد و پادشاه گردانید و محمد رفیق خان لودی را که وزیر اول شیرعلیخان بود بقتل رسانید.^۴

امیر شیرعلیخان بعد از شکست کابل بقندهار رفت و پس از فراهم کردن یکعده قشون عازم شد که حکومت از دست رفته را بازگیرد ولی محمداعظم خان بعزم دفاع بطرف قندهار رفت و وقتی که سید جمال نیز از این جریان مطلع گردید فوراً از راه چمن و کونه خود را بقندهار رسانید اما دیگر از شیرعلیخان حمایت نکرد (شاید مثلاً بخاطر رقابت و خصومت نخست وزیر سابقش و یا بعلم دیگر) بلکه از محمد اعظم خان طرفداری کرد. سرانجام محمداعظم خان و برادرزاده اش عبدالرحمن خان قشون امیر شیرعلیخان را شکست دادند و سپس باتفاق سید وارد در شهر کابل شدند ولی بعد از ورودشان محمد افضل خان فوت شد و محمداعظم خان جانشین او گردید و مقام سید در نزد وی خیلی زیاد شد و حتی غلام جیلانی اعظمی میگوید: «سید جمال الدین را وزیر اول خود مقرر داشته* کارها را بر وفق میل و اراده او آغاز کرد.»^۵

۱- Quetta

۲ - مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۷

۳ و ۴ - مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۶

۵ - مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۷

* اگر در رسیدن سید بمقام نخست وزیر جنبة مخالفه بکار رفته باشد ممکن است که محمد اعظم خان او را مشاور مخصوص خود قرار داده باشد .

اما امیر شیرعلیخان که بهرات رفته بود و هنوز از مسأله تاج و تخت منصرف نشده بود بکمک فرزند خود امیر محمد یعقوبخان دوباره بجنک محمد اعظمخان و امیر عبدالرحمنخان آمد تا آنکه در اواخر رمضان ۱۲۸۵ در ناحیه ششگاو^۱ بلشکر برادر و برادرزاده خود شکست وارد کرد و مجدداً قندهار را بتصرف درآورده و از آنجا بسمت کابل عزیمت کرد و کابل را نیز فتح کرد و بالاخره بسلطنت رسید ولی محمداعظم خان به نیشابور^۲ و عبدالرحمنخان به بخارا^۳ گریخت و سید همچنان در کابل ماند «براون» علت پیشرفت شیرعلیخان را در نتیجه حمایت دولت انگلیس از این شاهزاده دانسته و چنین میگوید: «از طرف انگلیسها که پول بیحسابی برایش میفرستادند تقویت شده و بالتیجه پیراکنده ساختن برادر خود محمداعظم و برادر زاده اش عبدالرحمن توفیق یافته»^۴.

شیرعلیخان ظاهراً بخاطر سیادت سید و علاقه و طنخواهان افغانی که در صورت اذیت و آزاروی مبادا شورش کنند و شاید هم بمصالح دیگری متعرضش نشد اما بقول دکتر شیخ مصطفی عبدالرزاق که میگوید: «امیر شیرعلی راحت نبود از اینکه سید در افغان بماند»^۵ بعد از چندی بعنوان تشریف بمکه از حضور شاه اجازه خروج خواست امیر موافقت کرد. برخی گفته اند امیر شرط کرد که وی از اِراه ایران نرود تا مبادا با محمد اعظمخان که در آنموقع در ایران بود تماس حاصل کند^۶.

۱ - مجله آریانا شماره نهم سال هفتم آقای قاسم رشتیا ص ۴۱

۲ - مجله کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۶

۳ - مجله کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۶

۴ - تاریخ انقلاب ایران ص ۴

۵ - درس اللغة والادب ص ۸۴

* - بعید نیست که آمدن محمد اعظمخان بایران در اثر آشنائی سید باوضاع ایران و سفارش وی بوده باشد .

** - چنین شرطی در صورت محتمل نظر این دسته از مورخان هست بنظر میرسد زیرا برای سید تمهید چنان شرطی که از ایران عبور نکند دشوار نبوده و اگر تمایلی بملاقات محمد اعظم خان داشت میتوانست این ملاقات را به بعد از سفر حج موکول کند .

بهر صورت سید در تاریخ بیستم رجب ۱۲۸۵ از کابل خارج شده^۱ بقندهار
میرود و در آنجا چند روزی اقامت کرده آنگاه در تاریخ بیستم شعبان همان سال آن
محل را ترك میگوید.^۲

با توجه بتاریخ ورود سید بافغانستان یعنی سال ۱۲۷۹ و هنگام خروجش یعنی
سال ۱۲۸۵ و مسافرتش بخارج از افغانستان (با فرض اینکه در بین تاریخ بیستم جمادی
الآخر ۱۲۸۴ الی رجب ۱۲۸۵ سفری بهند کرده باشد) که حداکثر نزدیک بدو سال
میشود، در حدود چهار سال در افغانستان اقامت داشته و در این مدت خدماتی را انجام
داده است که قسمتی در زمان اقامتش انجام شده است و قسمتی بعد از خروجش.

از خدماتی که در زمان اقامتش در افغانستان انجام داد فعلاً جز نشر کتاب معروف
«تمه البیان فی تاریخ الافغان» در تاریخ ملت افغان و انتشار جریده «شمس النهار» به
پیشنهاد سید و دستور امیر شیرعلیخان^۳ و مبارزه بر علیه حکومت استعماری انگلیس*
و ایراد خطابات مفید که باعث روشنی افکار ملت افغان شد اطلاع دیگری در دست
نیست.

اما اقداماتش بعد از خروج از افغانستان باین ترتیب انجام شد که او در زمان
اقامتش نقشه اصلاحی خود را تهیه کرده بود و مترصد بود که موقع مناسبی پیدا کند و
بمرحله اجراء در آورد هنگام عزیمتش این نقشه را بامیر شیرعلیخان برگزار کرد
(هر چند در آن موقع بین شیرعلیخان و سید رابطه خوبی برقرار نبود است) و او بنا بقول
آن کسانی که از این نقشه و مواد آن بحث کرده اند آن را بمرحله اجراء در آورد.

دو تن از مورخانی که از مهمترین مواد این نقشه اصلاحی با کمی تفاوت نام
برده اند این مسائل را ذکر کرده اند:

اعلان استقلال سیاسی، اصلاح امور دربار، تشکیل کابینه وزراء، تنظیم سپاه،

۲۰۱- مجموعه اسناد و مدارك تصوير ۸

۳- مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۵ مقاله غلام جیلانی و مجله کابل سال ۹ شماره ۱۰

ص ۱۳ خطابه سرورخان دگویا،

۴- چنانکه در مقدمه کتاب تاریخ افغان خود مختصراً سیاست استعماری انگلیس سخت حمله
کرده است.

ایجاد مکتب‌های لشکری و کشوری ، توجه بسوی زبان ملی پښتو* و تبدیل‌القاب
و عناوین صاحب‌منصبان لشکری و کشوری از زبان بیگانه بزبان افغانی، تأسیس روزنامه،
تأسیس شفاخانه ، بیطارخانه، بستخانه ، احداث مسافرخانه در طول راه‌های مسافرت،
احداث شهر جدید شیراپور**^۱

۱ - مجله کابل سال اول شماره ۲ ص ۳۵ مقاله غلام جیلانی و مجله کابل سال ۹ شماره ۱۰
ص ۱۸ مقاله سید قاسم رشتیا .

* - سید قاسم رشتیا در مجله کابل سال ۹ شماره ۱۰ ص ۱۸ در مورد توجه بسوی « زبان
ملی پښتو، گوید : «در قدم اول و جمیع اصطلاحات عسکری از زبان اجنبی بزبان پښتو تبدیل
یافت ، .

** - سید قاسم رشتیا از احداث این شهر چیزی ذکر نکرده بجای آن « تعمیر شهر عسری ،
ذکر کرده و این شاید موضوعی دیگر باشد .

حرکت سید هندوستان قصد عزیمت مکه

سید پس از خروج از افغانستان بسمت هند رهسپار میشود. سرزمین هند در این ایام یکی از لانه‌های استعمار شده بود و او ظاهراً مایل نبود که با سر و صدا در آن سرزمین وارد بشود.

محمد پاشامخزومی* در این باره میگوید: «خیلی میل داشت که در هند بدون آنکه او را بشناسند چندی اقامت کند و یکی از دوستان بازرگان افغانی خود که در آنجا بود نوشت که او را بساده‌ترین حالانی پذیرائی نماید»**

ولی دولت متجاوز انگلیس و این مرئی استعمار چون از طلوع يك مصلح انقلابی مطلع شده بود و وجود سید را عاملی خطرناک برای سیاست شوم خود میدید مایل نبود که سید در هندوستان بسادگی بامردم هند آمیزش و مراوده داشته باشد زیرا در این ایام در اثر خیانت زمامداران هند که طوق چاکری بگردن خود آویخته بودند،

۱ - خاطرات سید جمال‌الدین افغانی تألیف محمد پاشا مخزومی ترجمه آقای مرتضی مدرس چهاردهم ص ۲۵ (توضیح : مؤلف این کتاب معتقد بوده که سید افغانی است بهمین جهت نام سید را «افغانی» ذکر کرده اما مترجم عنوان کتاب را بصورت «خاطرات سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی» تغییر داده است .

* - محمد پاشا مخزومی از دوستان سید بوده و حتی گاهی با او در استانبول محصور بوده و کتابی را که در شرح حالش نگاشته است بطوریکه در مقدمه توضیح میدهد بنظر سید رسانده و حتی وی عنوان اول کتاب را که «جمال‌الدین افغانی در دربار عثمانی» بوده است نپسندیده و آنکاه نامبرده موضوع اول را عوض کرده و برضایت سید عنوان «خاطرات سید جمال‌الدین افغانی» را انتخاب کرده .

** - گرچه مخزومی سید را میشناخته و با او نیز تماس داشته است . اما عیب نوشته‌هایش صرف نظر از بعضی اشتباهاتش اینست که علاوه بر اینکه منابع و مآخذ گفتار خود را ذکر نمی‌کند هیچگونه دلیل و شاهدهی آراش نمی‌دهد و ما نیز بهمین دلیل خیلی کم بگفتارش استناد کرده‌ایم .

ملت هند در زیر چنگال استعمار دست و پامیزد و با ناله و فریاد باور و حامی و نجات دهنده‌ای را می‌طلبید باینجهت حکومت هند اعمال و رفتار سید را تحت مراقبت خود قرار داده بود ولی در ظاهر از ورودش استقبال شایانی کرد استقبالی که تا سرحد هند انجام شده بود از ظاهر این احترامات و استقبال معلوم بود که تصنی است و حتی از آندوست بازرگان خود که قبلاً عزیزت خود را به او اطلاع داده بود خبری نبود^۱. سید از بزرگان و رجال دولت تشکر کرد خواست بمنزل آندوست بازرگان افغانی خود برود ولی گفتند که دولت هند خانه‌ای برایت تهیه کرده که جز آنجا بمکان دیگر نمی‌توانی بروی آنگاه ناگزیر از قبول شد و بخانه‌ای که مجلل و مجهز بوسایل بود رفت.

اولین پرسشی را که از سید کرده بودند این بود که تا چه مدت باید در هند اقامت کند وی گفته بود مدت دو ماه^۲ دولت هندم قبول کرد ولی یکدسته مأمور خفیه و آشکار بمراقبتش برگماشت که تا هر کس می‌خواست ویرا ملاقات کند مقصود و هدف از ملاقات را بپرسند و بر آنچه که از سید خواستارند و یا او در جواب آنها می‌گوید دستورهایی را که برای نحوه مبارزه با حکومت استعماری انگلیس و غیره میدهد، اطلاع یابند^۳. در روز اول ملاقات در حدود ده نفر بدیدن وی آمدند چون عده مراجعان کم بود تفیش و بررسی برای کار آگاهان کار ساده‌ای بود، توانستند از جریان مذاکرات اطلاع حاصل کنند. روز دوم و سوم صدها نفر بیدیدار سید آمدند. روز چهارم جمعیت زیادی آمد هنوز هفته اول تمام نشده بود که کشور پنهانور هندوستان تکانی خورده و طبقات مختلف از بزرگان و دانشمندان و راجه‌های هند ملاقاتش کردند^۴ و در این روزهای آخر در محلی که سکونت داشت مملو از جمعیت میشد. علت استقبال زیاد مردم از سید بخاطر دیدن و شناختن اینکه می‌گفتند: «سید جمال‌الدین معروف که در سالهای سابق چند بار باین مملکت آمده بود اکنون نیز وارد این سرزمین شده است» نبود؛ بلکه

۱ و ۲ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۲۵

۳ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۲۵

۴ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۲۶

* - براون در تاریخ انقلاب ایران ص ۵ گوید: «از دیدار رهبران مسلمان هندی مگر تحت نظارت حکومت ممنوع شد.»

علت اصلی این دیدارها همان بنخاطر یافتن طبیب معالج بیماری خطرناک و خانما سوز استعمار بود که سالها کشور هند بآن مبتلا شده بدون شك این دیدارها فقط بخوش آمد و احوالپرسی و تعارفات معمول ختم نمیشد بلکه موضوعات و مسائلی که بخیر و صلاح مملکت و بهبود و رفاه ملت بود پیش کشیده میشد و در پیرامون آن بحث میکردید و سید نظریات اصلاحی خود را ارائه داده و دستورهای لازم را میداد.

حالا دیگر موقع دولت هندوستان بدو جهت و خیم تر شده است :

اول آنکه جلوگیری از ملاقات این عده که باید مستند بدلیلی باشد و لااقل مثالبهانه اقدامات بر علیه مصالح عالیه مملکت و غیره، را بدست آورده باشند دستگیرشان نشده بود و حتی جمله ای یا کلمه ای که برخلاف منافع و شوون کشوری گفته شده باشد در دست نداشتند زیرا دلموختگان واقعی این سرزمین اینها بودند که رهائی ملك و ملت را از دست یغماگران بیگانه آرزو میکردند.

دیگر آنکه نظارت دقیق این عده که روز بروز بر تعدادشان افزوده میشد با وجود کلر آگاهان زیاد مشکلی دیگر بود. ولی سید همچنان در میان جمعیت قرار میگرفت و مردم را با سخنان پر حرارت خود برای مطالبه حقوق از دست رفته خود تهبیج و تشویق میکرد. در یکی از همین روزها که انبوه جمعیت بطرف منزل وی میرفت دولت هند ناگزیر یکی از مأموران عالی رتبه خود را نزدش فرستاد وقتی که این مأمور وارد منزل او شد روشنفکران در حال علمی و دینی همه جمع بودند^۱ مخزومی گوید که آن شخص سید را مخاطب قرار داده گفت: «دولت هند وسایل اقامت دو ماهه شما را تهیه نموده اما امروز شما میگوئیم که محیط این سامان با اقامت شما در هند مساعد نمیشد^۲» کسانی که حضور داشتند آثار غضب در چهرهشان نمودار گردید خواستند جواب داده ، این تهدید را رد کنند ولی سید اشاره بسکوت کرد و خود در بین جمعیت مقابل مأموران ایستاد و جملاتی قریب باین مضمون گفت :

«بهند نیامده ام که حکومت بریتانیای کبیر را بترسانم ، نه قدرت آنرا دارم که

انقلابی بر پا سازم و نه آنکه بعملیات آنان انتقاد نمایم با این وصف از مثل من سیاح گوشه‌گیری دولت هراسناک و از کسانی جلوگیری میکند که مرا ملاقات مینمایند با آنکه آنها ناتوانتر از من هستند ثابت میکند که حکومت بریتانیا اراده‌اش کوچک و شوکت او ناتوان شده است و در اینجا عدالت و امنیت حکمفرما نیست. در حقیقت دولتی بر این کشور پهناور حکومت میکند که از خود ملت ناتوانتر است.

بعد متوجه حاضرین که بملاقات او آمده بودند شده گفت ای مردم هند بحق و عدالت سوگند (سید در گفتار و نوشته‌های خود در موارد لزوم اکثراً و با شاید همیشه باین دو کلمه قسم یاد می‌کرده است - نگارنده) با آنکه بریتانیا از شما حمایت میکند و از فرزندان شما استخدام مینماید که اسلحه بدست گرفته و استقلال و ثروت شما را از بین ببرند و آنها با تمام تعدادش متجاوز از ده هزار نفر نمیشوند، هر گاه شما صدها میلیون پشه بشوید و زمزمه در گوش بریتانیا نمائید و طنین در گوش بزرگ آنان گلاستون بنمائید، و هر گاه شما صدها میلیون از هند با هم باشید خداوند شما را مسخ کرده و لاک - پشت شوید و در جزیره بریتانیا فرو روید آزاد مردانی در هند خواهید شد^۱

مخزومی چنین ادامه میدهد:

«سید جمال‌الدین هنوز صحبت خود را بپایان نرسانیده بود که سرشک از دیدگان حاضرین جاری شده و با صدای بلند آنان گفت که گریه برای زنان است و سلطان محمود غزنوی با گریه بهند نیامد بلکه با اسلحه وارد هندوستان شد. ملتی که در راه استقلال خود بدشمن حمله‌ور شد و مرگ را استقبال کرد آن ملت زنده و جاویدان خواهد بود .

جمال‌الدین فوراً برخاست که با آن مأمور دولت هر جا که می‌خواهند برود مأمور بسید گفت امروز را بشما مهلت میدهم فردا باید حرکت نمائید سید گفت بکجا می‌خواهید بروم مأمور گفت : پس از خارج شدن از هند هر کجا می‌خواهید بروید ا در بامداد فردای آن روز با خرج خود در یکی از کشتی‌ها نشسته و بسوی کانال سوئز

۱- خاطرات سید جمال‌الدین من ۲۶ و ۲۷

مصر رهسپار شد . *۱

سید پس از یکماه اقامت در هند^۲ بالاجبار از آنجا خارج شده و بمصر رهسپار
میکرد.

۱ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۲۲

۲ - مجله کابل سال اول شماره ۳ ص ۱۹

* - چون مخزومی مدارک این بیانات را ذکر نمی کند نمیتوانیم قبول کنیم که این مطالب
عین گفتار سید است مگر اینکه بگوئیم بیانات سید قریب باین مضامین بوده .

ورود سید بمصر

سید پس از اینکه از هند خارج شد با کشتی بقصد مصر از سواحل هند گذشته از راه ترعه سوئز بمصر حرکت کرد* و پس از چندی در اواخر همان سال ۱۲۸۵ برای اولین بار در سرزمین مصر وارد گردید. او، وقتیکه از یکی از بزرگترین پایگاه استعمار خارج شد قدم بدومین لانه اشغالی استعمار نهاد جائیکه مردم آن از چندی قبل در تحت نفوذ بیگانه بسر میبرد. تاکنون آوازه و شهرت يك مرد انقلابی و يك مصلح اجتماعی بگوش طبقات مختلف مصر رسیده بود و اکثر این عده، خصوصاً طبقه علماء و دانشجویان و کارگران و زحمتکشان که قسمتی از افراد مؤثر و فعال و در عین حال محروم آن کشور را تشکیل میدادند، خیلی مایل بودند که این دشمن استعمار را با آن مشخصاتی که شنیده بودند ببینند؛ چنانکه بمحض ورودش افراد علاقه مند بیدارش آمدند. سید روزی بدانشگاه معروف «الازهر» رفت. دانشجویان آنجا که بقول بعضی عده‌ای از آنها از اهالی سوریه بودند بحضورش رسیدند و پس از آشنائی از وی خواستند که کتاب «شرح الاطهار**»^۱ را با آنان تدریس کنند و وی قبول کرد. و این تدریس را در خانه خود در «خان خلیلی» انجام میداد^۲. البته سوای درسی که بشاگردان جدید خود میداد مسائل لازم اجتماعی را نیز بیان میکرد.

۱ - مجله کابل سال سوم شماره ۳ ص ۲۷۵

۲ - مجله کابل سال سوم شماره ۱ ص ۱۹

* - برخی گفته اند که سید قبل از حرکت بمصر به سوئیس رفت سپس بسمت مصر عزیمت کرد. اما ظاهراً درست بنظر نمیرسد زیرا هیچ قرینه‌ای که دلالت بر این امر کند در دست نیست. گویا این اشتباه از شباهت بین کلمه «سوئیس» و «سوئز» که منظور «ترعه سوئز» است برای آندسته از مورخان که از این سفر نام برده اند پیش آمده باشد.

** - مؤسسه «تذکار سید جمال الدین افغانی» در قاهره در مجله کابل سال سوم شماره ۱ ص ۱۹ نام این کتاب را «الطهار» قید کرده.

مدت اقامت سید در مصر، چهل روز بود و در این مدت بدانگاه الازهر رفت و آمد میکرد، وی در این ایام گاهی خطابه‌ها و نطقهایی ایراد مینمود که برای دولت وقت که حمایت از انگلیس میکردگران تمام میشد به این جهت در پی بهانه میگشتند که راهی بدست آورند و از آن سرزمین اخراجش کنند؛ تا اینکه در همان ایام کشیشی نصرانی مقیم مصر بوسیله سید اسلام قبول کرد* و همین موضوع باعث سر و صدا و هیاهو در بین عیسویان ساکن مصر و مسلمانان گردید که بالاخره بهانه بدست خدیو مصر افتاد و از مصر اخراجش کردند.

البته پیداست که علت اخراج سیده مسائل مهمتری از قبیل بخطر افتادن نفوذ انگلیس و غیره بوده است. منتهی قضیه فوق، گویا اینکه خطری دیگر بوده بهانه برای اخراجش شده است. **

* - آقای ابراهیم صفائی از آنجا که نظر خوبی بسید نداشته‌اند و در تألیف کتاب خود تحت عنوان « رهبران مشروطه » مسأله واقع بینی را که اساس هر تحقیقی میباشد، نادیده گرفته‌اند؛ در فصل مربوط بسید، این مطلب را که همه مورخان اتفاق نظر دارند، ایشان موضوع را تحریف کرده گفته‌اند که: « سید مسلمانی را ارمنی کرده است، (البته جواب این موضوع وسایر گفتار مفرضانه و اشتباهات تحقیقی ایشان در فصل مربوط بیان خواهد شد) .

** - برخی گفته‌اند که سید بمیل خود از مصر خارج شد ولی صحیح بنظر نمیرسد زیرا مسافرت از کشوری بکشور دیگر و مواجه شدن با استقبال طبقات مختلف و نیز موقعیت خطرناکی که استعمار برای کشور مصر ایجاد کرده بود ایجاب مینماید که پیش از این مدت در آنجا اقامت کرده باشد مگر اینکه بگوئیم موجباتی غیر از مسائل فوق در پیش بوده است.

هزیمت سید باستانبول و انصراف از زیارت مکه معظمه

قبلا اشاره شد که سید در زمان حکومت امیر شیرعلیخان قصد داشت که برای زیارت مکه از افغانستان خارج شود. پس از خروج از افغانستان و طی جریانات فوق از سفر مکه معظمه منصرف شده (شاید علت این انصراف بخاطر گذشتن موعد زیارت کعبه بوده است) بسمت استانبول عزیمت میکند (بعضی گویند با عجله رفت) و در سال ۱۲۸۶* به آن سرزمین وارد میگردد. اما قبل از ورودش در این سلمان، مانند بسیاری از نواحی دیگر، نامش بوسیله جرائد و اظهارات و مشاهدات دیگران سرزبانها افتاده بود و گاه و بیگاه در مجامع و محافل سخن از نبوغ و اصلاح طلبی وی بمیان میآمد. حالا که این شخصیت اجتماعی باین شهر وارد شده است، عده ای مطلع شده مقدمش را گرمی داشته اند و بعد از مدتی خبر ورودش بتمام شهر رفته رفته بتمام شهرستانها پخش شده است. بعد از چند روزی بین سید و عالی پاشا صدراعظم استانبول ملاقاتی رخ میدهد که سید خیلی مورد توجه و احترام صدراعظم واقع میگردد. کم کم شهرت علم و فضل و استعداد فطری سید در میان عموم مردم حتی در بین امراء و وزراء و اعیان و اشراف درمیگیرد و مورد تأیید و تصدیق همه واقع میگردد و محبوبیتی خاص پیدا مینماید و بقول مخزومی «نامش را بیزرگی یاد کردند و با ستایش از دانش و ادب او صحبت می کردند»^۱. رجال سیاسی و بزرگان عثمانی در بعضی از مواقع از بیانات و خطابه های وی استفاده میکردند. سید بعد از آنکه بزبان و آداب و فرهنگ آنجا آشنا میشود پس از شش ماه سکونت و آشنایی با «انجمن دانش» یا «انجمن معارف» بصویت

۱ - خاطرات سید جمال الدین ص ۲۹

* - مطابق یادداشت موجود در کتاب «مجموعه اسناد و مدارک» - تصویر، ۱۸ در تاریخ ماه رجب سال ۱۲۸۶ در شهر استانبول بوده است.

آن انجمن در میآید* البته عضویت وی برای موقعیت این انجمن خیلی مؤثر بوده است. وی از همان ابتدای ورودش، در ردیف رهبران انجمن قرار گرفت. او نظریات و عقاید خود را بدون پروا اظهار میکرد و راههای اصلاحی را نشان میداد. از جمله اشاره کرد که تعلیمات عمومی را باید اجراء ساخت. آرای سید در ترقی این انجمن مؤثر افتاد. اما وی در این انجمن هم با مخالفت بعضی مخالفانی که منافعشان با افکار و آرائش مغایرت داشته روبرو بوده است. مخزومی میگوید: «وقتی که سید در ضمن آرای خود اشاره کرد که باید تعلیمات عمومی را اجراء نمود، دوستانش موافق این عقیده نبودند بخصوص حسن فهمی که شیخ الاسلام و متصدی اوقاف بود چون این نظریه با آمال او تماس داشت جداً مخالفت میکرد»^۱

سید در استانبول، خطابه‌های آتشین و با حرارت خود را ایراد میکرد و اثری مخصوص در شنونده میگذاشت و هیجان و طوفانی عمیق بر علیه استبداد در افکار عمومی پدید میآمد. بعضی از این خطابه‌ها و مواعظ در مساجد «سلطان احمد» و «ایا صوفیه» ایراد می‌شد.^۲ گفتارهای او در پیرامون اتحاد و اتفاق مسلمانان و فوائد علم و صنعت و اقتصاد و تجارت بود. خطابه‌های ویرا از شدت تأثیری که در شنونده میگذاشت «سحرالقلوب» نام نهاده بودند.^۳ اهالی استانبول برای شنیدن بیانات وی به بابعالی میرفتند و تقاضا داشتند که سید برای آنان خطبه ایراد کند. وی نیز اوقاتی را برای ایراد خطابه معین میکرد.^۴ بیانات مستدل سید، توأم با آن حالات روحی، در اعماق قلوب مردم اثری عمیق گذاشته بود. دیگر کم و بیش مردم برای حل مشکلات

۱ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۲۹

۲ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۲۹

۳ - مجله کابل سال سوم شماره ۳ ص ۲۷۶

۴ - مجله کابل سال اول شماره ۳ ص ۲۲

۵ - مجله کابل سال اول شماره ۳ ص ۲۲

* - غلام جیلانی اعظمی، در مجله کابل سال اول شماره ۳ ص ۲۱ و ۲۲ مینویسد: «آخرأ عالی پاشا صدراعظم به قصد اصلاح امور معارف وی را بمضویت انجمن معارف باب‌عالی منصوب و رسمیت این مقام را از حضور سلطان برایش حاصل کرد.»

و گرفتاری خود که تاکنون نزد شیخ الاسلام می‌رفتند، بسید مراجعه می‌کردند .

رقابت شیخ الاسلام با سید جمال الدین

حسن فهمی افندی معروف به «شیخ الاسلام» مردی است روحانی و مقام شیخ الاسلامی از طرف خلیفه عثمانی باو افاضه شده و مرجع رسیدگی بامور شرعی و قوانین فقهی است و سه عامل سبب سنده است که او را بر رقابت سید برانگیزاند.

اول: نبوغ و استعداد فوق العاده‌ای که در سرشت سید بود و در هدایت و راهنمایی مردم و حل مشکلات طبقه محروم و طرح نقشه صحیح، قابل مقایسه با شیخ الاسلام نبود .
دوم: برتری علمی سید با مقایسه سنش که در آن ایام در حدود ۳۲ الی ۳۳ سال داشت و شیخ الاسلام که در حدود ۶۰ سالگی بود و از نظر علمی و استنباط مسائل فقهی پپای سید نمی‌رسید .

عامل سوم: نفوذ سید در نزد صدراعظم و رجال برجسته عثمانی و همچنین در طبقات مختلف خصوصاً طبقه جوان بود که با فکارش گرایش بیشتری داشتند .

شیخ الاسلام عقده بزرگش این بود که مبادا سید کارش بجائی برسد که این عنوان شیخ الاسلامی را تصاحب کند و آن مقام حکومت بردلها را - که با وجود سید خللی در آن ایجاد شده بود- از دست بدهد . به این جهت مترصد بهانه‌ای بود که با آن ویرا اصلاً از سرزمین عثمانی طردکننده این انتظار با فرا رسیدن ماه رمضان بطوریکه در ذیل گفته خواهد شد بسرآمد .*

ایراد خطابۀ سید و بروز بهانه شیخ الاسلام

روزی تحسین افندی مدیر مدرسه دارالفنون از سید تقاضا کرد که خطابۀ ای برای مردم در ترویج صنعت (بعضی علم را نیز اضافه کرده‌اند) ایراد نماید. سید ابتدا بعنوان اینکه بزبان ترکی تسلط ندارد، از قبول آن عنذر خواست ولی تحسین افندی اصرار کرد و بالاخره

* - باید توجه داشت که ما گر سید خود را ایرانی و یاشیمی معرفی کرده بود، برای شیخ الاسلام که در صدد بهانه گرفتن برای طرد سید بود، باین نام خیلی زودتر و سریعتر میتوانست این کار را انجام دهد .

درمقابل اصرار مشارالیه قبول کرد ، سپس روزی را برای ایراد خطابه معین کردند و اعلان کردند که در فلان روز (در یکی از روزهای ماه رمضان) خطابه‌ای از طرف سید جمال‌الدین افغانی، در پیرامون ترویج صنعت، ایراد خواهد شد .

سید با عهده گرفتن چنین کاری، موضوع منتخب را با يك انشاء نسبتاً مفصلی تهیه کرده و به « صفوت پاشا » وزیر فرهنگ و « شیروانی زاده » مشاور دولتی و « منیف پاشا » که از رجال دولتی و عضو انجمن معارف بود نشان داد و مورد تأیید و تصویب آنها واقع گردید^۱ . روز موعود فرا رسید مردم طبق اعلان و دعوت قبلی با اشتیاق بدارالفنون جمع شدند *^۲ حاضران این مجلس، از علماء و وزراء و نویسندگان و مدیران جراید و استادان و دانشجویان دارالفنون تشکیل شده بود و تالار سخنرانی مملو از جمعیت بود حالا دیگر همه منتظر شنیدن خطابه سید هستند. بعید نیست که شیخ‌الاسلام نیز که از مدتها قبل مترصد بدست آوردن بهانه بوده در این مجلس حاضر شده باشد . سید در این اثنا که مجلس آماده شنیدن خطابه‌اش بوده در محل مخصوص رفت و شروع بایراد سخن کرد. شنوندگان از شنیدن همان کلمات اول با آن فصاحت و بلاغتی که در بیانش وجود داشت همه سراپا گوش شده بودند . حضار مجلس درست منتظر بودند که ببینند این جوان فاضلی که شور و هیجانی در سر دارد و توجه مردم را جلب کرده چه میگوید شیخ‌الاسلام هم سراپا گوش بود کلماتی که از دهان وی خارج میشد يك يك مورد دقت قرار میداد و بررسی میکرد . سید این خطابه را با آن صدای رسا و آهنگ گیرا، بصورت خیلی مرتب و دلپذیری چنان بیابان رساند که همه را تحت تأثیر قرارداد .

وی در گفتار خود، زندگی اجتماعی انسان را يك بدن زنده تشبیه ساخت و هر

۱ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۲۹ و بعضی‌ها آخذ دیگر .

* مجله کادو سال دوم شماره ۳ ص ۶ گوید :

« در بعضی‌ها آخذ گفته شده که در موقع امتحان این نطق را ایراد کرد و در آن صورت شاید در آخر شعبان بوده چه در عثمانی در رمضان دارالفنون را تعطیل میکنند . ولی بنظر نگارنده اشکالی ندارد که در صورت تعطیل بودن دارالفنون بواسطه ماه رمضان، برگزاری این جلسه را استثناءاً در همانجا قرار داده باشند .



سید جمال الدین

يك از صنعتها را بمنزله یکی از اندام او قرار داد مثلا کشاورزی را. بکبد و کشتیرانی را بپاها تشبیه ساخت و گفت که از پیوند آنها جسم خوشبختی انسان فراهم میشود و جسم زنده نیست مگر بروان و روان این تن یا نبوت است یا حکمت ولی نبوت يك موهبه ایست الهی با کسب بدست آورده نمیشود و بهر کس نمیرسد بلکه خداوند بهر کس صلاح بداند عطا فرماید. **والله اعلم حيث يجعل رسالته**. اما حکمت از راه معرفت و تحصیل بدست میآید. پیغمبر از خطا و اشتباه به دور است ولی خطایر حکیم جایز است احکام نبوی [مستند به وحی آسمانی است و باطل هرگز در آن راه ندارد] و در یافت آن احکام از فرائض ایمانی است. بر انسان لازم نیست که از آرای حکماء پیروی کند فقط آرای حکمائی را میتوان قبول کرد که با دیانت الهی مخالف و مبین نباشد. و در خلال نطقش این مطلب را متذکر شد که:

«وقت این نیست که تنبل و مسکین بنشینیم باید بکوشیم زیرا هر کس تنها بسایه کوشیدن میتواند بهر مقصدی که داشته باشد برسد حتی حضرات انبیای عظام علیهم الصلاة والسلام هم وقتی که نکوشیده اند و زحمت نکشیده اند عقب مانده اند.»^۱

از متن عباراتی که بیان گردید، شیخ الاسلام بهانه را پیدا کرد. در صورتیکه چنانکه ذکر شد این خطابه قبل از ایراد مورد تأیید و تحسین برخی، از شخصتهای بزرگ استانبول واقع شده بود.*

شیخ الاسلام بهانه اش این شد که سید جمال الدین، چرا نبوت را بمرتبه صنعت پائین آورد؟ و چرا برای اثبات سخن در پیرامون صنعت از نبوت بحث کرد؟ و عبارت «انسان نباید تنبل و مسکین بنشیند...» چنین تحریف شد که انسان با کوشیدن، پیغمبر هم میشود. در بعضی نسخ دیده شد که شیخ الاسلام ایرادش این شد که: «سید نبوت را يك نوع هنر و پیغمبر را هنرمند قلمداد کرده است.» (تفصیل مضمون این نطق و ایراد

۱- مجله کابل سال سوم شماره ۳ ص ۲۷۷

* - با احتمال قوی، ممکن است از اینکه سید خطابه خود را قبلا به تن از افراد سرشناس و مؤثر نشان داد و مورد تحسین آنان واقع گردید، بخاطر پیش بینی بروز بهانه های بهانه جویان و جوابگویی بآنان باشد.

شیخ الاسلام در بعضی مآخذ از جمله در کتاب «الرد علی الدهریین» ذکر شده است.) خلاصه این موضوع فقط با ذکر ایراد بر نطق سید خاتمه نیافت؛ بلکه عده‌ای از علمای قشری بطرفداری از شیخ الاسلام برخاستند و دسته‌ای از روشنفکران و دانشمندان جانب سید را گرفتند و حتی طرفداران شیخ الاسلام در بالای مناظره بر علیه سید تبلیغات سوء می‌کردند* . این موضوع در جراید آنروز استانبول هم منعکس و موضوع روز شده بود و شاید هم بیم حوادثی میرفت. سید همچنان از خود دفاع میکرد و مایل نبود که شیخ الاسلام حرف ناصواب خود را بر کرسی بنشاند، بالاخره کار با نجا رسید که سید پیشنهاد کرد روزی محکمه‌ای با حضور یک هیأت منصفه تشکیل گردد، تا بطلان اعتراض شیخ الاسلام را ثابت کند. ولی معلوم است که شیخ الاسلام در چنین محکمه‌ای با حضور هیأت منصفه حاضر نخواهد شد زیرا: اولاً اهل مباحثه با سید نبود. ثانیاً هدفش چیز دیگر بود.

این مطلب یکی از علل اخراج سید از استانبول میباشد. چنانکه شیخ الاسلام بهمدستی عده‌ای نزد سلطان عبدالحمید سعایت کرد، و از طرفی چون روز بروز نفوذ معنوی سید زیادتر میشد و از طرف دیگر سلطان مردی ترسو و مالیخولیائی بود و ترس از دست دادن مقام خلافت در سرش افتاده بود، ویرا وادار به تبعید سید کرد.

یک هیأت منتخب علمیه ترك تحت ریاست ابراهیم علاء الدین بیک در مقاله تحقیقی خود، درباره سید، دو علت دیگر را مبنی بر اخراج وی چنین ذکر کرده‌اند: «محمد علی توفیق بک در صفحه ۳۲۶ شماره ۴ کتاب رسمدار در زیر لوحه مقاله «بدیعه شعر و حقیقت» میگوید که: سید جمال الدین افغان در دارالفنون معلم بود. تحسین افندی در اثنای که باین رفیق برابر برای تربیه افکار خلق خدمت می‌کردند بصورت غیر منتظر دچار فلاکت شد. در وقت صدارت عالی پاشا یک روز سید جمال الدین در دارالفنون یک درس عمومی میداد. خواجه تحسین افندی هم در کرسی تدریس با او حاضر بود، مشارالیه این را بطلبه میفهمانید که: هوای نسیمی و تنفس باعث اصلی

* - بعضی میگویند که شیخ الاسلام خودش دستور داد که در بالای مناظره بر علیه سید تبلیغ کنند.

حیات میباشد تقاریر و بیانات خود را با تجربه ثابت کردن خواسته بزیر يك فانوس تخلیه‌الہواء يك کبوتر نهاد. فانوس چون با هوا پر بود کبوتر بطبع طپیدن و پریدن میخواست در عقب این وقتیکه هوای فانوس تخلیه کرده شد کبوتر موقوف و ساکت ایستاده و اثر حیات نشان نمی‌داد پس از این تجربه معروف که هر روز در هر درس‌خانه تکرار کرده می‌شد ایضاحات و ملاحظات متممہ که سید جمال‌الدین افغان میداد از طرف خلق سوء تفسیر یافته و بنابراین دارالفنون بند گردید. * هجومی که بر علیه سید جمال‌الدین افغان جریان یافت تنها باین قدر کفایت نکرد، وقتیکه سید در یکی از جوامع شریفہ سلطان احمد ویا ایا صوفیہ، از کتاب «احیاء علوم‌الدین» فیلسوف اسلام «امام ابواحمد غزالی» که نسبت باو خیلی احترام داشت راجع بعلمای سوء يك موعظه ایراد کرد در آن وقت از جہلای اسلام بول که در کسوة علماء خودشان را نشان می‌دادند هجوم‌های مدهشی دید. والحاصل سید جمال‌الدین که در این کونفرانس وموعظہ خود بقدر زرتراي [هم از حدود شرعیہ تجاوز نکرده بود تکفیر کرده شد** چون از این مسئله علامہ مشارالیه با خبر گردید گفت: «آنها مرا تکفیر می‌کنند و من آنها را» . . برای شیخ الاسلام حسن فهمی افندی که يك بہانہ خوبی پیدا شده بود برای تمام واعظینی که در جوامع ایراد موعظه مینمودند بصورت تعمیم این را فہماند کہ سید جمال‌الدین افغان برای نشر «افکار فاسدہ» کلامی کند در مقابل آن سید جمال‌الدین برای مدافعہ برخاست و چون برای حل و فصل مسئله می‌بایست با شیخ الاسلام محاکمہ میشد لہذا طلب محاکمہ نمود.»^۱

میرزاالطف‌الله، غیر از موضوع ایراد خطابہ سید و بہانہ شیخ الاسلام کہ همه اتفاق دارند علت دیگری را ذکر می‌کند باین بیان:

«در آنوقت مسئله یمن اهمیت تمام داشته . سلطان و اولیای دولت در اصلاح آن امر مهم ہر يك رأی وفکری داشته‌اند کہ در ہر يك مبالغی خطیر واستعدادی قوی

۱- مجلہ کابل سال سوم شماره ۳ ص ۲۷۷ و ۲۷۸ مترجم مقاله میرغلام احمد خان کند کشمیر.

* - علت اول .

** - علت دوم .

لازم بود. سید متعهد اصلاح آن میشود بدون مخارج و قشون، مشروط بر اینکه پس از اصلاح محضری به امضای سلطان و اولیای دولت و ملت اصلاح آن امر را بدست سید تصدیق کنند*...** پس از تفکرات در اظهارات سید مسئله را بمعاضل دیگر محول و از ترس و کج اندیشی، ماندن سید را در اسلامبول مناسب نمیدانند.^۱ با توجه بروایات فوق معلوم میشود که سید را از استانبول نیز تبعید کردند.

۱- شرح حال و آثار سید ص ۲۵

* - موضوع اصلاح وضع یمن مشروط بر اینکه محضری اصلاح این کار را بدست وی تصدیق کنند، در صورت صحت مطلب، ظاهراً با افکار سید سازگاری ندارد. مگر آنکه بخاطر تأمین نظریات سیاسی خود و کسب استفاده تبلیغاتی برای پیشبرد هدفهایش چنین پیشنهادی را ابراز کرده باشد.

** - در قسمت نقطه چین، این عبارت بصورت توضیح نوشته شده بود: «این مسافرت در سالی بوده که مرحوم میرزا حسن خان که یکی از دوستان صمیمی سید جمال الدین بوده در اسلامبول بوده است.»

سفر دوم سید بمصر

پس از اینکه عللی برای اخراج سید در استانبول فراهم شد در اواخر سال ۱۲۸۶ از آن سرزمین حرکت کرد و در محرم* سال ۱۲۸۷ قمری وارد مصر گردید^۱. بطوریکه اکثر مورخان مینویسند او در این سفر قصداً اقامت چند سال را نداشته و نیز میگویند که وی بعنوان سیاحت و مشاهده آثار باستانی بمصر رفته بود. اما به نظر نگارنده قسمت اخیر، یعنی مسافرتش بمصر بخاطر گردش و سیاحت بی اساس بنظر میرسد. زیرا در آن زمانی که این کشور اسلامی در تحت سیطره و نفوذ حکومت بیگانه‌ای افتاده بود، سختیها و مشقاتی که بمردم آن سرزمین وارد میشد و زمیندهائی برای قطع ریشه‌های حریت و اساس دیانت و مدنیت مصریان فراهم میگردد، از سید جمال‌الدین خیلی عجیب است که در چنین وضع بحرانی بخاطر سیاحت و تفریح به آن حدود رفته باشد. بفرض اگر شهرت رفتنش بمصر بخاطر سیاحت و دیدن آثار باستانی صحیح باشد؛ چنین باید توجیه کنیم که عنوان کردن این موضوع از ناحیه خودسید بوده، مثلاً شاید خواسته با چنین شهرتی از ورود در مصر و اقامت در آنجا رفع ممانعت و مزاحمت کرده باشد. بهر صورت ورودش در مصر، شادمانی و سروری بزرگ در مصریان ایجاد کرد. دیگر این قیافه برای مردم مصر آشنائی کامل دارد و بخاطر دارند که این روحانی آشنا مدتی قبل، بهمین سرزمین آمده بود. گرچه مدت کمی توقف کرد ولی محصول اقامتش خیلی زیاد بود. در مدت کوتاهی درس مبارزه و مجاهده با حکومت ننگین استعمار را طی خطابه‌ها و مواعظ کمی بمصریانی که در اثر غفلتشان دچار بیماری مهلك استعمار شده بودند آموخت. اکنون این همان طبیبی است که برای دیدار بیمار سابق

۱ - مجموعه اسناد و مدارك لوحه ۸ تصویر ۲۴

* - مجله کاره سال دوم شماره ۳ ص ۶ گوید : د اول نوروز ،

خود بر بالینش حاضر شده است، با ورود سید دولت استعمارگر انگلیس سخت ناراحت است و همانطور که سیاست پلیدش اقتضا میکند در صدد است رندانه به نام عزیزترین دوست بزرگترین صدمه را بسید بزند ولی وی علاوه بر نبوغ فطریش در سیاست هم وارد است و دشمن را بهتر از هر کس میشناسد. هموست که از سالها قبل حکومت استعمارگر انگلیس را چنین معرفی کرده است:

«الحضجر مبتلی بجوع البقر والاستسقاء الذی لم یسبغه ابتلاع مائی ملیون من الناس ولم یروه میاه التمس و القنچ بل ففراه لیبتلع بقیه العالم و یجرع میاه النیل و نهر جیحون»^۱ یعنی «آن گفتاری که بگرسنگی شدید دچار است و گرفتار تشنگی است که بلعیدن دوست میلیون از مردم سیرش نکرده و آشامیدن آبهای تایمز و گنگ سیرایش نساخته است دهان باز کرده که بقیه عالم را بلعد و آبهای نیل و جیحون را بنوشد.»

سید وقتی که در مصر ورود میکند، ابتدا در «سرای ابراهیم بیک مویلچی» در جنب «سیدناالحسین»^۲ واقع در «خیابان محمد علی»^۳ سکنی اختیار مینماید ولی بعدها در گذر یهودیها واقع در «خیابان خان ابوطقیه»^۴ جنب «قلعه»^۵ منزل کرد. محل سکنای وی در حقیقت محل تعلیمش نیز بود که دانشجویان الازهر و غیره برای استفاده بحضورش میرسیدند.^۶

بعد از آنکه ملاقاتی بین سید و رئیس دولت مصر (ریاض پاشا) روی میدهد ریاض پاشا فریفته حالات و کمالات وی میشود و از سید میخواهد که مدتی در مصر اقامت کند* و دولت مصر هم ماهیانه هزار غروش (قریب پنجاه تومان ایران) برایش مستمری قرار داد. مجله کابل میگوید: «اما وزیر معروف مصر ریاض پاشا سعید فقید را شناخته با

۱ - تممة البیان فی تاریخ افغان (تألیف خود سید) مقدمه مؤلف ص ۱۱

۲ - مجموعه اسناد ومدارك لوحه ۸ تصویر ۲۴

۳ - مجله کابل سال سوم شماره ۱ از نظریات مؤسسه « تذکار سید جمال الدین افغان » در قاهره - مترجم غلام جیلانی اعظمی ص ۱۹

۴ - مجله کابل سال سوم شماره ۱ ص ۱۹

۵ - مجموعه اسناد ومدارك لوحه ۸ تصویر ۲۴

۶ - مجله کابل سال سوم شماره ۱ ص ۱۹

* - مخزومی درس ۲۴ خاطرات سید میگوید : « از جمال الدین خواهشها کرد ،

همان صفات ممتازه که داشت بخدیو اسمعیل پاشا او را معرفی نمود . خدیو بکمال مسرت علامه را پذیرفته اولاً فی‌ماه ده پوند مصری مراتب او را تعیین کرد^۱

وقتی که مردم مصر، از گوشه و کنار خبر ورود سید رامیشنوند و چون خاطرات سفر چند ماه قبل وی در اذهانشان بود؛ بحضورش میرسند آن‌دسته از مستقبلانی که از دانشجویان و اهل‌علم بودند، از سید تقاضا میکنند که بآنان تدریس نماید او تقاضای این جوانان را که عده‌ای از آنها اهل سوریه بودند پذیرفته در همان خانه خود مشغول تعلیم علوم مختلفه اسلام از قبیل : حکمت الهی ، فلسفه^{*} ، فقه اسلامی و نجوم^{**} میشود^{***} و بنا به شهادت اسناد موجود، این کتب را در مصر تدریس میکرده: کتاب تلویح- الاصول^۲ ، اشارات^۳ ، حکمة العین^۴ (ممکن است کتب دیگری هم تدریس کرده باشد که فعلاً از آنها بیخبریم). سید بهترین وجه کتب مختلفه را تدریس میکرد و باشکالات دانشجویان پاسخ میگفت. سلیم عنحوری که خود یکی از شاگردان وی است در مورد تدریس و پاسخ‌گویی بشاگردان خود چنین میگوید:

۱ - مجله کابل سال سوم شماره ۱ ص ۱۹

۲ - مجموعه اسناد ومدارك تصوير ۲۵

۳ - مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۷ و ۱۸ و دائرة المعارف بریتانیا ماده «سنی» که در آنجا تدریس فلسفه ابن‌سینا قید گردیده است (بنقل از حاشیه مجله کاوه شماره ۳ ص ۷)

۴ - مجموعه اسناد ومدارك تصوير ۲۲

● - بنا با اعتراف خودش که میگوید : «در شهر محرم الحرام ۱۲۹۲ در محروسه مصر قرب قلعه مشغول تحصیل فلسفه میباشم» (مجموعه اسناد ومدارك تصوير ۱۸) و بنا به اعتراف شاگردش «شیخ محمد نجیب‌المحیطی - مفتی دیار مصر ۱۲۷۱ - ۱۳۵۴ هـ» (که مرحوم آیت‌الله کاشف‌النظاره درباره او مینویسد : «من همانند او عالم و محقق در مصر ندیدم») در کتاب خود بنام «تنبيه العقول الانسانية» ص ۳۹۳، در مورد فرا گرفتن فلسفه و علوم دیگر در نزد سید گوید: «... ما از روزیکه وی وارد مصر شد تا روزیکه از مصر خارج شد، با او بودیم و بسیار از علوم و فلسفه و غیره را پیش او یاد گرفتیم ...» (اقتباس از کتاب دفاع از سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی ص ۴۱).

●● - تاریخ انقلاب ایران در ص ۶ «علم اسرار» را اضافه میکند .

●●● - تدریس علوم مختلف از طرف سید به شهادت تاریخ دلیل احاطه وی در علوم مختلفه است و جا دارد آن‌دسته از کسانی که وی را فقط يك مرد سیاسی دینی تصور میکنند با توجه بگواهی تاریخ در این قسمت و موارد دیگر يك فرد علمی نیز بدانندش .

در کدام ما بحضور او بالقیای دقیق‌ترین و بسط مشکل‌ترین مباحث علمی باهم مسابقه می‌کردیم علامه بزبان عربی فصیح بحل عقده‌های دشوار و گشودن رموز مفلق و پیچیده بسؤالات ما جداگانه می‌پرداخت. هیچ نوع درماندگی و تردد از اوضاع او بنظر نمی‌رسید بلکه مانند سیل بر نطق خود دوام نموده از قریحه او گاهی کلالت محسوس نمی‌گردید در اثنای بیان، سامعین در دهشت و سائلین در حیرت افتاده متعرضین در مقابل آنها ابکم می‌گردیدند. این احوال تا وقتی که پاسی از شب می‌گذشت ادامه داشت بعد از آنکه حقوق قهوه‌خانه نقداً از طرف تمام افراد این مجمع بزرگ پرداخته میشد علامه هم بطرف اطاق خود تشریف میبرد.^۱

سید از روزیکه تدریس را شروع کرد، تا مدتی در منزل خود درس میگفت، اما بعدها محل درسش از منزل بدانشگاه الازهر منتقل شد.

در همین سفر بود که «شیخ محمد عبده» مفتی معروف مصر موسوم به «الاستاذ الامام» در ماه اول ورود سید یعنی محرم ۱۲۸۷^۲ بحضورش رسید و مدتی در نزد وی علوم فقه و فلسفه و حدیث را فراگرفت این جمله «انا احدمن تلامذته» از خود محمد عبده است که بشاگردی وی افتخار میکرده. اکنون که نامی از «شیخ محمد عبده» به میان آمد بهتر است به اختصار معرفی کنیم.

شیخ محمد عبده کیست؟

شیخ محمد عبده متولد سال ۱۲۶۶ قمری، فرزند حسن خیرالله مصری مفتی سرزمین مصر است. پدرش به کشاورزی اشتغال داشت و به همین سبب تمام اولاد خود را به شغل خویشتن برگماشت مگر محمد عبده را که آنها به خاطر هوش سرشاری که در او احساس نمود، به تحصیل وادارش کرد. پس سه سال ویرا به «جامع طنطا» و دو سال هم به «جامع ازهر» فرستادش، و پس از آنکه سید جمال‌الدین حسینی در محرم سال ۱۲۸۷ قمری وارد مصر می‌شود و در «الازهر» تدریس منطق و کلام و فلسفه را به عهده می‌گیرد، عبده در سلك شاگردانش در می‌آید و با جمعی از نوابع مصری داخل

۱ - مجله کابل سال سوم شماره ۱ ص ۲۱

۲ - تاریخ الاستاذ الامام یادداشت خود عبده ص ۲۴



للخويزر
الشيخ الامام الشيخ محمد بن
ولد سنة ١٢٠٠ هـ في
هجرة

حوزه او می‌گردد، در میان شاگردان سید وی از همه بیشتر طالب استفاده از محضر سید بود. عبده در مصر، به مشاغل متعددی از قبیل تدریس، و تحریر وقایع مصر و نویسندگی در دوائر رسمی اشتغال داشت تا آنکه در بعضی از انقلابات داخلی به سوریه تبعید شده شش سال در آنجا اقامت می‌نماید و عاقبت از آن سرزمین به پاریس رفته با استاد سابق خود ملاقات می‌کند و زمانیکه از نظر حکومت مصر تبرئه می‌گردد باز به مصر عودت کرده به شغل قضای قاهره و مستشاری محکمه استیناف و عضویت اداره «الازهر» و مفتی‌گری دیار مصر منصوب می‌شود و بالاخره در سال ۱۳۲۳* فوت می‌شود.

کتب ذیل از تألیفات اوست:

- ۱ - الاسلام والرد علی منتقدیه - ۲ - الاسلام والنصرانیة مع العلم والمدنیة
- ۳ - اصلاح المحاکم الشرعیة ۴ - تفسیر جزء عم ۵ - تفسیر سورة والعصر ۶ - تفسیر قرآن معروف به تفسیر المنار ۷ - تقریر مفتی الدیار المصریة فی اصلاح المحاکم الشرعیة
- ۸ - رسالة التوحید ۹ - شرح مقامات بدیع الزمان ۱۰ - شرح نهج البلاغة ۱۱ - مقتبس السیاسة (شرح نامه ایست که حضرت امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر نوشته است.)



سید در همان اوائل که با مردم مصر دیدار کرد، تشخیص داد که آن افکار غلطی که در اذهان اغلب مردم کشورهای اسلامی تحت عناوین «لزوم ضدیت شیعه و سنی» یا «مبارزه با استعمار از قدرت مردم خارج است» و یا «برای اصلاح اجتماع با اقلیت کاری نمیشود کرد» و غیره وجود دارد، در اذهان و افکار اکثر مردم مصر نیز این افکار وجود دارد. بعد از مشاهده این وضع، تصمیم گرفت که خرافات و اوهام را که در اثر همان شعارهای مسموم‌کننده، عقول کهنه پرستان و مسلمانان قشری را آلوده و تاریک ساخته بود، بردارد و بجای آن یک نهضت بزرگ فکری که منبعث از روح اسلام باشد جان‌نشین آن تاریکیها و خرافات نماید. هدف وی قطع ریشه‌های هرزه افکار مردم و پرورش

۱ - اقتباس از کتاب ریحانة الادب جلد سوم اثر محمد علی (مدرس) تبریزی ص ۵۸
 * - تاریخ ولادت و وفات عبده در این مختصر از ذیل عکس موجود گرفته شده است.

يك تربيت عميق و ريشه‌دار دينی و فکری بود. وی در آن ایامی که به تنبيه و تنزیه افکار و عقاید مردم پرداخته بود؛ از همان موقع قلماً و بیاناً بندر آزادی و آزاد مردی را در آن سرزمین پاشید بطوریکه بعدها نمود آن در سرزمین مصر و سایر کشورهای اسلامی هویدا گردید .

نگارند ما اگر امروز ادعا کنند که نهضت قهرمانانه اخیری که از طرف برادران و خواهران مسلمان الجزائر ما که قیامشان باعث افتخار اسلام شد قسمتی مرهون زحمات سید جمال‌الدین بوده، شاید مبالغه نکرده باشد. زیرا علاوه بر کاشتن نهال آزادی و حریت و آماده کردن مردم برای مبارزه با استعمار؛ اولین ندای اعتراض آمیزی که به نام تجاوز بیگانگان بر سرزمین های اسلامی بلند شد و مسلمانان را بچنین تجاوزات خائنه توجه داد، ندای سید بود. او در مقاله «چرا اسلام ضعیف شد» در مورد الجزائر چنین گفت :

«يا للمصيبة ! يا للرزیه ! این چه حالت است؟! این چه فلاکت است ... مراکش و تونس و الجزائر را فرانسه تصاحب نموده *...»^۱ **

۱- مقالات جمالیه ص ۱۶۵

* - این اعتراض سید کلی و نسبت به همه کشورهای اسلامی است که در آن موقع تحت نفوذ بیگانه بوده اند. وی چنین میگوید : « يا للمصيبة ! يا للرزیه ! این چه حالت است این چه فلاکت است مصر و سودان و شبه جزیره بزرگ هندوستان را که قسمت بزرگی از ممالک اسلامی است انگلستان تصرف کرده مراکش و تونس و الجزائر را فرانسه تصاحب نموده جاوه و جزائر بحر محیط را هلند مالک الرقاب گشته ترکستان غربی و بلاد وسیعۀ ماوراءالنهر و قفقاز و داغستان را روس بحیطۀ تسخیر آورده ترکستان شرقی را چین متصرف شده و از ممالک اسلامی جز معدودی برحالت استقلال مانده اینها نیز در خوف و خطر عظیمند ...»

** - قسمتی از قصیده‌ای را که آقای ادیب برومند شاعر معاصر در مورد نهضت الجزائر سروده‌اند و از خدمات سید تجلیل کرده‌اند از کتاب «آراء و معتقدات سید جمال‌الدین افغانی» تألیف آقای مرتضی چهاردهی ص ۲۱۸ الی ۲۲۰ بمناسبت در اینجا ذکر میکنیم :

بر تو و بر جانفشان مردان عالیشان تو
تا که نشینند غبار ننگ بردامان تو
چون شرادانگیز گردد آتش طغیان تو

آفرین ای الجزائر بر تو و مردان تو
گرد از دشمن بر آری چون فراخیزی ز جای
خانمان و آبرو گردد تبه خصم ترا

←

استعمارگران اول بعنوان عمران و آبادانی در سرزمینهای اسلامی نفوذ کرده سپس آنممالک را يك يك بتصرف خود درآوردند. اما مسلمانان غافل این دلسوزیهای بیجا را باور کردند و زعمای قوم هم، دلسوز سرزمینهای خود نبودند و این دشمنان دوست نما را بخانه های خود راه دادند و ثمره تلخش همان مصائب و بدبختیهای شد که دامنه اش تا امروز کشیده شده است. عفریت استعمار در لباس فرشته بممالک اسلامی وارد گردیده اما پس از استیلا لطماتی سنگین بر پیکر حیات اجتماعی و معنوی مسلمانان وارد آورد بطوریکه بسیاری از ریشه های دینی و سیاسی و علمی و اقتصادی مسلمانان را

→
افتخار از تست کاندرا مکتب آزادگی
جزم شد عزم تو تا بنیاد دشمن برکنی
همت و غیرت بجوش آورد ایمان ترا
خاک غم بر سرفشانند کرد باد آسا حریف
مرگرا آسان شماری بهر آزادی از آنک
گردن داری بمب آتشنا چه غم کز نار حق
تند باد قهر دشمن گرچه باشد سهمناک
.....
نوجوانانف همی ترک سر و سامان کنند
شهبوران ترا نازم که هنگام نبرد
نوجوانان ترا قربان که با شور و سرور
.....
مژده فتح قریب حلقه کوبد بر سرای
پافشاری کن که تا با خواجگی گردی قرین
شادند سید جمال الدین چور و وحش بنگریست
آنکه بودی دفتر اسلام را شیرازه بند
در پناه رایت اسلام پیروزی تو راست
.....
ای دو صد نفرین حق با دا بر آن شور که کرد
دستگاهی کز پی رفع تجاوز پایه یافت
معنی حق و عدالت این بود گاندر جهان
دل قوی دار و بزن چنگه اندر ایمان قوی
.....

مشق جان بازی کند هر طفل ابجد خوان تو
آفرین بر عزم جزم آهنین بنیان تو
آفرین بر همت و بر غیرت و ایمان تو
چون بر آید گرد جنگ از عرصه جولان تو
زندگی با قید رقیت بود زندان تو
کوره دل بس بود کانون نور افشان تو
لرزه افکن کی تواند گشت در ارکان تو
.....
بهر دفع عزل استعمار از سامان تو
جان و سر بر کف نهند و رخ سوی میدان تو
جان شیرین را کنند اندر عزا قربان تو
.....
چون بود نصر من الله زیور ایوان تو
بندگی نبود سزاوار تو و اقران تو
فر ایمان همعنان فره بزدان تو
خواندا کنون شرح و بسط نهضت از دیوان تو
حافظ خلق رشیدت خالق سبحان تو
.....
پنبه در گوش از پی نشیندن لغزان تو
با وقاحت پاکشید از مطرح عنوان تو
جز تو نندیشد کسی بر خاطر پڑمان تو
کمر نیروی ترا این بس بود جبران تو
.....

قطع کرد. پس سید روشن بین حق داشته است که چنین تصرفات شوم را مصیبت و بدبختی بداند. سید هدفهای پلید استعمار را از همان ایام خوب شناخته بود و در معرفی آن چنین گفت :

داین استعمار که از نظر لغت بمعنی آباد کردن است از لحاظ معنی حقیقی و اصطلاح بعقیده من مانند اسماء اضداد است زیرا این استعمار یعنی استعباد و بنده و برده ساختن آزادان و آزادگان و خلاصه استعمار بمعنی تخریب نزدیکتر است تا تعمیر و عمران.^۱

ناگفته نماند داغ ننکی که سید جمال الدین بر پیشانی عفریت استعمار که زائیده افکار خائنانه تمدن نماهاست نهاد تا ابد محو نشدنی است و نیشه‌ای که بر ریشه استعمار زد برای همیشه جراحش باقی خواهد ماند. بلکه باید اضافه نمود که این ضربات و صدمات منتج نتیجه بوده در آتیه نزدیک بفضل خداوند این آفت خانمان بر انداز بشر نیست و نابود خواهد شد.

تأثیر سید در ادبیت

سید از نظر ادبیت و نویسندگی نیز در مصر خدمت بزرگی انجام داد. باین معنی که شاگردان خود را بنوشتن مقالات ادبی و دینی و سیاسی و اجتماعی بشیوه جدید آشنا کرد. و با انتشار مقالات مفیدش با انشائی که خاص خودش بود در روزنامه‌های «نحله»^۲ و «البصیر»^۳ و «جریده مصر»^۴ و غیره تحولی در ادبیات مصر ایجاد کرد. و سبک نویسندگی در بین شاگردانش رشد و توسعه یافت و هر یک در فن خود افراد مبرز و شایسته‌ای شدند. شیخ محمد عبده مفتی فقید مصر میگوید:

«از ده سال باینطرف در بین تمام محررین و ارباب قلم مصر از اشخاص قدیمه آن شخصی را نمی‌بینم، اصحاب قلم مصر که جوان فقط در صنعت پیرو استادند همه»

۱ - مجله نامه فروغ علم سال اول مجلد شماره‌های ۹ و ۸ و ۷ ص ۶۱ مقاله دکتر عثمان امین استاد دانشگاه فؤاد اول ترجمه آقای مهندس معین فر.

۲ و ۳ و ۴ - مجموعه اسناد و مدارک متن نامه محمد عبده بسید ص ۶۶ تصویر ۱۳۷ لوحه ۶۴

آنها از تلامیذ سید جمال‌الدین شمار میشوند و یا از تلامیذ او فیض گرفته‌اند.^۱
ادیب اسحق نویسنده معروف سوریه را بتدای کتاب «الدرر» خود چنین مینویسد:
«چیزی را که من میدانم همه آنرا از سید جمال‌الدین افغان آموخته‌ام»^۲ مخزومی
گوید:

«شاگردان خود را وادار بنکارش و تحریر مقالات ادبی و حکمی و دینی نمود،
آنها هم تحت نظر سید بکار پرداختند و استاد شدند. فن نگارش در اثر کوششهای
سید ترقی نمود و از میان آنان چند نفری توانا شدند که در موضوعات مختلف چیزهای
نیکویی تهیه و آماده ساختند. شاگردان سید در مصر نبوغی پیدا کردند و بنوشته‌های
آنها گرد و غباری نمی‌نشست با آنکه بیشتر آنان جوان بودند در فن خود استاد و ماهر
شدند. هر کسی که در این رشته کلام می‌کرد و جوان بود و در فن خود استاد و ماهر شد،
یا از شاگردان سید بود یا آنکه پیروی از مکتب او مینمود و هر کسی که منکر این
حقیقت شود گراف گفته است چه حقیقت امر برای همه روشن و آشکار است»^۳

فراماسون و سید

«فراماسون» یا «بنایان آزاد» نام جمعیتی است که بنا باقوال مشهور، سابقه قدیمی
داشته است و حتی سابقه آنرا بسلیمان نبی میرسانند. ولی نگارنده فعلاً بطور دقیق
و یقین اطلاع و سندی در دست ندارم که این جمعیت هر موز اولین بار کی و در کجا و
بچه منظور تشکیل شد. اما از نظر هدف جمعیت بفرض اگر ابتدا بمنظور خدمت تشکیل
یافته باشد بعدها تغییر ماهیت داده و کانون ولانه فساد و تباهی گشته. هدف این جمعیت
این بوده که بتواند در کشورها و ملیتها خصوصاً در کشورها و ملیتهای اسلامی نفوذ کند.

۱- مجله کابل سال سوم شماره ۳ ص ۲۸۰

۲- مجله کابل سال سوم شماره ۳ ص ۲۸۰

۳- خاطرات سید جمال‌الدین ص ۳۴ و ۳۵

۴- مجله خواندنیها شماره ۱۰۱ سال ۲۴ ص ۲۱ مقاله از آقای حسین یزدانیان .

• کنفرانسهائی که از سید درباره نظم و شر و بعضی مسائل دیگر بجا مانده است در کتاب «الدرر»،
ادیب اسحق شاعر سوریه میتوان دید (مجله کابل سال سوم شماره ۳ ص ۲۸۰)

این حزب منحصر بیک کشور نبودشعبی در کشورهای مختلف داشت. هدف این جمعیت در سه کلمه: آزادی، برابری، برادری خلاصه میشد تلاًلو و درخشندگی این سه کلمه که در سر لوحه عقاید این جمعیت میدرخشید، بقدری بود که ابتدا هر بیننده‌ای را بخود جذب میکرد و هر دیده‌ای را تسخیر میساخت. این سه کلمه در جذب اشخاص خصوصاً در طبقه عوام بسیار مؤثر بود. البته باید در نظر داشت که همه افرادی که عضو این حزب شدند نمیتوان افرادی خائن دانست؛ زیرا شوق باصلاحات و مطالعه و بررسی نکردن درباره ماهیت این جمعیت و مهارت رهبران در جذب افراد را باید عامل اصلی ورود در محفل فراماسون دانست. * - *

حال بینیم سید از کسانیست که فریب شعار فراماسون را خورده و بدون مطالعه وارد این جمعیت شده است، یا اینکه بجهاتی عضو این انجمن گردیده است؟ بنظر نگارنده بسیار بعید است که سید بدون تأمل و مطالعه وارد این حزب شده باشد. او برای پیشبرد مقاصد خود از هر وسیله‌ای که میتواند استفاده میکرده (چنانکه در فصول آینده بچنین مواردی برخوردیم خورد). بعقیده نگارنده انگیزه ورود سید را در این جمعیت به پنج صورت میتوان توجیه کرد:

۱- فرض کنیم که يك اطلاعات بسیار سطحی مثل سایر مردم از فراماسون داشته و عضو آن جمعیت شده.

۲- فرض کنیم که او بماهیت این جمعیت آشنائی نداشته و چون فعالیت سیاسی داشته، میخواسته تمام جمعیت‌های مختلف بهم را بشناسد و شناسائی این جمعیت و مشاهده طرز کار اعضا آن و درك هدف و مقصود سران انجمن در خارج از آن آنچنانکه باید برایش مقدور باشد نبوده و بهمین سبب عضو آن شده.

* - بطوریکه در یکی دو ماخذ دیدم، سید محمد طباطبائی را که اکثر شاید همه بمدالتخواهی و خیر خواهی معترفند - چنانکه در فصل فراماسون در ایران اشاره خواهد شد. عضو فراماسون شبة ایران دانسته‌اند و این مطلب بمداز مرگش مشهود شد.

** - برای اطلاع بیشتر از ماهیت و هدف فراماسون بکتابهای تاریخ جمعیت‌های سری و جنبش‌های تخریبی، و نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام، و اسرار سازمان مخفی یهود، مراجعه شود.

۳- فرض کنیم که آشنائی به تشکیلات جمعیت داشته‌ام اما بخاطر رفع مزاحمت از ناحیه دولت مصر مستقیماً، و از جانب دولت انگلیس غیر مستقیم و با اصطلاح راه‌گم‌دادن دشمن آنگاه تعقیب هدفهای سیاسی و مذهبی و اجتماعی خویش وارد این جمعیت شد. باشد.

۴- فرض چهارم این‌که با آشنائی به هدف و تشکیلات جمعیت و دستهای گرداننده آن خواسته است اگر میتواند اساس این جمعیت را درهم بکوبد و اساسنامه حزب را آنطور که خود میخواهد تشکیل دهد اما چنانکه خواهیم دید توفیق نیافته و اخراجش کردند.

۵- پنجمین فرض این‌که به‌ماهیت جمعیت آشنا بوده اما خواسته است با ورود در جمعیت و خروج از آن به‌هیئت حزب لطمه بزند باین معنی که چون وطن دوستان مصر سید را برهبری قبول داشتند و اعمال وی برایشان حجت بود خواسته به‌عموم بفهماند که این جمعیت آنچنان جمعیتی نیست که ملت مصر با تکیه آن بتواند بمقصود نائل شود و با اخراجش این مطلب به‌مه‌جا پخش شود.

از فروض پنجگانه بنظر میرسد که سید بفرض چهارم و پنجم بیشتر توجه داشته و ممکن است فروض دیگر هم (بجز فرض اول که از وی خیلی بعید بنظر میرسد) ضمناً مورد توجهش بوده است.

منزومی اولین عاملی که سید را وادار کرد که وارد این جمعیت شود از قول خودش چنین نقل میکند:

دخستین چیزی که مرا تشویق کرد که در بنیاد آزادیخواهان شرکت کنم همان عنوان بزرگ آزادی - مساوات - برادری بود که مقصود منفعت عالم انسانی است که در پشت سر آن برای نابود کردن ستمکاران کوشش مینماید تا بنیاد عدالت حقیقی را استوار سازند با این وصف همت بکار و عزت نفس و اخلاق پاک و کوچک شمردن مرگ در برابر ستمکاران را فراماسون بمن نشان میدهد... این تعریف فراماسون مرا راضی ساخت دو جرگه فراموش خانه داخل شوم.^۱

۱ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۳۸

بهر حال سید در تاریخ پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی سال ۱۲۹۲ هجری قمری بنام «جمال‌الدین الکابلی» تقاضای ورود باین مجمع را کرد^۱ و در تاریخ شب ۴شورا دهم محرم ۱۲۸۳ وارد این مجمع میشود^۲. معلوم نیست که چرا حزب فراماسون شخصیتی مانند سید را در داخل خود راه میدهد آیا مقصود رهبران آن این بود که سید را مشغول بدارند و با ذکر خطابات و عبارات فریبنده ماهیتش را تغییر بدهند؟ یا از وجودش استفاده تبلیغاتی نمایند؟

ورود سید در این جمعیت و قبول عضویتش مسلماً بصورت يك فرد ساده و معمولی تلقی نشد، او در همان مراحل اول مورد توجه رهبران این حزب بوده است. بعضی میگویند بمقام استادی رسید* و برای رسیدن به هدف خود از این مقام استفاده میکرده. سید در سال ۱۸۷۸ بریاست «لوج کوکب الشرق» انتخاب میشود^۳.

بعضی بمبالغه و برخی دیگر بخصوص گفته اند که اصلاً سید جمال‌الدین مؤسس و بانی این جمعیت در مصر بوده اما بنا بشرحی که بعداً بیان خواهد شد چنین نبوده است زیرا وی بعد از چندی (بطوریکه در دنباله همین مطلب بیان خواهد شد) انتقاداتی از این جمعیت کرد و از جرگه آن اخراج گردید. سید تا زمانیکه در این جمعیت بوده در مواقع لزوم بر علیه انگلیس سخن میگفته است.

انتقادات سید بر جمعیت فراماسون

سید روزی در این انجمن بحث از سیاست را بمیان کشید، آنگاه دیگران انتقاد کردند یکی از اعضاء گفته بود «فراماسون در سیاست دخالت نمی‌کند و از کید حکومت و اقدامات او مجمع ما باید محفوظ باشد»^۴.

۱ - مجموعه اسناد و مدارك لوحه ۱۶ تصویر ۴۰

۲ - مجموعه اسناد و مدارك تصویر ۱۲

۳ - مجموعه اسناد و مدارك ص ۲۴ تصویر ۴۱

۴ - خاطرات سید جمال‌الدین ص ۳۷

* - آقای مدرسی چهاردهمی در پشت جلد یکی از کتابهای خود عکسی از سید، بالباس فراماسونی چاپ کرده اند که ظاهراً آن عکس طبیعی بنظر نمیرسد و ممکن است آن تصویر نقاشی شده باشد.



ش ۴

سید جمال الدین

او در جواب گفت :

«منتظرم که در مصر چیزهای شگفت دیده و بشنوم و نمی توانم تصور کنم که اوهام در استخوانهای انجمن های فراماسون راه دارد هرگاه فراماسون در سیاست جهانی دخالت ندارد چرا هر تشکیلات آزادی از اوست و هرگاه آلات بناء را در دست دارد چرا برای نابود کردن اساس کهنه و بنیاد آزادی حقیقی، برادری، مساوات و برطرف کردن کردار ستمکاران و جور و ستم اقدامی نمی نماید و هرگاه آزادی خواهان سنگ اندازی نکنند نمیتوانند بنیاد زاویه قائمه را در جهان استوار سازند...»

اما من جمعیت فراماسون خود را ملامت میکنم با آنکه اکنون خود را فراماسون میدانم تعریف مطلقى ندارد که در ذهن آدمی تصویر گردد و یا وصفی که تطبیق شود که آدمی بتواند در جرگه فراموشخانه داخل شود... لکن باکمال تأثر می بینم که تکبر و غرور و ریاست دوستی در کار اجتماعات بر طبق هوی و هوس و مطیع کردن مشرق از برای اروپا و تهدید و وعده ها کلهائی است که اساس فراماسون بر روی آن قرار گرفته است. اعتباراتی بکار می برند که از ستم شهریاران و حکام بیرون روند در کارها قواعدی را مراعات می کنند که از بیگانه گرفته شده است و این کردارها آدمیان را بتاریکی می کشاند با آنکه بروشنائی زیاد نیازمند می باشند،* موضوعی که روزی در این مجمع اتفاق افتاد و تأثیر در افکار اعضاء داشت داستان مردی فقیر بود که خواستند مساعدتی باو بکنند سید پرسید : «آیا آن برادر بیمار است.»

گفتند : «نه»

پرسید : «تندرست است.»

گفتند : «آری. اما بینوا و بیچاره است.»

گفت : «تندرستی بدن با ذلت سؤال وفق نمیدهد»^۲

۱ - خاطرات سید جمال الدین ص ۳۷ و ۳۸

۲ - خاطرات سید جمال الدین ص ۴۰ و ۳۹

* - ممکن است عبارات فوق عین گفتار سید نباشد (چون ما خذآن ذکر نشده) اما در وقوع چنین جریانی همه اتفاق دارند.

سید آنچه که ایراد و انتقاد از این مجمع داشت با صراحت و بدون پروا بیان میکرد اما فراماسون راضی باین امر نبود و میخواست نقشه‌های شومش همیشه مکتوم بماند .

علل اخراج سید از مجمع فراماسون

وقتی که مسؤولین جمعیت فراماسون متوجه شدند که سید را نمیتوانند وسیله پیشرفت مقاصد شوم خود قرار دهند حتی پس از ناامیدی وی‌اس از این موضوع دیدند که اصلاً وجود او در محفل فراماسون باعث اختلال نظم است و سد بزرگی برای پیشبرد هدفشان بنا شده است و حتی صرف‌نظر از انتقادات و ایجاد مزاحمتها رسماً از حکومت انگلیس که کاملاً مورد توجه فراماسون بوده بدمیگفت تصمیم باخراجهش میگیرند اما اکنون فراماسون با اتخاذ چنین تصمیمی بیک معضل بزرگی دچار شده، زیرا اگر سید را از مجمع خود اخراج کند انعکاس بدی در بین آزادیخواهان و ملیون مصر که ویرا برهبری قبول دارند خواهد داشت و در نتیجه لطمه بزرگی بحیثیت فراماسون که تا آن زمان توانسته بود مرزونه اعتبار خود را حفظ کند وارد خواهد آورد و اگر اخراجهش نکند، ماندنش در این جمعیت حتی برای یکروز ضرر زیادی خواهد داشت.

بالاخره تصمیم میگیرد بهانه‌ای بتراشد و وصله ناجوری بسید بزند و با لطمه زدن بحیثیت اجتماعی و دینیش اخراج و طردش نماید. پس، از «حربه تکفیر» استفاده کرده مسأله را چنین طرح میکنند که: سید جمال‌الدین در مجمع فراماسون علناً منکر وجود خدا شده و باید اخراج شود، و باین عنوان در تاریخ سال ۱۸۷۹ میلادی^۱ که مطابق با سال ۱۲۹۶ هجری قمری است از انجمن فراماسون اخراجهش میکنند این مجمع خواسته است با انتشار این خبر سید را که بدون تردید معتقد بخدا بوده و بحث در این مورد زائد بنظر میرسد تکفیر کند و با اصطلاح وجهه‌اش را از بین ببرد و موقعیت خود را محکمتر سازد و وانمود کرده باشد که یکی از شرائط اساسی عضویت در این حزب اعتقاد بخدا است و اشخاص مرتد را در انجمن راه نیست، اصل این خبر که از

۱ - استنباط از نامه محرمانه فرانک لامل که شرحش خواهد آمد .

متن نامه محرمانه سیاسی مورخ ۳۰ اگوست ۱۸۷۹ شماره ۴۹۸ فرانک لاسل نماینده سیاسی و ژنرال قونسول انگلیس در مصر، به مارکیز اوف سالیسبوری وزیر امور خارجه انگلیس است؛ او خود چنین مینویسد :

«... جمال‌الدین ظاهراً مردیست صاحب ذوق و قریحه سرشار و دارای قدرت عظیمی در نطق و بیان میباشد بطوریکه در مدت کمی موفق گردید عدّه زیادی را تحت تأثیر و نفوذ کلام خود قرار بدهد و سال گذشته در برانگیختن احساسات مردم بر علیه اروپائیان مخصوصاً بیشتر بر ضد انگلیسها که نسبت به آنها احساس کینه و تنفر در دل می‌کند* فعالیت‌های زیادی بخرج داد (وی در این تاریخ در مجمع فراماسون بوده است - نگارنده) اخیراً از لژ فراماسونها که در آنجا عضو بود برای اینکه علناً منکر خدا بود اخراج گردیده است ... امضاء فرانک لاسل،**»^۱

چرا فراماسون چنان تهمت بزرگی را برای سید انتخاب کرد ؟

از روزیکه سید وارد در جمعیت فراماسون شد، رهبران فراماسون تصور کردند که شکار خوبی بدامشان افتاده و از وجودش استفاده‌ها خواهند کرده از اینرو در آینده از وی انتظارات داشتند اما سخت در اشتباه بودند زیرا بعدها این امید بی‌اس‌تبدیل شد. سید تا آنجا که توانست بر علیه فراماسون تبلیغ کرد و خطاها و اشتباهات و مقاصد شوم رهبران آنرا برملا ساخت و نیز در آن محفل بر علیه سیاست استعماری انگلیس سخن گفت . اما در مقابل اقدامات سید، فراماسون میبایست مطابق دستور اساسنامه با او عمل کرده باشد. حال بینیم اساسنامه این جمعیت در باره افرادی که با اصطلاح بمجمع خیانت میکنند چه دستور میدهد.

۱ - مقاله آقای علی‌مشیری از لندن مندرج در مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال بیست و چهارم

سه شنبه ۱۶ تیر ۱۳۴۳ ص ۱۸۹۱۷

* - این مطلب که بطور محرمانه گزارش شده است برای آن دسته از کسانی که بفلط و بدون اطلاع سید را جاسوس انگلیس میدانند قابل توجه است .

** - نام این شخص بجای «لاسل» «لاسیل» قید شده و ظاهراً اشتباه است چون در سایر موارد بصورت «لاسل» ضبط شده است .

در جزوه دل* بیداری ایران، در صفحه ۳۸ قسمت مربوط به مجازات‌ها، بخشی هم به «افشای ستر و خیانت» اختصاص دارد که چنین میگوید:

«... اگر برادری مرتکب این گناه عظیم شد قول و شرف خود را باخته و برضد قسمهای خود رفتار کرده است آن برادر بیگانه است و ظالم و از درجه انسانیت ساقط. ل (مقصود لژ است) در او بنظر حیوانی درنده و حشرات مضره خواهد نگریست لهذا جمیع برادران «فی»** در اخذ انتقام هر يك فرداً فرد بر قسمهایی که یاد کرده اند عمل خواهند نمود یعنی پس از تحقیقات عمیقه و محاکمات دقیقه و ثبوت خیانت بهر وسیله که شده و هر جایی که باشد او را راحت نخواهند گذاشت در اعدام معنوی او خواهند کوشید خاصه از سر خائن بهیچ وجه دست نخواهند کشید...»^۱ خوانندگان محترم با توجه باین قسمت از متن اساسنامه فراماسون ملاحظه میفرمایند که چرا چنان تهمتی بزرگ و ناروا باین مرد مجاهد زده شد.

سید پس از اخراج از مجمع فراماسون کتابی ظاهراً در ذم فراماسون**^۲ به نام «ماسون» (ماسون معرب فراماسون است) بخط خود مینویسد اما فرصت چاپ آنرا نمی یابد یا اینکه فرصت داشته اما وسیله‌ای که بتواند در خفا آنرا بچاپ رساند نداشته این کتاب نزد محمد عبده بوده شاید سید بوی سپرده بود که در صورت امکان آنرا انتشار دهد، اما متأسفانه بعد از اخراجش مأموران نظمیه مصر وقتیکه مأمور میشوند که محمد عبده را بزندان ببرند، در خانه اش این کتاب را همراه بایک قطعه عکس از سید میربایند^۳ (لابد عکس سید و وجود کتاب را جزء مدارک جرم تشخیص داده بودند).

۱ - مجله خواندنیها شماره ۱۰۱ سال ۲۴ هـ شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۲۳ ص ۴۱ - مقاله آقای حسین یزدانیان .

۲ - مجموعه اسناد و مدارک ص ۶۶ متن نامه محمد عبده بسید در تاریخ ۵ جمادی الاولی ۱۳۰۰
* - ظاهراً مقصود از دل، دل، است که گاهی دلج، نیز قید شده است .

** - مؤلف این مقاله مراد از لفظ «فی»، را «فری ماسون» دانسته اند .

*** - نگارنده این کتاب را ندیده ام و اصلاً معلوم نیست که این کتاب موجود است و یا معدوم گردیده، اما ذکر کلمات «ظاهراً در ذم ...» از قرائن انتقادات سید از فراماسون سپس اخراجش از آن مجمع و چاپ نشدن کتاب و حتی ربهوده شدن آن بوسیله مأموران نظمیه مصر استنباط شده است .

سیدگرچه يك هدف کلی که عبارت از اصلاح اوضاع پریشان همه کشور های اسلامی و گسستن زنجیرهای ظلم و ستم استعمار بود، در سر داشت؛ اما تا زمانی که در مصر اقامت داشت در ضمن تعقیب هدف اول، بفکر بود که راهی برای اخراج انگلیسها بیابد و نهضتی مجاهد و مقاوم و بیدار تشکیل شود. او پس از اخراج از این جمعیت خود را در مقابل مسؤولیت خطیری که زدودن آفت خطرناک استعمار بود، دید. او با عرق و حمیتی که منبعث از روح اسلامی بود و در وجودش حکومت میکرد او را با مشاهده وضع اسف انگیز مسلمین، خصوصاً برادران مسلمان مصری ما راحت و آسوده نمیکذاشت بهمین علت در فکر تشکیل جمعیتی بنام «انجمن وطنی» افتاد که در سایه آن بتواند هدفهای خود را تعقیب کند.

سخنی کوتاه درباره این انجمن

قبل از بحث درباره «حزب الوطنی» لازم است که اشاره^۱ راجع به اصل موجودیت آن بحث کنیم :

در خصوص تأسیس این انجمن بعضی از محققان چیزی ذکر نکرده اند در عوض مدعی شده اند که او «جمعیت فراماسون» را در مصر تشکیل داده است مسلماً چنانکه گذشت سید چنین جمعیتی را در مصر تأسیس نکرده است بلکه فقط مدتی به نام يك عضو در آن مجمع داخل شد و پس از چندی هم اخراج گردید. از نویسندگان و مورخان عربی فقط عدّه کمی آنها به طور اشاره از تأسیس «انجمن وطنی» نام برده اند.

مثلاً سید محمد رشید رضا در مقدمه «تاریخ الاستاذ الامام» گوید که: «حزب الوطنی اول» را تشکیل داد^۱ و در جای دیگر از همان کتاب از قول عبده گوید که: «حزب الوطنی آزاد» را به وجود آورد.^۲ معلوم نیست که چرا این دسته از نویسندگان از چگونگی پیدایش و کوشش این جمعیت ذکری به میان نیاورده اند.

در نوشته های فارسی فقط شیخ محمد محلاتی است که در کتاب «گفتار خوش

۱ - تاریخ الاستاذ الامام مقدمه ص ز

۲ - تاریخ الاستاذ الامام ص ۱۶۲

بارقلی، مطالبی در پیرامون پیدایش و نحوه کوشش و پیشرفت آن انجمن در مدتی کوتاه و گزارشهایی که در این باره ردوبدل شده است نوشته است و سایر کسانی که در نوشته‌های فارسی چیزی در باب این انجمن نگاشته‌اند همه مأخوذ از کتاب «بارقلی» است. ما هم فعلاً در این کتاب با توجه به موجودیت و اصالت چنین جمعیتی با اقتباس از نوشته‌های بارقلی، چگونگی تشکیل و فعالیت آنرا می‌نویسیم* (شرح دقیقتر و مبسوطتر آن منوط به فرصت بیشتر و مطالعه منابعی است که فعلاً در اختیار ما نیست).

تأسیس انجمن وطنی یا حزب الوطنی

تأسیس حزب الوطنی در مصر یکی دیگر از خدمات سید محسوب میشود. تشکیل انجمن وطنی سد محکمی در مقابل نفوذ سیاست استعماری انگلیس بود هدف سید از ایجاد این انجمن این بود که دست جنایتکار استعمار را قطع کرده راه مجاهده و مبارزه را بجوانان بیاموزد و بندهای خرافات و جهالت را پاره سازد.

بنابراین با احتمال قریب بیقین باید در حدود اوایل سال ۱۲۹۶* مطابق با سال ۱۸۷۹ که همان سال اخراج وی از آن مجمع میباشد این جمعیت را تشکیل داده باشد. اول کسیکه همراه سید بود و عضویت این انجمن را قبول کرد شیخ محمد عبده بود اعزاء اولیه این انجمن ابتدا در حدود چهل نفر*** رسید و پس از مدتی این عده به هشتاد نفر افزایش یافت. افرادی که در این انجمن وارد و عضو میگرددند همه از جوانان و مردان پرشور و انقلابی و عاشق آزادی و طالب ترقی بودند نخستین جلسات مذاکرات اولیه‌شان این بوده که برای چاره دردها چه باید بکنیم؟ تصمیم و نظر کلی

* - عیب نوشته شیخ محمد محلاتی چون بسیاری از نویسندگان در اینست که منابع گفتار خود را ذکر نکرده است. فقط در تمام این موارد تنها در یک جا که آنهم مربوط به گزارش یکی از پزشکان مریضخانه «پورت سعید» است از کتابی به نام «فلسفه مجامع» نام میرد.

** - آقای حسین عبداللہی خورش در کتاب انقلاب یا نهضت سید جمال الدین اسدآبادی ص ۱۶ تشکیل این جمعیت را در سال ۱۲۹۵ ذکر کرده، ولی تشکیل این جمعیت در سال ۱۲۹۶ که سال اخراج سید از فرامسون میباشد، بهتر سازگار است.

*** - ماخذ این اعداد و مطالب مربوط باین انجمن از کتاب «گفتار خوش بارقلی تألیف حاج شیخ محمد محلاتی» اقتباس شده است.

این شده که باید دست بدامان قرآن بزمیم آن قرآنیکه میفرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم». و باید ریشه نفاق و تفرقه را که مولود استعمار و جهل مردم است قطع کرد، این انجمن بخاطر کوشش و فعالیت زیاد و داشتن برنامه صحیح پیشرفت شایان توجهی کرد و علت این امر همان وجود رهبری لایق و فعال بود.

عده افراد این جمعیت پس از مدتی به سیصد نفر رسید و تقریباً افزایش آن بطور تصاعدی بود و پس از ده ماه اعضای این جمعیت به بیست هزار و صد و هشتاد و یک نفر بالغ گردید.

بحثهایی که در این انجمن میشد اغلب درباره سر ترقی و تعالی اسلام و علل انحطاط مسلمین و راه علاج بدبختیهای اجتماع و مبارزه با بیگانه بود. در جلساتی که تشکیل میشد سید جمال الدین رهبر جمعیت سخن میگفت و سخنانش اثری عمیق در شنونده میگذاشت. سید در جلسه پانزدهم بکرسی خطابه رفت و چنین گفت:

«بارالها گفته تو است (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین) و گفت تو محض حق است از آنجا که دعوت من و اجابت این نفوس زکیه خالصاً مخلصاً لوجهک الکریم بود مرا بموجب گفته حق خودت بسبیل هدایت راهنمایی فرمودی آقایان مدینه فاضله انسانی و صراط مستقیم سعادت بشری قرآن مجید است. گرامی دستور مقدسی که نتیجه شرافت کل ادیان حقه عالم و برهان قاطع خاتمیت مطلقه دین اسلام الی یوم القیمه و ضامن سعادت دارین و فوز نشأتین است، آه آه چسان از فرط غفلت مهجور شده گرامی دستور مقدسی که مختصر شراره از قبسات انوار مضیئه اش عالم قدیم و دنیای جدید را بآن حضارت و باین تمدن رسانیده آه آه چسان فواید امروزه آن از فرط جهل و غفلت منحصر در امور ذیل است:

تلاوت بالای قبور شبهای جمعه، مشغولیت صائمین، زباله مساجد، کفاره گناه، بازیچه مکتب، چشم زخم، نظر قربانی، قسم دروغ، مایه گدائی، زینت قنطاق، سینه بند عروس، بازوبند نانوا، گردن بند بچه ها، حمایل مسافرین، سلاح جن زده ها، زینت چراغانی، نمایش طاق نصرت، مقدمه انتقال اسباب، حرز پهلوانان*، مال التجاره

* - دراصل نسخه «حرز زورخانه کاره» قید شده بود.

روسیه و هند ، سرمایه‌کتابفروشا .

آه وا اسفا يك سورة والعصر فقط سه آيه پيش نيست اساس نهضت يكدسته اصحاب صفه گرديد كه از فيض مقدس همين مختصر سورة ميمون ، شركزار بتخانه مكه راقبل از هجرت بستان وحدت ويزدانخانه بطحا نمودند، آه والهفاه اين كتاب مقدس آسماني اين گرامي تصنيف حضرت سبحاني اين مائة كل السعادات انساني از ديوان سعدي و حافظ و مثنوي و ابن فارض امروز كمتر محل اعتنا و مورد اهتمام است در هر مجمعي كه يكي از منسوجات شرعيه خوانده شود نفسها از ته كشيده، چشمها، گوشها، دهنها براي او باز مانده تا چه اندازه مواعظ و معاني عرشي و فرشي از او استفاده كنند برعكس قرآن كه هرگز در هيچ جا با قيل و قال و فكو و كار كسي مزاحم نخواهد بود . اي وحقك سبحانك اللهم انت القائل وقولك حق « نسوا الله فانسيهم انفسهم » تورا فراموش كرديم تو هم آئينه قلوب ما را از انعكاس توفيق و حقايق ذكر مقدست محروم نمودی .

سبحانك اللهم انت القائل وقولك حق (ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم) وجه نفوس خودمان را از اطاعت مقدست برگردانديم تو هم سعادت و شرافت ما را بذلت و نكبت تبديل فرمودی .

عليكم بذكر الله الاعظم وبرهانه الاقوام فانه نور المشرق الذي به يخرج من ظلمات الهواجس و يتخلص من عتمة الوسوس وهو مصباح النجات من اهتدي بهانجي ومن تخلف عنها هلك وهو صراط الله القويم من سلكه هدى ومن اهمله غوى . عليكم بالفوز مما انتشر من ثالي مقالات صاحبه عليه السلام كقوله صلوات الله على قائله اذا اراد الله بقوم سوء قل فيهم العمل وكثرفيهم الجدل وقوله عليه السلام ثلاث لا يغفل قلب امرء مسلم اخلاص العمل لله والنصيحة لامراء المسلمين و لزوم جماعاتهم . المسلمون تكافؤ دما نهم يسعى بذمتهم ادناهم . و هم يدعلى من سواهم وقوله عليه السلام لا يزال الامر فى امتى مالم يتخلقوا باخلاق الفرس واشباه هذه الفرر الزاهرة التى تضمن واحدة منها سعادة الامم كلها والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.^١

١ . گفتار خوش يار قلى ص ٦٣

* - در متن اين عبارت بر خى كلمات كه ناصحيح چاپ شده بود اصلاح گرديد .

یارقلی در دنباله این خطبه چنین میافزاید:

داز کرسی خطابه پایین آمد در حالیکه يك ثلث اعضاء از گریه غش نمودند و بقیه را هم حالی نمانده سید بزرگوار هم بگریه برآمد هی میگفت ای وحقك اللهم نسیناك فانسیتنا، هی میگفت وگفت تا افتاد و غش نمود سه ساعت تمام در انجمن حالت غشوه و شیون حکم فرما بود.*

حسن اتابك، داماد خدیو مصر بوسیله عطریات و دستور دکتر، سید و سایر اعضاء را از (حالت بیهوشی و آن جذبه معنوی بهوش آورد) ** مجدداً زنگ نواخته شد و مجلس صورت رسمیت گرفت شروع بمذاکره گردید، دوباره در باره علاج استخلاص شور نمودند باتفاق آراء حکم شد که راه علاج منحصر باینست که هر فردی از افراد مسلمانان بر طبق قرآن مجید طابق النعل بالنعل باید عمل نماید و باسلاف خود در صدر اسلام اقتدا کند و آن خلوص نیت و صفا و باطن و نوع خواهی دوری از حقد و بخل و حسد و طمع بساطت عیش التزام به واجبات و محرمات که ما به السعادة والسیادة اسلاف بود بیازار عمل گذارند این بود که اول قدمی که در میدان جانبازی بعالم اسلام و مسلمین گذاشتند، این شد که هر يك از اعضاء کلیه تجملات صوری و زینتهای ظاهری از لوازم خورد و خواب و خوراك و پوشاك و سواری و پذیرائی در بازار حراج ریخته وجه آنرا در صندوق انجمن برای دستگیری در ماندگان و قضاء حوائج نوعیه ملك ملت اسلام ذخیره کردند. ثانیاً هر روز و هر شب به بسطترین و سادهترین مأكولی که در خور قیمت بازار آنروز است گذران نموده و تفاوت قیمت الوان و اقسام اطعمه معموله را تسلیم صندوق انجمن می کردند. وثالثاً هر يك از اعضاء ملتزم شدند که خویشان را در مقابل قرآن مجید مسؤول بدانند و تلاوت قرآن مجید را اقل مایکون در ۲۴ ساعت یکحزب از روی فکر و امان مواظبت نموده و مواد ذیل را عمل نمایند^۱

۱ - گفتار خوش یارقلی ص ۶۴ و ۶۵

* - ممکن است خواننده در مرحله اول متعجب شود که چگونه وقوع چنین امری امکان پذیر است. (گرچه ممکن است در بیان این مطلب قدری مبالغه شده باشد) اما با توجه بتأثیر فوق العاده بیان سید و مهارت عجیب وی در فن سخنوری، وقوع چنین امر ممکن بنظر میرسد. ** - جمله بین الهالین با توجه بمعنی، اصلاح شده جمله پیچیده تری است.

- ۱ - اداء فرایض بجماعت و نوافل .
 - ۲ - امر بمعروف و نهی ازمنکر.
 - ۳ - دعوت باسلام.
 - ۴ - بحث بادعاة نصاری بالتی هی احسن.
 - ۵ - احسان بفقراء
 - ۶ - اعانت وقضاء حوائج هر محتاجی بانمکن.
 - ۷ - صلۀ رحم.
 - ۸ - عیادت مرضی.
 - ۹ - تفقد از حال غائبین.
 - ۱۰ - زیارت قادمین.
 - ۱۱ - اداره حقوق مالیه الهیه (خمس و زکوة وغیره)
 - ۱۲ - ارشاد جاهل و تنبیه غافل.
 - ۱۳ - تنزیه و تقدیس آئینه نفس از مطلق ملکات خبیثه ، خاصه ملکه رذیله خود خواهی ، خودپسندی ، خودبینی.
 - ۱۴ - عفو و اغماض از خطایای شخصی.
 - ۱۵ - کظم غیظ.
 - ۱۶ - اعراض از لغو و بیهوده سخن گفتن.
 - ۱۷ - اینکه هر يك يك دفتر در جیب همیشه داشته باشند که هر کدام هر يك از مواد ۱۶ گانه* مزبوره را بجا آورده در آن دفتر بحسب نمره و تاریخ ثبت نمایند و هر شب با این دفتر بجزء دفتر کل که راجع بهمۀ اعضاء است منتقل گردد تا عمل اعضاء در جامعه حزب الوطنی معلوم گردد.
- این انجمن قریب ده ماه طبق این برنامه کار کرد و نتیجه کارش از این قرار شد (البته یارقلی بر آورد فعالیت این انجمن را که ذیلاً نقل میشود برای مدت يك ماه ذکر
-
- * - در گفتار خوش یارقلی و مواد ۱۷ گانه ، قید شده بود ، اما صحیح همان و مواد ۱۶ گانه ، است .

میکند اما در بقیه نوشته‌اش قید حدود «ده ماه» دیده میشود و البته مدت اخیر صحیح تر است)
۱۵۰۰۰ لیره انگلیسی معادل با ۹۰۰۰۰ تومان ایرانی ذخیره در صندوق انجمن
برای اصلاحات یومیه درماندگان مسلمین.

۱۵۰۰ مریض عیادت شده.

۲۷۰۰ نفر مسافر (که اغلب آنها از خارج برای قبول عضویت وارد شده بودند)
ملاقات میکردند.

۵۰۰ نفر غائب جستجو میشوند.

۱۲۰۰۰ نفر مسلمان حوائجشان بر آورده میشود.

۸۰۰ نفر شارب الخمر در اثر تبلیغات افراد نادم شده و با مرانامه انجمن
همراه میشوند.

۱۳۰۰ نفر تارك الصلاة در اثر امر بمعروف تائب می گردند.

۴۰۰ نفر مردان و زنان بدکار در اثر فعالیت افراد انجمن از فحشاء نجات مییابند.

۸۰ نفر مستخدمین مسلمان ادارات انگلیس از شغل خود استعفا میدهند و عامل
برنامه انجمن میشوند.

۵۰۰ نفر اعیان مسلمان درجه اول از تجملات و بخودپردازی بازگشت می کنند.

۷۵ نفر ورشکسته و بیکار را با سرمایه مکفی کمک میکنند.

۲۰۶ نفر سائل بکف و ابن السبیل را مخارج یکساله و کمک پیشه میدهند.

۳۵ نفر عیسوی را بوسیله تبلیغ مسلمان و با خود همراه مینمایند.

۱۵ نفر یهودی را بوسیله تبلیغ مسلمان و با خود همراه مینمایند.

۷۰ نفر بت پرست را بوسیله تبلیغ مسلمان و با خود همراه مینمایند.

۴۴ مجلس تبلیغ در داخل و خارج مصر برای مباحثه بانصاری و افراد غیر مسلمان
تشکیل میدهند.

۱۲۰ فقره از اشکالات عقلی و موضوعات اجتماعی را حل کرده حقایق را بر اذهان
پرسش کنندگان روشن میگردانند.

لرد کرومر مستشار مالیه انگلیس يك وقت متوجه شد كه ۴۵٪ نفوذ انگلیس در

مصر کاسته شده ، ۳۵٪. تجارت و دادوستد دولت انگلیس در مصر تقلیل میابد و فعالیت ۳۵ ساله مبلغین مسیحی در اثر فعالیت حزب الوطنی از بین رفته و ۸۰ نفر از افراد لایق و جدی از مستخدمین ادارات انگلیس در مصر از کار خود دست کشیده ، بطوریکه صدای پروسای دولتی ، در اثر از دست دادن معاون و مستخدم يك مرتبه بلند میشود و کلیه ادارات در شرف تعطیل قرار میگیرد . فریاد و کلاء و کمپانیهای بازرگانی انگلیس از بنکاهای تجارتي و فروش کالا و مراکز فروش تجملات اروپائی با آسمان میرسد و کمپانیها در اثر نداشتن خریدار يك بيك آماده تعطیل میشوند .

علت این امر این بود که یکی از دستورهای حزب الوطنی استفاده از امتعه وطن بود. مدیران مؤسسه های تجارتي در مصر ، شاگردان خود را از دست داده صبح تا شام دست روی دست نهاده هر کدام باندازه خرج روزانه فروش نمی کردند کارمندان تماشاخانه ها ، مشروب فروشها و دیگر مراکز فساد همه در اثر تبلیغات اعضاء این انجمن از شغل خود استعفا داده بکار دیگری مشغول میشوند.

مراکز حساس ترویج رذائل : تئاتر خانه ها و تماشاخانه ها هر يك تعطیل شدند علاوه بر استعفای مستخدمین آن ، دیگر کسی نیز حاضر برای خرید بلیت و كمك با این مراکز نبود .

انعکاس فعالیت این انجمن و گزارش دیگران

لرد کرومر در ضمن گزارش خود بلندن چنین میگوید :

در خصوص پیش آمد این اوضاع ناگوار ، هیچ خلاف سیاست و ضد پولتیک اعمال نشده و بهیچ وجه هیچ کس را مقصر و مسؤول نمیتوان دانست ولی خاطر اولیاء دولت متبوعه ام را متذکر میسازم که اگر انجمن حزب الوطنی یکسال دیگر برقرار باشد و سلسله جنبان امروزه آسیای غربی و مرکزی و افریقای شرقی و شمالی سید جمال الدین همدانی مرفه البال و آسوده خاطر در مصر زیست کند ، گذشته از اینکه تجارت و سیاست بریتانیا در قاره آفریقا بالمره معدوم گردد که سهل است ترس آنست که سیادت قاطبه اروپا از هیمة این انجمن عجیب وجود تاریخی کسب نماید و اثری از او در صفحه عالم

باقی نماند،^۱

در گزارش دیگر خود میگوید: «انجمن حزب الوطنی مصر بدتر و سخت تر عاثنی است که از برای پیشرفت ما تصور شود و باید بکمال سرعت و عجله از برای تفرق آن دستور سریع و لازم الاجرا برسد»^۲

باز در گزارش دیگر گوید: «انجمن حزب الوطنی مصر بهترین برهانی است بر استیلاء محیر العقول اعراب در ۱۳ قرن پیش که در کمتر از ربع قرن بر ثلث معموره استیلا و سلطنت یافتند»^۳

یکی از دعاة نصاری قاهره در گزارش خود یکی از اعضاء مجمع کنیسه (سان پول) که بزرگترین کلیساهای دنیا است در لندن گوید:

«در دارخیال هیچ امری از این واقعه عجیب تر رخ نداده، که هفتصد ملیون اولاد انجیل با کمال علمیت و اقتدار و غیرت که در خور طبیعت بشر است، در مقابل چهل نفر که در حقیقت روح يك سيد درویش ایرانی بیش نیست مهور کردند»^۴

یکی از دکترهای مریضخانه پرت سعید که اصلاً ایرلندی و کاتولیکی مذهب است در کتاب خود (فلسفه مجامع)* گوید:

«شنیده بودم که مخترع نقشه شطرنج خمس مقال گندم را از خانه اول تا خانه چهارمین بر حسب قانون تضعیف معمول، محمول سه هزار شتر مینماید یا یکمن تبریز** را بهمین میزان تا خانه چهارمین به هفتصد و بیست و هفت ملیون و پنجاه و نه هزار و نهصد و شصت و هشت خروار که مزروع تمام کره و محمول تمام کشتیهای دنیا و کلیه راههای آهن خواهد بود میکشاند، اما ندیده بودم که در پیشرفت نفوذ و اتحاد کلمه و ترقی هیأت جامعه يك ملت، شدیدتر و سختتر از این تصاعد در خارج صورت پذیرد، مجال آن تصاعد و ترقی چون در وادی اعتبار و کوهستان وهم است صعوبتی چندان ندارد چه آنکه وادی

۶۸ و ۲۹۱ و ۳۰۳ - گفتار خوش یار قلی ص ۶۸

* - این کتاب را که در اکثر کتابخانههای طهران و مشهد جستجو کردم نیافتم .

** - بمید است که اصطلاح «يك من تبریز» در آن سرحد معمول باشد؛ شاید مترجم این نامه در ترجمه این قسمت، این کلمه را بجای کلمه دیگر قرار داده باشد و اگر چنین باشد اشتباهی است از مترجم .

وهم منزلکاه ضدین وارتفاع نقیضین هم‌تواند بود، ولی در تنگنای مضیقۀ دار تحقیق این سنخ تصاعد که يك سنخ تصاعد محیرالاهام والعقولی است انجمن حزب الوطنی مصر، اول يك تن سید درویش ایرانی بیش نبود. شیخ محمد عبده را جذب نمود، رفته رفته بچهل نفر و الان عملیات آنها در مدت نه ماه به بیست هزار و یکصد و هشتاد و یک نفر با سرمایه يك کمپانی معتبری از تجارتخانه‌های اروپا تصاعد نموده بدیہی است که اگر هر ماهه يك زایش مثل خود نماید به بیست سال نخواهد کشید که صفحه پشت و روی کره کمترین میدان جولان آنها خواهد بود.^۱

رئیس بانک انگلیس بیکی از صرافها مینویسد: «برادر عزیز از غرائب روزگار اینکه اروپای امروزه در مصر و فردا در تمام دنیا مقهور معدودی گردد که سلاحشان فقط دیانت و بساطت عیش و جدیت در عمل و نوع خواهی است.»^۲

یکی از صاحبمنصبان انگلیس بخاتم خود مینویسد: «نگار عزیز این قریحه سعادت که سرعتی تندتر از سیر برق در جامعه مسلمین میدمد گذشته از اینکه ملت بریتانیا خصوصاً و کلیه اروپا عموماً باید از مستملکات خود دست طمع بشویند که سهل است باید در نقطه مرکز دائره منطقه جنوب در شمال کره زمین حصنی حصین از برای خود تهیه کنند.»^۳

از رد و بدل شدن این اخبار و گزارشها و مشاهدات سیاستمداران انگلیس از نحوه فعالیت و پیشرفت حزب الوطنی حکومت انگلیس سخت بوحشت افتاد و بوسائلی در صدد منحل ساختن این انجمن گردید. یارقلی در این باره چنین می‌نکارد: «... از اینرو برخلاف تمام نوامیس بشریت دولت مسلك بهیمیت را پیش گرفت اداره عرفیه در مصر اعلان و سید معظم را روانه اروپا شیخ مفتی را سه سال محکوم به تبعید بعضی اعضاء را گرفتار و برخی را در ادارات مستخدم و معاش کلی درباره آنها مقرر داشت»^۴

-
- ۱ - گفتار خوش یارقلی ص ۶۹
 - ۲ - گفتار خوش یارقلی ص ۶۹ - ۷۰
 - ۳ - گفتار خوش یارقلی ص ۷۰
 - ۴ - گفتار خوش یارقلی ص ۷۰ - ۷۱

خطاب سید به کشاورزان یادرسی که به کشاورزان مصری آموخت

سیدروزی در شهر اسکندریه در میدان محمد علی معروف به منشیة الکبری گردش میکرد و برای آنکه کارگران و مزدوران بدبخت را از حقوق خود آگاه نماید و برای اینکه بفهماند که تحمل ظلم یکی از بدست‌ترین صفات انسانی است؛ در میان جمع آنان قرار گرفت و با بیان شدیداللحنی چنین خطاب کرد :

« انت یا ایها الفلاح المصری * المسکین تشق قلب الارض لتستنبت منها ما تسد به الرمق و تقوم باود العیال فلماذا لا تشق قلب ظالمک و لماذا لا تشق قلوب الذین یأکلون ثمرة تعابک. »^۱ * یعنی :

« تو ای زارع مصری بدبخت دل زمین را میشکافی تا بهره‌ای از آن ببری و بوسیله آن زندگی خود و عائله‌ات را تأمین بنمائی . پس چرا قلب ستمگر نسبت بخودت را نمیشکافی و چرا دلهای آن‌کسانی را که حاصل دسترنج ترا میخورند نمیدری،

مؤلف کتاب مردان نامی شرق که مأخذ این خبر خود اوست، درباره اثر این نطق؛ چنین میگوید : « بقسمی کلماتش در دهاقین مؤثر واقع شد که بنای هایهوی را گذارده و انقلابی عظیم برپا کردند و در نتیجه آن سید بیچاره در زحمت افتاد، سید با این عبارت مختصر، که خود دارای کتابی معنی است و بیانات دیگری نظیر عبارت فوق توانست بهترین وجه احساسات دهقانان را بر علیه ظلم و ظالم برانگیزاند و این امر قدرت بیان وی را میرساند. وی در ایامی که در مصر بوده بکشور مراکش سفر کرده است و در شهر «فاس» برای خواهر زاده‌اش میرزا شریف‌نامه‌ای بانضمام عکس خود و ابوتراب میفرستد و این مطلب از متن نامه میرزا شریف معلوم می‌گردد که در تاریخ غرة شهر رجب المرجب ۱۳۰۱ هجری مطابق ۲۷ آوریل ماه فرانسه نامه‌ای پیاریس جهت سید بیه شرح ذیل مینویسد:

۱ - مردان نامی شرق ۳۴۱

* - بطوریکه در یکی از مجلات عربی مشاهده کردم ظاهراً در مصر جمعیتی بنام « فلاحون المصری » بوده است، بعید نیست که این عده از کارگران که طرف خطاب بوده‌اند از آن جمعیت بوده باشد .

** - با مراجعه بکتاب « الدرر » ادیب اسحق و سایر ماخذ عربی و مصری که مستلزم فرصت بیشتری است ، جست‌گریخته، قسمتی دیگر از بیانات و سوانح مکتوم زندگی سید یافت میشود.

دقبله و امیدگاہا روحی و جسمی لك الفدا بعد از زیارت دستخط مبارك جناب۔ عالی که چند سال قبل از مغرب زمین و شهر «فاس» (ظاهراً پایتخت سابق مراکش بوده است۔ نگارنده) مرقوم فرموده و باعکس خود و ابوتراب ارسال فرموده بودید دیگر الی الان اطلاعی از طرف قرین الشرف جناب عالی نداشت ..^۱ سید ایامی که در آن حدود بوده بالجزایر سفر مینماید^۲ و بنا بر روایت مؤلف کتاب «گفتار خوش یارقلی» بتونس نیز میرود^۳ و شاید سایر کشور های آفریقایی را هم دیده باشد.

علل تبعید سید از مصر

سید پس از نه سال و اندی مبارزات پی گیر و دامنه دار خود که روح زنده آزادی طلبی را در کالبد نیمه جان مردم اندوهناک و مضطرب سرزمین افریقا دمید ، لز روح زنده قرآن، سدی عظیم در مقابل سیل خانمان بر انداز استعمار پی ریزی کرد . آن چنان پی ریزی که برای همیشه اثر جاودانه خود را باقی گذارد. استعمار نیز بادت عاملش در صدد اخراج وی بر آمد و بععل مذکوره در زیر ویرا از مصر اخراج میکنند: ۱ - وقتی که دولت انگلیس کاملاً مواظب حرکات و رفتار سید میشود و همه جا او را چون سایه اش دنبال میکند و زمانیکه نفوذ خارج از حدش را در میان طبقات مختلف می بیند و هنگامیکه پیشرفت سریع حزب الوطنی و گزارشهای دیگران را در این خصوص مشاهده مینماید، در صدد اخراج وی بر آمده آنگاه بوسیله ویوان Vivian سفیر جنرال انگلیس که بعدها به «لرد ویوان» موسوم شد در نزد توفیق پاشا بد گوئی کرد. در مورد نتیجه پیشرفت حزب الوطنی که ظاهراً یکی از علل اخراجش گردید منجلاً کابل گوید:

۱ - مجموعه اسناد و مدارك تصویر ۵۳

۲ - بشهادت مصاحبه آ. ا. بد A.E. Badaire مدیر مجله ماهانه کورس پاندانس Le Correspondance ارگان حزب مستقل جمهوریخواه مندرج در کتاب و مجموعه اسناد و مدارك، تصاویر ۱۵۸ الی ۱۶۳ ترجمه آقای دکتر: ع. ش و مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۹ متن گزارش و ذیبر امور خارجه انگلیس بسفارت انگلیس در پاریس و گفتار خوش یارقلی .

۳ - گفتار خوش یارقلی .



ش ۵

سید جمال الدین

د... رفتهرفته موقعیت حزب وطنی ترقی یافته افکار تازه وجدی از آن بمملکت نشئت نمود مخصوصاً منافع خارجه مورد تنقید واقع گردید مستر گلادستون معروف* (دیگران از گلادستون نام نبرده اند - نگارنده) رئیس الوزرای انگلیس بمدافعه برخاسته اخراج سید را از حکومت مصر تقاضا کرد.^۱

۲ - علت دیگر اینست که وقتی سید وارد مصر شده دانشجویان با توجه بسابقه آشنایی قبلی بدورش جمع شده، برای استفاده از محضرش بخانه اش میرفتند و در این ایام ابتدا در خانه خود و بعدها در الازهر، آنان را تعلیم داد و از نظر نویسندگی تحولی بزرگ در سبک نگارش نویسندگانی که با سید محشور بودند پیدا شد؛ نتیجه این شد که نویسندگانی مبرز و دانشمند در این فن بظهور برسند و با قلمی شیوا در تنویر افکار عامه بکوشند. اما این امر باعث شد که حکومت دست نشانده انگلیس بخاطر جلوگیری از روشن شدن اذهان مردم همراه بامخالفت علمای قشری و حسود به اخراج وی اقدام کنند. چنانکه سید تا قبل از اخراجش، بانام مستعار «مظهر بن واضح» مقالاتی بروزنامه های مصر میداده است.^۲

۳ - سومین عامل اخراج سید را، باید مخالفت رهبران جمعیت فراماسون پس از اخراجش از آن جمعیت دانست. زیرا وی پس از اخراج از آن حزب بدون شك معایب و مفاسد آن جمعیت را برملا میکرده است و این مطلب ضربه بزرگی برای فراماسون بوده زیرا سخنان سید، برای ملیون مصری، حجیت داشته است.

همین عوامل و شاید علل دیگری که فعلاً بر ما مجهول است، سبب شد که سید را در سال ۱۲۹۶ هجری قمری که تقریباً مطابق سال ۱۸۷۹ میلادی است از مصر اخراج کنند.

۲۵۱ - مجله کابل سال ۳ شماره ۳ ص ۲۷۹

* این فرد همان کسی است که در مجلس اعیان انگلیس گفته بود، اگر دولت انگلیس بخواهد بدنیا حکومت کند باید قرآن را از اجتماع مسلمانان بردارد و شعر میرزاده عشقی که میگوید: «آنکه گفتی محوق قرآن را همی باید نمود - عنقریب این گفته را با کرده مقرون میکند» اشاره بهمین موضوع است و احتمال قوی میرود که انگیزه گفتار گلادستون، مبارزات سید بوده باشد.

دارائی سید در مصر پس از نه سال و اندی اقامت * منحصر بیک کتابخانه بود که هنگام توقیفش کتابهایش را «رچرس» مستشار انگلیسی مالیه مصر، بحیطه اختیار و تصرف خود در آورد ولی بعدها ناگزیر شد کتابها را در چند صندوق نهاده، دنبال صاحب آن به بندر بوشهر بفرستد.^۱ سید مدتی را که در مصر اقامت داشته قاعده^۲ در مقابل تدریسش با حقوق میداده اند و از ناحیه دوستانش نیز در مواقع ضروری باو کمک مالی میشده بطوریکه حاج سیاح محلاتی میگوید «شیخ تماشی» از کسانی بوده است که در مصر سید را کمک میکرد^۳ اما در روزهای آخر اقامتش در مصر ظاهراً وضع مالیش خوب نبوده و کمکی به او نمی شده. بعید نیست که این خودداری از مساعدت دوستان سید، در اثر ترس از هیأت حاکمه، و از طرفی تلقینات سوء فراماسونها که او را منکر خدا معرفی کرده بودند باشد. سید در شب ۱۷ رمضان *** ۱۲۹۶ توقیف و بسوئز فرستاده شد چند روزی که در بندرسوئز در کنار بحرا حمر بانتظار کشتی بحال توقیف بسر میبرد وضع مالیش رضایتبخش نبوده است. نویسنده مقاله مجله کابل میگوید:

«درینوقت مشارالیه بسیار مفلس بود.»^۴

نویسنده مقاله مجله محیط گوید: «چند روزی را که در بندرسوئز در کنار بحرا حمر بانتظار کشتی بحال توقیف تھی دست و ستمدیده میگذرانند.»^۵

درین وقت نقادی قنسول ایران با تفاق بعضی تجار ایرانی که اجازه ملاقاتش را داشتند در بازداشتگاه بحضورش میرسند و مبلغی پول پیشکش میکنند ولی پول را رد کرده جواب قریب باین مضمون را میگوید: «شما بیشتر از من بیول احتیاج دارید»

۱ - مجله محیط شماره ۱ شهریور ۱۳۲۶

۲ - مجله کابل سال ۳ شماره ۳ ص ۲۸۱

۳ - مجله محیط شماره ۱ ص ۶

* آقایان عباس پرویز و نصرالله فلسفی و علی اصغر شمیم در کتاب درسی «تاریخ ایران» برای سال ششم، ص ۱۶۵ این مدت را «دو سال» قید کرده اند، محققاً اشتباه است

** - دوره خوف و وحشت ص ۱۶۸ - اصل عبارت حاج سیاح که بخود سید خطاب کرده اینست: «شیخ تماشی که در مصر بشما یک ملیون فرانک نثار می کرد یک نفر بود.»

*** - مجله محیط شماره ۱ شهریور سال ۱۳۲۶ ص ۶ - ولی مجله کاوه در ص ۷ سال دوم شماره ۳ گوید: «در حدود ماه شوال ۱۲۹۶، بنظر میرسد که چون ماه رمضان ماه تبلیغ است و سید علناً یا خفیه تبلیغ میکرده در این ماه اخراجش کرده باشند.»

«شیر هر کجا برود بی طعمه نمی ماند (یا طعمه خود را می یابد)»
 سید بعد از صدور حکم تبعید، روزی که مصر را ترک میگفت درباره محمد عبده
 به بعضی از دوستانش چنین گفت: «قد ترکت لکم الشیخ محمد عبده و کفی به لمصر عالماً»^۱
 سید در مصر، با شخصیتی به نام جمس سانوا معروف به «ابونظاره»^{*} ارتباط پیدا
 میکند و چون سید و محمد عبده و بعضی اصلاح طلبان مصری ویرا شخصی خوش ذوق
 میابند، در مسیر سیاست و ادب هدایتش میکنند.^۲
 از جمله شاگردان معروف سید در مصر عبارت بودند از: شیخ محمد عبده،
 سعد زغلول پاشا، ادیب اسحق، عبدالسلام مویلحی پاشا، ابراهیم لقانی، عبدالله ندیم،
 علی مظهر، قاسم امین و عده زیادی دیگر.

۱ - مجله الهلال سال ۱۳ ص ۵۵۵

۲ - خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴ ص ۱۷

* - در فصل مربوط بمناسبت این شخص باختصار معرفی خواهد شد.

هزیمت سید بسوی هند

سید پس از منع اقامت در مصر در سال ۱۲۹۶* با شاگرد و خادم خود ابوتراب عارف افندی** از آنجا خارج شده بسمت هندوستان عزیمت میکند اما قبل از اینکه به هندوستان برود در اواخر سپتامبر ۱۸۷۹ یکسره با کشتی بجهده رفته^۱ مدتی در آنجا میماند بعداً بسمت مکه عزیمت کرده و در آنجا با شخصیت‌های مهم اسلامی تماس گرفته پس از دریافت چند فقره توصیه و معرفی نامه از آنان در اول سال ۱۸۸۰ به هندوستان می‌آید.^۲

وقتی که به هندوستان میرسد ابتدا در بمبئی وارد میشود و در آنجا در منزل شخصیت سرشناسی به نام «علی روفای» اقامت میکند^۳ و سپس از آنجا بحیدرآباد دکن میرود. مجله محیط علت رفتن سید را بحیدرآباد چنین ذکر میکند: « زیرا نظام حیدرآباد مردی دانش دوست و طرفدار اهل فضل و کمال بود و باطناً بمردان روشنفکر و آزادیخواهان شرقی تا جایی که میتواند مساعدت میکرد (شاید علل دیگری هم بوده است که فعلاً بر ما مجهول است - نگارنده)»^۴

۱ - خواندنیها شماره ۸۳ سال بیست و چهارم ص ۱۸ متن نامه محرمانه فرانکه لاسل بمارکیز اوف سالبسبوری و متن مقاله آقای علی مشیری در همین شماره و همین صفحه (توضیح اینکه قید « اواخر سپتامبر ۱۸۷۹ » و حرکت بوسیله « کشتی » در متن مقاله آقای مشیری است) .

۲ و ۳ - خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۸

۴ - محیط شماره ۶ ص

* - کابل سال اول شماره ۲ در ص ۲۴ اشتهاً سال ۱۲۹۴ قید کرده است .

** - تاریخ بیداری ایرانیان در صفحه ۶۱ در مورد آشنائی این شخص با سید چنین نویسد: « خادم و مصاحب سید که معروف بعارف افندی است ابوتراب نامی است از اهل ویدر زرنند ساوه... عارف افندی نوکر جناب آقامیرزا سید محمد طباطبائی بود در زمانی که سید جمال الدین وارد طهران گردید ابوتراب مجذوب سید جمال شده از حضرت آقای طباطبائی اذن و مرخصی خواست و خود را بمنوان خادمی بسید بست ، این موضوع که اماره دیگری برای سفر اول سید بطهران که در تاریخ ۱۲۷۶ و یاسفر دوم وی که در تاریخ ۱۲۸۳ اتفاق افتاده میباشد.

او در آن شهر با شخصی به نام «سلطان نواز جنگ» طرح دوستی ریخته و پس از چندی بوسیله این شخص، از سالار جنگ، نخست وزیر نظام حیدرآباد دیدن کرده و با او مصاحبه مفصلی مینماید و در حدود بیست ماه در حیدرآباد میماند^۱ و در اینجا هم با روشنفکران و آزادیخواهان در تماس بود و از گفتن حقایق و مطالب لازم دریغ نمیکرد و با آزادیخواهانی که از پیروان «سید احمد الیکاره» بودند آمیزش داشت^۲. در همین ایام یعنی در ۱۹ رمضان سال ۱۲۹۸ بود که «محمد واصل» مدرس ریاضی مدرسه اعزه حیدرآباد دکن از سید کتباً خواهش کرد که رساله‌ای در رد نیچریها که این لفظ در آن زمان در تمام هندوستان چه از اوده، پنجاب، بنکاله و چه از سند و حیدرآباد دکن در زبانها افتاده بود، بنویسد^۳. او نیز این خواهش را پذیرفت و بانجام رسانید.

سید در حیدرآباد هند جمعیتی سرتی به نام «عروه» تشکیل میدهد. این جمعیت شعبی در دیگر ممالک داشته، وقتیکه محمد عبده در تونس بوده است و قصد تأسیس این جمعیت را داشته مختصراً بخصوصیت آن اشاره میکند. او در نامه خود که در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۴ از تونس بپاریس جهت سید میفرستد چنین گوید:

«با آنکه هفده روز است که من در تونس هستم، نامه شما بتأخیر افتاده است. من در اینجا به علما و امرای تونس برخورددم و آنها را شناختم و شما را با ایشان شناساندم و گفتم عروه نام جریده‌ای نیست بلکه نام «جمعیتی» است که سید در حیدرآباد هند تأسیس کرده و شعبی در دیگر ممالک دارد. اما هیچ شعبه، شعبه دیگر رانمی‌شناسد و فقط رئیس از آنها آگاه است. اینکه ما میخواهیم يك شعبه در اینجا تأسیس کنیم آنها پذیرفتند. من امروز کوشش میکنم که این جمعیت را تشکیل دهم بیشتر اعضاء از دانشمندانند. یکی از آنها شیخ ورستانی است و یکی شیخ ابوحاجب، من بزودی نام هم قسان را بشما اطلاع میدهم. دوست دارم که کسی بنام آنها مطلع نشود. با آنها گفتم که کسی بر نام ایشان جز شما و من و خدا مطلع نخواهد شد...»^۴

۲۹۱ - خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۸

۳ - کتاب نیچریه یا فاتور الیسم متن نامه محمد واصل بسید ص ۸

۴ - مجموعه اسناد ومدارك سنه ۲۱۶ ص ۶۳

* - بطوریکه انمتن نامه فوق برمیآید این جمعیت اولین بار در هند تشکیل شد گویا جهت

مقارن اقامت سید در حیدرآباد بود، که در مصر شورش عراقی پاشا و قیام سران انقلاب مصر، بر علیه منافع انگلیس پدید آمد و نیز اعتراض اصلاح طلبان مبنی بر اخراج سید، که نه سال و اندی در مصر مبارزه دامنهدار نمود، بلند شد. او در این مدت با سران و رهبران شورش و انقلاب مصر در ارتباط بوده است. حکومت هند چون باز وجود ویرا مؤثر در هدایت شورشیان دانست بتحریک انگلیس از حیدرآباد بکلکته هجرتش میدهند و تا پایان این قیام یعنی تا سال ۱۲۹۹ در آنجا میماند. مجله کابل علت این انتقال را چنین ذکر میکند:

«بعد از خروج سید که حزب وطنی و ساثر دوستان سید متدرجاً هنگامه ضداجنبی را برپا کرده بودند در اینموقع واقعات مصر بکلی شدت پیدا کرده حکومت بریتانی را دچار مشکلات ساخته بود، حزب وطنی بمقصد صحت اداره امور و نظم انقلاب خودشان کتباً از سید تشریف آوری او را درخواست نمودند ولی حکومت بریتانی ملتفت شده سید را بغوریت بکلکته جلب و توقیف نمودند»^۱.

آقای علی مشیری در مقالات مندرج در مجله خواندنیها در مورد اخراج سید از حیدرآباد و اقامت دادش در کلکته، موضوع را عادی جلوه داده چنین نگاشته اند: «خلاصه سید پس از اینکه پنج هزار روپیه از سالار جنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد دریافت میدارد بانضمام پولهایی که بوسیله بعضی از نجبای حیدرآباد باو داده شده بود پایتخت نظام را در اوایل سال ۱۸۸۲ ترك به کلکته میرود»^۲ گرچه آقای مشیری از شورش عراقی پاشا و قیام سران مصر که اکثر نویسندگان اتفاق دارند زکری نکرده اند و اسمی از توطئه انگلیس در این اقامت دادن اجباری نبرده اند ولی صحیح تر اینست که در ضمن کمکهایی که از منابع نامبرده در بالا بسید شده است بوساطت و دستور

→

سری بودن جمعیت مذکور این بوده است که چون فعالیت علنی جمعیت حزب الوطنی مواجه با مشکلات زیاد شد و دشمن پیوسته در صدد انحلالش بود این تجربه بدست آمده بود که «جمعیت عروه» را سری تشکیل دهد و شاید هم موقیمت هندوستان، (با توجه بشناخته شدن کامل سید)، چنین اقتضا میکرده است.

۱ - کابل سال ۱ شماره ۳ ص ۲۴

۲ - خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۸

حکومت انگلیس ویرا از حیدرآباد اخراج کرده به کلکنه فرستاده باشند.

سید بمدت پنج ماه^۱ تا خاموش شدن این شورش که بالاخره بشکست عرابی پاشا تمام شد در کلکنه میماند و در این مدت راجع بدین اسلام و خواص آن در مدارس دینی چند فقره سخنرانیهای جالبی ایراد میکند^۲ و در کلکنه از دولت تقاضای شغلی مینماید ولی پس از تشکر از پیشنهاد او تقاضایش رارد میکنند، بعد از آن مدت کمی در مدرس میماند و سپس از هند خارج میشود.^۳

سید در بخش مطالب مفید و سودمند اکتفا بلفظنمی کرد و سعی داشت که بیانات خود را برای عامه مردم گسترش دهد. و چون نشریه، بهترین وسیله برای پخش افکارش بود، اهمیت زیادی برای نقش آن در اجتماع قائل بود بهمین جهت مقالات فارسی خود را بچرائد هندوستان از جمله چرائد «سیدالاکبار» و «مفرح القلوب»^۴ ارسال میداشت. وی در هندوستان با اشخاص مشهوری از جمله سر سید احمد خان مؤسس دارالعلوم علیکره و نواب حسین هندی^۵ رابطه داشته است.

۳۲۹۱ - خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۸

۴ - محیط شماره ۱ ص ۶

۵ - کابل سال ۹ شماره ۸ نشریه انجمن ادبی کابل، کنفرانس سیدقاسم خان رشتیا ص ۱۸

هزیمت سید به لندن

سید پس از اینکه در سال ۱۳۰۰ از هند خارج میشود گویا قصد مسافرت بآمریکا را داشته، ولی از این سفر منصرف شده در حدود ماه جمادی الاخر یارجب^۱ همان سال وارد لندن میشود.* در آنجا نیز که مدتی اقامت داشت به تبلیغات خود مشغول بوده و در مجامع و محافل بزرگ شرکت مینماید. اما این روحانی شرقی با آن نبوغ ذاتی و استعداد سرشار، مورد توجه زیاد محافل و مجامع انگلیسی بوده است. خصوصاً چون تا این زمان که شهرت وی دنیائی شده بود و سابقه ممتدی در مبارزه با استعمار و یکی از بزرگترین حامیان و مربیان آن یعنی انگلیس، داشت. سید با احتمال قوی تا کنون زبان انگلیسی را برای رفع حاجت فرا گرفته بوده، بهر حال بعد از چندی که در لندن اقامت نمود از آنجا بسمت فرانسه حرکت میکند.

۱ - کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۷

* - برخی معتقدند که سید قبل از سفر بلندن و یا بعد از آن، بآمریکا مسافرت کرده است، و حتی یکی دو ماه در آنجا اقامت کرده، قصد داشته که تبه آمریکا شود. ولی تا کنون هیچگونه سندی که مؤید این سفر باشد بدست نیامده است.



ش ٦

سيد جمال الدين

ورود سید پاریس

سید پس از اینکه از لندن خارج میشود بسمت کشور فرانسه حرکت کرده در سال ۱۳۰۰ وارد شهر پاریس میشود. اوصاف سید قبلاً بوسیله جرائد کم و بیش بگوش مردم فرانسه، خصوصاً شهر پاریس که پایتخت و مرکز بخش اخبار آن کشور میباشد رسیده بود. بدیهی است که مردم پاریس علاقه‌مند بدیدن قیافه سید بودند قیافه شخصیتی که میبایست در سرزمین مسیحیت طلوع کند و ابرهای ظلال را بیکسو بزند تا حقایقی را از اسلام آشکار سازد. بدون تردید مشاهده يك قیافه شرقی در لباس استانبولی* آنهم با چهره‌ای گیرا پس از آن همه مبارزات علیه استعمار، برای پاریسیها تازگی داشت. او وقتی که از کوچه و بازار پاریس عبور میکرد هر عابری از پیر و جوان و خرد و کلان چشم بوی میدوخت. اولین موضوعی که توجه مردم پاریس را بخود جلب مینمود وضع لباس و قیافه جالب شرقی وی بود، که کاملاً او را از دیگران متمایز کرده بود. نگاههای دقیق سید، بنیابانها، و عمارات مجلل، و کاخهای دولتی، و مجسمه‌های چهار راهها و تزئین مغازه‌ها که نماینده شخص تازه وارد بود بتوجه دیگران میافزود.

و یلفرید بلنت Wilfrid Blunt نماینده سیاسی و نویسنده معروف انگلیسی او را در منزل خود می‌پذیرد^۱ اما سید بعد از چندی محل خود را تغییر میدهد. وی بعد از دو روز یاد گرفتن حروف هجای فرانسه^۲ این زبان را بعد از سه ماه بقدر حاجت فرا میگیرد بطوری که خواندن و ترجمه کردن را میتواند انجام دهد. سید در پاریس با فراریان سیاسی مصری معشور و مصاحب بوده است.^۳

۱- مجله کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۷ (نقل از بلنت)

۲- مجله کابل سال ۳ شماره ۱ (بنقل از ادیب اسحق)

۳- مجله کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۷ (نقل از بلنت)

* - سید در لندن با عمامه بوده اما به فرانسه که ورود مینماید لباس استانبولی بتن میکند (بنقل از نقول بلنت در کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۷)

فعالیت سید و ابونظاره (جسس سانوا)

ما قبل از اینکه از فعالیت و همکاری این شخص نا آشنا یعنی «جسس سانوا» معروف به «ابونظاره» بحث کنیم بهتر است در معرفی وی ، با اقتباس از مقاله آقای مشیری در مجله خواندنیها اختصاراً اشاره‌ای کرده باشیم :

«جسس سانوا... در مصر بدنیا آمده و اصلاً یهودی است* و یکی از قدیمی‌ترین زحمت‌کشان راه آزادی سرزمین رود نیل است و شخصی است بسیار وارد و بازوق.

پس از اینکه با سید جمال‌الدین و شیخ محمد عبده و بعضی از اصلاح‌طلبان اسلامی آشنائی پیدا میکند نامبردگان با نظر بلند و ارجمند خود و با چشم پوشی از مذهب او مشارالیه را جزء حلقه‌اللازهر در آورده و بشاه‌راه سیاست و ادب هدایت مینمایند. چون مرد شوخ و خوش مشربی بوده او را تشویق با انتشار مطالب فکاهی نموده و گاهی در مجالس خصوصی ضمن تفریحات گوناگون و بوسیله نمایش خیمه‌شب‌بازی از لطایف و بذله‌گوئیهای او استفاده نموده افکار سیاسی خود را بین طبقات پائین‌گسترش میدادند. هدف سانوا از تمسخر و تنقید در بازیها و کاریکاتورهای مختلف همیشه خدیو اسمعیل پاشا بود. سمبول روزنامه‌اش شکل مردی بود بنام ابونظاره (یعنی مرد عینکی) که با عینک بزرگ خود به ریزه‌کاریهای سیاسی روز با لبخند تمسخر آمیز نظاره میکرد. بدین سبب نام ابونظاره را سانوا بطور مستعار اختیار نمود.

تصادفاً خودش نیز در اثر ورم چشم که بموقع معالجه نشده بوده نیم‌کور بود. از روزیکه شروع بکار کرد نشریه کوچکی را براه انداخت، ابتدا با دست مینوشت و نسخه‌هایش خیلی کم بود. بعدها با چاپ سنگی طبع و دست‌بندست در قاهره و اسکندریه توزیع گردید. روزنامه‌اش فکاهی و ظاهراً مطالب آن مسخره و تفریحی بود، طولی نکشید که کارش بالا گرفت و بین مردم طرفداران زیادی پیدا کرده و آنان را سیاست

* - ضمن اینکه «سانوا» در اصل یهودی بوده برای نگارنده کاملاً معلوم نیست که آیا بعد از تماس با اشخاصی از قبیل «سید» و «عبده» با منطق استدلال قوی آنان اسلام آورده یا اینکه به دین خود باقی بوده است، در صورت دوم نقی برای سید محسوب نبوده که برخی کوتاه بینان این موضوع را دستاویز قرار دهند زیرا سید علاوه بر اینکه شخص وسیع‌المشربی بوده برای پیشرفت دادن هدفش از وسائل ممکنه استفاده نمیکرده است .

روز آشنا نمود.

مدتی چند این جریان ادامه داشت بطوریکه گویند چند مرتبه موقعی که اسماعیل پاشا مطالب فکاهی روزنامه را شنید توانست از خنده خودداری نماید بالاخره مندرجات و کاریکاتورهای روزنامه از حدودی که استبداد اجازه میداد خارج گردید تا اینکه انتشار آن توقیف و ناشر و نویسنده تبعید گردیدند. سانوا باین آسانی از میدان در رفت. بدوستان خود در پاریس پناه آورد و در آنجا مجدداً در صدد انتشار نشریه ماهانه ابونظاره گردید و بدون انقطاع انتشار یافت، مطالب آن طوری جالب و دارای اهمیت سیاسی بود که بریتیش موزیوم یکسری کامل از آنرا خریداری نمود.^۱

این نشریه سهم خود در روشن کردن اذهان ملیون آن عصر خیلی مؤثر افتاد. سید و ابونظاره برای پیشرفت کارهای این نشریه و توزیع آن در هندوستان از یک فرد هندی موسوم به «لوکریت سینک» کمک گرفته‌اند.^۲

سید مقالات سودمند خود را در این نشریه درج کرد؛ و دارای کمال اهمیت است. ما برای نمونه عین یکی از آن مقالات را که آقای علی مشیری در ضمن یادداشت‌های مفید خود از لندن برای مجله خواندنیها فرستاده‌اند در اینجا درج میکنیم:

از زمان قدیم مردم کلمه بهلول را سمبول حماقت و تمسخر میدانستند تا اینکه نام او ضرب‌المثل گردید امروز با بودن احمقی مانند توفیق مردم دیگر بیاد بهلول نمی‌افتند.

(توضیح: توفیق پاشانوه محمد علی پاشای معروف بوده پس از اینکه قشون ناپلئون در سال ۱۷۹۸ مصر را اشغال میکند ترکها با انگلیسها متحد شده فرانسویها را از مصر بیرون میکنند. محمد علی پاشا که آلبانی‌الاصل بوده در سال ۱۸۰۵ با نظر سلطان عثمانی سرکار می‌آید. بوسیله او اصلاحات زیادی در مصر انجام میگردد. پسرش اسماعیل پاشا در اثر و لخرجیها و زیاده رویهای فزون از حد زیر بار قروض سنگین

۱ - مجله خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴ ص ۱۷ متن یادداشت روزانه مورخ سپتامبر ۱۸۸۳ ویلفرید بلنت .

۲ - مجله خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴ ص ۱۸ متن نامه محرمانه شماره ۶۰۱ پلاتکت سفیر انگلیس در پاریس به گرانویل وزیر امور خارجه انگلستان در لندن .

میرود و در نتیجه انگلیسها که از اوضاع داخلی دربار اطلاع کامل داشتند بطور خیلی محرمانه سهام کانال سوئز را از چنگ او در میآوردند. طولی نمیکشد که ملیون ومیهن- پرستان مصر از خیانت و جهالت او آگاه شده و او را از مقام خدیوی خلع و پسرش توفیق پاشا را بر تخت مینشانند بطوریکه معروف است فعالیتهای سیاسی و نطقهای آتشین سید جمال الدین در خلع اسماعیل پاشا نقش بزرگی را بازی کرده است.

دنباله مقاله سید : او پای انگلیسها را بمصر کشانید و کسانی را که هدفشان تقویت مقام شامخ خدیوی و جلوگیری از نفوذ بیگانگان بود تبعید و دربدر کرده است مخصوصاً کسانی که مخالف انگلیسها (که هر وقت بکشوری تسلط میابند مردمان را ذلیل - آشیانه شان را خراب - سکنه را متواری - اجتماعات را پراکنده - شخصیتها را پایمال - زعما و برجستگان قوم را مقتول، محبوس و یا بفساد معتاد می کنند) بودند همه را بی خانمان نموده است. خدیو ما از کثرت حماقت و نادانی سخنان پوچ و دروغ آنان را باور کرده و مصر را در بست بچنگال انگلستان انداخته است. با این ابلهی و خودخواهی ما را دچار چنان مصیبت و بدبختی عظیمی کرده است که حتی در جنگهای صلیبی نیز سابقه نداشته ، مصر که مرکز ایمان و علم و دانش برای مؤمنین عالم اسلام بود و برای کسب معلومات دینی از اطراف جهان از قبیل عراق، یمن، سوریه، ترکیه و هندوستان با نجا رومی آوردند با اینکه هنوز یکسال نشده انگلیسها با سرزمین مصر گذارده اند درهای الازهر را بروی مردم بسته علماء را بسودان یعنی مملکت سیاهان تبعید، مراسم مذهبی را متوقف، ایراد و غلط و خطابه را در منا بر قدغن، نماز جماعت را در روزهای جمعه موقوف کرده اند. چنانچه نظیر این رفتار را در تمام کشورهای اسلامی که تحت سلطه و نفوذ آنان درآمده انجام داده اند.

هرگاه نظری بجزایر فیلیپین ، اندونزی و استرالیا بیندازید خواهید دید که چگونه پراز علمای اسلام است که انگلیسها آنان را از هندوستان با نعمالک تبعید کرده اند. کسان دیگر وقتی که این معامله را با برادران و همدینان خود مشاهده کرده و متوجه شدند که دیر یا زود آنها نیز بهمان سرنوشت گرفتار خواهند شد از هند بشهر مقدس مکه پناه بردند. شکی نیست که خوانندگان از جریان فرار مولانا رحمت الله و مولانا

نوال افغانی و سایر علمای بزرگ که هند را ترک و بمکه پناه آورده‌اند بخوبی مستحضر و می‌دانند که چه بلائی بر سر آنان آوردند.

ما توفیق را خیلی پیش از نزول این بلا و وقوع این مصیبت خبردار کردیم ولی او از شدت حماقت چیزی را که بنفع خودش بود نخواست بفهمد، مصر دروازهٔ مکه است و او با دست خودش درب آنرا بروی انگلیسها باز نمود. علاجی نیست مگر اینکه خدا بداد ما برسد، والا دیری نخواهد گذشت که حجاز را نیز از دست ما بگیرند آنوقت آیا دیگر برای ما مذهبی خواهد ماند؟

این فاجعهٔ بزرگ که توفیق پاشا بعالم اسلام وارد کرده شامل حال باب عالی نیز میشود زیرا دولت عثمانی در میان قدرتهای اروپائی از اینکه مصر را در دست داشت همیشه بخود میباید ولی حالا در اثر نادانی و جهل، توفیق آن قدرت و عظمت اسلامی را دچار فلاکتی کرده که بهیچوجه نمیشود از آن جلوگیری نمود مگر با توسل باسلحه و تحمل خسارت و زیان فوق‌العاده.

وای! بر سر زمین مصر از بلائی که بدست خود خودش را گرفتار آن کرده است و در اثر جهل توفیق پس از این که انگلیسها همه جا را تصاحب کردند حتی خود توفیق از گزند آنان مصون نماند. انگلیسها بنامه‌ها و اسناد شخصی توفیق دست یافتند و در میان آن اوراق رونوشت احکامی را که به عمر پاشا لطفی صادر کرده بود پیدا کردند و در آنجا توفیق دستور میدهد در اسکندریه ایجاد شورش و قیام مصنوعی بنماید عمر پاشا نیز آن دستور را عیناً انجام داده است حالا انگلیسها برای رسیدگی باین جریان در لندن کمیسیون مخصوصی را تشکیل دادند و در نظر دارند این موضوع را بهانه کرده و توفیق پاشا را خلع و پسرش عباس را بجای او بگمارند و پس از اینکه کمی گذشت او را بانگلستان بنام تحصیل بپرند تا اینکه با فراغت بال زمام تمام امور مصر را بدست گرفته و برای همه آفائی کنند و هر چه دلشان میخواهد بلامانع انجام دهند.

حال ای مردم شما را بخدا آیا باید گفت که بهلول احق است یا توفیق! یعنی کسی که ظلم و تعدی را بجائی رساند که حجاج را رو سفید نمود بجای دلجوئی از عرابی پاشا (کسی که بر علیه استیلای انگلیس قیام نمود) یاران او را که میخواستند کشور

مصر را از شر انگلیس‌ها رهایی دهند آنها را از مصر تبعید و حتی کسانی که بی‌گناه بودند از خانه و زندگی آواره شدند. پیش از اینکه آنان را دربدر نمایند بیچاره‌ها را طوری شکنجه و عذاب داد که حتی دل سخت‌کافران نیز بحال آنها سوخت.

خداوندا! آخر ما چه گناهی کرده‌ایم که مستوجب این همه عذاب شویم و چرا این احمق را بجان ما مسلط کردی که ما را گرفتار این همه زجر و ادبار بنماید؟

ای دادرسی بیچارگان! بداد ما برس، مادر حال زار و نکبت‌باری قرار گرفته‌ایم، بار الهی آیا ممکن است ما مرگ را با پول خریداری نموده و خود را از این عذابی که هرگز در زندگی سابقه نداشت خلاص نمائیم؟ آخر تاکی خدیو خوب بخورد و بنوشد و در حال عیش و نوش در بستر راحتی و رفاه بسربرد ولی سایرین در حال فلاکت و ذلت شبها سرشان را روی سنگ بگذارند بلی قدرت بدست اروپائیان افتاده است آنها جان و مال و ناموس‌ها را از خائنین خریداری کرده و ما را مانند خر بهر جا که دلشان می‌خواهد میرانند. ما در کوچه‌ها سرمان را از خجالت نمیتوانیم بلند کنیم رجال و زعمای قوم ما دست انگلیسی‌ها را می‌بوسند. ای خواننده اگر از وضع سپاه و لشکر ما پرسی همین کافی است که بگویم ژنرال «وود»، انگلیسی، رئیس کل قوای مملکت اسلامی مصر میباشد و او را برای اضمحلال و محو کردن ما فرستاده‌اند دست فرزندان مصری را در قاهره و اسکندریه از کلرها کوتاه و بجای آنان افراد انگلیسی گمارده است.

ای جوانان مصر باید گفته‌های شیخ جمال‌الدین را در دل خود حک نمایند پیرادران مصری بگوئید که چگونه این مظلوم محروم از وطن را ادبا و شعرای فرانسه در شهر پاریس با آغوش باز استقبال کردند و موقعی که در لندن بود قدرت انگلستان را در هند و کشورهای اسلامی متزلزل نمود و با آنها بفهمانید که فقط با اتحاد و یگانگی و با اشاعه افکار و عقاید آزادی خواهی و وطن پرستی روح تازه‌ای در جسم ناتوان این عاجز دور افتاده و نیمه مرده خواهید توانست بوجود بیاورید و در قلب ما افتخارات ملی را جای دهید تا اینکه بفضل خداوند متعال بلکه با این فداکاریها بتوانیم خودمان را از چنگال این ظالمان خونخوار رهایی دهیم و این بردگان را از زنجیر اسارت خلاصی

دهیم . جمال‌الدین‌الحسینی،^۱

اصل این مقالات که عربی بوده است، با انگلیسی ترجمه میشده. یکی از مقالات سید بقدری برای انگلیسیها زننده بود که نخواستند همه آنها را ترجمه نموده روح خوانندگان انگلیسی را معذب نمایند وی در آن مقاله انگلیسیها را از قول فیلسوف معروف خودشان یعنی داروین میمون خطاب نموده است و با عناوینی با افراد انگلیسی بدگفته است.^۲

نشریه «ابونظاره» بزبان عربی نوشته میشد و در جوف پاکت‌های معمولی بوسیله پست فرانسه بشکل نامه بمصر ارسال میگردد و مرکز انتشار آن در پاریس خیابان کلیشی شماره ۴۸ بوده.^۳

ارسال نامه‌های تهدید آمیز سید بسران سیاسی انگلیس در قاهره

سید سوای انتشار مقالات در نشریه ابونظاره و اعتراض بر نفوذ انگلیس در مصر فعالیت‌های شدید ترد دیگری نیز در همین زمینه داشته است.

مثلاً نامه‌های تهدید آمیزی با امضای مستعار «المنتقم» جهت «سراولین وود» رئیس کل قوای مصر و «ادوارد مالت» نماینده سیاسی انگلستان در قاهره میفرستد و در آن نامه‌ها آنها را وادار بتخلیه هر چه زودتر مصر مینماید و نظیر همین نامه‌ها را برای شریف پاشا و خدیو مصر میفرستد؛ منتهی آنها را تهدید بقتل و ترور مینماید و این موضوع نظر

۱ - مجله خواندنیها شماره ۸۲ سال ۲۴ ص ۱۸ و ۲۳

۲ - مجله خواندنیها شماره ۸۲ سال ۲۴ ص ۲۳

۳ - مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۸

* - اصل این مقاله بنا بتوضیح آقای مشیری عربی بوده آنگاه از عربی بزبان اردو و از اردو بزبان انگلیسی (گویا بوسیله خود ایشان) بزبان فارسی ترجمه شده است .

** - آقای مشیری در ضمن درج مقاله سید میگویند : « انگلیسیها برای بعضی از مقاصد سیاسی که در نظر داشتند، از این مقالات زننده سید جمال‌الدین نه تنها ناراضی نبودند بلکه قلباً نیز خیلی شاد بودند ، اما ایشان توضیح نمیدهند که چگونه انگلیسیها از وجود این مقالات شاد بوده‌اند . ولی برخلاف نظرایشان اولاً : نگارنده مطلبی که مؤید نظرایشان باشد در جایی ندیده‌ام . ثانیاً : وقتی که نماینده‌های سیاسی دولت انگلیس نامه‌های محرمانه خود را در باره

سیاسیون انگلیسی ساکن در قاهره را بخود جلب میکنند. ادوارد مالت نماینده سیاسی انگلستان در قاهره در تاریخ ۲۲ مای ۱۸۸۳ نامه سیاسی محرمانه شماره ۱۷۴ را بوزیر امور خارجه بشرح زیر گزارش میدهد:

«عالی جنابا با ارسال رونوشت دو فقره نامه‌های بدون امضاء که خطاب به سر اولین وود Sir Evelyn Wood و این جانب می‌باشد (دائر بر اینکه «اتحادیه میهن پرستان مصر» به انگلیسها وقت می‌دهد حداکثر تا ۲۴ اوگوست امسال مصر را تخلیه نموده و اهالی را بحال خود بگذارند تا مقدرات خود را بدست خودشان بگیرند) اشعار میدارد نظیر این نامه‌ها برای شریف پاشا و خدیو مصر نیز فرستاده شده با فرق اینکه در نامه‌های آنها آنان را به ترور نیز تهدید کرده‌اند.

از قرار معلوم این اوراق از فرانسه میرسد و بعید نیست که آن نامه‌ها بوسیله یک نفر افغانی بنام جمال‌الدین نوشته شده باشد متمنی است بنامه شماره ۴۸۹ مورخه ۳۰ اوگوست ۱۸۷۹ آقای لاسل مراجعه فرمایند...

جمال‌الدین باشخصی که خود را جمس سانووا معرفی کرده و ناشر یک روزنامه عربی در پاریس بنام «ابو نظاره» می‌باشد رابطه دارد. دو شماره از ابو نظاره برای ملاحظه جناب عالی به پیوست تقدیم میگردد از مضمون و کاریکاتورهای آنها متوجه خواهید شد که روزنامه مزبور دارای چه افکار و تمایلاتی میباشد. جمال‌الدین از وقتی که در مصر مداخلات نظامی شده با این روزنامه سروکار پیدا کرده بطوریکه شنیده‌ام مقالاتی که در آن روزنامه بوسیله جمال‌الدین نوشته شده دارای ارزش ادبی فوق‌العاده عالی میباشد....

ارتباط جمال‌الدین با نامه‌های بدون امضاء از آنجا معلوم میشود که شیوه انشاء آن و مطالب نامه‌ها با نظریات سابق سید تطبیق مینماید.

در نامه‌ای که بشریف پاشا نوشته شده مذکور گردیده که اعضاء اتحادیه میهن پرستان وابسته سازمان اخوان سوسیالیستها می‌باشند. هر گام در این مورد از طریق پلیس لندن

اقدامات سید ارسال میدارند از این مقالات بعنوان یک عمل تخریبی خطرناک نام برده‌اند.



ش ٧

جيمس سانوا معروف به « ابو نظاره »





ش ۸

سید جمال الدین در لباس استانبولی

با پلیس فرانسه تماس گرفته شود شاید درباره عملیات سید جمال‌الدین در پاریس اطلاعات بیشتری بدست آید و ارزش این را دارد که فعالیت‌های او در پاریس تحت نظر قرار بگیرد. امضاء ادوارد مالت.^۱

پس از وصول این نامه از طرف وزارت امور خارجه انگلستان، در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۸۸۳ محرمانه ولی بطور غیررسمی شرحی با اداره پلیس (وزارت کشور) نوشته میشود ضمن ارسال رونوشت نامه های بدون امضاء که در بالا بدان اشاره شد، از طریق اداره پلیس انگلستان از پلیس پاریس تقاضا میشود، اطلاعاتی در این باب بدست بیاورند و شرحی نیز نظیر همان نامرسماً بسفیر انگلیس در پاریس نوشته میشود که ذیلاً درج میگردد:^۲

«محرمانه شماره ۵۹۱ .

مورخه ۱۵ ژوئن ۱۸۸۳ .

نامه وزارت امور خارجه سفارت انگلیس در پاریس .

عالی جنابا - با ارسال رونوشت نامه رسیده از نماینده سیاسی وژنرال قونسول انگلیس از قاهره اشعار میدارد بطوریکه ملاحظه میفرمائید نامه های بدون امضاء که برای خدیوو وزراء مصر فرستاده شده بوسیله یکنفر افغانی بنام جمال‌الدین نوشته میشود نامبرده بامدیر و ناشر روزنامه عربی که در پاریس خیابان کلیشی شماره ۴۸ انتشار مییابد رابطه دارد، شرح او در نامه شماره ۴۹۸ آقای لاسل ذکر و در آنجا اظهار شده که جمال‌الدین از مصر و الجزائر تبعید و اخراج گردیده است. رونوشت آن نامه نیز لفاً برای شما ارسال گردید من بوزارت کشور در باره این شخص شرحی نوشته‌ام ممکن است جناب عالی نیز از پلیس فرانسه اطلاعاتی در این مورد کسب بفرمائید.

امضاء وزیر امور خارجه،^۳

برای اینکه خوانندگان از اعلامیه‌ای که رهبران سیاسی انگلیس را بوحشت

۱ - مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۹۹۱۸

۲ - مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۹

۳ - مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۹

انداخته بود مطلع شوند قسمتی از عین آنرا که در مجله خواندنیها ضمن سلسله مقالات آقای علی مشیری درج گردیده است در اینجا ذکر میکنیم:

«بشما اخطار میشود که بدولت متبوعه خود اعلام نمائید اتحادیه میهن پرستان مصر مهلت میدهد تا عصر ۱۴ اوت ۱۸۸۳ خاگ مصر را تخلیه نمائید هرگاه اینکار سر موعد انجام نگیرد اتحادیه مجبور است باتوسل باسلحه و جنگ قوای نظامی انگلیس را وادار به تخلیه مصر نماید و اگر لجاجت بخرج دهید با قوای روسیدرو برو خواهید شد. فراموش نشود کمی پیش قدرت روستائیان ناچیز ملت را از خواب غفلت بیدار و موفق به برانداختن سلطنتی که بدست زنان اداره میشد گردیدند (اشاره بانقلاب فرانسه است). المنتقم*، پس از اینکه وزارت امور خارجه انگلیس بسفیر خود در فرانسه در این باب نامه مینویسد، «ثوردلاینز» سفیر انگلیس چنین جواب میدهد:

«پاریس مورخه ۱۹ ژوئن ۱۸۸۳ شماره ۳۹۳»

«عالی جنابا! بازگشت بنامه شماره ۵۹۱ مورخه ۱۵ ماه جاری در باره شخص افغانی بنام جمال الدین که مظنون بنوشتن نامه های تهدید بقتل خطاب بخدیو مصر - شریف پاشا - سرادوار دمالت و سراولین و ودگردیده و در آن مرقوم فرموده اید آیا ممکن است از پلیس فرانسه اطلاعاتی کسب شود اشعار میدارد:

با توجه باوضاع و احوال این جا هرگاه بوسیله این سفارت با پلیس فرانسه درباره هرگونه مطلبی که بادولت مصر ارتباط دارد مراجعه ای بشود اثر وفائده نخواهد داشت. بدون شك پلیس در این مورد برای کسب دستوراز وزارت امور خارجه فرانسه نظر خواهد خواست در نتیجه طبعاً وزارت خارجه از ماگله خواهد کرد که چرا در این باب مستقیماً بآنها مراجعه نشده از طرف دیگر از اینکه بوسیله دولت فرانسه اطلاعات سودمندی در اختیار ما گذارده شود من در تردید هستم سیاست نیز ایجاب میکند که اینگونه مسائل در اینموقع مطرح نشود.

با وجود این من این موضوع را بخاطر سپرده و هرگونه اطلاعی که در باره

۱ - مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۹

* - نویسنده مقاله توضیح میدهند: «نام امضاء هر دو نامه «المنتقم» بوده.

جمال‌الدین از سایر منابع دریافت کردم بلافاصله برای ملاحظه جنابعالی تقدیم خواهم نمود .
امضاء لاینز،^۱

درست دو هفته پس از وصول این نامه به لندن، پلیس فرانسه ضمن نامه‌ای که با داریه جنائی لندن نوشته اطلاعاتی را که درباره سید جمال کسب کرده بودند، در اختیار پلیس انگلستان گذاردند اکنون متن نامه پلیس فرانسه که بوسیله وزارت کشور به وزارت امور خارجه انگلستان فرستاده شده است،^۲ در اینجا درج میگردد:
پاریس ۶ ژوئیه ۱۸۸۳ .

از رئیس پلیس فرانسه - آقای مدیر کل اداره امور جنائی لندن .
روز بیستم ماه ژوئن گذشته شما از من اطلاعاتی در باره آقای بنام سید جمال‌الدین که تصور می‌رود نویسنده نامه‌هایی که حاوی تهدیداتی است و خطاب به ده‌ای از شخصیت‌های ساکن مصر میباشد خواسته بودید اینک نتایج تحقیقاتی را که در این مورد بدست آمده احتراماً ارسال میدارد.

آقای جمال‌الدین نویسنده و ادیب اصلش افغانی ۴۵ ساله مجرد از ۱۷ ماه فوریه گذشته در کوجه Sèze ۱۶ اقامت و در ماه ۵۰ فرانک کرایه میپردازد.
موقع ورود باین منزل در دفتر نام خود را «الدین جمال» ثبت نموده است او از کلکته وارد و تاکنون هرگز به پاریس نیامده بود بطوریکه معلوم میشود بسیار تحصیل کرده و فرانسه را با شکل حرف میزند و هشت زبان میداند.

او با تشریک مساعی یک آقای بنام جیمس، سانوا معلم زبان عربی و مدیر یک روزنامه که بزبان عربی در شماره ۴۸ خیابان کلیشی پاریس انتشار مییابد مقالات زیادی بر علیه انگلستان انتشار داده است مشارالیه ملاقاتهای زیادی با اشخاص دارد و وضعیت مالی او خوب است رفتار عادی و اخلاق او بهیچوجه ناپسند نمی‌باشد. با احترامات
فائقه امضاء ناخواناست^۳

۱ - مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۹

۲ - مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۹

۳ - مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴ ص ۱۹

ورود محمد عبده پاریس و همکاری دو مسلمان شیعی و سنی برای اعتلاء اسلام در دنیای مسیحیت

پس از اینکه مدتی از اقامت سید در فرانسه گذشت «محمد عبده» مفتی سرزمین مصر معروف به «الاستاذ الامام» که بجرم آزادیخواهی و حق طلبی و مبارزه بر علیه استعمار بسوریه تبعید شده بود از آنجا پاریس آمد و بدوست و استاد سابق خود پیوست. دکتر مصطفی عبدالرزاق علت رفتن عبده را پاریس در اثر درخواست سید دانسته، چنین مینویسد: «محمد عبده در سوریه تبعید بود در اواخر سال ۱۸۸۲ بعد از یکسال اقامت، سید او را خواست و او هم بنزد سید رفت»^۱*

از مطالعه بعضی مآخذ چنین بر می آید که سید با عبده ای از احرار مصری که به آن حدود تبعید شده بودند جمعیت عروۃ الوثقی را همانطور که در حیدرآباد دکن تشکیل داده بود در اینجا نیز تشکیل میدهد. **

وی چندی که در پاریس مانده در اوایل ماه رجب سال ۱۳۰۱^۲ برای تماشای نمایشگاه (اکسپوزیسیون) بایتالیارفت و پس از قریب يك هفته اقامت، پاریس بازگشت

طلوع جریده عروۃ الوثقی

سید برای تبلیغات وسیعتر در مقابل خطر بزرگ استعمار علاوه بر ایراد خطابه و تشکیل جلسات، دست با اقدام مفید دیگری زد و آن انتشار نشریه معروف «عروۃ الوثقی» لائفصام لها، *** بود.

اداره این نشریه در يك اطاق كوچك دو ذرع و نیم طول و همان قدر عرض در

۱ - درس اللغة والادب ص ۸۷

۲ - مجله کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۷

* - بعضی معتقدند که اولین ملاقات سید و محمد عبده در پاریس بوده است البته این نظر صحیح نبوده و چنانکه در صفحات قبل دیده شد، اولین آشنائی این دو قهرمان مجاهد در مصر بوده است.

** - مجله کابل سال ۱ شماره ۳ ص ۲۶ گوید: «شبهه بزرگ آن مطابق پروگرام سید در مصر دایر شده و مصروف خدمت بودند».

*** - این نام قسمتی از آیه قرآن است یعنی محکمترین رشته ای که برای آن گسیختگی نیست

آخرین طبقه فوقانی يك خانه واقع در كوچه سز « Rue de Seize » بود که بعدها یعنی از انتشار شماره ۶ مجلس تغییر کرده و بکوچه مارتل « Rue de Martel » منتقل میشود .

مدیریت این جریده با خود سید بود و منشی اول آن نیز محمد عبده بود. سید محمد رشید رضا گوید : « لم يك محرر سوا الامن كان يترجم بعض الاخبار من الجرائد الاروية ويلقيها الى الشيخ يصححها وينفخ فيها، ما ينفخ روح البشر ، یعنی : « کسی جز او و کسی که برخی از خبرهای روزنامه های اروپا را ترجمه میکرد و بنزد شیخ برای تصحیح میبرد نبود، وی همان نفخه ای که در روح بشر می دمید در نوشته هایش نیز می دمید. »

بعضی مآخذ زغلول پاشا را هم در شرکت انتشار این نشریه دخیل میدانند. «عروة الوثقی» بزبان عربی منتشر میگردد و تا آنجا که اطلاع دزدست است، این نامه بکشورهای انگلستان، سیلان، تونس، باندونگ (جاوه) ، ایتالیا و نیز ایران و مصر و هندوستان* که در آن زمان از آفت خطر ناک استعمار انگلستان مصون نبودند فرستاده میشد.^۱ و^۲

این نامه در ایران برای سید صفدر پدرش و حاج سید هادی پسر دائیش و میرزا شریف و میرزا الطف الله خواهرزادگانش^۳ و برخی اشخاص دیگر فرستاده

→ و چنانکه در سرلوحه این نشریه مشاهده می شود ، این عنوان به فرانسه - Le lion Indissoluble ، نامیده می شد .

۱ - مجلة المنار ص ۲۵۶

۲ - مجموعه اسناد ومدارك از صفحه ۲۸ تا ۷۲

۳ - ایرانی الاصل بودن سید ص ۱۴

* - این نشریه قطعاً ببعضی کشورهای دیگر از قبیل عثمانی و غیره ارسال میشده که فعلا سندی در این باره در دست نداریم .

* * * همان طوری که در قسمت مشخصات این نامه در صفحه اول مشاهده می شود، این نشریه به صورت رایگان برای کشورهای شرقی ارسال می گردید.

* * * آقای صفات الله جمالی در صفحه ۱۵ کتاب ایرانی الاصل بودن سید میگوید: « پنج شماره از عین همان روزنامه منطبعة پاریس اکنون نزد نگارنده موجود است . »

میشد. بعضی از مقالات این نشریه در همان ایام در ایران بوسیله اعتماد السلطنة مدیر جریده اطلاع ترجمه ، و در معرض افکار عمومی گذارده میشد. خود سید در یکی از مقالات عروۃ الوثقی از این عمل اعتماد السلطنة قدردانی کرده است (به صفحات ۱۶ و ۱۷ همین کتاب مراجعه شود). هدف این نشریه، بیداری مسلمانان و اتحاد و اتفاق آنان، و مبارزه با بیگانگان، و افشا کردن جنایات استعمارگران خصوصاً سیاست استعماری پلید حکومت انگلستان بود. سید در ضمن مقالات خود، صریحاً حملات شدیدی نسبت به سیاست منفور انگلیسیها و نفوذ غاصبانه آنان در کشورهای هند و مصر نموده است و در یک جا ماهیت خصمانه حکومت استعماری انگلستان را بر ملا کرده و مصریان را تشویق و ترغیب با خراج دشمنان خود میکند. اکنون بمناسبت قسمتی از این مقاله را در اینجا می آوریم :

دولیعلم المصربون من الفلاحین و العرب ان الانکلیز لا یقصدون الا استعبادهم و استخدامهم کما یستخدم الارقاء و اول نیر الذل یوضع علی اعناق امرائهم فعلیهم ان لا یکنوا الیه فی تمکین العدو من رقابهم و ان لا یکنون بعضهم فحلاً لصدیق باقیهم... فان لم یسعوا فی اخراج عدوهم من دیارهم و الظن بهم ان یسعوا فلا اقل ان یکنوا من مساعدة فی تملکها.

الایعلم المصربون ان حركة خفیفة منهم فی معارضة الانکلیز فی هذا الوقت تجلب مداخلة الدول و تكون سبباً لانقاذهم من هذا العدو الذی لا یکتفی با کل لحومهم حتی یهشم من عظامهم فلیعلموا ذلك و لیعملوا والله لا یضیع اجر العاملین.^۱

و اعراب و فلاحین مصری باید بدانند باینکه انگلیس قصدی جز بنده ساختن و با استخدام در آوردن ایشان همانطوری که بردگان را استخدام کردند ندارد. و نخستین یوغ خواری برگردن امراء ایشان قرار داده میشود پس برایشان لازم است که وسیله مسلط کردن دشمن برگردنهای خود نبوده و بعضی از آنها دامی برای صید سایرین نباشند... پس اگر در بیرون کردن دشمنان خویش از مملکت خود کوشش نکنند (گرچه)

۱ - عروۃ الوثقی - پاریس - یوم الخمیس فی ۶ ذی القعدة سنه ۱۳۰۱ و ۲۸ اوتغسطس سنه ۱۸۸۴ (مجموعه عروۃ الوثقی ص ۱۳۴)

از ایشان انتظار می‌رود که در آن کوشش کنند. پس حداقل (لازمست) که دست بکشند از مساعدت کردن دشمن بر نصاحب نمودن سرزمین خویشان.

آیا مصریان میدانند که در این موقع جنبش کمی از آنها در مقابله با انگلیسیها باعث مداخله دولتها میشود (و این خود) وسیله‌ای است برای نجاتشان از این دشمنی که (فقط) بخوردن گوشتهای ایشان قناعت نمیکند بلکه استخوانهای ایشان را (نیز) خورد میکند. پس باید بآن آگاه باشند (حتماً) *باید بدان عمل کنند و خداوند جزای مجاهدین را از بین نمیرد.

سید با انتشار این نشریه ضربات سختی بر پیکر پلید استعمار و فرزند ستمگرش استبداد وارد آورد.

مطالب و مضامین این جریده تأثیر زیاد در روحیات و افکار شرقیان، خصوصاً دو کشور مصر و هندوستان داشت. طرز نگارش مقالات آن بنحوی بود که انقلاب و طوفانی در خواننده ایجاد میکرد.

این نشریه بمدت هشت ماه انتشار پیدا کرد و نخستین شماره آن در تاریخ ۱۵ جمادی الاولی سال ۱۳۰۱ منتشر شد و آخرین شماره‌اش یعنی شماره هجدهم آن در ۲۶ ذی الحجه همان سال پایان یافت. در شماره نخست «عروة الوثقی» پیشنهاد سید را مبنی بر طرح نقشه «مؤتمر اسلامی» که ذیلاً اشاره میشود می‌بینیم.

پیشنهاد سید برای تشکیل مؤتمر اسلامی

سید برای نجات کشورهای اسلامی از چنگال عفریت استعمار و حل مشکلات مسلمانان راهی را انتخاب کرد، که آن تشکیل «مؤتمر اسلامی» یا «کنگره اسلامی» بود. بعضی با اشتباه طرح نقشه مؤتمر اسلامی را بسید عبدالرحمن کواکبی نسبت داده‌اند ولی برخلاف نظر این عده و تا آنجا که اطلاع در دست است نظریه مؤتمر اسلامی را که کواکبی بیان کرده مأخوذ از سید می‌باشد يك نویسنده لبنانی در این مورد میگوید:

* - عین معنی کلمات بین‌الهالین در متن عربی نیست و معنی این کلمات از سیاق عبارت استنباط شده است.

« واما الكواكبي ... وقد اخذ فكرة الافغاني في عقد المؤتمر الاسلامي »^۱.

« واما الكواكبي ... تحقيقاً تشكيل مؤتمر اسلامي را از فكر افغاني گرفت. »

سيد محمد رشيد رضا در مجله المنار در تحت عنوان « بحث في المؤتمر الاسلامي »

گويد:

« اول صوت سمعناه في هذا العصر يدعوا المسلمين الى التعارف والاتحاد والتعاون في الرأي والسعي على تدارك ما حل بالمسلمين من الرزايا الاجتماعية... هو صوت الحكيمين القيورين المجاهدين في سبيل الله الجهاد الذي لا تفصله جهاد في هذا العصر السيد جمال الدين والشيخ محمد عبده رحمهما الله تعالى... »^۲

« اولين صدائى كه در اين عصر شنيديم مسلمانان را با شنائى و اتحاد و همكارى در رآى و كوشش بر جبران آنچه كه عارض مسلمانان شد از گرفتاريهاى اجتماعى دعوت ميكرد... آن صدای آن دو دانشمند مبارز پر غيرتى كه در اين عصر بهترين مبارزه را در راه خدا ميكردند (يعنى) سيد جمال الدين و شيخ محمد عبده كه رحمت خداى بزرگ بر آنها باد، بود. »

باز در چند سطر پائين تر گويد : « للسيد جمال الدين مقالات كثيرة في تنبيه المسلمين من رقتهم و اعلامهم باسباب تمزيق قوتهم و دعوتهم الى الوحدة »^۲.

« سيد جمال الدين داراى مقالات زيادى در بيدار كردن مسلمانان از خوابشان

و در آگاه ساختن آنها بعلل تجزيه قدرشان و دعوت آنها بسوى اتحاد ميباشد. »

سيد محل تشكيل چنين اجتماعى را كه نتيجه اش وحدت اسلامى و حل گرفتاريهاى

مسلمانان است در شهر مکه پيشنهاد ميكند و در وصف و مزايابى آن چنين ميگويد:

« و بما ان مكة المكرمة مبعث الدين و مناط اليقين و فيها موسم الحجيج العام

في كل عام، يجتمع اليه الشرقى والغربى ويتآخى مواقفها الطاهرة الجليل والحقير والغنى

والفقير كانت افضل مدينة تتوارد اليها افكارهم . ثم تنبث الى سائر الجهات والله يهدى

۱- مجله المنار جزو دوم ۱۳۱۶ مقاله بك شخص لبنانى تحت عنوان « الجامعة الاسلاميه »

۱- المنار جزء نهم مجلد ده ص ۶۷۳

۲- المنار جزء نهم مجلد ده ص ۶۷۳

البحرور اللؤلؤ

النسخ محمد بن عبد

REDACTEUR EN CHEF

CHEICK MOHAMED ABDO

من شأن ان يعث البنا بتجاريز اورسائل
في أي موضوع كان رغبة نشرها في
الجمهورية او التسه على امرهم فليسألها الى
ادارة الجريدة بهذا العنوان
6, rue Martel, à Paris



جريدة سياسية أدبية

تصدير الخسيس

مدير السياسة

جمال الدين الكسبي لافغان

DIRECTEUR POLITIQUE

GEMAL-ED-DIN EL-AFGHAN

فرسل الجريدة الى جميع الجهات الشرقية مساندا

تدوينت اجرة للبريد خمسة فرنكات في السنة
من تصح بهائلمه



١٠ يولييه سنة ١٨٨٤

يوم الخميس في ١٧ رمضان سنة ١٣٠١

باريس في ١٠ يولييه

ليس في الحملات اصعب مما جعله لانتكيز ولاي
المساورات اغرب مما يستد لور به لانتقد مات بينة ولا
حجم قبية واقوى ما يكون من ادلتهم اول به ان يكون في
معرض الهزل من ان يكون في جانب الكمد ولكن اعرب
من جراتهم على الكهم بداعة لأم بمهاوشبه بالترحات
اسفاه لاذان لما يتولون واضراى لاذعان من بيان العبر
فيما يوردون واطهار الوهن فيما به يتطلون لينتكت السار
من افراسهم وتظهر خفيات مقاصدم وتوقع الريبة عن
يخذ عن بلا عياتهم .

ان لانتكيز سافرا جيشا الى مصر وباروه ارجها مدة فزيد على
ستين فكان طول جيشهم ساقى احتلال النظام واختلال
لاحكام وعوم الفساد في ارجح البلاد حتى سارا التامبون
وقطاع الطرق على نحو الكجيش المنظمة سرايا وكاتب ترجع
لغاارة على القرى والبلدان صاحبة بلا امتاروسرى لاختلال
في صوم لاصال لادارية والصفاية فقدت لامية على الكفوق
كافة وسقطت البلاد بسبب ذلك الى درك من الصيق
والعسر لم يكن يضطر على بال * وما كان شى من تلك
للفطاع ولا واحد من هذه الماسد ولا قليل من هانة الشدائد
موجودا ايام الحركة التي سورها فنة عسكرية واخترعوا منها
دليلا على الفوضى وزعموا فيها وسيلة للتدا حل بعضا كهم *
حالة مصر شاهدة على انه لم يكن للاختلال فيها اسم ولا
للمو صوية امر الابعد ماوطى لانتكيز ارضيا ومع ذلك
يرجعون انهم ما ابوا لانتقير الراحة واصلاح النظام وازالة
الفوضى ويبريدون ان تعند افانهم فيها الى اجل بعيد
ليتهموا الفصد الذى اوا اليه وشطوا حلا هم عنهما برسوخ
لا من وانقطاع شافة لانتداء واجتماع خواطر لاهالى على
الرضى بما يرسم عليهم من الساندين في ديارهم والسليم
يا يقضى به فيهم * لا يعجب من هذه العلة * هل يوجد
ابله من اتي امة يظن في المصريين الركوز الى الكينة ما
دام الكجيش لاحتى نمويا ديارهم اليس وجود عسكر اجنى
يحت انظارهم كافيي نفرة فلوهم واردياد شعهم * الطبيعة
ليتم باستحالة ما يطلب لانتكيز منهم والتجربة في مدة
ستين طقت بين الحكم العفلى وبين الواقع الكيفى * هل
يمكن سلامة خواطر المصريين من الفلق بعد ما علموا ان
لا ارجلهم لم يتنحروا بلدا من بلاد الشرق لاحت راد هذه

الكجيش وعلى هذه الطريقة التي يسلكونها في مصر هل كان
لهم سلطان في جهة من جهات الشرق لا يدموى انهم
يريدون فيها لاصلاح لم يتسلطوا منها اتقيا الراحة اعلاء
الذبول .

ماذا يريد لانتكيز من تقرير الراحة بعضا كهم في مصر هل
يريدون مكابحة للمصر حتى يتهووم على طرح السلاح
ويقوا لاهالى شرم ان كان هذا فصدقم فياحبة لامل فان
شيئا من هذه الفطام لم يكن لا وجيرهم نازلة بالبالا فكانها كانت
لكم الكجيش منارا لهذا الفساد حتى عليها ستان دعى في
معاقل مصر وجهت اصمار السوء بقدمها وكما طال الزمن
زاد الكطر وقويت عسا بات الضمماذا يكن منها في ثلاث
ستين ونصف لامل ماكان من التوهالي حين اواشد فنة
كيف يعقل ان يكون يتقوا في مصر مهذا لرد لاسم اليها
وهل تكون ظل الماسد سجله للمصالح . نعم يكون هذا
اذا قيل ان حضور الرصد يطفتها او ان وفود النار يخمدنها .
هل يتصدون من تقرير الراحة اعداد فنة السودان . ان
صح هذا التصدم منهم فمضى سورا اليه واي جيش ساقوه واي
قوة جهورها التكرسورة التو . تاروجوا اثارها فتوا بجيش عظيم
على منازلة رجل من رجال مجداجد اثمان دجهه في سواحل
البحر لاجرم فما كانت لاهارشة مرث فيها العساكر وبلغ
صوت وفوقه القواد الى افا صى المنكورة واريد بهم الدسر
الى البحر وظلوا الى ديارهم يتطلون الى ماؤم خوف ورجة .
كان الواحد ب عليهم ان يتواضعا من دجهه الى بزبر والكخرطوم
حتى يبدوا جنده ويلحقوا بصاحب الدعة فان عجزوا عن
الكل فلا اقل ان ياتوا على الحص فاعا الذي صدم عن سبل
التصد لوكتوا فيه من الصادقين . رجوع اوتروكوا كوردون
باننا في فم التين تم التجا والى ملكة الكفة لنيروابه
حربا صليبية لسود بها وجوه الكاذبين الذين يرجعون لهم ذماة
لانسانية ورة العمدن . فماد ا يكون من صدا كهم لرافات في
مصراعات ما فامت اطن لا يخلف المستقبل عن الماضي
لا يعظم خطوبه واخذاد بويه .

هل يتبعون الجميلة على حدود مصر الاولى وجمانيها من
فجعات السرداين وبنون عند حد المداعة ولا يد هون
الى ما رواه ذلك ان كانت هذه بغيتهم فهي بغية التاء .
مصر مادامت مصرا السرداين سودانا لان صيال النانترين
يتوقع في جميع الاطراف من حد وحصر ماداموا فائسبين
سخر هذه الدعوة بل كلما حال الزمن اغند خطوم وقويست

اصادم وكل كره لهم اوفرة ترم بها لانجيلرحبة في ملازمة
الحدود المصرية للذ فاع عنها فلا يكون كحلرل الكجيش
لانتكيزى بارص صرامد ينتهى ولا اجل يقضى . فما لهم
يلبسون على النول والدولة العثمانية والمصرين تحديدمدة
الكلول الى ثلاث سنوات ونصف مع سرد لالفاظ المبهمة تقريرو
الراحة حط النظام لاعادة لامية اليه ما يسمع ولا يفهم .

وليس من المبالغة ان نقول ان طول الكجيش لانتكيزى
كان وسيكون من اعظم الاسباب لقوة مجد احمد ولولا وجود
العساكر لانتكيزية في مصر ما تمكن الرجل من الكهم به هذه
الدعة الطيبة ولقد كان يتبرا من نسبتها اليه ايلم كانت
الحكومة المصرية خالصة للمصريين بل ما كان يجسد احدا
يلسى دعوتهم او يدخل تحت رايته . هذه تواريز لأم وهذا
سير طبيعة الكائنات ترشد المتبصرين الى ان مثل هذه
الدعة لا يقين قائمها في امة لانه استداد الكطوب عليها
وزحف لاغرب اليها . اى حجة لمحمد احمد في دعوة
الناس اليه واي نفقة لجمع القلوب عليه اقوى من ان يقول
ان لانتكيز من ينهم لاحتلاء على ارض مصر دعى في عداد
الاراضي المقدسة وباب الكرميس الشريفين وهذا العلم
الدينية ودعامة القوة لاسلامية فمن كان يوسن بالله ورسوله
فليحب داعى الله في مدا فتمهم وانقاذ البلاد من
رجسهم . وهذا الكلام ما يترجم قلب كل مسلم ويغتنه على

لانفاق مع صاحب الداء . هل يتوم بعد سقوط خرطوم
وجيش لانتكيز حال بارص مصر ان تقف دعه مجد احمد عند
نصوم محدودة وهو الزام انه منقذ المسلمين . هل يعثر عند
العقل ان يمتد لياق عنقه الى افطار اسلاية يقضى لانتكيز
سها غائلة الفتنة كما يتصورها في الهند . فذرتى الحالة
اقرب الى الخفاة منها الى الامن وسيعلم لانتكيز انهم
كانوا اوج الناس الى السلم واقدمهم الى الفتنة .
اى قوة دعت هذه الدعوة ولحجتها عن لانتشار بل تردجا
على قائلها وتغيب بيا كان لم ينطق بها لسان او يذعن
لها خان . ليس لقوة ان تأتي بهذا لائر على احسن وجيزه
لا قوة العفانيين واولى العزم من المصريين * هل نظر دولة
برطانيا ان غند مومر نصية الدين المصرى يسطى سسر
مجد احد او يخلط من وطانه او يرده على حد قتال مصدعا
ونصه امة مطعنة في ديار مصر . انها الى لان في حجر عن
ارضاء الدول بقول لاصيل لانتدائه التي لاجب ان تكون
موصوتا تحت التومر * ان تصفينة الناس التوتير بهم

من يشاء الى سواء السبيل»^۱.

دو چون مکه مکرمه محل طلوع دین و محل اطمینان همه مسلمانان است و همه ساله آنجا مرکز اجتماع عمومی حجاج است و شرقی و غربی در آنجا گرد می‌آیند و بزرگ و کوچک و ثروتمند و بینوا در اماکن مقدس آن دست برادری بیکدیگر میدهند، از این رو بالاترین شهر است که افکار مختلف مسلمانان بدانجا وارد و سپس در نواحی مختلف عالم پخش میشود و خداوند هر که را بخواهد براه راست هدایت میکند* مؤتمری را که سید پیشنهاد کرده بود منبعث از يك روح دینی و اصلاح طلبی بود که تشکیل آن مسلماً اثر سریع و حتمی در اجتماع اسلامی میگذاشت. سید در مورد دعوت مسلمانان با اتحاد و اتفاق و وحدت اسلامی، ایرانیان را شایسته پیشقدمی میداند زیرا در یکی از مقالات خود چنین میگوید:

«از همت‌های عالی و علو افکار ایرانیها دور نیست که همانطوریکه در اوائل اسلام آنها بنشر علوم و حفظ احکام و کشف اسرار و هر چه که مربوط باین دین مقدس بوده قیام کرده و بهر وسیله که توانستند برای اعلائی کلمه اسلام کوشیدند همینطور هم امروز آنها برای تجدید وحدت اسلامی و تقویت مقام اخوت دینی پیشقدم شوند و نگذارند که رشته یگانگی آنها گسیخته گردد. . . آری در حق ایرانیهاست که پیغمبر بزرگ اسلام فرموده: «لو كان العلم في الثريا لنا لمرجال من فارس» پس با اینحال ای فرزندان رشید و دانشمندان ایران اهمیت علمی خودتان را بیاد بیاورید و آثار گرانبهای پدران را نظر کنید و باین اندیشه فرو روید که همانطوریکه نیاگان شما با کوشش و مجاهدت این دین مقدس را نگهداری کردند شما نیز برای حفظ وحدت آن بکوشید! شما نیز با این سوابق درخشانی که در اسلام دارید برای گرداندن عظمت آن، از ملل و اقوام دیگر سزاوارتر و ذیحقتر هستید! شما باید شالوده وحدت اسلامی را بریزید و شما تئید که انجام اینکار از اصالت و نجابت و عزم راسختان هیچ بعید نیست ..

۱ - عروة الوثقی پاریس یوم الخمیس فی ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۱ و ۱۳۰۱ مارس سنه ۱۸۸۴ (مجموعه عروة الوثقی ص ۸)

* - باز در خلال مقالات سید مطالبی در این زمینه دیده میشود .

شما تجربیات تاریخی بسیار اندوخته و حوادث و انقلابات زمانه را خیلی دیده‌اید! می‌بایست که از این همه تجربیات و مشاهده حوادث و انقلابات عبرت کامل گرفته باشید آیا سزاوار است که يك ملت تاریخی پس از دیدن وقایع تلخ و اوضاع ناگوار گیتی و مشاهده قدرت دشمن باز از اتفاق کلمه و اتحاد دوری گزیند با اینکه میدانند فقط اتحاد و اتفاق است که موجب شوکت و عظمت او می‌تواند باشد . حالا وقت برادری است حالا زمان پیمان اتحاد بستن است* ... زیرا که از خاور و باختر دشمنان شهرهای شما را احاطه کرده‌اند و هر فردی از افراد آنها شب و روز شمشیر خود را تیز میکند و تیر خود را بچله کمان میگذارد و بدنبال فرست میگردد که بر سر شما و شهرهای شما شمشینخون زند پس حالا اگر کوچکترین فرصتی را از دست بدهید مشکل است در وقت دیگر بتوانید آنها را بچنگ آردید مسأله «مصر» دشمن را دچار اضطراب شدیدی کرده با اینکه از حیث قوای جنگی مصریها ضعیف و ناتوان هستند و همین اضطراب دشمن را وادار نموده که دولتهای اسلامی را در ورطه اختلاف بیندازد و از واکنش آن بنبغ خود استفاده کند...»^۱

این جریده مسلماً اثر فوق‌العاده‌ای در اذهان و افکار مردم داشت. خصوصاً بر افکار آن کسانی که مزه تلخ و ناگوار حکومت استعماری بیگانه را چشیده بودند و آرزوی انتشار چنین حقایقی را می‌کردند . خوانندگان این نشریه از کسانی بودند که قطع‌ایادی بیگانه و اصلاح‌ورفاه جامعه خود را خواستار بودند. سید در ضمن این نامه حیلها و نیرنگهای سیاست استعماری انگلیس را آشکار ساخت بطوریکه لطامات بزرگی بحیثیت حکومت انگلیس وارد آمد.

آن حکومتی که مدتها در کشورهای اسلامی غاصبانه حکمروایی کرده بود و با استخدام زمامدارانش، مستقیم و غیرمستقیم از منافع آن کشورها بهره‌برداری مینمود کارش بجائی رسیده است که اکنون يك مصلح اسلامی بکه و تنها از کشور خود بارو پا سفر کند و با اقدامات مفیدی از جمله انتشار چنان جریده‌ای بنیان حکومت استعمارگر چندین ساله‌اش

۱ - روزنامه دستاخیز ایران سال اول شماره ۴۳ ص ۷ ترجمه مقاله از سمعی کیوان - از عروة الوثقی .

* - اصل موضوع این مقاله درباره اتحاد ایران و افغان است.

را بلرزه در آورد. چه اقدام بزرگ و بیسابقه‌ای ادر سرزمین مسیحیت و کشور استعمارگر فرانسه، بر علیه منافع عالم مسیحیت و پیشرفت و نفوذ اسلام سخن گفتن و مسلمانان دنیا را با اتحاد و اتفاق تشویق کردن و بر علیه استعمارگران تبلیغ کردن و ندای اعتراض تجاوز استعمار را بگوش دنیائیان رساندن با آن همه موانع و مشکلات زیاد، اقدامی بس بزرگ و مفید باید محسوب داشت.*

عروة الوثقی تعطیل میشود

پس از اینکه چند شماره از این نامه منتشر شد؛ بدستور دولت انگلیس، دولتین مصر و هند مانع از ورود شماره‌های بعدی آن شدند.

«برون» در مورد منع ورود این نشریه بهند از طرف دولت انگلیس چنین میگوید: «حکومت انگلستان از حملات آتشین و توسعه نفوذش در هند بو حشت اندر شده و رودش را بهند قدغن کرد و محتمل است که بابکار بردن وسایل دیگر ببقای آن خاتمه داده باشد.»^۱

دولت مصر هم برای جلوگیری از انتشار آن در مصر يك هیأت نظاری در زمان وزارت «نوبر پاشا» تشکیل داد و قرار شد از ورود این نامه بمصر جلوگیری شود و حتی در جرائد رسمی اعلان کردند که هر گاه کسی جریده عروة الوثقی را همراه داشته باشد پرداخت ۱۵ تا ۲۵ لیره جریمه نقدی محکوم خواهد شد و نیز بازرسانی تعیین کردند که پستخانه‌ها را بازرسی کنند بهمین لحاظ از آن تاریخ بیعد این نامه در جوف پاکت گذاشته میشد و باین دو کشور و کشورهای دیگر نیز ارسال میگردید. وقتی که خودسید خبر منع انتشار نشریه اش را بمصر میفهمد چنین مینویسد:

«مجلس نظار مصر در قاهره تشکیل گردید و اهتمامی در جلوگیری روزنامه**»
العروة الوثقی دارند و بوزارت کشور دستور دادند که از ورود روزنامه «زبور در مصر بسختی جلوگیری نمایند و مراقبت بیشتری کنند و همچنان به پست دستور دادند که

۱ - انقلاب ایران ص ۷

* - این مبارزه قلمی و فکری را که سید در اروپا انجام داد، برای آندسته از افرادی که با اعمالش خرده گرفته و بخطا تهنه‌های ناروا میزند قابل توجه است .

** این نشریه مسلماً یومیه نبوده است و تمبیر آن بروزنامه صحیح بنظر نمیرسد .

دقت و مواظبت بیشتری کنند.

بما خبر رسید که در روزنامه رسمی پس از انتشار این خبر اعلان شد که هر کس روزنامه «العروة الوثقی» را داشته باشد از ۱۵ تا ۲۵ لیره باید جریمه نقدی بپردازد و این بزرگترین مجازاتی است که از برکت تصرف بیگانگان در مصر کسری بودجه مصر از این راه تأمین میشد.

گمان نمی‌کنم که هیچک از اعضای مجلس نظار مصر اختیاری در این تصمیم داشتند بلکه فکر هم نمیکنم آنکس که بر تخت خدیوی مصر نشسته است مایل بآن حکم باشد و نمیشود باور کرد که هر مصری از هر صنف چه مسلمان و یا غیر مسلمان و شرقیانی که در آن دیار هستند و از عدالت اجتماعی چیزی میفهمند این تصمیم را قبول کنند این روزنامه‌ایست که برای دفاع از مصریان و بزرگوارای آنان تهیه شده است بلکه باید کوشش کنند که آرزوهای دشمنان مصر را از بین ببرند.^۱

بالاخره با انتشار شماره هجدهم (آخرین شماره آن)، برای همیشه این نامه مفید غروب کرد. غروبی که دنباله اش طلوع در برداشت. باین معنی که نغمه‌های ضد استعماری و اتحاد مسلمانان را در دهنها انداخت و بذره‌های حریت طلبی و عدالت خواهی را در افکار مردم پاشید و در حقیقت انتشار مطالبش فتح بابی بود برای مبارزات شرقیان.*

صفات الله جمالی در مورد آثار قلمی دیگر سید، بنقل از سید هبة الدین شهرستانی گوید: «جناب آقای سید هبة الدین شفاهاً بنکارنده چنین فرمودند که سید هنگام توقف در پاریس غیر از روزنامه عروة الوثقی مقالاتی نیز بنام خود تحت عنوان کوه قسط**»

۱- زندگانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی .

* - سید برای انتشار این نشریه در فرانسه، از وجود قانون آزادی مطبوعات آن کشور استفاده کرد. طبعاً راه جلوگیری دشوار مینمود ولی دولت انگلیس که اعمال و رفتار این شخصیت مبارز را همه جا تحت مراقبت داشت بطایف الحیل ابتدا انتشار این نامه ارزنده را محدود و سپس طبعش را ممنوع کرد و قطعاً مراسلاتی در این زمینه وجود دارد که فعلاً از آن بیخبریم. ** - اگر بنا بر روایت آقای صفات الله جمالی از شهرستانی کلمات « کوه قسط » عنوان پاره‌ای از مقالات سید بوده باشد میبایست این جمله « و پایان مقالات بامضای کوه قسط بوده، » نیز در این نقل قول اضافه شود. زیرا خود شهرستانی مقاله‌ای را از سید، بامضای مذکور در مجله العلم درج میکند .

(توضیح این دو کلمه خواهد آمد - نگارنده) در مطابع عربی پایتخت فرانسه انتشار داده.^۱

اتفاقاً مدتی قبل مجله‌ای موسوم به «العلم» بنویسندگی سید هبة‌الدین شهرستانی بدستم رسید. در آن مجله نامه معروف سید بعلماء ایران که به «الحجة البالغة» معروف است درج گردیده بود و در انتهای آن کلمات «کَهف» و «قسط» بدین ترتیب (... ك ه ف ... ق س ط .) قید شده بود.^۲

پس از توقیف عروة الوثقی محمد عبده پس از مدتی (شاید قریب دو ماه) پاریس را ترک کرد و بسوریه رفت، ولی سید در همان پاریس ماند و گاهی بلندن مسافرت میکرد. در مورد جدا شدن محمد عبده از سید کتاب سیاستگران قاجار مطلبی را از دائرة المعارف اسلامی ذکر می‌کند که اگر حمل بر غرض نکنیم - خالی از اشکال نیست و بیان آن مطلب اینست: «شیخ محمد عبده چون دید که عروة الوثقی آلت شورش طلبی سید جمال‌الدین شده از سید جمال‌الدین دست کشیده بتونس رفت».^۳

این موضوع برای نگارنده قابل قبول نخواهد بود که محمد عبده بخاطر تند بودن مقالات عروة الوثقی از سید دست کشیده باشد زیرا:

اولاً - عبده کسی بوده که برای وی عظمت و بزرگی خاصی قائل بوده و خود را شاگردش معرفی کرده و حتی باین امر افتخار میکرد است و جمله معروف «انا احد من تلامذته» که از خود اوست، شاهد بر این مطلب است.

ثانیاً - مقالات این نشریه تقریباً یکنواخت است و اگر قرار میشد که محمد عبده باین عنوان از سید جدا شود، پس از انتشار همان شماره‌های اول جدا میشد. علاوه

۱- ایرانی‌الاصول بودن سید حاشیه ص ۱۵۱

۲- مجله العلم چاپ نجف اشرف شماره هشتم مجلد اول آخر شوال سنه ۱۳۲۸ ص ۲۹۸

۳- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۰۱

* - شهرستانی در مجله مذکور کلمه «کَهف» را بحساب ابجد موافق با «السید» و کلمه «قسط» را موافق با «جمال‌الدین» میداند و بطوری که صفات الهی جمالی میگوید کلمه «قسط» همچنین معادل «الحسینی» است.

بر آن محمد عبده قطعاً از جریان اعلامیه‌های تهدید آمیز که شرح گذشت اطلاع داشته، و حتماً از مقالات تند سید که در نشریه ابو نظاره درج میشد مطلع بوده، با آشنائی قبلی از افکار وی، لااقل از آن بی‌عد میبایست همکاری نکند. بطور کلی اصلاً عبده سید را از زمانی که در مصر بوده میشناخته و بروحیه‌اش آشنا بوده است بنا بر این نظر دائرة المعارف مذکور در این مورد بی‌اساس است.

سید در این مدت حدود دو سال ونیمی که در فرانسه بود بزبان خوب آشنا شده بود بطوری که نظریات خود را در جراید آن کشور منتشر می‌کرد. با علماء و نویسندگان آنجا رفت و آمد می‌نمود. وی مباحثه‌ای با «رنان» فرانسوی نمود باین شرح:

«ارنست رنان» فیلسوف فرانسوی در بیستم جمادی الاولی سنه ۱۳۰۰ در دانشگاه سوربون نطقی تحت عنوان «اسلام و علم» ایراد میکند و در آن نطق اظهار میدارد که اسلام را با علم ارتباطی نیست. این نطق پس از اینکه منتشر میشود سید از مضمون آن مطلع میگردد. آنگاه در رد این گفتار و بدفاع از حریم دین مستدلاً جوابش را از طریق «روزنامه دبا» «Journal de Débat» میدهد.* این جواب خیلی دقیق و عالمانه بوده است، چنانکه رنان در مقدمه جواب خود خیلی تمجید از وی کرده و چنین میگوید:

«شیخ جمال‌الدین کاملاً از خرافات آزاد و وارسته است، او از این نژادهای قوی نهاد سمت فراز ایران است و در آنجا روح آریائی در زیر طبقه سطحی هنوز زنده است. شیخ بهترین دلیلی است بوجود آن حقیقت بزرگ که ما غالباً اعلام کرده‌ایم و آن عبارت است از اینکه قیمت ادیان بقدر آن قیمتی است که پیروان آن ادیان دارند، حریت افکار شیخ، طبیعت نجیب و درست وی در موقع صحبت مرا باین اعتقاد

* - باز این موضوع ودها موضوع دیگر نظیر این داستان مطالبی است که باید مورد توجه آن دسته از افرادی که سید را شخصی بی‌علاقه بدین و یا بنظر برخی کوتاه نظران که ویرا دشمن دین میدانند قرار بگیرد زیرا: می‌بینیم وقتی که ارنست رنان اسلام را ندانسته بد معرفی میکند بقسمی که این شناساندن صدمه و زیان برای دین محسوب میگردد، همین شخص باصطلاح «بی‌علاقه و یا دشمن به دین»، ندای اعتراض آمیزش بلند میشود و آنچنان مستدلاً پاسخ میدهد که طرف جز خضوع در مقابل حریف چاره نمی‌بیند.

و داشت که من در پیش خودم یکی از آشنایان قدیم خویش را مثلاً «ابن سینا یا ابن رشد»* را بار دیگر زنده شده می بینم یا یکی از آن آزاد مردان بزرگ را که در دنیا مدت پنج قرن تمام نماینده روح انسانیت بوده اند مشاهده می کنم.^۱

بنظر میرسد که سید با «ویکتور هوگو» نویسنده معروف فرانسه ارتباط داشته و بر روی کارت شخص دیگری که تعیین وقت جهت ملاقات با نامبرده (با قیدنشانش) شده گواہ بر این مطلب است.^۲

محمد احمد سودانی** که از چندی قبل ادعای مهدویت کرده بود، در این ایام قدرت و شهرت زیادی بدست آورده و بخاطر ظهورش سروصدای زیادی برآه افتاده بود. شاید بتوان گفت که منشأ اصلی ظهور وی قیام بر علیه سیاست استعماری انگلیس و کوتاه کردن دست متجاوز آنان بوده. دولت انگلیس نیز از مبارزه‌ها و مجاهدتهای این شخص و یارانش لطمه‌ها و خسارتهای فراوان دید چنانکه بقول محسن جهانسوز:

۱ - مقاله میرزا حسین خان دانش اصفهانی در کتاب ایرانی الاصل بودن سید ص ۱۶۲

۲ - مجموعه اسناد ومدارك تصاویر ۴۸ و ۴۷

* - ابن رشد از علمای مشهور اسلامی ساکن در اندلس بوده و شهرت وی در طب و بیشتر در فلسفه است.

** - برای آشنائی مختصر باحوال این شخص، شرحی را که مؤلف سیاستگران دوره قاجار بطور اختصار در این مورد ذکر کرده است در اینجا نقل میکنیم:

« محمد احمد متهدی سودانی در جزیره ضرار آنکولا (این نام در کتاب «مهدی» دارمستتره دونقلا» Dongola قید شده - نگارنده) در خرطوم ازدواج کرده و در جزیره «امام» (این نام در کتاب مهدی «ابا» Aba قید شده - نگارنده) واقع در نیل سفید ساکن شده بود در شعبان ۱۲۹۸ ادعای مهدویت کرد جم غفیری بدور او گرد آمدند و اوهم برای برکنند ریشه جور و فساد در کمال خلوص نیت خود را مهدی منتظر می دانست و برای برقراری عدل و داد در میان مردم صمیمانه میکوشید حکومت مصر فوجی برای پراکنده کردن آنها فرستاد نظامیان مصری شکست خوردند کم کم از گردوفان تا بحر الفزال و سودان بتصرف مهدیون درآمد و جنرال گردون انگلیسی مأمور قلع و قمع آنها گردید در ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۰۲ خرطوم بتصرف محمد احمد درآمد و جنرال گردون بقتل رسیده چهار ماه بعد محمد احمد بمرض تیغوس در گذشت و شیخ عبدالله جانشین وی گردید تا آنکه در سال ۱۳۱۶ لرد کیچنر بساط آنها را در نور دید. » (نقل از سیاستگران قاجار ص ۲۰۲)

«در يك جنگ زياده از يازده هزار نفر انگليسي را بگشت»^۱. بهمين جهت برخى از رهبران سياسى انگليس، حل اين مشكل را ازسيد خواستند زيرا وى با وجود قرائن زير بااحتمال قريب بيقين با اين شخص ارتباط داشته است.

اولاً: محمد احمد سودانى براى کوتاه كردن دست استعمارگر انگليس شديداً مبارزه ميكرد وچون ارتباط در خصوص اين امر، سيد را بهدفتش نزديك ميساخته (با توجه بخصوصيت اخلاقى وى كه تا حد امكان از هر قدرتى براى پيشبرد هفتش استفاده ميكرده است) بنظر ميرسد كه با اين شخص ارتباط داشته وكراراً از مهدى وفعاليتهايش در نشرية عروة الوثقى نام برده است.

ثانياً: خيلى از اصحاب مهدى بنا بقول آقاى تقى زاده كه ميگويد: «در مکتوبى كه خود بزبان فرانسوى به بلنت نوشته (مورخ ۲۴ جمادى الاخره سنه ۱۳۰۱) ادعا کرده كه خيلى از اصحاب متمدنى سودانى از تلامذه او هستند»^۲ از شاگردانش بوده اند. بالاخره نتيجه مذاكرات اين شد كه سيد هيأتى را نزد مهدى بفرستد وظاهراً «گلاستون» صدر اعظم انگليس هم با اين كار راضى شد ولى وزارت خارجه انگليس آنرا رد كرد.^۳

دعوت سيد بلندن

وقتى كه گلاستون در ۲۵ شعبان ۱۳۰۲^۴ استعفا ميدهد وچرچيل روى كار ميآيد، بلنت معروف چرچيل را راضى ميكند كه سيد را بلندن دعوت نمايد تا در باب مسأله مهدى وبررسى اوضاع كشورهاي مصر وافغانستان با وى مذاكره كنند آنها وقتى كه سيد را دعوت ميكنند وى ابتدا چنين جواب ميدهد: «من بلندن نمى آيم مگر آنكه براى

۱- مقدمه محسن جهانسوز در كتاب «مهدى»، تاليف دارمستتر (ترجمه همين شخص) صفحه دوم.

۲- كاوه سال دوم شماره ۳ ص ۷

۳- كاوه سال دوم شماره ۳ و برخى ماخذ ديگر.

۴- كاوه سال دوم شماره ۳

* - براى نويسنده كاملاً روشن نيست كه سيد براى بحث در پيرامون متمدنى بلندن رفته است يا اينكه اين مباحثه در همان پاریس انجام گرفته است.



ش ۳-۱۱



ش ۲-۱۱
لرد گلاستون صدراعظم انگلستان



ش ۱-۱۱

مسلمانان سودی داشته باشد. سپس مأموری بحضور سید میفرستند و او با آن مأمور
بلندن میرود.^۱*

۱ - مجموعه اسناد ومدارك ص ۴۴ و ۴۵

* . گرچه بلنت در یادداشت‌های خود از دعوت شدن سید نام برده است اما از امتناع سید
در مرحله اول و سپس باتفاق مأموری بانگلستان رفتن چیزی ذکر نکرده است .

ورود سید بلندن و مباحثاتش با رهبران سیاسی انگلیس

سید پس از دعوت بوسیله بلنت بطرف انگلستان حرکت کرده و در تاریخ ۱۰ شوال^۱ ۱۳۰۲* مطابق با ۲۳ جولای ۱۸۸۵^۲ بلندن وارد میشود و در همان روز با اتفاق بلنت نزد چرچیل در اداره هندوستان واقع در جیمس استریت رفته در جواب سؤالات چرچیل سخن میگوید.

مصاحبه با چرچیل

بلنت که خود در این بحث شرکت داشته و در ضمن یادداشتهای روزانه اش این گفتگو را ثبت کرده است. در اینجا بهتر است عین یادداشت وی را نقل کنیم:

یادداشت روز ۲۳ جولای ۱۸۸۵ - جمال الدین وارد و با هم به اداره هندوستان در جیمس استریت رفتیم حال چرچیل کاملاً خوب بود (در یادداشت روز قبل از کسالت وی ذکر کرده بود - نگارنده) پیش از اینکه افغانی را معرفی نمایم، درباره سیاست روز صحبت‌هایی کردیم... بعد جمال الدین را خواستیم راندولف او را با نهایت احترام پذیرفت و از وی تقاضا کرد که روی صندلی راحتی نزد وی بنشیند آنها اول با هم بفرانسه صحبت کردند ولی من زود متوجه شدم که راندولف فرانسه را خیلی کم میداند لذا مجبور شدم مذاکرات و گفته‌های آنان را به هر دو طرف ترجمه کنم راندولف اول درباره مرگ مهدی از سید پرسید که آیا صحت دارد یا خیر جمال الدین گفت بنظر

۱ - کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۸

۲ - خواندنیها شماره ۸۸ سال ۲۴ ص ۱۷

* تاریخ ۱۰ شوال ۱۳۰۲. مطابق ۲۳ جولای ۱۸۸۵، با مقابله با کتاب «التوفیقات - الالهامیه» تطبیق میکند.

او این موضوع حقیقت ندارد و اگر هم راست باشد زیاد مؤثر نخواهد بود. زنده یا مرده سودانی‌ها یکنفر را بجای وی انتخاب خواهند کرد. راندولف پرسید آن شخص که خواهد بود؟ جمال‌الدین گفت گرچه شهرت دارد عثمان دیقنا* (ظاهر آهمان کسی است که ژنرال گراهام هزارلیره انگلیسی برای کسی که سروی رایاورد جایزه گذاشت^۱) ممکن است با مقام ژنرالی رئیس کل قوا بشود ولی هرگز خلیفه نخواهد شد. انتخاب خلیفه در روز وفات حضرت محمد (ص) انجام خواهد یافت و در آنروز کسی را که از همه متدین تر است از بین خود بر خواهند گزید.

راندولف بعد راجع به اوضاع کشور افغانستان سؤال نمود که موقعیت امیر چطور است نظر جمال‌الدین این بود که عبدالرحمن سرباز و ژنرال خوبی است ولی سیاستمدار بزرگی نیست گرچه در هیچ مورد او اشتباه و خبطی نکرده است و اکثریت افغانی‌ها با او همراه میباشند ولی چیزی آسانتر از این نیست که بر علیه او انقلابی برآید و انداخته شود. افغانیان آدمهای ساده لوحی بوده و از سیاست بی اطلاع و همیشه برای جنگ آماده میباشند روسها ممکن است انقلابی بوسیله اسحق خان یا دهها اشخاص دیگر از میان پسران شیرعلی یا شاهزادگان بلا فصل برآید. بیندازند هیچ کوری آسانتر از این نیست. سید بسخنان خود ادامه داده و گفت روسها امسال قصد جنگ را با افغانه ندارند ولی با بعضی از این شاهزادگان طرح دوستی ریخته و آنها را تحریک بشورش خواهند نمود و در ضمن خودشان را مصلح و خیر خواه قلمداد کرده بر علیه انگلیسها شورش را بر پا خواهند کرد و با فغانه وعده خواهند داد هر گاه در هندوستان بوسیله انقلاب تغییراتی حاصل شود کشمیر و پیشاور را بآنها خواهند داد افغانها نیز به آسانی سخنان آنها را باور خواهند نمود.

راندولف پرسید: «آیا افغانها از ما بیش از روسها نفرت دارند؟»

۱ - کتاب مهدی ص ۲۱

* - محسن جهانسوز درباره این شخص نوشته است که: «یکی از شیوخ مسلمانان به عثمان دقنه نوشت که سراطاعت پیش‌آر و ازمقاومت لشکریان انگلیسی بر حذر باش. عثمان جواب داد که من بر آنم که خون انگلیسیان و هندستان‌آنان را بنوشم من باشمشیر اسلام بچنگ آمده‌ام» (نقل از کتاب مهدی ص ۲۱ و ۲۲)

جمال‌الدین - روسها به‌افغانه آزاری نرسانده‌اند.
راندولف - آیا شما تصور نمی‌کنید که روسها بیش از انگلیسها با اسلام صدمه رسانیده‌اند.

جمال‌الدین - بلی تصدیق میکنم روسها بعضی از ممالک کوچک را از قبیل کریمه - چرکس - وغیره که در میان آنها یک‌کعبه ترکمن‌زندگی میکنند تصرف کرده‌اند در صورتیکه انگلیسها امپراطوری بزرگ دهلی را از بین برده و بمصر و سودان تجاوز نموده‌اند.

راندولف - ولی باید شما تاکنون دانسته باشید که امپراطوری مغول بوسیله راجه‌های هندی از بین رفت نه انگلیسها.

جمال‌الدین - راجه‌ها آمدند مدتی ماندند و بعد رفتند همچنین نادرشاه هند را تسخیر کرد ولی او چون مسلمان بود آن کشور را بحال خود گذاشت و رفت در صورتی که شما در هند مستقر شدید و آن امپراطوری را بتدریج از بین بردید سه دلیل بزرگ برای اینکه چرا مسلمانان هند از شما بیش از روسها نفرت دارند وجود دارد اولاً برای اینکه شما امپراطوری دهلی را مضمحل کردید دوم اینکه شماها مستمری و حقوق پیشوایان مذهبی مؤذنین و مستحفظین مساجد را قطع کردید در صورتی که روسها باین موضوع خیلی توجه داشتند و شما املاک وقف را نا دیده گرفته و اماکن مقدسه را تعمیر نکردید. راندولف در اینجا سخن شیخ را قطع کرده و گفت : «ما انگلیسها بعضی از مساجد را تعمیر کرده و از انهدام آنها جلوگیری کردیم، جمال‌الدین در جواب اظهار نمود، «شماها فقط ابنیه و آثاری را که ارزش هنری داشته تعمیر کرده‌اید و اینکار برای خاطر مذهب اسلام نبوده».

دلیل سوم اینکه شما در ارتش بمسلمانان درجه نمی‌دهید ولی روسها اینکار را همیشه رعایت کرده‌اند.

راندولف - خیلی از مسلمانها در ادارات بزرگ ایالات بومی هندوستان مشغول کار می‌باشند.

جمال‌الدین - ایالات هندوستان خاص غیر از ایالات هندوستان بریتانیا میباشد

(چیزی که هنوز بلع نشده البته هضم هم نخواهد شد) اینجا هر سه خندیدیم.
راندولف - پس شما فکر می کنید انگلستان برای مسلمانان از روسیه خطرناکتر
می باشد؟

جمال الدین - نظر من این نیست من از گذشته دارم صحبت می کنم گرچه در
سابق انگلستان بیش از روسیه بما ضرر رسانده است ولی در حال حاضر روسیه خطرش
بیشتر است. هرگاه روسها در شهر مرویش از پنجسال بمانند دیگر از افغانستان و
ایران و آناتولی و هندوستان چیزی باقی نخواهد ماند. تمام این کشورها را خواهند
گرفت. آنها ممکن است بعضی از شهرهای غیر مهم را ترك کنند ولی مرو را هرگز
از دست نخواهند داد و در آنجا مستقر خواهند شد.

راندولف - این را تصدیق میکنم ولی میخواهم بدانم که شما از ما چه انتظار
دارید و چه میخواهید تا ما برای شما انجام بدهیم.

جمال الدین - شما باید با مسلمانان متحد شده با کمک و همراهی افغانه- ایرانیان -
ترکها - مصریان و عربها روسها را از مرو تا ساحل بحر خزر برانید و برای خاطر
جلب مسلمانان مصر را تخلیه نمائید.*

شما مادامیکه قبرس و عدن را در دست دارید دیگر از چه ترس دارید مخصوصاً
در اینموقع که هیچگونه خطری برای مصر از جانب دول دیگر متوجه نمیشود.
در سودان از طرف مهدی نیز خطری احساس نمیشود با این ترتیب شما باید
حسن نیت خودتان را ب مسلمانان ثابت نمائید و آنها را متقاعد کنید که شما دوست آنان
می باشید.

راندولف - آیا ممکن است ما با افغانستان ارتش فرستاده و در مقابل تجاوز
روسها با آنها کمک نمائیم؟

جمال الدین - هرگاه شما فرض کنیم بقندهار حتی با موافقت و رضایت امیر
افغانستان قشون بفرستید حق هر مسلمانی خواهد بود که بالای تپه ای ایستاده جار بزند
* - عنوان کردن اتحاد با مسلمانان چنانکه از جمله اخیر هم معلوم میشود بهانه برای اخراج
روسها از حدود مرو و تخلیه انگلیسها از مصر بوده است .

و بر ضد شما انقلابی را بر راه بیندازد و ب مردم بگوید که شما در لباس دوستی می‌خواهید
آن کشور را تصرف نمائید هر شنویدم گفته‌های او را باور خواهد کرد.

ولی اگر شما بجای ارتش فقط چند نفر افسر آزموده و متخصص بفرستید مانعی
نخواهد داشت البته چند نفر افسر نخواهد توانست آن مملکت را مسخر نماید این
در صورتی است که شما زودتر بجنیدد والا اگر پنجسال دیگر در مرو بمانند آنوقت
دیر خواهد شد.

هر موقع شما در صدد حمله بر روسها از خاك افغانستان یا از جانب دیگر بر آئید
آنوقت علماء و مجتهدین ، عموم را بجهاد دعوت خواهند کرد که بر ضد روسها بشما
پیوندند .

صحبت آنان در حدود سه ساعت طول کشید بعد راندولف با جمال‌الدین خدا
حافظی کرد و رفت ولی موقعیکه من او را تا دم درب رساندم بمن گفت از رك گوئی شیخ
و صائب بودن نظر او خیلی خوشش آمده است و وعده داد کهOLF را برای ملاقات
او بفرستد .^۱

پس از این گفتگو شخص دیگری از رجال سیاسی انگلیس صاحب‌های با سید
بمحل می‌آورد که بیان خواهد شد

ملاقات سید با « دروموندولف » مأمور فوق‌العاده انگلیس در استانبول و مصاحبه آن دو

بلنت نحوه ملاقات و مصاحبه این دو را در یادداشت‌های روزانه خود چنین بیان میکند :
« یادداشت مورخه ۳۰ ژوئیه ۱۸۸۵ و یلفرید بلنت :OLF با داره هند آمد پیش
از اینکه او جمال‌الدین را استقبال کند در اطراف مسائل عمومی مصر سودان و ترکیه
با هم صحبت کردیم .

درباره مصر او بمن گفت که ما باید توفیق پاشا را در حال حاضر سرکار خود

نگاهداریم .

۱ - خواندنیا شماره ۸۸ سال ۲۴ ص ۱۷ و ۱۸

لردسالیسبوری هنوز رضایت نداده که عراقی پاشا فرا خوانده شود و نظر اینست که هیچگونه قوایی به سودان اعزام نشود خواه از طرف ترکیه خواه بوسیله انگلیسها. او بیشتر میل دارد دولت مصر با سودان کنار آید در ضمن عقیده دارد که يك دولت مستقل در شمال سودان تشکیل گردد* ولی دولت تصمیم گرفته که با سلطان عثمانی روابط تازه‌ای برقرار نماید.

نظر ولف مخصوصاً در موقع مشورت با جمال‌الدین این بود که بداند آیا ممکن است مهدی بوسیله خلافت عثمانی برسمیت شناخته شود.

در این مورد جمال‌الدین اظهار داشت این موضوع نه برای مهدی و نه برای

* - مخزومی میگوید که سالیسبوری بسید پیشنهاد پادشاهی سودان را در قبال خواباندن شورش مهدی میدهد اما وی این پیشنهاد را رد میکند ، او چنین میگوید : « بعد از صحبت‌ها بطور خلاصه لرد سالیسبوری چنین گفت : بریتانیا بقدرت شما و آراء شما اطلاع دارد و دوست دارم که با حکومت‌های اسلامی بادوستی و محبت باندازه‌ای که اوضاع واحوال اجازه دهد همکاری نمائید مایل هستم شمارا بنام پادشاه سودان روانه نمایم وقتی مهدی سودانی را خاموش گردانید و مقدمه اصلاحات بریتانیا را در آن سامان فراهم نمائید، سید در جواب میگوید: « این تکلیف بسی شگفت است و همین عملیات دلیل نادانی در سیاست است . حضرت لرد اجازه دهید از شما سؤال کنم ، آیا سودان را مالک شده‌اید که میخواهید مرا پادشاه آنجا نمائید، مصر از آن مصریان و سودان هم جزء لایتجزاء آن است صاحب این حق خلیفه بزرگ پادشاه عثمانی هنوز زنده است و نیروی مادی و معنوی دارد و میتواند کوچکترین رخنه‌ای که در عالم اسلامی رخ دهد آنرا از بین ببرد .

هر گاه بریتانیا طالب اصلاحات است و میخواهد بهر وسیله هست اقدامی در راه اصلاحات نماید خوب است توجهی بایرلند نمائید به بینید چگونه گرفتاریهایی برای دریافت آزادی و استقلال خود متحمل میشوند چرا با آنان جواب نمیدهید و امور آنها را اصلاح نمیکنید آنان بشما از دیگران نزدیکتر هستند و یکرشته از اتحاد ورشته‌هایی مابین شما و ایرلندی‌ها هست که مابین شما و مصر و سودان و سایر کشورهای شرقی نیست ،

مخزومی در پیرامون این مذاکره چنین میافزاید : « بیشتر روزنامه های انگلیسی خصوصاً روزنامه‌های طرفدار ایرلند و آزادیخواهان انگلیس به نظریات سید توجه نمودند. » (نقل از کتاب خاطرات سید ص ۴۷ و ۴۸)

جانشین وی امکان پذیر نخواهد بود . ولی ممکنست هر دو همدیگر را قبول بدارند بدون اینکه کاری باکر همدیگر داشته باشند. چنانکه سلطان عثمانی بسططان مراکش باهم اینکار را کرده اند . البته این در صورتی است که دولت انگلیس مصر را تخلیه نموده و یک دولت قانونی اسلامی جای آن را بگیرد. در آن موقع دیگر از طرف سودانیها هیچگونه خطری متوجه مصر نخواهد بود نهضت مهدی و اتباع او جنبه مذهبی دارد و علماء قاهره اجازه نخواهند داد که بمصر حمله نمایند.

راجع بتخلیه مصر از طرف قوای انگلیس خیلی صحبت شد و ولف گفت بیسمارک کتباً بوزارت خارجه انگلیس اعلام داشته هرگاه ما مصر را تخلیه نمائیم او دخول قشون فرانسه را بان کشور تصویب خواهد نمود این قسمت را شیخ رد کرد و گفت این حرف را هرگز باور نمی کند برای اینکه او از نظریات «فری» و سایرین در فرانسه فهمیده بود که هرگز چنین اتفاقی رخ نخواهد داد بالاخره ولف و سید موافقت کردند که هرگاه انگلستان رضایت بدهد تاریخی را برای تخلیه مصر تعیین نماید تا ترتیب اینکار بوسیله سلطان داده شود.

من وسط حرف آنها دویده و گفتم این موضوع موکول بر رفتن جمال الدین باسلامبول خواهد بود زیرا مشکل است بدون او سلطان عثمانی را متقاعد کرد که با مصر قرار عاقلانه بدهد و نیز سلطان را راضی بمراجعت عراقی پاشا نمود.

و ولف صریحاً اظهار نمود اتخاذ هرگونه تصمیم موکول بانمام مسأله انتخابات خواهد بود و فعلاً مأموریت او این است که ببیند در سیاست چه روشی را باید در نظر گرفت و فقط انتخابات میتواند سر نوشت این کشورها را تعیین نماید.

روز چهارم اگوست ولف و باره با بلنت درباره رفتن سید جمال الدین صحبت میکنند ولی ولف میگوید شیخ در عقایدش قدری مشکل پسند میباشد و قبول نکردن مهدی خلافت سلطان عثمانی را بطور اغراق آمیز بعید میداند.

یادداشت روز ۶ اگوست - امروز صبح زود جمال الدین بشهر آمد و با درو موصلی و ولف صحبت های مفصلی کردیم ولف خیلی موافق با عقد قرارداد مودت بین ابران و ترک

و افغان* بود ولی او میگفت برای او ممکن نخواهد بود که این موضوع را با سلطان طرح نماید مگر اینکه فرصتی پیش بیاید این کار مربوط بسفیر انگلیس میباشد.

ولف مجدداً اصرار داشت که بداند بچه نحوی ممکن است بین سلطان عثمانی و مهدی ایجاد توافق نمود و آیا برای مهدی ممکن خواهد بود که خلافت سلطان عثمانی را قبول نماید؟

* - خوانندگان محترم توجه دارند که در مصاحبه اول، آنجا که چرچیل، از سید میپرسد «از ما چه انتظار دارید و چه میخواهید تا برای شما انجام بدهیم»، وی میگوید: «شما باید با مسلمانان متحد شده باکمک و همراهی افغانه - ایرانیان - ترکها - مصریان و عربها روسها را از مرز و تاساحل بحر خزر برانید و برای خاطر جلب مسلمانان مصر را تخلیه نمایید.»

موضوع اتحاد اخیر که قرار بود بین دولتهای انگلیس و ایران و ترک و افغان بر علیه روسها تشکیل شود؛ بنظر میرسد که دنباله پیشنهاد سید در مصاحبه با چرچیل باشد. این موضوع یعنی عقد چنین قراردادی در بدو امر خواننده را باعجاب و امیدارد، که چگونه این مرد مدافع اسلام حاضر بقبول چنین پیمانی میگردد. مؤلف تاریخ روابط سیاسی در موضوع این اتحاد نه تنها بسید ایراد گرفته، بلکه ویرا متهم بسوء نیت کرده است. اما آنچه که برای توجه این نویسندگان و سایر کسانی که در این باره بوی خرده میگیرند، لازم بتذکر است؛ اینست که سید جز خیر اندیشی، نظر دیگری نداشته زیرا:

اولاً - وی از عنوان شدن چنین موضوعاتی خشنود بوده چون برای پیشبرد هدفش از این عناوین بهره برداری میکرده، چنانکه به دنبال پیشنهادش در مصاحبه اول و موارد دیگر، کراراً تخلیه قشون انگلیس را از مصر در قبال وعده‌هایی پیش میکشد. و باین موضوع نیز کاملاً توجه داشته است که کشورهای بیگانه خصوصاً روس و انگلیس در صدد دست اندازی بتمام ممالک اسلامی هستند و در این کار باهم رقابت می‌کنند. سیدی یکی از طرق مشغول داشتن این دو کشور را در طرح همین موضوعات میدانسته. چنانکه بعداً خواهیم دید قرار میشود نظیر یک چنین اتحادی با کشور روس، بر علیه انگلیس منعقد کند.

ثانیاً - وقتی که نتیجه مذاکرات اخیر با نجا منتهی میشود که وی در اثر اصرار بلنت و رضایت چرچیل قرار میشود بفاصله یکی دو روز پس از عزیمت ولف باستانبول برود و مسائل مصر و غیره را در آنجا حل و فصل کنند؛ می‌بینیم با اینکه بلیت راه سید قبلاً تهیه شده بود، ولف با رفتن وی باستانبول مخالفت میکند و این مخالفت را که خود قرینه‌ای برای ثبوت نفرت او از انگلیس میباشد، باید چنین توجیه کرد که: رهبران سیاسی انگلیس پس از شوز در این باره باین نتیجه رسیدند که سید با سابق دشمنی معتدی که بر علیه حکومت انگلیس داشته است، در این سفر اصلاً منافع آنان را در نظر نخواهد گرفت و او کسی نیست که در تحت تأثیر نقشه‌های سیاستمداران بریتانیا واقع شود.

جمال‌الدین گفت چیزی را که سلطان بآن واقعاً توجه دارد اینست که تاریخ قطعی خانمه اشغال مصر به وسیله انگلیس آنهم برای مدت خیلی محدودی از حالا باید تعیین شود و لطف گفت اینکار ممکن است بشود ولی موکول باین خواهد بود که سلطان با تشریک مساعی ما سازمان صحیحی برای برقراری و تأمین نظم و آرامش دائم بدهد تا اینکه وسائل و زمینه برای تخلیه مصر آماده گردد.

بعد صحبت از این شد که آیا جمال‌الدین موقعی باسلامبول برود که ولف هم آنجا باشد و آیا سلطان عثمانی تفاهمی با وی خواهد داشت یا خیر؟

جمال‌الدین گفت چون سلطان او را دشمن سیاست انگلیس میداند و او تصور خواهد نمود که رفتن وی باسلامبول برای مخالفت با سیاست ولف است مگر اینکه ولف جریان را بسطان حالی کند در هر حال ولف اظهار داشت برای او مشکل خواهد بود که از جمال‌الدین حمایت کند یا اینکه اصولا کاری با کار او داشته باشد و فعلاً باید منتظر نتیجه انتخابات شد.^{۱*}

پس از پایان این مباحثات نتیجه قرار میشود که ولف قبل از مسافرت مأموریت خود بمصر، باستانبول برود و با جلب رضایت سلطان عثمانی فراری درباره مصر بدهد ابتدا در اثر تقاضا و اصرار بلنت و رضایت راندولف چرچیل قرار بود که سید بفاصله یکی دو روز پس از عزیمت ولف باستانبول برود، حتی بلنت از جیب خود علاوه بر بلیت مسافرت، یکصد لیره طلای انگلیسی بعنوان هزینه سفر در اختیار سید میگذازد که از لحاظ مالی در مضیقه نباشد و بنا میشود که ولف بمحض ورود باستانبول بسطان تذکر دهد که دیگر جمال‌الدین بدشمنیهای خود با انگلیس خاتمه داده و نظر وی را نسبت بسید موافق نماید. ولی وقتی که ولف باستانبول میرود نظر خود را تغییر داده

۱- خواندنیها شماره ۸۸ سال ۲۴ ص ۱۹

* آقای مشیری در دنباله این مباحثه چنین افزایند: «جریان مذاکرات ولف با جمال‌الدین و ویلفرد بلنت مفصل است گرچه این مقاله مربوط بشخصیت و کمیت و کیفیت فعالیت های سید جمال‌الدین می باشد و چون این مطالب مربوط بایران نمی باشد لذا از شرح بقیه مطالب درباره ملاقاتهای سید و صحبتهای او با رجال انگلستان و نظریات صائب او درباره مصر و سودان خودداری میشود» (نقل از ص ۱۹ و ۲۳ همین مجله)

و براندولف تلگراف می‌کند که جمال‌الدین حرکت نکند، تا مجدداً از استانبول تلگراف کند.^۱

در روز ۲۱ اکتبر ۱۸۸۵ میتنگ بزرگی که با حضور نمایندگان سیاسی هندوستان در لندن تشکیل گردید، سید نطق مفصل و بسیار مهم و بلیغی دربارهٔ سیاست روز بزبان عربی ایراد نمود که بی‌اندازه مورد توجه حضار قرار گرفت.^۲

سید مدت سه ماه بود که در خانهٔ بلنت بصورت مهمان منزل داشت اما از قرار معلوم، بلنت شاید بخاطر انگلیسی بودن و علاقهٔ بوطنش مهمان ضد انگلیسی را بخانهٔ خود پذیرفته بود ناراحت بود. بالاخره نزاعی که بین دو تن از رفقای سید که در خانهٔ وی سکونت داشتند پیش آمد، بلنت این امر را بهانه قرار داد و عذر آن دو و با احتمال قوی عذر سید را نیز خواست و سید بهمین جهت با ناراحتی خانهٔ بلنت را ترک گفت. اینک برای اینکه از جریان واقعه اطلاع حاصل کنیم یادداشتی را که بلنت در تاریخ ۲ نوامبر سال ۱۸۸۵ نوشته است در اینجا نقل می‌کنیم:

«جمال‌الدین دوسه روز بطور اسرارآمیز از ادارهٔ امور هندوستان دور بود امروز دو مرتبه ظاهر شد او در اثر نزاع دو نفر رفقای شرقی او «وهبی بیک» و «عبدالرسول»، منزل را ترک نموده بود معلوم شد آن دو نفر با چتر بسروکول همدیگر زده بودند من مجبور شدم از آنها تقاضا کنم که منزل مرا ترک گویند و سید هم با آنها ملحق شد* شخص باید در هر کار حدودی قائل شود و او سه ماه در منزل من بود و من کاملاً مهمان‌نوازی عربی را در بارهٔ جمال‌الدین بجا آوردم این آخرین بار بود که من او را دیدم او از من برای رفتاری که در بارهٔ رفقای وی کردم قهر نمود اینهم بر یأس و ناامیدی

۱- خواندنیها شماره ۸۸ سال ۲۴ ص ۴۳

۲- خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۷

* - آقای تقی‌زاده در حاشیهٔ مجلهٔ کاوه سال دوم شماره ۳ می‌گوید که بلنت علاوه بر جواب کردن این دو تن، عذر سید را نیز باین ترتیب خواست که: «صاحب خانه مجبور شد عذر آنها را از خانهٔ خود بخواهد و سید جمال‌الدین نیز با آنها رفت و دوسه روز دیگر باز آمد و بلنت از او خواهش کرد جای دیگر منزل کند و سید خیلی متغیر شد و از آنجا نقل مکان کرده چند روز دیگر از لندن بیرن رفت.»

وی که در اثر تغییر رای ولف رخ داده بود علاوه شد چند روز بعد انگلستان را ترک نمود و بهره که انگلیسی بود فحش و ناسزا گفت همه چیز را پشت سر گذاشت...^۱ سید در اوایل صفر سال ۱۳۰۳^۲ مطابق اوایل نوامبر ۱۸۸۵^۳ از لندن خارج میشود. اما خروج وی از لندن و رسیدنش بایران را اکثر مورخان بطور مبهم و مختلف ذکر کرده‌اند. مثلاً در سطور ذیل نظریات مختلفی ارائه شده است:

بلنت در دنباله یادداشت روزانه اخیرش چنین مینویسد: «... و بسوی مسکو روانه شد و در آنجا او با کاتکوف لیدر معروف پان اسلاوها ملحق شد و در جبهه مخالف امپراطوری انگلستان قرار گرفت.»^۴

برون میگوید: «با سقوط عروۃ الوثقی سید جمال‌الدین پاریس را بزم مسکو و سنت پترزبورغ ترک گفته و در آنجا با خوش آمدی هر چه تمامتر پذیرفته و چهار سال در آن دیار بماند.»^۵*

آقای تقی زاده میگوید: «ظاهراً اوایل ماه صفر ۱۳۰۳ از لندن بیرون رفت ظاهر آنست که سید جمال‌الدین از انگلستان رهسپار مشرق زمین شد.»^۶

میرزاالطف‌الله گوید: «در حدود ۱۳۰۳ از پاریس رهسپار مشرق زمین شدند.»^۷ مقاله‌ای را که آقای علی مشیری در خواندنیها نوشته‌اند و یادداشت بلنت را خود ایشان ذکر کرده‌اند چنین مینویسند: «سید جمال‌الدین پس از اینکه در اوایل نوامبر ۱۸۸۵ لندن را با تعرض شدید و بدبینی کامل ترک میکند... بوسیله کشتی از

۱ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۷

۲ - کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۸

۳ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۷

۴ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۷

۵ - انقلاب ایران ص ۸

۶ - کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۸

۷ - شرح حال و آثار سید ص ۳۸

* - عزیمت سید بروسیه ظاهراً اشتباه است و اقامت چهار ساله‌اش نیز در آنجا، اشتباه دیگری است.

انگلستان از راه مدیترانه و دریای احمر عازم ایران گردید.^۱
بعقیده نگارنده، در میان اقوال مختلف نظر میرزاالطف الله درست تر است و صحیح
باید همان باشد که، هنگامی که از لندن خارج میشود بفرانسه رفته و از آنجا بسمت
مشرق زمین (البته بسمت ایران) حرکت کرده باشد زیرا:
اولاً- خروج سید از لندن و رسیدنش بیوشهر، حدود شش ماه طول میکشد و این
مدت برای رسیدن بیوشهر فاصله زیادی است و باید قسمتی از این ایام را در همان
فرانسه بوده باشد.

ثانیاً- در صفحات قبل دیدیم که، او وقتی بفرانسه آمد، نزدیک سه سال در پاریس
اقامت کرد و برای این مدت توقف طبعاً آلودگیهای ولو مختصر از قبیل داشتن اداره
نشریه و یا وسائل زندگی و دادوستدهائی، داشته است و نیز گفتیم که حرکت وی از فرانسه
بلندن، بموجب دعوت رجال سیاسی انگلستان بود، خیلی بعید بنظر میرسد که در دنباله
این دعوت، بانگلستان برود و از آنجا مستقیماً بطرف مشرق زمین رهسپار شده باشد.
تاکنون هیچ مدرک و دلیلی بدست نیامده است که سید پس از خروج از فرانسه
بروسیه رفته باشد. بیرون آمدن وی از انگلستان و رفتنش بفرانسه و سپس خروج از فرانسه
و ورودش بیوشهر که در حدود جنوب ایران واقع است (آنهم بقول میرزاالطف الله از
طریق عربستان) بمدت شش ماه، سفرش را بروسیه که در شمال ایران واقع است در
خلال این مدت بعید مینماید.

۱- خواندنیها - شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۷

سومین سفر سید بایران

سید وقتی که از ترانسه خارج میشود، قصد داشته است که بسمت نجد و قطیف برود و در آنجا خلافت اسلامی برپا سازد و ظاهراً تا بوشهر که میرسد باین منظور باقی بوده است. در تاریخ ۱۶ شعبان سال ۱۳۰۳^۱ از طریق عربستان^۲ وارد بوشهر شده، در کاروانسرای «کربلای عوض» ورود میکند و از آنجا نامه‌ای برای سرتیپ حاج احمدخان نوشته و از ورود وی اطلاعی خود بمحیط شهر را گزارش میدهد. اینک متن این نامه را که در بعضی مآخذ گراور شده است در اینجا نقل میکنیم:

«صفوة اولی الهمم وقدوة ارباب الشمم السرتیپ الحاج احمدخان لازال مصوناً بعناية الرحمن انی قد حلت الان ببلدات ساکنها ومنک بهجتها وبک محاسنها فکتبت الیک هذه الوریقه زعمانی انک بتقلبك بین اطوار الزمان واختبارک اجناس الانسان ترغب ان تلاقى کل من الامر وحنکه العسر ولو کان فی کن حقیر متربعا علی حسیرفان کان الامر کما رایت فیالخطی الاوقر والافلست اول من غره القمر - و انی جهلا بمحلات الاقامه فی ما هذه البلده نزلت فی خان خرب عفن لا یسکنه الا الصعاليک و الاوباش یسمى بکاروانسرای کربلای عوض والسلام . جمال الدین حسینی»

حاج احمدخان بعد از مطالعه این نامه، بدنبال سید رفته بمنزلش میبرد (گویا آشنائی سید با حاج احمدخان در مسافرت اول وی هنگام خروج از ایران از راه بوشهر بوده). هنگامی که خبر ورود سید در شهر منتشر میشود، آنان که او را میشناختند و یا شهرت را شنیده بودند کم کم بحضورش میرسند. مرحوم سید هبه الدین شهرستانی گوید: «روشنفکران آن شهر از قبیل حکمران بنادر آقای موقرالدوله شیرازی و

۱ - کاوه سال دوم شماره ۹

۲ - شرح حال و آثار سید ۳۹

آقای سید عبدالرضا حافظ الصحه و آقای حجة الاسلام آقا سید عبدالله بلادی و آقای شیخ حسین مدیر مدرسه سعادت بوشهر و غیر آنها که درك فیض خدمت وصحبت مرحوم آقا سید جمال الدین مزبور را نموده همه افکار جدیده این بزرگوار را در عالم مدنیت و اصلاحات فرهنگی و مذهبی متواتراً نقل کردند.^۱

شرحی را که میرزا محمد علی خان سدید السلطنه پسر حاجی احمد خان سرتیپ جهت تکمیل تاریخ زندگانی سید برای اداره مجله کاه ارسال داشته، در ضمن آن نامه متذکر شده است که سید کتاب جغرافیا و هیأت مرحوم میرزا عبدالقفار نجم الملك چاپ طهران سنه ۱۳۰۰ را برای تدریس وی انتخاب کرد، و کتاب «سیره ناپلئون اول» (چاپ پاریس سنه ۱۸۵۶ میلادی) و «جلستان» (ترجمه گلستان سعدی چاپ مصر) و کتاب «کلیله و دمنه» (ترجمه ابن مقفع طبع بمبئی سنه ۱۲۹۵) از کتابخانه خود بسدید السلطنه داد که مطالعه کرده و مشکلات آنها را بپرسد و ویرا بقراءت جراید مصر واداشت و از مطالعه کتاب ناسخ التواریخ ممانعت نمود. بعد از پایان کتاب حاج نجم الدوله، کره کوچکی که بتازی برتسم بوده بشاگرد خود هدیه داد^۲

در این ایام مرحوم میرزا نصرالله اصفهانی (که بعد ها بحاجی ملک المتکلمین معروف شد) بحسب تصادف که ببوشهر وارد شده بود، بحضور سید میرسد و بسیار شیفته اش میگردد نامبرده میگوید: «با اینکه عجله داشتم که بوشهر رازودتر ترك کنم چنان مجذوب افکار عالیه و سجایای پسندیده آن مرد بزرگ شدم که عزیزتم باقامت مبدل شد و مدت سه ماه از آن خرمن علم و دانش خوشه چین و بهره مند بودم و روز و شب از مجالستش استفاده میکردم.»^۳

میرزا فرصت شیرازی (فرصت الدوله) در همان سال در بوشهر بوده و در منزل حاجی احمد خان بحضورش میرسد او در کتاب خود میگوید: «زمان ورود دیدم سیدی جلیل وایدی نبیل عمامه سبز کوچکی بر سر دارد و قبای سفید عربی در بر عبائی روی

۱ - مقاله سید هبة الدین شهرستانی مندرج در کتاب ایرانی الاصل بودن سید ص ۱۲۸

۲ - کاه دوم شماره ۹ ص ۱۰

۳ - انقلاب مشروطیت ایران تألیف مهدی ملکزاده ص ۱۹۱

قبا پوشیده روی صندلی نشسته و جمعی بدورش حلقه بسته ، سیکارت میکشید.^۱
در جای دیگر گوید: «فرمود من دو کوره دارم همیشه همراه خود بسفر میبرم
یکی کوره زمین و دیگر کوره آسمان قطعه از آن خراب شده قدری از خطوط و اشکالش
ضایع گردیده عرض نمودم بنده این خدمت را بجان منت پذیرم ... آنرا اصلاح کردم
که هیچ معلوم نبود.»^۲

باز گوید: «یکدوره هیأت جدید از کتاب انگلیسی مرا درس میداد و من بفارسی
آنرا مینوشتم گذشته از هیأت مطالب دیگر نیز از آن بحر محیط و حبر بسیط استفاده
مینمودم.»^۳

سید در حدود سه ماه در بوشهر اقامت میکند و بنا بقول بعضی از مآخذ در
این ایام نقاقت نیز داشته است.

در همین اوقات ناصرالدین شاه که شهرت جهانی ویراشنیده بود ، با اعتماد السلطنه
دستور میدهد که بطهران دعوتش کند. * وی نیز در ماه ذی القعدة ۱۳۰۳^۴ مطابق ژوئیه
۱۸۸۶^۵ بسید تلگراف میکند که بطهران بیاید.

حاج سیاح محلاتی که خود را خیلی مؤثر در آمدن سید بطهران میداند میگوید:
«در بیست و دویم شهر ذی القعدة سنه ۱۳۰۳ نلگرافی از بوشهر از حاجی احمد معروف
بکبا به [ای] بمن باصفهان رسید که جناب آقا سید جمال الدین وارد بوشهر شده عازم نجد است.
سپس حاج سیاح تلگراف میکند که: «حضرت آقا از ایران عبور فرماید علماء
اصفهان شایق ملاقات هستند»

۱ - دبستان الفرصه (دیوان فرصت الدوله) تألیف فرصت الدوله شیرازی ص ۲۹ .

۲ - دبستان الفرصه ص ۳۲ و ۳۳

۳ - دبستان الفرصه ص ۳۶

۴ - کاوه سال دوم شماره ۹

۵ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۷

* در مورد نحوه دعوت سید بایران، برخی اختلاف کرده اند. عده ای گفته اند که ناصرالدین شاه
اورا در فرانسه دید و در آنجا از او خواست که بایران بیاید. دسته ای دیگر گفته اند که این
ملاقات در لندن بوقوع پیوسته ولی این نظریات صحیح بنظر نمیرسد .



نمبر ۱۳

ظل السلطان (مسعود میرزا) در سال ۱۳۰۳ قمری

بعد از چندی باز تلگراف دیگری میکند جواب چنین میآید که: «آقا بطرف شیراز حرکت کرد.»^۱*

حاج سیاح معتقد است که آمدن سید بایران، در اثر تقاضاهای مکرر وی بوده است گرچه ظاهراً ابتدا اعتماد السلطنه دعوتش کرد (خبر ورود سید بیوشهر در ۲۲ ذی القعدة نیز بحاج سیاح میرسد و سید بعد از قریب به پنج ماه از ماه ذی القعدة الی ۲۳ ربیع الاول بطهران میآید و این امر چنین بنظر میرساند که درنگ و تأملش بخاطر ملاحظاتی بوده است) اما اگر نگوییم که تلگرافهای حاج سیاح تماماً مؤثر در آمدن سید بطهران بوده لاقلاً تأثیر زیادی داشته وی کراراً در چند قسمت از کتابش خود را سبب آمدن سید بایران میداند در یکجا میگوید: «... دیگر اینکه سبب آمدن آقا سید جمال شدم.»^۲

و در جای دیگر گوید: «گفت (یعنی امین السلطان - نگارنده) سبب آمدن سید جمال شدی گفتم اگر این تفسیر است اقرار دارم.»^۳

سید پس از حدود سه ماه اقامت در بوشهر و وصول تلگرافهای متعدد بطرف طهران حرکت میکند. هنگام عزیمتش حاجی احمدخان غلام سیاهی خسرو نام جهت فرمانبری و خدمتگزاری همراهش میفرستد.* سید که در سال ۱۲۹۶ قمری کتابهای خود را در چند گاوصندوق بیوشهر فرستاده و در منزل شخصی^۴ به نام حاج عبدالنبی متوفی بسنه ۱۳۰۰ بامانت بود، در این زمان آنها را خواسته و عدل بندی میکند و بر دوازده قاطر بار کرده با خود بداخل ایران میبرد.^۵

۱ - دوره خوف و وحشت ص ۱۴۸ و ۱۴۹

۲ - دوره خوف و وحشت ص ۱۵۵

۳ - دوره خوف و وحشت ص ۱۵۴

۴ - کاوه سال دوم شماره ۹

* - حاج سیاح در مورد اولین آشنائی خود با سید میگوید: «این بزرگوار را در مصر و اروپا دیده و ارادت داشتم» (نقل از ص ۱۴۸ دوره خوف و وحشت)

** - سید وقتی که از ایران میرفت این غلام را بحاج سیاح داده، و او نیز بامین السلطان میدهد (دوره خوف و وحشت ص ۱۵۲)

سید پس از خروج از بوشهر، بشیراز وارد شده چند روزی هم در آنجا توقف میکند. باز حاج سیاح میگوید که مکتوبی از میرزای آسوده باین مضمون بمن رسید: داین بزرگواریکه شما بایران آورده اید فتنه آخر الزمان وانقراض جور و عدوان است.^۱ وقتی که در این ایام حاجی محمد اسمعیل صراف و حاجی میرزا تقی نقشینه نزد حاج سیاح میروند، وی خبر ورود سید را بشیراز بایشان میدهد. آن دو هم نظر به این که اولی قرابتی با حاج محمد حسن امین الضرب داشت، بامین الضرب مینویسند که: «چنین مرد بزرگواری باصفهان میآید و بطهران هم خواهد آمد.»^۲

خبر ورود سید بشیراز که تلگرافی بشاه گزارش شده بود، شاه با اعتماد السلطنه دستور میدهد که مهماندار باشد، او نیز بسید اطلاع میدهد که من از طرف شاه مهماندار هستم.^۳

سید در اصفهان

سید پس از چند روز باصفهان میرسد. حاج سیاح که منتظر ورودش بود میگوید: «من در حضور... ظل السلطان بوده تهیه کالسکه میگردند که باستقبال بروم آقا میرزا هاشم امام جمعه هم بود خبر آوردند آقا بمنزل من وارد شد بعجله رفتم نعمت ملاقات ایشان را بعد از مدتی مفارقت درك کردم بعضی رفقای قاهره مصر هم زیارت آقا آمدند.»^۴

حاج سیاح در چند سطر باین تر از مطلب فوق گوید: «من بهمشیره زاده بزرگ او میرزا شریف بشارت ورود آقا را نوشتم بعد از یکماه ج. وانی میرزا لطف الله نام وارد شد که برادر کوچک میرزا شریف بود گفت چون او مستوفی است نتوانست مشرف شود مرا فرستاد. افسوس داشت که تا آمدن او آقا بطهران حرکت کرده من با تلگراف با آقا خبر داده مکتوبی هم نوشته او را روانه کردم.»^۵

وقتی که اعتماد السلطنه از ورود سید باصفهان مطلع میشود به وی و حاج سیاح تلگراف میکند که سید مورد مرحمت شاهانه است و اعتماد الدوله مهماندار است. حاج امین الضرب هم بحاج سیاح تلگراف میکند که: «هرگاه حضرت آقا بطهران وارد

شده در غیر خانه او منزل کند محمول بر محبتی بنده است.^۱

سید در هنگام اقامت در اصفهان جو یای یکی از دوستان سابقش به نام «ملاحیدر» که از اهل سه ده اصفهان بود و سالهای قبل در نجف اشرف با هم دوستی داشتند میشود این شخص پس از اینکه از ورود سید باخبر میشود، بحضورش میرسد و سید نیز از دیدن دوست سابقش بسیار خوشوقت میگردد.^۲

در همین اوقات محمد مهدی آسوده فرزند حیدر علی در تاریخ ۲۱ صفر ۱۳۰۴ نامه‌ای از شیراز باصفهان جهت سید نوشته و از مفارقت وی اظهار دلتنگی میکند.^۳ در زمان توقف سید در اصفهان، ساختمانهای تاریخی صفویه را خراب میکردند چون این خبر بگوشش رسید خیلی متأثر شد و عاملین این کار را بموقع مورد مؤاخذه قرار داد.^۴

مدت اقامت سید در اصفهان ۲۲ روز انجامید^۵ (برخی این مدت را باختلاف ذکر کرده‌اند) و در این ایام ظل السلطان خیلی از وی تجلیل کرد (شاید چشم داشتی داشته است) و پس از این مدت از طریق کاشان و قم عازم طهران میشود. وقتی که بحضرت عبدالعظیم میرسد این نامه را برای امین‌الضرب میفرستد:

جناب تزیه النفس طاهر السریه امین‌الضرب السلطانی همیشه در عون حق بوده باشند - در اصفهان چنان مقرر شده بود که آنجناب رنج کشیده در قرب جوار خویش منزلی از برای من بنهج کرایه معین فرمائید - نمیدانم آیا کرایه فرموده‌اید یا نه و اگر

۱ - دوره خوف و وحشت ص ۱۴۹

۳ - مجموعه استاد و مدارك ص ۳۳

۴ - دوره خوف و وحشت ص ۱۴۹

۵ - دوره خوف و وحشت ص ۱۵۰

* - حاج سیاح درس ۱۴۹ و ۱۵۰ کتاب خود گوید: «از خراب کردن عمارات عالیه صفویه و قلع آثار آن دودمان مطلع شد بسیار بسیار اوقات تلخ شد روزیکه بیازدید رکن‌الملك و مشیر‌الملك کمان ظل السلطان میرفت بمن گفت در این باب با ایشان طعن سخت خواهم کرد گفتم چیزی فرمائید فایده ندارد، قبول نکرده گفت همه این بدیها از سکوت و صبر علماء است که محض خوف یا طمع دنیا حق را نمی‌گویند.»

کرایه نموده‌اید در کجاست - اینک در شهزاده عبدالعظیم نشسته منتظر جوابم لازلت قائماً بقضاء حاجات العباد والسلام

المحب جمال‌الدین الحسینی،^۱

ورود بطهران

سید در تاریخ ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۴^۲ مطابق با اواسط دسامبر ۱۸۸۶^۳ وارد طهران شده، بمنزل حاجی امین‌الضرب میرود. رفتن سید بمنزل حاجی مذکور، برای اعتماد السلطنه که قبلاً برایش منزل معین کرده بود گران تمام میشود.* شاه نیز طبقاً از این امر خشنود نبوده.

میگویند شاه ابتدا سید را با مهربانی و خوشروئی استقبال کرد. اما معروف است روزی که ویرا بحضور خود پذیرفت؛* برخلاف عادتش که علما را پس از پذیرفتن اذن نشستن میداد، در حق وی چنین نکرد.^۴

شاه پس از اینکه سید را بحضور خود میپذیرد پس از تعارفات معمولی میگوید: ترا باین منظور خواسته‌ام که وضع نا مطلوب روزنامه را در ایران مانند روزنامه‌های خارجی سروسامان دهی.^۵ او هم میپذیرد. ناصرالدین‌شاه از او میپرسد راه پیشرفت ایران در چیست؟ وی در ضمن اینکه انتقاداتی از شاه میکند راه حلهایی بوی گوشزد

۱ - مجموعه اسناد ومدارك تصوير ۱۶۷

۲ - روزنامه اطلاع نمرة صد و شصت و یکم سه شنبه نهم ربیع‌الثانی سنه ۱۳۰۴

۳ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۷

۴ - یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران ص ۷۹ و برخی مأخذ دیگر .

۵ - یکصد و پنجاه سال سلطنت ص ۷۹

* - حاج سیاح گوید : «محمد حسن خان اعتماد السلطنه بواسطه اینکه [سید] مهمانی او را نپذیرفته بود با او دشمن شده دائماً جاسوسی و بدگوئی میکرد ، (دوره خوف و وحشت ص ۱۵۰)

** - امیر گیلان‌شاه در ص ۷۹ کتاب خود « یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران ، حالت شاه را در این موقع چنین وصف میکند : « حال زمستان است ناصرالدین شاه از حمام خارج و در کنار بخاری برای گرفتن عرق سر، دستمال روی سر، و کلاه روی آن گذاشته است در آن حال اعتماد السلطنه وارد شد و حضور آقای سید جمال‌الدین اسدآبادی را معروض داشت ، اجازه ورود دادند .»

مینماید^۱ و چنانکه خواهیم دید این گفتوگوها از مرحله حرف تجاوز نمیکند.
مشهور است وقتی که شاه از او میپرسد «از من چه میخواهی؟» میگوید: «دو
گوش شنوا»^۲

در ایام اقامت سید در طهران مردم طهران و سایر شهرستانها، از علماء و بزرگان و
روشنفکران بملاقاتش میروند. ومصاحبت و بیانات وی در آنان تأثیری عمیق مینماید.
یارقلی در مورد تأثیر گفتار سید در مردم مطلبی را که از جنبه منفی مبالغه آمیز است
چنین بیان میکند.

«این نفس آتشین بقدر زده ای بردل آهنین این ملت اثر نکرد بغیر از عده ای که
در طهران بده نفر رسید سید پس از تجدید اخلاص این عده معدود قلیل در مقام آشنایی
و ارتباط آنها با آن اعضاء پراکنده انجمن معهود (ظاهراً مقصود انجمن حزب الوطنی
است - نگارنده) برآمد عکس هر یک از این ده نفر را برای آنها فرستاد و عکس هر
یک هر یک از آنها را با تعرفه مخصوص باین ده نفر مرحمت فرمود و میفرمود رجاء آن دارم
که این اتحاد و دوستی شما با حضرات، تفرق کلمه و شق عصای مسلمین را با اتحاد و
بکرنگی مبدل نماید و طرفین را بدوام و اتصال مکاتبات وصیت میفرمود.»^۳

سید در میان طبقات مردم بخصوص آزاد مردان شهرتی بهم زده بوده تا
جایی که شاه احساس کرد اگر این شخص چند صباحی در طهران بماند، خطر متوجهش
خواهد شد. مفرضان و منافقان مقام طلب که زمانه از وجود پلیدشان مصون نبوده، بنزد
شاه سعایت کردند. خصوصاً صدراعظم برای حفظ مقام خود، چنان شاه را ترسانده بود
که خیال میکرد؛ اگر وی چندی در ایران بماند وجودش برای سلطنت خطرناک بوده
و تخت و تاجش را واژگون خواهد کرد. تا این زمان که قریب چهار ماه از اقامت
سید در طهران میگذشت، شاه کم کم رویه خود را نسبت بوی تغییر داده، دیگر روی
خوشی نشان نمیدهد و چون از اقامتش در طهران خرسند نبوده، محرمانه بحاجی امین الضرب

۱ - شرح حال و آثار سید ص ۴۱۹۴

۲ - ایرانی الاصل بودن سید ص ۵۱

۳ - گفتار خوش یارقلی ص ۷۲

دستور میدهد که بودن سید در طهران صلاح نیست . بهتر است برای چند مدتی بخراسان برود و هر وقت لازم شد بیاید.* شرحی را که حاج محمد حسین امین - الضرب ثانی فرزند حاج محمد حسن امین الضرب بطور ناقص نوشته . و در مجله یغما درج شده است در این مورد اشاره^۱ چنین گوید:

«مرحوم پدرم همان اوقات برای عمل بازدید معادن آهن مازندران واحداث کارخانه آهن آب کنی** میخواستند بمازندران بروند، بشاه گفتند که چون میهمان است اجازه بدهید محترماً من او را بمازندران میبرم و از آنجا به روسیه میرویم. آنجا تفصیل را به او خواهم گفت . شاه قبول کرد و بهمین منوال بموقع اجراء گذاردند.»^۱
میرزاالطف الله که در آن ایام در طهران همراه سید بوده میگوید :

«شاه بسیار متوحش شده محرمانه بحاجی محمد حسن امین الضرب که میزبان سید بوده ابلاغ مینماید که توقف سید جمال الدین را در طهران ، بجهاتی چند مناسب نمیدانم ، بایشان بگوئید چندی بروند خراسان باشند تا وقتی مناسب دیده ایشان را بطلبیم . حاجی محمد حسن فرمایش شاه را بسید میرساند . جواب میگویند حال که زمستان است هواها که خوب شد بهر جا که خود میل داشته باشم خواهم رفت.»^۲
در صورت صحت این دو روایت که مضامین آنها مغایر بنظر میرسد مطلب را چنین باید توجیه کرد : در مرحله اول که شاه محرمانه بحاج امین الضرب میگوید که سید از طهران بیرون برود، چون حاجی مذکور کاملاً میدانسته که سید مرد رک گو، و دلیر و حادی است؛ بتصور این که مبادا با ابلاغ دستور شاه خطرات احتمالی پیش بیاید، تا که در طهران بوده نمیخواستند در این باره چیزی گفته باشد . سعی داشته که بطور عادی حرکتش دهد ، و جواب شاه را نیز، به دفع الوقت بیپانه هایی میگذرانده است اما وضع شهر روز بروز حادث تر میشده و گاه و بیگاه از طرف افراد مغرض نسبت به امین الضرب

۱ - یغما سال پانزدهم شماره پنجم مرداد ماه ۱۳۴۱ ص ۲۰

۲ - شرح حال و آثار سید ص ۴۲ و ۴۳

* - عین ماخذ این قسمت ذکر خواهد شد .

** - بطوری که برخی مینویسند، بمنظور کشیدن راه آهن بین محمودآباد تا آمل با نجا رفته . و شاید این امر هم مقدمه بنای کارخانه ذوب آهن بوده است .

و میهمانش گزارشهایی بشاه میرسیده. ناصرالدین شاه این بار جداً از امین‌الضرب می‌خواهد که سید حرکت کند. آن‌گاه حاج‌امین‌الضرب ناچار موضوع را مستقیماً و یا غیر مستقیم با زبان لینی، بسمع سید میرساند. وی در جواب می‌گوید چون فعلاً فصل زمستان است نمیتوانم بروم در صورت مساعد شدن هوا خواهم رفت. آن وقت بعد از ملایم شدن هوا، به وسیله نامه‌ای که قسمتی از آن در ذیل نقل میشود؛ از شاه اذن خروج می‌خواهد:*

«چون این عاجز بقصد رفتن نجد به بندر بوشهر وارد شدم، اعتماد السلطنه (صنیع - الدوله) بر حسب اراده سامیه اعلیحضرت شهرباری بدارالخلافة البیهام دعوت نمود امتثال نموده حاضر شدم... اکنون می‌خواهم بفرنگستان بروم و اجازه و رضایت اعلیحضرت جهان پناه را این عاجز اعظم واجبات نمۀ خود میداند و برای استحصال اذن همایونی که جز آن مقصدی دیگر نیست بعرض این عریضه جسارت جست...**»

جمال‌الدین الحسینی. ۱

شاه هم در جواب مینویسد که:

«جناب آقای سید جمال‌الدین مقصود ما از ملاقات شما حاصل شد و از آن خوشوقت شدیم حالاً هم که باز میل بفرنگستان رفتن دارید بسیار خوب است و البته هر جا باشید دعای ما را فراموش نخواهید کرد ما هم مرحمت لازمه در حق شما را منظور داریم و محض اظهار و نمایش آن یکقوطلی انفیہ دان الماس نسبت بشما مرحمت فرمودیم که همیشه وجود همایون را در نظر داشته باشید.

شهر رجب المرجب ۱۳۰۴ - ناصرالدین شاه***» ۲

۱ - ایرانی‌الاصل بودن سید ص ۵۲ و ۵۱

۲ - ایرانی‌الاصل بودن سید ص ۵۲

* - حاجی سیاح که تا این مدت بطهران آمده بود می‌گوید: «برای اینکه آقا سید جمال‌الدین و حاجی امین‌الضرب باصرار خواهش کرده بودند بطهران آمدم و ایشان را ملاقات کردم دیدم واقفاً ملاقات حاجی امین‌الضرب را تعبیر داده اخلاش عوض شده یکی از حق طلبان گردیده»، دوره خوف و وحشت ص ۱۵۰

** - بعضی می‌گویند که ابتدا اجازه می‌خواهد شاه موافقت نمی‌کند ولی این امر بعید بنظر میرسد.

میرزا علی اصغر خان امین السلطان (صدر اعظم) هم این دستخط را همراه بایک انفیدان بضمیمه یک انگشتری الماس و مبلغ هزار تومان* پول که از طرف خود هدیه کرده بود بحضور سید میدهد. حاج سیاح میگوید، خواست قبول نکند، من و حاج امین الضرب استدعا کردیم که قبول کند و خشم آنرا غلیظتر نگرداند^۱. ولی او وجه را عیناً رد نمود، انگشتری را در حضور امین السلطان به محمد حسین آقا پسر مرحوم حاج محمد حسن امین الضرب بخشید و قوطی انفیدان را خواست پس بفرستد، بعضی صلاح ندانستند و پس از چندی آنرا بیکی از آشنایان خود بخشید^۲. حاج سیاح اظهار تأسف میکند از اینکه بین حاج امین الضرب و امین الدوله اختلاف وجود داشت و به موجب آن اختلاف امین الدوله نتوانسته بود سید را ملاقات کند. وی در دنباله این مطلب چنین میافزاید: «با وجود آن جناب آقا سید جمال الدین بنده منزل در خانه آقا شیخ اسدالله شریف آوردند فوراً بجناب امین الدوله رقعهای نوشتیم که با یک بزرگوار دوست حقیقی منتظر زیارتم فوراً شریف آوردند و بر اوقات فوت شده افسوسها خوردند»^۳.

خلاصه حاج محمد حسن امین الضرب که بقول فرزندش حاج محمد حسین امین- الضرب ثانی، قصد داشته است که کارخانه ذوب آهن در مازندران تأسیس کند و نیز بنا بقول حاجی پیرزاده نائینی، که گوید: «حاجی محمد حسن... امسال از طهران حرکت نموده با سید جمال الدین افغانی از راه مازندران بسمت اشرف و آمل آمده»^۴ باتفاق

→
*** - متن این دو نامه که از کتاب ایرانی الاصل بودن سید است با کتاب شرح حال سید قدری اختلاف دارد. اما چون رونوشت این نامه ها بخط میرزا لطف الله بوده و نزد فرزند آن مرحوم آقای صفات الله جمالی باقی مانده است و ایشان هنگام درج آنها کلمات رونوشت صحیح را قید کرده اند بدانجهت از کتاب ایشان نقل شد.

۱ - دوره خوف و وحشت ص ۱۵۱

۲ - ایرانی الاصل بودن سید ص ۵۲ و شرح حال و آثار سید ص ۴۳ و ۴۴

۳ - دوره خوف و وحشت ۱۵۱

۴ - سفرنامه حاج پیرزاده نائینی (نسخه خطی - مجلس) ص ۲۴۱

* - آقای مرتضی مدرس و قتی که عین مقاله آقای تقی زاده را که در اینخصوص در مجله کاوه درج گردیده است در ابتدای کتاب خود نقل کرده اند این مبلغ را ده هزار تومان ذکر کرده اند و حال آنکه در مجله کاوه همان هزار تومان قید شده است.



ش ۱۴

سید جمال الدین در طهران در سال ۱۳۰۴ قمری
ردیف نشسته: از سمت راست ، فقر دوم حاجی محمد حسن امین الضرب و فقر پنجم فرزندش امین الضرب ثانی است .
ردیف ایستاده: آن که پشت سر سید دست بر سینه نهاده است میرزا لطف‌الله خواهرزاده‌اش می باشد



ش ۱۵

سید جمال الدین در طهران



ش ۱۶

سید جمال‌الدین در تهران سنه ۱۳۰۴ قمری

سید بسمت مازندران میروند* و امین‌الضرب** در آنجا میماند و سید بسمت روسیه حرکت میکند.

علل خروج سید از ایران

یکی از عللی که موجب اخراج سید از ایران شد، موضوع دعوتش بایران و منزل اختیار کردنش برخلاف نظر شاه و اعتماد السلطنه بود. لابد نظر آنها این بوده، که خانه سید را خود معین کنند تا تحت مراقبت باشد بنحوی که وی متوجه نگردد.

علت دیگر سعایت و بدگوییهای معین نظام و نایب السلطنه (کامران میرزا) و

* - این مسافرت با احتمال قوی باید در فصل بهار انجام گرفته باشد، زیرا علاوه بر قرائن دیگر، در زمستان همان سال ناصرالدین شاه خواست بگیلان سفر کند، ولی از شدت سرما از قزوین برگشت.

** - در ضمن نوشته‌های پراکنده سید، از جمله یادداشتی است که بر کاغذ کبود رنگی نوشته شده و نزد نوه‌های خواهریش بجامانده است، هر چند که آقای صفات‌الله جمالی، هنگام درج آن، درباره تعلق آن باین سفر یا سفر بعدی تردید کرده‌اند؛ اما بنظر نگارنده چنانکه از متن آن معلوم میشود این یادداشت متعلق بهمین سفر است و متن آن اینست:

و ستاره‌ای بدرخشید و ما مجلس شد. وقت سحر بود که از خواب بیدار شدم دیدم هوا بسیار سرد است و برفها چشم را خیره میکند لهذا بسرعت تمام وضو گرفته ببحیره رفتم و خویش را بلعاف پیچیدم تا آنکه گرم شده و شروع بنماز کردم و دوباره سبر ننموده بلعاف اند شدم و تا طلوع آفتاب در فراش خود نشستم پس از آن مشغول شرب چای و کشیدن چپق گردیدم و چون بخاری را آتش کردند و آفتاب بلند شد از منزل بیرون رفته بیازدید بعضی از دوستان رفتم - شش خط شعر عربی در دنباله این عبارت میباشد، (ایرانی‌الاصل بودن سید ص ۲۹).

با اندکی دقت معلوم میشود که سید، در این ایام که فصل زمستان بوده در تحت نظر نبوده است که ممانعتی برای ملاقات با دوستانش در بین باشد، و حال آنکه در زمستان سفر آخر بایران، می‌بینیم مصادف است با آن ایام هفت ماه تحصن وی که در حضرت عبدالعظیم اقامت داشته و قاعده معنور از بازدید با دوستانش بوده است.

اعتماد السلطنه^۱ و صدراعظم^۲ بود. این اشخاص برای اینکه خود را عزیز و دلسوز جلوه دهند و منافع و موقعیتشان در خطر نیفتد و احیاناً غرض ورزیهایی که بادوستان سید داشتند، (چنانکه اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود از حاجی امین‌الضرب که مهماندار سید و از دوستانش بوده به بدی نام برده است) نزد شاه جیون و بی‌اراده بدگویی و سخن چینی میکردند و مطالبی قریب باین مضامین میگفتند:

این سیدی که وارد ایران شده است، دم از قانون و آزادی میزند و زیان این قبیل حرفها هم که معلوم است، اوبا این حرفها، علاوه بر اینکه مردم را به خیلی از موضوعات توجه میدهد، در نتیجه آنها راجری میکند. او هدفش اینست که يك اتحاد و اتفاقی در بین توده مردم بوجود بیاورد. ترس آن داریم که اگر این عنصر خطرناک تاجندی در ایران بماند لطمه‌ها و صدمه‌های زیادی برای وجود مبارك و دستگاہ سلطنت بیار آورد. و این قبیل حرفها مسلماً در شاه اثر سوء میگذاشته است.

علت سوم بیداری و هشیاری مردم بود. کم‌کم کلمات حق و قانون و آزادی در دهنها افتاده بود و در دنباله این کلمات، خواه ناخواه مسائل تعدی و تجاوز و اجحافات و زورگوییهای شاه و طرفدارانش و هزاران مسایل دیگر در پیش می‌آمد. حکومت استبدادی که سالها مردم را در تحت فشار استبداد ننکین خود قرار داده بود و کسی نه یارای دفاع و نه جرئت اعتراض را داشت، خطری مواجه خود دید و در صدد رفع این خطر برآمد. اما سید بوسیله مباحثات و تبلیغاتش در این سفر و سفر آخرش، جرقه‌ای ایجاد کرد که دنباله‌اش باعث تحولات بزرگی در اجتماع ایران گردید.

۱ - دوره خوف و وحشت ص ۱۵۰ و ۱۵۱

* - میرزا حسین خان عدالت گوید که اعتماد السلطنه حتی پس از خروج سید، مقاله‌ای در ذم وی، در نشریه اطلاع (که مدیریت آن با خودش بود) مینویسد (شرح حال و آثار سید ص ۱۰۰)

** - این شخص با احتمال قریب یقین، یکی از کسانی بوده است که از سید سعایت میکرد، پذیرفتن هدایایش از طرف سید، خود قرینه روشنی بر این مطلب است. اما برای نویسنده معلوم نیست که بچه علت حاج سیاح، این شخص را جزء سعایت کنندگان نام نمیرد.

مسافرت سید به روسیه

در دنباله بحث گذشته به آنجا رسیدیم که سید با تفاق حاجی امین‌الضرب بسمت مازندران حرکت کرد و پس از ورود بمازندران حاجی مذکور، شاید برای رسیدگی بکارهایش در آنجا میماند و قرار میشود که سید از آنجا تنها بسمت روسیه برود و امین‌الضرب بعداً حرکت کند.

بعضی می‌گویند علت عزیمت سید به روسیه، در اثر دعوت کاتکوف سیاستمدار و روزنامه نگار روسی بوده است. * مثلاً آقای تقی زاده در حاشیه مجله کاهه گوید: «بروایت دیگر که بیک واسطه از خود سید بنکارنده رسیده حرکت سید بروسیه بموجب دعوت تلگرافی کاتکوف بوده.»^۱

مفهوم عبارت فوق اینست که سید آن قدر در ایران اقامت داشته، تا اینکه دعوت تلگرافی کاتکوف به او میرسد. آنگاه وی بموجب این دعوت، عازم روسیه میشود. اما با توجه به این که رابطه سید با ناصرالدین شاه و صدراعظم و برخی رجال دیگر خوب نبوده و ناصرالدین شاه از نظر مصلحت دید شخصی و در اثر سعایت دیگران، بیرون رفتن سید را از طهران خصوصاً بامین‌الضرب گوشزد میکند و حتی سید پس از چندی اجازه خروج از ایران را میخواهد، قدری بعید مینماید. ولی میتوان چنین حدس زد که، وقتی سید قصد عزیمت بروسیه را داشته است، این تلگراف باورسیده

۱- کاهه سال دوم شماره ۴

* - سید حسین خان عدالت در مورد ارتباط قبلی سید و کاتکوف چنین مینویسد: «از زمان اقامت در پاریس روابط سید جمال‌الدین با «کاتکوف» که از جریده نگاران مشهور روسیه و دوستی کامل با امپراطور داشت شروع شده بود و یکی از مؤیدات سفر سید بروسیه دعوت کاتکوف میباشد» (شرح حال و آثار سید ص ۹۹)

باشد و یا اینکه بگوئیم زمانی که از فرانسه خارج میشده، کاتکوف منتظر بوده که وی بروسیه برود و شایعه‌ای هم حتی در این مورد پیدا میشود که «سید بروسیه رفته‌است» اما او بایران می‌آید و در همان ماههای اول، کاتکوف سید را دعوت کرده باشد.

بهر جهت سید در تاریخ نهم شعبان^۱ ۱۳۰۴ مطابق اواخر اپریل^۲ ۱۸۸۷ عازم روسیه شد و وقتی که بشهر ولادی قفقاز وارد میشود در آنجا میهمان «محمد علیخان کاشی» میگردد، و امین‌الضرب هم که بعد از چند روز دیگر بسمت روسیه حرکت میکند در آن شهر خود را بسید میرساند. (به نظر می‌رسد که سید طبق قرار قبلی یا بدون قرار منتظر امین‌الضرب بوده است) آنگاه از آن شهر باتفاق . بسمت مسکو حرکت کرده در دهم ماه^۳ سال ۱۸۸۷ وارد مسکو میشوند*؛ شب اول را باتفاق چهار یا پنج

۱ - شرح حال و آثار سید ص ۴۴

۲ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۸

۳ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۹

* - از جمله مطالبی که در این سفر دره‌ورد سید نوشته‌اند و بنظر نویسنده، جنبهٔ تهمت دارد، روایتی است که آقای تقی‌زاده در مقالهٔ خود مندرج در صفحهٔ ۵۲ کتاب «مردان خود ساخته» نقل کرده است و آن روایت اینست :

« شخص دیگری با اینجانب روایت کرد که وی با حاج امین‌الضرب از راه حاج طرخان بمسکورفت چون بمسکو رسیدند مشاهده شد که امین‌الضرب که خیلی مرید و شیفته وی بود نسبت باو کم اعتقاد شده چه میگفت در عرض راه دید که سید نماز نمی‌خواند . « اما چنانکه خواهیم دید ، امین‌الضرب بعد از ورود بمسکو، مدت دو هفته باتفاق وی در یک منزل میهمان میشوند و بعدها نیز روابط حسنه بینشان برقرار بوده است و حتی همین شخص در ضمن نامه‌ای که در همین سفر از مسکو برای امین‌السلطان مینویسد، با این کلمات از وی نام میبرد: « در بلاد قفقاز خدمت ذی‌سرافت جناب مستطاب عین الانسان و انسان‌المین و خلیفة الانبیاء والا کرمین شمس السموات والارضین آقای حاجی سید جمال‌الدین مشرف شدم . از آنجا الی مسکوف در خدمت و ظل مرحمت جناب معظم‌الیه بوده و هستم » (مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۲۰)

باز در ضمن نامه‌ای که در تاریخ محرم ۱۳۱۰ برای خود سید ارسال داشته‌است و بسرا بطور مبالغه آمیزی چنین وصف کرده‌است : « در هر یضهٔ قبل شرحی عرض شد که جناب مستطاب اجل‌عالی را حقیر در نهایت تدین و خداپرستی بجای آورده‌ام... حضرت مستطاب اجل‌عالی را از همهٔ عالم خوبتر و بالاتر میدانم ... حقیر که فی‌الجمله بصیرت در حق جناب‌عالی دارم

نفر ایرانی دیگر* که همه باهم بودند در «هتل اسلاوا» جامیگیرند، فردای آنروز، با توافق امین‌الضرب بمنزل آقا «میرزا نعمت‌الله اصفهانی»** رفته و مدت دو هفته در آنجا میهمان میشوند، بعداً امین‌الضرب بسمت اروپا عازم میشود و سید نیز ظاهراً محل اقامت خود را تغییر داده و یکی از مهمانخانه‌های درجه سوم مسکو موسوم به «رویال هتل» میرود و قریب يك ماه در آنجا اقامت میکند. در این ایام بعضی از ایرانیانی که در مسکو بودند، بملاقات سید میروند؛ و او معمولاً شبها بطور ساده در هتل از آنان پذیرایی می‌نماید.^۱

مقارن همین اوقات، خبری در یکی از جراید سنت پترزبورگ درج میگردد که متن آن را ذیلاً نقل میکنیم:

→
مکرر عرض نموده‌ام شما را یا شخص امیرالمؤمنین می‌دانم یا پسر امیرالمؤمنین و هکذا عرض نموده‌ام روحها اغلب بهید قدرت آن جناب است مرده‌ها را روح می‌بخشد... روح حقیر گم شده‌است. قوه‌ای که داشتم قوه روحی الکطریسیته را گم کرده‌ام و نزدیک است دق بیاورم. کسی نمیداند چه گم کرده‌ام. وصفش را هم نمیدانم. چه عرض نمایم شما را قسم میدهم به حق صاحبان و مقربان درگاه خداوند تفضلی و ترحمی بفرمائید. من ندانستم و نفهمیدم کفران نمودم. دولتی جاوید روی به حقیر نموده بود. از نادانی حرمت او را نگاه نداشتم (در مجموعه اسناد و مدارک «ندانستم» قید شده‌است - نگارنده) از دستم رفت. بطور قطع و یقین توبه نصوح نموده‌ام... (مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۲۶ و ۱۲۷)

۲۹۱ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۹

* - ویس قونسول انگلیس در مسکو، در گزارشی که برای سفیر انگلیس در سنت پترزبورگ میفرستد، بجز این چهار یا پنج نفر (که ماخذ این دو عدد خود اوست) نام وزیر دارائی ایران را بنام معاون الملك ذکر میکند. با احتمال قوی این عنوان باید لقب امین‌الضرب باشد که بعداً از مسکو به اروپا رفت، و خود ویس هم به این سفر امین‌الضرب به اروپا (منتها فقط باقید «وزیر») اشاره نموده است.

** - آقای تقی‌زاده در مجله کاوه و آقای مشیری در خواندنیها میگویند: «بعدها قونسول ایران در آن شهر گردید» اما در گزارش ویس قونسول انگلیس در مسکو نامی از این شخص برده نمیشود ولی نامبرده فقط بذکر کلمه «قونسول ایران» در این عبارت «روز بعد وزیر بمنزل ژنرال قونسول ایران و بقیه هم نزد همشهریان خود رفتند» اکتفا کرده‌است.

«شیخ جمال‌الدین در مسکو - مسکوگازیت مورخه ۱۳ ژوئیه ۱۸۸۷ حضور
 شیخ جمال‌الدین افغانی را در مسکو اعلام داشته است. این شخص اهل کابل (ذکر کابل،
 اشتباه است در این مورد مفصلاً بحث شده است - نویسنده) چند سال در ترکیه بوده
 است از آنجا بقاهره تبعید میشود در مصر ۱۸ سال (ذکر ۱۸ سال اقامت، باز اشتباه
 دیگری از نویسنده این خبر است و اقامت وی در مصر خیلی کمتر از این مدت بوده
 است - نویسنده) اقامت و در شورش اعراب سهم بزرگی داشته بعداً پاریس میرود. و حالا
 بقرار معلوم در مسکو اقامت دارد.

نظر و علت مسافرت وی بروسیه این است که میخواهد عملاً با حال و اوضاع
 کشوری آشنا شود که یگانه ملجأ و پناهگاه شصت میلیون مسلمانان هند میباشد و آنها
 امیدشان این است که این کشور از آنها حمایت نموده و آنان را از یوغ انگلستان
 منقور نجات بدهد.^۱

سید در مسکو با کاتکوف ملاقات میکند و به پیشنهاد مشارالیه قرار میشود که
 بدیدن امپراتور روس برود.^۲ در همین مواقع بود که سید در زمینه اتحاد روس و دول
 اسلامی (به طوری که بعضی ذکر میکنند کشورهای ایران، عثمانی، افغانستان جزو این
 پیمان بوده اند) بر ضد انگلیس و تحریک روس به هجوم هند فعالیت میکند.^۳ اگر کمی توجه
 کنیم، خواهیم دید که این اتحاد درست در مقابل آن اتحادی است، که قرار بود بین
 دولت انگلیس، با دول اسلامی، بر علیه دولت روس و اخراج قشون انگلیسی از
 مصر، برقرار شود. هر چند این اتحادیه‌ها جامه عمل نپوشید، ولی سید از عنوان شدن
 چنین عناوینی، بخاطر تعقیب هدف خود خرسند بوده است. زیرا اگر قرار میشد که
 بین دول روس و انگلیس، مودت و یگانگی برقرار شود و بر سر تجاوز و تصرف کشورهای
 اسلامی و تقسیم آنها با هم سازش کنند، چه مصایب و بلاهای دردناکتری امروز به اسلام

۱ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۹

۲ - مجموعه اسناد و مدارک متن نامه سید بامین‌الضرب تصویر ۱۶۹

۳ - کاوه سال دوم شماره ۳ و شرح حال و آثار سید ص ۴۴ و برخی مآخذ دیگر

و اسلامیان وارد می‌شد. آنجا که قرار می‌شود انگلیس با ایران و عثمانی و افغانستان اتحادیه‌ای بر علیه دولت روس تشکیل دهد، او مسألهٔ اخراج قشون انگلیس را از مصر پیش می‌کشد. و یا اینجا که بنا می‌گردد دولت روس با ایران و عثمانی و افغانستان اتحادیه برقرار کند، مسألهٔ نفاق بین دودشمن و لطمه زدن بدولت انگلیس و اخراج افراد انگلیسی را از هند در نظر دارد.

پس از چندی که از اقامت سید در مسکو گذشت، کاتکوف در تاریخ ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۰۴^۱ وفات یافت و سید تا تاریخ ۲۴ ذی‌قعدة همان سال در مسکو بوده، و آخرین روز اقامت خود را در همان شهر منزل آقا «محمد جواد» بناهار میهمان بوده است.^۲ فردای آن روز یعنی در بیست و پنجم ذی‌قعدة، بسمت پترزبورگ (پتروگراد) حرکت می‌کند و پس از ورود در آن شهر به میهمانخانه‌یی موسوم به «هتل پورپ» رفته و پس از دو روز توقف در آنجا، به «گران هتل» منتقل می‌شود^۳ و کم‌کم با عده‌ای از شخصیت‌های دولتی روسیه تماس می‌گیرد؛ از جمله با «پادانوف» که وزیر دین و مورد توجه و محل اسرار امپراتور بود ملاقات مینماید^۴، و رئیس روحانیان اورتودوکس به نام «دوون استرو زف» شخصاً نزد وی رفته و مصاحبهٔ مفصلی با او بعمل می‌آورد.^۵

سید در حدود دو سال در پترزبورگ اقامت مینماید. وقتی که «سربارینک» نماینده سیاسی و ژنرال قونسول انگلیس در قاهره در حین مسافرت خود بمصر، در داخل کشتی، از ورود سید به پترزبورگ مطلع می‌گردد؛ نظر بسوا بقی که از سید در ذهن خود داشت، جریان را بدولت متبوعه‌اش بشرح زیر گزارش می‌دهد:

«از قاهره «سربورینک»* به وزیر امور خارجهٔ انگلستان.

۱ - کاوه سال دوم شماره ۳

۲ - مجموعهٔ اسناد و مدارک متن نامهٔ سید بامین‌الضرب تصویر ۱۷۱

۳ و ۴ - مجموعهٔ اسناد و مدارک لوحهٔ ۹۱ متن نامهٔ سید با آقا محمد جواد.

۵ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ متن نامهٔ سرمدیر سفیر انگلیس در روسیه بمارکیزاوف سالیسبوری وزیر امور خارجهٔ انگلستان.

* - این کلمه در متن مقاله نیز بدو املائی مختلف قید شده بود و چون بکلمهٔ صحیح آن دسترسی نبود بهمین دو صورت ذکر شد.

شماره ۴۲۴ مورخه ۲۳ اکتبر ۱۸۸۶.

با کمال افتخار بعرض میرساند حمدالله پسر حمدالله که یکی از قضات هندی باشد
موقعی که لورد بروک برای مطالعه اوضاع اداری و قضایی در مصر مأموریت داشت مسافر
همان کشتی بود که مرا به مصر آورد بطوریکه حمدالله اظهار میکرد جمال الدین
معروف که مدتی در پاریس اقامت داشته اخیراً بنا بدعوت دولت روسیه به سنت پترزبورگ
رفته است.

در این چندسال اخیر دشمنیهای جمال الدین بر علیه انگلیسها پیش همه معروف
است و بیش از چند بار موجب مبادله مکاتبه بین قاهره و لندن شده است بنظر من
سرمویر (سفیر انگلیس در روسیه) ممکن است از وجود او در سنت پترزبورگ اطلاعات
بیشتری داشته باشد. امضاء بارینک،^۱

سید در روسیه، برای فعالیت بر علیه حکومت استعماری انگلیس، میدان خوبی
داشته است. زیرا در آن زمان بین دو دولت روس و انگلیس، به خاطر تضاد منافع سیاسی
روابط خصمانه‌ای برقرار بوده. بنابراین تا توانست، بر ضد دولت انگلیس فعالیت
کرد. شدت این فعالیتها، بحدی بوده است، که آقای دکتر مهدی ملکزاده (فرزند
ملك المتکلمین) در کتاب خود مینویسند: «سید از آنجا (منظور ایران است - نویسنده)
بمسکو رفت و با روزنامه نویسها و محققین آشنایی بهم رسانید و بر ضد انگلیس خیلی
چیزها نوشت و از قرار معلوم نزد وکلای روسیه متقبل شد که بهندوستان برود و هند

۱ - خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴ ص ۱۸

* - با اینکه آقای مشیری معتقدند که سید در اواخر اپریل ۱۸۸۷ بروسیه رفته و خبر
مربوط بورود وی در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۸۸۷ در جریده مسکو گازیت درج میبود تازه
گزارش بارینک در ۲۲ اکتبر ۱۸۸۶ رد میبود. قاعده ذکر تاریخ ۱۸۸۶ غلط و صحیحش
همان ۱۸۸۷ است. اگر در اصل این تاریخ و یاد ترجمه و نقل آن اشتباهی رخ نداده باشد،
این گزارش را باید مربوط بزمانی بدانیم که سید از فرانسه بسمت ایران عازم شد و چنین
شهرت پیدا کرد که او بروسیه رفته است، آنهم خیلی بعید است.



ش ۱۸

سید جمال الدین در لباس عربی
اصل این تصویر از روزنامه روسی «گازتتا» چاپ مسکو
نمره ۲۱ سال ۱۸۸۷ گرفته شده است (نقل از کتاب شرح حال سید)



ش ۱۷
حاجی امین‌الضرب، سید جمال‌الدین، میرزا جعفر (برادر حاج سیاح)

را بانگلیس بشوراند... شاه که بفرنگستان رفت انگلیسها در لندن از او خواهش کردند که سید جمال‌الدین را بزبان خوش راضی کرده بایران معاودت بدهد.^۱

سید در روسیه سعی می‌نماید که از دولت روس مأموریتی در آسیای وسطی برای تبلیغات اتحاد اسلام بدست آورد، ولی موفق نمی‌شود.^۲

بطوری که هیئت تحریریهٔ منتخب ترك، در مجلهٔ کابل می‌گوید: سید که با تزار، امپراتور روس ملاقات مینماید، تزار بوی پیشنهاد میکند که شیخ‌الاسلامی مسلمین موجودهٔ روسیه را بعهدہ بگیرد. وی در مقابل، چنین جواب تزار روس را میدهد: «من ذاتاً بطریق مسلمانها می‌باشم.»^۳

سید در مدت اقامت خود در روسیه، اجازهٔ چاپ قرآن را از امپراتور روس می‌گیرد، ولی آخر مأموران دولتی با او همراهی نمیکنند.^۴

ناصرالدین شاه که باتفاق امین‌السلطان و امین‌الدوله و مخبرالدوله و اعتمادالسلطنه (و شاید بعضی دیگر) برای شرکت در جشن جمهوریت قصد پاریس را داشتند، وارد پترزبورگ شده بودند. اما در این سفر بین شاه و سید ملاقاتی رخ نمیدهد.^۵ ولی سید برای امین‌السلطان نامه‌ای مینویسد و در آن نامه که می‌خواسته دروغ دروغگویان را با برهائی واضح بیان دارد، تقاضای نمایندگی و وقتی را برای ملاقات معین کند. اما امین‌السلطان

۱ - تاریخ انقلاب مشروطیت جلد اول ص ۱۲۱

۲ - روزنامهٔ قفقاز هفتم مای مطابق ذی‌حجه ۱۳۱۳ (نقل از سیاستگران قاجار ص ۱۹۱)

۳ - مجلهٔ کابل سال ۹ شماره ۸ - کنفرانس عبدالرحمن خان (بمناسبت صدمین سالگرد سید جمال‌الدین) ص ۳۰

۴ - مجلهٔ کابل سال سوم شماره سوم ص ۲۸۲ (این مقاله در اصل از طرف يك هیأت منتخب ترك تحت ریاست ابراهیم علاء‌الدین بك در مطبعهٔ ثبات استانبول در سال ۱۹۲۲ طبع و بوسیلهٔ مترجم میرفلام احمد خان کند کشمیر عضو مجلس اصلاح و ترقی عسکری در کابل ترجمه شده است) * - مغزومی در ص ۵۲ کتاب خود گفتگویی که بین قیصر روس و سید در دود بدل شده، بیان کرده است ولی چون مثل تمام مطالب کتابش ماخذ آنرا ذکر نکرده است از نقل آن خودداری شد.

** - سید حسین خان عدالت در این مورد می‌گوید: «سفارت ایران با علاء‌الملک تبریزی بود. ارفع‌الدوله مستشار بود و منضم‌الدوله نایب سفارت. و هیچکدام از این آقایان با سید مرحوم روابطی نداشتند که مایل بملاقات او باشاه باشند» (نقل از کتاب شرح حال و آثار سید ص ۱۰۰) - شاید معلول دیگری هم در کار بوده است.

حامل نامه را بمدت سه ساعت معطل کرده، جواب آنرا بدفع الوقت میگذراند. تا اینکه حامل نامه خسته شده مجبور بمراجعت میگردد.^۱ سید برای ملاقات با آشنایان دیگری که همراه شاه آمده بودند، برسم فرنگستان جهت هر يك كارت میفرستد. امین الدوله، مخبر الدوله و اعتماد السلطنه با تفاق هم بملاقاتش میروند.^۲ میرزا سید حسینخان عدالت، چنان که ذکر میکند در این ملاقات حضور داشته است. نامبرده گوید:

«سه نفر از رجال محترم بتوسط بنده با سید مرحوم ملاقات نمودند که در ملاقات وصحبت ایشان حضور داشتم. مرحوم اعتماد السلطنه بهدایت من در کالسکه دولتی تشریف آورد و دست سید مرحوم را بوسید و از مقاله ای که بر ضد سید مرحوم بعد از عزیمت ایشان از طهران در روزنامه اطلاع نوشته بود عنبرخواهی کرد و کسب اطمینان از محرمت من نموده راجع بسیاست مملکت صحبت کرد و از ناصرالدین شاه نهایت مآبوسی را داشت. واقعاً هم حق داشت.»^۳

مخارج سید که بطور کلی از طریق دوستان نزدیک و صمیمیش بصورت قرض و احیاناً کمک و بعضی موارد بوسیله برخی از رؤسای کشورهای اسلامی بعنوان مستمری تأمین میشده است (گاهی هم که بتدریس میپرداخته شاید در مقابل مزد دریافت میداشته)، تا آنجا که فعلاً اطلاع داریم در روسیه نیز وجوهی در چند فقره بحواله امین الضرب بصورت قرض به او میرسند. در دو فقره که خود سید در نامه هایش با امین الضرب ذکر کرده است، مبلغ هفت هزار منات (يك بار پنج هزار منات و بار دیگر دو هزار منات) از آقا محمد جواد نماینده امین الضرب بعنوان قرض باین ترتیب میگیرد: يك بار که امین الضرب مبلغ پنج هزار منات (یادار اثر درخواست و یا بدون درخواست سید) بوسیله «میرزا علی» نامی بوی حواله میدهد، او در آن موقع این مبلغ را قبول نمیکند (شاید بیول احتیاج نداشته) اما بعداً که احتیاج شدیدی پیدا میکند، با امین الضرب نامه نوشته، تذکر میدهد که اگر تغییری در فکر شما در مورد حواله قبلی ایجاد نشده است*، بمحض رسیدن این نامه همان مبلغ

۱ و ۲ - مجموعه اسناد و مدارك لوحه ۸۵

۳ - مقاله میرزا سید حسینخان عدالت مندرج در کتاب شرح حال و آثار سیدص ۱۰۰ و ۱۰۱
* - سید در خاتمه همین نامه چنین تذکر میدهد که: «آن مبلغ را باز شما خواهم داد لامحال»

را با آقا محمد جواد حواله کنید که با نزدیکترین وسیله در پترزبورگ بمن بدهند.^۱ ظاهراً حاجی، در نامه‌ای که برای آقا محمد جواد مینویسد، در آن قید میکند که اگر سید بیول زیادتری احتیاج دارد، مبلغ دوهزار منات یا بیشتر بایشان بدهد. بعداً که سید فقره اول را دریافت میکند، در همان موقع یا در فاصله کمی، آن دو هزار منات را هم میگیرد.^۲ این وجوهی را که امین‌الضرب بعنوان قرض بسید میداده، شاید بملاحظاتی (مثلاً ایجاد تنفر نکردن در شاه و یا رفع مزاحمتی برای خودش) مایل نبوده کسی از آن مطلع شود. از این رو بسید کلاً تأکید میکند که مبادا احدی از ایرانیان از این موضوع باخبر شوند.^۳

بعضی معتقدند که، موقعی که سید در روسیه بوده، ظل‌السلطان بچشم داشت اینکه سید نظر دولت روسیه را که با ظل‌السلطان خوب بوده مساعد گرداند و وی ولیعهد شود؛ بسید کمک میکرده و تا موقعی که وضع مالیش مختل نبوده این کمک ادامه داشته است (اما تاکنون هیچ‌گونه سند و نشانه‌ای در این باره ارائه نشده است).^۴

→
و میگویم اگر شما را درین حواله قلق و یا اضطراب حاصل شود و چنان کمان کنید که وجه شما از دست رفت هرگز حواله نکنید. مقصود آنست که باید با غایت انشراح صدر و مسرت بوده باشد، و در نامه دیگر گوید: «این دین است بر ذمه من به شما خواهد رسید» (مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۱۷۹ و ۱۸۱)

۱ - مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۱۷۹

۲ - مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۱۸۱

۳ - مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۲۰۹ و لوحه ۹۷ و ۲۱۱

* - گویایک جا، مبلغ کلی برای سید حواله‌دادن، بملاحظاتی برای حاجی مشکل بوده و یا ملاحظات دیگری رامیکرده، بدین جهت در نامه‌ای که در ۲۰ محرم ۱۳۰۶ برای سید میفرستد پیشنهاد میکند که، برای هر دو ماه، هزار منات حواله بدهد.

* - سید محمدتوفیق روایتی را از زمان اقامت سید در روسیه چنین نقل کند: «خود سید با وجود عدم تعصب، برای پدرم نقل میگرد که در شهر پترزبورگ (پتروگراد) رمضان مصادف بود و چون مسلمانهای آنجا بسیار متعصب بودند مرا با وجود مسافرت مجبور بروزه گرفتن کردند. روزها چون خیلی بلند بود تقریباً بیست ساعت روزه می‌گرفتم تا آنکه از رمق افتاده ناخوش شدم آنوقت دست از سرم برداشتم و برختمخواهم انداختند.» (شرح حال و آثار سید ص ۱۱۳)

←

خروج سید از روسیه

در اینکه سید از روسیه خارج شده، مستقیماً با آلمان رفته باشد، بین مورخان اختلاف است.

مخزومی گوید: سید جمال‌الدین روسیه را ترك گفت و چندی در لندن بارجال بزرگ سیاسی و علمی ملاقات کرد.^۱

میرزاالطف‌الله گوید: «از آنجا (یعنی روسیه) باطریش رهسپار میشوند در سفر فرنگستان ناصرالدین شاه در وینه پایتخت اطریش آن مرحوم را ملاقات و...»^۲

آقای علی مشیری در سلسله مقالات خود گویند: «ظاهراً در اوایل ماه ذیحجه همان سال (یعنی سال ۱۳۰۶) پاریس رفت.»^۳

آقای تقی‌زاده گوید: «در ماه ذی‌القعدة سنه ۱۳۰۶ او را در مونیخ از بلاد آلمان می‌بینیم»^۴

برخی دیگر نوشته‌اند که از روسیه با بران مراجعت کرده.

در نقل اقوال مذکوره، از گفتار آقای تقی‌زاده چنین برمیآید که وی تردید داشته است که سید بعد از خروج از روسیه بکجا رفته، تا اینکه او را در مونیخ از بلاد آلمان می‌بیند. دیگران هم با شتاب رفته‌اند.

اما آنچه بر نویسنده محقق است اینست که، سید تا تاریخ ۳ ژوئیه ۱۸۸۹

→ به فرض اگر این روایت به ترتیبی که مذکور افتاد، درست باشد، قاعدهٔ میبایست در شهر مسکو اتفاق افتاده باشد، زیرا: ورود سید به مسکو حدود نیمهٔ دوم شعبان ۱۳۰۴ یعنی نزدیک ماه رمضان بوده است. و ظاهراً در آنجا هم قصد اقامت زیادی نداشته، چنانکه در اواخر ذی‌قعدة همان سال از مسکو به پترزبورگ می‌رود و این جهات با قید «مسافرت که در متن روایت آمده است بهتر سازگاری دارد. مگر آنکه بگوییم در ورود به پترزبورگ قصد دو سال اقامت را در آنجا نداشته و آن هم خیلی ضعیف به نظر می‌آید (و نیز در سفری هم که از آلمان به آنجا می‌رود مدت اقامتش حدود محرم و صفر بوده است)

۱ - خاطرات سید ص ۵۲

۲ - شرح حال و آثار سید ص ۲۴

۳ - خواندنیها شماره ۹۶ سال ۲۴ ص ۱۹

۴ - کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۹

مطابق ۵ ذی‌قعدة ۱۳۰۶ مسلماً در روسیه بوده* و در همین ایام یعنی در تاریخ بیستم
ژوئیه ۱۸۸۹ مطابق ذی‌قعدة ۱۳۰۶** تذکره خود را تحت شماره ۸۸/۸۱۰۸ - ۷۴۵
ویزا کرده و بقصد آلمان مسافرت مینماید.^۱

۱ - آرشیو سفارت پترزبورگ (نقل از سیاستگران قاجار ص ۱۹۱)
* - زیرا که آخرین نامه خود را در این سفر از پترزبورگ در همین تاریخ (۳ ژوئیه - البته
بدون قید سال) برای حاجی امین‌الضرب میفرستد (مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۱۸۵)
و همچنین دو نامه ، از همد جواد مقیم مسکو : (یکی در ۲۵ ذی‌قعدة و دیگری ۳۰ ذی‌قعدة
همین سال) برایش فرستاده میشود (مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۳۹)
** مؤلف کتاب سیاستگران دوره قاجار تاریخ فوق‌را سال ۱۸۸۸ مطابق ۱۳۰۵ ذکر کرده
است ، البته اشتباه است . زیرا :
اولاً - بطور مسلم ، سید در حدود اواخر ذی‌قعدة سال ۱۳۰۶ در پترزبورگ بوده
است و این تاریخ موافق با اواخر ژوئیه سال ۱۸۸۹ است (این مطابقت با مقابله کتاب «التوفیقات
الالهامیه» که در خصوص توافق سنوات هجری و میلادی است تطبیق میکند) .
ثانیاً - با توجه به سال ورود سید در پترزبورگ که محققاً در شعبان ۱۳۰۴ مطابق اواخر آوریل
یا اوایل مه ۱۸۸۷ بوده ، با توجه به دو سال و سه ماه اقامت وی (که خود این مؤلف حتی معتقد
است که اقامت وی فقط در پترزبورگ سه سال است و البته این نیز اشتباه دیگری است) برابر
همان سال ۱۸۸۹ میشود .

ورود سید بآلمان

سید در ماه ذی قعدة^۱ ۱۳۰۶ بآلمان وارد میشود ، در آن ایام که ناصرالدین شاه برای دیدن نمایشگاه (اکسپوزیسیون) اواسط ۱۸۸۹ تا اواخر ۱۳۰۶ پاریس میرفت، در مونیخ وی را ملاقات مینماید.^۲

بطوری که مشهور است، چون ناصرالدین شاه در خلال سومین سفر خود باروفا، مسحور ترقیات شگرف اروپایان شده بود. موقتاً بسرش میزند که چه خوبست ایران هم از نظر تمدن صنعتی ، جلو بیفتد و چاره این مشکل را در وضع قانون و اجرای نقشه‌های صحیح تشخیص داده بود. از این رو، سید که شهرت و نفوذ عجیبی بهم زده بود، (شاید با تبادل افکار بین شاه و همراهانش) ، شاه با اصرار از وی تقاضا میکند که بایران بیاید و قانون بنویسد.

محصول و ارمغان سومین بازگشت ناصرالدین شاه از سفر اروپا ، پس از مخارج ده میلیون تومان^۳ پول آنروز؛ همان سپردن امتیازات بانک شاهنشاهی و معادن و رود کارون و امتیاز تنباکو بدولت انگلیس بوده است و در قبال سپردن این امتیازات به انگلیسیها؛ واگذاری امتیاز راه واگون در محلات طهران و راه آهن تاحضرت عبدالعظیم بروسها^۴ * (که بخاطر ازدست رفتن چنان لقمه‌های چربی خشمناک بودند)، قرارداد است.

۱ - کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۸

۲ - خواندنیها شماره ۹۶ سال ۲۴ ص ۱۹

۳ و ۴ - دوره خوف و وحشت ص ۱۶۸

* - برای اطلاع بیشتر از امتیازات شومی که بدولتهای بیگانه برگزار شده بود و بادرشرف قرارداد بود، بکتاب مشروح «عصری خبری یا تاریخ امتیازات در ایران» تألیف آقای ابراهیم تیموری مراجعه شود .

مسئله دولت روس از این امتیازاتی که بدولت انگلیس، دشمن حيله‌گش سپرده شده بود، سخت ناراضی و عصبانی بوده و این ناراضی‌تیا هم قطعاً در آینده باعث لطمه‌ها و ضررهایی برای ایران میشده است. صدر اعظم هم که در آنروزها خیلی مورد خشم و حمله دولت روس واقع شده بود، میدانست که اگر راهی برای حل این مشکل پیدا نکند برایش گران تمام میشود. باین جهت دست بدآمان سید میزند زیرا وی، هم در نظر حکومت روس نفوذی پیدا کرده بود و هم در حل مسائل دشوار، بدطولایی داشت. در شب همان روزی که در آلمان بین سید و ناصرالدین شاه ملاقاتی رخ میدهد، امین‌السلطان بحضور سید رسیده، پنج ساعت با وی مذاکره میکند و باو میگوید که بدولت روس برساند که، این گناهی که از قبیل سپردن امتیازات بانك و معادن و رودکارون بانگلیس پیش آمده است، قبل از ارتقاء صدر اعظم بمقام صدارت بود، و از بخت بدش اجرای آن در زمان وزارتش انجام شد و او در این زمینه گناهی ندارد. و نیز خواهش کرده بود که، به مسیو «گیرس»، رئیس‌الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان «ویلنگالی» و «زینوویوف» شفاهاً بگوید که صدر اعظم برای اثبات حسن مقاصد حاضر است که از طرف دولت روس يك راه حل ساده ارائه شود. و در ظرف چند روز مسئله بانك و کارون و معادن را حل کرده و بهمان حالت سابق خود در آید.^۱ سید از آنجا که حل این مسئله، بنفع دولت ایران تمام میشده و برای ضربت زدن به موقعیت انگلیس از هر فرصتی استفاده میکرد و از هیچ کاری دریغ نداشته است؛ این مأموریت را قبول میکند. و چون در آن هنگام نمایشگاه جهانی (اکسپوزیسیون) در فرانسه دائر بوده گویا بخاطر بازدید آن (ویا احیاناً برای موضوعات دیگر)، بفرانسه میرود و چند روزی از ماه ذی‌الحجه در آنجا میماند؛^۲ آنجا که پس از خروج از فرانسه به وین (وینته) میرود و چون مدت تذکره‌اش را که از پترزبورگ گرفته بود سرآمده بود،^۳ مجدداً از قونسولگری ایران در وین برای مسافرت بروسیه، تذکره‌ای بشماره ۳۲۵ مورخ

۱- متن نامه مفصل سید بشاه.

۲- مجموعه اسناد و مدارك ص ۱۲۶ و مجله خواندنیها شماره ۹۶ سال ۲۳ ص ۱۹

۳- سیاستگران دوره قاجار ص ۱۹۱

ورود سید پروسیه

سید پس از اینکه بروسیه حرکت میکند در حدود محرم ۱۳۰۷^۲ بمسکو وارد شده بسمت پترزبورگ (ظاهراً در آن موقع پایتخت روسیه بوده) میرود. اما اقامت وی در این سفر خیلی کوتاه (تقریباً دو ماه حدود محرم و صفر) بوده است. او کاری را که بعهده گرفته بود، مشغول باقدامش میگردد. بطوری که در نامه مفصل خود بشاه مینگارد، با چند نفر که در سیاست مشرق‌زمین با نظرش موافق بودند از قبیل ژنرال «ابروچف» (در حریه) و ژنرال «ریختر» (در وزارت دربار) و ژنرال «اغنائیف» (سفیر سابق روس در استانبول) و مادام «نویکف» (که از خواتین نافذالکلمه بود) مذاکره میکند و باز بقول خودش، در ظرف دو ماه بیست بار با مسیو «گیرس» و مستشارهایش، ملاقات میکند و با دلیل ثابت مینماید، که صلاح دولت روس نیست که با ایران دشمنی نماید، از این بابت موافقت دولت روس را جلب میکند. سپس مسأله بانک و کارون و معادن را پیش کشیده، میگوید که دولت ایران حاضر است، اگر طریق سهل‌تری برای حل این مسائل ارائه شود، مشروط باین که موجب جنگ و غرامت برای ایران نشود، همان موازنه‌ای که از سابق میان دولت روس و ایران و انگلیس بود، دو باره برقرار گردد. و تذکر میدهد که این مطالب را نیز کتباً از پترزبورگ بایشان نوشتم ولی مسیو «گیرس» و مستشارهای ایشان گفتند که ما در این باره باید با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و خلاصه شور خود را بعرض امپراتور برسانیم، بعد از آن اگر راهی مناسب برای حل مسأله یافت شد بشما خواهیم گفت.^۳ خلاصه مینویسد، پس از چندین بار

۱ - مجموعه اسناد و مدارك ص ۷۶ و تصویر ۱۵۰ تا ۱۵۳

۲ - مجموعه اسناد و مدارك ص ۹۷

۳ - متن نامه سید بشاه .

* - این تذکره که بزبان فرانسه نوشته شده است تصویرش در همین کتاب آمده است .

مشورت، آنها دوراه سیاسی یکی برای خود و یکی برای صدراعظم انتخاب کرده چنین سفارش کردند: «اگر جناب وزیر میخواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند، در جواب رسالت، این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلتيك خود را بر آن دو مسلك معین قرار دهیم مسأله بخودی خود بلاغرامت و بلاجدال حل شده سبب رضایت همه خواهد گردید.»^۱

سید بالاخره در مذاکرات خود موفق میشود و مسائل مذکور را بنحوی حل میکند که ایران زبانهای مادی و معنوی نبیند و پس از کسب چنین موفقیتی، در دنباله نامه خود بشاه چنین مینویسد: «این عاجز شادان و خرسند شدم که باقوت الهیه بتنهائی توانستم پس از اطلاع تام از جمیع مسالك سیاسیه خفیه* روس در مشرق زمین خدمتی بدولت اسلام نمایم.»^۲

اما پس از حل مشکلی که پیش آمده بود، امین السلطان منکر سفارشهای خود شد و تمام حرفهای سید را تکذیب کرد.^۳ شاه هم که سیاستش اقتضاء می نمود که دولت انگلیس را راضی نگهدارد، زیر بار نرفت.

۱ و ۲ و ۳ - متن نامه سید بشاه

* - این کلمه در کتاب شرح حال سید و سایر کتب دیگر « قضیه » قید شده است اما در پیش-نویس آن که در کتاب مجموعه اسناد و مدارك موجود است « خفیه » نوشته شده .

چهارمین یا «آخرین» سفر سید بایران

سید وقتی که از پترزبورگ خارج میشود، بمسکو میآید و مدت هفت روز در مسکو میماند. و پس از آن از راه قفقاز بسمت ایران حرکت کرده، بمحمودآباد میرسد و چون امین‌الضرب در آن موقع آنجا بوده، مقدمش را گرامی میدارد. وی چند روزی در آنجا میماند، آنکاه هنگام عزیمت بطهران، امین‌الضرب گماشته‌ای همراهش مینماید و نامه‌ای هم بتوسط ایشان برای فرزندش حاج محمدحسین (امین‌الضرب ثانی) مینویسد. سپس سید باتفاق این گماشته، بطرف طهران حرکت نموده،^۱ در تاریخ ششم ربیع‌الثانی^۲ سال ۱۳۰۷* به «ضرابخانه» که خارج از شهر طهران بوده، وارد میشود. حاج محمد حسین که در این سفر سید در غیاب پدرش مهماندار بود،^۳ مرتباً از جریان ورود و زندگی وی بپدرش گزارش میداد. در نخستین گزارش خود چنین مینویسد: «۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ - الساعة خبر آوردند جناب آقا وارد ضرابخانه مبارک شدند. الحال خدمت ایشان شرفیاب میشوم که منزل را کجا معین می‌فرمایند».^۴

سید در هفتم ربیع‌الثانی بطهران وارد شده، بمنزل حاج امین‌الضرب ورود میکند. فردای آنروز هنگام مغرب میرزا رضا بمنزل حاج سیاح رفته، خبر ورود

۱ - مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۴۰

۲ و ۳ - مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۲۷

* - حاج سیاح اشتباهاً تاریخ ورود سید را هفدهم محرم سنه ۱۳۰۷ ذکر کرده است (دوره خوف و وحشت ص ۱۶۴)

** - حاج سیاح در ص ۱۶۴ کتاب خود میگوید: «در همان ایام حاجی امین‌الضرب بمنزل فقیر آمده اظهار کرد که آفاسید جمال‌الدین شاه را در فرنگستان ملاقات کرده ... اینک کاغذی نوشته بشما هم سلام رسانیده و نوشته فردا وارد میشوم، اگر حاج محمد حسین در آن زمان ملقب به «امین‌الضرب» بوده، با احتمال ضعیف (زیرا نبودن حاج محمد حسن را لااقل میبایست اشاره میکرد) میتوان گفت که منظور پسر امین‌الضرب بوده والا ذکر این مطلب باز اشتباه دیگری است از حاج سیاح».

سید را میدهد و میگوید اکنون وی در منزل حاج امین‌الضرب میباشد. حاج سیاح بملاقاتش رفته اظهار میکند: «اگر اول بمنزل امین‌السلطان نزول نکرده‌اید فردا بدیدن امین‌السلطان رفته بفرمائید چون من بامر شاه بایران آمده‌ام باید منزل من با اجازه شاه معین شود و تکلیف معاشرت من موافق رضای او باشد».

سید میگوید: «نخواهم رفت او بدیدنم باید بیاید بعد شروع باین ترتیبات شود.»

حاج سیاح میگوید: «باین زودی نمی‌گذارند بیاید و بسیار زود تفتین خواهند کرد و این دفعه بدتر از سابق خواهد شد شاه شما را خواسته شاید بعضی اصلاحات باطلاع شما در مملکت خواسته بنماید و باید منتظر امر و دستور باشید.»^۱

سید از مدت سه ماهی که بطهران وارد شده بود به قول خودش، جایی نمی‌رود فقط يك بار^۲ آنهم در تاریخ سه شنبه پانزدهم جمادی‌الاولی باتفاق فرزند امین‌الضرب^۳ بحضور ناصرالدین شاه میرسد. شاه هم بعد از تعارفات ظاهراً طرح نقشه اصلاحات را میخواهد، اما وی در جواب میگوید: «هر وقت این مار و عقربهایی که اطراف شمارا گرفته‌اند دور شوند در آنموقع داعی هم شروع بکار [کرده] و مشغول خدمت خواهم شد.»^۴ شاه هم بوی نویدهایی میدهد ولی صدراعظم تا این مدت سید را ملاقات نمیکند و چندین بار وعده میدهد که بملاقات وی بیاید، ولی نمی‌آید و فقط چندبار بعضی از اطرافیان خود را جهت احوال‌پرسی نزد وی میفرستند^۵ و باز روز قبل از ملاقات سید و شاه وعده ملاقات میدهد^۶ اما خلف وعده میکند و همچنین در پیرامون مسأله‌ای که سید مأمور شده بود بروسیه برود، اصلاً سؤالی نمیکند و حتی عمل ویرا مبنی بر انجام مشکلات گذشته اهانت شمرده و در دارالخلافه بسفارت خود، تلگرافی باین مضمون میکند: «سید جمال‌الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نموداگر

۱- دوره خوف و وحشت ص ۱۶۵

۲- متن نامه سید بشاه

۳- مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۳۰

۴- مقاله صادق نشأت مندرج در کتاب شرح حال سید ص ۱۳۰

۵- با احتمال قوی امین‌السلطان حيله گر، از مضمون گفت و شنود شاه و سید مطلع می‌شود.

وزیراعظم میخواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی باسفارت روس در طهران و یا با سفارت ایران در (پترزبورغ) مکالمه نمایند و سید جمال‌الدین که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس ازین سخنی ازین طرف بگوید (یعنی از طرف صدراعظم - نگارنده) مقبول نیست، و حتی بشخصی به نام «عرب صاحب» گفته بود که: «من چیزی بسید جمال‌الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نماید من ایشان را به پترزبورغ نفرستادم.»^۱

در این مدتی که سید در طهران بود، مردم از طبقات مختلف بملاقاتش میروند. و او نیز علیه ظلم و استبداد سخن میگوید و هر روز و هر ساعت که از عمرش در ایران میگذشت، بر مخالفان استبداد و استعمار افزوده میشد. او بذری را که از آزادی و حریت و مبارزه بر علیه ظلم و ستم بوسیله مقالات و خطابه‌های محرکش در کشورهای اسلامی و همچنین ایران پاشیده بود، در اینجا نیز مثل سایر کشورها آنرا آبیاری میکند. در اثر تبلیغات سودمند سید، اکثر مردم دیگر بیدار شده بودند و آزادگان تعلیم دیده هم، خفتگان درجهل را به مبارزه با بیدادگران می‌طلبیدند. او با کوشش پی‌گیر خود زمینه افکار و اندیشه‌ها را برای آینده نزدیک مستعد بهره‌برداری می‌نماید. برخلاف آنچه که ناصرالدین‌شاه میخواست ملت در خواب مرگ باشند، بیدار شده بودند، آنچنان بیداری که دیگر حاضر نبودند تن بذلت بدهند.

باز برای اینکه از نظریات و فعالیت‌های حکومت انگلیس درباره سید که مانند سایه‌ای که صاحب خود را تعقیب میکند، بدنبال وی بوده است باخبر شویم گزارشهای مربوط عیناً درج میگردد.

هنکامی که سید بطهران وارد میشود، پس از چندی یعنی در تاریخ دسامبر ۱۸۸۹ «ولف» سفیر انگلیس، ضمن تلگراف رمز شماره ۱۸۲ بوزارت امور خارجه چنین خبر میدهد: «شیخ جمال‌الدین این جا است و شاه خیلی متغیر شد. است.»^۲

۱ - متن نامه سید بشاه .

۲ - خواندنیها شماره ۹۶ سال ۲۴ ص ۱۹

چهل روز پس از وصول این تلگراف سفیر انگلیس در روسیه به وزیر امور خارجه انگلستان شرح زیر را مینویسد:

دست پترسبورگ محرمانه شماره ۴۰ مورخه ۷ فوریه ۱۸۹۰.

عالی جنابا - البته بخاطر دارید که در نامه شماره ۲۵۳ و ۲۵۷ محرمانه مورخه ۲۰ و ۲۶ جولای ضمن گزارشی که تقدیم گردید وجود يك شخصیت اسرارآمیز بنام شیخ جمال الدین را در مسکو خبر دادم که بعداً از سنت پترسبورگ سر در آورد و نیز اینکه نامبرده هم در کشورهای آسیا و هم در ممالک اروپا بجلدهای مختلف از قبیل افغانی، مصری، و عرب درآمده است.

میرزا محمودخان سفیر ایران در روسیه امروز نزد من آمد و بطور خیلی محرمانه (در حالیکه نگران از این بود که مبدا بعداً معلوم شود که این خبر از او بروز نموده) بمن گفت شیخ جمال الدین در حال حاضر در ایران است و در آنجا شیطنت و مفسده های خود را دارد ادامه میدهد میرزا محمودخان کاملاً یقین داشت موقعی که شیخ در روسیه بود با آقای زینوویف چندین مرتبه تماس گرفته و روابطی را با او برقرار نموده است مشارالیه حالاً در تهران چنین وانمود کرده که تحت حمایت دولت روسیه درآمده است و بدون شك در نظر دارد به نفع دولت روسیه فعالیت هایی انجام بدهد میرزا محمود یقین دارد که شیخ همان کسی است که تلگراف بسیار تحریک آمیز را از تفلیس بتهران مخابره نمود که در آن تلگراف، موضوع تقدیم يك جلد کتاب مقدس (انجیل) بفارسی بوسیله سر هنری ولف به شاه را با آب و تاب بیان نموده و مردم ایران را طوری بر علیه شاه برانگیخت که منجر به فرار سفیر دولت امپراطوری انگلستان از تهران پایتخت ایران به تبریز گردید.

ظاهراً شیخ تبعه ایران است و یا لااقل از يك پدر و مادر افغانی در آنجا به دنیا آمده است سفیر ایران با اصرار زیاد نظر میدهد که مقامات دولتی ایران بایداو را بدون اتلاف وقت از ایران خارج کنند و این کار باید خیلی به آرامی و باکمال احتیاط صورت بگیرد تا اینکه مشارالیه نتواند به بهانه فدائی راه وطن خود را باغوش

روسها انداخته کاری بدست ما بدهد.* - امضاء موریر،^۱

بیانات و تلقین‌های مفید سید، در حقیقت جانی بود که بکالبد مرده مردم ایران دمیده میشد. جامعه‌ای که در اثر فشار استبدادشاه و عمالش در حال احتضار افتاده بود، طبیب معالجه‌ی چون سید در بالینش حاضر میشد و آنچه‌ان دستوره‌ای مفید و لازم می‌دهد که این جامعه: بیمار و محتضر بهبود یافته و از خطر قطعی نجات مییابد. سپس رفته رفته صحبت از نفوذ شاه و تضييع حقوق ملت بمیان می‌آید و در گوشه و کنار زمزمه حق و عدالت و قانون، در بین مردم رواج پیدا میکند و حتی کار با آنجا میرسد که ملت بفکر حقوق از دست رفته خود که به مدت نیم قرن بوسیله شام وجود لگدمال شده بود بیفتد. ولی ناصرالدین شاه که فنای خود را در پیدایش روح زنده اجتماعی میدانست، مایل به بیداری و رشد فکری ملت نبود (در این زمینه شواهدی در فصل مربوط ذکر خواهد شد). او میخواست این غنچه نشکفته یعنی قیام بر علیه ظلم و استبداد را باز نشده پرپر کند. و این طنینی که در فضای مرگبار ایران (که نفسها در سینه‌ها قبضه شده بود) - صدا برخاسته بود خاموش سازد و بحکم تخیلات پوچش، بحکومت سیصد ساله* خود ادامه دهد.

۱- خوانیها شماره ۹۶ سال ۲۴ ص ۲۰ و ۱۹

* - آقای مشیری در مورد این جمله‌ای که در متن این نامه گفته شده است که: «سفیر ایران با اصرار زیاد نظر میدهد که ...» در دنباله نامه اخیر، این تذکر مفید را می‌دهند: «نا گفته نماید بعضی از کسانی که برای مدت طولانی مکاتبات سیاسی دولت انگلستان را مطالعه کرده‌اند، باین نتیجه رسیده‌اند که اغلب نظریات سیاسی انگلستان و تعیین خط مشی آنان غالباً بنام شخص ثالثی تذکر داده میشود و این هم برای این بود که هر گاه نامه‌ها بوسیله جاسوسان بدست مأمورین کشور رقیب بیفتند مدرک رسمی به دست طرف داده نشود و تصمیمی را که باید اتخاذ شود از قول دیگران گفته باشند.»

در اینجا نیز نظری که داده شده فی الواقع نظر سفیر انگلیس در روسیه میباشد نه سفیر ایران و خوانندگان باید متوجه شده باشند که تبعید سید از تهران در حقیقت بر طبق دستور و نظر انگلیسها و زمینه سازی آنان انجام گرفته است،

* - در مورد آرزوی حکومت سیصدساله حاج سیاح میگوید: «روز جمعه ۱۷ ذیقعدة الحرام سنه ۱۳۱۳ بنده بمنزل حشمة الدوله رفته باهم بمنزل فخر الملك رفتم در آنجا ازهر قبیل صحبت بمیان آمد او گفت من خوابی دیدم که کسی بمن گفت شاه یکصدوسی سال عمر خواهد کرد یکی گفت نه، این قدر سلطنت می کند. من در اردوی شاه این خواب را حکایت کردم بشاه

←

واقعه مسجد ملافیض الله و شورای سه نفری یا مقدمه اخراج سید

در ماه رمضان که ماه تبلیغ و وعظ و خطابه است «ملافیض الله در بندی»^{*} که یکی از وعاظ بود بعد از اینکه باسید آشنا شده و از علاقه‌مندان وی میگردد، روزی در مسجد خود که جمع کثیری از طبقات مختلف از جمله سید در آنجا جمع شده بودند برای ایراد وعظ و خطابه به منبر رفته، با بیانات محرکی شروع به سخن می‌نماید و در اثناء کلامش بمناسبت اسمی از سید میبرد.^۱ حاج سیاح میگوید: «مردم توجه کامل داشتند دیدم را بورتچیان پیرایه‌ها می‌نکارند دانستم خطر نزدیک است.»

و چنین اضافه میکند: «من رفتم منزل آقا سید جمال‌الدین و با حاجی امین‌الضرب و از خلوت کرده گفتم من عزم دارم مدتی در طهران نباشم خطری نزدیک می‌بینم از خطر نمی‌ترسم... و جانبازی در این راه شرف است لکن قطعاً نتیجه ندارد و اثر نمی‌بخشد انسان خود را بمهلکه بیاندازد آن هم بی‌ثمر عقلاً و شرعاً روانیست.»^۲ در این بین خادمی دستخطی آورده، با حاجی امین‌الضرب میدهد و حاجی آنرا خوانده سپس به حاج سیاح میدهد، حاج سیاح می‌بیند که شاه چنین نوشته است: «جناب امین‌السلطان با آقا جمال‌الدین بگویند برود ماندنش در طهران صحیح نیست.»

آنکاه وی نیز آن را بسید نشان میدهد سید در جواب میگوید: «نمی‌روم». حاج سیاح: «آقا در ایران می‌گویند چو فرمان یزدان چو فرمان شاه لا بدید بروید.»

سید: «اگر نروم چه میکنند.»

→ رسید، گفته بود این مدت قلیل قابل سلطنت نیست مجدالدوله گفته بود من در خواب دیدم که شاه از نردبانی صعود می‌کند که سیصدپله دارد، تعبیر کردند که سیصدسال سلطنت می‌کند. شاه گفته باز این چیزی است گویا باین هم قناعت نداشته، من گفتم آخر دیگران هم حق دارند.» (دوره خوف و وحشت ص ۲۳۶)

۲۹۱ - دوره خوف و وحشت ص ۱۶۵ و ۱۶۶

* - این شخص، همان کسیست که سید در نامه معروف خود بمیرزای شیرازی از او به نام يك «دانشمند نیکوکار» یاد میکند.

حاج سیاح: «دو نفر سوار میفرستند بیروتان می کنند اگر نروید می کشند بهر حال شما شخص مجرد فیلسوف جهان گشته اید از چیزی باک ندارید حاجی بیشتر از صد نفر را کفیل است و آبروئی دارد بشما خدمت کرده او را دچار خطر نکنید.»

حاج امین‌الضرب میگوید: «دو روز قبل امین‌السلطان میخواست با من قرار مواجهی برای آقا بدهد قبول نکردم گفتم چیز قابلی نخواهد بود و خلاف شأن آقا میشود.»^۱
باز حاج امین‌الضرب در همان مجلس میگوید: «من حاضرم با کالسکه خود بهمراهی آقا رفته در قم منزل ایشان را مرتب کرده برگردم.»

سید: «نمی‌روم تا مرا بکشند من نمی‌آدمم چرا خواهش کرده آوردند.»
حاج سیاح: «نقداً برای اینکه حاجی را آسوده کنید مهاجرت کنید بحضرت عبدالعظیم.»^۲

از مجموع این گفت و شنودها چنین استنباط میشود، زمانی که شاه میبیند وجود سید برایش خطر دارد با امین‌السلطان دستور میدهد که سید بگوید در ایران نباشد، وقتی که این خبر بسید و حاجی امین‌الضرب میرسد، سید ناراحت میشود و در مقابل چنین فرمانی مخالفت میکند. اما امین‌الضرب که از يك طرف مورد توجه شاه و از طرف دیگر شیفته سید بود و با دیده احترام بوی مینگریست دچار محظور شده ظاهراً پیشنهاد میکند که با مخارج خود ویرا بقم که از پایتخت فاصله دارد ببرد. موقعی که این خبر بشاه میرسد (شاید هم امین‌الضرب این موضوع را بطور خصوصی، خودش یا بوسیله امین‌السلطان و یا شخص دیگری با اطلاع شاه میرساند) ظاهراً با پیشنهاد امین‌الضرب راضی میشود و مجدداً دستخط ذیل را صادر میکند:

۱- دوره خوف و وحشت ص ۱۶۶ (نقل قول حاج سیاح از امین‌الضرب)

۲- دوره خوف و وحشت ص ۱۶۶

۳- صدور دستخط ناصرالدین‌شاه، مبنی بر رفتن سید بقم که خود سید نیز در نامه‌اش بشاه ذکر کرده است اشتباه مخزومی را در صفحه ۵۵ کتاب خود مبنی بر اینکه: «چون سید احساس خونسردی شاه را دانست اجازه رفتن بشاه عبدالعظیم... را از شاه گرفت و با بسیاری از علماء و پیروان خود بانجا رهسپار شد» معلوم میدارد.

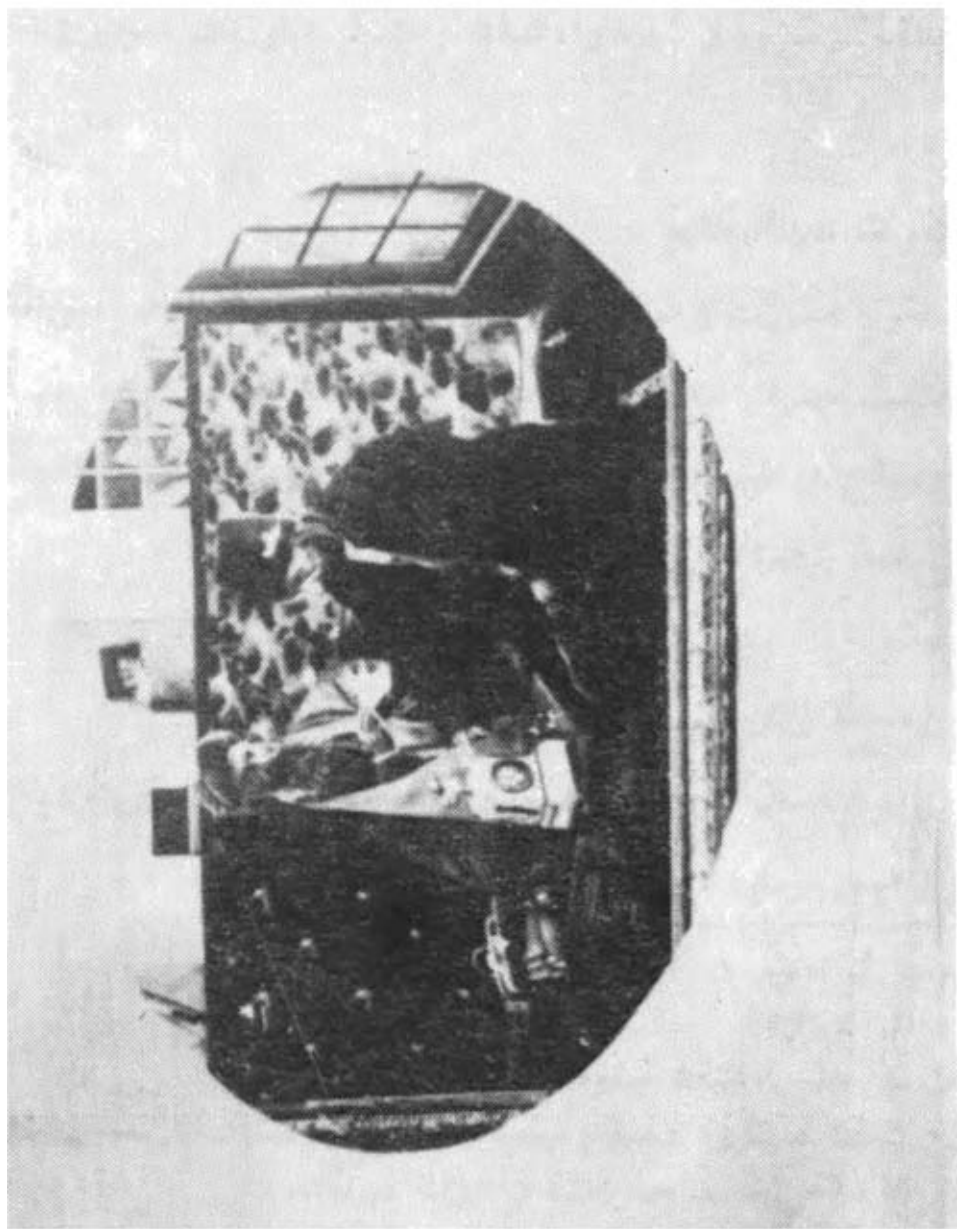


ش ۱۹-۱

میرزا علی اصغر خان امین السلطان



ش ۹-۲



ش ۲۰

حاجی محمد حسن امین الضرب و آقای مهدی ساعت ساز

« تاریخ ۲۳ شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۳۰۷

جناب امین السلطان بنا بود سید جمال الدین را حاجی محمد حسن روانه قم بکند اگر هنوز در طهران است و نرفته است بحاجی محمد حسن بنویس که البته او را روانه قم بکند.»^۱*

اما سید برخلاف دستور شاه و حتی برخلاف نظر امین الضرب و حاج سیاح بقم نرفته ، بحضرت عبدالعظیم میرود و آنجا را آشیانه و سنگر مبارزات شدید چندماهه خود قرار میدهد.

حرکت سید بحضرت عبدالعظیم

پس از این شور و مشورت و صدور فرمان ملوکانه ، سید باتفاق امین الضرب سوار کالسکه شده بسمت حضرت عبدالعظیم رهسپار میگردد و پس از ورود، در آنجا مستقر میشود. حاج سیاح آن شب بحضرت عبدالعظیم رفته، بحضور سید میرسد و میگوید بسید گفتم: «تا حال خطا شده الان در اصلاح گذشته بکوشید.»

سید: «چه بکنم.»

حاج سیاح: «حفظ زبان کنید و بنرمی طرف را رام کنید.»

سید: «زبان سید جمال الدین بحرف دروغ و تملق و ناحق بر نمی گردد.»

حاج سیاح: «پس مردم را بشناسید.»^۲

۱- مجموعه اسناد ومدارك تصوير ۲۰۵

۲- دوره خوف و وحشت ص ۱۶۶

* - از این دستخط سه مطلب استنباط میشود :

اولاً - باذکر کلمات « بنا بود » معلوم میشود که لا اقل يك دستور قبلی صادر شده بود وباسناد آن بنا بوده که حاجی محمد حسن، سید را روانه قم بکند .

ثانیاً - از جمله « اگر هنوز در طهران است و نرفته است » معلوم میشود که شاه چقدر فرق در تفریحات خود بوده است . چنانکه از شخصی که رقیب خطرناکی برایش محسوب می شده ، پس از صدور فرمان اولش، اطلاع نداشته که رفته است یا خیر .

ثالثاً طبق پیشنهاد امین الضرب مبنی بر رفتن سید بقم (که اخیراً از قول حاج سیاح ذکر شد) که طبق این دستخط تاحدی تأیید می گردد ، معلوم میشود که خود حاج سیاح از این فرمان مجدد، اطلاعی نداشته است (بهمین جهت در سیاحتنامه خود از آن ذکری نکرده است .)

حاج سیاح وقتی که از سید جدا میگردد ، بقصد مسافرت بعقبات از ایران خارج میشود و پس از چندی بایران مراجعت کرده ، در تاریخ دوم جمادی الاخر سنه ۱۳۰۸ وارد حضرت عبدالعظیم شده ، بحضور سید (که در درون بست، درخانه شخصی بنام «شیخ حسن» بود) میرسد و چون از قم آمده بود، شرح حال «ملا فیض الله در بندی» را که بوضع ناگواری از بست بیرون کشیده بودند بیان میکند* سید میگوید: «بی عقلی کرد اگر در بست میماند نمی بردند».

حاج سیاح : «خیر عاقل بوده اگر توی حرم هم بود می کشیدند.»

سید: «تو باین مردم سوءظن زیاد داری.»

حاج سیاح : «سوءظن زیاد من ضرری ندارد حسن ظن شما مضر است که باین مفسدان و سخن چینان هم مجلس شده هر حرف را نزد ایشان میگویند.»**

آغاز فعالیت‌های شدید

باید توجه داشت که این ایام بحرانی ترین زمان حکومت ناصرالدین شاه بود . زیرا از يك طرف که شاه از سفر سومش بارو پاپس از خرج هزینه هنگفت مراجعت کرده بود؛ ارمغانی که برای مردم محروم، و ستم دیده ایران آورده بود ، همان از دست دادن امتیازات مهمی بود که مختصراً اشاره شد (موضوع تنباکونیز بیان خواهد شد.) دربار مرکز هرج و مرج و تباهی شده بود. افراد متنفذ و صاحب عنوان هر کدام بفکر پر کردن جیب خود بودند . رشوه خواری بحد و فور رواج یافته بود. نه بداد مظلوم رسیدگی میشد و نه دست ظالم کوتاه میگرددید . قحط و غلا بسرعت افزایش یافته بود . خزانه مملکت در اثر اسراف و تبذیرهای شاه و عمالش تهی شده بود . نا امنی و نابسامانی در شهرستانها نیز حکومت میکرد، خلاصه در جامعه آنروز ایران

۱ - دوره خوف و وحشت ص ۱۶۸

* - شرح مختصر بیرون کشیدن این شخص، از بست حضرت معصومه (ع)، در ذیل نامه سید بمیرزای شیرازی خواهد آمد .

** - تاکنون کارهای سید را میرزا رضا (و شاید کسان دیگری هم بوده اند) انجام میداده و کسی در این ایام از عارف افندی (ابوتراب) خادمش ذکری نکرده است که نزد وی بوده باشد.

عدل و انصاف و قانون و انضباط در گورستان استبداد دفن شده بود* . از دست دادن امتیازات مذکور و بی نظمیهای خارج از حد هم ، طبعاً آزادگان روشندل را خشمگین کرده بود.

از طرف دیگر ، سید که بطهران ورود میکند ، بایانات خود مردم را بر علیه ناصرالدین شاه و دستگاه ستمگرش و نیز بر علیه سیاست انگلستان، تشویق و تحریض میکند که بالاخره باسعایت امین السلطانها؛ و صوابدید سفیر انگلیس، فرمان اخراجش بشرحی که ذکر شد صادر میگردد. ولی سید، علیرغم نظر شاه و حتی دولت انگلیس ، در حضرت عبدالعظیم بست می نشیند و تا ایامی که در آنجا بود، مردم از طبقات مختلف که علاقه و روح دین خواهی و حق طلبی در سرداشتنند، بحضورش میرسند. او نیز با گفتار و بیانات خود ملت را بحقوقشان آشنا میساخت، و آنان هم در نتیجه آشنایی بحقوق و وظایف خود بیشتر آماده مبارزه میشدند و حتی برخی از کسانی که برای بهبود وضع اجتماعی خود احساس مسؤولیت نمی کردند در مقابل شاه ، حق حیات برای خود قائل نبوده و در برابر کمترین اراده اش تسلیم بودند ، کم کم باسخنان سید روحی تازه در جسمشان دمیده میشد . موضوع امتیاز توتون و تنباکو از همه مهمتر و معضلتر شده بود زیرا از چند ماه قبل این امتیاز به انگلیسیها سپرده شده بود و طبعاً فعالیتهایی هم در این باره صورت می گرفت . آزادیخواهان و آنان که قطع ایادی بیگانه ، (به ویژه انگلیس) را خواستار بودند و یک حکومت قانونی را آرزو داشتند ، در مورد گرفتاریها و پریشانیهای اجتماع خود باوی مشورت میکردند و برای نحوه مبارزه خود دستور میگرفتند. **

* - یادداشتهای روزانه اعتماد السلطنه و خاطرات کلنل کاساکوفسکی و عصری خبری (تألیف ابراهیم تیموری) و برخی مآخذ دیگر گواه بر این نابسامانیها است .

** - یحیی دولت آبادی در مورد اینکه کسی بسید ایراد میگردد که اکنون زود است برای مبارزه و وی جواب آن شخص را میدهد، چنین مینویسد: «در آن هنگام که سید در حضرت عبدالعظیم می باشد کسی باو اعتراض میکند که میدانید این سخنان زود است برای ایران یا نه اگر نمیدانید چگونه واگر میدانید و میگوئید چرا ؟ سید جواب میدهد هر وقت شروع شود جای این اعتراض خواهد بود ، (حیات یحیی جلد اول ص ۹۸)

گرچه نویسندگان، در این زمینه یعنی از رهبری کردن سید، مجاهدان آن عصر را فعالیت بر علیه واگذاری امتیاز توتون و تنباکو به انگلیسیها، در این ایام چیزی ذکر نکرده‌اند (یا اگر بیانی کرده‌اند اجمالاً رد شده‌اند) ولی بنظر نگارنده حضرت عبدالعظیم (ع) در این ایام، ستاد فرماندهی نسل زنده و پیکارجوی آن زمان ایران بوده است.

صدور اعلامیه

در همین روزها بود که شبانه اعلامیه‌ای بر روی دیوارهای مساجد و کاروانسراها و معابر عمومی و قنسو‌الخانه‌ها، بمضمون زیر نصب کردند:

« این کوچه‌های تنگ که عموم مسلمانان حتی سگها و گوسفندها حق دارند چگونه بخارجه بخشیده‌اند که فردا اطفال مسلمانان زیر عراده کالسکه اجانب خورد خواهد شد از آن بدتر تنباکو مال ایرانی خریدار استعمال کننده ایرانی بچه دلیل فروش و خرید منحصر اجانب شده و همینطور تنقیدات دیگر بکارهای دولت بود،^۱

اعلامیه دیگری که ظاهراً منسوب بمیرزا رضا است و قطعاً (در صورت صحت

انتساب) او هم با نظر عده‌ای آنرا تهیه کرده بود، باین شرح منتشر میشود:

« مؤمنین! مسلمانان! امتیاز توتون، رودبارون از دست رفت، تهیه قند از دست رفت، راه اهواز از دست رفت، بانک آمد. تراموای آمد، مملکت بدست بیگانگان افتاد، شاه در فکر مات نیست کار را بدست خود بگیریم،^۲

آقای دکتر مهدی ملکزاده در مورد پخش این اعلامیه‌ها در کتاب خود میگوید:

« یک شب متجاوز از سیصد چهارصد نسخه متحدالآل بمساجد ومدارس تهران انداختند و بجهت هر یک از علماء بلدهم مخصوصاً پاکتی بتوسط اشخاص نا معلوم فرستادند تماماً تشویق مردم بود بخروج کردن و خلع نمودن شاه از مقام سلطنت این نوشتجات که بدست افتاد فهمید که کار سید جمال‌الدین است.^۳

باز آقای دکتر ملکزاده از قول عباس میرزا ملک آرا (ظاهراً برادر ناصرالدین شاه است)

۱ - دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹

۲ - علل پیدایش مشروطیت ایران. مصنف عبدالله شاعی طهرانی ص ۲۶ و انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن نویسنده م - پاولویچ و تریا - س. ایرانسکی -

مترجم: م - هوشیار ص ۱۲۳

۳ - تاریخ انقلاب. مشروطیت ایران ص ۱۲۲

در باره یکی از جنبشهای علنی چنین مینگارند: «آقای سید علی اکبر فالح [فال] اسیری در شیراز بمنبر در آمد از زیر عبا شمشیری بیرون آورد و گفت امروز جهاد واجب است این پیش آمد را حکومت فارس بطهران تلگراف کرد از طهران حکم شد سید را گرفته تحت الحفظ روانه عراق عرب نمایند.»^۱

بالاخره دامنه این مبارزات به آنجا کشانیده شد، که روزی نامه سرگشاده شدید - اللحن بدون امضایی بدست شاه میرسد که در آن نامه پس از فحش و ناسزای زیاد، وی را منتهم بسوء اداره مملکت کرده بودند و در آن نامه گفته بودند که او منافع دولت ایران را تسلیم دولت انگلستان کرده است.^۲ شاه که از سید دل خوشی نداشت، و کسی را جز او مسبب اصلی این نامه نمیدانست و چون علاوه بر این تهدیدات، روز بروز دامنه مبارزات سید پس از گذشت يك عمر خفقان عمومی، گسترش مییافت، تصمیم میگیرد (البته باز با نظر سفیر انگلیس) مسبب اصلی این جنبشها را طرد کند. باین جهت دستور اخراج وی را صادر میکند*.

۱ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ص ۱۲۸

۲ - خواندنیها شماره ۹۸ سال ۲۴ متن تلگراف محرمانه کندی مورخه ۱۱ ژانویه ۱۸۹۱

و متن نامه محرمانه شماره ۱۱ مورخه ژانویه ۱۸۹۱ ص ۲۰

* یکی از موضوعاتی را که بعضی از مورخان (عمداً و یا سهواً) بسید نسبت میدهند، اینست که میگویند، وی مؤسس حزب فراماسونی در ایران است. اما تا آنجا که نویسنده تحقیق کرده است، این انتساب صحیح نیست. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران در ص ۱۱۸ گوید: «بطوریکه شهرت دارد موجود این حزب میرزا ملکم خان بود که برای برقراری قانون و عدالت در ایران کوشش بسیار نموده ... لکن عده ای از مطلقین سرچشمه این فکرنوین و مسلک تازه را از ناحیه اروپائینی که در ایران بوده اند میدانند ... بعضی از فرانسویان از جمله دکتر کارل در توسعه آن همت گماشت»

این جمعیت ظاهراً در سال ۱۲۷۵ در ایران تشکیل شده است چنانکه کتاب فکر آزادی در شرح حال ملکم در ص ۹۴ گوید: «در سال ۱۲۷۵ اولین خط تلگرافی را در ایران احداث کرد بنای فراموشخانه را در ایران ظاهراً در همان سال نهاد ... ملکم در ایجاد فراموشخانه اجازه ناصرالدین شاه را تحصیل کرده بود ... ، آشنایی سید با این جمعیت ، بعد از سفر دومش بمصر، یعنی از سال ۱۲۸۲ با اینطرف مییابد و وی تا سن ۲۱ سالگی که مطابق سال ۱۲۷۵ است هنوز به آن حدود قدم ننهاده بود (که بفرض بگوییم، با سابقه آشنایی که از این حزب داشته، اقدام بچنین کاری کرده باشد) به علاوه، در آن سن هم در ایران چنان قدرت و نفوذی نداشته که بتواند با بودن در خارج از ایران، يك حزب سیاسی تأسیس کند .

صدور فرمان ملوکانه!

شاه وقتی که تا این حد مردم را بیدار می‌بیند، که اعلامیه‌های متعدد بِنفع حقوق خود صادر میکنند و نامه سرگشاده بدون امضاء برایش می‌فرستند و نغمه‌های «شاه و صدراعظم باید خلع شوند» و «ایادی بیگانه (به ویژه انگلیس خائن) باید قطع گردد» و مانند آن را بکوشش میرسانند، احساس تزلزل و واژگونی در ارکان سلطنت خود مینماید. باین جهت برای از بین بردن کانون این تحریکات، به «مختارخان» که از جانب امین‌السلطان حاکم حضرت عبدالعظیم بود، دستخطی باین مضمون می‌فرستد:

«مختارخان* سید جمال‌الدین را از بست بیرون کرده باین سواران بسپار.»^۱
بازمقارن همین اوقات یعنی در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۸۹۱ تلگراف محرمانه‌ای بشماره ۵، از طرف سفیر انگلیس در طهران بوزارت امور خارجه انگلستان، بشرح زیر فرستاده میشود:

«عطف بنامه شماره ۳۴ محرمانه مورخه ۴ مارس سال گذشته چند روز پیش شاه يك نامه سرگشاده و بدون امضاء دریافت که در آن پس از فحش و ناسزای زیاد او را متهم باین کرده‌اند که منافع ایران را تسلیم دولت انگلستان نموده است پس از این که برای اعلیحضرت مسلم میشود که نویسنده آن نامه سید جمال‌الدین معروف است دستور داد او را که در شاه عبدالعظیم نزدیک تهران متحصن گردیده دستگیر و تحت الحفظ به‌مراه یک‌عده سوار بکرمانشاه برده و از آنجا به سرحد ترکیه تبعیدش نمایند.
امضاء‌کنندی،^۲

۱- دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹

۲- خواندنیها شماره ۹۶ سال ۲۴ ص ۲۰

* - عباس میرزا ملک‌آراء، محمد حسین یوزباشی، را بنام مأمور اخراج سید ذکر میکند.
(انقلاب مشروطیت ایران جلد اول ص ۱۲۲)

میرزاالطف‌الله علاوه بر مختارخان و آقا بالاخان، سردار را مأمور بیرون کردن سید میدانند (شرح حال و آثار سید ص ۵۰)

اما خود سید، در نامه‌ای که برای امین‌الضرب مینویسد فقط از مختارخان که بیست نفر همراه داشته نام میبرد (شاید این دو نفر هم، جزه آن عده بیست نفری بوده‌اند).

عمال شاه سید را بوضع فجیعی از «بست» بیرون میکشند .

پس از صدور فرمان شاه ، «مختارخان» بیست نفر فراش^۱ را مأمور میکند که سید را از بست بیرون کنند و دستور میدهد که اگر در حرم بود و بمیل خود نیامد ، بیرونش بکشید^۲ . فراشان بسمت حضرت عبدالعظیم حرکت میکنند ، وقتی که وارد آن محوطه میشوند ، ابتدا درِ صحن را می بندند و سپس بمحل اقامتش رفته و در حضور «معین التجار» ، بسید (که بیمار بوده) میگویند بیا بیرون ، باید بیرون بروی . وی اعتنا نمی کند . ولی در مقابل عدم توجه بگفته های آنان ، بسرش میریزند و عمامه اش را از سرش برمیدارند* . آنگاه گریبان و دست و پایش را گرفته با سرعت تمام لگدزنان در میان برف و گل و لجن با پای برهنه کشان کشان بیرونش می برند . در این اثنا بند زیر جامه اش باز شده مکشوف العورة میشود . با چنین وضعی او را بروی برف میکشند^۳ . اما وی از شدت صدمات وارده ، باحالت بیماری بیهوش میشود . با این حال او را تا دارالاماره مختار خان می رسانند و در آنجا بیهوش می آید^۴ و برای اینکه احساسات مردم جریحه دار نشود و این امر اهانت بدین تلقی نگردد ، جملات «ضد مذهب و بابی است» و «جمهوری خواه است» را بر زبان میرانند و چون مکشوف العورة شده بود ، کلمات «غیر مختون است» را در بین مردم انتشار میدهند و با این انتساب می خواستند به اصطلاح ضد مذهب بودنش را ثابت کنند . پس از آن یا بوئی آورده ، ویرا بر روی آن سوار کرده ، پاهایش را از زیر شکم بابو می بندند^۵ و با سی سوار^۶ (بعضی

۱- مجموعه اسناد و مدارك تصوير ۱۸۹

۳۰۲- دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹ و برخی مآخذ دیگر .

۴- مجموعه اسناد و مدارك تصوير ۱۹۰ متن نامه سید به امین الضرب .

* - میرزا لطف الله گوید : « آن سید وحید مظلوم را مانند جد بزرگوارش عمامه بگردنش

انداخته از زاویه مقدسه اش بیرون کشانیده ، (شرح حال و آثار سید ص ۵۰)

** - در ضمن مطالعه مآخذ مختلف در دو مآخذ (دوره خوف و وحشت و جله محیط) دیدم که

سید در بین این ماجرا می گفت : « یا عدل یا حکیم » .

*** - شاید علت بستن پاهایش بترتیب فوق ، بجهت بیماری و صدمات وارده بوده که قادر به

نگهداری خود بر روی بابو ، نبوده است و یا شاید این عمل در مورد مجرمانی که باین طریق

نفی بلد میکردند (بفرض برای جلوگیری از فرار) عمومیت داشته .

اشتباهاً پانصد سوار ذکر کرده اند) در حدود تاریخ ۲۷ یا ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۸^۱ حرکتش میدهند. برای اینکه خوانندگان، از جریان بیرون کشیدن سید از بست حضرت عبدالعظیم و بردنش تا کرمانشاه، بهتر مطلع شوند؛ خوبست ما وقع را از زبان خودش که بوسیله نامه برای حاج امین الضرب گزارش میدهد نقل کنیم:

دکرمانشاه ۲۳ جمادی الثانی.

جناب نیرالغواذ حاجی محمد حسن امین لازال ثابتاً علی سبیل الرشاد را سلامها باد روز پنجشنبه در حضره عبدالعظیم که از بیماری قدرة بر حرکت نداشتم بیست نفر جلاد (فراش) عمر سعد (مختارخان) ریختند بمنزل (معین التجار هم بودند) مرا بغایت غضب و حدت که نمونه‌ئی از حد و کینه عساکر ابن زیاد بود کشیدند - چون خوف آن داشتند که مبادا اندک اسلامی در قلوب اهل شهزاده عبدالعظیم مانده بسبب غیرت دینی از من حمایت کنند (و حال آنکه این خیال باطل و فکر محال بود چونکه اسلام و دین و غیرت و حمیت مدنیت که از آن و لاهجرت نموده چنانچه همیشه میگفتم) آنقدر مرا بسرعت میبردند و بشتاب میکشیدند که دکمه‌های قبا و پیراهن گلوی مرا چنان فشار داد که نفسم قطع شده بزمین افتادم - پس از آن بهیچگونه نداشتم که مرا بچه نوع بدار الاماره عمر سعد رسانیدند و تا مدت چهار ساعت هیچ نمیفهمیدم که در کجا هستم چون بنخود آمدم و عمر سعد و شمر را (حسن خان قزوینی سرتیپ سوار کشیک خانه) در حضور خود دیدم و مدت سه ساعت هم بی‌عمامه بی‌ردا فشته علی‌الاتصال آب مینوشیدم چونکه بسبب حبس نفس حرارت شدیده‌ئی در جگر حاصل شده بود (حتی تا کرمانشاه این باقی بود و میبایست روزی چهل بار آب بنوشم) پس از آن شمر گفت دو ساعت پیش بغروب نمائده باید سوار شد درین بین بمختارخان گفتم بگوئید کیف مرا که در آن اندکی پول است بیاورند ایشان برخواستند رفتند و کیف را هم که در آن بعضی مبلغ و پاره‌ئی اوراق و کتب بود ندادند* هرچه گفتم بدیشان خبر دهید کسی هم

۱- مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۳۱ استنباط از نامه امین الضرب به آقا محمد یزدی ساکن قم.
* - در مورد این کیف، اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود چنین مینویسد: «جمعه ۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ - از آنجا (خانه نایب السلطنه) منزل امین الدوله رفتم. شنیدم کیف



ش ۲۱

حاجی محمد حسن امین الضرب و فرزندش
حاجی محمد حسین امین الضرب (ثانی)

بدیشان خبر نداد آخر الامر شمر گفتند وقت میکنند ما کیف را برای شما بقم روانه خواهیم نمود - پس يك بقیچه لباس مرا آورده با قلمدان و اسباب (چپق) ولکن یکی قلمدان را برداشت و دیگری اسباب چپق را و سیمی چوبدست را و الحاصل در محضر خودم آن چیزهای حقیر را هم نهب کردند همان عبا و لباده و دو قبا در جوالی گذاشته مرا يك یابوی لکنتی سوار نموده تا يك نیمساعت سی سوار با من آمدند - پس از آن مرا در حالت بیماری و تنگ نفس و حرارت کبد به پنج سوار که رئیس ایشان سنان بن عنس که حمیدخان سرهنگ باشد سپردند دیگر در بین راه بسی بالا پوش بی شلوار با همه آن برفها و آن سرماهای شدید و آن خشونت اخلاق و عدم ایمان حارسین و در منزل کاهها بطویلها فرود آمدن آن عفونتها آن دودها دیگر خود شما تصور کنید که چه گذشته است و از همه شکفتن اینکه چند قران که در جیب بود لشکر ابن سعد بدر بردند...»^۱

میرزا الطف الله که ناظران این جریان را دو نفر دانسته است چنین گوید : « بالاخره در آنوقت که سید را از حضرت عبدالعظیم بیرون کشیدند جز سید و معین التجار و میرزا رضای کرمانی معروف کسی دیگر خدمت سید نبوده - معین التجار از خوف پنهان میشود و میرزارضا و اشریعتاگویان اهالی طهران را به تأیید و یاری و استخلاص آن وحید زمانه وادار مینماید.»

ولی بطوری که حاج سیاح مینگارد، ابتدا میرزارضا نبوده، بعداً میرسد و هنگامی که بسید آن تهمت را میزنند «سلیمانخان افشار صاحب اختیار» که حضور داشته، چنین پرخاش میکند: «ای مردم حیا کنید سید جمال الدین پسر آقا سید صفدر مرحوم از سادات صحیح النسب اولاد پیغمبر و اهل ولایت من است که خوب او را میشناسم این چه تهمت

→
سید جمال الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده اند . چند کاغذ بخط امین الدوله بوده است . اما چون امین الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی نویسد وحشت نداشت . شکر خدا که ابدأ به این شخص کاغذ ننوشته بودم . به این جهت خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم»
(مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۵۱ و ۱۵۲)

۱ - مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۱۸۹ و ۱۹۰

است حیا کنید.^۱

نقش میرزارضا در این جریان

میرزارضا، این جوان پرشور وقتی که می بیند به شخص مورد علاقه اش چنین اهانت هایی شده است، تهییج می گردد و آتشی که از ظلم و تعدی دوران حکومت شاه در قلبش روشن شده بود، شعله ور میشود. آنچنان شعله ای که تا قتل شاه زبانه میکشد. سپس فریادکنان، در کوچه و بازار به راه افتاده، مردم را بکمک می طلبد، و میگوید: «مردم این امامزاده مرده را که بزیارتش می آید امامزاده زنده را بسرش این بلا را آوردند تماشا می کنید! فردا جواب جدش را چه می گوئید»^۲ این سروصدا که بگوش مختارخان میرسد، دنبالش فرستاده، دستگیرش میکنند. آنگاه بفلکش بسته، چوب زیادی میزنند. بعداً مختار السلطنه از او می پرسد، «بسید زیاد ارادت داری؟»

میگوید: «بلی اگر رها کنید با این پای زخم در میان برف دنبالش میروم»^۳ آنگاه بعد از این گفت و گوی مختصر، حبسش میکنند.

پس از اخراج سید، آنان که طالب آزادی و خواهان زندگی با عزت بودند و میتوانستند بوسیله یک رهبر فکور از راههای اصولی مبارزه کنند، از این جریان سخت متألم و غمگین بودند. فتنه گران سودجو که منافع شخصی را بر مصالح اجتماعی و دینی و رفاه موقت توأم با ذلت و زبونی را، بر یک زندگی شرافتمندانه در سایه ایمان برتری می دادند، از این حادثه شاد و مسرور بودند. حاج سیاح گوید:

«من هنگام مغرب بمنزل امین السلطان رفتم دیدم حاضران شادی کنان گرفتن آقا سید جمال و این صدمه ترا یکدیگر میگویند و میگویند مسلمان نبوده زیرا

۳۹۲۹۱- دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹

*- این جوان پرشور علاقه شدیدی نسبت بسید داشته است، چنانکه بعد از قتل شاه، استنطاقی که از زن میرزا رضا میشود در این باره چنین میگوید: «من نمی دانم این عاشق سید بود چه بود که از همان وقتی که سید را بردند شب و روز گریه میکرد (قطلاً بعد از آزادیش بوده است، زیرا پس از این جریان بطور موقت چند روزی در حبس بوده - نگارنده) و مثل دیوانه ها شده بود تحقیق کنید ببینید غیر از این است یا اگر من بیش از این اطلاع داشتم سر مرا بپرید» (نقل از روزنامه صور اسرافیل شماره ۱۱ ص ۵ پنجشنبه ۱۲ رجب ۱۳۲۵)

مکشوف العورة شده ختنه نکرده بوده. خلاصه از آنجا بخانه وزیر دفتر رقتم دیدم جمعی در آنجا هم خبر این فتح بزرگ را که شاه و امین السلطان و کلمران میرزا کرده اند بیكدیگر میگویند گویا قفقاز را برگردانده یا هرات را گرفته اند... بعضی در آنجا هم بنحوشمات می گفتند سید نبوده کشف عورت شده ختنه نشده بوده. ^۱

باز گوید: «من با حال پریشان بخانه امین الضرب محرمانه رقتم در اینحال معین التولیه هم از قم وارد شده شرح ظلمی که باقا شده بود بیان کرد هر سه مثل عزادار گریه کردیم.» ^۲

میرزا رضا هم که بخاطر علاقه شدیدی که بسید داشت و در اثر مشاهده مظالمی که عمال شاه در حق سید انجام داده بودند و بجرم اینکه مردم را برای جلوگیری از این معرکه تشویق کرده و موقتاً بزندان افتاده بود؛ بنا بقول حاج سیاح، مختارخان با گرفتن چهارده تومان از میرزا رضا او را رها میکند. ولی خواهر زن * میرزا رضا از امین اقدس (یکی از زنه‌های شاه) نامه‌ای سفارشی برای مختارخان گرفته و بموجب آن، پول را بمیرزا رضا پس میدهند. ^۳

سید در قم

سید پس از مواجه شدن با آن صحنه‌ها، در حدود تاریخ ۲ جمادی الثانی ۱۳۰۸^۴ بوسیله مأموران مستحفظ، تحت الحفظ به «قم» (جایی که ابتدا قرار بود اقامت اجباری بدهند) بقصد اخراج از ایران برده میشود. اما سه روز پس از اخراجش از حضرت عبدالعظیم، حاج امین الضرب دوست علاقه‌مندش، در غره جمادی الثانی ۱۳۰۸ نامه ذیل را جهت «آقا محمد یزدی» ساکن قم که ظاهراً نماینده‌اش بوده است، میفرستد:

۱ - ۲۹ - دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹

۳ - دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹ و ۱۷۰

۴ - مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۱۳ استنباط از نامه آقا محمد یزدی نماینده امین الضرب در قم.

* - متن نامه‌ای که امین اقدس، در توصیه میرزا رضا برای امین الضرب نوشته است، این ارتباط را (که بشهادت همان نامه، خواهر زن میرزا رضا منشی امین اقدس بوده است) معلوم میدارد. (مجموعه اسناد و مدارک ذیل ص ۱۵۲)

ولازم شد به شما بنویسم ، سه روز قبل جناب مستطاب آقای حاج سید جمال الدین دام‌افضاله‌العالی را برحسب حکم اولیای دولت جاوید آیت تحت‌الحفظ آوردند به قم. نمیدانم از آنجا به کجا خواهند برد. احوالات جناب معظم‌الیه را بنویسید. هرگاه در قم توقف دارند بروید خدمتشان عرض بندگی برسانید. فرمایشی داشته باشند اطاعت بکنید. وجهی بخواهند فوراً الی پنجاه تومان بخواهند بدهید. و هرگاه بنای رفتن از قم باشد باز بطور محرمانه بروید عرض کنید وجهی اسبابی چیزی بخواهند بگیرد فوراً بدهید و عرض کنید دقیقه‌ای از غصه شما آسوده نیستم. میرزا محمدرضا هم مرضی شده به خانه خودش رفته است. آسوده باشند. احوالات جناب آقا را بنویسید و انشاءالله سعی و اهتمام در آمدن خودتان به طهران بکنید. چون جناب مستطاب آقا هیچ به همراه ندارند و کسی هم نمی‌شناسند البته الف البته خودتان به کارواسرا و چاپارخانه و مهمانخانه بروید و عرض بندگی کنید و عرض کنید در فرمایشات حاضرم. اما این نامه، موقعی بدست نماینده امین‌الضرب میرسد که سید را از قم نیز حرکت داده بودند.

اضطراب شاه از اخراج سید

در صفحات قبل ، باطلاع خوانندگان محترم رسید که در مورد اخراج سید بین شاه و امین‌السلطان اختلاف بوده است (نظر سفیر انگلیس هم تأثیر بسیار زیادی داشته است) . اما پس از آنکه ویرا با آن وضع فجیع از حضرت عبدالعظیم اخراج میکنند ، خصوصاً چون اخراجش مقارن با فصل زمستان و برف و سرما بوده ، شاه از ترس اینکه مبادا وی در بین راه ، بعلت صدمات وارده و ضعف مزاج فوت شود و مرگش باعث شورش و انقلاب مردم گردد و در نتیجه سبب سرنگونی تاج و تختش شود ؛ آنگاه بامین‌السلطان دستور میدهد که چند نفر مأمور در تعقیبش بفرستد و او را در قم یا در همدان متوقف نمایند و پس از ملایم‌شدن هوا تبعیدش کنند.

اینک بمناسبت عین نامه‌ای را که از طرف سفیر انگلیس در طهران بوزارت امور

خارجة انگلستان ارسال شده است نقل میشود:

تهران شماره ۲۰ محرمانه مورخه ۲۰ ژانویه ۱۸۹۱

عالی جنابا پیرو نامه شماره ۱۱ مورخه ۱۲ ماه جاری اینجناب اینک معروض میدارد چند روز پس از تبعید سید جمال الدین شاه ترسید مبادا در وسط زمستان این مسافرت طولانی و سخت برای صحت مزاج سید مضر باشد و یا اینکه احتمالاً باعث مرگ وی بشود از اینرو بامین السلطان دستور داد چند نفر مأمور پشت سر سیدروانه و به مستحفظین ابلاغ نماید که سید را در قم و یا در همدان متوقف بدارند تا اینکه هوا قدری ملایم تر شود و پس از مساعد شدن هوا او را بسر حد ترکیه بفرستند.*

شاه میل داشت که يك نامه دوستانه بسید نوشته شود و مقداری پول و هدایا برای وی ارسال گردد با اینکه امین السلطان سعی کرد شاه را از این نظر منصرف نماید ولی شاه اصرار نمود منویات او به موقع اجراء گذارده شود.

عالی جناب (مقصود امین السلطان است) بمن اطلاع داد که او هنوز امر شاه را در این مورد اجرا نکرده است و از این کار اجتناب خواهد کرد زیرا وضع مزاجی سید بسیار خوب است و هیچگونه خطری که باعث مرگ وی بواسطه سختی این سفر باشد وجود ندارد و تبعید او منجر به اختلال عمومی نیز نخواهد شد و شاه بی سبب از این موضوع بیمناک است .

امضاء کندی،^۱

سید در کرمانشاه

سید ظاهراً در حدود نیمه اول ماه جمادی الثانی سال ۱۳۰۸، باتفاق پنج مأمور، تحت الحفظ بکرمانشاه وارد شده، بمنزل «میرزا زین العابدین خان حسام الملک» والی کرمانشاه میروند. سید در منزل مشاراً الیه، بدنبال یکی از آشنایانش به نام «ملاعلی» که در طهران در خانه امین الضرب او را دیده بود و آشنایی داشت^۲ میفرستد، ملاعلی

۱- خواندنیها شماره ۹۶ سال ۲۳ ص ۲۱

۲- مجموعه اسناد ومدارك ذیل ص ۱۰۶

* - باز در این گزارش مانند سایر موارد، از شخصیت مجهولی (که خود سفیر باشد) و در اخراج سید نقش اساسی داشته است اسمی برده نمیشود .

وقتی که بحضور سید میرسد، ویرا آنچنان که باید بحسام الملك معرفی مینماید، و از ناه برده میخواهد که ، سید ، مدت اقامت خود را در کرمانشاه ، در منزل وی بسربرد ، اما حسام الملك قبول نکرده و خیلی در حق سید محبت میکند، و حتی مبلغ بیست تومان سوارانی که همراهش آمده بودند میدهد و چون وضع لباسش خوب نبوده* ، خیاطی را احضار کرده ، دستور میدهد که دو دست لباس برایش بدوزد**

اکنون برای اینکه از عقیده سید پس از این همه شدائد و مصائب باخبر شویم، بهتر است از زبان خودش که در دنباله نامه مورخ ۲۳ جمادی الثانی خود برای امین - الضرب نوشته است (بانضمام چند نکته دیگر ورودش در کرمانشاه) بیان کنیم :

اینهمه را نوشتم تا آنکه بدانید این مصائب همه بر بدن من وارد آمد ولی در همه این حالات روح من سرور بوده و هست و خواهد بود و بلاشک بعضی ایرانیان خواهند دانست که من برای اصلاح احوال صوری و معنوی ایشان تا هر درجه ایستاده‌ام دارم آنچه میکفتم نه از برای امرار وقت و گرمی مجلس بود و از خداوند تعالی خواهانم که این واقعه مهوله را یکی از اسباب فوز من قرار دهد و بدین مقصد عالیم برساند و دل‌های پاک منور بایمان را شادگرداند آمین - کاغذی به آقا محمد علی نوشته بودید خواندم هیچوقت در صفای روح و نقاوت نفس و علو سجایای شما از یوم اول ملاقات شبهه نکرده بودم شکر شما با خداست و جزای شما از اوست «آقا محمد علی» الحق چون «ملا علی»

۱ - مجموعه اسناد و مدارک نامه ملا علی عرب (طرف حساب امین الضرب) از کرمانشاهان بوی ص ۱۰۶

* - چنانکه قبلا در نامه سید دیدیم، لباس وی دربدو حرکت ، عبارت بود از: يك عبا و يك لباده و دو قبا .

** - میرزا لطف‌الله در کتاب خود، از حسام الملك اسمی نبرده است و بجای وی از «حسین خان امیر افخم شوروینی قراگوزلو» نام برده ، چنین مینویسد:

« در آن تاریخ حسین خان امیر افخم شوروینی قراگوزلو حاکم کرمانشاه بوده با احترامات فائمه از سید پذیرایی میکند و يك وجهی تقدیم میکند سید وجه را رد میکند حواله داشته میفرستد از تاجر میگیرند ، (شرح حال و آثار سید ص ۵۰ و ۵۱)

ولی بشهادت نامه سید و بعضی اسناد دیگر، در آن موقع حسام الملك حاکم کرمانشاه بوده است ؛ بنظر میرسد که ، میرزا لطف‌الله در ذکر این موضوع اشتباه کرده باشد . مگر اینکه بگوییم شخصیت غیر معروفی بنام «حسین خان شوروینی» (که بفرض سالهای قبل حاکم آنجا بوده) میخواست باو کمک کند .

همیشه در خدمتگذاری حاضرند و البته آنچه لازم باشد از ایشان گرفته خواهد شد جناب حسام‌الملک تا امروز بسیار مجاملت مینمایند الحق اینهم عجیب است - اکنون بیمارم و لهذا از رفتن و ماندن [سخنی بمیان نیاورده است و امیدوار آنم که نه در عزم شما و نه در حرارت ایمانیه شما نقصی حاصل شود بلکه باید سپس این واقعه مهوله مترقب آن باشید که علی‌الدوام عجائب قدرت الهیه را در اعداء دین و دولت مشاهده کنید و بر مراتب ایمانیه خود بیفزائید و عدل خدا را بدیده تحقیق بنگرید و کیل الدوله هم پیش من آمدند و اظهار نمودند که هر چه بخواهید از اسب و نقدینه حاضرم تشکر نمودم آقا محمد علی میگفت که امین الدوله سرهنگک پستخانه نوشته است که هر چه مرا لازم باشد کارسازی کنند ولی تا حال کتابت نزد من نیامده است. حاجی ملک را سلام و فاضل خود را درود میرسانم و السلام
جمال‌الدین‌الحسینی^۱

ظاهراً ابتدا قرار بوده است که سید را در کرمانشاه بیش از پنج الی شش روز نکه ندارند.^۲ اما چون مریض بوده است، چندی هم توقف مینماید و چنان که در نامه اخیر خود قید میکند، تا این تاریخ حسام‌الملک اسمی از رفتن و یا ماندن وی بمیان نمی‌آورد. ولی قسمتی از متن دو نامه‌ای که در این باره، ذیلاً نقل میشود بانظر سید که فوقاً در ضمن نامه مورخ ۲۳ جمادی‌الثانی خطاب بامین‌الضرب، ذکر شد تعارض پیدا میکند. نامه‌ای که «ملاعلی عرب» در تاریخ ۲۲ جمادی‌الثانی جهت امین‌الضرب نوشته میگوید: «یوم قبل سرکراجل آقای امیر حسام‌الملک فرستاده خدمت آقا که فردا باید بروید. آقا چون حالتی نداشت و منتظر جواب خط سرکا [ربود] بنده [را]»^۳ فرستادند خدمت سرکار امیر مهلت شش یوم گرفتم که بعد از شش یوم حرکت کنند باسوار.^۴ و نیز آقا «محمد علی اصفهانی» مستخدم دخایه در کرمانشاه، در ضمن نامه مورخ ۲۲ جمادی‌الثانی خود خطاب بامین‌الضرب، مشابه عبارت فوق را با کمی اختلاف

۱- مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۱۹۰ و ۱۹۱

۲- مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۰۶ استنباط از نامه ملاعلی عرب از کرمانشاهان بامین‌الضرب.

۳- مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۰۷

* حروف بین کروشه ظاهراً از مؤلفان و مجموعه اسناد و مدارک است.

چنین بیان میکند : «بواسطه جناب حسام الملك بسیار بسیار مهربانی بایشان کردند و می کنند و فرمودند از ایشان خواهش کردم چند روزی کرمانشاه اذن بدهید بمانم شاید حالت خوب شود . قدری کمی کسالت دارند. جناب حسام الملك چهار پنج یوم اذن دادند.»^۱

بهر حال علت این تناقض گویی هنوز برای نویسنده معلوم نیست.

هنگام ورود سید بکرمانشاه ، حاج امین الضرب در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۸ ، نامه‌ای برای ملاعلی عرب نوشته و در جواب استفسار تلگرافی «ملاعلی» مبنی بر دادن لوازمی که مورد نیاز سید بوده* ، سفارش میکند که هر چه لازم دارد بدهد.^۲ سید صورت اجناسی از قبیل : گلیم سه ذرعی ، سماور ، سینی استکان ، استکان نعلبکی و غیره مطابق صورت موجود در کتاب «مجموعه اسناد و مدارک» را تهیه میکند (وظاهراً وجهی هم می خواهد) آنگاه آقا محمد علی که از خدام امین الضرب بوده است ، این اجناس را تهیه کرده و بضمیمه ۱۳ لیره در اختیارش میگذارد** . حسام الملك هم مبلغ بیست تومان پول ، و چهار الی پنج قلم اسباب راه بسید میدهد؛***^۳ سپس در تاریخ ۲۹ جمادی الثانی ،

۱- مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۰۳

۲- مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۳۱ نامه امین الضرب به آقا ملاعلی .

۳- مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۰۴ نامه آقا محمد علی بامین الضرب ، و ص ۱۰۸ نامه آقا ملاعلی بامین الضرب .

* - ممکن است ابتدا امین الضرب به وسیله اشخاصی ، بسید سفارش کرده باشد آنچه که مورد حاجتش است از ملاعلی بگیرد و استفسار وی شاید بخاطر مراجعه سید بوده است .

** - حواله‌ای که امین الضرب برای سید میفرستد محرمانه بوده و مایل نبوده است کسی از آن مطلع شود؛ ولی به امین الضرب رسانده بودند که وقتی حواله اش بدست آقا محمد علی میرسد نامبرده در حضور عده‌ای با صدای بلند میگوید : که از جانب حاجی امین الضرب برای سید حواله‌ای ارسال شده است. آنگاه امین الضرب آقا محمد علی را مورد سرزنش قرار میدهد ؛ او نیز برای براءت خود میگوید : « بنده کجا داد کشیدم که خدمت ایشان چیزی حواله شده بخداوند قسم است که خودم و ملاعلی فهمیده و السلام » (مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۰۵)
*** - امین الضرب در نامه‌ای که برای آقا ملاعلی میفرستد ، از خبر مبنی بر حواله دادن امین السلطان میپرسد ، وی در نامه خود این خبر را تکذیب کرده میگوید : اصل ندارد (مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۰۸)

دوازده نفر سوار با یوز باشی ویرا بطرف خانقین حرکت میدهند.^۱
 سید همراه مأموران خود ، در آخر ماه جمادی الثانی^۲ ۱۳۰۸ وارد خانقین
 میشود و از آنجا تلکراف ورودش بکرمانشاه میرسد. رسید سید بخانقین ، در دوم ماه
 رجب بدست حسام الملك میرسد. او نیز در جواب تلکراف امین السلطان ، تلکرافی
 ورود سید را بخانقین اطلاع میدهد. گرچه مأخذ ورود سید بخانقین از نامه ملاعلی
 عرب است؛ ولی در مورد مطلع شدن از ورود سید بخانقین ، بین این نامه و نامه آقا
 محمدعلی که اصلاً تالیست روز ازوی خبر نداشته است، اختلاف فاحش وجود دارد.
 آقا ملاعلی در تاریخ ۲ رجب ۱۳۰۸ بامین الضرب چنین مینویسد :

«حرکت آقای آقا سید جمال الدین را عرض، دو یوم قبل تلکراف ورود خانقین
 آقا رسید. از طهران تلکرافی هم از جانب . . . امین السلطان ... به کرمانشاهان
 به جناب آقای امیر حسام الملك کرده بودند که سید را فرستاده یا در کرمانشاهان .
 آقای حسام الملك تلکراف کرد که امروز رسید او را از خانقین دارم»^۳

و نیز آقا محمدعلی در نامه^۴ ۲۲ رجب بامین الضرب چنین مینویسد: «عرض دیگر
 از جناب آقا حاجی سید جمال الدین آلا (ظاهراً «آقا» صحیح است - نگارنده) الی
 حال اخباری فرسیده، سوارها که همراه بردند مراجعت نکرده اند. می فرمودند رسید
 خود را همراه حضرات خواهم فرستاد و چند یوم در خانقین خواهم ماند.»^۴ چنین
 اختلاف، با توجه بسکونت این دوشخص در کرمانشاه و بیست روز فاصله بین دو نامه
 خیلی عجیب است.

۱- مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۰۴ نامه آقا محمد علی بامین الضرب .

۲ و ۳- مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۰۸ استنباط از نامه آقا ملاعلی بامین الضرب .

۴ - مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۰۵

* - آقا ملاعلی عرب بطوری که در نامه خود مینویسد، قرار میشود تا «کردن» سید را بدرقه
 کند تا در این دوسه منزل بوی سخت نگذرد و از آنجا هم شخصی بنام «علی مرادخان» را
 تا سرحد همراه وی کند . (مجموعه اسناد و مدارك ص ۱۰۷)

علل اخراج سید از ایران

نخستین علتی که باعث اخراج سید از ایران شد، همان بیانات و خطابه‌های داغ و آتشین وی بود که در آنها، مردم را بحقوقشان آشنا میساخت.

دومین علت، مخالفت سفیر انگلیس بود (که جاسوسان متعدد داشت و به آنها پول می‌داد تا از اعمال جزئی و کلی وی با خبر شود^۱) و شاه را متوجه ساخته بود که صلاحش نیست سید بیش از مدتی که در ایران بود، اقامت کند.

سومین علت، تقنین و سعایت عده‌ای از ملاهای قشری و بعضی از رجال حکومت بود. مثلاً ملاهای قشری از این جهت سعایت میکردند که اولاً نفوذ سید بر موقعیت آنان لطمه تزند* و ثانیاً در مقابل شاه خود را علاقه‌مند بوطن و سید را دشمن دین و وطن جلوه دهند، تا شاید با این عناوین بتوانند انعامها و مستمریهایی برای خود فراهم سازند.

رجال حکومت هم از قبیل کامران میرزا (نایب‌السلطنه) و صدراعظم که می‌خواستند بخاطر حفظ منافع خود و ضدیت با آزادی و حمایت از استبداد، بتوانند بزندگی پلید خود ادامه دهند، بدگویی میکردند.

۱- کتاب خلسه - خوابنامه اعتماد السلطنه - ص ۹۷

* - صادق نشأت در مقاله خود مندرج در کتاب شرح حال و آثار سید ص ۱۲۹ گوید: «این بار با مخالفت روحانیون مخصوصاً میرزای جلوه و مرحوم شریعتمدار که در مباحثات علمی مغلوب سید شده بودند و علی‌اصغر خان امین‌السلطان که دشمن بی‌امان سید بود مواجه شد»

ورود سید به بغداد

سید پس از يك توقف موقت در خائقین ، خاك ایران را برای همیشه ترك گفته، پس از چندی در حدود اوایل نیمه دوم ماه رجب* وارد بغداد میشود. وی در آنجا در منزل «حاجی عبدالصمد اصفهانی» واقع در «باب‌الآغا» «عقد صفاغیر» یا «سوق الصفاغیری»** مسکن میکند. ظاهراً در آنجا هم که مدت کمی توقف داشته بر علیه حکومت ایران فعالیت مینماید، و نامه‌های زیادی برای دوستان و آشنایان خود میفرستد^۱. اما در اینجا هم باز بتحریرك شاه و امین‌السلطان، مانع از اقامتش میشوند. بدینست که در این قسمت جریان ورود سید را در بغداد و سپس تحت تعقیب قراردادنش را از مقاله‌ای که صادق نشأت در باره‌اش نوشته است و متضمن مختصر اشتباهی است نقل کنیم.

«سید با مساعی شایان تمجید و کیل الدوله از محبس کرمانشاه (مطابق شرحی که گذشت وی در کرمانشاه محبوس نبوده است - نگارنده) مستخلص و روانه بغداد شد... و بطور گمنام در کاروانسرای میزیست تا بالاخره یکی از ارادتمندان او موسوم بحاجی عبدالصمد اصفهانی معروف بهمدانی که در بغداد بشغل تجارت اشتغال داشت از چگونگی حال او مطلع شد و قیام بخدمت و پرستاری وی نمود. در همین اوان بود که گویا بحسین سری پاشا والی بغداد اوامری از باب عالی میرسد که سید جمال‌الدین در بغداد است محل او را معلوم کنید و تحت نظر نگاه دارید تا دستور ثانی برسد. سری پاشا بمأمورین خفیه خود در همه جا دستور داد که از سید تفحص کنند و

۱- مجموعه اسناد و مدارك تصویر ۲۰۰ متن نامه سید به آقای محمدعلی.

* - در ۲۰ رجب از بغداد نامه‌ای برای امین‌الضرب و آقا محمدعلی فرستاده است.

** - سید این نام را، در نامه خطاب بامین‌الضرب «عقد صفاغیر» و در نامه خطاب با آقا محمدعلی «سوق الصفاغیری» قید کرده است.

جای او را تعیین نمایند. گوینده‌ای که خود در کلروانسرا حاضر بوده نقل میکند که دیدم یکنفر ناشناس بکاروانسرا آمد و عکس در دست داشت يك نگاه بعکس و نگاه دیگری بشخصی که تا آنوقت او را نمیشناختم که سید جمال‌الدین است مینمود تا بالاخره مثل اینکه ثابت گردید که گم‌گشته خود را پیدا کرده دو نفر پلیس در آنجا گذاشت که مراقبت کنند و خود از پی کار خویش رفت و پس از چندی مراجعت کرد و سید را برد، بعد از مدتی شنیدیم سیدی را سری پاشا نزد خود برده و تحت نظر نگاه داشته است. بطوری که مطلعین نقل میکنند سری پاشا مردی دانشمند و عارف مسلک و ادیب و شاعر بوده شعر و ادبیات فارسی شوق و علاقه مفراطی داشته در علم حدیث و تفسیر بهره‌ای کافی داشته. لذا وجود سید را در بغداد برای خود بزرگترین سعادت و نعمتی یافته. با منتهای خصوصیت و تواضع با او رفتار میکرد و از محضرش استفاده کامل مینمود. ولی همینکه او امر تعلیمات سلطان عبدالحمید دایر به مراقبت شدید و سخت‌گیری برسیدرسید، برای حفظ مقام و منصب ایالتی خود ناگهان رفتار خویش را با سید تغییر داد و بقدری با آن بزرگوار سختی نمود که مرحوم سید عبدالرحمن کیلانی نقیب‌الاشراف بغداد و متولی مزار شیخ‌العارفین عبدالقادر کیلانی تلگرافاً از بابعالی از سید وساطت نمود و آقا را نزد خود برد و سپس اقداماتی کرد و از پیشگاه سلطان مرخصی سید را خواستار گردید* و اسباب مسافرت او را بیصره و هندوستان (به احتمال قوی سید قصد عزیمت به هندوستان را نداشته است. نگارنده) فراهم کرد،^۱ باز برای اینکه صبر و استقامت و طرز تفکر شخصیتی را که در جریان حوادث و در معرض امتحانات واقع شده است، پس از تحمل آن همه سختیها و تهمت‌های ناروا از طهران و حضرت عبدالعظیم تا بغداد که در آنجا هم راحتش نگذاشته بودند ببینیم، خوبست از زبان خودش سخن گفته و عین یکی از نامه‌هایش را که در بغداد برای

۱. مقاله صادق نشأت مندرج در کتاب شرح حال و آثار سید ص ۱۳۷ و ۱۳۸

* - حاج سیاح در مورد عنایتی که نقیب‌الاشراف بغداد و بعضی دیگر درباره سید داشته‌اند میگوید: «از آنجا (یعنی خانقین - نگارنده) محترماً بیفداد وارد شده در بغداد والی و شیخ‌الاسلام و نقیب و بزرگان احترامش کرده‌اند، (دوره خوف و وحشت ص ۱۰۰)

امین‌الضرب فرستاده است در اینجا نقل کنیم :

«ابن زیاد کی بآل رسول رحم کرده بود آنکه سرانسانی میبرد آیا پس از آن بگفن و دفن آن مشغول میشود آنکسیکه سلاله علی ۴ را ارمنی و نامختون شهرت میدهد آیا زاد و راحله اش عطا مینماید الا لعنة الله على الكاذبين بلی باید وقایع زمان گذشته و حال در هر چیز مشابه باشد چونکه اشار همگی اگرچه در ازمنه مختلفه بعالم وجود قدم نهند از يك شجرة خبیثه میباشند و اعمال و اقوالشان همیشه مشاکل و مماثل بوده است و سنت الهیه هم در عالم خلق علی الدوام بر نهج واحد بوده و خواهد بود اکنون باید منتظر عجائب قدرت الهی شد من حق نصیحت دینیه را بجا آوردم و در سلوک طریق حق خوف و جزع که لازمه غالب نفوس است بخود راه ندادم و بسبب اوهام باطله از اندازات دم نبستم و اشقیاهم آنچه توانستند کردند اکنون باید دید که خدا چه میکند البته هر کس که نفس او ضعیف و ایمانش ست است هر کونه خیال میتواند بکند و هر کسونه سخن میتواند که بزند و هر نوع نسبت میتواند بدهد چنانچه سابقین کردند و زدند و دادند و لکن واجب است بر خداوند عالم که باطل را زائل و حق را ثابت و بحجة قاطعه خویش آشکار و ظاهر سازد نعم علی الدوام فتن و امتحانات درین طرق بوده و هست و الا تمیز خبیث از طیب چگونه خواهد بود و همیشه مصاعب و خطر ها و مهلکه ها در سبیل تقویم و تعدیل بشر بوده است و گرنه معدلین را چه فضیلتی باشد البته آن اشخاصیکه از ایمان بالفاظ قناعت کرده اند و قلبشان را از حقیقت آن خبری نیست و بجز ظاهر حیوة دنیا و لذا لذت آن بجز دیگر توجه ندارند این کونه اعمال را سفه و جنون می شمارند ولی اگر يك روزی نور عقل بدیشان بتابد و ایمان حقیقی جوهری خانه دل ایشان را منور سازد خواهند دانست که آن خیال جز از خطوات نبود بلی ابولهب و ابوجهل تا وقت موت همین کونه خیال داشتند امیدوارم که ملاقات دست دهد ... والسلام

جمال‌الدین الحسینی^۱

سیدنا تاریخ ۵ شعبان در بغداد بوده و در شب ۶ شعبان ۱۳۰۸ بوسیله محملهای^۲ پاشای بغداد بطرف بصره برده میشود؛ و بطوری که در نامه خود بملاعلی عرب متذکر میشود با خشونت او را از بغداد ببصره میبرند و تمام ناراحتیهایی که در این مسیر به وی وارد شده بود، از طرف شخصی به نام «آقا سید علی قطب» بوده است.^۳

۱ - مجموعه اسناد و مدارك لوحه ۸۸

۲ - مجموعه اسناد و مدارك ص ۱۰۹ نامه ملاعلی عرب از کرمانشاهان بامین‌الضرب .

* - مجموعه اسناد و مدارك ص ۱۰۹ (بنا بتوضیح مؤلفان محملها در اصل محفلها بوده است)

پس از اینکه سید از بغداد با نظر مقامات سیاسی خارج میشود، در حدود نیمه اول شعبان ۱۳۰۸ وارد بصره می‌گردد* اما هنوز اطلاعی در دست نداریم که در کجا و منزل چه کسی اقامت کرده است. وی در اینجا آزادی بیشتری داشته، بهمین جهت از تمام نقاط خط سیرش، در بصره بمدت خیلی بیشتر یعنی در حدود هشت ماه اقامت میکند و در آنجا چون آزادی زیادتری داشته، علیه ناصرالدین شاه و عمالش و مفاسد حکومت استبدادی سخن گفته و نامه مینویسد. در همین ایام بود که حاج سیدعلی اکبر شیرازی (قال اسیری) که بصره تبعید شده بود**، بحضورش میرسد و با نظریکدیگر (و یا بقول خود سید، به پیشنهاد^۲ حاج سیدعلی اکبر) نامه‌ای بحضور میرزای شیرازی، مرجع تقلید شیعیان آن عصر، ساکن در سامره (سر من رأی) مینویسد که نظر بتأثیر اجتماعی و اهمیت تاریخی آن نامه، عین متن عربی و سپس ترجمه‌اش را در اینجا بترتیب درج میکنیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - حَقًّا أَقُولُ . ان هذا الكتاب خطاب الى روح الشريعة المحمدية اينما وجدت، وحيثما حلت، وضراعة تعرضها الامة الى نفوس زاكية تحققت بها،

۱- مجموعه اسناد و مدارك ص ۱۰۹ استنباط از نامه ملا علی عرب از کرمانشاهان بامین الضرب

۲ - باسناد آخر همین نامه .

* - وقتی که سید را از بغداد خارج میکنند، تا چندی در ایران دوستان و طرفدارانش و نیز ملت ایران اطلاع نداشته‌اند که سید بکجا رفته است و شایعات مختلفی در این زمینه رواج مییابد، چنانکه آقا محمد هاشم اصفهانی، در ۱۲ شعبان ۱۳۰۸ از کربلا ظاهراً برای امین الضرب چنین مینگارد: «آقای آقا سید جمال الدین را شنیدم که تا بغداد تشریف آورده بوده‌اند و از بغداد روانه بمبئی شده‌اند» (مجموعه اسناد و مدارك ص ۱۱۴)

و نیز نامه‌ای که ملا علی عرب در ۲۰ شعبان ۱۳۰۸ از کرمانشاهان جهت امین الضرب مینویسد چنین خبر میدهد: «دو یوم قبل از بغداد سه چهار نفر از حضرات تجار نوشته بودند که جناب مستطاب آقائی حاجی سید جمال الدین را کارگذار بغداد ایشان را فرستادند در بهرود [بیروت. تصحیح مؤلفان مجموعه اسناد]... خلاصه ولی در دوسه شهر شهرت دارد، در اسکندریه رامیگویند بهرود را می‌گویند، که بعد معلوم شود. کجا تشریف برده است» مجموعه اسناد و مدارك ص ۱۰۶.

** - شرح مختصر اخراج این شخصیت دینی، در ذیل ترجمه همین نامه خواهد آمد .

وقامت بواجب شؤونها ، كيفما نشأت ، و في اى قطر نبغت ، الا وهم العلماء ، فاجبت عرضه على الكل و ان كان عنوانه خاصاً .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، واللسان الناطق عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازى صان الله به حوزة الاسلام و رد كيد الزنادقة اللثام لقد خصك الله بالنبابة العظمى ، عن الحجة الكبرى ، واختارك من العصا بة الحق ، وجعل بيدك ازمة سياسة الامة بالشريعة الفراء ، وحراسة حقوقها بها ، وصيانة قلوبها عن الزينغ و الارتباب فيها ، واحال اليك من بين الانام (وانت وارث الانبياء) مهام امور تسعد بها الملة في دارها الدنيا ، و تحظى بالمقبى ، ووضع لك اريكة الرئاسة العامة على الافئدة والنهى ، اقامة لدعامة العدل و ائارة لمحجة الهدى ، وكتب عليك بما اولاك من السيادة على خلقه حفظ الحوزة والذود عنها والشهادة دونها على سنن من مضى . وان الامة قاصيها ودانيها ، وحاضرها وباديها ، ووضعها وعاليها ، قد اذغنت لك بهذه الرئاسة السامية الربانية ، جائية على الركب ، خارة على الازقان تطمع نفوسها اليك في كل حادثة تعرفها ، تطل بصائرنا عليك في كل مصيبه تمسها ، وهي ترى ان خيرها وسعدها منك ، و ان فوزها ونجاتها بك ، و ان امنها و امانها فيك .

فاذالمح منك غض طرف ، او نيت بجانبك لحظة ، وامهلتها و شانها المحة ، ارتجفت افئدتها ، و اختلت مشاعرها ، و انتكثت عقائدها ، و انهدمت دعائم ايمانها ، نعم لا برهان للعامة فيما دانوا ، الاستقامة الخاصة فيما امروا ، فان وهن هؤلاء فى فريضة ، او تعديهم الضعف عن اماطة منكر ، لاعتور اولئك الظنون والاهام ، ونكص كل على عقبه مارقاً من الدين القويم ، حائداً عن الصراط المستقيم .

و بعد هذا و ذاك و ذلك اقول ان الامة الايرانية بمادهمها من عراقيل الحوادث التى آذنت باستيلاء الضلال على بيت الدين ، وتناول الاجانب على حقوق المسلمين ، و وجوم الحجة الحق (اياك اعنى) عن القيام بناصرها وهو حامل الامانة والمسؤول عنها يوم القيامة ، قد طارت نفوسها شعاعاً ، وطاشت عقولها ، وتاهت افكارها ووقفت الحيرة (وهي بين انكار واذعان و جحود و ايقان) لانهتدى سبيلاً وهامت فى بيداء الهواجس ، فى عتمة الوسوس ، ضالة عن رشدها لاتجد اليه دليلاً و اخذ القنوط بمجامع قلوبها ، وسددونها ابواب رجائها ، و

كادت ان تختار ياساً منها الضلالة على الهدى ، و تعرض محجة الحق و تتبع الهوى ،
وان آحاد الامة لا يزالون يتسائلون شاخصة ابصارهم عن اسباب قضت على حجة الاسلام
(اياك اعنى) بالسبات والسكوت ، و حتم عليه ان يطوى الكشح عن اقامة الدين على
اساطينه ، واضطره الى ترك الشريعة و اهلها ، الى ايدي زنادقة يلعبون بها كيفما
يريدون و يحكمون فيها بما يشاؤون ، حتى ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا
وظنوا في الحجة ظن السوء ، و حسبوا الامرا حيلة الحازق ، واسطورة المنذق ، وذلك لانها ترى
(و هو الواقع) ان لك الكلمة الجامعة ، والحجة الساطعة . و ان امرك في الكل نافذ ،
وليس لحكمك في الامة منابذ ، وانك لو اردت تجمع آحاد الامة بكلمة منك (و هى
كلمة تنبثق من كيان الحق الى صدور اهله) فترهب بها عدو الله و عدوهم ، وتكف عنهم
شر الزنادقة ، و تزيج ما حاق بهم من العنت والشقاء و تنشلهم من ضنك العيش الى ما هو
ارغدواهنى ، فيصير الدين باهله منيعاً حريزاً ، والاسلام بحجته رفيع المقام عزيزاً .

هذا هو الحق . انك رأس العصابة الحققة ، و انك الروح السارى في آحاد الامة ،
فلا يقوم لهم قائم الا بك ، و لا تجتمع كلمتهم الا عليك ، لوقمت بالحق نهضوا جميعاً و لهم
الكلمة العليا ، و لوقعدت تثبطوا ، و صارت كلمتهم هى السفلى ، و لربما كان هذا السير
و الدوران حيثما غض حبر الامة طرفه عن شونهم ، و تركهم هملاً بلا راع ، و همجاً
بلا رادع ولا داع ، يقيم لهم عذراً فيما ارتابوا ، خصوصاً لما رأوا ان حجة الاسلام قد نوى فيما
اطبقت الامة خاصتها و عامتها على وجوبه ، و اجمعت على خطر الانتفاء فيه ، خشية
لغوبه ، الا و هو حفظ حوزة الاسلام الذى به بعد الصيت وحسن الذكر والشرف الدائم
و السعادة التامة و من يكون اليق بهذه و اخرى بها ممن اصطفاه الله فى القرن الرابع عشر ،
و جعله برهاناً لدينه و حجة على البشر .

ايها الحبر الاعظم ، ان الملك قد وهنت مريرته ، فسائت سيرته ، و ضعفت مشاعره
فقبحت سريرته و عجز عن سياسة البلاد ، و ادارة مصالح العباد ، فجعل زمام الامور
كليها و جزئها بيد زنديق ائيم ، غشوم ثم بعد ذلك زعيم ، يسب الابياء فى المحاضر
جهرأ ، و لا يذعن لشريعة الله امرأ ، و لا يرى لرؤساء الدين وقراً ، يشتم العلماء ، و
يقذف الاتقياء ، و يهين السادة الكرام ، و يعامل الوعاظ معاملة اللثام ، و انه بعد

رجوعه من البلاد الافرنجية قد خلع الغدار ، تجاهر بشرب العقار ، و موالة الكفار ،
ومعاداة الابرار ، هذه هى افعاله الخاصة فى نفسه . ، ثم انه باع الجزء الاعظم من
البلاد الايرانية و منافعها لاعداء الدين - المعادن ، والسبل الموصلة اليها ، والطرق الجامعة
بينها و بين تخوم البلاد ، و الخانات التى تبنى على جوانب تلك المسالك الشاسعة
التي تشعب الى جميع ارجاء المملكة و ما يحيط بها من البساتين و الحقول ،
نهر الكارون و الفنادق التى تنشأ على صقيته الى المنبع و ما يستتبعها من الجنائن و المروج
و الجادة من الاهواز الى طهران و ما على اطرافها من العمارات و الفنادق و البساتين
و الحقول ، و التنباك و ما يتبعه من المراكز و محلات الحرث و بيوت المستحفظين
و العاملين و البائعين انى وجد و حيث نبت ، و حكر الغنم الخمر و ما تستلزمه من
الحوانيت و المعامل و المصانع فى جميع اقطار البلاد ، و الصابون و الشمع و السكر و
لوازمها من المعامل ، و البنك * و ما ادراك ما البنك هو اعطاء زمام الاهالى كلية
يبدعون الاسلام و استرقاقه لهم و استملاكه اياهم و تسليمهم له بالرئاسة و السلطان ،
ثم ان الخائن البليدار اذ ان يرضى العامة بواهى برهانه فحقيق قائلاً ان هذه معاهدات
زمانية ، و مقاولات و قنية ، لا تطول مدتها ازيد من مائة سنة !! يالاه من هذا البرهان الذى
سؤله خرق خائنين ، و عرض الجزء الباقي على الدولة الروسية حقاً لسكوتها (لوسكتت)
مرداب رشت و أنهر الطبرستان و الجادة من اتزلى الى الخراسان و ما يتعلق بها من
الدور و الفنادق و الحقول .. ولكن الدولة الروسية شمخت بانفها و اعرضت عن قبول
تلك الهدية ، و هى عازمه على استملاك الخراسان و الاستيلاء على الانديجان و المازندران
ان لم تنحل هذه المعاهدات و لم تنفسح هذه المقاولات القاضية على تسليم المملكة
تماماً بيد ذاك العدو الاله ، هذه النتيجة الاولى لسياسة هذه الاخرق .

و بالجملة ان هذا المجرم قد عرض اقطار البلاد الايرانية على دول يبيع المزاد ،
وانه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد و آله عليهم الصلاة والسلام للاجانب و لكنه

* - آفاى صفات الله جمالى درموقع رونوش برداشتن اين نامه، اين كلمه را « بانك » قيد
كرده اند و تذكر داه اند كه در اصل بدون الف بوده . اما چون معرب « بانك » « بنك » ميشود
با توجه بر رسم الخط سيد بهمان صورت اصل درج شد .

لخسة طبعه و دنائة فطرته لا يبيعهها الا بقيمة زهيدة و دراهم معدودة (نعم هكذا يكون اذا امتزجت اللثامة والشره بالخيانة والسفه) - و انك ايها الحججة ان لم تقم بناصر هذه الامة ولم تجمع كلمتها ولم تنزعها بقوة الشرع من يد هذا الاثيم لاصبحت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يحكمون فيها بما يشاؤون و يفعلون ما يريدون) و اذا فاتتك هذه الفرصة ايها الحبر و وقع الامر و انت حى لما بقيت ذكراً جميلاً بعنك فى صحيفة العالم و اوراق التواريخ... و انت تعلم ان علماء الايران كافة و العامة باجمعهم ينتظرون منك (لا و قد خرجت صدورهم و ضاقت قلوبهم) كلمة واحدة و يرون سعادتهم بها و نجاتهم فيها ... و من خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها و يتركها سدى ، ثم اقول للحجة قول خير بصير ان الدولة العثمانية تبجح بنهضتك على هذا الامر و تساعدك عليه لانها تعلم ان مداخلة الافرنج فى الاقطار الايرانية و الاستيلاء عليها تجلب الضرر الى بلادها لامحالة ، و ان وزراء الايران و امراءها كلهم يتتهجون بكلمة تنبص بها فى هذا الشأن لانهم باجمعهم يعافون هذه المستحدثات طبعاً ، و يسخطون من هذه المقاولات جبلة ، و يجدون بنهضتك مجالاً لابطالها ، و فرصة لكف شر الشره الذى رضى بها و قضى عليها ، ثم ان العلماء و ان كان كل صدع بالحق و جبه هذا الاخرق الخائن بسوء اعماله ولكن ردعهم للزور و زجرهم عن الجناية و نهرهم المجرمين ماقرت كسلسلة المعدات قراراً ، و لاجمعتها وحدة المقصد فى زمان واحد ، و هؤلاء لتماثلهم فى مدارج العلوم و تشاكلهم فى الرئاسة و تساويهم فى الرتب غالباً عند العامة لا ينجذب بعضهم الى بعض و لا يصير احد منهم لصقاً للآخر و لا يقع بينهم تأثير الجذب و تأثير الانجذاب حتى تحقق هيئة وحدانية و قوة جامعة يمكن بها دفع الشر و صيانة الحوزة ، كل يدور على محوره ، و كل يردع الزور و هو فى مركزه ، (هذا هو سبب الضعف عن المقاومة و هذا هو سبب قوة المنكر و البغى) و انت وحدك ايها الحججة بما اوتيت من الدرجة السامية و المنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، و قوة جامعة لقلوبهم ، و بك تنضم القوى المتفرقة الشاردة ، و تلتئم القدر المشتتة الشاذة ، و ان كلمة منك تأتى بوحدانية تامة يحق ان تدفع الشر المحقق بالبلاد ، و تحفظ حوزة الدين و تصون بيضة الاسلام ... فالكل منك و بك و اليك ... و انت المسئول عن الكل عند الله و عند الناس .

ثم اقول ان العلماء و الصلحاء فى دفاعهم فرادى عن الدين و حوزته قد قاسوا من ذاك العتل شذائد ماسبق منذ قرون لها مثيل ، و تحملوا الصيانة بلاد المسلمين عن الضياع و حفظ حقوقهم عن التلف كل هوان و كل صفارو كل فضيحة - ولا شك ان حبر الامة قد سمع ما فعله ادلاء الكفرو اعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدربندى و ستسمع قريباً ما صنعه الجفأة الطغاة بالعالم المجتهد التقى البار الحاج السيد على اكبر الشيرازى و ستحيط علماً بما فعله بحماة الملة و الامة من قتل و ضرب و كى و حبس و من جملتهم الشاب الصالح الميرزا محمد رضا الكرمانى الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس و الفاضل الكامل البار حاج سياح و الفاضل الاديب الميرزا فروغى و الاديب النجيب الميرزا محمد على خان و الفاضل المتفزن اعتماد السلطنة و غير هم .

و اما قصتى، و ما فعله ذلك الكنود الظلوم معى ، فمما يفتت اكباد اهل الايمان، و يقطع قلوب ذوى الايقان، و يقضى بالدهشة على اهل الكفر و عباد الاوثان ، ان ذاك اللثيم امر بسجنى و انا متحصن بحضرة عبد العظيم (ع) فى شدة المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان و صفار و فضيحة لا يمكن ان يتصور دونها فى الشناعة (هذا كله بعد النهب و الغارة) (ان الله و انا اليه راجعون)

ثم حملنى زبانية الاوغاد و انا مريض على برزون مسلسل فى فصل الشتاء و تراكم الثلوج و الرياح الزمهريرية و ساقتنى جحفله من الفرسان الى خانقين و صحبنى جمع من الشرط ... و لقد كانت الوالى من قبل و التمس منه ان يبعدينى الى البصرة علما منه انه لو تركنى و نفسى لانتك ايها الحبر و ثبت لك شأنه و شأن الامة و شرحت لك ما حاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق ، و دعوتك ايها الحجة الى عون الدين، و حملتك على اغاثة المسلمين، ... و كان على يقين انى لو اجتمعت بك لا يمكنه ان يبقى دست و زارة المؤسسة على خراب البلاد، و هلاك العباد ، و اعلاء كلمة الكفر ... و مما زاده لؤماً على لؤمه و دناعة على دناعة انه دفعا لثورة العامة و تسكيناً لهياج الناس نسب تلك العصابة التى ساقتها غيرة الدين و حمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام و حقوق الاهالى (بقدر الطاقة و الامكان) الى الطائفة البابية .. كما اشاع بين الناس اولاً (قطع الله لسانه)

انی کنت غیر مختون (و اسلاماء) ما هذا الوهن ؟ ما هذا الوهن ؟ كيف امکن ان صلوكا دنیء النسب ، و غداً خسیس الحساب ، قدران بیع المسلمین و بلادهم بثمان بخت دراهم معدودة و یزدری بالعلما عویہین السلالة المصطفویة و بیہت السادة المرتضویة البہتان العظیم ، و لا یدقادرہ تستأصل هذا الجندر الخبیث شفاء لفیظ المؤمنین ، و انتقاماً لآل سید المرسلین علیہم آله الصلوٰة والسلام - ثم لما رأیت نفسی بعیداً عن تلك الحضرة العالیة امسکت عن بث الشکوی ... و لما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سید علی اکبر الی البصرة طلب منی ان اکتب الی الحبر الاعظم کتاباً ابث فیہ هذه الفوائد و الحوادث و الکوارث فبادرت الیہ امتثالاً ، و علمت ان الله تعالی سیرحدث بیدک امر ، و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته .

جمال الدین حسینی ،

ترجمہ :

« بنام خداوند بخشنده مهربان * * * حق را بگویم . من دوست داشتم این نامه را (اگر چه بنام شخص خاصی عنوان شده است) بهمه دانشمندان تقدیم کنم . چون دانشمندان در هر نقطه ای طلوع نموده و بهر نحویکه رشد کرده و هر کجا یافت شوند ، جانی هستند که در پیکر دین محمد (ص) دمیده شده است . این نامه در خواست عاجزانه ملت اسلام است که به پیشگاه زمامداران عظیم الشان خود (نفوس پاکیزه ای که زمام ملت را در کف گرفته اند) تقدیم میدارد .

پیشوای دین ! پرتو درخشان انوار ائمه ! پایه تخت دیانت ! زبان گویای شریعت ! جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی (خدا قلمرو اسلام را باو محفوظ بدارد و نقشه شوم کفار پست فطرت را بواسطه وجود او بهم زند) . خدا نیابت امام زمان را بتو اختصاص داده و از میان طائفه شیعه تو را برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی بدست داده و حفظ حقوق ملت را بتو واگذارده و بر طرف ساختن

۱ - تاریخ الاستاذ الامام و برخی ماخذ دیگر

* - ترجمه این نامه از نویسنده کتاب « جنایات تاریخ » است .

* * * - در ترجمه این نامه با مقایسه متن عربی آن ، اختلافات و اشتباهات مختصری دیده میشود . از جمله معنی « بسم الله ... » در متن ترجمه نامه نبود ، اضافه گردید

شك و شبهه را از دل‌های مردم جزء وظایف تو قرار داده . چون تو وارث پیمبرانی، سررشته‌کلرهایی را بدستت سپرده است، که سعادت این جهان و رستگاری آنجهان بدان وابسته است.

خداکرمی ریاست تو را در دل‌ها و خرده‌های مردم نصب کرده، تا بوسیله آن ستون‌عدل محکم شود و راه راست روشن‌گردد و درمقابل این بزرگی، که بتو ارزانی داشته . حفظ دین و مدافعه از جهان اسلامی را نیز در عهده‌ات نهاده است، تا آنجا که بروش پیشینیان بفیض شهادت نائل شوی. ملت اسلام پست و بلند، شهری و بیابانی، سرمایه‌دار و گدا باین عظمت خدایی اقرار نموده و در مقابل این بزرگی زانو بزمین زده و سر تعظیم خم میکند، ملت اسلام در هر پیش‌آمدی بتو متوجه شده و در هر مصیبتی چشمش را بتو دوخته، سعادت و خوشبختی، رستگاری و رهائی خود را در دست تو میداند. آرزوهایش بتو بسته است و آرامشش تویی . با اینحال اگر (برای مدتی که از يك چشم به‌مزدن بیشتر نبوده و از گردش يك پهلو تجاوز نکند) ملت را بحال خود گذاشته و بآنها توجه نداشته باشی افکارشان پریشان میشود و دل‌هاشان از بیم بلرزه در می‌آید و پایه ایمانشان سست میگردد چرا؟ چون توده نادان در معتقدات خود جز استقامت و ثبات قدمی که طبقه دانا در عقایدش نشان میدهد، دلیلی ندارد . هرگاه طبقه علما در انجام وظیفه‌ای که بر عهده دارند سستی کنند، یا در نهی از منکر کوتاهی نمایند. توده عامی دچار تردید و بدگمانی شده و هر کسی از دین بیرون رفته و بقایید اولیا خود بر میگردد و از راه راست منحرف میشود.

پس از این مقدمات متذکر میشوم که : ملت ایران با همه مشکلات سختی که دامنگیرش گشته، مشکلاتی که سبب شده است، کفار بر کشور اسلامی دست یافته و یکانگان بحقوق مسلمانان دست بیندازند و با اینحال ترا ساکت دیده و میبینند، با مسؤولیت بزرگی که در عهده‌داری، یاری آنها بر نمیخیزی . از خرد یگانه شده و مشاعرش را از دست داده و در سر دوراهی شك و یقین، انکار و قبول مانده نمیداند چه بکند. و راهش از کدام سمت است. مانند مسافر نابلدی که در شب تاریک خط‌سیر خود را گم کرده، گاهی از چپ و گاهی از راست میرود، در وادی پهناور خیالات

گوناگون متحیر مانده، چنان دچار یأس و نومیدی شده و چنان راه چاره برویش بسته است که نزدیک است گمراهی را بر سرستگاری ترجیح دهد و از شاهراه سعادت منحرف شده اسیر هوی و هوس گردد. ایرانیان همگی مات و مبهوت مانده، از هم میپرسند چرا (حضرت حجة الاسلام) در مقابل این حوادث سکوت نموده؟ کدام پیش آمد ایشان را از یاری دین باز داشته؟ چرا از انجام وظیفه، پهلوی نمیکنند؟ چه شده که دین و اهل دین را از نظر انداخته و آنها را زیر دست کفار رها نموده؟ تا هر طور که دلخواهشان هست با آنها بازی کنند و بهره میخوانند فرمان دهند. برخی مردم سست عقیده درباره شما نیز بدگمان شده، خیال میکنند، هر چه بآنها گفته اند دروغ بوده و دین، افسانه‌های بهم آمیخته و دام گسترده است که مردم دانا بوسیله آن نادانان را صید میکنند! چرا؟ چون آنها میبینند (و همین است) همه مردم در برابر تو تسلیمند، همه، فرمانبرداری هستند. امر تو در جامعه مسلمانان نافذ است، هیچکس در مقابل حکمت کردن فزونی نمیکند. اگر بخواهی، میتوانی با يك کلمه (کلمه‌ای که از دل مرد حقیقت بیرون آمده و بر سینه اهل حقیقت جامی کند) افراد پراکنده را جمع کنی و با متفق ساختن آنها دشمن خدا و دشمن مسلمانان را بترسانی و شرکفار را از سرشان بر طرف نمایی، این رنج و مشقتی را که دامگیرشان شده است از آنها دور کنی، از این زندگانی سخت نجاتشان داده بزندگان گوارا و دلپذیری نائل سازی، نادین در نظر اهل دین بزرگ و ارجمند جلوه نموده و اسلام با داشتن چنین پیشوایی در دیده ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد. حق را باید گفت تو رئیس فرقه شیعه هستی، تو مثل جان در تن همه مسلمانان دمیده‌ای، هیچکس جز در پناه تو نمیتواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز بغیر تو اطمینان ندارند، اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته، آنگاه افتخار و سربلندی نصیبشان خواهد شد ولی اگر بجای خود بنشینی، مسلمانان هم متوقف شده وزیر دست میشوند. ممکن است وقتی کار باین صورت بماند و مسلمانان رئیس خود را خاموش دیده و به بینند وی آنها را چون گله بدون شبان و حیوان، بی سرپرست رها کرده، این خاموشی را برای خود عذری پندارند، بخصوص وقتی مشاهده میکنند که رئیس مذهب در يك اقدامی که همه مسلمانان آنرا واجب دانسته

و خطر حتمی را در پرهیزش میدانند ، سستی مینمایند (حفظ دین ، دینی که آوازه آن تا دورترین نقاط رفته و نام نیکش بگوش همه رسیده). آیا چه کسی برای اینکار سزاوارتر از مردیست که خدا در قرن چهاردهم از میان همه او را انتخاب کرده و برهان دین؛ و حجت بر مردمان قرارداد ۱۹

پیشوای بزرگ! پادشاه ایران سست عنصر و بدسیرت گشته ، مشاعرش ضعیف شده ، بد رفتاری را پیش گرفته ، خودش از اداره کشور و حفظ منافع عمومی عاجز است ، لذا زمام کار را بدست مرد پلید بد کردار پستی داده که در مجمع عمومی به پیمبران بد میگوید ، نه فرمان دین را می پذیرد ، نه برؤسای دینی ارجی میگذارد ، بعلمای بد میگوید ب مردم پرهیزگار نهمت میزند ، بسادات بزرگوار توهین مینماید ، با وعاظ مثل مردم پست رفتار میکند. از اروپا که برگشته ، پرده شرم را پاره کرده و خودسری را پیش گرفته ، بی پرده باده گساری مینماید با کفار دوستی میورزد ، با مردم نیکوکار دشمنی میکند . این کارهای خصوصی اوست . اما آنچه بزیان مسلمانان انجام داده اینست که قسمت عمده کشور و درآمد آنرا بدشمنان دین فروخته که بتفصیل عبارتست از:

- ۱- کانها و راههایی که بکانها منتهی میشود و همچنین خطوطی که از معادن بنقاط مهمه کشور متصل است.

- ۲- کاروانسراهایی که در اطراف خطوط شوسه بنامیشود (در تمام کشور) بانضمام مزارع و باغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است.

- ۳- رود کلرون و مسافرخانههایی که در دو طرف این رود (تا منتهی الیه آن) ساخته میشود و همچنین مرانعی که تابع این رودخانه است.

- ۴- راه اهواز تا طهران و آنچه از ساختمانها و مسافرخانهها و باغستانها و مزارع در اطراف آن واقع است.

- ۵- تنباکو و آنچه لازمه این محصول است (از مراکز ، کشتزارها ، خانههای نگاهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشندها ، هر کجا واقع شده و هر جا ساخته شود.)

۶ - جمع آوری انگور بمنظور ساختن شراب و هر چه از دکان و کارخانه لازم دارد (در تمام کشور)

۷ - صابون، شمع و شکر و کارخانه‌هایی که لازمه آنهاست.

۸ - بانك (چه میدانی بانك چیست ؟) بانك عبارت از این است که زمام ملت را یکجا بدست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها نموده و سلطنت و آقایی کفار را بر آنها بپذیرند.

آنوقت این خائن احمق برای اینکه ملت را راضی نماید، دلیل پوچی برای کردار زشت خود اقامه کرده و میگوید اینها معاهده موقتی است که مدتش از صدسال تجاوز نخواهد کرد! چه برهانی برای رسوایی جنایتکاران از این بهتر! نصف دیگر مملکت را هم بعنوان حق السکوت بدولت روسیه داده (اگر ساکت شود) آنها عبارتست از: ۱ - مرداب رشت و راه اتزلی تا خراسان و آنچه از خانه‌ها و مسافرخانه‌ها و باغستانها تابع این راه است.

ولی دولت روسیه بدماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته. او درصدد است، اگر این معاهده‌ها، معاهده‌هایی که بتسلیم کشور باجانب منتهی میشود، بهم نخورد. خراسان را مستعمره خود کرده و بر آذربایجان و مازندران نیز دست بیندازد. این اولین نتیجه است که بر سیاست این احمق مترتب میشود. خلاصه این مرد تبهارکشور ایران را اینطور بمزایده گذاشته و خانه‌های محمد (ص) و ممالک اسلامی را باجنبی میفروشد ولی از پست فطرتی و فرومایگی که دارد بقیمت کم و وجه اندک حاضر بفروش میشود - بله وقتی پست فطرتی و حرص باخست و دیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد. توای پیشوای دین! اگر بکمک ملت بر نخیزی و آنها را جمع نکنی و کشور را با قدرت خود از چنگ این گناهکار بیرون نیاوری، طولی نخواهد کشید که مملکت اسلامی زیر اقتدار یکانگان در میآید. آنوقت است که هر چه میخواهند میکنند و هر حکمی دلشان خواست میدهند. اگر این فرصت از دست برود و این معاهده‌ها در حیات تو صورت بگیرد در صفا روزگار و صفحات تاریخ نام نیکی نخواهی داشت. تو میدانی علمای ایران هم، سینه‌هاشان تنگ شده و منتظر شنیدن يك کلمه از تو هستند

(کلمه‌ای که سعادت و نجاتشان در آن میباشد) چه طور جایز است کسی که خدا این قدرت را باو داده کشور و ملت را باین حال بگذارد.

باز بنام یکنفر مطلع بحجة الاسلام میگویم، دولت عثمانی هم از قیام تو خوشحال شده و در مبارزه با این تبهکار بتو کمک خواهد کرد، زیرا دولت عثمانی میداند مداخله فرنگیان در نقاط ایران و نفوذشان در این کشور بزیان کشور او نیز خواهد بود. از طرفی وزراء، فرماندهان ایرانی هم با این نهضت موافق بوده و خوشحالند زیرا طبعاً آنها نیز از این مقاولانی که جدیداً بناست صورت بگیرد ناراضی هستند. با نهضت تو فرصتی خواهند یافت که این مقاوله ناممعا را بهم بزنند. علما اگر چه از رفتار این مرد احمق خائن بشدت انتقاد کرده‌اند ولی طوری نیست که بتوانند در يك آن مقاصد خود را یکی بکنند. چون اینها از حیث پایه علمی و ریاست و وجهه بین مردم در يك درجه هستند، حاضر نمیشوند بعضی با بعضی دیگر پیوسته و با هم هم آهنگ شوند، تا يك اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع ضرر دشمن را نموده و کشور را حفظ نماید تولید گردد. هر کس بمحور خودش میچرخد و بتنهایی با هم مبارزه میکنند، این نشئت آراء علت اصلی عدم قدرت بر مقاومت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع میباشد. ولی تو نظر بتوانایی و نفوذ کلمه‌ای که داری در همه آنها مؤثر خواهی بود، دل‌های پراکنده آنها را متحد خواهی کرد، این اختلاف کلمه را از میان بر میداری و بواسطه توفیق‌تهای اندک اندک جمع خواهد شد. يك کلمه توسط ایجاد وحدتی میشود که این بلاهای محیط بکشور را برطرف سازد و دین اسلام را حفظ نموده، جامعه دینی را نگاه بدارد. پس همه با تو است و تو نزد خدا و مردم مسؤول خواهی بود. باز میگویم علما، پرهیزکاران، در نتیجه دفاع منفردی که از دین نمودند، از این مرد سرکش سختی‌هایی کشیدند که در تاریخ نظیر ندارد. چون میخواستند بلاد مسلمین را از شر اجانب حفظ کنند، هر گونه تحقیر و رسوایی را متحمل شدند. مسلماً پیشوای مذهب از رفتار زشتی که جاسوسان کفر و یاوران مشرکین با دانشمندان پرهیزکار واعظ، حاجی ملا فیض الله در بندی نموده‌اند* مطلع است و قریباً هم از بدرفتاری *

این واعظ مجاهد، بخاطر مبارزاتش مورد غضب حکومت وقت بوده، تا اینکه دستور میدهند

←

که نسبت بدان شمنند مجتهد و نیکو کار حاجی سید علی اکبر شیرازی* مرتکب شده اند مطلع میشود. همچنین از کتک و حبس و کشتار پیشوایان ملت آگاه خواهی شد که از جمله آنها جوان پاکدامن، میرزا محمد رضای کرمانی است و این مرد خارج از دین او را در زندان کشت** و از جمله آنها فاضل ارجمند حاجی سیاح و میرزا فروغی و میرزا محمد علیخان

→

از طهران بیرون برود. وی بحضرت عبدالعظیم رفته، در آن مکان مطهر بست می نشیند، و پس از چندی از آنجا اخراجش کرده، بقم اقامت اجباریش میدهند. حاج سیاح که شرح مختصری در این باره نوشته است چنین گوید:

« بطرف طهران حرکت کردم وارد قم شدم گفتند حاجی ملا فیض الله نیز چند روز است وارد شده اول از طهران بحضرت عبدالعظیم اخراجش کردند بعد از آنجا هم بقم تبعیدش نموده اند بمنزلش رفتم در حال پریشان و تنها واقف شده دیدم خیلی آهسته حرف میزد بطوریکه جواب سلامش شنیده نمیشد مرادید مشغوف گردید احوال پرسیدم کردم گفت از طهران امر کردند بیرون روم مدتی در بست حضرت عبدالعظیم بودم چند روز پیش کسی آمد گفت که چند نفر در بیرون بست با تو کار دارند بیرون آمدم فوراً گرفته بیابوی پالانی سواری کردند، پایم را از زیر شکم اسب بستند با اینحال زار باینجا رسانیدند دیدم اثر سایدگی و زخم در پاهایش نمایان است منزلش در یکطرف گلیم کهنه انداخته لحاف کهنه با یک بالش کرباسی بدون چادر شب در یکطرف و لباسهای چرکش در یکطرف بود یک نفر از طلاب قم که غیرتسی داشت باحوال پرسیدم می آمدلوازم را اومی خرید از حالش خیلی متأثر شدم، (دوره خوف و وحشت ص ۱۶۷ و ۱۶۸)

* آقای ابراهیم تیموری در باره دستگیری و تبعید این مجتهد مبارز چنین گویند:

« از قضا سید علی اکبر در آن هنگام هر روز صبح برای تقویت مزاج شیر میخورد و بیرون شهر میرفت و مدتی به پیاده روی و هوا خوری مشغول می گشت در یکی از روزها به همراهی یکی از نوکران خود در خارج شهر راه می رفت عده ای از سواران قوام الملک او را دستگیر کرده عبا و عمامه اش را از سرش برداشته یک کلاه نمدی بر سر او می گذارند و با حداکثر سرعتی که ممکن بود، با وضع بدی او را بطرف بوشهر بردند سید علی اکبر در راه هر کس را می دید فریاد می کرد من سید علی اکبر فال اسیری (همان شیرازی است) هستم که بدست ظلمه گرفتارم مردم مرا نجات دهید ولی کسی بحرف او ترتیب اثر نمی داد در بوشهر از طرف حکومت پذیرایی مفصلی بعمل آمد و بعد از چند روز توقف بدون آنکه با کسی ملاقات کند سوارگشتی شده بطرف بصره حرکت کرد، (تحریم تنباکو ص ۷۱ و ۷۲)

** اشتباهی که سید در این نامه مرتکب شده و سهواً کشته شدن میرزا رضا را ذکر کرده است، بملفوظ خبری است که «ملا علی عرب» از کرمانشاه ببصره برایش مینویسد. همچنین خبر کشته شدن حاج سیاح هم در بصره بوی میرسد (مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۲۰۱ نامه سید از بصره بملا علی عرب) اما این دو خبر هر دو بی اساس بوده است.

و دانشمند متبحر، اعتماد السلطنه میباشد.

اما فجایی که این پست فطرت نسبت بخودم مرتکب شده، طور است که جگرهای اهل ایمان را پاره ساخته و دلپاشان را قطعه قطعه میکند و حتی موجب وحشت کفار و بت پرستان خواهد شد. این مرد پست فطرت موقعی که من با حالت بیماری در حضرت عبدالعظیم پناهنده بودم دستور زندانی نمودنم را داد. از حضرت عبدالعظیم تاطهران مرا روی برف (با اهاتی که مافوق آن متصور نیست) حرکت دادند (البته اینها پس از غارت اموالم بود) انالله وانا الیه راجعون. از طهران هم باز یکدسته از کوچک ابدالهای دربار مرا سوار اسب بارکشی کرده و خودشان سوار اسبهای راهوار، من بیمار را در زمستان سخت با این حال تا خانقین حرکت دادند.

و از ... والی در خواست کردند مرا بصره تبعید نماید. زیرا میدانست اگر مرا در عراق آزاد و بحال خود بگذارد، نزد تو رئیس مذهب خواهم آمد و گزارش او و اوضاع کشور را بتو گفته و بدبختیهای را که این مرد زندق برای ملت ایران آماده کرده شرح خواهم داد و ترا بکمک دین و فریادرسی مسلمانان خواهم خواند. او میدانست اگر من و تو یک جلسه با هم مصاحبه کنیم دیگر نمیتواند وزارت رعیت کش کشور خراب کن خود را نگهداری نموده و کفر را ترویج کند. باز از جمله کارهایی که کرد و بر پست فطرتی و دنائت خود افزود، اینکه برای فرو نشاندن هیجان احساسات عمومی من و هواخواهانم را که فقط روی غیرت دینی (بقدر استطاعت) در مقام مدافعه از کشور و حقوق رعیت برآمده بودیم بطایفه بایها نسبت داد. همچنانکه زبان بریده ابتدا شهرت داد که من ختنه نشده‌ام! - و اسلاما - این ناتوانی چیست؟ این سستی برای چه؟ چگونه ممکن است دزد بی سروپا و فرومایه‌ای مسلمین و کشور اسلام را باندک بهایی بفروشد و بدانشمندان و سادات اعتنا نکند، و بفرزندان مرتضی بهتان باین بزرگی بیند و یکدست قوی نباشد تا برای تسکین خاطر مؤمنین این ریشه‌گندیده را کنده و انتقام آل پیغمبر را بگیرد - چون از شما دورم مفصلا شکایت نمیکنم. و چون مجتهد عالم حاجی سید علی اکبر وارد بصره شد* از من درخواست کرد نامه‌ای

* - مترجم این نامه جمله د لما قدم العالم ... الحاج سید علی اکبر الی البصره، را اشتباهاً

برئیس مذهب بنویسم و این مفاسد را متذکر شوم منہم در خواست اورا پذیرفتم . این نامه را مینویسم و میدانم ، خدا بدست تو گشایشی خواهد داد .
والسلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ . جمال الدین الحسینی،^۱*

وحشت حکومت ایران از اقامت سید در بصره

سید در بصره تا حد مقدور بفعالیت خود ادامه میدهد، سعی بلیغ داشته است که لاشه‌های متعفن حکومت استبدادی را هر چه زودتر نابود سازد، و انگل‌های سیدروزی و تیره بختی را از جامعه ایرانی بزداید. اما باز حکومت ایران از دستش در امان نبوده است . چنانکه از طهران به «اسدالله خان دیبا» (ناظم الدوله) سفیر کبیر ایران در استانبول دستور می‌دهند که تبعید سید را از بصره و حدود ایران، از حکومت عثمانی بخواهد. ناظم الدوله در سلخ ربیع الاول ۱۳۰۹ بامین السلطان چنین مینویسد:

«در باب تبعید شیخ جمال الدین با وزارت خارجه گفتگو نموده که اورا از بصره و قرب سرحد ایران تبعید نمایند حکم بعهده والی بصره نوشتند اما سلطان اراده صادر کرد که اورا آورده در اسلامبول توقیف نمایند. بصدر اعظم اظهار داشتم توقف او در اسلامبول برای دولتین خوب نیست گفت اینجا تحت نظارت خواهد بود بقراریکه فهمیدم دولت عثمانی اندیشه دارند او را بجای دیگر بفرستند، اسباب اغتشاش بشود و یا خود را بی‌اغیهای یمن ملحق کرده مصدر فتنه گردد.»^۲

→

چنین ترجمه کرده اند: « چون مجتهد عالم حاجی سید علی اکبر عازم بصره بود ، این جمله از آن جهت اشتباه است که ، اولاً سید از بصره عازم سامره بوده است - ثانیاً کلمه «قدم» بمعنی وارد شده است (کسانی که از این ترجمه استفاده نموده اند ، این اشتباه را تکرار کرده اند) .

۱ - ترجمه دو نامه از بزرگترین فیلسوف شرق سید جمال الدین اسدآبادی ص ۳ الی ۱۶

۲ - آرشیو وزارت امور خارجه (نقل از سیاستگران قاجار ص ۱۹۲)

* - آقای صادق نشأت در کتاب شرح حال و آثار سید س ۱۴۰ گوید: « باین اندازه اکتفا نکرده و نامه دیگری بمرحوم میرزا نوشته و با ذکر بیست دلیل ثابت نموده که ناصرالدین شاه دیوانه و بحکم شرع سلطنت و حکومت دیوانه غیر جایز... و در خاتمه مینکارد: لقد اعذر من انذر والسلام علی من اتبع الهدی وطلب السلامة فی الدین والدنیا ، اما تاکنون نگارنده این نامه را ندیده ام .

ولی پیش از آنکه حکم تبعیدش از دربار عثمانی صادر شود*، برای چندمین بار بسمت لندن رهسپار میگردد. ** اما مدتی بود که در ایران، اطلاعی از او نداشتند که بکجارجفته است. و این امر موجب اضطراب دوستان و طرفدارانش بود. است میرزا الطف الله: گوید: « در این اثنا تلکرافاً خیر بطهران دادند که سید جمال الدین بفتناً از بصره خارج و از او خبری نیست. تلکرافاتی از دولت ایران بنقاط معینه مخابره میشود که سید را هر جا دیدند توقیف کنند»^۱

۱ - شرح حال و آثار سید ص ۵۲

* در زمان اقامت سید در بصره، عربان نجد بحضورش رسیده دم از اطاعت میزنند و خواهش میکنند که وی بنجد برود. برخی دیگر تقاضا مینمایند که بسمت مغرب زمین برود. ولی او در این باره میخواست با اشخاص صاحب نظر شود کند (مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۱۹۴ - نامه سید بامین الضرب)

** در نامه ای که آقامحمد بن حاج عبدالمجید اصفهانی نماینده حاجی امین الضرب از ماریسی "Marseille در تاریخ ۳ جمادی الاولی ۱۳۰۹ برای امین الضرب مینویسد چنین میگوید: « بعد از عزیمت از طریق بغداد و بصره به برلن پایتخت آلمان رفته است و در مجلس بیژمارک گفتگوها نموده است حالاهم در لندن با ملکم بهم بسته اند » (مجموعه اسناد و مدارک ص ۱۱۴)

هزیمت سید بلندن

سید پس از خروج از بصره ، در حدود اوایل سال ۱۳۰۹ یا حداکثر در ماه ربیع الثانی* وارد لندن میگردد . البته بعضی مسافرت سید را بلندن، بخاطر معالجه بیماری و صدمه‌ای که در هنگام تبعید از ایران دیده بود، میدانند . ولی بعقیده نویسنده این نظر ضعیف مینماید، زیرا در چنان موقعیتی که اوضاع ایران سخت بحرانی شده بود، سید خود را در مقابل وظیفه خطیری که لازمه اش فعالیت بیشتری بود میدید ، و برای انجام این مسؤولیت، کشور انگلستان را که در آن موقع برای نشر عقاید بوسیله قلم ، و ایراد خطابه، محل مناسب و آزادی بود وقوانین و مقررات مخصوصی در مورد حق آزادی بیان و قلم داشت ، انتخاب کرد (ممکن است معالجه بیماری هم در ضمن مورد توجه بوده باشد). البته باید توجه داشت که فعالیت سید در انگلستان بضرر منافع این کشور بوده** ، لکن او این موضوع را توجه داشته است که در مواقع حساس مستقیماً سیاست خارجی انگلستان حمله نکند، چنانکه در خطابه‌ای که در « ناسینال لیبرال کلوب» (باشگاه ملی آزادیخواهان) راجع به «بحران کنونی در ایران» ایراد کرد، از ذکر مطالبی که بانگلستان و سیاست خارجی آن برمیخورد احتراز نمود.^۱

سید در لندن مقالات متعددی تحت عنوان «سلطنت ترور در ایران» و «حمله بحیثیت شاه» مینویسد^۲ وی در آنجا از هر وسیله‌ای که توانست برای نجات ایران ،

۱- خواندنیها شماره ۹۷ سال ۲۴ ص ۲۰

۲- انقلاب ایران تألیف ادوارد براون ص ۱۳

* - زیرا در تاریخ ۳ جمادی الاولی ۱۳۰۹ آقا محمد بن حاج عبدالمجید اصفهانی از «مارسی» بامین‌الضرب نامه نوشته و از اقامت سید در لندن گزارش میدهد. (مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۱۴)

** - شاید دولت انگلیس ، سوای داشتن قوانین و مقررات در مورد آزادی قلم و بیان ، بخاطر وجود رقیب سرسختی چون روس، از اخراج وی ترس داشته است .

بر علیه شاه و هیئت حاکمه اش فعالیت نمود ، من جمله از « آرتو - آرنولد » سردیر روزنامه « پال مال » تقاضا میکند که با وی ، مصاحبه ای درباره ایران بعمل آورد. ما نظر باهیت این مصاحبه ، آنرا در اینجا نقل میکنیم :

سؤال - نظر شما راجع باوضاع مردم ایران چیست ؟

جواب - من قطع و یقین دارم که مردم ایران دارای استعداد و قریحه طبیعی زیادی میباشد و از سایر مردم کشورهای دیگر آسیا برای هرگونه ترقی و تعالی شایستگی بیشتری دارند . سوابق درخشان تاریخی ، ادبی و فلسفی آنان ، طوری است که آنها را در میان مردم سایر کشورهای اسلامی ممتاز کرده است و افکار عالی خیرخواهانه و نوع پرستی آنان خیلی بیش از مردمان سایر ممالک است ولی قوای فکری آنان تحت کنترل شدید استبداد قرار گرفته و در آنجا ابدأ بوئی از قانون شنیده نمیشود و معمولاً بطورکاملاً وحشیانه با آنان رفتار میشود و آزادی عمل از دست آنها گرفته شده است. این استبداد ظالمانه مغزهای متفکر مردان آزادی خواه ایران را بکلی از بین برده و افکار آنان را تماماً خفه نموده است و بعضی از آنها مجبور گردیده اند که بکلی آن کشور را ترك نموده و برای همیشه متواری و دربدر شوند.

سؤال - علاقه و ارتباط شما با ایران چگونه و از برای چیست ؟

جواب - من افغانی هستم** که یکی از خالص ترین نژاد ایرانی می باشد چون مذهب اسلام زنجیری است که این کشورها را بهم پیوند کرده ، این است که من علاقه و توجه شاهزادگان - وزراء - مجتهدین و بعضی از پیشروان و سران نظامی ایران را نسبت بخودم جلب کرده ام و اینها همه باهم متحداً برای رهایی خود از این اوضاع فعالیت مینمایند .

سؤال - پیشنهاد شما در باره اصلاح وضع دولت ایران چیست و چه باید کرد؟

جواب - بعضی از مردمان عالی رتبه و برجسته ایران از هر طبقه باهم متحد شده

۱ - خواندنیها شماره ۵ سال ۲۵ ص ۲۴ (نقل قول از همین شخص)

* - گازیت پال مال مقاله ای تحت عنوان « رفورم اسلام » درج کرد و این مصاحبه را در

آن گنجانید (خواندنیها شماره ۵ سال ۲۵ ص ۲۴)

** - سید افغانی نبوده ، مستنداً در این زمینه بحث شده است .

و در نظر دارند وثیقه‌ای برای تأمین امنیت جانی و مالی خودشان بدست بیاورند و میل دارند حکومتی را تشکیل بدهند که قابل تحمل باشد و با مردم با ملایمت و مسالمت رفتار نمایند من که در لندن هستم از طرف آنان نمایندگی دارم که وضع آنها را برای مردم اینجا شرح داده و روشن نمایم، امیدوارم عواطف پر سخاوت و نوع خواهانه شماها را بطوری جلب بنمایم که از هیچگونه کمک و مساعدت اخلاقی باین مردم ستم‌دیده فروگذار ننماید. بوسیله جلب حمایت شما قطع دارم که مردم ایران رفورم لازم را بدست خواهند آورد و این ستمکاران خونخوار مجبور خواهند شد که از این ظلم و فشار خود دست بکشند.

سؤال - چگونه میتوان يك روح تازه و آزادینخواهانه در اسلام بوجود آورد؟

جواب - روح حقیقی قرآن کاملاً با افکار آزادیخواهانه و عقاید تازه تطبیق می‌نماید. بی‌نظمیها و تعصباتی که حال حاضر وجود دارد ربطی بقوانین اسلام ندارد. اینها مقرراتی است که تفسیرکنندگان جاهل به شرایع اسلامی اضافه نموده‌اند. پیشرفت زمان آنها را متوجه باشتباهات گذشته خودشان خواهد نمود بنابراین يك مسلمان عالم کاملاً با اصول آزادیخواهانه اروپایی آشنا می‌باشد و باکمال آسانی میتواند با مراجعه به تعالیم قرآن مردم را با عقاید و افکار آزادی پرستانه امروزی آشنا نمود و این کار بدون مواجه [مواجهه] با انواع اشکالات که دوتر، با آنها روبرو گردید عملی خواهد شد.

سؤال - بنظر شما اصلاحاتی که بوسیله شاه و اطرافیان او باید بعمل آید چیست؟

جواب - عادت بسوء اداره و زورگویی و استبداد بدون کنترل در دوره سلطنت چهل و پنجساله به اندازه‌ای روح و جسم ناصرالدین شاه را علیل کرده است که دیگر کمترین مسؤولیتی برای اعمال خود قائل نمی‌باشد. اطراف او را يك عده جاهل و نادان محاصره نموده و آنها موفق شده‌اند که او را برای رفتار جاهلانه و خودخواهانه خود آلت قرار دهند البته این گروه طبعاً مخالف اداره کردن کشور با اصول صحیح می‌باشند و بعضی از آنها در حال حاضر احساس خطر نسبت بخود کرده‌اند و دارند در گوشه و کنار از رفورم و اصلاحات صحبت میکنند.

سؤال - آیا اصلاح و رفورم در میان شیعه‌ها مشکل‌تر از سنیها می‌باشد؟

جواب - چون اساس هرگونه رفورم و اصلاح در قرآن ذکر شده لذا موقعیت

هر دو فرق [فرقه] اسلامی تقریباً یکی است ولی بزرگترین مانع برای ترقی همانا استبداد مطلق می باشد چون این نوع حکومتها تقریباً با عقاید سنیها جور درمی آید در صورتیکه شیعیان معتقد بامامت هستند لذا تعدیل حکومت استبدادی بین شیعهها آسانتر می باشد.

سؤال - آیا پیشنهادات شما در تمام کشورهای اسلامی عملی می باشد؟

جواب - تمام فرق اسلامی علی رغم اختلافهایی که با هم دارند بطوری باهم متحد می باشند که هرگونه اصلاح و رفورمی که در یکی از کشورهای اسلامی بوجود آید بطور مسلم در تمام دول اسلامی مؤثر خواهد بود. از آنجاییکه ایرانیان بیشتر آماده برای قبول تمدن جدید هستند و قدرت و توانایی بیشتری برای ترویج این افکار دارند لذا اصلاحات و تغییراتی که در ایران بوجود می آید بزودی در سایر اصلاحات اسلامی تأثیر بسزایی خواهد داشت.

سؤال - نظر شما در باره اوضاع مصر و هند چیست؟

جواب - مصر که تحت کنترل اروپا در آمده است چون در جوار قاره اروپا قرار گرفته تا حدودی لیاقت این را دارد که خود را اداره نماید حالاکه قبرس در اختیار شما قرار گرفته کافی است که استقلال مصر را تأمین نماید اشغال فعلی آن کشور بوسیله انگلستان هیچگونه فایده ای برای شماها نخواهد داشت جز اینکه تمام عالم اسلامی را دشمن انگلستان بکند - مصر دروازه مکه و مرکز تعالیم اسلامی است اشغال آن، در ترکیه تولید اختلال خواهد نمود گرچه دوستی ترکیه زیاد ارزشی ندارد ولی دشمنی ترکیه ممکن است روزی دارای اهمیت باشد و راجع به هندوستان چون من بهتر از دیگران از نمایلات باطنی اهالی آنجا اطلاع دارم می توانم بگویم با اینکه مدت مدیدی است که انگلیسها در آنجا حکومت می کنند هنوز هم انگلیسها فاتح و هندبها مغلوب شمرده می شوند. *

۱- خواندنیها شماره ۵ سال ۲۵ و ۲۴ ص ۲۵

* - این مصاحبه به همین جا خاتمه مییابد، و در مقاله بعدی موضوع دیگری شروع میشود. بنظر می آید که این مقاله در اصل دنباله داشته و از پراکندگی و مرتبط نبودن سؤالات چنین استنباط میگردد که مطالبی در ضمن (یا بخاطر حاد بودن آن و مقتضی ساختن فجایع دربار ایران و یا بخاطر اصطکاک با منافع حکومت انگلستان) از آن حذف گردیده باشد.

خوانندگان محترم توجه دارند که سیدبخاطر مبارزات پی گیری که در حکومت پراز خفقان و وحشت ایران کرد، با آن مشقات و ناملایماتی که شرحش گذشت، وارد بصره شد، در آنجا نیز آرام ننشسته، در ضمن فعالیت‌های خود، آن نامه مفصل و مهیج را برای مجتهد وقت میرزای شیرازی میفرستد، تا اینکه در آنجا هم حکومت ایران برای اخراجش فعالیت میکند، و وی پس از چندی به کشور انگلستان وارد میشود. اکنون خوبست موقتاً از قهرمان این داستان خدا حافظی کرده و بایران برگردیم و بینیم اولین نتیجه فعالیت‌هایش درباره ایران چگونه ظاهر گردید و بکجا کشانیده شد.

آغاز مخالفت با امتیاز تنباکو یا بروز قسمتی از نتیجه مبارزات سید

قرارداد این امتیاز شوم، در تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۰۷^۱ در پانزده فصل منعقد گردید. وجود چنین پیمان‌هایی که برای سید و هرایرانی شرافتمند آزاده‌ای غیر قابل تحمل بود، سبب گردید تا جسته‌گریخته زمزمه‌های مخالفت‌را در این زمینه، بهمیان آورد. تعلیمات سید هم بر مبنای پیکار اصولی به پویندگان آزادی‌القاء می‌شد. نتیجه این تعلیمات موجب گردید که ندای اعتراض بر خودسری‌های شاه و طرفدارانش بلند گردد، چنانکه اعلامیه‌های مذکور در صفحات قبل، از جمله اعتراضاتی بود که انتشار یافت.

قطعاً این مطلب، از نظر خوانندگان دور نیست که، مبارزه در عصری که خفقان و خودسری و استبداد و خودکامگی یکی از دورانهای طلایی خود را می‌گذراند، با توجه به رکود فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و نظارت شدید بر رفتار و کردار رزمندگان که در طلیعه جنبشهای قرن گذشته ظاهر شدند، چه مشکلاتی را دربر داشته است.

خلاصه‌زمانی که سید از بصره به وسیله حاج سید علی اکبر فال‌اسیری، نامه‌ای

۱ - تحریم تنباکو (تیموری) ص ۳۲

* - تاریخ این قرارداد در کتاب تحریم تنباکوی زنجانی، ص ۲۹ و تاریخ‌الدخانیه - قرارداد رژی ۱۸۹۰ - م تألیف و شیخ حسن کربلائی، با مقدمه و تحشیه ابراهیم دهگان ص ۲۱ «بیست و هشتم رجب سال ۱۳۰۸» قید شده است. ولی با توجه به مندرجات کتاب «خلصه» اعتمادالسلطنه و یادداشتهای روزانه همین نویسنده، سال ۱۳۰۷ باید صحیح باشد.

برای میرزای شیرازی مینویسد ، در همان ایام از طرف معظم له نیز تلگراف ذیل
بناصرالدین شاه مخابره میشود :

بسم الله الرحمن الرحيم - بتوسط حضرت اسعدامجد والا نایب السلطنة دام

اقباله العالی .

بشرف عرض حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه میرساند اگرچه
دعاگو تا کنون بمحض دعاگویی اکتفا نموده تصدعی [تصدی^۱] استدعائی از حضور مبارک
نکرده ولی نظر بتواصل اخبار بوقوع وقایعی چند که توالی از عرض مفاسد آنها که
خلاف رعایت حقوق دین و دولت است عرضه میدارد که اجازه مداخله اتباع خارجه
در امور داخله مملکت و مخالطه و تودد آنها با مسلمین و اجرای عمل تنباکو و بانک
و راه آهن و غیرها از جهانی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن
استقلال دولت و مغل نظام مملکت و موجب پریشانی رعیت است چنانچه واقعه شیراز
و قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در صحاب [حمای^۲] حضرت احمد بن موسی علیه السلام
و هتک آن بقعه مبارکه و تبعید جناب شریعتآب حاجی سید علی اکبر سلمه الله بوضع
ناشایسته نمونه از نتایج این امورات است البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس
نگذشته والا از فرط اهتمام خاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا نمیدهد که بعد
از استمرار نعمت خداوند جلت عظمت بر اعلی حضرت شهریاری عز نصرته بقوت و شوکت
و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحق دامن گیر دین و دولت و رعیت
است در این عهد همایون جاری شده نام نیک چندین ساله دولت خدای نخواستہ بخلاف
مذکور شود رجاء واثق از مراحم ملوکانه آنکه اگر اولیای دولت قاهره در این امور
رخصتی فرموده اند بانفاق کلیه [کلمه^۳] ملت متعذر شده این مفاسد را با حسن الوجه
تدارک و جناب معظم را که اکنون پناهنده ناحیه مقدسه است بتلافی این وهن مورد
عواطف خسروانه فرمایند تا که مزید دعاگوئی و امیدواری کافه علماء و رعایا گردد

۲۹۱ - تحریم تنباکو (تیموری) ص ۸۸ و تاریخ الدخانیه ص ۳۶

۳- تحریم تنباکو (تیموری) ص ۸۸ و تاریخ الدخانیه ص ۳۷

والامر الاقدس الاعلی مطاع- محمدحسن الحسینی،^۱

وقتی که تلگراف فوق به وسیله کلمران میرزا جهت ناصرالدین شاه مخا بره می شود، کلمران میرزا در تاریخ هفتم محرم ۱۳۰۹ تلگرافی به حضور میرزای شیرازی مخا بره می کند، مبنی بر اینکه تلگراف شما واصل شد و از نظر شاه گذراندم و جواب مفصل شاه نیز با پست نزد مشیرالوزاره در بغداد فرستاده می شود .

پس از چندی به «میرزا محمودخان مشیرالوزاره» کارپرداز ایران در بغداد، دستور می دهند که فوراً به سامره نزد میرزای شیرازی رفته فواید امتیاز و مضار برهم زدن آنرا محرمانه و شفاهاً بیان کند^۲. مشیرالوزاره به محض دریافت دستور شاه، به حضور میرزای شیرازی در سامره حاضر می شود. اظهار می دارد که برهم زدن این قرارداد برای دولت ایران نه صلاح است و نه مقدور. قراردادی که به امضای شاه رسیده است و در دنیا منتشر شده است، لغوش برای دولت و ملت توهین است. و همچنین فسخ این امتیاز نامه برای دولت ایران که از لحاظ مالی سخت در مضیقه می باشد؛ متضمن چندین کرور خسارت خواهد بود^۳، و بهتر است از این موضوع اغماض و صرف نظر شود .

میرزای شیرازی که ، برهم زدن این امتیاز را يك وظیفه دینی می دانست در مقابل آن سرسختانه ایستادگی کرده و علی رغم خواسته های شاه، مجدداً تلگراف ذیل را در اوایل ربیع الثانی ۱۳۰۹^۴ توسط نایب السلطنه به ناصرالدین شاه مخا بره می کند:

«توسط حضرت اسعدامجد ارفع والا نایب السلطنه دام اقباله العالی، بشرف حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله تعالی ملکه میرساند.

سابقاً دعاگو عربضه ای تلگرافاً در باب مفاسد مداخله خارجه در داخله مملکت ایران بحضور مبارک عرض نموده بود جوایی از جانب اولیای قوی شوکت دولت نقل نمودند که کاشف بود از اینکه بمفاسد اجرای این امور حق، التقات فرمودند و چون

۱ - روزنامه اعتماد السلطنه (نسخه خطی) یادداشت یکشنبه چهارم جمادی الاولی ۱۳۰۹

ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰

۲ - تحریم تنباکو (تیموری) ص ۸۹

۳ - تحریم تنباکو (تیموری) ص ۸۹ و ۹۰

۴ - تحریم تنباکو (تیموری) ص ۹۷

اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود لهذا ثانیاً بعرض حضور مبارک میرساند که مفاسد انفاذ این امور بمراتب اعظم از مفاسد صرف نظر از آنها است کدام مفسده با اختلال قوانین ملت و عدم استقلال سلطنت و تفرقه کلمه رعیت و یأس آنها از مراحم ملوکانه برابری میکند؟ چگونه میشود که در قرون متطاووله اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین شکر الله تعالی مساعیهم اتلاف نفوس و بذل اموال خطیره در اعلاهی کلمه اسلام فرمودند باندک فائده با ترقب ترتب مفسده از تمام اغماض نموده و کفر مرا بر وجوه معایش و تجارت آنها مسلط کردنا بالاضطرار با آنها مخالطه و مراده کنند و بخوف یارغبث ذلت نوکری آنها را اختیار نمایند و کم کم بیشتر منکرات شایع و متظاهر شود و رفته رفته عقایدشان فاسد و شریعت اسلام مختل النظام گشته و خلق ایران بکفر قدیم خود برگردند البته شدت اضطراب و وحشت رعیت و استنکاف علمای اعلام را در انفاذ این امور بعرض مبارک نرسانیده و بر دولت اغفال نموده اند که این امور قابل انفاذ نیست و نخواهد شد هر چند منجر باتلاف نفوس شود و الا از حزم خسروانه متوقع و مأمول نبوده رضا دهند رعیت که فی الحقیقه خزانه عامره دولت اند بالمره از وجوه تجارت و مکاسب خود مسلوب الاختیار و مقهور کفار باشند بدیهی است اولیای دولت قوی شوکت را از اجرای این امور جز ترقی دولت مقصدی در نظر نیست بهتر آن بود که این رنج را در تربیت اتباع دولت قوی شوکت متحمل شوند که هم سبب جمعیت قلوب رعیت و امیدواری آنها گردد و هم منافی قوانین ملت و استقلال دولت نباشد. مأمول از عنایت ملوکانه چنان است که عرایض صادقانه دعاگو را با تأمل ملحوظ نظر انور و در جمع قلوب رعیت بذل مرحمت فرمایند تا بکمال امیدواری و شکر گذاری مشغول دعاگوئی دوام دولت جاوید آیت باشند .

الامر الاقدس الاعلی مطاع - محمد حسن الحسینی^۱

شاه بعد از وصول تلگراف اخیر الذکر، تلگراف ذیل را جهت میرزای شیرازی

مخابره می کند:

۱ - تحریم تنباکو (تیموری) ص ۹۷ و ۹۸

داز طهران بقصر حضرت مستطاب شریعتمدار حجة الاسلام و المسلمین حاج میرزا محمد حسن شیرازی.

تلگراف شما ملاحظه شد، تلگرافی سابق فرموده بودید جواب آنرا مفصلاً بتوسط میرزا محمودخان مشیرالوزاره و کارپرداز سابق بغداد فرستادیم البته تمامی را خاطر نشان حضرت آیه الله نموده است.

چون جواب تلگراف حضرت عالی مطول است لهذا بهتر است با پست فرستاده شود بجناب امین السلطان فرمودیم جواب ما را بزودی با پست بحضرت عالی بنویسد البته بعد از ملاحظه آنها بحضرت آیه الله ثابت خواهد شد که دولت ما هرگز شأن و استقلال و ناموس و آزادی رعیت خود را بدیگران نداده است و در کمال سعی نگاه داشته و خواهد داشت انشاءالله^۱.

سرانجام ماجرای تنباکو

ناصرالدین شاه پس از برگزاری این امتیاز بانگلیسیها، در صدد خاموش کردن نهضت مخالفان میشود. و جداً تصمیم میگیرد که کوچکترین اعتراضی از کسی بلند نشود، اما دیگر کار گذشته بود و کوشش فایده نداشت. زیرا این جنبش که يك نهضت دینی بود، با قلوب مردم ارتباط داشت. او خطرناکترین شخصی را که مغل بر ادامه کارهای خود سرانهاش تشخیص داده بود، سید بود. ناصرالدینشاه با تبعید سید میخواست موضوع تنباکو و سایر کارهای خلاف قانون و شرع خود را بانجام رساند. ولی تبعید وی رفع ممانعت از این موضوعات را نکرد. زیرا وی ضمن اینکه بذر حریت و آزادگی و شجاعت و مردانگی را در سرزمین ایران پاشید، در خارج از این کشور نیز بفعالیت خود ادامه داد. چنانکه می بینیم پس از تاریخ انعقاد این قرار داد، اقدامی از طرف آیت الله شیرازی دیده نمیشود اما همین که سید نامه خود را جهت میرزای شیرازی میفرستد (با احتمال قریب یقین در آنجا فعالیتهای دیگری هم در این زمینه کرده است) معظم له در تاریخ ۱۹ ذی الحجه سال ۱۳۰۸ تلگراف مذکور را برای ناصرالدین شاه ارسال میدارد و حتی پس از چندی

۱- تحریم تنباکو محمد رضا زنجانی ص ۴۷

در مقابل جواب منفی شاه ، تلگراف دیگری تقریباً بهمان مضمون بشاه میفرستد.*

* - محمد رضا زنجانی در ابتدای صفحه ۵۸ کتاب خود «تحریم تنباکو» چنین نوشته است: «نامه که سیدجمال‌الدین اسدآبادی بآیه‌الله شیرازی نوشته بعد از حکم تحریم تنباکو بود ولی او مطلع نبود ، مشارالیه علاوه براینکه ارسال تلگرافهای میرزای شیرازی را بناصرالدین‌شاه ، مربوط بنامه سید نمیداند، اصلاً ویرا بی‌خبر از صدور حکم تحریم تنباکو دانسته است .

حقیقت امر اینست که نویسنده این کتاب ، درنوشتن این عبارت دچار اشتباه شده‌است زیرا :

اولاً- سید درضمن مبارزاتش سعی داشته است که از وقایع وحوادث در اولین فرصت باخبر باشد؛واین اطلاعات بوسیله دوستان و آشنایان محرمی که داشته بطرق مختلف بوی میرسیده است. دراینجا برای نمونه قسمتی ازنامه «سیدعبدالرحیم معین‌التجار» کرمان‌راکه ظاهراً برای امین‌الضرب فرستاده وگواه براین مدعاست نقل میکنیم: «۱۵شوال ۱۳۰۹... حال عرض میکنم انتشاراتی باز به کرمان از اورسیده. یقین سرکار دیده‌اید . کاغذی ازبصره به جناب میرزا نوشته بازکاغذی اززبان ملت به تمام علما این‌ها را چاپ زده‌اند جائی که کرمان رسیده یقین همه‌جا رسیده... من که چنان ازاین مرد می‌ترسم که اصلاً در کرمان اسم اورا نمی‌برم . باوجود این یکی ازانتشارات درپست‌خانه باس من بود تا بازکردم دیدم پنهان کردم که دور سرخودم هیچ ندیدند . این از کجا فهمید من آمده‌ام کرمان باری خداوند انشاءالله حفظ نماید» (مجموعه اسناد ومدارك ص ۱۱۵)

ثانیاً - سید درتاریخ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ درلندن بوده، وحکم تحریم تنباکو دراول جمادی الاولای ۱۳۰۹ صادر میشود. بنابراین وقتی که وی برای میرزای شیرازی نامه میفرستد بطورمسلم دربصره بوده است. وتاآن ایام نیز بطور قطع چنین فتوایی هنوز صادر نشده بود.

ثالثاً - اقوال متعددی وجود دارد که فتوای میرزای شیرازی را در نتیجه ارسال نامه سید میدانند. دراینجا برای نمونه، قول اعتمادالسلطنه را که خود شاهد جریان آن ایام بوده است ذکر میکنیم: «من دادم این کاغذ (منظور نامه سید بمیرزااست-نگارنده) را ترجمه نمودند چون بنای فتنه تنباکو وفتوای جناب میرزا دراین خصوص یقیناً نتیجه همین کاغذ بودتوانستم در دولت خواهی از شاه این کاغذ را پنهان کنم» (روزنامه اعتمادالسلطنه نسخه خطی، یادداشت بیست ویکم غره جمادی الاولای ۱۳۰۹ - ص ۱۴۸)

وهمچنین مرحوم سیدمحسن‌الامین‌الحسینی الآملی درضمن اینکه نظرشکیب ارسلان‌را از کتاب «حاضرالعالم الاسلامی» مبنی براینکه «این ندا (منظور نامه سید است) بزرگترین وسیله بود برای فتوای آن پیشوا که بیطلان این امتیاز صادر کرد ، ذکر میکند آنگاه بر نظریه شکیب ارسلان انتقاد کرده میگوید : «حقیقت اینست که قبل ازاینکه سیدجمال‌الدین این نامه را بفرستد میرزای شیرازی فتوای تحریم کشیدن تنباکو را موقفی داد که امتیاز دولت بریطانیا بایشان ابلاغ شد وهرگز فتوای میرزا دراین نامه نبوده ، (اعیان‌الشیعه جلد ۱۶ ص ۳۷۶) نظریه این نویسنده نیز بجهات فوق درست نیست .

اما برای شاه مغرور خیلی سخت و ناگوار بوده است که، قراردادی را که به امضایش رسیده بود فسخ کند. به همین سبب تا انقضای اواخر ماه ربیع الثانی سال ۱۳۰۹ که مهلت تنباکو فروشان بوده، برای جوابگویی مبارزان سر می پیچانده و به دفع الوقت می گذرانده است. ولی نهضتی که ایجاد شده بود با وعده و وعید و تطمیع و تهدید، از جا بدر نمی رفت. بالاخره از آیت الله شیرازی پیشوای شیعیان در باب استعمال تنباکو استفتا میشود. معظم له در جواب، حکم به تحریم استعمال تنباکو و توتون را می دهد که به مناسبت، عین استفتا و جواب آنرا در اینجا درج می کنیم:

استفتا - «حجت الاسلاما ادام الله عمرکم العالی - این وضعی که در بلاد اسلام در باب تنباکو پیش آمده فعلاً کشیدن غلیان چه صورت دارد و تکلیف مسلمانان چه است مستدعی آنکه تکلیف مسلمانان مشخص فرماید.»

فتوای جناب میرزا - «بسم الله الرحمن الرحیم - الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم معاربه با امام زمان صلوات الله و سلامه علیه است - حرره اقل محمد حسن الحسینی»^۱

این حکم از سامره (سرمن رای) برای «میرزا حسن آشتیانی» مجتهد، که از مخالفان سرسخت این امتیاز بود و سهم بسزایی در این جریان داشته، فرستاده شد و بوسیله وی انتشار یافت. و چنان غوغای عجیب و بی سابقه ای در ایران آنروز ایجاد کرد که زن و مرد و خرد و کلان و پیر و جوان و بازاری و اداری و لشکری و کشوری (جز عده بسیار معدودی) همه و همه بمحض شنیدن فتوای میرزا، از استعمال تنباکو و توتون خودداری کردند. حتی این حکم در بین زنان شاه نیز اثر گذاشته بود. اعتماد السلطنه گوید:

«شنیدم شاه فرموده بود بزنیهای خودش که کی غلیان را حرام کرده بکشید اینها چه حرفی است یکی از خانمهای آبرومند عرض کرده بود همانکس که ماها را بشما حلال کرده همانکس غلیان را تا در اداره خارج مذهب است بما حرام کرده شاه فرموده بود من میکشم شما هم بکشید یکی از زنیهای دیگر گفته بود شما دو خواهر هم، با

۱- روزنامه اعتماد السلطنه (نسخه خطی) یادداشت یکشنبه چهارم فروردین جمادی الاول ص ۱۳۸



ش ۲۲

ناصرالدين شاه



ش ۲۳

نایب السلطنه (کامران میرزا)

هم گرفتید تکلیف مردم که نیست تقلید شما را بکنند خلاصه عباتاً احدی در خانه‌ها و کوجه‌ها غلیان نمیکشد غیر از شاه و امین‌السلطان و امین اقدس.^۱

شاه و امین‌السلطان که از این بابت رشوه‌گلانی گرفته بودند^۲، و از صدور این فتوی سخت ناراحت بودند، در درجه اول سعی کردند که حکم را جعلی قلمداد کنند. و برای این کار به برخی از روحانی‌نماها رشوه دادند که انتشار حکم مرجع تقلید وقت را در بالای منابر تکذیب کنند*؛ اما در اثر مجاهدت علما و مردم و استفساری که از میرزای شیرازی کردند، معظم له مجدداً حکم خود را صحه گذارد. از این راه که نتیجه گرفته نشد بدستور امین‌السلطان، «شیخ جعفر سلطان العلماء» که با امین‌السلطان و سایر رجال دولت ارتباط داشت، از «حاج شیخ زین العابدین مازندرانی» که از علمای بزرگ بود و در کربلا اقامت داشت استفتا میکند که: «من مقلد شما هستم و تکلیف من با صدور حکم تحریم میرزای شیرازی چیست؟» مشارالیه ابتدا جواب نمیدهد ولی در اثر استفتای مجدد چنین جواب میگوید: «هر چه میرزای شیرازی امر فرموده برای همه مطاع است».^۳

شاه و یارانش وقتی که از این راه هم مأیوس شدند، متوسل با آخرین حربه، یعنی تهدید میرزا حسن آشتیانی گردیدند. باین ترتیب که در روز یکشنبه دوم جمادی‌الثانی شاه دستخطی بنایب‌السلطنة مینویسد که بمیرزای آشتیانی برساند که یا باید در مجامع عمومی بمنبر رفته، رفع منع دخانیات را کند (و یا بروایتی غلیان بکشد) و یا اینکه از طهران خارج شود. این دستور در همان روز یکشنبه بوسیله «عبدالله خان والی» بمیرزای آشتیانی ابلاغ میشود. اما مرحوم آشتیانی صریحاً میگوید: «نقض حکم حجة الاسلام از هیچ رو برایم ممکن نیست ولی از طهران میروم، امروز رامهلت دهید تا وسیله حرکت را فراهم کنم فردا البته خواهم رفت».^۴

۱- روزنامه اعتماد السلطنة چهارشنبه هفتم غره جمادی‌الاولی ص ۱۴۲

۲- تحریم تنباکو (تیموری) ص ۹۹ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۲۰۵

۳- تحریم تنباکو (تیموری) ص ۱۱۹

۴- تحریم تنباکو (تیموری) ص ۱۵۰

* - سید عبدالله بهبهانی و میرسید زین العابدین امام جمعه (داماد شاه) با این نهضت خیلی مبارزه کردند اما جز منفور شدن، نتیجه دیگری نگرفتند.

علما ، بدنبال تصمیم میرزای آشتیانی ، صبح روز دوشنبه بمنزل وی رفته ، قصد عزیمت میکنند . مردم نیز از زن و مرد و همچنین عده‌ای که پارچه سفیدی را از وسط پاره کرده و کفن‌وار بگردن خود انداخته بودند ، با چوب و چماق به‌عنوان حمایت ، بطرف منزل آن مرحوم روانه میشوند و با صدای بلند و آهنگ مخصوص این شعر را میخوانند :

«یا غریب الغریبا - میرود سرورما»^۱

جمعیتی که از صبح‌زود بمنزل میرزای آشتیانی آمده بود ، تا نزدیک ظهر ، بچندین هزار نفر رسید . این انبوه جمعیت از گروه‌های مختلف ، بطرف قصر سلطنتی روانه میشوند و ضمن شعارهای خود ، بشاه و امین‌السلطان و نایب‌السلطنه ناسزا میگویند . وقتی که «محمدعلی خان معین نظام» مشهور به «آقا بالاخان» سردار وضع را وخیم می‌بیند ، بسر بازان ترك تبریزی دستور شلیک بسوی مردم را میدهد . ظاهراً آنان از این عمل خودداری کرده و چنین جواب میگویند : «بعلما و سادات و مسلمانان نمیتوان گلوله انداخت»^۲ سپس بدون مشورت و کسب اجازه ، بسر بازان نایب‌السلطنه که مردم آنها را «فوج بی پدران» می‌گفتند ، دستور تیر اندازی میدهد ، در نتیجه عده‌ای کشته شده و برخی زخمی میشوند . باین طریق مردم بی سلاح ، بعد از مقاومت متفرق میگردند . در همین گیر و دار ، عده‌ای نعش‌های مقتولان را که چهار یا پنج تن بودند بدوش گرفته بخانه مرحوم آشتیانی میروند . بمجرد این که مردم چشمشان بنعش‌های افتد ، منقلب شده هنگامه بزرگی برپا می‌گردد . برخی از مردم بمرحوم آشتیانی پیشنهاد میکنند که خوبست حکم جهاد داده شود ، ولی آن مرحوم صلاح ندانسته ، آنها را آرام می‌کند . عده‌ای از علماء هم بعنوان اعتراض باعمال خود سرانته‌شاه و درباریان و احقاق حق مسلمانان ، پیشنهاد میکنند که ، مجتمعاً بعزم حرکت بعثبات از ایران خارج شوند . مرحوم آشتیانی باز صلاح ندانسته و آنها را قانع میکند . تا اینکه یکی از علماء به نام «سید علی دربندی» که مردی عاقل و ناطق بوده ، مأمور میشود که پیغام علماء را مبنی بر اینکه

۱- تحریم تنباکو (تیموری) ص ۱۵۲

۲- تحریم تنباکو (تیموری) ص ۱۵۹

« هیچ چاره‌ای برای رفع غائله جز رفع امتیاز دخانیات نیست » برای شاه میبرد. سپس جواب می‌آورد که شاه وعده داده است که تا سه روز دیگر، این امتیاز را لغو کند. میرزای آشتیانی قبول میکند، لکن مردم باین حدهم راضی نشده و بمیرزا اعتراض میکنند ولی وی بمنبر رفته، مردم را بصبر تا این مدت دعوت مینماید.^۱

مبارزه روحانیان و مردم باشاه، آن قدر ارزنده بود که، شاهی که ابتدا در مقابل اعتراض روحانیان، در مورد سپردن این امتیاز بانگلیسیها میگفت: « برعهده دولت واجب و لازم می‌شود که درهمچو مقام آنچه لازمه کيفر و مجازات سخت است بمردم ندادن، بدهد و بفهماند که خلاف احکام دولت را کسی نمی‌تواند... اگر در این نوع حرف‌های بی‌معنی امتدادی بدهند تکلیف از ما ساقط شده و آنچه لازمه سیاست است خواهیم فرمود،^۲ در تنگنا واقع شده، در مرحله اول در ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۹^۳ امتیاز داخله را لغو میکند. ولی چون خواسته علماء کوتاه کردن دست بیگانه از این مملکت بود، دامنه جنبش را آنچنان گسترش میدهند که بالاخره شاه مجبور میشود در پنجم جمادی الثانی ۱۳۰۹^۴ بطور کلی قرار داد این امتیاز شوم را نقض کند. اما با پخش این خبر هنوز مجاهدان اطمینان قطعی برفع امتیاز نداشتند؛ چه تصور میکردند که این قبیل اعلانها برای خاموش کردن احساسات مردم و در واقع از نیرنگهای سیاسی است. باین لحاظ اعلامیه شدید اللحنی بعبارت زیر انتشار مییابد:

« ای ناصرالدین شاه! روز دوشنبه چون علمای ما عزیمت بیرون رفتن داشتند ما مردم محض مشایعت ایشان مجتمع شده بودیم و آن کسانی که بهارک آمده بودند نیز محض تظلم و دادخواهی بودند که هم‌مرعیت از وضع اغتشاش آمیز این دولت و سلطنت بستوه آمده همه کس را نکبت این وضع، ناگوار است و در آن هنگامه هیچ‌کسی را اصلاً و ابداً خیال ستیزگی با دولت نبود تا پیشا پیش مستعد و مهبیای مدافعه و مقابله باشند

۱ - اظهارات محسن صدر (صدرالاشراف) نقل از تحریم تنباکو (تیموری) ص ۱۶۴ و ۲۶۵

۲ - نامه ناصرالدین شاه بظل السلطان (نقل از کتاب بازیگران انقلاب شرق - مهرباب امیری) ص ۱۳۰

۳ - تحریم تنباکو (تیموری) ص ۱۳۵

۴ - تحریم تنباکو (تیموری) ص ۱۷۲

ولی اکنون که وضع و مسلک بی اعتدالانه این دولت و سلطنت مشهور خاص و عام گردیده که رعیت را در این دولت با اینکه غرق در طوفان محنت و بلا باشند از هیچ رو حق و حد شکایت و داد خواهی هم نخواهد بود ما هم ب فکر کار خود افتاده چنانچه شاید و باید برای خودمان بفضل خداوند تهیه لوازمات جنگ و استعداد مقابلی [مقابله] با توپ و تفنگ ترا دیده، حتی اینکه مخصوصاً از تفنگهای «مارتینی» که تمام دلگرمی تو بآنهاست چقدرها حاضر و آماده داریم. هرگاه این داستان رفع امتیاز، بازبچه و صوری از کار درآمد و معلوم شد که همه این اوضاع مبنی بر خدعه و فریب رعیت است هر وقت باشد با جمعیت و استعدادی که هرگز گمان نداری خروج نموده و اگر در سوراخ جانوری پنهان باشی بیرون آورده و خونت را خواهیم آشامید»^۱.

اما نقض این قرارداد، چنانکه بعدها هم مشهود شد واقعیت داشت و شاه و اطرافیان، در مقابل تصمیم همگانی روحانیان و مردم جز تسلیم چاره دیگری نداشتند. استقامت و فداکاری علماء و مردم در این جنبش بعدی بود که موجب تعجب و تحسین ملل اروپا و آسیا گردید. در اینجا بمناسبت، پاره‌ای از اقوال دراکه در این باره بیان شده است نقل میکنیم:

سید در ضمن نامه‌ای که برای علمای طراز اول ایران مینویسد، در آن چنین یاد آور میشود: «ملل دیگر هم از این قدرت و نفوذ کلمه و سرعت تأثیر این فرمان متعجب گردیدند و کفار مبہوت ماندند»^۲.

اعتماد السلطنه در ضمن انتقاد از دستگاه شاه و عمالش چنین مینویسد:

«تمام این خبط و خطا بواسطه غرور کار گزاران دولت است زحمتی که از طرف سلطنت خودشان کشیده بودند که اقتدار ملاحا را کم کنند و جهل و جهالت کار گزاران مالیه دولت اسبابی فراهم آورد که این اقتدار طوری بروز کرده است که

۱ - علل پیدایش مشروطیت ایران مصنف عبدالله شاعی طهرانی ص ۲۲ و ۲۳ - و تحریم تنباکو ص ۱۸۲ و ۱۷۳

۲ - متن نامه سید بملای طراز اول که در صفحات آتی خواهد آمد.

از صدر اسلام تا کنون در مملکت شیعه اینطور ایستاده‌گی از علماء دیده نشده بود
بسا طبیب که مایه نداشت و ریج فزود^۱

باز اعتماد السلطنه روایتی را چنین نقل میکند: «ایلچی انگلیس بحکیم طولوزان
گفته بود که من ایرانیها را اینطور غیور نمیدانستم آفرین بر این ملت کلیتاً فرنگیها
از جان خودشان وحشت دارند»^۲

محمد رضا زنجانی گوید: «از حکیم طولوزان فرانسوی که از دانشمندان
نامی فرنگستان است و طبیب حافظ الصحة مخصوص پادشاه بطور موثوق این کلمه نقل
شد که در این خصوص گفته بود ما تاکنون معنی این مقاله اسلامیان را که در مقام دعا
از جمله طلب فرج میکنند نفهمیده بودیم. در این واقعه درست فهمیدیم که معنی و مقوله
فرج چیست و این چنین امری غیر ممکن چگونه خواهد بوقوع رسید»^۳.

اقدامات دیگر سید در لندن

پس از اینکه صحنه‌ای از نتیجه مبارزات سید جمال‌الدین را در ایران بطور
اختصار دیدیم، خوبست باز بسراغش رفته و ببینیم وقتی که از شهر لندن، از وی جدا
شدیم و مساله تنباکورا مورد مطالعه قرار دادیم، تاکنون چه اقداماتی را در لندن
انجام داده است.

سید زمانی که در لندن خبر قطعی رفع امتیاز را میشوند، بسیار خرسند شده
و به نفوذ قلم خود که چندی پیش برای آیه‌الله شیرازی نامه‌ای نوشته بود، بیش از
پیش امیدوار میگردد. و در آنجا مناسب می بیند که نامه مفصل دیگری جهت علمای
مجاهد طراز اول ایران نوشته و در آن نامه اصلاً خلع ناصرالدین شاه را پیشنهاد کند
حال نظر با اهمیت این نامه تاریخی عین متن عربی آن و سپس ترجمه‌اش را بترتیب
ذکر میکنیم:

۱ - روزنامه اعتماد السلطنه جلد ۱۱ یکشنبه چهارم غره جمادی الاولی ۱۳۰۹ ص ۱۴۰

۲ - روزنامه اعتماد السلطنه جلد ۱۱ پنجشنبه هشتم غره جمادی الاولی ۱۳۰۹ ص ۱۴۳

۳ - تحریر تنباکو (زنجانی) ص ۱۲۹

« بسم الله الرحمن الرحيم - حملة القرآن، وحفظه الايمان ، ظهراء الدين المتين،
و نساء الشرع المبين ، جنود الله الغالبة فى العالم . حججه الدامغة لضلال الامم ،
جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازى، و جناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشتى ،
و جناب الحاج الميرزا ابي القاسم الكربلايى، و جناب الحاج الميرزا جواد الآقا التبريزى،
و جناب الحاج السيد على اكبر الشيرازى ، و جناب الحاج الشيخ هادى النجم آبادى -
و جناب الميرزا حسن الاشباني، و جناب السيد الطاهر الزكى صدر العلماء ، و جناب الحاج
آقا محسن العراقى ، و جناب الحاج الشيخ محمد تقى الاصفهاني ، و جناب الحاج الملا
محمد تقى البجنوردى ، و سائر هداة الامة و نواب الائمة ، من الاحبار العظام ، و العلماء
الكرام ، اعز الله بهم الاسلام و المسلمين و ارغم السوف الزنادقة المتجبرين ، آمين .
طالما تافت الامم الافرنجية الى الاستيلاء على البلاد الايرانية حرصاً منها و شرها .
ولكم سولت لها امايتها خدعا تمكنها من الولوج فى ارجائها تمهد فيها سلطانها على
غرة من اهلها تعا شياً من المقارعة التى تورث الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلما
سنت لها الفرص و قضت بها الفترات. و لكنها علمت ان بلوغ الارب و العلماء فى عز
سلطانهم ضرب من المحال لان القلوب تهوى اليهم طراً ، و الناس جميعاً طوع يدهم
ياتمرون كيفما امروا ، و يقومون حيثما قاموا ، لامرد لقضائهم ، و لا دافع لحكهم ،
و انهم لا يزالون يدايون فى حفظ حوزة الاسلام لا تأخذهم فيه غفلة ، و لا تعرفهم غره،
و لا تميد بهم شهوة ، فخنست و هى تترجس بهم الدوائر ، و تترقب الحوادث ، ايم الله
انها قد اصابته فيمارات، لان العامة لولا العلماء و عظيم مكاتهم فى النفوس لا لتجأت بطيب
النفس الى الكفر و استظلت بلوائه خلاصاً من هناء الدول الذليله الجائرة الخرقى التى
قد عدت القوة، و فقدت النصفة ، و انفت المجاملة ، فلاحازت منها شرفاً ، و لاصات
بها لنفسها حقاً ، و لا انشرح منها صدرها فرحاً .

و لذا كلما ضعفت قوة العلماء فى دولة من الدول الاسلامية و ثبت عليها طائفة
من الافرنج و محت اسمها، و طمست رسمها .

ان سلاطين الهند و امراء ماوراء النهر جدت فى اذلال علماء الدين فعاد
الوبال عليهم سنة الله فى خلقه... و ان الافغانيين ما صانوا بلادهم عن اطماع الاجانب و

مادفعوا هجمات الانكليز مرة بعد اخرى الابقوة العلماء و قدكالت فى نصابها .
و لما تولى هذا الشاه (الحاربية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء
تدريباً و يخفض شأنهم و يقلل نفوذ كلمتهم حباً بالاستبداد بباطل اوامره و نواهيته ،
و حرصاً على توسيع دائرة ظلمه و جوره ، فطرد جمعاً من البلاد بهوان ، و نهنه فرقة
عن اقامة الشرع بصغار ، و جلب طائفة من اوطانها الى دارالجور و الخرق (طهران)
و قهرها على الاقامة فيها بذل فخلاله الجو فقهرالعباد و اباد البلاد و تقلب فى اطوار
الفظائع و تجاهر بانواع الشنائع و صرف فى اهوائه الدنية و ملاذنه البهيمية مامسه
من دماء الفقراء والمساكين عصراً و ترح من دموع الارامل والايتم قهراً (بالاسلام).
فاذاشدد جنونه بجميع فنونه فاستوزر وغداً خسيماً ليس له دين يردعه ولاعقل
يزجره ولا شرف نفس يمنعه، و هذاالمارق ماقدعلى دسته الاوقام بابادة الدين و معاداة
المسلمين وساقته دناعة الارومته و نزالة الجرنومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيدة.
فحسبت الافرنج ان الوقت قدحان لاستملاك الاقطار الايرانية بلاكفاح ولاقتال و
زعمت ان العلماء الدين كانوا يذبون عن حوزةالاسلام قدزالت شوكتهم و نفذنفوذهم
فهرع كل فاغراً فاه يبغي ان يسرط قطعة من تلك المملكة ، فغارالحق و غضب على
الباطل قدمغه فخاب مسعاه وذل كل جبار عنيد .

اقول الحق ، انكم يا ايهاالقادة قد عظمتم الاسلام بعزيمتكم و اعليتم كلمته
و ملأتم القلوب من الرهبة والهيبة ، و علمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لايقاوم و
قوة لاتدفع وكلمة لاترد وانكم سياج البلاد وبيدكم ازمة العباد ولكن قدعظم الخطب
الآن وجلت الرزية لان الشياطين قدتألبت جبراً للكسرو حرصاً على الوصول الى الغاية
و ازمعت على اغراء ذاك المارق الاثيم على طرد العلماء كافة من البلاد ، و ابانت له
ان انفاذالوامر انما هو بانقياد قوادالجيش و ان القواد لايعصون للعلماء امراً ولا
يرضون بهم شراً فيجب لاستتبابالحكومة استبدالهم بقواد الافرنج، وارت لذلك البليد
الخائن رأسه الشرطة و قيادة فوجالقزاق نمونجاً (كنت واضرابه). وان ذاكالزنديق
و زملاءه فى الالحاد يجدون الآن فى جلب قواد من الاجانب. والشاه بجنونه المطبق
قداستحسن هذا واهتز بهطربا .

لعمركم لقد تحالف الجنون والزندقة و تعاهدالعتة والشرة على محق الدين و اضمحلال الشريعة وتسليم دارالاسلام الى الاجانب بلامقارعة ولامناقرة .

ياهداةالامة انكم لو اهملتم هذا الفرعون الذليل و نفسه و امهلتموه على سرير جنونه و ما اسرعتم بخلمه عن كرسى غيه لقضى الامر فصرالعلاج وتعذر التدارك .

انتم نصراءالله في الارض ، و لقد تمحصت بالشريعة الالهية نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق وتدعو الى النفاق، ويشس الشيطان بقذافات الحق عن تفريق كلمتكم، فانتم جميعاً يد واحدة يذود بهاالله عن صياصي دينه الحصينة و يذب بقوتها القاهرة جنود الشرك و اعوان الزندقة . و ان الناس كافة (الا من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع امركم، فلو اعلنتم خلع هذا (الحارية) لاطاعكم الامير والحقير و اذعن لحكمكم الغنى والفقير (ولقد شاهدتم في هذه الازمان عياناً فلاقيم برهاناً) خصوصاً وان الصدور قد حرجت و ان القلوب قد تفترت من هذه السلطنة القاسية الحمقى التي ماسدت نفوراً و لاجندت جنوداً و لاعمرت بلاداً ولا نشرت علوماً و لاعزت كلمةالاسلام و لا اراحت يوماً ماقلوب الانام بل دمرت و اقوت و اذلت ثم بعد ضلت و ارتدت و انها سحقت عظام المسلمين و عجننتها بدمائهم فعملت منها لبنات نبت بها قصورالشهواتها الدنية . هذه آثارها في هذهالمدة المدينة والسنين العديدة نساءلها و تبت يداها .

و اذا وقع الخلع (و تكفيه كلمة واحدة ينبص بهالسان الحق غيرة على دينه) فلاريب ان الذى يخلف هذا (الطاغية) لايمكنه الحيدان عن اوامرهم الالهية ولايسعه الاالخنوع بعبتبكم عتبه الشريعة المحمدية كيف لا و هويرى عياناً مالكم من القوة الربانية التي تلبون بها الطفاة عن كرسى غيها . وان العامة متى سعدت بالعدل تحت سلطان الشرع از دادت بكم ولعاً و حامت حولكم هياماً و صارت جميعاً جندالله و حزباً لاوليائه العلماء .

و لقد وهم من ظن ان خلع هذا (الحارية) لايمكن الا بهجمات العساكر و طلقات المدافع و القناير . ليس الامر كذلك ، لان عقيدة ايمانية قد رسخت في العقول ، و تمكنت من النفوس، وهى ان الراد على العلماء راد على الله (هذا هو الحق وعليه المذهب) فاذا اعلنتم (ياحملةالقرآن) حكمالله في هذاالقاصب الجائر و ابنتم امره تعالى في حرمة

اطاعته لانفض الناس من حوله فوق الخلع بلا جدال و لا قتال .
ولقد اراكم الله في هذه الايام اتماماً لحجتهما اولاًكم من القوة التامة والقدرة الكاملة ،
و كان الذين في قلوبهم زيغ في ريب منها من قبل ، اجتمعت النفوس بكلمة منكم على
ارغام هذا الفرعون الذليل و هامانه الرذيل (مسألة التنبك) فعجبت الامم من قوة هذه
الكمة و سرعة نفوذها و بهت الذي كفر ، قوة انعمها الله عليكم لصيانة الدين و حفظ
حوزة الاسلام ، فهل يجوز منكم اهمالها و هل يسوغ التفريط فيها ؟ حاشاكم حاشا .
قد آن الوقت لاحياء مراسم الدين ، و اعزاز المسلمين ، فاخلعوا هذا (الطاغية)
قبل ان يفنك بكم ، و يهتك اعراضكم ، و يثلم سياج دينكم ، ليس عليكم الا ان
تعلنوا على رؤوس الاشهاد حرمة اطاعته فاذا يرى نفسه ذليلاً فريداً يفر منه بطاتته و ينفر منه
حاشيته و ينبذ العساكر و يرحمه الا صاغر .

انكم يا ايها العلماء والذين قاموا معكم لتأييد الدين بعد اليوم في خطر عظيم ،
قد كسرتم قرن فرعون بعصا الحق وجدعتم انف الحاربه بسيف الشرع فهو يترهب فرصاً
تساعده على الانتقام شفاء لفيظه و مرضاة لطبيعته التي فطرت على الحقه واللجاج فلا تمهلوه
اياما ولا تمكنوه ان يقبض زماماً اعلنوا خلعهم قبل انفعال جرحه .

و حاشاكم ايها الراسخون في العلم ان ترتابوا في خلع رجل سلطانه غصب و
افعله فسق و اوامره جوروانه بعدان مص دماء المسلمين و نهش عظام المساكين و
ترك الناس عراة حفاة لا يملكون شيئاً حكم عليه جنونه ان يملك الاجانب بلاداً كانت
للاسلام عزاً وللدين المتين حرزاً وساقته سورة السفه الى اعلاء كلمة الكفر والاستغلال
بلواء الشرك .

ثم اقول ان الوزراء و الامراء و عامة الاهالي وكافة العساكر و ابناء هذا (الطاغية)
ينتظرون منكم جميعاً (و قد فرغ صبرهم و نفذ جلدهم) كلمة واحدة حتى يخلعوا هذا
الفرعون الذليل و يريحوا العباد من ضره و يصونوا حوزة الدين من شره قبل ان يحل بهم
العارولات حين مناص والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته . السيد الحسيني ،

١- تاريخ الاستاذ الامام از ص ٦٣ الى ٦٨ و برخي ماخذ ديگر

ترجمه - بنام خداوند بخشنده مهربان ای قرآنیان! ای نگاهبانان ایمان! ای پشتیبانان دین! ای باوران شرع مبین! ای لشکرهای پیروز خدا! و سرکوب کنندگان گمراهان!

جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و جناب حاجی میرزا حبیب الله رشتی و جناب حاجی میرزا ابوالقاسم کربلائی و جناب حاجی میرزا جواد آقای تبریزی و جناب حاجی سید علی اکبر شیرازی و جناب حاجی شیخ هادی نجم آبادی و جناب میرزا حسن آشتیانی و جناب سید طاهر زکی صدرالعلماء و جناب حاجی آقامحسن عراقی و جناب حاجی شیخ محمد تقی اصفهانی و جناب حاجی ملا محمد تقی بجنوردی و سایر رهبران ملت و رؤساء دین و علمای بزرگوار که نایبان ائمه طاهرین هستند (خدا اسلام و مسلمین را بوجودشان عزیز کرده، دماغ کفار سرسخت را بخاک بمالد - آمین) از مدتها پیش دول اروپا با اشتیاق و حرص و افری میخواستند، کشور ایران را زیر نفوذ خود درآورند. اینها هر وقت فرصتی یافته، و مجالی پیدا نموده اند، بانیرنگ و دسیسه و بطوریکه موجب ایجاد تنفر و تهییج احساسات عمومی نشود، گوشیده اند. در نقاط مختلفه کشور برای خود نفوذی تولید نموده و زمینه حکومت نمودن بر آنجا را فراهم سازند.

ولی ضمناً هم میدانند، علماء فـریشان را نمیخورند و در مقابل اراده آنها تسلیم نمیشوند چرا که توده، دل بسته بعلماء و گوش فرمان رؤساء دینی است. هرچه بگویند میپذیرد و هرکجا بایستند، میایستد در نظر توده، فرمان علماء رشدنی نیست و هرچه بخواهند، تغییر پذیر نخواهد بود. دانشمندان هم پیوسته همت خود را صرف نگاهبانی دین نموده، نه غفلت میورزند، نه فریفته میشوند، نه مغلوب هوی و هوس خواهند شد. اروپائیا نیز از موقعیت علما مطلع بوده و پیوسته منتظر تحول و مراقب فرصتند. راستی هم اروپائیا خوب پیش بینی کرده اند.

زیرا هرگاه دانشمندان، با ابهتی که در نظر عوام دارند، نباشند، توده عامی با میل و رغبت بکفار پیوسته و برای اینکه خود را از چنگ این دولت نجات بدهد، زیر پرچم آنها در میآید. از چنگ دولت ورشکسته ای که قدرت خود را از دست داده، از چنگ دولتی که انصاف را فراموش کرده و سازش با رعیت را پشت گوش انداخته، دولتی که

*- در متن این ترجمه، اختلافات جزئی با اصل نامه دیده میشود. چنانکه در آغاز متن ترجمه، معنی «بسم الله...» دیده نمیشود و یا در ترجمه کلمات «ظهور الدین المتین»، مترجم محترم، معنی «متین» را جا انداخته اند.

از اقتدار و نفوذ خود نه شرافتی تحصیل کرده . نه جانی را حفظ نموده نه باری از دوش ملت برداشته .

روی همین موازنه است که در هر نقطه‌ای نیروی علما کم شده ، قدرت اروپائیان در آنجا بیشتر گردیده ، بحدی که شوکت اسلام را در هم شکسته ، نام دین را از آنجا محو ساخته‌اند . - پادشاهان هند و فرمانفرمایان ماوراء النهر کوشیدند ، تا علماء را کوچک کردند ، ولی روی قانون طبیعی و خدا داده ، نتیجه شومش بخودشان برگشت . افغانیها هم کراراً جز بنیروی علما نتوانستند ، کشور خود را از دستبرد اجانب و هجوم انگلیسها حفظ کنند .

حالا از وقتیکه این شاه بی قیمت گمراه ، روی کار آمده ، در تحقیر علماء و سلب اختیارات آنها میکوشد و از فرط علاقه‌ای که باستبداد و توسعه دالرظلم و جور دارد ، نفوذ کلمه علماء را با امر و نهی‌های بیجای خود کم نمود . آنها را با خواری تمام از شهرستانها تبعید کرد و گذاشت به ترویج دین قیام نمایند . دسته‌ای را از مراکز اقامت خودشان بطهران (کانون ستم و فتنه) آورد و آنها را مجبور بسکونت در این شهر نمود . همینکه میدان برایش خالی شد . بندگان خدا را مقهور ساخت ، شهرها را ویران نمود ، از هر سیاهکاری خود داری نکرد ، هر گناهی را علناً مرتکب شد ، آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بود صرف هوی و هوس خود ساخت و اشک در چشم یتیمان جاری کرد (ای اسلام بی‌یاور) . حالا دیگر جنونش گل کرده و طمع پستش بهیجان آمده ، نه دینی دارد که جلوگیری باشد ، نه عقلی که سرزنش نماید نه شرافت نفسی که مانعش شود ، پست فطرتی و نا پاک طینتی و ادارش نموده ، کشور اسلامی را بیبهای اندکی بفروشد .

اوروپائیهها هم فهمیدند . حالا وقتیکه بدون جنگ و نزاع مالک ایران شوند . فهمیدند دانشمندانیکه از اسلام و قلمرو دین دفاع میکردند ، قدرت خود را از دست داده و نفوذشان کاسته شده است ، از اینرو هر دولتی بطمع یکقطعه از این آب و خاک ، دهان گشود ، ولی باز حق بر باطل یورش برده و مغلوبش ساخت و کوششهای دشمن را باطل کرد و ستمکاران ذلیل شدند* . - حق را باید گفت شما پیشوایان با تصمیمی که گرفتید اسلام را بزرگ نمودید و نام دین را بلند ساختید ، دلها را از هیبت و قدرت خود پر نمودید بطوریکه بیگانگان عموماً فهمیدند ، در مقابل اقتدار شما ، در مقابل نیروی شما ، مقاومت

* - اداره رژی و حکم میرزا بحرمت استعمال توتون و تنباکو (توضیح مترجم)

ممکن نیست، دانستند شما دیوار کشورید و زمام ملت بدست شماست ولی مصیبت بزرگ اینجاست که شیطان برای اینکه شکست خود را در این نبرد جبران نماید، بدماغ این مرد تبه‌کار خارج از دین، انداخته است که علما را از شهرستانها تبعید نماید. او فهمیده است انجام اوامرش جز از طریق اطاعت افسران ارتش ممکن نیست و افسران هم مخالفت علما را نمیکنند و بدآنها را نمیخواهند. لذا در صدد برآمده است، افسران ارتش را از کشور بیگانه تعیین کند و بهمین منظور ریاست شهربانی و فرماندهی هنگ قزاقدا به (کنت وامثال او*) داده. آن زندیق و دوستان او هم میکوشند، فرماندهان ارتشی را از کشور بیگانه بخواهند. شاه هم از فرط دیوانگی از این کار خوشحال شد، و بآن میبالد. بخدا شاه با جنون و زندقه هم سوگند گردیده! و متعهد شده است، با خود سری و شرارت تمام دین را نابود سازد و شریعت را مضمحل کند و کشور اسلام را بدون چون و چرا بیبیگانگان تسلیم نماید!

ای رهبران ملت! امر این فرعون را بحال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را بگیرید و او را از تحت گمراهی پایین کشیدگار میگذرد و علاج مشکل میشود و چاره غیر ممکن میگردد. شما یاوران خدایید. جانهای شما که از شریعت خدایی سرشار است شما را از هر هوی و هوس که موجب دو تیرگی و اختلاف کلمه باشد نگاه میدارد. شیطان نمیتواند بین شما را بهم بزند شما چون دستی هستید که خدا با آن از قلعه‌های محکم دین خود دفاع مینماید. و با این دست است که ارتش کفر و یاوران زنادقه را را دور میسازد. تمام مردم «بغیر از آن کسی که بناست زیانکار و بدبخت باشد» فرمانبردار شمایند اگر شما خلع این نادان را اعلان نمایید. بزرگ و کوچک گدا و توانگر اطاعت خواهد کرد. (خودتان همین روزها دیدید، بنا بر این محتاج نیستید که من دلیل بیاورم). بخصوص این موقع که در اثر این سلطنت جابرانه آمیخته بجهالت سینه‌ها بتنگ آمده، سلطنتی که نتوانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده، نه فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته، نه یک روز دل ملت در پناهش راحتی دیده. بلکه

* - مترجم این نامه، اسم «کنت و اضرابه» را که بمعنی «کنت و امثال او» است بصورت «کنت و ازرایه» نوشته‌اند.

در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و ملت را بگدایی اندخته و سپس گمراهی دامنگیرش شده و ازدین بیرون رفته ، استخوان مسلمانان را خرد ساخته و باخونشان خمیر کرده تا از آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه کند . در این مدت دراز ، در این سالیان متمادی نتیجه‌ای که بر چنین حکومتی مترتب شده همین است . ناپود باد این پاشاهی ، و ازگون باد این سلطنت . اگر این پادشاه خلع شود (و خلع وی هم با يك کلمه ، کلمه‌ای که روی غیرت دینی از زبان اهل حق خارج میشود) آنکه جانشین وی خواهد بود نمیتواند از فرمان شما سرپیچی کند و جز خضوع در پیشگاه شما مقدورش نیست چرا که او قدرت خدایی شما را بیچشم خود میبیند ، قدرتی که بآن سرکشان را از تخت گمراهی پایین میکشد . ملت وقتی زیر سایه دین از داد برخوردار شود رغبتش بشما زیادتر خواهد شد و سردشما خواهد سردید . آنگاه همه در پناه خدا و حزب علماء که دوستان خدا هستند در می‌آیند . هر کس خیال کند خلع این پادشاه جز با قشون و توپ و بمب ممکن نیست خیال بیهوده‌ای کرده . اینطور نیست . چون يك عقیده و ایمانی در کله مردم رسوخ نموده و در دل آنها جا گرفته و آن عقیده اینست که مخالفت علما مخالفت خدا است (راستی هم همینطور است و پایه مذهب هم روی این عقیده میباشد) .

ای قرآنیان ! اگر شما حکم خدا را در باره این مرد غاصب ستمکار اجرا کنید ، اگر بگویید بحکم خدا اطاعت این مرد حرامست ، مردم از گردش پراکنده شده و خلع وی بدون جنگ و کشتار صورت میگیرد .

خدا برای اتمام حجت قدرتی را که بشما ارزانی داشته نشاتان داد آنها یکبه ایمانشان محکم نبود تا پیش از این واقعه در نفوذ کلمه و قدرت شما تردید داشتند ملت مسلمان با شنیدن يك کلمه از شما در سرکوبی این فرعون (شاه) و هامان او (صدراعظم*) متحد شدند (مسأله تنباکو). ملل دیگر هم از این قدرت و نفوذ کلمه و سرعت تأثیر این فرمان متعجب گردیدند و کفار مبهوت ماندند ، این قدرتی است که خدا بشما داده تا بآن دین و حوزه اسلام را نگهداری کنید ، در اینصورت آبا سزاوار است

* - قید کلمات «شاه» و «صدراعظم» از مترجم است .

با داشتن چنین نیرویی، دین را واگذارده؟ یا در کمک نمودن بشریت کندی نمایید؟ ابادا
ابدا .

حالا وقت زنده نمودن مراسم دینی و گرامی ساختن مسلمانان رسیده است پیش
از اینکه این ستمکار سرکش شما را ترور کرده و ناموستان را بباد بدهد و قبل از آنکه
در دیوار محکم دین رخنه کند او را خلع نمایید . شما وظیفه دشواری ندارید فقط
بمردم ابلاغ کنید اطاعت این ستمکار حرامست . اوهم وقتی خود را ذلیل و تنها به بیند،
المرافیانش از گردن پراکنده شده، ارتشیان ویرا میرانند و کودکان سنگبارانش میکنند.
ای علما! شما و پیروانتان از حالا در خطر بزرگی هستید شما به نیروی حقیقت
شاخ این فرعون را شکستید و با شمشیر دین بینیش را بریدید ولی او منتظر است، فرصتی
یافته و انتقام خود را از شما بکشد. از اینرو نباید يك روز مهلتش بدهید ، نباید
بگذارید زمام کار را بدست بگیرد پیش از اینکه جراحیش بهبودی پذیرد او را خلع
کنید .

ای مردان علم! نبادا در خلع این مرد تردید داشته باشید مردی که غاصبانه
سلطنت یافته، مردیکه کارش فسق و فرمائش ستم است، مردیکه پس از مکیدن خون های
مسلمانان و خرد کردن استخوان فقرا و برهنگان ، و تهیدست نمودن ملت، جنونش گل
کرده و در صدد برآمده است، کشور را که مایه عزت اسلام و پناهگاه دین است با جانب بدهد،
مردیکه از فرط نادانی، در صدد برآمده است نام کفر را بلند ساخته و زیر پرچم شرك
درآید . باز میگویم! وزراء ، فرماندهان، عموم طبقات، ارتش ، پسران این ستمکار
سرکش منتظر دستور شما هستند، دیگر کاسه صبرشان لبریز شده منتظرند، يك کلمه از
شما بشنوند و این فرعون را خلع نموده بندگان خدا را از زیان او آسوده کنند و پیش
از آنکه دین را بباد داده و لکه تنک را به پیشانی آنها بچسباند خویش را از شرش
حفظ نمایند .
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

السید الحسینی،^۱

۱- ترجمه دو نامه از بزرگترین فیلسوف شرق سید جمال الدین اسدآبادی ص ۱۷ الی ۲۶
(ترجمه نویسنده کتاب جنایات تاریخ)

انتشار نشریه ضیاءالخافقین

در ایامی که سید پس از اخراج از ایران در لندن اقامت کرد، علاوه بر اینکه با بعضی از مدیران جراید مصاحبه بعمل آورده و نیز نطقهایی ایراد می‌نماید، دست بانتشار نشریه‌ای، موسوم به «ضیاءالخافقین» میزند. این نشریه بدو زبان انگلیسی و عربی چاپ میشد. در هر شماره يك مقاله در باب مفاسد حکومت و خرابی اوضاع ایران باامضای «السید» یا «سیدالحسینی» انتشار مییافت. نخستین شماره این نشریه در ماه رجب سال ۱۳۰۹ انتشار یافت. سید نامه خود را که در بصره برای میرزای شیرازی فرستاده بود، ظاهراً در این شماره چاپ میکند. شماره دوم این نامه در تاریخ ماه شعبان ۱۳۰۹ انتشار مییابد. او در این شماره، نامه‌ای را که جهت علمای طراز اول نوشته بود چاپ میکند. سید این نشریه را، برای کشور ایران و بعضی از کشورهای دیگر ارسال میدارد.

نامه‌های معروف سید، خطاب به «میرزای شیرازی» و «برخی از علمای مشهور» غیر از درج در نشریه ضیاءالخافقین، به صورت نامه‌های مجزایی به چاپ رسیده، و برای عده‌ای از شخصیت‌های طهران (و شاید برای بعضی از سرشناسان سایر شهرهای ایران) و احتمالاً برای برخی از کشورها فرستاده می‌شود.

وقتی سفیر انگلیس در طهران، از ارسال نامه سید، خطاب به میرزای شیرازی مطلع می‌گردد، گزارش ذیل را جهت وزیر امور خارجه انگلیس می‌فرستد:

نامه شماره ۱۴ مورخه ۱۹ ژانویه ۱۸۹۲ از «فرانک لاسل» سفیر انگلیس در طهران به «مارکیز اف سالیسبوری» وزیر امور خارجه انگلستان.

«عالی جنابا»

باکمال افتخار به پیوست نامه بسیار عجیب که خطاب به حاجی میرزا حسن شیرازی رئیس و نماینده مذهب شیعه در سامره است و بوسیله حسنعلی خان نواب ترجمه شده است برای ملاحظه آن جناب تقدیم می‌دارد.

۱. روزنامه اعتمادالسلطنة، یادداشت بیست و یکم جمادی الاولی ۱۳۰۹ ص ۱۴۷ و یادداشت

سیزدهم شوال ۱۳۰۹ ص ۳۷

این نامه از بصره و حدس زده می‌شود در ماه گذشته پس از تبعید جمال‌الدین از ایران نوشته شده و اخیراً چند نسخه از آن از لندن که شیخ حالا در آنجا اقامت دارد به تهران فرستاده شده و بین عده‌ای توزیع گردیده است.

امین‌السلطان در چندین موارد نظر مرا با اقدامات و فعالیت‌های جمال‌الدین معطوف داشته است و مکرر موضوع جنبش‌های سیاسی اخیر ایران را گوشزد نموده مشارالیه عقیده‌اش بر این است که این تحریکات با پول و کمک روسیه بعمل می‌آید و احتمال قوی دارد تلگرافی که از طرف حاجی میرزا حسن شیرازی بشاه مخبره شده و در آن از شاه تقاضا کرده‌اند که مملکت را از چنگ اجنبی‌ها خلاص نماید در اثر تحریک جمال‌الدین بوده که در مکتوب خود احساسات مذهبی مجتهد مزبور را برانگیخته است. امین‌السلطان اظهار داشت: با این که تبعید جمال‌الدین از ایران بعلت خصومت و دشمنی او با انگلستان بوده او نمی‌فهمد چگونه بجمال‌الدین اجازه داده شده که در انگلستان اقامت نموده و با کمال اطمینان خاطر در آنجا با خوشی زندگی کرده و حملات خود را بایران ادامه دهد.

من بامین‌السلطان شرح دادم که تقریباً غیر ممکن است دولت امپراطوری انگلستان بر علیه هر فردی که در آن کشور مقیم می‌باشد قدمی بردارد مگر اینکه بموجب قدرت قانون، من باید عرض نمایم که نتوانستم عالی‌جناب (یعنی امین‌السلطان) را قانع نمایم، زیرا عقیده وی بر این است که هر گاه دولت انگلستان نسبت بایران حسن‌نیتی داشته باشد و احساس روابط حسنه را بنماید البته میتواند اقداماتی نموده و مانع از این بشود که دشمنان ایران از لندن بدولت ایران حمله نمایند.

من بامین‌السلطان وعده دادم نامه جمال‌الدین را که بمجتهد معروف نوشته است حضور مبارك تقدیم بدارم اصل این نامه عبری است پس از اینکه بفارسی ترجمه شده تبدیل بانگلیسی گردیده است.

من در روزنامه خبر پذیرائی از جمال‌الدین را در ناشینال لیبرال کلوب لندن خواندم مشارالیه در آنجا خطابه‌ای راجع به «بحران کنونی در ایران» ایراد نموده است ولی سید در آن نطق عقل خود را بکار برده و از ذکر مطالبی که بانگلستان و



شماره ۱۳۷
امین السلطان در سفر اروپا

سیاست خارجی آن بر میخورد احتراز نموده است در صورتیکه در نامه‌ای که بحاجی میرزا حسن شیرازی نوشته است شدیداً سیاست انگلستان حمله نموده است. البته بطور یقین شیخ جمال‌الدین و نام وی معروف حضور آن‌عالیجناب می‌باشد. موقعیکه این جانب افتخار نمایندگی رسمی دولت انگلستان در قاهره در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ داشتم راجع باو شرحی عرض و خاطر مبارک را مستحضر داشتم که احتمال داده می‌شود جمال‌الدین از روسها پولی دریافت میدارد و مأمور است فعالیت‌هایی بر علیه انگلستان بنماید و آقای‌کندی در نامه شماره ۱۱ و ۲۰ مامزانونیه ۱۸۹۱ خود گزارش کارهای او را به آن‌عالی جناب تقدیم نموده و بطور تفصیل جریان تبعید وی را حضورتان عرض کرده است .

باتقدیم احترامات - فرانک لاسل،^۱

هنگامی که دومین نامه سید، خطاب به دعوای از علمای مشهور، (که در آن سخت به شاه حمله کرده بود) به طهران می‌رسد، به کیفیتی که اعتمادالسلطنه گوید: «آن کاغذ را پسر امین‌الدوله از عربی بفرانسه ترجمه کرده و بشاه داده بودند شاه بمن داد که ترجمه کنم باکمال کراحت خاطر امروز ترجمه کرده بشاه دادم»^۲ ترجمه فارسی آن از نظر شاه می‌گذرد .

عصبانیت فوق‌العاده شاه و تقاضای اشد مجازات

گرچه سید، نامه‌ای را که برای میرزای شیرازی نوشته، ناصرالدین‌شاه را مورد حمله قرار داده بود و ترجمه آن نامه بوسیله اعتمادالسلطنه بر رؤیت شاه رسیده بود. اما شاه از دیدن آن نامه چندان ناراحت نشد که متن نامه سید بعلمای ایران، او را بشدت عصبانی کرد. وقتی شاه این نامه را مشاهده میکند بعنوان گله، دولت انگلیس را مقصر

۱- خواندنیها شماره ۹۷ سال ۲۴ ص ۲۰

۲- روزنامه اعتمادالسلطنه یادداشت سیزدهم شوال ۱۳۰۹ ص ۳۷

*- برای نویسنده معلوم نیست که، چرا پسر امین‌الدوله آن نامه را به زبان فرانسه برگردانده و به شاه داده است ؟ و باز روشن نیست که ، چرا مجدداً شاه آنرا به اعتمادالسلطنه داده که به فارسی ترجمه کند ؟

قلمداد کرده، ضمن اینکه کتباً و شفاهاً بوسیله سفیر خود در لندن و سفیر انگلیس در ایران می‌خواهد که جلوفعالیت‌های سید گرفته شده و بمجازات برسد، دو نامه در همین زمینه برای امین‌السلطان می‌فرستد که عین ترجمه آن دو نامه به‌تناسب نقل می‌شود :

«جناب اشرف امین‌السلطان - ما پشت سرهم چه بوسیله سفیر خودمان در لندن و چه توسط سفیر انگلستان در طهران راجع بمزخرف‌گوئی‌ها و نوشته‌های مفسدانه میرزاملکم، هم کتباً و هم شفاهاً اعتراض و تقاضا نموده‌ایم مشارالیه را از لندن و همچنین از کلیه ممالک تابعه امپراطوری انگلستان اخراج نمایند و یا لااقل از او التزام بگیرند که از این عملیات فتنه‌انگیز برضدکشور ایران و توهین بمقام سلطنت دست بردارد ولی ابدأ نتیجه حاصل نشد تا اینکه ما شیخ جمال‌الدین را که یکی از شریترین مردمان روی زمین است و در ایران تولید اخلال و مزاحمت‌هایی می‌نمود تبعید کردیم، او نیز به لندن رفت و به ملک‌خان به پیوست و بوسیله انتشار روزنامه بزبان عربی شروع بتحریرکات نمود مشارالیه چندین شماره روزنامه نوشته و آن‌ها را درولادی قفقاز و ایران پخش نموده است.

نامبرده اخیراً چند نسخه از آخرین شماره آنرا که بزبان عربی انتشار یافته برای توزیع بین مردم به ایران فرستاده است اینک يك شماره از آن را برای ملاحظه و تعقیب امر فرستادم اینمرتبّه اوعلناً شروع به تحریرکات نموده و علماً و مردم ایران را تشویق باخلال و شورش نموده و حتی نسبت بشخص ما حمله نموده است.

بدینوسیله اوخودش را مانندیکنفر قائل معرفی کرده وطبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً بمقام سلطنت درصدد اسائه ادب برآمده و علناً نسبت بمقام سلطنت خیانت نموده محکوم باعدام است و سزای او مرگ است یا لااقل او باید در یکی از نقاط دور دست تا ابد حبس شود.

شما باید از سفیر انگلیس بخواهید که شما را ملاقات نماید ورسماً نظریات ما را باو ابلاغ نماید این دستخط ما را بدهید بخواند و يك نسخه از آن را باو بدهید و نیز ترجمه نامه عربی جمال‌الدین را باو تحویل داده و از او بخواهید که همه اینها را برای وزراء انگلستان بفرستد و حتی بنظر نمایندگان پارلمان آنها نیز برساند تا

هر گاه حق بجانب ما است او را بحبس ابد محکوم نمایند والا چگونه ما باید باور
نمائیم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ما است در حالیکه چنین
شخص مفسد و بی شعوری با کمال آزادی و راحتی در انگلستان اقامت کرده و این گونه
مطالب را انتشار میدهد^۱

سفیر انگلیس، نامه شاه را (که در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۸۹۲ به سفارت انگلیس
تسلیم شده بود) به ضمیمه نامه محرمانه خود که ذیلاً خواهد آمد، جهت وزیر امور خارجه
انگلستان می فرستد :

«نامه محرمانه شماره ۸۲ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲

از سر لاسل سفیر انگلیس در تهران به مارکیز آف سالیسبوری .

عالی جنابا عطف به نامه شماره ۱۴ مورخ ۱۹ ژانویه با ارسال رونوشت دستخط
شاه ایران خطاب به امین السلطان اشعار می دارد بوسیله سید جمال الدین نامه خطاب
به علماء ایران صادر گردیده است و در آن نامه مستقیماً به مقام سلطنت توهین و بشدت
حمله شده است .

ترجمه نامه جمال الدین نیز که موجب تغییر و اعتراض شاه گردیده ارسال
می گردد . نظر شاه بر این است که نویسنده این نامه مستحق مرگ یا حداقل حبس
ابد می باشد .

من به امین السلطان گفته ام که این نامه ها را برای ملاحظه جناب عالی تقدیم خواهم
داشت ولی در عین حال به آن عالی جناب (امین السلطان) یادآوری کردم که برای دولت
امپراطوری انگلستان غیر ممکن خواهد بود بر علیه شخصی که در لندن زندگی می کند
قذمی بردارد مگر بموجب مقررات قانون .

با احترامات سر - ف - لاسل^۲

وقتی که نسخه های نامه خطاب به « بعضی از علمای ایران » به وسیله یکی از
دوستان سید به سفارت ایران در روسیه فرستاده میشود؛ «میرزا محمودخان علاء الملک»
سفیر ایران در روسیه، به «موریر» سفیر انگلیس متوسل می شود، تا شاید جلوی اقدامات

۱ - خواندنیها شماره ۵ سال ۲۵ ص ۲۳ و ۲۴

۲ - خواندنیها شماره ۵ سال ۲۵ ص ۲۳

سیدرا بگیرد. سفیر انگلیس هم، نامه محرمانه‌ای را به شماره ۸۷ مورخ ۲۷ اپریل ۱۸۹۲ از «سنت پترزبورگ» برای وزیر امور خارجه انگلستان می‌فرستد*، مضمون این نامه محرمانه هم با قدری اختلاف، تقریباً به نامه فوق «سرلاسل» شبیه است. الا آنکه در این نامه مختصری از شرح حال سید، از زبان سفیر ایران، دیده می‌شود و بلحاظ خودداری از اطاله کلام، از ذکر آن صرفنظر شد.

هنگامی که شاه، نامه اخیرالذکر را به امین‌السلطان می‌نویسد، بازهم از فرط ناراحتی در همان روز، نامه دیگری به وی می‌نگارد به این شرح:

«شرحی را که این پدر سوخته شیخ جمال‌الدین نوشته است در واقع چیزی نیست جز اینکه از سر تا ته همه اش فحش و تحریک و اخلال بر علیه مقام سلطنت با این دلیل روشن در مقابل آنان (مقصود انگلیسیها است) هر گاه چنین شخصی را لااقل بزندان نیندازند دیگر چه نوع دوستی را دولت انگلستان نسبت به ما ادعا می‌کند چگونه من می‌توانم اظهارات دوستانه آنها را باور نمایم.

باید همین امروز از سفیر انگلیس بخواهید که از شما دیدن نماید این دستخط را برای او بخوانید و رونوشت آنرا با انضمام نامه عربی باو بدهید با این دلیل محکمی که در مقابل خود دارند و جمال‌الدین بمقام سلطنت فحش گفته است او را باید بدون معطلی به حبس ابد محکوم نمایند و گرنه ما باید از دوستی انگلستان بکلی ناامید شویم»^۱.

امین‌السلطان هم، این دستخط را به ضمیمه نامه خود که ذیلاً می‌آید**، همراه

۱- خواندنیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۱

* - آقای مشیری، در ضمن سلسله مقالات خود، در تنظیم نامه‌ها و گزارشهای مربوط به سید، این نامه را در شماره ۹۷ سال ۲۳ مجله خواندنیها، یعنی آنجا که گزارش راجع به ارسال نسخه های مربوط به نامه خطاب به «میرزای شیرازی» است، آورده‌اند. و حال آنکه بهتر بود در شماره پنجم سال بیست و پنجم همان مجله، بموازات نامه محرمانه شماره ۸۲ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲- سرلاسل، درج کنند.

** - امین‌السلطان که از مضمون مقاله خطاب به علماء با خبر می‌شود این نامه را هم، جهت محمدعلی خان، سفیر ایران در انگلستان می‌نویسد:

با نامه سید ، خطاب به علمای مشهور ، برای «حسنعلی خان نواب» می فرستد :

«پنجشنبه نیز رسید با اینکه از ظهر گذشته است هنوز خبری نرسیده من نمی دانم چه کار باید کرد واقعاً دچار سرگیجه شده ام اعلیحضرت دستخطی نوشته و نامه اخیر جمال الدین خطاب به علماء را برای من فرستاده اند من ، هم دستخط شاه ، و هم نامه مزبور را لفاً فرستادم که برای جناب آقای سفیر ترجمه نمائید هرگاه ایشان خواسته باشند نامه سید جمال الدین و رونوشت دستخط را به لندن بفرستند مانعی نخواهد داشت من نمی دانم سفیر راجع به این موضوع چه فکر می کند البته جمال الدین به خود من حمله ننموده است ولی تمام مندرجات نامه اخیر او بر علیه اعلیحضرت همایونی می باشد .

امین السلطان،^۱

→

«بعدال عنوان مجدداً شیخ جمال الدین مقاله [ای] به عربی انتشار داده و برای توزیع بین مردم عراق عرب و سایر نقاط تعدادی از آن را فرستاده است . چند روز پیش آن مقاله بنظر اعلیحضرت همایونی رسید .

این دفعه جمال الدین بیشرمی را به اعلی ترین درجه رسانیده است چنان عبارات زننده و تند و پکار برده است که هرگز سابقه ندارد از اول مقاله تا آخرش تمام مطالب يك پارچه تهمت و توهین بمقام سلطنت است حتی به این عبارات ركيك قناعت ننموده و علماء را تحريك نموده است که نه تنها خدمت به شاه را برای مردم ایران تحریم نمایند بلکه او را برای همیشه از مقام سلطنت خلع کنند این مزخرفات را طوری ادا نموده است که از تکرار آن شرم دارم .

من يك نسخه از آن مقاله را برای شما به پیوست فرستادم که پس از خواندن آن را نزد «لردسالیسبوری» ببرید و مفاد آن را برای او شرح دهید چون در این مقاله ، خود شاه مستقیماً مورد هدف تهمت و افترا قرار گرفته لذا از جانب شاه نزد لردسالیسبوری رسماً شکایت نمائید و به او بگوئید که چنین بنظر میرسد در کشوری که خودتان را دوست ماقلمداد می کنید شماها باعث این همه فتنه و آشوب شده اید و همان بلوایمی را که در مسئله رژی تنباکو راه انداختید باز هم دارید ادامه می دهید .

چگونه ممکن است نام این جزوه عادی را روزنامه گذاشت و گفت که «روزنامه ها آزاد می باشند» آنها جزوه ای که علناً در مملکت فتنه و آشوب برپا کرده و صلح مردم را بهم زده است خلاصه چاره ای برای اینکار باید کرد یا باید او را به حبس بیاندازند یا اینکه به جای دور دستی تبعید نمایند تا اینکه اعلیحضرت همایونی به دوستی و حسن نیت دولت انگلستان اعتماد نماید . امضاء امین السلطان ، (خواندنیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۳)

۱ - خواندنیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۱

* در مورد این نامه منتشر نشده ، به قسمت استدراکات مراجعه شود .

سفیر انگلیس، باز پس از وصول نامه امین السلطان و دستخط شاه، نامه محرمانه ذیل را در همان روز، برای وزیر امور خارجه انگلیس می نگارد:

«نامه محرمانه سرلاسل شماره ۸۳ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲ به مارکیز اوف سالیسبوری وزیر امور خارجه انگلیس.

عالی جنابا

عطف به نامه قبلی این جانب مورخ همین روز اینک با کمال افتخار ترجمه یادداشتی را که امین السلطان به عنوان حسنعلی خان نوشته و در ضمن دستخط دیگر شاه را درباره جمال الدین ضمیمه نموده است تقدیم میدارد البته جای تعجب نیست که شاه از آنها ماتیکه بر علیه او بوسیله سید جمال الدین بعمل آمده شدت عصبانی و متغیر گردیده است و از نتایج سوئی که نوشته های او در ایران ایجاد خواهد کرد بیمناک می باشد عصبانیت شاه بیشتر از این لحاظ است که سید جمال الدین حقایق را در باره اوضاع فعلی کشور ایران فاش نموده است که کمترین شکی را باقی نمی گذارد گرچه مقداری از مطالبی را که اظهار نموده اغراق آمیز بنظر میرسد.

امضاء سرلاسل^۱

در دو نامه ای که ناصر الدین شاه برای امین السلطان مینویسد، ظاهر آن نتیجه نمیگیرد. تا آنکه بر عصبانیتش افزوده شده باز دستخط زیر را جهت وی چنین مینگارد:

«جناب امین السلطان خیلی جای تعجب است که سفیر انگلستان درباره شیخ جمال الدین هنوز جوابی نداده است اگر او چیزی برای شما فرستاده بمن اطلاع دهید والا این دستخط مرا با و نشان داده و جواب بخواهید.

در این تردیدی نیست که این شخص شرور و متقلب باید بموجب مقررات قانون تنبیه شود معنی ندارد که او در لندن نشسته و این مزخرفات را علناً بر علیه ما و مقام سلطنت در همه جای دنیا انتشار دهد و نیز در مجله ای که براه انداخته است مردم را برای اختلال و شورش تحریک نماید ما هرگز نمیتوانیم این مطلب را قبول کنیم که دولت انگلستان دوست ما میباشد یا حامی مقام سلطنت ما است با اینکه هیچ کلری

۱ - خواندنیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۱

را نمی‌خواهند صورت بدهند باین شخص اجازه می‌دهند این همه مزخرفات بنویسد باز هم ادعا می‌کنند انگلستان کشور آزادی است.^۱*

امین‌السلطان در تعقیب دستخط شاه، نامه‌ای خصوصی برای حسنعلی خان نواب، نوشته و تقریباً به او یاد می‌دهد که چه جوابی تهیه شود .
متن آن نامه اینست :

«بعدالعنوان - امیدوارم حال شما خوب است . یادداشت شما درباره مطالبی که در نامه شماره ۹۹ لاسل قید شده است در شهر قم بدستم رسید راجع بمسائل مربوط بکمرک دستور لازم بجناب آقای امین‌الملک داده‌ام او کارها را روبراه خواهد کرد من همچنین نامه و جواب جناب آقای سفیر را راجع بجمال‌الدین دریافت داشته‌ام ولی اعلیحضرت منتظر وصول جواب از طرف دولت انگلستان می‌باشند بهتر این است بفرمایند جوابی تهیه و برای من بفرستید تا بتوانم بعرض او برسانم.

نظر من این است جواب بدین مضمون تهیه شود دایره براینکه دولت انگلستان آنچه از دستشان برمی‌آید در این مورد اقدام مساعد خواهند کرد.»

گرچه آنچه که انگلیسها میگویند صحیح بنظر می‌رسد ولی با اینترتیب این مرد را (مقصود ناصرالدین شاه است) نباید زیاد مایوس نمود راه عاقلانه این است که درباره کاررزی، او بکمرک انگلیسها امیدوار باشد بالاخره برای بازکردن حساب برای مطالبات کمپانی تنباکو باعتبار کمپانی و وصول اموال رژی سعی خواهیم کرد که بنحو مطلوب عمل نمائیم ... امین‌السلطان.^۲

سفیر انگلیس هم ، نامه امین‌السلطان را به ضمیمه نامه ذیل، برای وزیر امور خارجه انگلیس ارسال می‌دارد :

۱ - خواندنیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۲

۲ - خواندنیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۳

* ناصرالدین شاه غیر از ارسال نامه‌های رسمی، اقدامات دیگری برای خنثی کردن فعالیت‌های سیدمیکرده است. از جمله ، در این زمینه ، دوسند در تشویق و دستور مدیر نشریه « اختر » (چاپ استانبول)، مبنی بر چاپ مقاله بر علیه سید می‌باشد، که در فصل مربوط ارائه خواهد شد.

دنامه شماره ۹۹* مورخ اول ژوئن ۱۸۹۲ سراسل بعنوان وزیر امور خارجه انگلستان .

باکمال افتخار ترجمه نامه خصوصی امین السلطان خطاب به حسنعلی خان نواب را به پیوست تقدیم میدارد .

عالی جنابا قسمت اول این نامه راجع به شکایتهائی است که دولت ایران از مأمورین گمرک دارد و تصور میکنم لزومی ندارد که در آن مورد زحمتی به آن عالی جناب داده شود فقط مطلبی را که از نواب خواسته بودم که به امین السلطان بگویم بنظر مبارک میرسانم جناب امین السلطان اظهار داشته است که شاه مجدداً راجع بشکایتی که از جمال الدین دارد در صدد مطالبه جواب از دولت انگلستان بر آمده است آنها هنوز در این امید هستند که بلکه کمپانی توتون و تنباکو بتواند مساعدتهائی به دولت ایران بنماید ضمناً امین السلطان در آخر نامه اش اظهار کرده که شاه به حاکم جدید شیراز برای توقیف و تنبیه قوام الملك که بدون اجازه اعلیحضرت صورت گرفته سخت متغیر گردیده است در نامه بعدی سعی خواهم نمود که گزارش جامع این جریان را بعرض برسانم .

از حسنعلی خان نواب تقاضا کرده ام از امین السلطان برای این اطلاعاتی که در اختیار ما گذارده است از جانب من تشکر بنماید و بایشان بگوید که موضوع جمال الدین را بنظر جناب عالی رسانیده ام ولی من باید یاد آور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع بحفظ و حراست اموال و تأسیسات کمپانی تنباکو جز بامراجعه بمقامات قضائی نباید راه دیگری را در نظر بگیرد ...
امضاء لاسل.^۱

وزیر امور خارجه انگلیس، با توجه به نامه های شماره ۸۲ و ۸۳ سفیر خود در

۱ - خوانیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۲ و ۲۳

به طوری که خوانندگان توجه دارند در نامه امین السلطان، اشاره به نامه شماره ۹۹ لاسل شده و در نامه لاسل، اشاره به مفاد نامه خصوصی امین السلطان خطاب به حسنعلی خان نواب گردیده است و در این امر تناقض دیده میشود. شاید منظور امین السلطان، نامه دیگری است و یا در درج شماره نامه اشتباه رخ داده باشد. و ممکن است منظور لاسل، اشاره به نامه دیگری مشابه نامه اخیر امین السلطان باشد.



ش ۲۵

لرد سالیسبوری
وزیر امور خارجه انگلستان

طهران ، تلگراف زیر را می‌فرستد:

دعطف به نامه‌های ۸۲ و ۸۳ شما باید با در نظر گرفتن مفاد تلگراف ۴۹ سپتامبر گذشته اینجانب با امین‌السلطان تماس بگیرید.^۱
سفیر انگلیس، پس از وصول تلگراف فوق، این نامه را برای امین‌السلطان می‌فرستد:

در نوشت نامه مورخه ۶ ژوئن ۱۸۹۲ سفیر انگلیس در تهران بعنوان امین‌السلطان (پس از تعارفات) این جانب به وزیر امور خارجه انگلستان شرحی نوشته و خواسته‌های اعلیحضرت شاه ایران را دایر بر اینکه جلو نوشته‌های جمال‌الدین را باید گرفت بطور مشروح اطلاع داده‌ام من هم اکنون از جناب آقای وزیر امور خارجه بموجب تلگراف، دستوری دریافت داشته‌ام که به جنابعالی اطلاع بدهم راجع به اینکه دولت انگلستان حاضر است به سفیر ایران در لندن درباره تعقیب جرایم در محاکم رسمی انگلستان نظریات خود را بدهد.

ولی قبلاً عرض می‌کنم مطابق سوابق موجوده حتی اگر برای اینکار دلیل محکم و قابل قبولی ارائه شود دیوان عالی کشور هرگز اجازه نخواهد داد که یک قدرت خارجی قدمی بر علیه جرایم انگلستان بردارد. دفاع هیئت منصفه و افکار و احساسات عمومی در انگلستان چنان قوی است که به ندرت اتفاق می‌افتد در این موارد قضات رأی موافقی بر له مدعی بدهند

امضاء لاسل^۲

«لاسل» پس از ارسال نامه مذکور، در ۹ ژوئن نامه محرمانه‌ای از قلمک برای وزیر امور خارجه انگلیس به این شرح می‌نویسد:

«قلمک ۹ ژوئن ۱۸۹۲ نامه محرمانه ، شماره ۱۰۴

«عالی جنابا با کمال افتخار رونوشت یادداشتی را که با اطاعت از دستوری که ضمن تلگراف شماره ۳۴ داده بودید برای امین‌السلطان بوسیله اینجانب نوشته شده تقدیم می‌دارد .

من به امین‌السلطان تذکر داده‌ام که امپراطوری انگلستان حاضر گردیده است

که به سفیر ایران در لندن درباره مطالبی که جمال‌الدین در لندن بر علیه دولت اتشار داده است نظریات خود را اعلام بدارد اینک رونوشت شرحی که برای امین‌السلطان نوشته شده به پیوست تقدیم میدارد. لاسل^۱

خلاصه بعد از تمام این مذاکرات، و ردوبدل کردن نامه‌ها و تلگرافها، به طوری که از مفاد نامه ۶ ژوئن سفیر انگلیس برمی آید، وزارت امور خارجه انگلستان، جلوگیری از فعالیتهای سید را وابسته به وجود مدرک می‌داند و به همین لحاظ «میرزا محمدعلی خان» سفیر ایران در لندن، مدارکی به وزارت امور خارجه انگلستان ارائه می‌دهد، تا دیگر سید فعالیتی بر علیه ناصرالدین شاه نکند. این امر از نامه سفیر ایران که به شرح زیر است معلوم می‌شود:

«نامه مورخه ۲۲ ژوئن ۱۸۹۲ میرزا محمدعلی خان سفیر ایران بعنوان مارکیز اوف سالیسبوری .

عالی جناب با کمال افتخار اسنادی را که دیروز راجع به آن با جناب عالی مذاکره شد حضورتان تقدیم داشتم امیدوارم آن عالی جناب هر چه زودتر تریبی دهند تا بدان وسیله بنده بتوانم خاطر مبارک ملوکانه را (یعنی شاه ایران را) از هر حیث آسوده نمایم. با تقدیم احترامات - محمد علی^۲

دراثر اصرار ناصرالدین شاه، برای جلوگیری از مقالات منتشره سید در ضیاء الخاقین و سایر خطابه‌هایش که بحیثیت شاه سخت لطمه رسیده بود، سفیر ایران بحضورش رسیده، از وی میخواهد که از ادامه این امر خودداری کند. براون در این خصوص گوید:

«در مقالات مربوط بایران از هیچ گونه ناسزا بحکومت و شاه دریغ نمی‌کرد تا حدیکه سفیر دولت ایران در لندن بنزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او نموده که اگر خودداری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است يك مبلغ هنگفتی باو تقدیم دارد. ولی سید جواب منفی داد و گفت نه راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته و شکمش در بنده و جسدش بگور عرضه شود. این گفتار که از او سرزده ما را

۲۹۱- خواندنیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۳

ضياء الخافقين

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خاصة اجرة للبريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الدراج ولا تورد لصحافيا ادرجت ابله تدرج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال .

واما التفرقات فيكون عنوانها " ضياء - لندن "

" DIA, LONDON. "

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الاثنين في ١ شباط سنة ١٨٩٢

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد)

في انكلترة :-

١ شلينا ٧ شلينات

في الخارج :-

١٥ شلينا ٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات

نيرة انكلترة

عن كل صفحة ١٠

.. نصف ..

.. ربع ..

(تدفع سلفاً)

(والاعلانات يصير ترجمتها في

الانكليزية)

يجب ان تُخبر الادارة راساً ام

وكلفتها في الجهات باسم الاعلانات

ضياء الخافقين

ان للشرق على الغرب ديوتا كان اوله اياها ايام كان الشرق مشكلا لمصباح العلم ومعرض تعرض فيه العقول بضائعها والافكار بدائعها وكان الغرب مطروفا في ليله المبهلات وحندس الضلالت . ولما ظهر مصداق قوله تعالى " وتلك الايام نداولها " والقي العلم مقليده في ايدي رجال الغرب وفتحوا به كفوز كل شيء وابواب نل ثروة ووجب تأدية تلك الدين للميسرة بمد النظرة قامت عاصمة العالم المعتمد ومطلع شمس الحرية مدينة لوندريه ففكت الرقاب من حبال الاسر والاستعباد ونشرت الامن والامن . ولذا الغرب لبقى للشرق مسبعة تزار فيها القواربي على ضعاف النقاد فاخذ الانكليز يطوفون اركان بمشعل الحرية ونجمل الانتقام حتى استاصلوا جمهور ثلاث



فهرسة

وجه	موضوع
١	ضياء الخافقين
٢	الشرق والغرب (لمكاتب)
٣	كشف النقاب عن حالة مصر العمومية (-)
٤	معاهدات الدول (لمكاتب)
٥	الخلافة (للشيخ محسن)
٦	احوال فارس الحاضرة (للسيد)
٧	ترجمة ما في القسم الانكليزي
٨	مراسلات
٩	اخبار محلية
١٠	مفزل الغراء الشرقيين
١١	اعلى

معتقد میسازد که قائل شاه یکی از پیروان سید بوده است.^۱

خوانندگان محترم توجه دارند که، ادامه انتشار جریده ضیاء الخاقین، آنهم بدوزبان عربی و انگلیسی در دنیای آروز، تا چه حد میتواند در مقتض ساختن حکومت استبدادی ایران و در بیداری ایرانیان و تشویق علما بخلع شاه مؤثر واقع شود. ولی دولت انگلیس، با داشتن مقررات و قوانین مربوط با آزادی بیان، بشرحی که خواهد آمده محیلانه دست بتعطیل این نشریه زد.

تعطیل نشریه ضیاء الخاقین

چنین بنظر میرسد که، طلوع وافول این نشریه در فاصله کمی انجام گرفته باشد. زیرا تا آنجا که اطلاع در دست است؛ بعد از انتشار شماره ۸، دیگر از شماره های بعدی آن، خبری در دست نداریم. البته مقالات این نشریه درباره اوضاع و احوال ایران بوده است. اگر نگوییم که فعالیت های شاه و امین السلطان و سفیر ایران در لندن، در تعطیل آن مؤثر بوده، بیدخالت هم نبوده است؛ چنانکه قبلاً بیان شد، این نشریه بدوزبان عربی و انگلیسی منتشر میشد. و برای منع چاپ آن وزارت امور خارجه انگلیس، که از طریق قانونی نتوانست چاپ آنرا مانع شود، حیل های اندیشید بدین ترتیب: بآن مطبعه ای که در یک قصبه در حوالی لندن واقع بود و حروف عربی داشت و این نامه در آنجا چاپ میکردید، گفت که: اگر ضیاء الخاقین ادامه پیدا کند، دولت انگلیس سفارش های خود را که مبلغ کلی در سال میشد، از آن مطبعه قطع خواهد کرد، و بچاپخانه دیگر خواهد داد. با این تهدید، این نشریه تعطیل شد.^۲

دعوت سید باستانبول

مقارن تعطیل ضیاء الخاقین و یا پس از آن بود که «رستم پاشا» سفیر عثمانی در لندن، نامه ای از طرف سلطان عبدالحمید مبنی بر اینکه؛ اکنون در استانبول وقت اصلاحات است، برای سید می آورد. ولی او شاید بملاحظات این دعوت راقبول نمیکند.

۱- انقلاب ایران ص ۲۳

۲- مجله کاه سال دوم شماره ۳ ص ۹

اما پس از چندی از دربار عثمانی دو نامه ارسال میگردد یکی برای رستم پاشا، قریب باین مضمون:
«در صورتیکه نتوانید سید جمال الدین را قانع کرده که باسلامبول آمده و اگر بخواهد
دوباره بازگشت نماید سلطان عذر شما را نمیپذیرد منتظر خبر تلگرافی شما هستیم»
و نامه دیگری هم، برای سید می‌رسد که، متضمن تشویق و تکریم و دعوت وی بود.*
بالاخره سید، در حدود اواخر سال ۱۳۰۹ یا اوایل سال ۱۳۱۰ باستانبول عزیمت
می‌کند.

۱- خاطرات سید جمال الدین ص ۵۷

* متن دو نامه، که متضمن دعوت محرمانه سید از لندن باستانبول میباشد؛ با امضای «سید
محمد ابوالهدی الصیادی الرفاعی»، بخط عربی، در کتاب «مجموعه اسناد ومدارک» جزو تصاویر
۲۱۶ و ۲۱۷ گراور شده است، بنظر میآید که دعوت نامه های سلطان همین دو نامه باشد.

فصل بیست و یکم

آخرین مسافرت سید باستانبول یا سفری که بمرگش ختم شد

سید پس از دعوت سلطان عثمانی ، بسمت آن سرزمین حرکت کرده ، در حدود اواخر سال ۱۳۰۹ و یا اوایل سال ۱۳۱۰ وارد استانبول میشود. معروف است وقتی که وی بشهر استانبول وارد میشود ، یکی از صاحبمنصبان که از مستقبلان بود ، جلو آمده میپرسد :

«صندوقهای وسایل شما کجاست».

سید : «غیر از صندوق کتاب و لباس چیزی ندارم».

صاحبمنصب : «بسیار خوب جای آن صندوقها را بمن نشان دهید» .

سید اشاره بسینه خود کرده ، میگوید : «این صندوق کتاب» و اشاره بلباس خود نموده ، میگوید : «این صندوق لباس»^۱*

پس از ورود سید به عثمانی ، ظاهراً سلطان عبدالحمید ابتدا مقدمش را گرامی داشته ، احترامات لازمه را در حقش انجام میدهد ، و در محله «نشائش» خانه مجللی برایش تهیه کرده ، کالسکه مخصوصی نیز در اختیارش میگذارد. ولی پس از چندی تغییر رویه می دهد. سید در آنجا نیز از خرابکاریهای ناصرالدین شاه ، و روش مستبدانه و مفاسد دربارش ، سخن میگوید. تا اینکه سفیر ایران نزد سلطان رفته ، کراراً از او میخواهد که از شاه ایران انتقاد نشود.^۲

با این وصف ، خیلی جای تعجب است که فرهنگ فارسی آقای دکتر معین

۱ - خاطرات سید ص ۵۸ و ۵۷ و برخی ماخذ دیگر

۲ - خاطرات سید ص ۵۸

* - مخزومی گوید : « سید بارها بمن گفت که در دفعه اول که تبعید شدم دودست لباس داشتم وقتی که تبعید من مکرر شد لباس دوم سنگین بود يك دست آنرا ترك كردم و بچیز دیگری تبدیل نمودم » (خاطرات سید ص ۵۸)

گوید: «سلطان عبدالحمید عثمانی برای ایجاد اتحادیهٔ مسلمین از او بگرمی پذیرایی کرد اما وقتی متوجه شد که سید قصد دارد پادشاه ایران را بریاست چنان اتحادیه‌ای منصوب کند سید را مسموم کرد».^۱

چندی پس از ورود سید، میرزا اسدالله خان دیبا ناظم الدوله، سفیر کبیر ایران در استانبول، نامه‌ای برای امین السلطان فرستاده، در آن چنین مینویسد:

«مدتی است که دولت انگلیس باطناً در خیال این است که خلافت سلطان را متزلزل کرده و مردم را از این عقیده منحرف سازد برای این مقصود شیوخ اعراب را محرك شده آنها را بمقام یاغیگری می‌آورد و بآنها خیال می‌دهد که خودشان خلیفه انتخاب کرده و در مکه معظمه بگذارند و یا شریف مکه را که از اولاد زید بن علی است خلیفه بدانند. یکی از اسباب کار انگلیسها وجود سید جمال الدین بود که در لندن بعضی اخبار منتشر کرده مشوق و محرك شیوخ اعراب میشد و آنها را در یاغیگری دولت عثمانی ایستاده و پایدار می‌کرد و عوام را از سلطان که خلیفه روی زمین می‌دانند معرض و بی‌اعتنا مینمود، تدبیری که دولت عثمانی در رفع این محذور کرد. رد بسفیر خود مقیم لندن نوشت سید جمال الدین را تطمیع و تحریص کرده باسلامبول بیاورد، سفیر معزی الیه هم بر حسب دستور العمل خود تأمینات لازمه را باو داده باسلامبول فرستاد در اینجا او را مهمان کرده‌اند. بعد از رسیدن تلگراف حضرتعالی بصدر اعظم اظهار کردم گفت حبس سید جمال الدین امکان ندارد اعلیحضرت سلطان باو قول داده اینجا آورده چطور او را حبس کند. بسلطان توسط صدراعظم پیغام دادم فرموده بودند که من در این فقره بخیال خود خدمت بزرگی باعلیحضرت همایونی کرده او را از ملکم ملعون جدا کرده اینجا آورده‌ام که دهان او را ببندم که ننویسد و منتشر نکند مادامیکه اینجا است مراقب خواهم شد در بارهٔ ایران چیزی ننویسد بعد او را بجائی فرستاده مشغول تدوین کتب می‌کنم که از این خیالات خود دست بکشد چون او را متعهداً اینجا آورده‌ام حبس او منافی شأن سلطنت است».^۲

۱. فرهنگ فارسی تألیف آقای دکتر محمد معین جلد آ - فیضان ص ۴۳۲

۲. سیاستگران دوره قاجار ص ۱۹۳ و ۱۹۴

چندی بعد ناظم الدوله برای سلطان پیغام میفرستد که ، سید جمال الدین را بر خلاف مصالح و منافع ایران جلب کرده است . سلطان عبدالحمید هم در جواب میگوید :

«عقیده من هم درباره سید جمال الدین همان عقیده شاه است ولی برای جلوگیری از تحریک و فساد بین اعراب که بتحریک انگلیسها می کرد او را دعوت کرده و اینجا آورده ام یقین داشته باشید که نمی گذارم برضد منافع ایران چیزی بگوید و بنویسد
۸ صفر ۱۳۱۰»*

سید حدود چهار سال و نه ماه در استانبول اقامت میکند. در اینجا فکر اتحاد اسلامی را که از مدتها قبل در سرش بود، تعقیب مینماید. آنگاه برای اقدام این منظور، نامه های متعددی بکشورهای اسلامی میفرستد ، و پس از چندی جوابهای موافقی دریافت می دارد . میرزا الطفالله گوید :

«این بود که بالغ بر پانصد مراسله و مکتوب بالسنه مختلفه فارسی، عربی، هندی، ترکی برشته تحریر در آورده بعنبات عرش درجات و کلیه بلاد ایران، هندوستان، مصر، الجزائر، طرابلس، شامات، حجاز و سایر قلمرو اسلامی ارسال داشت»*. و سید تصمیم گرفت که شش نفر از رفقا و پیروان خود را که بالسنه مشرقی تکلم می کردند بجهت تبلیغات لازمه با قطار معینه کسبل دهد. چندی نگذشت که جواب کلیه مراسلات باسلامبول زیب حصول داد و کلیه طبقات حوزه اسلام اعم از علماء اعلام و دیگران موضوع را

۱- آرشیو وزارت امور خارجه (نقل از سیاستگران دوره قاجار ص ۱۹۴) -

* - از گفتار ناظم الدوله و سلطان عبدالحمید چنین برمی آید که، سید با دولت انگلیس روابط حسنه ، ویا باصطلاح سود سازی داشته است . و آنجا که دولت انگلیس، تحریکاتی میخواهد بنماید، او را مأمور این کار میکند. اما با در نظر گرفتن روش سیاسی سید، و تنفر عمیقش نسبت بانگلیس، قابل قبول نیست که وی بتحریک انگلیسیها و بفتح آنان اقداماتی کرده باشد . سید با دول استعماری، تا آنجا در ارتباط بوده است که بفتح کشورهای اسلامی بهره برداری کند .
** - ارسال نامه های سید با ایران، از متن تلگراف مورخ پنجم ذی الحجه ۱۳۱۳ امین السلطان بمیرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر مختار ایران در لندن که مینویسد : « وقتیکه اتحاد شیعه و سنی را عنوان کرده و کاغذها با ایران فرستاده اند که بعضی از آنها بدست آمده و موجود است ، تأیید میشود (نقل از سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۲)

مسرت و حسن قبول استقبال نموده و از ناحیه برخی آنان نیز هدایا و تحف چندی توسط فیلسوف اعظم اسلام سید جمال الدین جبهه عبدالحمید ارسال نموده هم ادعیه و تعویذاتی برای سلطان عثمانی منضم مراسله خویش قرار داده بودند. مر فرموده کلیه آن مراسلات را از السنه مختلفه به ترکی ترجمه کردند و ترجمه ثنوی را ضمیمه اصل نموده همه اینها را بحضور عبدالحمید برد^۱ حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، مطلب فوق را در کتاب خود چنین آورده

سید انجمنی از دانشمندان شیعه مذهب ایرانی و غیره تشکیل داده... بالاخره طرف این انجمن قریب چهارصد مکتوب بتمام ممالک شیعه مذهب فرستاده میشود. از چندی نزدیک دوست جواب بفارسی و عربی و غیره مساعد با مقصود بانجمن سیده همه را بترکی ترجمه نموده با پاره‌ای عطایای عتیقه که ضمیمه جوابها بوده توسط سید از لحاظ سلطان میگذرد^۲.

سید در موضوع اتحاد اسلامی و سایر موضوعات دینی و اجتماعی، برای علمای مبارز ایران (مثل بیشتر کشورهای اسلامی)، نامه مینوشته و ارتباط برقرار میکرده است. و هنگامی که شاه و درباریان مطلع میشده‌اند، تزییقات فراوان برای کسی که با سید در ارتباط بوده، فراهم می‌آورده‌اند. از جمله اینها، موضوع مکاتبه «حاجی سید ابوطالب زنجانی»* (که یکی از علمای دینی آن روز ایران بود) می‌باشد. که اتفاقاً یکی از نامه‌هایش در تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۱۳ بدست مأموران سفارت ایران در استانبول میافتد. علاء‌الملک نامه مزبور را توسط امین‌السلطان بحضور شاه میفرستد، شاه در حاشیه چنین مینویسد:

«جناب صدراعظم حقیقه که از این نوع اشخاص و این نوع بد ذاتی‌ها و فضولها

۱- شرح حال و آثار سید ص ۵۸

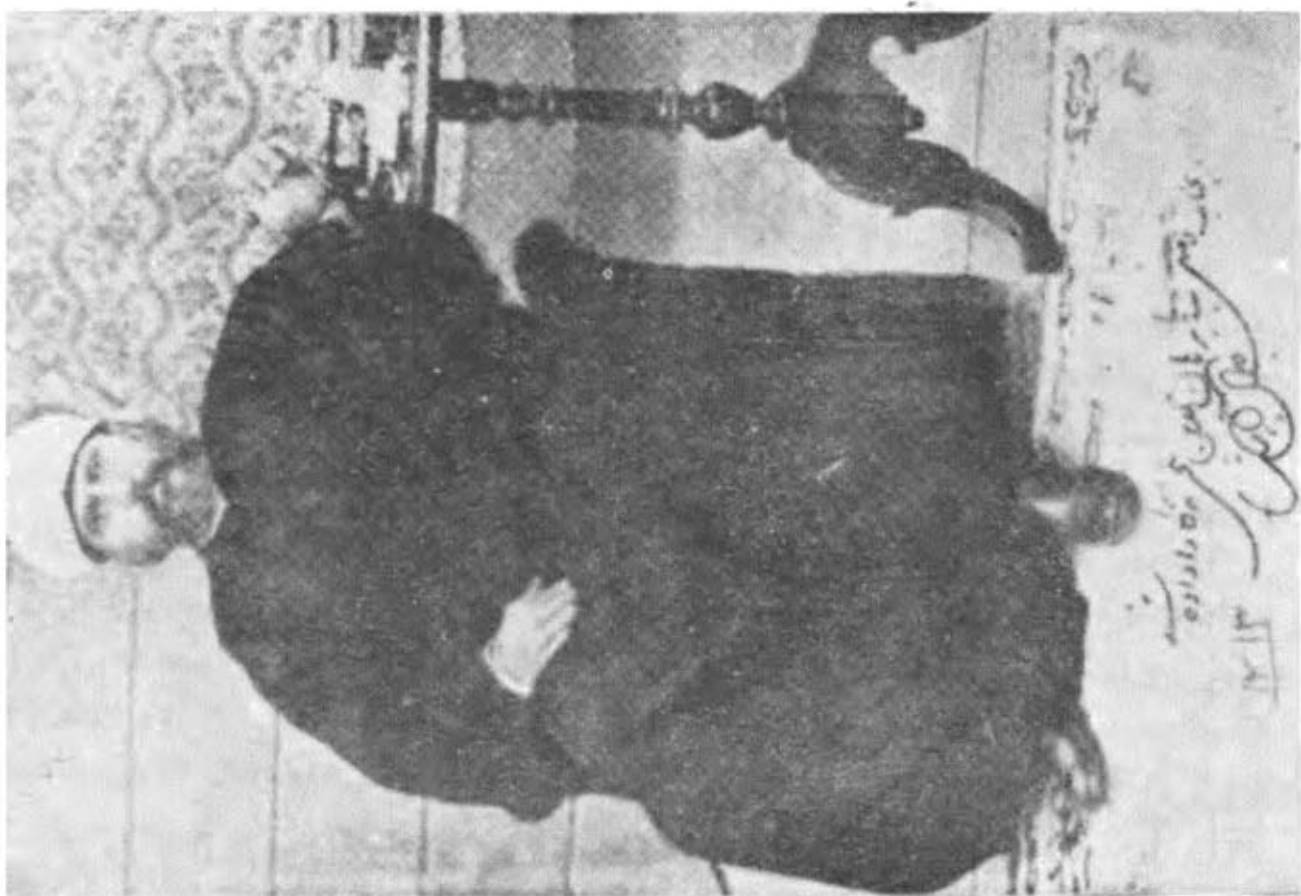
۲- حیات یحیی ص ۹۸ و ۹۹

* - این شخص جدّ امی جنابان آقایان «حاج سید جواد موسوی»، «حاج سید ابوالفضل موسوی» و «حاج سید رضا موسوی» است.



جمال الدين

ش ۲۷



ش ۲۸

و جسارت‌های آنها بطوری شخص کج خلق میشود که تصور نمی آید این مردکۀ فضول خسته [ای] را چه افتاده که اینطور کاغذها آنهم بسید جمال‌الدین که بد زانی او مشهور آفاق است بنویسد دولت چرا همچو اشخاص را در پای تخت خود نگاه می‌دارد از بس در این کارها اهمال شده است اینطور شده‌اند ولایت این شخص خسته است البته او را روانه کنید فوراً برود بولایت خودش مانند این شخص در طهران بسیار بد است گویا ماهانه هم باین مرد بدذات داده میشود او را هم قطع کرده به بعضی بیچاره‌های خوش ذات بدهند اهمال بد است بد است»^۱.

در چند مأخذ دیدم که سید، در استانبول از ایرانیهای شیعی مقیم آنجا، انجمنی تشکیل میدهد، و در مسأله اتحاد اسلامی از این انجمن کمک میگیرد. * ایامی که سید در استانبول اقامت داشت، ملاقاتی بین وی و خدیو مصر که به آنجا رفته بود دست داده، گفتگوئی با هم میکنند. مؤلف کتاب سیاستگران دوره قاجار، واقعه‌ای را که در «کاغذخانه» استانبول، بین سید و «عباس حلمی» خدیو مصر رخ میدهد، چنین مینویسد: «عباس حلمی خدیو مصر با نگارنده این سطور در مدت نمایندگی من در اسلامبول دوست صمیمی بود در مهرماه ۱۲۹۸ هجری شمسی در قصر بیک‌کنار بسفر در حالیکه از سلطان حمید و سید جمال‌الدین اثری نبود که بتوان حمل بر غرضی کرد این واقعه را برای من اینطور حکایت کرد.

«من برای گردش با کالسکه بکاغذخانه رفته بودم در مراجعت بین راه سید را دیدم

۱ - آرشیو وزارت امور خارجه (نقل از سیاستگران دوره قاجار ص ۲۰۸)

* - میرزا الطاف‌الله و میرزا یحیی دولت‌آبادی میگویند، نخستین خطابه سید در این انجمن، قریب بمضمون زیر بوده است :

« امروزه مذهب اسلام بمنزلۀ يك كشتی است که ناخدای آن محمد بن عبدالله مسلم است وقاطبۀ مسلمین از خاص و عام کشتی نشینان این سفینۀ مقدسه‌اند و یومنا هذا این کشتی در دریای سیاست دنیا دچار طوفان و مشرف بفرق گردیده و به آن جریانات پلٹیکی دنیا و حوادث در غرق و افنای این کشتی رخنه کرده و میکند . آیا تکلیف سکنه و را کبین این کشتی که مشرف بفرق و آمادۀ هلاکند چیست ؟ آیا نخست باید در حراست و نجات این کشتی از طوفان و غرق آب کوشید یا در مقام دوگیت و اختلاف کلمه و پیروی اغراض و نظریات شخصی برآمده خرابی و هلاکی يك دیگر را سعی باشند؟» (شرح حال و آثار سید ص ۵۷ و حیات یحیی ص ۹۹)

که بملاقات من می‌آمد ، قریب نیم ساعت با هم صحبت کردیم بمن پیشنهاد کرد که بیا تو را خلیفه کل مسلمین کنم من استنکاف کردم و گفتم لایق این مقام نیستم.^۱

این خبر را «گلدزیهر» مورخ آلمانی با مختصر اختلاف، چنین ذکر کرده است: «خود سید برای يك مسافر آلمانی حکایت کرده است که عباس حلمی ثانی خدیو مصر دفعه اول را که باسلامبول آمد خواست با من ملاقات کند سعی کردند که این ملاقات واقع نشود من هر روز عصر برای گردش بکاغذخانه میرفتم نمی‌دادم کی بخدیو این مطالب را گفته بود آنجا آمد یکدیگر را ملاقات کردیم و يك ربع ساعت حرف زدیم این ملاقات اتفاقی را بسطان خبر دادند که از پیش قرار گذاشته بودیم و اضافه کردند که موضوع صحبت این بوده که من خدیو را خلیفه کل مسلمین بشناسم.»^۲

بهر حال این دو روایت در صورت صحت، مؤید مطلبی است که برخی می‌گویند سید در لندن که بوده، میخواست در نجد و یمن و عربستان خلافت اسلامی برپا کند. و بعلاوه شاید هم بیشتر علت دعوت سید از لندن بوسیله سلطان عبدالحمید ، محدود شدن حوزه اقامت او خصوصاً در سالهای آخر، بواسطه این قبیل افکار و فعالیت‌ها بوده باشد . بهمین علت بوده که هنگام ورودش باستانبول، کاملاً تحت نظر بوده است.

سید در مدت اقامت خود در استانبول، در ایام ماه مبارک رمضان، روزه می‌گرفت و شبها تا سحر با آشنایان و ادبا و فضلاء و رجال سیاسی شرق مقیم استانبول ، در مهمانخانه سلطانی (واقع در محله تشویقیه نشاناتاشی) به بحث و مذاکره علمی و فلسفی مشغول بود. و روزهای جمعه مرتب برای نماز جماعت به ، «مسجد حمیدیه» میرفت.^۳

از جمله کسانی که در استانبول مساعد افکار و موافق آمال سید بوده‌اند عبارتند از: میرزا عبدالحسین خان کرمانی معروف به «آقاخان»، شیخ احمد روحی کرمانی ، حاجی میرزا حسن خان «خبیرالملک»^{*}، شاهزاده ابوالحسن میرزا، معروف به «شیخ‌الرئیس»

۱ - سیاستگران دوره قاجار ص ۲۰۳

۲ - دایرة المعارف اسلام چاپ لیدن کلمه «جمال‌الدین» (نقل از سیاستگران دوره قاجار ص ۲۰۰) .

۳- مقاله میرزا حسین خان دانش‌اصفهانی مقیم استانبول در کتاب شرح حال و آثار سید ص ۸۱
 * - شیخ محمود افضل‌الملک معروف به «جدی افندی» (برادر شیخ احمد روحی) میگوید

معلم فیضی تبریزی ، ابراهیم المویلحی مصری ، سلاوی افندی عرب ، حسین رضاپاشا (وزیر و رئیس کمیسیون مهاجرین ترکیه) ، محمد امین بك ، سید برهان الدین بلخی^۱ و برخی دیگر از جوانان مصری و ایرانی. *

میرزا محمد رضای کرمانی در محضر سید

در آخرین سالهای اقامت سید در استانبول بود که، میرزا محمد رضای کرمانی تصمیم می‌گیرد به آنجا سفر کند. پس به سمت عثمانی حرکت میکنند. به رشت که میرسد چون نیاز به پول داشته ، ابتدا مبلغ بیست تومان از يك تاجر رشتی (که به وسیله امین الضرب با آن شخص تاجر آشنا شده بود) می‌گیرد ، و قرار می‌شود به محض ورود در استانبول برایش «عطر» بفرستد. اما امین الضرب مبلغ چهل تومان (شیخ محمود افضل- الملك برادر شیخ احمد روحی این مبلغ را از قول میرزا رضا سی تومان ذکر کرده است)^۲ به «میرزا علیخان امین الدوله» که در آن وقت ریاست کل پستخانه‌های ایران را داشت ، حواله می‌کند که به میرزا رضا بدهد (ممکن است امین الضرب از بی‌پولی میرزا رضا مطلع شده باشد و یا خود میرزا رضا درخواست پول کرده باشد). او این مبلغ را گرفته ، بیست تومانش را به تاجر مذکور (با این که قبول نمی‌کرده) رد می‌کند . و با بقیه آن، يك سره به سر وقت دوست مہجور و رهبر غیور خود میرود. پس از ورود در آنجا اجازه ملاقات میخواهد.^۳ بنا بگفته میرزا لطف‌الله، سید نظر بسوابق بعضی

→ که : این سه تن ، در شش ماه آخر اقامتشان با سید قهر کرده بودند . (کتاب هشت بهشت نقل از روزگاری که گذشت ص ۳۹)

۱- مقاله میرزا حسین خان دانش اصفهانی مقیم استانبول در کتاب شرح حال و آثار سید ص ۸۱
۲- شرح احوال میرزا آقاخان کرمانی به قلم شیخ محمود افضل الملك (نقل از حاشیه کتاب روزگاری که گذشت ، تألیف صنعتی زاده کرمانی ص ۴۴)

۳- شرح حال و آثار سید ص ۶۶

۴- میرزا حسین خان دانش ، در مقاله خود مندرج در کتاب «شرح حال و آثار سید» ضمن معرفی دوستان سید، نام «آقا محمد طاهر تبریزی» صاحب نشریه «اختر» را ذکر کرده است. این شخص همان کسیست که، بنا بدستور شاه، مقاله‌ای در ذم سید، در نشریه اختر چاپ میکند. بفرض اگر بین این شخص و سید دوستی و موافقتی بوده، میبایست مربوط باقامت اول وی در استانبول (بشرط بودن مشارالیه) بوده باشد .

از ایرانیهایی که با علاقه و شوق ظاهری فراوان، خود را بحضورش می‌رساندند و بعد معلوم میشد که جاسوس هستند؛ از پذیرش وی خودداری میکند (نپذیرفتن میرزا رضا را ، افضل‌الملک هم ذکر کرده است) اما حاضران در محضر سید ، از صداقت و امانت او اطمینانش میدهند و تذکر می‌دهند که وی در اثر صدمات وارده اکنون بیمار است و محتاج به معالجه میباشد^۱. باز میرزا لطف‌الله گوید: بدون این که اجازه ورود بدهد، دستور می‌دهد که برای معالجه‌اش به «مریضخانه فرانسوی» ببردش* . و قریب چهل روز که در مریضخانه بوده روزی يك لیره (افضل‌الملک گوید: روری دو مجیدی که معادل دو تومان باشد^۲) مخارجش را از خود میداده است^۳. خلاصه میرزا رضا پس از آنکه بحضور سید میرسد ، شروع به بیان ماجرای زندگی خود کرده میگوید :

بیست ماه در زندان قزوین بسر بردم . چه کندها و بندها و زنجیرهایم که کردند چه مصیبتها و خون‌دلها که خوردم. این بیست‌ماه طوری برایم گذشت که گویی دو بیست سال بوده. چه مصیبتها که در خانه نایب‌السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز

۱- شرح حال حال و آثار سید ص ۶۶ و ۶۷

۲- روزگاری که گذشت ذیل ص ۴۴

۳- شرح حال و آثار سید ص ۶۷ و روزگاری که گذشت .

* - گفتار میرزا لطف‌الله در خصوص ملاقات میرزا رضا با سید قابل تأمل است . زیرا : با اینکه سید و میرزا رضا مدتها در طهران باهم بوده‌اند و حتی هنگام اخراج سید در آخرین سفر از ایران با آن وضع اسفانگیز ، میرزا رضا که شاهد جریان بوده بشدت منقلب میشود و در کوچه و بازار از مردم استمداد می‌طلبد تا اینکه ویرا گرفته و مجازات می‌کنند . و باز با اینکه سید کاملاً به روحیه‌ی این جوان وارد بوده است و حتی در نامه‌ای که برای میرزای شیرازی می‌نویسد ، از به نام يك جوان نیکوکار ، نام می‌برد ؛ با این وصف معلوم نیست چرا از پذیرش وی خودداری کرده است تا اینکه دیگران (بفرض عدم اعتمادوی) مطمئنش میکنند . و نیز این فقره معلوم نیست که چرا وقتی که دوستان سید اطمینانش میدهند ، با اینکه پس از اخراجش از ایران ، علاقه‌مند به کسب خبر از اوضاع نابسامان این سرزمین بوده است ، با توجه باین که مرید وفاداری چونوی ، از لانه و آشیانه وزن و فرزند خود دست کشیده ، به يك کشور نا آشنا وارد شده است ؛ بدون این که پذیردش يك سره برای معالجه به بیمارستان گسیلش داشته . اگر قول میرزا لطف‌الله در این خصوص اشتباه نباشد ، با در نظر گرفتن این که سید بهتر از حاضران در آن مجلس ویرا می‌شناخته است ، جهات دیگری برای این امر باید وجود داشته باشد .

ابار ب سرم آمد. چهار سال و چهارماه در زنجیر و کند بودم. وقتی که در زندان شدت شکنجه و اذیتم بی نهایت زیاد شد*، بخیال خودکشی افتادم بالاخره با قیچی شکم خود را پاره کردم** آنگاه بمعالجهام پرداختند. اکنون هم که آزادانه بحضور شما رسیده‌ام، قرار شده است که در ایران نباشم. این بود شرح ماجرایم.

این جوان ستم‌دیده، هنگامی که بیاد گذشته می‌افند. و آن سختیها و مشقات و مظلومی که در حقش اعمال شده بود، در حضور سید بیاد می‌آورد؛ تأثرات و دردهای درونیش که مدت‌ها در قلبش نهفته شده بود بیرون زده، اشک از دیدگانش جاری می‌گردد. اشکی که مسیر تاریخ ملتی را تغییر می‌دهد. سید که در مقابل اظهارات میرزا رضا کاملاً ساکت شده بود، در جواب می‌گوید: تو چقدر بزندگی دل بسته‌ای که دادخواستی انسان داد خود را از ظالم باگریه نمی‌گیری و ریشه ظلم را باید قطع کرد.*** داستانی را «میرزا حسین خان دانش اصفهانی» ذکر میکند که علاوه بر تأیید گفتار سید مبنی بر قطع ریشه ظلم، شدت عصبانیتش را ظاهراً نسبت به شاه می‌رساند. ناوبرده گوید:

«یاد دارم که روزی بوقت صبح بزم زیارت به خانه «سید جمال‌الدین» در نشانطاشی رفتم و اذن دخول خواستم و همینکه به پیشش رسیدم، دیدم که «سید» چشم بزیر افکنده، از یک سر تالار عمارت به آن سر، هی باخشم و خشونت قدم می‌زند و هی دیوانه وارو بی آنکه مخاطبی پیش خود داشته باشد با بانگ بلند می‌گوید: «لانیجاة الافی القتل، لاخلاس الافی القتل، لاسلامة الافی القتل، لاراحة الافی القتل» سید، در

۱ - متن استنطاق میرزا رضا مندرج در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان و در روزنامه صور اسرافیل و برخی ماخذ دیگر.

* - حاج سیاح که مدتی باوی در زندان بوده، قسمی از این شکنجه‌ها را در سیاحتنامه خود نقل کرده است.

** - شاید علت دیگر دست‌زدن بچنین عملی، مکتوم نگاه داشتن اسراری بوده که ناگزیر به پنهان داشتن آن موضوعات بوده است. و یا اینکه اقامت دربار و موضوعات ساختگی، میخواستند، که، اعتراف وی بزبان دین و اجتماع تمام میشده و برای بعضی افراد بی گناه دردسر ایجاد میگردیده است.

*** - این مباحثه قطعاً باین سادگی و اختصار نبوده، و یقیناً مطالب قابل ذکر دیگری گفته شده که فعلاً برما مکتوم مانده است.

آن دم چنان غرق تهورگشته بود و سر به پائین انداخته پای میزد، که از آواز پای من و از ورود من به آنجا خبردار نشد. من هم چون او را چنین باخود مشغول یافتم، تعجبها از آن حالت مجنونانه‌اش کردم و هیچ نشانی از خود نداده به آهستگی از همان راهی که آمده بودم برگشتم و او را به حال خود گذاشتم.^۱

آقای تقی‌زاده نظیر همین داستان را با قدری اختلاف که گفته‌است: «او سراپا ایستاده بود و جمعی از اصحاب عرب نیز سراپا حضور داشتند»^۲ نیز نقل کرده‌است.

۱ - شرح حال و آثار سید ص ۸۵

۲ - مردان خود ساخته مقاله آقای تقی‌زاده ص ۵۲

فصل بیست و دوم

میرزا رضا بقصد کشتن شاه مصمصانه بسمت ایران حرکت میکند

بیانات سید ، با آن فصاحت و جذبه مخصوص بن خود ، طوفانی عظیم و انقلابی عمیق ، در وجود این شخصی که مظالم فوق العاده شاه رادیده بود ایجاد کرد. او از همانجا مبلغ هشت لیره برای مخارج راه خود ، از سید می گیرد^۱ و در تاریخ ۲۶ رجب ۱۳۱۳ با تفاق «شیخ ابوالقاسم روحی» (برادر شیخ احمد روحی کرمانی)^۲ بقصد کشتن ناصرالدین شاه ، بسوی ایران عزیمت میکند . بمحل « بارفروش » که میرسد ، در کلروانسرای «حاج سید حسین» از يك میوه فروش ، يك تپانچه پنجلول روسی ، با پنج فشنگ ، بقیمت سه تومان و دو قران خریده ، بصوب مقصد حرکت مینماید. تا اینکه در دوم شوال ۱۳۱۳ بحضرت عبدالعظیم وارد میشود . اما از بدو حرکت ، سعی داشته که کسی از آمدنش بایران مطلع نشود ، زیرا هدفی مهم در سر داشته است . بهمین سبب لباس مبدل پوشیده ، عینکی بر چشم میکذارد. از زمان ورودش بحضرت عبدالعظیم تا هنگام کشتن شاه ، يك بار مخفیانه بطهران میآید و بمنزل مرحوم «حاج شیخ هادی نجم آبادی» رفته ، دو شب مهمان مشارالیه میشود. سپس مبلغ يك تومان خرجی از وی گرفته ، با همان حالت بحضرت عبدالعظیم برمی گردد.^۳

۱- روزگاری که گذشت ذیل ص ۵۰ ۳۰۲- متن استنطاق میرزا رضا .
* حاج سیاح در مورد همراهان میرزا رضا و ورودش بحضرت عبدالعظیم ، از قول معین التولیه شرح ذیل را نوشته است که بامتن استنطاق وی اختلاف دارد: «گفتم از کدام راه آمدی؟ گفت از راه مازندران . تا باد کوه سه نفر همراه داشتم ، ایشان آنجا ماندند ، از باد کوه به بادونفرزوار مشهد همراه بودم ، ایشان بمشهد رفتند . من از راه مشهد سرومازندران بطهران آمده یکشب در قهوه خانه [ای] که جنب خانه آقای شیخ هادی است خوابیدم ، پس از آن بحضرت عبدالعظیم آمدم» (دوره خوف و وحشت ص ۲۳۳)
** - رفتن میرزا رضا بمنزل مرحوم شیخ هادی نجم آبادی در آن شرایط پراز خفقان ؛ با حالت اختفا ، با احتمال قریب بییقین بخاطر رساندن پیغام و یا نامه از ناحیه سید بوده است . و یا اینکه لااقل بگوئیم برای گرفتن راهنماییها و کمکهای دیگری که برای منظور بزرگ خود ، بدان نیاز داشته ، بوده است . والا الزامی در کار نبوده است که در چنان شرایطی ، صرفاً بنوان ملاقات بحضور مشارالیه برود .

حاج سیاح، وقتی که از آمدن وی مطلع میشود، نامه‌ای باین مضمون برای صدراعظم

مینویسد:

«میرزا رضای دلال که چهار سال حبس بود و نایب السلطنة بیرونش کرده و التزام گرفت که در ایران نماند باسلامبول رفته بود برگشته الان در حضرت عبدالعظیم بستی است شکی نیست فعل تا از فاعل صادر نشده و بمفعول به، نرسد مورد مؤاخذه نیست، قصاص قبل از جنایت صحیح نیست بنده خبرنگار و جاسوس نیستم لکن این شخص صدمه دیده و آدم جسوری است گمان بنده بر این است که قصد بدی دارد که از نزد مثل آقا سید جمال الدین که هم دنیا دارد و هم آخرت باینجا که نه برای او دنیا هست و راحت نه آخرت آمده، این شخص بلباس مبدل آمده و با دو نفر همراه بوده که ایشان از راه عشق آباد بمشهد رفته‌اند و این تنها از راه مازندران باینجا آمده بنده در این عرض خود هیچ غرضی ندارم حز اینکه لازم میدانم احتیاط شود او را می‌توان با مساعدت مالی از اینجا خارج کرد تا خیال آسوده شود این مطالب را آقای معین التولیه تحقیق و مذاکره نموده که الآن در بنده منزل حاضر است.»^۱ - **

۱ - دوره خوف و وحشت ص ۲۳۴ و ۲۳۵

* - حاج سیاح که مدتها بامیرزا رضا دریک زندان بوده و مورد ستم حکومت شاه واقع شده و نسبت بسید نیز اظهار ارادت میکرد است، این عمل از وی عجیب به نظر میرسد. بنظر نویسنده، ارسال این نامه را به وجه باید توجیه کرد:

اول آنکه، بخاطر خصوصیتی که بین حاج سیاح و صدراعظم بوده و بیم آن داشته است که مبادا وی هدف گلوله واقع شود. ارسال این نامه بمنزله توجه دادن صدراعظم بمواظبت از خود بوده است.

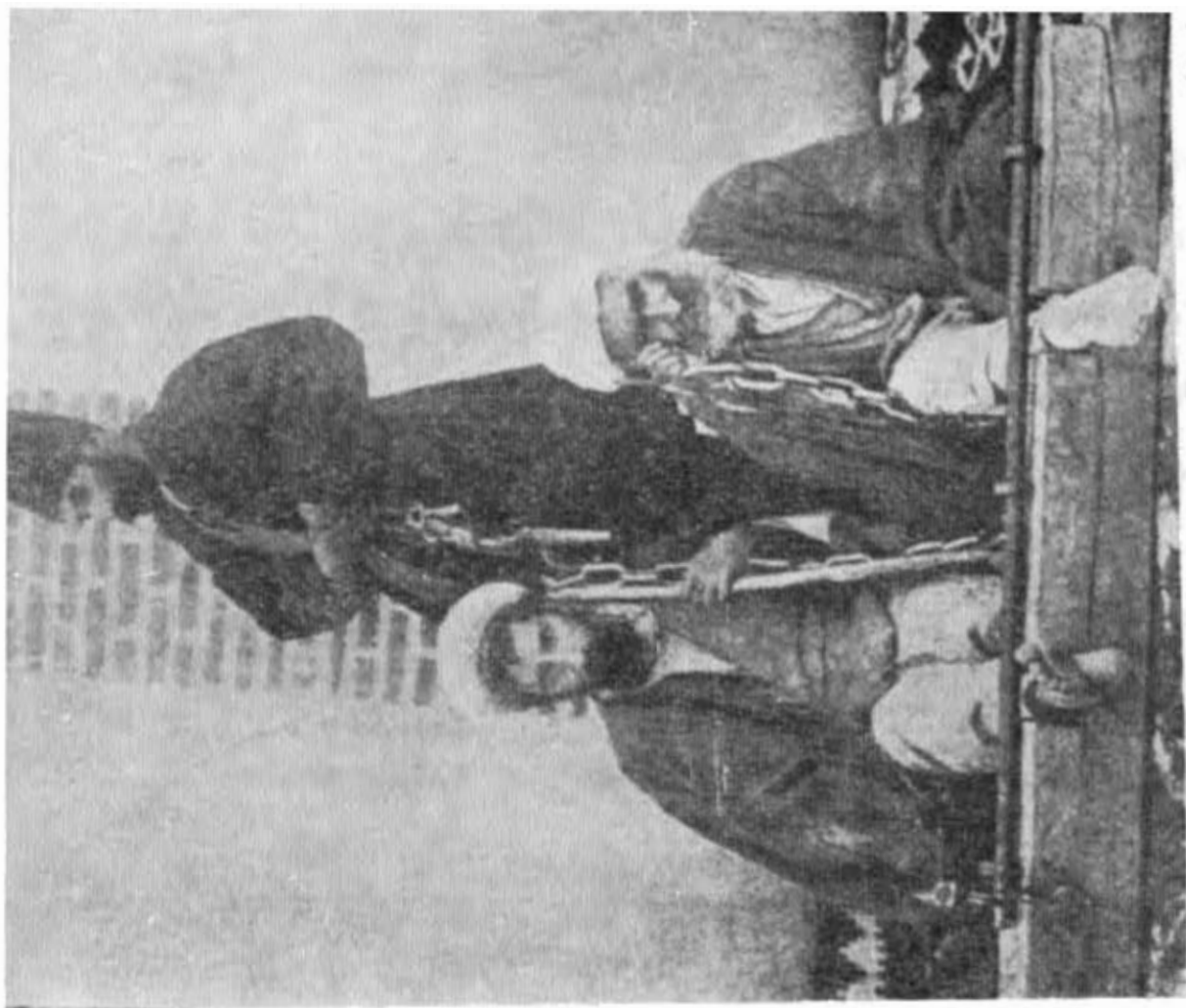
دوم، از نظر حفظ جان خود که مبادا در اثر انجام مقصود میرزا رضا، وی نیز در رمضان اتهام واقع شود و باز آن تلخیها و ناکامیهای گذشته تکرار گردد. در اینجا بد نیست که بعنوان جمله معترضه، قسمتی از شدت صدماتی را که در حق وی اعمال شده بود از صفحه ۳۳ کتاب «تاریخ بیداری» حبیب‌الله مختاری، در اینجا نقل کنیم:

«حاج سیاح محلاتی که پس از توقیف بحکم ناصرالدین شاه چون جان خود را در خطر دید برای آنکه در نتیجه شکنجه رفقای خود را نام نبرد بدو با قاشق و دستمال خواست اقتحار بکند چون نتوانست از پنجره اطاق خود را بیرون پرتاب نمود و پای او شکست ولی تلف نشد بعد در توقیف گاه قزوین زندانی شد.»

←

ش ۲۹

حاج سیاح محلاتی ، میرزا رضای کرمانی



ش ۳۰

حاج سیاح محلاتی



هنکامی که معین التولیه، از میرزارضا میپرسد که: «تو چرا از خدمت آقا سید جمال چشم پوشیده [ای]؟»

میگوید: «حضرت آقا بمن کمال مرحمت داشته از هیچ چیز دریغ نداشت لکن در اسلامبول که ترك هستند از ندانستن زبان بمن بد می گذشت آمدم بایران میان هم وطنان و هم زبانان خودم.»*

معین التولیه: «الآن چه خیال داری؟»

میرزارضا: «بشاه و نائب السلطنه و صدراعظم عریضه کرده ام که یا اطمینان بدهند در طهران مشغول دلالی خود در بازار شده معیشت کنم یا رخصت بدهند عیال و اطفالم را برداشته از این شهر بیرون روم.»

معین التولیه: «چه جواب داده اند.»

میرزارضا: «هنوز جواب نداده اند.»^۱

→ سوم آنکه، میدانسته باطناً روابط شاه و امین السلطان خوب نیست. و نیز باخبر بوده که اگر چنین نامه ای بامین السلطان بنویسد، بشاه نخواهد داد؛ در نتیجه هدف میرزا رضا که شاه بوده عملی خواهد شد. باین ترتیب، شاید خواسته درعین اینکه میرزا رضا هدف خود را عملی می کند، به امین السلطان محبتی کرده باشد. شاید غیر از جهات مذکور علل دیگری در این زمینه وجود داشته است.

*** مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۰۸ کتاب خاطرات و خطرات ، شرح مختصر ذیل را که مؤید ارسال نامه حاج سیاح قبل از کشته شدن شاه بامین السلطان است ، چنین مینویسد : «حاج سیاح سه روز قبل به اتابک مینویسد که میرزا رضا از اصحاب سید جمال در شهر است و خوش خیال نیست آن پاکت سه روز بعد از واقعه از کیف امین السلطان بیرون آمده. باز از این عبارت چنین استنباط میشود که، امین السلطان بی میل نبوده که شاه کشته شود.

۱- دوره خوف و وحشت ص ۲۳۳ و ۲۳۴

* البته واضح است که ذکر چنین جواب ، بهانه ای بیش نبوده و علت اصلی همان اجراء نقشه ای بوده که قبلاً طرح شده بود .

ترتیب جشن آغاز پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه با آخرین روزهای حیاتش

تقریباً پایان سال ۱۳۱۳ هجری ، قمری مصادف با پایان چهل و نهمین سال و شروع پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه بود . عقربه تاریخ نیم قرن حکومت استبدادی يك مستبد جاه طلب را نشان میداد . مدت نیم قرن بود که رکود علمی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی برکشور ایران حکومت میکرد . نه تنها شیوه حکومت ناصرالدین شاه این رکودها را ایجاب می کرد ، بلکه وی هر گاه فرصت مناسبی می یافت بخاطر حفظ جاه و مقامش ضرباتی مهلك بمعنای وسیع ، برپایه های دینی و اجتماعی مردم این کشور میزد . چه معاهدات ننگینی که بخاطر حفظ مقام و موقعیت خود با خارجیان بست . و چه اسرافها و ولخرجیهای بیموردی که برای دربار و درباریان و نیز در ضمن سفرهایش نکرد . و چه ظلمها و بیعدالتیهایی که در حق آزاد مردانی ، از قبیل سید جمال الدین و غیره روا نداشت . و چه قتلها و کشتارهایی که در حق اصلاح طلبان و وطنخواهانی ، چون امیرکبیر و غیره اعمال نمود . او میخواست آزادی و آزادگی را در نطفه بمیراند ، تا بتواند بحکومت سیاه استبدادی خود ادامه دهد . او دشمن سرسخت آزادی و عدالت بود . بهمین جهت ، در صدد نابودی هرچه آزاد مرد بود . در این نیم قرن ، چه سالهای سیاهی بر این مملکت و بر مردم ستمدیده این مملکت گذشت . و چه رنجها و عذابهای روحی و جسمی ، عالم و جاهل این سرزمین کشید . متأسفانه آغاز سلطنت ناصرالدین شاه ، مقارن با انجماد فکری مردم بود . اکثریت قریب باتفاق مردم که از طبقه عوام بودند ، در مقابل چنین موجودی ؛ برای خود حق حیات قائل نبودند ، و او را مالک مطلق ارواح و اموال و نوامیس خود میدانستند . او نیز برچنین مردمی حکومت می کرد و از غفلت آنان استفاده های زیادی می برد ،

و بقول « عباس میرزای ملك آرا » (برادر ناصرالدین شاه) : در حقیقت ناصرالدین شاه بريك قبرستان وسیعی که نامش ایران بود وبگفته شاعرشیر (برنیاید زکشتگان آواز) سلطنت می کرد. ^۱

اما خوشبختانه بعدها مردی مبارز و مجاهد ومطلع ووارد، ظهور نمود ونهضتی را پی ریزی کرد، که دیگر حربه های شاه بر پیکر این نهضت کلری نشد .

خلاصه شاه تصمیم گرفته بود که بمناسبت آغاز پنجاهمین سال سلطنت خود جشنی عظیم و بی سابقه در ایران برپا کند. دربار مقدمات جشن را فراهم کرده بود . شروع این جشن مطابق برنامه ای که تهیه شده بود از شب بیست ودوم ماه ذی القعدة ۱۳۱۳ بود. برنامه جشن بترتیب زیر تعیین شده بود:

قرار بود، از شب بیست ودوم ذی القعدة تا اول ماه ذی الحجه بمدت هفت شب ، هر شب ، در یکی از نقاط : باب همایون، سردر شمس العمارة، تخت مرمر ، سبزه میدان میدان توپخانه ، پارك صدراعظم ، امیریه ، آتش بازی شود.

از شب بیست و دوم الی شب بیست و چهارم، بنا بود که در تمام شب در بازارها وکلوانسراها و دكانها چراغانی شود.

روز بیست ودوم که مطابق با اولین روز جشن بود ، از ساعت يك بعد ازظهر، حضور یافتن هیئت سفرا (گُر دیپلوماتیک).^{*}

شب بیست و سوم (دومین شب جشن) ، دعوت هیئت سفرا بشام ، در ساعت هشت بعد ازظهر در عمارت بادگیر، و سایر طبقات برای شب نشینی (سواره)^{**} در تالارهای موزه و نارنجستان ، وبعد از صرف شام، پذیرفتن هیئت سفرا در تالار شمس العمارة. روز بیست و سوم (دومین روز جشن) ، حضور یافتن علما.^{***}

شب بیست و چهارم (سومین شب جشن)، پس از آتش بازی در سردر شمس العمارة،

۱ - انقلاب مشروطیت ایران جلد اول تألیف آقای دکتر مهدی ملکزاده ص ۱۴۰

* - لفظ گُر دیپلوماتیک Corps diplomatiques از اصل مأخذ است .

** - لفظ سواره Soirée از اصل مأخذ است .

*** - البته خوانندگان محترم، با در نظر گرفتن اعمال شاه، توجه خواهند داشت که این علما، از چه قبیل افرادی میتوانند باشند.

رفتن شاه به سبزه میدان و بازار و کاروانسرای امیر ، قرار بود در این شب و دو شب دیگر ، در سبزه میدان موزیک نظامی نواخته شود و مطرب مترنم گردد.

روز بیست و چهارم (سومین روز جشن) ، از ساعت شش بفریب مانده ، حضور یافتن صاحبمنصبان قشونی از نظام و غیره ، ارباب قلم از کشوری و لشکری ، شاگردان مدرسه نظامی ناصری بالباس رسمی . و دادن مدال به یادگار این جشن ، از طرف شاه به هر يك از خواص شاه .

شب بیست و پنجم (چهارمین شب جشن) ، دعوت هیئت سفرا و شاهزادگان و وزراء و سایر طبقات ، بصراف «شام میز» و شب نشینی و تماشای آتش بازی و چراغانی در امیریه .

روز بیست و پنجم (چهارمین روز جشن) ، از صبح تا عصر ، حضور یافتن اشخاصی که بحضور نرفته اند ؛ از قبیل تجار و اعیان اشراف و غیره و برگزاری سلام در عصر همین روز ، در سردر ارك همایون .

شب بیست و ششم (پنجمین شب جشن) ، آتش بازی و چراغانی و نواختن موزیکهای نظامی و ترنم مطربها ، در میدان توپخانه .

روز بیست و ششم (پنجمین روز جشن) ، از ساعت شش بفریب مانده ، حاضر شدن تمام قشون از توپخانه و قورخانه و افواج و سواره در میدان مشق ، و ترتیب یافتن قشون بترتیب نظامی بدستور نایب السلطنه وزیر جنگ ، و رفتن شاه در آن محل و دادن پرچمهایی که بمناسبت یادگار این جشن تهیه شده بود ، به افواج و دسته های سوار .

شب بیست و هفتم (ششمین شب جشن) ، دعوت هیئت سفرا و شاهزادگان و وزراء و سایر طبقات ، در پارک صدراعظم برای شام میز و شب نشینی ، و تماشای چراغانی و آتش بازی .

روز بیست و هفتم (ششمین روز جشن) ، اسب دوانی در دوشان تپه ، و رفتن شاه در آنجا .^۱

۱- توشه دوره اول شماره ۳۴ ص ۷۵ و ۷۶ (برای اطلاع بیشتر ، به همین مجله مراجعه شود)

از روز دوازدهم ذی‌القعدة دعوتنامه هایی برای اعضای:

سفارت عثمانی، سفارت انگلیس، سفارت روس، سفارت فرانسه، سفارت آلمان، سفارت اطریش، سفارت آمریکا، سفارت بلژیک، سفارت هولند ارسال گردید، (اسامی مدعوین سفارتخانه‌های مذکور، در صفحه ۷ شماره سوم مجله توشه قید شده است) تا در مراسم جشن حضور یابند. و نیز رجال سیاسی، از لشکری و کشوری و اشخاص با نفوذ و سرشناس طرفدار حکومت شاه، برای شرکت در برگزاری جشن دعوت شدند. در اینجا بمناسبت، متن یکی از دعوتنامه‌ها درج میشود: «ایشیک آقاسی باشی (دایشیک آقاسی باشی، اسم کسی نیست بلکه بمعنی «رئیس تشریفات» است که در آن زمان بجای این کلمه اطلاق می‌شده است - نگارنده) بر حسب امر اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ذوالقرنین خلدالله ملکه جناب، میرزا هاشمخان امین دربار را با کمال احترام اطلاع میدهد که در اینموقع جشن بزرگ سال پنجاهم جلوس همایونی در شب ۲۳ ذی‌عقده ۱۳۱۳ نه ساعت ونیم بعد از ظهر با لباس تمام رسمی در سرای سلطنتی تشریف آورده شب‌نشینی نمایند»^۱.

با ذکر این تفصیل، دربار محل هلهله و شادیهای بیمورد شده بود. درباریان و حکام متملق از شادی در پوست نمی‌گنجیدند و بیاد چنین روزی بجای تسلیت، تبریکهای نابجا بهم میگفتند. سوای برگزاری این جشن عظیم از طرف دولت، متأسفانه دودسته از مردم هم، در بزرگداشت این جشن، شرکت کرده بودند. دسته نخست، مردم متملق ریاکاری بودند که بطمعهایی آغاز پنجاهمین سال سلطنت شاه را جشن گرفته بودند و در این امر هر يك بردیگری سبقت میگرفت، تا شاید موردالطاف ملوکانه و هیئت حاکمه واقع شود. دسته دیگر مردم عوام و جاهلی بودند که، وجود چنان شاهی را با تمام مظالمش، حافظ دین و ملت دانسته و برگزاری این جشن را يك امر ضروری بلکه فریضه میدانستند.* گروه اول میدانستند چه میکنند.

۱ - توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۱

* - بین این دو گروه طبقه دیگری هم بودند که یا در اثر تهدید مأموران دولتی، و یا اینکه مبادا بعداً پرایشان در دسری ایجاد شوه در این امر شرکت کرده بودند.

اما گروه دوم که وجودشان در هر جامعه، مشکل بزرگی محسوب میشود، کورکورانه و جاهلانه فعالیت می نمودند. و از این دو دسته هر کدام بفرآخور وضع مالی و تشکیلات خود بمناسبت جشن آذین بندی و چراغانی کرده بودند. خلاصه در این ایام آن قدر قند و شکر و چای و شیرینی برای پذیرایی، و شمع و نفت و چراغ جهت تزئین مصرف شده بود که هزینه آنها بالا رفته بود.^۱

در مقابل مسرتها و شادیهای خائنان بد نام و عامیان نادان، طبقه ستمدیده و رنج کشیده ای که سالیان دراز، تازیانه استبداد بر فرقشان کوفته شده بود و علمای غیرتمند تبعید شده و کند و زنجیر دیده، و طبقه روشنفکر و فهمیده مملکت ببرد عذاب و شکنجه روحی بسر میبردند. زیرا آغاز پنجاهمین سال حکومت حاکمی مزدور و ظالمی منفور شروع شده بود. در چنین موقعیتی عامیان بی مایه و خائنان فرومایه در سرور انبوه و فضلاء در حزن و اندوه بودند آنان طالب بقای شاه و اینان خواستار فنایش بودند. اگر آنروز شادیهای بیموردی بوجود آمده بود، بیشتر در اثر تملقها و مداحیهای بیجا و داوریهای نامناسبی که، اذهان طبقه عوام را باآسانی مفشوش میکرد، ظاهر گردیده بود. آنروز مداحان و یاوه سرایان خائن در لباسهای مختلف، ناصرالدین شاه را واقعاً مردی خادم دین و وطن جلوه داده بودند. اثر آن تبلیغات و ستایشهای بیجا بحدی بود که، امروز هم طبقه عوام و بی اطلاع، واقعاً این شخص را یاور و حامی دین و وطن میدانند. ولی غافل از اینکه امروز تاریخ بحق و انصاف داوری کرده و میگوید: ناصرالدین شاه در طول نیم قرن سلطنت، نام خود را در ردیف ستمگران مستبد قرار داده است و ثمرهٔ چهل و نه سال حکومت پر از خفقانش این شد که سوای خیاناتش، فرزند نا خلفی چون استبداد را سرپرستی کرده و در دامان خود پیرو راند.

۱- تاریخ سیاسی میرزا علیخان امین الدوله - بکوشش حافظ فرمانفرمایان ص ۲۰۶

فصل بیست و چهارم

کشته شدن شاه در حرم حضرت عبدالعظیم (ع)

بطوری که با اطلاع خوانندگان محترم رسید ، تاکنون جشن آغاز پنجاهمین سال سلطنت شاه که برنامه آن مفصلاً تنظیم شده در پیش است ، و پایتخت آماده یک چنین مجلس سرور بی سابقه‌ای است .

شاه بشکرانه این نعمت و دوام صحت خود ، تصمیم میگیرد یک روز قبل از برگزاری این جشن ، زیارت حضرت عبدالعظیم برود. ظاهراً هر وقت میخواست زیارت برود ، قبلاً دستور میدادند که محیط صحن حرم را فرق کنند که کسی نباشد. اما در این سفر ، از این رویه جلوگیری کرد. و خیال اینکه ، ستم‌دیده‌ای آنچنان جسارت پیدا کند و دست با اقدام بزرگی بزند نمیکرد . زیرا چنین مینداشت که آزادی و آزادگی را در نطفه خفه کرده است ، و با اصطلاح خودش دیگر «آدم بدذات» پیدا نخواهد شد و آنچه بدذات بوده‌اند یا در حبس و تبعیدند و یا در اثر تطمیع و تجریص خوش ذات شده‌اند . دیگر شاه غرق در شادی و شغف است ، و بریش ملتی که توانسته است غاصبانه و ظالمانه بمدت نیم قرن بر آنان حکومت کند ، پوزخند میزند. او با اعمال خلاف انسانی و ضدقانونی خود که قبلاً ، علی‌رغم مصالح دینی و حیاتی مردم درمورد آزادیخواهان خصوصاً در حق سید جمال‌الدین و خود میرزارضا انجام داده بود ، بادست خویش گور خود را کنده بود. آری در آن زمانی که فریاد میرزارضاها در اثر شکنجه‌ها و ستم‌های غیر انسانی ، درکنج محبسها بلند بود ، شاه در حرمسرای خود سرگرم بود و بهره قانون و قانون طلب و آزادی و آزادی طلب میخندید . حالا دیگر وقت آن رسیده است که ثمره اعمالش را ببیند و آنچه کاشته است بدرود* . مسلماً سزای کسی

* . حاج سیاح میگوید : « وقتیکه مختارخان سید را با آن وضع اخراج میکند بشاه پیغام میدهد : «من و تو در کارهای خود گذشته اجدادمان را تجدید کردیم با تقام دچار خواهی شد ، (دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹)

که با مقدرات مردم بازی کند و سرمایه‌های معنوی و مادی مملکتی را بیاد دهد و بارها سند خیانتش مشهود شده باشد و نه بنصایح خیرخواهان و دلسوزان گوش بدهد و نه بنالهای مظلومان توجه کند و غرق در غرور و خود خواهی شود، جز مرگ چیز دیگری نمیتوانست باشد. این گوری که شاه بدست خودکنده بود، هنوز فرصت مناسب برایش پیش نیامده بود که در داخل آن برود. تا اینکه حسن تصادف، روز جمعه هفتم ماه ذی القعدة سال ۱۳۱۳ فرارسید. این روز همان تاریخی بود که (بشرحی که خواهد آمد) شاه با پای خود در آن گور رفت.

هنگامی که شاه بسمت حضرت عبدالعظیم عزیمت میکند، میرزارضا از ورودش مطلع میگردد. آنگاه خود را مجهز کرده آماده میشود که بزندگی شاه خاتمه دهد. در اینجا بهتر است طرزکشتن شامرا بطور اجمال از زبان خود میرزارضا بشنویم:

«روز پنجشنبه * شنیدم که شاه بحضرت عبدالعظیم می‌آید در خیال دادن عریضه بصدارت عظمی بودم که امنیت بنخواهم عریضه را نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم منصرف شدم بویک مرتبه باین خیال افتادم و رفتم منزل، طبایچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه، رفتم توی حرم، قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد. آمد حرم، زیارتنامه مختصری خوانده بطرف امامزاده حمزه خواست بیاید، دمدر، یکقدم مانده که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طبایچه را آتش دادم.»^۱

ولی تفصیل مطلب اینست: موقعی که شاه و صدراعظم وارد صحن حرم حضرت عبدالعظیم میشوند، حاکم آنجا و خدام خواستند که طبق معمول قرق کنند، شاه مانع شده میگوید: «امروز می‌خواهم مثل سایر مردم بزیارت رفته باشم.»

صدراعظم بشاه پیشنهاد میکند که قبل از زیارت در باغ رفته و ناهار بخورد، شاه میگوید چون وضو دارم اول بزیارت رفته، بعد ناهار می‌خورم. اگر هم ناهار را

۱- استنطاق میرزا رضا.

* اگر میرزا رضا در گفتار خود، خواسته بگوید که در روز پنجشنبه، عزیمت شاه را بحضرت عبدالعظیم شنیده و در همان روز اورا کشته، اشتباه است؛ زیرا مطابق اسناد موجود شاه در تاریخ جمعه هفتم ذی القعدة سال ۱۳۱۳ کشته میشود.



ش ۲۷

مظفرالدین میرزا با یکی از درباریان



ش ۳۲

مظفرالدین میرزا



ش ۳۱

میرزا رضای کرمانی

يك ساعت بعد از ظهر بخورم ایرادی نیست^۱. شاه وارد بقعه شده، طواف میکند بعد بطرف پایین ضریح ایستاده، دستور میدهد که قالیچه و جای نماز حاضر کنند. چون قدری در آوردن قالیچه تأخیر میشود، صدراعظم چند قدمی دور میشود. شاه که عینک زده بود، بطرف زنهانگاہ میکرد. در همین میان میرزارضا ازین دوزن که در سمت چپ شاه ایستاده بودند دست از زیر عباد آورده، در حالی که کاغذ بزرگی بعنوان عریضه در دست گرفته بود و بدنهٔ تپانچه‌ای که در کف دستش قرار داشت، به ترتیبی که لولهٔ آن در زیر نامه پنهان بود بطرف سینهٔ شاه نزدیک مینماید. در این موقع بود که تیر را خالی میکند. (در بعضی مآخذ گفته شده که شاه، در حال خواندن زیارتنامه بود که گلوله به طرفش رها شد) بمحض برخاستن صدای پنجلول، گلوله از سمت چپ سینه نفوذ کرده و بقلب میرسد. * در این بین شاه میگوید «حاجی حسنعلی خان» مرا بگیر (در بعضی مآخذ چنین آمده است که او خود را بر بالین مزار «جیران» از زنهای بسیار مورد علاقه‌اش انداخته، جان میسپارد). «حاجی حسنعلی خان» و «امین خاقان» باتفاق یکی دوفراز پیشخدمتان که نزدیک بودند، شاه را میگیرند. شاه پنج شش قدمی با کمک خدمه راه می‌آید، اما چون بی‌حس شده بود، او را در اطاق معروف به «مقبرهٔ ولیعهدی» که خیلی نزدیک بود برده و میخوابانند. پس از آن آهی میکشد و دیگر نفسی بر نمی‌آورد.^۲ این گنبد طلایی که تا دیروز ناظر آن جنایاتی بود که، به دستور شاه در حق آزاد مردی چون سید، انجام دادند، امروز ناظر جسد بی‌روح و خونین شاه می‌باشد، کبوترانی که دیروز در فراز آن گلدسته‌ها شاهد آن ستمها بودند، امروز اگر زبان گویایی میداشتند بشاه می‌گفتند، این نتیجهٔ اعمالی است که در دوران حکومت سیاهت مرتکب شدی. صدر اعظم پس از تیر خوردن شاه که با مرگش چندان فاصله نداشت، برای

۱ - توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳ - اظهارات میرزا محمد خان امین خاقان به ظهیرالدوله (نویسنده مقاله ماجرای قتل ناصرالدین شاه)

۲ - توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳

* در کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله تألیف آقای حسن قدمی (اعضای الوزاره) عکسی از قبای شاه گراور شده است که محاذی اولین دکمهٔ سمت چپ محل اصابت گلوله دیده میشود.

اینکه مبادا شورشی ایجاد شود و موقعیتش در خطر افتد، سعی میکند که کسی از جریان کشته شدن شاه مطلع نگردد. لذا دستور میدهد که احدی اظهار نکند شاه کشته شده، بلکه بگویند تیر پایش خورده و وضعی کرده است. بعد دستور میدهد که کالسکه شاه را تا حد امکان نزدیک بیاورند. آنگاه او را با همان لباس که آمده بود، خیلی سرعت روی صندلی نشاند^۱، عینک دودی دوره دارش را بچشمش میزنند^۲. و امین خاقان را میگوید که پهلوی شاه بنشیند و نگاهش دارد* . خودش هم درون کالسکه می نشیند. و برای اینکه جلوه دهد که شاه زنده است با دستمال بادش میزند^۳. بهمین ترتیب، شاه را وارد عمارت دولتی میکند، به طوری که کسی از این جریان مطلع نمیشود.

این بود جریان کشته شدن شاه و رساندنش بطهران. اما بینیم داستان دستگیری، وحس و سپس اعدام میرزارضا چگونه انجام شد.

پس از خالی شدن تیر، زنها و آنها که متوجه جریان شدند، بطرف میرزارضا حمله کرده، کتکش میزنند به قسمی که خیلی مضروب و مجروح می گردد.

در این میان يك گوشش بوسیله زنها پاره میشود و جامه هایش نیز پاره شده بطوری که مكشوف العورة میگردد. ولی امین السلطان دستور میدهد که از وی محافظت کنند تا مبادا کشته شود. چون گوشش پاره شده بود يك دستمال چرکین بسرش می بندند و در دالانچه ای که در قسمت جنوب غربی حیاط آبدارخانه، جنب «فصر ایض» واقع

۱- توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳

۲- یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۱۸۴

۳- توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳

* - کاسا کوفسکی در صفحه ۷۵ کتاب خاطرات خود میگوید: «کالسکه شاه بقدری تنگ است که دو نفر پهلوی هم قادر به نشستن نیستند. بنا بر این دروغ است که صدر اعظم پاشاه در يك کالسکه بوده اند بلکه جسد شاه را دو نفر پیشخدمت که بزحمت روبروی کالسکه گنجانده بوده اند، در حال نشسته نگاه داشته اند کالسکه صدر اعظم پشت سر کالسکه شاه حرکت میکرده است.»

ولی بنظر نویسنده کسی چون امین خاقان، میبایست اگر بزحمت هم باشد، نزد جسد بنشیند تا نگاهش دارد. و برای صدر اعظم هم، چنین وضعی ایجاب میکرده که در کالسکه شاه بنشیند و بادش بزند (و احياناً بنا به بعضی روایات باوی صحبت و خنده کند و نیز دلداریش بدهد) تا صحنه دروغین ایجاد کند.

بود برده ، دستهایش را محکم از پشت زنجیر میکنند و زنجیردانه درشت دیگری که یکسر آن بگردنش بسته شده بود ، سر دیگرش را از زیر در، که بفاصله دوسه آدخ به بیرون میرسید ، بزمین کوبیده و کِردالانچه را نیز قفل میکنند. هنگامی که «میرزا اسمعیل خان امین‌الملک» (برادر صدراعظم)، وزیر مالیه و خزانه و «اقبال - الدوله» و «میرزا محمدخان امین‌خاقان» برای تماشای وی میروند، بدستور امین‌الملک در آن دالانچه را باز میکنند و چون بدون شلوارش می‌بیند ، دستور میدهد شلواری باو بیوشانند. و چون درعین اینکه بگردنش زنجیر بسته شده بود، دستور میدهد که دستهایش را از قید زنجیر آزادکنند که نمیرد. میرزا محمدخان امین‌خاقان میگوید: «من برای آنکه چشم‌هایش را بازکننده عصایی را که دستم بود، آهسته محض انتقال، پیشانی او گذاشتم . چشمش را باز کرده بدون آنکه حرفی بگوید بهم گذارد.»^۱

میرزا رضا روزدوم واقعه در جای اولش محبوس بود . اما روز سوم، محبش رابه اطاق کوچکی که زیر پله عمارت بادگیر قرار داشت ، تغییر می‌دهند و چندروزی در آنجا میماند . ولی پس از آنکه امین‌السلطان ، محل نشستن روزهای خودش را از عمارت شمس‌العمارة بعمارت بادگیر تغییر داد، محبش میرزا رضا را از زیر پله آنجا عوض کرده ، در آخر نارنجستان شاهی، در یک اطاق کوچکی قرار میدهند . پس از ورود موکب شاه (ظاهراً از صاحبقرانیه بطهران) محبش را از نارنجستان بسربازخانه قراولان مخصوص تغییر میدهند و بعد از رفتن شاه به ییلاق ، در یکی از اطاقهای کوچک اندرون شاهی زندانش کرده، و غالب روزها از او استنطاق مینمایند.^۲ میرزا رضا بعد از قتل شاه، این مدت کوتاه عمر خود را، بترتیب فوق درکنج تاریکخانه‌های این زندان و آن زندان در نهایت سختی گذرانید. تا اینکه از طرف «مظفرالدین شاه» که تازه از ولیعهدی به پادشاهی رسیده بود، حکم اعدامش صادر میشود.

۱- توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳ و ۱۴

۲- توشه دوره اول شماره ۶ ص ۱۲ و ۱۳

فرمان اعدام میرزا رضا صادر میشود

فرمان اعدام این جوان پرشوره، از طرف مظفرالدین شاه، بوسیله «سردارکل» به «کاساکوفسکی» رئیس بریکاد (بریکاد به قزاقانی اطلاق می‌شده که ناصرالدین شاه بطرز قزاقان روسی، برای کشیک مخصوص خود تشکیل داده بود) بشرح زیر صادر میگردد :

«روز چهارشنبه دویم ربیع الاول بفرمان اعلیحضرت همایونی طبق قرار دستور معین ، میرزا محمدرضای کرمانی بایستی در میدان مشق اعدام نظامی شود* و عموم صاحب‌منصبان قشون لازم است در میدان حضور یابند . نظر باینکه جناب شما و صاحب‌منصبان قزاقخانه بتعدادیکه مقدر باشد باید در میدان حضور داشته باشند ، بنابراین بموجب فرمان ملوکانه باطلاع شما میرساندکه خود شما و هر قدر ممکن است از افسران و قزاقان مسلح (۱۲) برای یکساعت از آفتاب‌گذشته در میدان حاضر شوید تا انشاءالله طبق دستور صادره مشارالیه اعدام گردد . طبق فرمان اعلیحضرت همایونی سردارکل قشون . صفر [ظفر] نمون نظامی بتاریخ ۲۹ صفر ۱۳۱۴»^۱

با صدور این فرمان ، دیگر دو سه روزی از حیات میرزا رضا بیش نمانده است. اما او هنوز از صدور چنین فرمانی بی‌خبر است. ولی از روزی که چنان تصمیمی را گرفته بود و موفق به آن شد . هر ساعت مرگ قطعی را در جلو دیدگان خود میدید . تحقیقاتی که در این مدت از میرزا رضا کردند بنظر میرسد که وی از ذکر نکات حساس استنطاقش خودداری کرده باشد حتی روز قبل از اعدامش نیم ساعت بغروب آفتاب مانده ، صدراعظم و «حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله» وزیر عدلیه و «علیقلی خان مخبرالدوله» وزیر علوم و «محمد باقرخان» سردارکل رئیس قشون و چند نفر از شاهزادگان که از طرف دولت، مأمور بآخرین استنطاق از میرزا رضا بودند، درباغ شاهی، جلو درب اطاق موزه جمع میشوند و میرزا رضا را از مجلس احضار کرده

۱ - خاطرات کلنل کاساکوفسکی ص ۸۰

* - اعدام میرزا رضا بوسیله دازدن انجام گرفته، اگر اعدام بوسیله دازدن غیر از اعدام نظامی در آن عصر بوده، ممکن است دستور مجدد برای دازدنی صادر شده باشد.

پس از تحقیقات، مجدداً بمحبس می‌برند.^۱ از سؤال و جوابی که بقول کاساکوفسکی، بین صدراعظم و میرزا رضا ردوبدل میشود، معلوم میگردد که تا آخرین روز حیات، از ذکر نام همدستانش خودداری کرده است. وقتی که صدراعظم بوی میگوید: «شاه‌تورا می‌بخشد بشرط آنکه تو همدستان خود را معرفی کنی».

میگوید: «این مطلب را هرگز باور نخواهم کرد. شما هم مرا خواهید کشت و هم عموم همدستان بیچاره مرا. بهتر است که همان من بتنهایی هلاک شوم». صدراعظم که می‌بیند مذاکره با وی فایده ندارد می‌گوید: «در اینصورت برو به صاحبقرانیه بحضور شاه، شاید پس از گفتگو با خود تو، ترا عفو کند منم در گفتگوی شما حضور خواهم داشت».

او با بی‌اعتنایی چنین جواب میدهد: «هرطور میخواهید با من عمل کنید».^۲

شهادت میرزا رضا

پس از اینکه میرزا رضا را بعد از آخرین تحقیقات بمحبس می‌برند، در ساعت ۱۱ شب همان روز میرزا عابدین خان سرهنک، سرهنک سر بازان محافظ میرزا رضا، بعنوان اینکه شاه هم در صاحبقرانیه میخواهد از او استنطاق کند کالسکه‌ای حاضر کرده، ویرا در کالسکه مینشاند، و سپس خودش هم باتفاق سربازی در آن نشسته، بسرعت حرکت میکنند. وعده‌ای که میرزا عابدین خان بمیرزا رضا داده بود که باتفاق بحضور شاه بروند، بهانه‌ای پیش نبود، هدف اصلی میدان مشق، جایی که میخواستند ویرا در آنجا اعدام کنند بود. کالسکه با سرعت تمام بطرف میدان مرگ روان بود. اما میرزا رضا موقتاً از این معنی غافل بود. همین که کالسکه از معبر مستقیم خیابان دولت، بطرف میدان مشق منحرف گردید، وی متوجه شد. خواست ندا سر بدهد، ندا و فریادی که معرف شهادتش باشد. او با رفتن بطرف میدان مرگ، ترس از مرگ بر روحش غلبه نیافته بود؛ زیرا برای کسی که در دوران زندگیش تلخیها و محرومیت‌های فراوانی کشیده

۱ - مجله توشه دوره اول شماره ۶ ص ۱۳

۲ - خاطرات کاساکوفسکی ص ۸۲

بود، و از طرفی مشاهدهٔ اوضاع دردناک و بی‌سروسامان زمانش رنجش میداده و بحکم وظیفهٔ دینی و انسانی خود، مصممانه ریشه‌ای از ظلم و فساد را (ظلم و فساد شاه مورد اعتراف افرادی نظر زمانش بوده) قطع کرده است، و از طرف دیگر، چون ایمان بمبدأ و معاد، از اعتقادات مسلم‌هاش بوده است؛ دیگر ترس از مرگ برایش معنی نداشته است. برای مرد آزاده‌ای چون میرزا رضا، قطعاً نه تنها مرگی این چنین دردناک نبوده، بلکه شیرین و لذت بخش هم بوده است.

آری میرزا رضا، بمحض انحراف کالسکه بطرف میدان مشق، میخواست سخنان باحرارت خود را بیان دارد اما چون لب نکشود، نمیدانیم چه میخواست بگوید. شاید میخواست بگوید: ای حامیان ظلم و ستم، وای خائنان پست طینت، ظلم پایدار نخواهد ماند. شاید میخواست پیامی از کوی عاشقان حق و حقیقت و شهیدان راه عدالت بامت اسلام عموماً، و بملت ایران خصوصاً بدهد. پیام بجوانان و رزمندگانی که شهادت در راه خدا را افتخار دانسته، و مرگ با عزت را بر زندگی همراه باذلت ترجیح میدهند، بدهد. و یا خلاصه، شاید میخواست در مقابل میدان مرگ، از هزاران مسائل گفتنی، از بی‌توجهی بقوانین قرآن، از وطن‌فروشیها، از مظالم بیحد و حساب، از آدمکشیها، از اتهامات ناروا، از تبعیدها و شکنجه‌های بیحد زندانیان در غل و زنجیر کشیده، و یا از هزاران مسائل دیگر، لب‌بسخت بکشد. اما همین که خواست سخنی بگوید، سرباز محافظ دهانش را گرفت^۱، قطعاً برای اینکه چیزی نگوید تا مردم کوچو بازار باخبر شوند. بهمین نحو او را تا قراولخانهٔ میدان مشق، به قسمت سربازخانهٔ فوج پنجم (شکاکی) اطاق افسر نگهبان برده، تا طلوع فجر، در آنجا نگاهش میدارند. در آن شب برخی از خواسته‌های جزئی ویرا انجام میدهند، از جمله میخواستند که برایش خربوزه بیاورند. یکی از نگهبانان، تقاضایش را انجام داده میگوید: «میدانی که این آخرین خربوزه است که میخوری؟» وی جوابی نداده، بهمراهی سرباز نگهبان مشغول خوردن میشود.^۲

۱ - مجلهٔ توشه شماره ۶ ص ۱۴

۲ - خاطرات کاساکوفسکی ص ۸۳ و ۸۴

میرزارضا سراسر آن شب را بدعا و نماز میگذراند، و تقاضا میکند که برایش قرآن بیاورند، تا برای آخرین بار قرائت نماید. اما این تقاضایش را رد میکنند.^۱ با توجه بمطلب فوق و وجود دلائل بسیار زیاد، نظر «لویس معلوف» مؤلف «المنجد»^۲، و سایر کسانی که او را بفرقه بایه منتسب کرده‌اند، يك امر بی اساس و مبتدلی بیش نیست. کاساکوفسکی در این باره چنین گوید: «کلیه شایعاتی که در ابتدا دشمنان بایه سعی داشتند انتشار دهند که قاتل بایه است بکلی عاری از حقیقت است. این مرد پاکترین و با ایمان‌ترین مسلمان شیعه است.»^۳

خلاصه، چوبه دار را در همان شب آخر، در میدان مشق نصب مینمایند. چنانکه کاساکوفسکی میگوید، برای تهیه این تیر، کسی از ساکنان طهران حاضر نمیشود آن را تحویل دهد. تا اینکه شخصی در مقابل بیست و پنج تومان، تیر لازم را تحویل میدهد.^۴ نصب چوبه دار هم، بدون دغدغه انجام نگرفت. زیرا ابتدا قصد داشتند که در ساعت شش بعد از ظهر همان شب، تیر را نصب کنند؛ ولی چون عده زیادی از مردم بان حوالی جمع شده بودند، تمام لوازم اعدام را بسربازخانه مجاور فوج پنجم شکاک که میرزارضا نیز در آنجا نگاهداری میشد، برده، و این کار را در نیمه‌های همان شب، انجام میدهند.^۵ میدان مرگ دیگر آماده پذیرایی میهمان خود میباشد و بیش از چند ساعتی نمانده است که، بسراغ این میهمان تازه وارد برود. آن لحظات هم رفته رفته نزدیک میشد، تا اینکه موعد مقرر فرا میرسد.

هنوز آفتاب صبح روز چهارشنبه دوم ربیع الاول سال ۱۳۱۴ طلوع نکرده بود، که مأموران، میرزا رضا را که باصطلاح برهم زنده اساس سلطنت ناصرالدین شاه بود در حالی که دستهایش را، از ناحیه میچ از پشت بسته بودند و جامه‌ای جز يك

۱- خاطرات کاساکوفسکی ۸۴

۲- المنجد ص ۵۲۹ کلمه «ناصرالدین»

۳ و ۴- خاطرات کاساکوفسکی ص ۸۴

* - کاساکوفسکی علت این امر را چنین میگوید: «اگر هر آینه قاتل قرآن بدست میگرفت دیگر نمی‌توانستند آنرا از دست وی بگیرند و دستش را ببندند مادامیکه خود قرآن را بزمین نهد»

زیرشلواری بر تن نداشت^۱، از مجلس پبای دار میآوردند. دورا دور محوطهٔ اعدام را سربازان دولتی احاطه کرده بودند. از جمله کسانی که درپای دار حاضر بودند، عبارت بودند از: سردار کل، رئیس کل قشون و کاساکوفسکی^۲ و ظهیرالدوله، که باتفاق میرزا محمد علیخان قوامالدوله از «جعفرآباد» شمیران بمیدان مشق آمده بود.^۳ و نیز شجاع السلطنه پسر سردار کل داماد اتابک و بستگان اتابک.^۴

دیگر لحظه‌ای پیش باعدام میرزارضامنانه است. او برخلاف کسانی که بخاطر امور مادی، دست بجنایت میزنند و در مقابل چوبهٔ دار هزاران بار پشیمانند و بر خود لعن میفرستند، شاد و مسرور است. زیرا میدانند که مشمول رحمت حق خواهد شد. در آن لحظاتی که این جوان پاکباز، در پای چوبهٔ دار میایستد، بمردم چنین میگوید: «مردم بدانید که من بایی نیستم و مسلمان خالص هستم.»^۵

آنکاه کلمات شهادتین را بر زبان جاری ساخته*، و انالله وانا الیه راجعون^۶ میگوید. سپس، به کسانی که مأموریت اعدامش را داشتند چنین خطاب میکند: «این چوبهٔ دار را به یادگار نگهدارید، من آخرین نفر نیستم»^۷ ●●

۱ - بهشهادت عکس موجود و بعضی مآخذ.

۲ و ۵ و ۷ - خاطرات کاساکوفسکی ص ۸۵

۳ - مجلهٔ توشه شماره ۶ ص ۱۳

۴ - تاریخ بیداری ایرانیان ص ۹۶

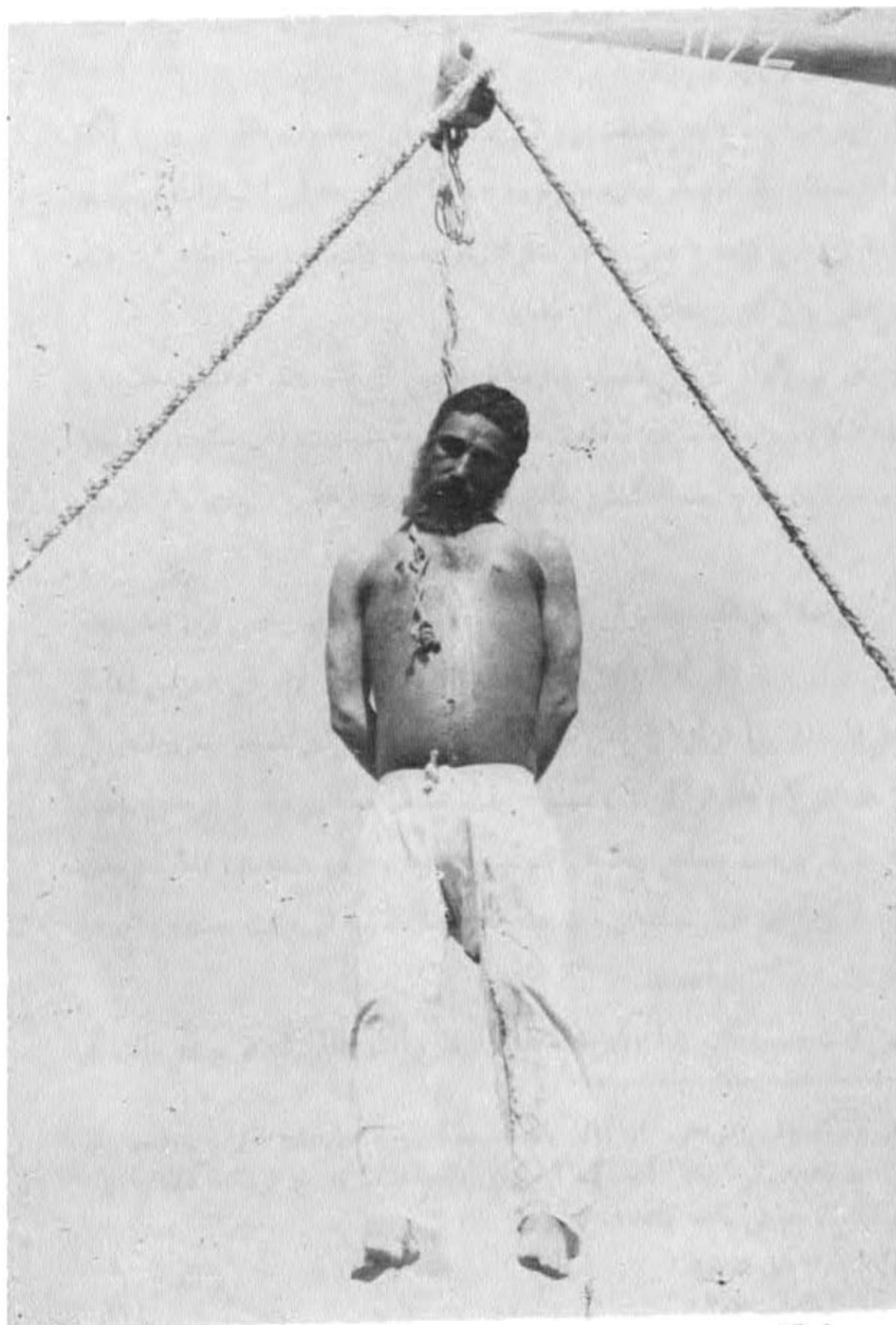
۶ - مجلهٔ توشه شماره ۶ ص ۱۴

● - مآخذ ذکر شهادتین، از کتاب خاطرات کاساکوفسکی است؛ منتها در آنجا گفته شده: «شروع کرد بخواندن ادعیهٔ پیش از مرگ». با توجه بتذکر مترجم این کتاب، قطعاً منظور باید ذکر شهادتین باشد.

●● - عده‌ای میگویند که، میرزا رضا قبل از اعدامش، اجازه خواست که پس از ادای فریضه، این اشعار را بخواند:

محب آل رسولم غلام هشت و چهارم	فدائی همه ایران رضای شاه شکارم
رضا بحکم قضا کشت ناصرالدین را	زکیفر عملش بود من گناه ندارم
تنی چگونه زند خویش را بقلب سپاهی	اگرچه لشکر غیبی مدد نبود بکارم
نشان مردی و آزاد گیت کشتن دشمن	من این معامله کردم که کام دوست بر آرم

امادونفر از کسانی که تاکنون خود را ناظر جریان اعدام وی معرفی کرده‌اند (ظهیرالدوله و کاساکوفسکی)، ویادداشت‌هایی در این زمینه نگاشته‌اند، از خواندن شعرچیزی ننوشته‌اند،



ش ۳۴

میرزا رضای کرمانی

بعد درحینی که طبال مشغول نواختن میشوند ، طناب دار را بگردش انداخته به بالا میکشندش . آنگاه چون مرغ پروبال بسته‌ای که بسختی جان بدهد ، با دستهای بسته‌جان میدهد و مشمول رحمت حق میگردد . در پایان لشکریان طببل‌زنان از جلو چوبه‌دار و سردارکل ، رژه میروند .^۱

شهادت این جوان را باید خدمت بزرگی برای ایران محسوب داشت . زیرا اگر ناصرالدین شاه تا يك سال دیگر زنده می‌بود ، مسلماً امروز خیلی امتیازات دیگری را که بضرر دین و وطن بود ، با دسیسه غارتگران از دست داده بودیم . بنابراین وی از این جهت ، حقی بزرگ بر ملت ایران دارد .

این جوان بزرگوار و این شهید جاویدان ، پس از يك عمر تحمل سختیها و مجاهده در راه اعتلاء دین و اجتماع ، توانست خود را بدرجه شهادت نائل سازد ، چنانکه بفاصله سه‌ماه و هجده روز ، بعد از کشتن شاه ، از بند غل و زنجیر ، پهای دار ظلمش آوردند .

جسد میرزارضا این کالبد خاموش اما گویا را ، بمدت دو روز ، یعنی روزهای دوم و سوم ربیع‌الاول برابر روزهای ۲۲ و ۲۳ مرداد ۱۲۷۵^۱ در بالای دار در معرض تماشا گذاردند ، و اطراف دار را قراولان پاس میدادند . مردم نیز برای تماشا بنزدیک دار می‌آمدند و از مسافتی که جلوتر از آن ممنوع بود ، تماشا میکردند . مرحوم محمد قزوینی گوید: «اگر درست بخاطر داشته باشم گویا دو سه روزی همچنان بدار آویخته بود و مردم از جمیع اطراف بتماشای آن جثه آویخته دستها از پشت بسته که انسان را بی اختیار منقلب میکرد می‌آمدند.»^۲

هنگامی که سید ، عکس بدار آویخته میرزارضا را در حالی که مردم در پای دار

→
و بید بنظر میرسد که چنین فرصتی باو داده باشند . ممکن است این قطعه شعر را (در صورت صحت اقتساب) در جای دیگر ، مثلاً آنجا که آخرین استنطاق را از او کردند ، گفته باشد . و یا بصورت نوشته از جیبش یافته باشند .

۱ - خاطرات کاساکوفسکی ص ۸۵

۲ - خاطرات کاساکوفسکی ص ۸۴

۳ - مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۱۴

جمع شده بودند ، در مجله مصور فرانسوی «ایلوستراسیون» می بیند میگوید : «علو فی الحیات و فی الممات» و بعد چنین میگوید : «به بینید او را بالاتر از خود جای داده اند تا اشاره باشد که سایرین از او پستترند.»^۱

بنا بگفته کاساکوفسکی ، جسد این جوان ستم دیده را پس از گذشت دو روز ، در ساعت نه شب ، از دار پایین آورده و به یهودیها تسلیم میدارند . آنان هم نعش را از دروازه شمیران بیرون برده و در آنجا در گودال عمیقی برای خوردن سگها و لاشخورها و حشرات سرنگون میکنند .^۲ گرچه هیئت حاکمه آن عصر نسبت بجسد بیروح میرزارضا چون زنده بودنش بی احترامانه رفتار کردند ؛ اما آنچه ارزش واقعی دارد روح انسان است که روح وی نیز سر بلند و سرمست بوده است . و برای یادبودش در دوازدهم ربیع الثانی که چهل روز از شهادتش میگذشت ، مرحومان « شیخ هادی نجم آبادی » و « میرزا حسن کرمانی » و « شیخ محمد دزفولی » و بعضی از بستگان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی در آن شرائط پر از خفقان و وحشت ، مخفیانه مراسم چهلمین روز درگذشتش را برگزار مینمایند . در سایر بلاد ایران هم ، آنهاکه از حکومت جابرانه ناصرالدین شاه و امین السلطان و نایب السلطنه ها ، جانشان بلب رسیده بود ؛ در خانه های خود برایش طلب رحمت میکنند .^۳ و پس از یک سال مرحوم شیخ هادی نجم آبادی ، مخفیانه مراسم سال میرزارضا را برگزار میکند . از کسانی که در این مجلس شرکت داشتند ، یکی امین الدوله بود که بنا بدعوت مرحوم نجم آبادی در آنجا رفته بود ؛ و نیز یکی از محارم مرحوم نجم آبادی .^۴

این بود جریان دستگیری و شهادت مردی که شرحش گذشت .

۱ - عالم نو اسلام یا امروز مسلمین جلد دوم مقاله شکیب ارسلان ص ۲۵۷

۲ - خاطرات کاساکوفسکی ص ۸۵

۳ - مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۱۴ و ۱۵

۴ - مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۱۵

* - غذای حاضران آن مجلس ، عبارت بود از یک چارک برنج کرده و یک سیر روغن و دو سیر شیر و سه عدد نان که مرحوم نجم آبادی تهیه و حضوراً طبخ کرده بود (مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۱۵)

ناگفته نگذیریم . از وقتی که سیدبا ناصرالدین شاه به مبارزه برخاست تا زمانی که مرگ شاه پیش آمد، طرفداران شاه و مخالفان سید، از همان زمان تاکنون مطالبی در مذمت سید گفته‌اند ، انگیزه مرگ شاه و احیاناً موجبات دیگری ، عده‌ای از نویسندگان و مورخان ایرانی را بر آن داشته است که در رسیدن سخن بگویند . حال به مناسبت نظر آن عده از کسانی را که بدون دلیل وی را مورد ایراد و انتقاد قرار داده‌اند، در فصل آتی شرح خواهیم داد .

در دفاع از سید و رد اتهامات

این حملات ناجوانمردانه‌ای که امروز بسید میشود تازگی ندارد. زیرا از زمان فعالیتش تاکنون، چنین مطالب بی‌اساس در مذمتش اظهار شده است. البته آنچه که مسلم است، وی در مقابل این مذمتها نخستین فرد نیست. همانطور که تاریخ نشان داده است، هر رهبر اجتماعی از آغاز فعالیت خود تا آخر عمر، وحتى پس از مرگ مواجه حملات و تهمت‌هایی بوده است.

مطلبی که در اینجا لازم بتذکر است این است که، هر کسی هر چند شخص فوق‌العاده‌ای باشد، در زندگی مرتکب اشتباهاتی خواهد شد و اصولاً بشر نمیتواند مصون از خطا باشد. اما اگر برای سید نقاط ضعف ناشی از اشتباه، در نظر بگیریم، در مقابل اعمال نیکش بسیار ناچیز خواهد بود و آنان که خواسته‌اند ویرا فردی پلید و دور از حقیقت جلوه دهند هنوز نتوانسته‌اند نقطه ضعفی بدست آورند و آنچه که بر شمرده‌اند جزء نقاط ضعف وی محسوب نمیشود.

از نویسندگان خارجی که به سید بدگفته‌اند، به تناسب پیش آمد موضوعات مختلف بوده است و گفتارشان دوامی نداشته، و این بدگوییها از موقعی آغاز میشود که منافع دولتها و جمعیتها و یا حتی اشخاص با نفوذی در خطر قرار میگرفته است. مثلاً آنجا که در جمعیت مرموز فراماسون وارد میشود و برخلاف هدف جمعیت فعالیت میکند، برای اینکه جلو این خطر را بگیرند و شخصیت معنویش را مطابق اساسنامه آن جمعیت خرد کنند؛ به اتهام «انکار وجود خدا» از آن جمعیت اخراجش میکنند. (به فصل مربوط مراجعه شود). و یا در سفر اولی که باستانبول میرود، پس از چندی که نفوذ معنویش زیاد میگردد، شیخ الاسلام که ویرا رقیب سرسختی برای آینده خود پیش‌بینی میکرد، مترصد میشود که بهانه‌ای بدست آورد، تا از استانبول طردش کنند. تا اینکه

موضوع خطابه‌اش در دارالفنون با حضور جمعی پیش می‌آید؛ پس از ایراد خطابه، شیخ الاسلام قسمتی از خطابه‌اش را تحریف کرده شهرت می‌دهد که: سید در ضمن صحبت بمقام نبوت اهانت کرده و آنرا يك نوع هنر و پیغمبر را هنرمند نامیده است (بفصل مربوط مراجعه شود).

حملاتی که بوسیله بعضی از ایرانیان چه در داخل ایران و چه در خارج نسبت بسید شده است، از زمانی آغاز گردیده که وی با دستگاہ ظلم شاه و درباریان فاسدش شروع به نبرد کرده است. بنظر نگارنده اگر در ضمن مطالعه تاریخها و نوشته‌ها بچنین ادعاهایی برخورد میکنیم که: سید، بابی، منکر وجود خدا، آشوبگر و جاسوس دولت انگلیس و غیره بوده، همه بر همین محور دور میزنند. و آنچه که جدیداً در حلقه داوری کرده‌اند و او را بداشتن عقاید و صفاتی پست متهم ساخته‌اند، یا از نظریات متقدمان مغرض ناشی شده و بدون تحقیق سخن رانده‌اند یا اینکه بسبب انگیزه‌های دیگری که بدون شك باید حمل بر نیت سوء و هدفهای پلید آنان کرد، کینه توزانه داد سخن داده‌اند. ما در اینجا اقوال کسانی را که نسبت بسید نظر خوشی نداشته و ویرا دشمن جامعه اسلامی، وسعادت مسلمانان معرفی کرده‌اند، و سبک گفتارشان حاکی از غرض ورزی است، نقل کرده و جواب آنان را بمناسبت ذکر خواهیم کرد.



نخستین مقاله‌ای که در زمان حیات خود سید بفارسی منتشر شده است، نوشته محمد طاهر^۱ مدیر نشریه اختر است. این شخص مقاله‌ای را که در تحت عنوان «شیطان در لباس انسان» انتشار داده است، در يك جا چنین مینویسد:

«از قراریکه بطور موثوق آگاهی حاصل نمودیم شیخ جمال‌الدین که چندی پیش از این در بصره متوقف بود اکنون بلندن رفته در آنجا با اتفاق چند نفر از ارامنه

۱. این شخص از ایادی ناصرالدین شاه، در استانبول بوده است. بنابراین اکثر مطالب نشریه‌اش در مدح شاه و هیئت دولت ایران بوده است. با توجه بمندرجات این نامه و وجود دو سند مبنی بردستور وی بر درج مقاله بر علیه سید، هدف از مقاله مذکور بخوبی روشن میشود.

خودپسند* که بکفران نعمت منسوبند بنای فتنه‌انگیزی گذاشته می‌خواهند بحیله و دسایس بازار فساد را که مرکوز سرشت ناپاک و زشت خودشان است گرم کرده بدانوسایل که از خصایص مردمان فرومایه است تحصیل ثروت و کسب‌مکنت نموده عمری بله‌و‌لعب بپایان آرند مشغول انتشار پاره‌اراجیف و اخبار مجعوله است** این مرد کوتاه نظر و سایر دستیاران دربدر او در جعل اخبار در حق احدی از صفار و کبار ابقا نمیکنند^۱ در جای دیگر همین مقاله چنین گوید :

«باری چنانکه معلوم است مسلک روزنامه ما پیوسته مبنی بر حفظ حقوق و شئون بزرگان ملت و ابنای وطن و رفع اتهام و افترا از هر کس است لهذا لازم دانستیم که مختصری از سرگذشت و ترجمه احوال این شیخ گمراه را در اینجا بنویسیم تا مردم شهرت دروغین و صلاح ظاهر حال او فریفته نگشته چنان تصور نمایند که این شیخ جمال‌الدین مردی پاکیزه‌اطوار و نیکو کرداریست بلکه بالعکس بدانند که این مرد خود بیگانه از دین است و خود را برای پیشرفت پاره‌مقاصد نامشروع داخل‌زی و مسلک علمای اعلام کرده است . این جو فروش‌گندمنما که پوستین بتلیس رنگین نموده است می‌خواهد با آن پیکر زشت دعوی طاوسی کند.»

باز در جای دیگر از همین مقاله چنین آورده است :

«این مرد در عنفوان جوانی دامنش بلوث هر گونه معاصی آلوده بود برای تحصیل از معاشرت ارازل (کذا) و او باش پرهیز نداشت باقتضای سلیقه خوب که هر چیزی را ظریف و مرغوب میخواست از صرف دنانیر و دراهم ناگزیر بود لهذا آن مسلک را دور از منزل مقصود یافته بلباس اهل علم و فضل در آمده مقاصد فاسده خود را در زیر سجاده وردا پنهان نموده با مردمان معقول انیس و با فضلا جلیس گشت.»

۱ - نشریه هفتگی اختر سال هجدهم شماره ۱۶ سه‌شنبه ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ ص ۱۲۸
* - ظاهراً منظور «میرزا ملکم» است. بطوری که سابقاً گذشت؛ سید با این شخص، مختصر همکاری در امر انتشار نشریه ضیاء‌الخائفین را داشته‌است؛ و چنانکه جسته‌گریخته از جریان زندگی معلوم میشود، برای پیشبرد هدف خود از موقعیتهای ممکن استفاده میکرده .
** - منظور، انتشار نشریه ضیاء‌الخائفین و مقالات مربوط بشاه و دربار ایران است .

و نیز در قسمت دیگر این طور نویسد:

«در آن اثنا مسافرت اختیار کرده راه اسلامبول پیش گرفت... چون بازار خود را گرم دید آنگاه خبث باطنش در هیجان آمده علی رؤس الاشهاد اظهار زندقه والحاد نموده حاشا و ثم حاشا نبوت را بعنوان صنعت یاد نمود.»

خلاصه پس از مذمت زیاد سیادتش را انکار کرده چنین گوید:

«عجبترا اینکه شیخ جمال با همه سوء افعال عنوان سیادت نیز بر خود بسته است غافل از اینکه «شیر را بچه همی ماند بدو - توبه پیغمبر چه میمانی بگو.»^۱

در اینجا با ذکر دوسند، مبتذل بودن این اتهامات و انگیزه نویسنده مزدور این این مقاله، که طبق دستور قبلی اقدام بچاپ آن کرده است معلوم میشود:

تفصیل سندا اول اینست که: وقتی نشریه اختر چاپ استانبول بعلت نداشتن سرمایه و (یا شاید بعلم دیگر) تعطیل شده بود «میرزا اسدالله خان طباطبایی دیبا ناظم الدوله» سفیر کبیر ایران در استانبول در ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۰۹ بامین السلطان طی نامه‌ای پیشنهاد میکند که خوبست برای رد مقالات سید جمال الدین مساعدت شود که نشریه مذکور مجدداً طبع و نشر شود. امین السلطان هم مراسله ناظم الدوله را (شاید هم بضمیمه مقالات عربی که همین شخص احتمالاً در مقابل ضیاء الخاقین مینوشته) بشاه میرساند. شاه نیز در حاشیه آن چنین دستخط میکند:

«البته هر نوع امداد باین روزنامه بکنید جادارد خرج صحیح است بخصوص در رد و قدح شیخ جمال الدین و این نوع کتابچه‌های عربی او باید بنویسد و منتشر کنند خیلی لازم است»^۲

سند دیگر تلگراف رمزی است که امین السلطان بخط خود برای ناظم الدوله سفیر ایران در استانبول باین عبارت میفرستد:

«اسلامبول بناظم الدوله رمز شود. از ملکم وقانونش که کاملاً اطلاع دارید، حالا شیخ جمال الدین هم رفته است لندن و علاوه بر او شده است. بر میدارد کاغذها مثل روزنامه بزبان عربی در مذمت دولت و سلطنت خطاب بعلمای اسلام چاپ کرده میفرستد

که (کلمه‌ای خوانا نبود) نسخه آن بطهران هم رسید بندگان اقدس همایون میفرمایند شما که از حالات فساد و شیطنیت اینمرد کاملاً اطلاع دارید خود اختر هم او را خوب میشناسد شرح مبسوطی در معرفی حالات* رزبیله و کفر خباثت در اولین نسخه اختر نوشته شود که مقارن رسیدن کاغذهای فساد انگیز او معلومات اختر هم بمردم برسد و بدانند که نویسنده نه مجتهد است نه آدم بلکه شیطان مجسم و کفر محض است البته زود اقدام کنید که خیلی لازم است. ^۱ امین السلطان.



شخص دیگری که سید را مورد ذم و شتم قرار داده است، مهد یقلی هدایت (مخبر السلطنه) است. این شخص در کتاب خود به نام «خاطرات و محطرات» چنین میگوید: «سید جمال الدین هم دنبال ریاست بود راهی اختیار کرده بود که از افغان و هند و مصر و انگلیس رانده شد... سید مردی جاه طلب و خود خواه بود سخنان عوام فریب میگفت و مؤثر میافتاد.»

در جای دیگر از همین کتاب گوید: «تلاش بی اندازه می کرده است بمقامی برسد** و مثل همه آقایان از طبع بشر غفلتی داشته و نا صواب را صواب می پنداشته بالفرض در مصر انقلاب می شد مصر بروز بدتری میافتاد.»

وقتی که عین یکی از نامه‌های سید را بعبارات زیر در کتاب خود چاپ میکند: «حضرت والامدالله ظلّه علی رؤوس الانام کافه .

فطرت پاک و همت عالی و رأی ثابت و حب عدالت را جز در آن وجود عالی در کجا جستجو نمایم افکار در هیجان و نفوس مستعد و احزاب همه با هم دست داده مخالفه نموده‌اند و علماء عظام قلم بدست گرفته مستعد ایستاده‌اند از این وقت بهتر هیچوقت نیامده و نخواهد آمد اگر اطلاع فرمایند تفصیل آن عرض خواهد شد سعادت چشم براه ایستاده است اگر این فرصت فوت شود ندامت و پشیمانی زیاده از آنست که تصور

۱. از اسناد تاریخی کتابخانه شخصی آقای غیائی (نقل از کتاب بازیگر انقلاب شرق ص ۱۳۹ و ۱۴۰)

* از این قسمت از نامه فوق، کلماتی محو بود. ضبط کلمات محو شده از رونویسی آقای مهربان امیری است، که عین این نامه در دسترس ایشان بوده است.

** در صفحات آتی، در باره «جاه طلبی» و «کسب مقام» سید سخن خواهیم گفت.

شود دیگر آنحضرت و الا مختارند و وظیفه اخلاص را بجا آوردند و السلام علی حضرتکم -
علیه جمال الدین الحسینی .

این آدرس را روی پاکت بنویسید هر جا باشم بمن خواهد رسید .

24 Portlant Road Notting Hille. W. London

آنکاه از مفهوم نامه مذکور چنین نتیجه میگیرد: «احزاب علما و اعتبار تحلیف

همه را شناخته ایم از نگاه هر کس چیزها درک میکنیم» *

این رند پارسا را ما خوب میشناسیم

این خرقه و عبا را ما خوب میشناسیم^۱

این شخص زمانی که اثر فعالیتها و مبارزات سید و بالاخره کشتن شاه را در نظر

میگیرد، ویرا پس از اخراج در آخرین سفرش، چنین تشبیه میکند:

«و در ثانی دعوت شد آمد و مشغول جلب افکار شد او را در شهر منتشر کرد در

دعوت با انقلاب، که منجر شد باخراج سید از ایران سر از لندن درآورد بروزنامه

نویسی پرداخت** خدا را زین معما پرده بردار پس از چندی باز در اسلامبول پیدا

شد این اشخاص حکم ستاره دنباله دار دارند خوش محضرند و منحوس الاثر^۲،

باز در جای دیگر گوید: «سید جمال هیکلی جالب و نطقی جاذب داشته است

تلاش بی اندازه می کرده است بمقامی برسد و مثل همه آقایان از طبع بشر غفلتی

داشته و ناصواب را صواب می پنداشته ... این اشخاص را من ستاره دنباله دار تشبیه

کرده ام خوش محضرند و میشوم الاثر^۳»

گرچه این نویسنده نتوانسته است دلیل قانع کننده ای برای اثبات مدعای خود

۱ - خاطرات و خطرات ص ۲۳۹ و ۲۴۰

۲ - خاطرات و خطرات ص ۲۴۰

۳ - خاطرات و خطرات ص ۱۱۶

۴ - خاطرات و خطرات ص ۲۴۱

* جاداشت که مخبر السلطنة آنچه شناخته بود، برای روشن شدن اذهان در اختیار خوانندگان میگذاشت .

** - رقتن سید بلندن، در آن شرایط بحرانی وضع ایران، بخاطر وجود مقررات درباره آزادی بیان و قلم بوده است .

بیاورد . اما برای اینکه خوانندگان از نحوه داورى مفرضانه این شخص باخبر شوند چند عبارت از همین کتاب را در اینجا نقل میکنیم: «وزیر مختار انگلیس حضور سید را در ایران مضر دانست چون سید با اجازه (البته منظور مخبر السلطنه ، اجازه از شاه است - نگارنده) آمده بود شاه بامین الضرب سفارش داد به پختگی اینکار را انجام بدهد سید را بیهانه سرکشی املاک بمازندران برده.»^۱

لابد نظر وزیر مختار انگلیس در باره این «ستاره دنباله دار ۱» با نظر ایشان موافقت داشته است .

در باره ناصرالدین شاه چنین مینگارد :

«دوره ناصرالدین شاه بحبوحه اختلاط رسوم وعادات مشرق زمین بود در ترویج محسنات کل اهتمام را کرد متأسفانه راه استفاده برو بسته بود مگر قلیلی و آنچه نامرغوب بود از آن احتراز داشت و حق داشت ... زندگی شاه با همه ریخت و پاش باقتصاد بود* ثروت شخصی نداشت با توجهی که ناصرالدین شاه به تعالی ملت و دولت داشت** و موافقی که در کار خود می دید میشود گفت شاهی بود مستأصل و اواخر عمر مایوس رحمة الله علیه.»^۲

در مورد امین السلطان خائن چنین میگوید : «اتابک مردی کریم النفس بلند همت ، بانطق و قلم ، مدیر و سیاست شناس بود...»^۳



یکی دیگر از کسانی که بسید ناخته است میرزا علیخان امین الدوله است . این شخص در يك قسمت از کتاب خاطرات خود چنین مینویسد :

۱ - خاطرات و خطرات ص ۱۱۶

۲ - خاطرات و خطرات ص ۱۳۲

۳ - خاطرات و خطرات ص ۱۵۸

* - معلوم نیست که چگونه ممکن است زندگی يك فرد هم با اقتصاد باشد و هم باریخت پاش؟ (قسمتی از اسراف و تبذیرهای ناصرالدین شاه را در فصلی جداگانه بیان خواهیم کرد .)

** - در این فصل در مدح ناصرالدین شاه عباراتی چند از زبان مخالفان سید و طرفداران شاه خواهید دید . برای بطلان همه این عبارات ، فصل مجزائی در خصوص اخلاق و افکار شاه ترتیب داده ایم که خواهد آمد .

در حکمت عملی و امور سیاسی تبحر نداشت از دیگر فتنون و فضایل هم بهره
و نصیب کامل نبرده معلوماتش محدود و بقوت حافظه و لافظه آنچه را که از افواه رجال
و اوراق روزنامه ذخیره خاطر کرده بود بطرز خوش میگفت و موقع و محل نمیشناخت
از باب وطن و ناموس و حقوق، بافسردگان خام و عوام کالانعام قصه‌ها میخواند.^۱
در جای دیگر گوید :

«چنانکه گفتم سید جمال‌الدین را پایه و مایه علمی و عملی بسی کوتاه بود اما
در ایران که معارف و معلومات با علی درجه مخفی و معدوم و فضایل و علوم بآموختن
لغات و الفاظ عربی منحصر است و دانستن اشعار و امثال و قدری تاریخ غلط و ناقص
را برای مجلس آرای کافی میدانند، چراغ دانش سید جمال‌الدین که از خرم‌نهای عالم
خوشه‌ها چیده بود جلوه خورشیدی میتواند»^۲،

باز در جای دیگر سید را مردی بدخیال معرفی کرده این طور میگوید:
«جمال‌الدین از طهران بیرون رفت و در قصبه مزبوره (منظور حضرت عبدالعظیم
است - نویسنده) که بیش از دو فرسنگ مسافت نیست برای خود منزلی ساخت و البته
برونق بازار سید افزوده این بار پرده از سراسر برگرفت، اعیان بیکار و مردم فکار
که هر هفته بزیارت حضرت عبدالعظیم میدان خیال و طفره خاطر می‌جستند در پیرامن

۱ - تاریخ سیاسی میرزا علیخان امین‌الدوله، بکوشش حافظ فرمانفرمایان ص ۱۳۰
* - امین‌الدوله در این عبارت، میخواهد بگوید که سید در صدد اغفال مردم عوام بوده
است. اما چنین نبوده بطوری که در صفحات قبل بیان شد، او در صدد بیدار کردن عوام کالانعام
و آشنا نمودن خواص بمسئولیت و وظائف سنگینی که بر عهده داشتند بود. و جز مطالبی
که در بیداری و آگاهی و تغییر سرنوشت ملت مؤثر باشد، چیزی نمیگفت و ننوشت.
چنانکه خود امین‌الدوله در دنباله مطلب فوق گوید: «از ضرورت قانون و معرفت حقوق
و حریت فکر و قلم و امنیت جان و مال سخن میرانده و در صفحه ۱۴۳ از کتاب خود گوید:
«مفاسد اوضاع و قبایح احوال را شرح میکرد فضایل امن و عدل و علم و عقل را می‌شمرد
و بی‌پرده از سوء اداره و تدبیر و غفلت شاه و وزیر میگفت».

* - بر خلاف آنچه که امین‌الدوله میخواهد سید را بی‌مایه در علم معرفی کند، چنین نبوده
زیرا مقالات موجود از وی، در مسائل گوناگون، و تدریس کتب مختلف، در مصر و استانبول،
بشهادت اسناد موجود و اعترافات افراد برجسته و مشهوری چون محمد عبده، رد ادعای
امین‌الدوله را ثابت میکند.

سید انجمن شدند و سید بد اندیش آشکارتر از آنچه پیش میگفت اسیران بند و بلا و دلبستگیان دام جفا را راه نجات میآموخت اما خبر مجالس وعظ و دودآتش فساد او کمتر بشاه میرسید.^۱

باز در مورد پیروان سید در همین سفر چنین گوید :

«بیکاری ، بیعاری ، دلریشی ، نومیدی ، بدخواهی ، تنگدستی ، ولگوئی و مفسده جوئی می آرد. این ایام از هر صنف درین مسلك بسیار بودند و سید را از گرویدن و ارادت ورزیدن گرم میکردند .^۲»

اما علت اصلی مخالفت امین الدوله ، بخاطر علاقه‌ای است که ناصرالدین شاه داشته است ، و سید نیز با وی در نبرد بوده است .

این شخص آنجاکه زبان بمدح شاه میکشاید چنین سخن میراند: «ناصرالدین شاه خلقی زیبا و اخلاق ملکی داشت ... در اخلاق ، حیا و شرم حضورش بدیگر محامد شاهانه غلبه میکرد بخلاف سلوک ملوک ، وفا داشت و پاس هر کس را از ضعیف و قوی و دور و نزدیک منظور میکرد»^۳

و نیز در قسمت دیگر تحت عنوان «فضایل ناصرالدین شاه» چنین آورده است : «باز بشرح فضایل ناصرالدین شاه عودکنیم که شخص سراپا رحم است و کرم و مایل به بسط نعم میخواست احدی مظلوم نباشد و کسی ظلم و جور نتواند درهفته بکروز بتوسط وزیر عدلیه متظلمین را بار میدارند که بلاواسطه بحضور شاه بیایند و بی هراس و بیم دادخواهی کنند .^۴»

۲۹۱- تاریخ سیاسی امین الدوله ص ۱۲۵

۳- تاریخ سیاسی امین الدوله ص ۱۴ و ۱۵

۴- تاریخ سیاسی امین الدوله ص ۱۹

* - برای رد ادعای بیجای امین الدوله ، تاریخ گواه است که شاه چگونه حق ملت را نشناخت و پای بیگانه را در این کشور باز کرد . و چگونه حق صلحانی را که طالب اصلاحات میبودند جمله میرزاتقی خان امیر کبیر که دامادش بوده (بطوری که خواهد آمد) منظور کرده است .
* - با مطالعه برخی از نوشته‌های مختلف آن عصر ، بخوبی معلوم میشود که ، از اطراف اکتاف ایران ، داد متظلمان از بیداد ستمگران بلند بوده . و منشاء تمام آن مظالم در درجه اول خود شاه بوده است . بنا بر این بار دادن متظلمان (آنهم در صورت صحت روایت) جنبه تشریفات و تبلیغاتی داشته است .

باز در جای دیگر در تحت عنوان «آداب و رسوم و صفات خوب ناصرالدین شاه» چنین میگوید :

«اگر چه برعایت ضعف بنیه و تلافی خونی که از بواسیر دفع میشد فتوای اطبا شاهرآ بشراب آلوده کرد باندازه و در پرده مرتکب بود* ... بموسیقی و ساز و آواز مایل بود و افراط نمیکرد قمار باختن را چندان نمی‌پسندید و بندرت مشغول میشد.»^۱



باز یکی دیگر از کسانی که سید را مورد طعن قرار داده است محمود محمود نویسنده کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم» میباشد نامبرده گرچه گاهی از سید تعریف و تمجید میکند ، ولی باز زبان بانتقادگشوده و در چندین جا مورد مواخذه اش قرار داده است . او هنگامی که زبان بمدح سیدگشوده ، چنین گفته است : «این مرد پرشور که يك وقت اسباب وحشت سلطان عثمانی و پادشاه ایران بود و در آن تاریخ یکی از اشخاص مهم سیاسی عالم اسلامی بشمار می‌رفت ... در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، در برهم زدن دربار فاسد او این سید پرشور دخالت عمده داشته .»

در چند سطر پایین تر چنین نویسد : «مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان مقام بس عالی درباره او قائل میشود شاید حق هم همین باشد»^۲

در جای دیگر از همین کتاب باز چنین آورده است : «با این احوال من تعجب دارم این سید عالیقدر چگونه این حرفها را قبول مینمود و باید گفت این مرد بزرگوار چه قدر خوش قلب بوده»^۳

اما آنجا که این گفتار موقناً از نظرش محو میشود ، زبان بندم سیدگشوده ، چنین

۱ - تاریخ سیاسی امین الدوله ص ۲۱

۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم جلد پنجم ص ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴

۳ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد پنجم ص ۱۲۱۶

* - با مراجعه بروزنامه خطی اعتمادالسلطنة و بعضی منابع دیگر ، بخوبی معلوم میشود که شاه در خفا کتفا بشرا بخوری نمیکرده ، بلکه علناً نیز باده گساری مینموده است .

گوید: «یقین میدانم خواننده نیز مانند نگارنده در حیرت خواهد بود چگونه يك مرد سیاسی شرقی از سیاست باطنی سیاسیون انگلستان که از عملیات روزانه آنها علائم و آثار کافی نمودار است حاضر میشود خود مجری سیاست آنها گردد (در رد این مطلب قبلاً بحث شده است - نگارنده)»^۱.

در جای دیگر گوید: «من باید این طور نتیجه بگیرم که سید جمال‌الدین از تاریخ سیاسی قرن نوزدهم ایران مخصوصاً آن قسمتی که مربوط بر روابط ایران و انگلستان بود اطلاع درستی نداشته والا چگونه ممکن بود با علم بدان باز برای اتحاد ممالک اسلامی با دولت انگلستان داخل مذاکره شود و نجات ملل اسلامی را در معاضدت انگلیسها بداند (در رد این ایراد نیز قبلاً بحث شده است - نگارنده)»

سپس در مورد تشکیل محفل فراماسون در ایران، چنین میافزاید: «در یکی دوجا دیدم که تشکیل محفل فراماسون را که در ایران بفراموشخانه معروف شده است بسید جمال‌الدین نسبت می‌دهند اگر چنین باشد این نیز يك اشتباه بزرگ سید بشمار می‌رود.»^۲

در جای دیگر قطعی‌تر حمله کرده چنین گوید:

«هرگاه سوانح و اتفاقات در سال ۱۸۸۹ مطابق دلخواه سید جمال‌الدین اسد-آبادی و میرزا ملکم خان سفیر کبیر ایران در لندن پیش می‌آمد هیچ يك بنخط آزادیخواهی نمی‌افتاد ... همچنین سید جمال‌الدین اسدآبادی هرگاه بعد از مراجعت سید از پترزبورغ چون جاه طلب بود مورد توجه ناصرالدین‌شاه و اتابك قرار می‌گرفت و يك مقام مانند سفیر کبیر در پترزبورغ با جای دیگر باوداده میشد هیچ وقت بنوشتن آن همه نامه‌های خارج از نزاکت مبادرت نمی‌کرد.»

۱ و ۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد پنجم ص ۱۲۱۶
* گرچه محمود محمود، مأخذ آن «یکی دوجا» را ذکر نکرده است؛ ولی از اینکه در حاشیه کتابش در توضیح عبارت فوق این جمله را مینویسد:
«این سوقات از انگلستان از رجالیکه در زمان فتح‌المشاه بلندن رفت و آمد داشتند بایران رسیده و در زمان ناصرالملک شدت کرده. دیگر معلوم نیست چرا عبارت فوقدا نوشته و چرا تاسیس این جمعیت را در ایران بسید نسبت داده است؟»

کسیکه این نامه کذایی را که سواد آن در این فصل نقل شده بشاه بنویسد و مانند درباریان شاه زبان بتملق گشاید او نباید پس از چندماه آن همه فحش و ناسزا برای همان شاه بنویسد * ۱

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد پنجم ص ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶
* نامه ای را که ، محمود محمود در اینجا بآن اشاره کرده و مورد انتقاد قرار داده است ، همان نامه ایست که سید پس از مراجعت از روسیه ، وحل و فصل مسایل مربوط بامتیازانی که بدولت انگلیس برگزار شده بود و دولت روس هم بخاطر آن درصدد انتقام بود ، بشاه نوشته است . البته مطالعه این نامه ، در مرحله نخست ، انسان را چنین متقاعد میسازد که ، وی نمیبایستی در نامه اش کلمات شاهنشاه اسلام پناه و مصدر عزت و این عاجز و غیره ، را بنویسد و ذکر این قبیل کلمات درباره کسی که شایسته آن نیست ، از شأن سید و هر مرد آزاده ای بدور است . اما باتوجه ودقت بیشتر ، و در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی و موقعیت وی برای تعقیب هدف خود ، می بینیم اگر نگوییم که گناهکار نبوده شاید منتقد شویم که موردظن هم نمیبایست قرار گیرد زیرا :

اولاً - بنظر میرسد که نامه هایی که بعنوان شاه رد میشد ، ابتدا بررسی میشده ، و اگر کلماتی نظیر «اسلام پناه و غیره» دیده نمیشده قبول نمیشده است . قطعاً اگر نامه سید غیر از آنچه هست و بصورت عادی نوشته میشد برای اینکه وجود مبارک اعلیحضرت آزرده نشود بوی نمیرسانده اند و با قبول نمی کرده اند . و از طرفی ، سید پس از مسافرت دو ماهه اش بروسیه ، وحل مسائل معضلی که ضرر بزرگی برای دولت ایران در برداشته و برفع سیاست انگلیس تمام میشده است ، پس از اقامت چند ماهه اش در طهران که بنا بخواست شاه ، بامید اصلاحات بایران آمده بود و مورد بیمه‌ری و حتی خشم شاه و نیرنگ امین السلطان واقع شده بود ؛ میخواست که حتماً نامه اش بشاه برسد .

ثانیاً - نوشتن چنین نامه ای منحصر بسید ، شخص آزاده مذهبی نبوده است . بلکه شخصیتهای برجسته دیگر نیز بهمین صورت نامه نوشته اند . ما در اینجا برای نمونه ، قسمتهایی از متن تلگراف مرحوم آیت اله شیرازی ، مرجع شیعیان آن زمان را که در سامره (سر من رای) ساکن بوده است و در صفحه ۲۱۱ اشاره شده است مجدد در اینجا نقل میکنیم : «بسم الله الرحمن الرحیم بتوسط حضرت اسعد امجد و الا نایب السلطنه دام اقباله العالی بشرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه میرساند اگر چه دعا کو تاکنون بمحض دعا گوئی اکتفا نموده تصدعی استدعائی از حضور مبارک نکرده ... البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته و الا از فرط اهتمام خاطر همیون در ترقیات ملت و دولت رضا نمیدهد که بعد از استمرار نعمت خداوند جلت عظمت بر اعلیحضرت شهریاری عز نصرت بقوت و شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحق دامن گیر دولت و رعیت است در این عهد همیون جاری شده نام نیک چندین ساله دولت خدای نخواستہ بخلاف مذکور نشود والا امر الاقدس الاعلی مطاع ، (روزنامه اعتماد السلطنه جلد ۱۲ - ۱۳۰۹ نسخه خطی ص ۱۳۹)

شدیدترین و نارواترین مقاله‌ای که بعد از مرگ سید بفارسی منتشر شده است مقاله آقای ابراهیم صفایی است که اخیراً تحت عنوان «رهبران مشروطه» نوشته‌اند. ایشان بر خلاف آنچه که ادعا کرده‌اند و گفته‌اند:

«این بیوگرافی و بیوگرافی سایر رهبران که پس از این منتشر خواهد شد بیشتر روش تحقیقی و انتقادی دارد و بسیاری از حقایق جالب و ناگفته تاریخ مشروطه در ضمن تنظیم این بیوگرافیا ایراد خواهد شد و پرده‌های دروغ و تزویر و اشتباه و حب و بغض را از چهره تاریخ مشروطه بیکسو خواهیم زد و خدمتگزاران و خیانتکاران و دلسوختگان واقعی آزادی و اصلاحات و مزدوران و فرصت‌طلبان را تا جائیکه مستندات موجود راهنمایی میکند معرفی خواهیم کرد»^۱

متأسفانه علاوه بر آنکه نتوانسته‌اند از عهده آنچه که ادعا کرده‌اند، برآیند جزوه اولشان که درباره سید است، مملو از اشتباه و تهمت‌های ناروا و حتی تحریف حقایق بوده است. اگر تحقیق و داوری نامبرده درباره سایر رهبران مشروطه، مانند داوری درباره سید باشد، مقیاس ارزش نوشته‌هایشان معلوم میشود تا چه حد است. و باید گفت که ایشان بجای اینکه پرده‌های ابهام را از چهره تاریخ مشروطه بیک سو بزنند، پرده سیاهی بر چهره تاریخ مشروطه کشیده‌اند.

ما در اینجا ابتدا چند عبارت از کتاب ایشان را، که دلالت بر بی‌اطلاعی و بیدقتی و تردیدشان دارد، نقل کرده، سپس بذکر عبارات بی‌اساس مغرضانه ایشان نسبت بسینه‌میردازیم.

نخستین عبارتی را که آقای صفایی برای ذکر حقایق بسیار جالبی درباره رهبران مشروطه نوشته‌اند و معرف بی‌اطلاعی ایشان است اینست: «اینک بیوگرافی سید جمال‌الدین».

سید جمال‌الدین افغانی * فرزند سید صفدر در سال ۱۲۵۲ یا ۱۲۵۴ قمری **

- ۱ - رهبران مشروطه جزء اول، تألیف ابراهیم صفایی ص ۸ و ۹
- * - سید افغانی بوده مستدلاً در این باره سخن رانده شده است.
- ** - سید محققاً در تاریخ شهبان سال ۱۲۵۴ قمری بدنیا آمده است.

در اسعدآباد کابل * متولد شده ،^۱

در جای دیگر او را مؤسس جمعیت فراماسون مصر معرفی کرده، چنین مینویسند:
«سپس بنیاس جمعیت «فراماسون» در مصر اقدام نمود... سید خود جزو سران جمعیت
فراماسون شده و رئیس جمعیت فراماسون مصر نیز خود او بود.»^۲

همان طور که قبلاً باطلاع خوانندگان محترم رسید، سید مؤسس چنین جمعیتی
در مصر نبوده است. او هنگامی وارد این جمعیت میشود که از مدت‌ها قبل در آنجا
تشکیل شده بود. و چون میخواست مسائل سیاسی را در این مجمع مطرح کند، و نیز بر علیه
دولت انگلستان سخن گفته بود، با اتهام انکار خدا، از این جمعیت اخراجش می‌کنند (برای
تفصیل بیشتر به فصل مربوط مراجعه شود) بنابراین سید نه مؤسس چنین جمعیتی بوده،
و نه ریاست این حزب را داشته است.

سید زمانی که در فرانسه بود، مقارن همان اوقات، «محمد احمد متمهدی سودانی»
بر علیه دولت انگلستان در مصر، دست با اقدامات شدیدی زده بود. بطوری که منافع
دولت انگلیس بخطر افتاده بود. آن دولت بسید متوسل می‌شود، و با دادن وعده‌هایی
می‌خواهد که شاید وی بتواند جلوی این خطر را بگیرد. اما ایشان این مطلب را عمداً
چنین نوشته‌اند:

«سید در اوقات اخیر اقامت در پاریس بار دیگر بدعوت «لرد چرچیل» و «سالیسبوری»
ظاهرأ برای پاسخ بسؤالات آنان دربارهٔ امام زمان رخت اقامت بلندن کشید. وقتی
شهرت انقلاب بایی و دعوی باب را در آترمان بیاد بیاوریم و توجه سیاسیون انگلستان
را باین جمیعت در نظر بگیریم و شرحی را که سید نسبت بدیانت باب در جلد دوم
«دائرة المعارف بستانی» (در جای دیگر جلد چهارم قید کرده‌اند- نویسنده) چاپ بیروت نوشته
نیز ملحوظ داریم سپس بمقدمه «نقطه الکاف» و رساله‌های براون در این خصوص مراجعه
کنیم و بمندرجات کتاب «یکسال در میان ایرانیان» تألیف دیگر براون توجه نمائیم و

۱ - رهبران مشروطه جزء اول ص ۹

۲ - رهبران مشروطه جزء اول ص ۱۳ و ۱۴

* - زادگاه سید اسعدآباد همدان (ایران) بوده، در این باره نیز مستدلاً سخن رفته است.

حمایت عجیب او را از بایان و تحریک اقلیت بایی وازلی را برضد دولت ایران در نظر بگیریم خوب می توانیم قضاوت کنیم که این مسافرت سید و توضیح درباره امام زمان کاملاً جنبه سیاسی داشته آنها بزبان ایران.^۱

آقای صفایی که خیلی تمایل دارند سید را بایی و یا لاقل طرفدار این جمعیت جلوه دهند. تا توانسته اند، دست و پا کرده اند که شاید کمترین بهانه ای در این باره بتراشند و ارائه دهند. بهمین سبب در عبارت بالا نام بعضی کتب را ذکر کرده اند. ناگفته نماند که در کتب نامبرده، کوچکترین دلیلی که معرف حمایت وی از بایان و یا ازلیان باشد، وجود ندارد. ایشان فقط برای مشوب کردن اذهان خوانندگان (باتوجه به اینکه برای همه مقدور نیست که به تمام این منابع مراجعه کنند) از این کتب نام برده اند. الحق جای بسی شگفتی است که ایشان در قیافه یک «محقق» تا این حد در معرفی شخصیت سید دروغ پردازی کنند، و در اتهام وی بفرقه بابیه با کلمات «حمایت عجیب او از بایان» و «تحریک اقلیت بایی وازلی» داد سخن بدهند؛ غافل از اینکه سید از این اتهامات مبتذل بکلی مبرا است، و جناب ایشان بدون سبب خود را بزرگوارند. زیرا با چنین مغالطه کاریها، حقایق را نمیتوان دگرگون ساخت.

این نویسنده مدعی هستند که، مقاله سید که بقول ایشان در جلد دوم یا چهارم دائرة المعارف بستانی چاپ بیروت درج شده است، معرف حمایت وی از بایان است. اولاً - لازم به تذکر است که مقاله مذکور، نه در جلد دوم دائرة المعارف بستانی چاپ بیروت است و نه در جلد چهارم؛ بلکه این مقاله در جلد پنجم، در ماده «بابیه Babisme» آمده است.

ثانیاً - برای روشن شدن اذهان خوانندگان محترم، و ذهن جناب صفایی که تا این حد ناجوانمردانه در نوشتن «بیوگرافی» اشخاص دغل کاری می کنند؛ ابتدا قسمتهایی از عین مقاله مذکور را نقل کرده، سپس نظر صریح سید را درباره «بابیه» از مقاله دیگر، (نوشته خود سید)، ذکر می نمایم، آن گاه داوری آنرا بعهده خواننده می گذاریم، تا حقیقت امر

۱ - رهبران مشروطه جزء اول ص ۱۵

معلوم شود :

«اسس ذلك الدين من عناصر اسلامية و نصرانية و يهودية و وثنية و لقب نفسه بابالدين ثم ترك هذا اللقب و لقب نفسه النقطة او خالق الحق مدعياً ليس نبياً بسيطاً بل هو مشخص للاله .»

«این دین را، از عناصر اسلامی و نصرانیت و یهودیت و بت پرستی تأسیس کرد (منظور از مؤسس، سید علی محمد است. نگارنده) و خود را «باب دین» نامید. سپس این لقب را ترک کرد و خود را «نقطه» یا آفریدگار خداوند خواند. (او) مدعی بود که يك پیغمبر ساده نیست، بلکه او مدعی حلول خداوند در ذات خود بود.»

فلما رأى اقبال الناس عليه و اجابتهم دعوته ترفع فى دعواه فقال انه هو النبى وان الله قد انزل عليه كتاباً يسمى بالبيان وانه المشار اليه بقوله تعالى خلق الانسان علمه البيان و الانسان هو محمد و البيان هو هذا الكتاب المنزل على السيد على .»

«پس هنگامی که روی آوردن مردم را بر خودش دید، و پذیرفتن دعوتش را (بوسیله) آنان مشاهده کرد، در ادعایش بلند پروازی کرد. پس گفت که خودش پیغمبر است. و اینکه تحقیقاً خداوند بر او کتابی نازل کرده به «بیان» نامیده میشود. و در گفتار خدای بزرگ او مشارالیه است : (خداوند) انسان را آفریده، باوسخن گفتن را آموخت، (منظور) از «انسان» محمد (سیدعلیمحمد) و (منظور) از «بیان» این کتاب فرستاده شده بر سید علی (سیدعلیمحمد) است.»

«و کتابه هذا یختوی علی کثیر من العربی المسجع و بعض الفارسی الا ان العربی منه کان ملحواً فلما سئل عن سبب وقوع اللحن فی هذا الكتاب المنزل مع ان اللحن نقص اجاب بان الحروف و الکلمات کانت قد عصت و اقترفت خطیئة فی الزمن الاول فعوقت علی خطیئتها بان قیدت بسلاسل الاعراب و حیث ان بعثنا جاءت رحمة للعالمین فقد حصل العفو عن جمیع المذنبین و المخطئین حتی الحروف و الکلمات فاطلقت من قیدها فذهب الی حیث شاعت من وجوه اللحن و الغلط .»

«این کتاب (بیان)، بر بسیاری از (کلمات) عربی مسجع و بعضی (کلمات) فارسی شامل میشود. ولی چون عربی آن غلط بود، و وقتی که از علت وقوع این غلط در این

کتاب منزل پرسیده شد به اینکه این غلط نقص است . جواب داد که حروف و کلمات در زمانهای نخستین سرکشی کرده، راه خطا را پیموده بودند. پس برخطایشان مجازات گردیدند (و) بوسیله زنجیرهای اعراب در بند شدند . و از آنجا که برانگیختن ما برای جهانیان رحمت آمده است ، پس عفو عمومی از تمام گناهکاران و خطاکنندگان صادر شد ، حتی (از) حروف و کلمات . پس از قید و بند آن (اء-راب) آزاد شدند . و (سیدعلیمحمد) تا آنجا که خواسته است ، از راههای غلط و خطا رفته است .

«و مما ینسب الیه انه کان سریع القلم فی الكتابة حتی کانت سرعة قلمه تحسب من جملة معجزاته».

«و از آنچه که یارو نسبت داده میشود، اینست که در نویسندگی تندنویس بود، تا آنجا که سرعت قلمش از جمله معجزاتش بحساب می آمد».

«و من احکامه انه یجب تخریب جمیع البقاع المقدسة کمکه و بیت المقدس و قبور الانبیاء و الاولیاء عند حصول اول سلطه لاحد ممن تبع دینه».

«از (جمله) دستورانش اینست که: ویران کردن تمام اماکن مقدسه، مانند مکه و بیت المقدس و قبور انبیاء و اولیاء در موقع کسب نخستین قدرت ، برای هر کسی که دینش را پیروی می کند واجب میشود».

«یندب شرب الشای ندباً مؤكداً حتی ان من شربه ینال جزیل الثواب».

«نوشیدن چای را مؤکداً تشویق می کند بطوری که هر کس آنرا بنوشد به اجر فراوانی می رسد».

«و علی ما یقال انه یجوز نکاح الاخت».

«و بطوری که می گویند نکاح با خواهر را جایز میدانند».

«و یصح ان یقال ان دینهم الی الان لم یقر علی نظام واحد بل هو کالرمال السیالہ تحدث بسیرها تلاً فی محل ثم تنتقل و تحدث تلاً آخر بشکل آخر فی محل آخر».

«ومی توان گفت به اینکه دین ایشان تاکنون بر یک روش واحدی قرار نگرفت بلکه آن مانند ریگهای روان است ، در گردش خود پشته ای در محلی ایجاد کرد ، سپس منتقل شد و پشته دیگری بصورت دیگر در مکان دیگر ایجاد کرد».

«و اما نسبتهم الی الاباحیة (الکمون) فهذا من لوازم مذهبهم حیث ان کل من خالفهم فی معتقدہم قدمه و ماله هدر.»^۱

«و اما نسبت ایشان به اباحت (اشترک) است؛ و این از لوازم مذهبشان است. هر کس (که در) هر جا، در اعتقاد آنان مخالفت ورزد، خون و مالش هدر است.» سید در کتاب نیجریه، در باره «بایان» چنین می نویسد:

«مخفی نماند بایبائیکه در این زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزاران خون عباداللہ را بناحق ریختند کوچک ابدالهای همان نیجریه‌های الموت و چیله‌های یعنی کچکول بردارهای همان طبیعین گرد کوه میباشند و تعلیمات آنها نمونه تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فیما بعد چه تأثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد.»^۲

سید در سفرهای سال ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ که بایران آمد، پس از چندی مورد غضب شاه واقع شد، و هیچگاه در ایران شغل و منصبی باو واگذار نکردند. اما باز می بینیم که این نویسنده چنین می نگارند: «بموجب دعوت و تلگرافی اعتماد السلطنه از جانب ناصرالدین شاه بطهران آمد ... ناصرالدین شاه نظارت بسیاری از امور سیاسی و سازمان نظامی کشور را باو داد اما طبیعت جاه طلب سید باین موقعیت اکتفا نمی کرد و میخواست در کلرهای کشور مطلق العنان باشد و صدراعظم بشود ...»

این بار هم (یعنی در سفر ۱۳۰۷ - نویسنده) حس شدید جاه طلبی سید اجازه نداد قدری صبر کند تا شاه فکر مقامی برای او بکند منتظر بود لدی الورد شاغل مقام مهمی شود چون سه ماه گذشت و خبری نشد شروع به تبلیغات و تحریکات سوء علیه شاه و اتابک نمود او میخواست باینوسیله تهدید آمیز زودتر بر مرکب قدرت سوار شود و طبع مغرور و جاه طلب خود را خشنود کند اما عجله کار او را خراب کرد.»^۳

۱- دائرة المعارف بستانی تألیف المعلم بطرس البستانی مجلد خامس بمطبعة المعارف بیروت

۱۸۸۱ ص ۲۶ و ۲۷ و ۲۸

۲- نیجریه یا ناتورال بسم بقلم خود سید ص ۳۷

۳- رهبران مشروطه جزء اول ص ۱۵ و ۱۶ و ۱۷

موضوع دیگری که لازم بتذکر و توضیح است، ذکر مطلبی است که اصل آنرا آقای صفایی رسماً و صریحاً تحریف کرده‌اند. توضیح مطلب اینست که سید در زمان اقامت خود در مصر، يك كشيş ارمنی را مسلمان نمود، و بخاطر اسلام اختیار کردن آن كشيş، عده‌ای از مسیحیان بدین اسلام درآمدند. و همین مطلب، سرو صدایی در مصر ایجاد کرد و ظاهراً یکی از موجبات اخراج سید از مصر، همین علت شد. ولی ایشان مطلب را چنین دگرگون کرده‌اند:

«اما برای يك مغز جاه طلب و مغرور تدریس کار نمی‌شد در همین اوقات تحریکات سیاسی سید وارمنی کردن* يك مسلمان جنجالی علیه او بوجد آورد ناچار راه استانبول را پیش گرفت.»^۱

واقعاً خیلی جسارت می‌خواهد، کسی که ادعا کرده که می‌خواهد پرده‌های تاریك را از چهره تاریخ مشروطه بیکسو بزند. تا این حد گستاخانه متون تاریخ را تحریف و جعل نماید. در جای دیگر ویرا چنین معرفی مینمایند:

«افکارش روشن و مترقی و انقلابی بوده صراحت بیان و شجاعت در گفتار و اظهار عقیده او را قدرت و شکوهی داده ولی بشدت جاه طلب بود و همین حس او را اسیر هوای نفس نموده و از دانش و نفوذ کلام و روشنفکری خود بیشتر برای ارضاء غریزه جاه طلبی خویش استفاده میکرد او سودای امارت و صدارت بر سر داشته و برای نیل باین هدف بهر دری می‌زده و داعیه اتحاد اسلام برای وی راهی بمنظور وصول به هدف‌های سیاسی بوده است. سید جلو خواهش‌های نفسانی خود را نیز نمیتوانست بگیرد و معتقد بود که همه چیزهای خوب و مرغوب برای او خلق شده و باید از آنها بهره برد.»^۲

در مورد صداقت وی گویند: «سید که مثل بسیاری از سیاست پیشگان زیاد صداقت پای بند نبود.»^۳

۱- رهبران مشروطه جزو اول ص ۱۲

۳۰۲- رهبران مشروطه جزو اول ص ۱۱

* - خوانندگان محترم توجه دارند که کلمات «ارمنی کردن» بمعنای «به دین مسیح درآوردن» صحیح نیست. زیرا کلمه ارمنی منسوب بآرمستان است، چون ترکمنی، هندی و افغانی و غیره.

در مورد ثبات مذهبیش گویند : « نسبت بشعائر مذهبی چندان کوشا نبوده. »^۱
 در جای دیگر، شرح حال سید را با این جملات ختم میکنند : « اگر سید
 جمال‌الدین در یکی از کشورهای مشرق بمقامی که میخواست می‌رسید هرگز تا این
 اندازه دنبال آزادیخواهی و مبارزه با استبداد نمی‌رفت. »^۲
 آقای صفایی که زیاد اصرار دارند سید را جاه‌طلب و مقام دوست معرفی کنند ،
 و بر آن تکیه کرده‌اند ، باید دید که آیا جاه‌طلبی و کسب مقام مذموم است یا نه ؟
 البته جاه‌طلبی و رسیدن بمقامات بزرگ ، اگر فقط بمنظور نفع فردی باشد ، ناپسند است .
 اما اگر برای حفظ حیثیت اجتماع و خدمت به بشریت برای رضای خدا باشد ، پسندیده
 است . مگر با گوشه‌گیری و گمنامی میتوان با اجتماع خدمت کرد . ؟ و آیا بدون جا
 بازکردن در بین مردم ، و کسب ارزش و مقام مادی و معنوی ، میتوان جامعه را اصلاح
 کرد ؟ مگر کسب جاه و مقام کسب قدرت نیست ؟ و آیا اصلاح بدون قدرت امکان
 دارد ؟^۳

افتخار است بر هر مسلمانی که سعی کند خود را بجاه و مقام عالی برساند ، تا
 در سایه آن خدمت بهتری بهممنوع خود کند .
 آری کسب مقام ، کسب قدرت است ، و اصلاح بدون قدرت امکان ندارد . اما
 جاه و مقامی که منظور نظراین نویسنده است ، برای سید که شخصیت دنیایی داشته است ،
 ارزشی نداشته و دون شأنش بوده است . جاه و مقام او همان بس که ، شخصیتی
 چون شیخ محمد عبده بشاگردیش افتخار کرده و جمله معروف « انا احدمن تلامذته »
 را در حقش گفته است . و یا در جای دیگر خطاب بنخودش چنین بیان کرده : « بزرگی
 من از بخت و اتفاق و از نزدیکی به شما است . به خدمت کردن به شما افتخار
 می‌کنم. »^۴

و باز در جای دیگر ، چنین گفته است : « از تحدید مقام علمی و کثرت معارف

۱- رهبران مشروطه جزء اول ص ۳۲

۲- رهبران مشروطه جزء اول ص ۳۵ و ۳۶

۳- مجموعه اسناد و مدارك ص ۶۶

سید جمال‌الدین افغانی و اظهار ترسیم صورت حقیقی آن قلم من عاجز است بجز اینکه
باشاره از آن اکتفا کنم. *

ارزش و مقام سید، همان بس که ارنسترنان فیلسوف فرانسوی پس از مصاحبتش،
او را در ردیف ابن‌سینا و ابن‌رشد قرار داده و چنین میگوید: «حریت افکار شیخ،
طبیعت نجیب و درستوی، در موقع صحبت مرا باین اعتقاد واداشت که من در پیش
خودم یکی از آشنایان قدیم خویش را مثلاً «ابن‌سینا یا ابن‌رشد» را بار دیگر زنده
شده می‌بینم یا یکی از آن آزاد مردان بزرگ راکه در دنیا مدت پنجقرن تمام نماینده
روح انسانیت اند مشاهده می‌کنم. *

آیا با این حال صحیح است، کسی که شخصیت دنیایی داشته است، بایران بیاید
آنکاه بنا بقول این نویسنده نظارت بر بسیاری از امور سیاسی و سازمان اداری را بعهده
بگیرد (که چنین نبوده) تازه باین حد قانع نشود و سودای صدارت را در سر پیوراند ؟
بامطالعه تاریخ زندگانی سید، می‌بینیم موقعیتهای مناسبی برایش پیش آمد و بعنوان
حق سکوت، میتواند مقامات بسیار مناسب و خوبی بگیرد. اما محرومیتها را
بنخود راه داد و چنین نکرد. ما باز برای تأیید گفتارمان قسمتی از عین نامه خودش را
که برای حاج امین‌الضرب نوشته است، در اینجا نقل میکنیم:

«جناب حاجی من آنچه گفته‌ام و میگویم و کرده‌ام و میکنم همه محض و صرف
از برای خیرامت محمدیه بوده است و خواهد بود. و بهیچوجه اثابت مرا دزو مدخلی
نبوده است. و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی شنیده‌اند و نه
دیده‌اند انکار نمایند. امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست
میگویم... نوشته بودید که پس از ورود من بطهران همه چیز آماده و حاضر بود حاجی
جان چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود. من صدراعظم نمیخواهم بشوم. من وزیر
نمیخواهم بشوم. من ارکان دولت نمیخواهم بشوم. من مواجب نمیخواهم. من وظیفه
نمیخواهم. من عیال ندارم. من ملک ندارم و نمیخواهم که داشته باشم. پس چه حاضر

۱- مجله کابل سال سوم شماره اول ص ۱۹
* - صفحات قبل همین کتاب مراجعه شود.

بود و چه آماده - جناب حاجی بسیار اشخاصها بواسطه من برتبه بیکی و پاشایی رسیده‌اند - و بسیار اشخاص بتوسط من بمواجبهای باهظه [گزاف، عالی] رسیده‌اند - ولكن خود من همیشه بیک حالت بوده و خواهم بود - جز نصیحت و اصلاح مقصد دیگر ندارم - ... انسان چون حق، کشف حقایق نتواند بکند جزاء همه در اینجا و در آنجا در دست حق است - نکاشته بودید که جناب جلالت‌ماب اجل افخم باوج اقتدار رسیده‌اند اگر در آن نفع خلق است باعث مسرت و خشنودی است - اگر چشم من درو خیر عموم عبادالله باشد کور باد بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد از حرکت باز ماند و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدم نزنم شکسته شود - اینست مذهب من و این است مشرب من و امید آن دارم که جناب جلالت‌ماب اجل بقدر اقتدار خود در خیر ایرانیان بیچاره مسکین فلک‌زده بکوشد. ^۱

آقای صفایی از آنجا که با دیده بدبینی و عناد بسید نگریسته‌اند، در کمین بوده‌اند که اگر بهانه‌ای برای لطمه زدن بحیثیت سید فراهم کنند، منتشر سازند تا بهتر وظیفه خود را در روشن کردن حقایق از تاریخ مشروطه انجام داده باشند، بهمین سبب چون تألیف دومین شرح حال از رهبران مشروطه «میرزا ملک‌خان» در جزء دوم مصادف با انتشار کتاب «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین» بوده گویی که آنچه در حق این مرد مجاهد گفته‌اند قانع نشده‌اند، وقتی که چشمشان بکتاب نامبرده میافتد، ضمن اینکه ویرا عنصری خطرناک معرفی مینمایند، اتهام دیگری را که باز باید تحریف در متن تاریخ نام نهاد باین عبارت بیان میکنند: «سید قبل از سفر بایران هم با ملک‌مربوط بود و در ۱۱ اگوست ۱۸۸۰ - ۱۲۹۸ با تفاق زنی به نام آنابلونت که معشوقه سید و واسط بسیاری از کارهای سیاسی او بود از پاریس برای ملاقات ملک‌مربوط و رابطه دوستی محکمی در میانشان برقرار بود. ^۲

در اینجا هم، آقای صفایی موضوع فوق را قلب کرده‌اند، تا بتوانند برای عذفی که در پیش دارند بهره برداری کنند. آنچه که در توضیح این مطلب برای روشن شدن

۱ - مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۱۸۲ و ۱۸۳

۲ - رهبران مشروطه جزء دوم ص ۲۰

ازهان خوانندگان ، و توجه دادن نویسندهٔ رهبران مشروطه به خطاهای تحقیقی خود، که تا این حد، محیلا نه میخواهند مباحث تاریخی را وارونه جلوه دهند، لازم بتذکر میدانم اینست که :

اولاً - سید معشوقه‌ای به نام «آ نابلونت» نداشته است .

بطوری که از نامه‌های این شخص برمیآید، وی همسر ویلفرید بلنت انگلیسی بوده است. چنانکه در نامه‌های موجود خود، دوبار این جملات «اخبرکم من طرف قرینی (یعنی از طرف همسرم بشما خبر می‌دهم)» و «ومنی ومن قرینی الف الفسلام (یعنی و از طرف خود و همسرم هزاران سلام)» را نوشته است. و در متن این نامه‌ها کوچکترین مطلبی که دال بر معشوقه بودن این زن باشد وجود ندارد. به نظر میرسد که این نویسنده ارسال نامه از طرف يك زن را دال بر معشوقه بودن آن زن دانسته‌اند. آیا برای شخصی چون سید، که میخواسته بهر ترتیب شده بهدش برسد ، با توجه بخصوصیات اخلاقی اروپاییان ایرادی است بر اینکه با زنی مکاتبه داشته باشد؟ تازه متن نامه‌ها قرار و مدارهای عجیب و غریب نیست. یا گزارش موضوعاتی است که اطلاع یافتن آنها بنفع هدف سید بوده ، و یا کسب تکلیف در موضوعات دیگر بوده است . *

ثانیاً - معشوقه‌ای که واسط بسیاری از کارهای سیاسی او بوده باشد نداشته است. واقعیت اینست که ، در ایامی که سید در پاریس اقامت داشته (شاید در جای دیگر بوده) زنی به نام کاتی **Kathi** که نام خانوادگی‌اش را باستناد پشت پاکت نامه‌اش مادام پرزن **Preesen** قید کرده است. بسید علاقه‌مند میشود^۱. وزمانی که وی در سال ۱۸۸۵ در لندن اقامت داشته، این زن دو نامه در تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۸۸۵ و ۲ سپتامبر ۱۸۸۵ که در نامهٔ اول دو عکس (که یکی را در وین و دیگری را در فرانکفورت گرفته بود) ضمیمهٔ نامه کرده ، بلندن میفرستد^۲.

۱- مجموعهٔ اسناد ومدارك ص ۷۲ و تصاویر ۱۴۲ و ۱۴۳ لوحه ۶۶

۲- مجموعهٔ اسناد ومدارك ص ۷۲ و تصاویر ۱۴۵ و ۱۴۶ لوحه ۶۶

* - صفحات ۶۱۹ و ۶۲۰ و تصاویر ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ کتاب مجموعهٔ اسناد ومدارك مراجعه شود.

و موقعی که سید، در سال ۱۸۸۶ در بوشهر اقامت داشته، باز از لندن دو نامه در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۸۸۶ و ۱۱ ژوئیه ۱۸۸۶ توسط «حاج محمد رحیم صفر» بوشهر ارسال میدارد، (سید اصلاً این دو نامه را باز نکرده بود.^۱)

آقای صفایی بعد از این همه اهانتها بمقام سید، از افکار سنجیده و قدرت روحی و اطلاعات گسترده وی در بیخ خورده‌اند، و جمله‌ای را که توأم با مدح و ذم است چنین بیان کرده‌اند: «در بیخ از سید جمال‌الدین که آن افکار سنجیده و مصلحانه و آن قدرت روحی و نفوذ کلام و اطلاعات گسترده او با جاه طلبی آمیخته شده.»^۲

در جای دیگر، همین سید جمال‌الدین مؤسس جمعیت فراماسون در مصر، حامی بایان، برگرداننده مسلمانان از دین اسلام، جاه طلب، مغرور، ضعیف‌النفس، کم اعتنا بصدقت و مذهب، عامل اجرای نقشه‌های بیگانه را با عبارتی که تلویحاً مذمت در آن دیده میشود، چنین وصف میکنند: «خلاصه سید در عین حال که در گفتار و مقالات پر شور و عمیق خود همه جا بر ضد بیدادگری و استبداد و استعمار مبارزه کرده و واقعاً افکار مردم را تا اندازه‌ای در افغانستان و مصر و ایران بیدار نموده و از این حیث حقی بر ملل مشرق دارد.»^۳

گرچه در این باره سخن بدر از اکتشید، اما برای توجه دادن خوانندگان محترم، بقسمتی از علل عیب تراشیه‌های آقای صفایی، چند عبارتی هم از کتابشان نقل میکنیم. در مورد فعالیت سید در مصر، چنین مینویسند: «ضمناً سید در مصر لوایحی بر ضد انگلیسها منتشر می‌کرد و در امور سیاسی مصر از هر حیث مداخله مینمود کم‌کم رفتار و گفتار او بنظر دولت مصر مشکوک شد قنصل انگلیس نیز بنشریات سید اعتراض کرد.»^۴

در وصف ناصرالدین شاه چنین مینویسند:

«ناصرالدین شاه با توجه باوضاع عمومی کشور و فشار سیاست روس و انگلیس مقدمات کم و محظورات زیادی داشت با اینحال خدماتی هم کرد و مکرر در صدد

۱- مجموعه اسناد و مدارک ص ۷۳

۲- رهبران مشروطه جزء اول ص ۲۳

۳- رهبران مشروطه جزء اول ص ۳۳

۴- رهبران مشروطه جزء اول ص ۱۴

تنظیم قوانین مترقی و دنیا پسند برآمد ولی اطرافیان او را بلطائف الحیل مانع می شدند
گرچه او می توانست خدمات مهمتری انجام دهد اما توجه بگردش و عیاشی و شکار
مقداری از وقت او را میگرفت و مرتکب اشتباهاتی هم شد.^۱

در چند سطر پایین تر چنین گویند:

دبهر حال ملکات قابل تحسینی داشت و دوره سلطنت او برای مردم ایران يك
دوره آرامش و آسایش محسوب میشود بهر صورت برفرض آنکه تمام محاسن ناصرالدین
شاه را نادیده بگیریم و معایب او را بزرگ سازیم و ویرا بکلی محکوم کنیم تازه واقعه
قتل او چون بتحریر يك بیگانگان و بمنظور بسط نفوذ انگلیس ها بر ایران و تسلط خلافت
عثمانی بر میهن ما انجام شده این فکر و عمل از نظر ملت ایران و استقلال ایران عملی
خائنه و جنایتکارانه بوده است.^۲

در مورد گذشته شدن ناصرالدین شاه که دلشان خیلی بدرد آمده است، بینید باز چه گزاف
گفته اند: دپس از نماز با کلوله ششلول از پای در آمد و سراسر طهران و ایران را
عزادار ساخت و آرامش پنجاه ساله ایران بهم خورد... ولی این حادثه عموم مردم
ایران و جامعه روحانیت شیعه را سخت متأثر کرد.^۳

پس از نقل نکاتی چند از نوشته آقای صفایی، داوری در این باره را بعهده خواننده
میگذاریم؛ تا معلوم شود که آیا ایشان واقعا آنچه گفته اند انجام داده اند؟ و آیا حقایق
بسیار جالبی را گفته اند؟ و آیا پرده های دروغ و تزویر و اشتباه و حب و بغض را از
چهره تاریخ مشروطه بیکسو زده اند؟ و آیا خدمتگزاران و خیانتکاران واقعی آزادی
و اصلاحات، و مزدوران و فرصت طلبان را معرفی کرده اند؟ و آیا بجزدروغ سازیهایشان
که تازگی دارد مطالب تازه ای گفته اند؟

بنظر نویسنده، در مقدمه کتاب ایشان فقط ادعای بزرگ می بینیم. اما چه فایده
که در همین ادعا مانده اند. وای کاش آقای صفایی ناشیانه و مغرضانه دست بچنین کار

۱- رهبران مشروطه جزه اول ص ۲۴

۲- رهبران مشروطه جزه اول ص ۲۵

۳- رهبران مشروطه جزه اول ص ۲۷ و ۲۸

خطیری نمیزدند و در جلد يك محقق تا این حد خرابی و افتضاح بیار نمی آوردند. و اگر هم سودای چنین کلر بزرگی در مخیله شان پیدا شده بود، در درجه اول خوب بود که پرده های حب و بغض را از چهره خودشان بیکسو میزدند، آنگاه با نظر منصفانه، و رعایت امانت در موضوعات مختلف تاریخی، که لازمه هر محققى میباشد، پس از صرف سالها ممارست و تحقیق، واقعاً حقایق از تاریخ مشروطه را روشن میساختند. نویسنده، از سلسله مقالات ایشان، تحت عنوان «رهبران مشروطه»، مقاله اول ونیمی از مقاله دومشان را مرور کرده ام. و بمصداق «مشت نمونه خروار است»، قطعاً شیوه ایشان در بقیه مقالات همانست که نمونه اش اجمالاً گذشت.

جای بسی تاسف است، که کسی بعنوان خدمت بتاریخ مشروطیت، تا این اندازه بتاریخ وطنش خیانت کند، و باقیافه حق بجانبی، خادمان بدین و وطن را خائن، و خائنان را خادم معرفی نماید.



از دیگر کسانی که نسبت به سید امانت و جسارت نموده است، آقای مهرباب امیری، مؤلف کتاب «بازیگر انقلاب شرق، میباشد.

بنای کلر این نویسنده، چون استاد محترمشان آقای صفایی، که مقدمه غرابی بر کتابشان نوشته اند و ایشان را صاحب نظر دانسته اند؛ بر راه گم دادن خواننده و سپس مغالطه است. مثلاً نخستین عنوان کتاب ایشان «پیدایش فراماسونری - سید جمال الدین و فراماسونری» میباشد، که در ۳۳ صفحه درباره پیدایش فراماسون، و بحث در کلمه فراماسون، و نحوه تشکیلات آنها، و پیداشدن فراموشخانه در ایران، قلم فرسایی کرده اند. در سرتاسر این قسمت از مقاله ایشان، تنها در چهار مورد نام سید برده شده است، که دو مورد در صفحه اول بعنوان مقدمه، و يك مورد در حاشیه یکی از صفحات؛ که اصلاً در این سه مرتبه ذکر نام سید، ربطی با عنوان فوق دیده نمیشود*. و يك مورد هم در صفحه ۴۰ نام برده اند که در اینجا هم ارتباطی دیده نمیشود و عین عبارتشان را نقل میکنیم:

* - صفحات ۱۰ تا ۲۲ کتاب بازیگر انقلاب شرق مراجعه شود.

هم در این جمعیت راه یافتند و رفته رفته وابستگان بمحفل ماسونی در طهران افزون شدند و همینها بودند که در هنگام سفر سید جمال الدین افغانی بطهران با و گرویدند.^۱ قاعدهٔ عنوان هر مطلب با خود آن مطلب باید تناسب داشته باشد، اما در این قسمت از مقالهٔ ایشان چنین تناسبی مشهود نمیگردد. لابد خواننده تعجب خواهد کرد که، انتخاب موضوع مذکور چیست اعلمتی که بنظر میرسد، اینست که، چون جمعیت مرموز فراماسون، و فعالیت آن جمعیت، در افکار اکثر خوانندگان مطرود و منفور است؛ ایشان برای مشوب کردن اذهان عمومی، از این موقعیت سوء استفاده کرده اند و خواسته اند نشان دهند که سید، يك علاقهٔ شدیدی نسبت به فراماسون داشته است. چنانکه این خواسته، در صفحات بعد نمودار میگردد. ما از این که سید در محفل فراماسون عضویت داشته است، تردید نداریم. ولی باید دید که صرف عضویت داشتن، و بودن چند مدتی در جمعیتی، دلیل بر علاقه نسبت به آن میشود؟ قطعاً چنان نبوده است. بهترین دلیل برای این مطلب، اخراج وی از آن جمعیت می باشد.

این نویسنده، ضمن اینکه اعتراف کرده اند که مطالب کتابشان خالی از اشتباه و نقص نیست، چنین ادعا کرده اند:

«مطالب این کتاب با مطالعات بسیار و از روی صحیح ترین و معتبرترین اسنادی که در دسترس بوده تهیه و تدوین شده.»

آنگاه پابه پای استاد محترمشان رفته اند و چون ایشان بدون ارائه دلیل و سند بکرات همان نسبتهای «جاء طلب» و «خودخواه»، «آشوبگر»، «بی ثبات در عقیده»، «عوام فریب»، «مؤسس و مبلغ حزب فراماسون» و غیره را بیان کرده اند که دیگر ذکر آنها زائد بنظر می رسد.

این نویسنده علاوه بر این جسارتها، از آنجا که ماشاءالله دست با آنهاشان خوبست، نغمه های دیگری را ساز کرده اند و طبق برنامهٔ خودشان خواسته اند با چنان نسبتها، شخصیت معنوی سید را در هم کوبند.

این نویسنده در صفحات ۶۶ و ۶۷ کتاب خود، چهار قطعه از عکسهای مختلف

۱ - بازیگر انقلاب شرق ص ۳۹ و ۴۰

سید را چاپ کرده‌اند، و در ذیل آنها این کلمات را نوشته‌اند: «گاهی شیخ اگاهی سید! گاهی عرب اگاهی افندی!» و با ذکر این کلمات این نتیجه را خواسته‌اند بگیرند که، سید مرد بی‌ثباتی بوده است. چنانکه این جمله معروف «هر لحظه بشکل بت عیار درآید» را در حقش نوشته‌اند. اما استنباط ایشان، بموجب بدبینی و عنادی بوده است که نسبت بسید داشته‌اند. زیرا:

اولاً - اگر وی در امکانه مختلف بقیافه‌های گوناگون ظاهر شده است، چون هدفش نزدیک کردن مسلمانان بوده، بلباس آنان درآمده است، تا يك نوع همسازی و هماهنگی داشته باشد. برای او مسلمان مصری و ایرانی و عراقی و عثمانی فرقی نداشته است. موضوع اختلاف لباس، برای کسی که تقریب مسلمانان هدفش بوده است، عیب که نیست هیچ، حسن هم هست. برای سید، مسأله تنوع لباس در بین ملت‌های اسلامی، اهمیتی نداشته (همچنان که مسأله سرزمین برایش مهم نبوده است، و وجود امضاءهای گوناگونش مبنی بر انتساب خود به سرزمینهای مختلف اسلامی، گواه بر این مطلب است) بهمین سبب ابایی نداشته است که، در جوامع مختلف اسلامی، بلباس برادران مسلمانش درآید. یکی از هدفهای سید، التیام دادن بین مسلمانان پراکنده بوده است. و برای اینکه بهتر بتواند آنان را بهم نزدیک کند، چه ایرادی دارد که بلباس آنان در آید و بزبان آنان سخن گوید؟

ثانیاً - مطلبی را که این نویسنده بآن توجه نکرده‌اند، و یا نخواسته‌اند توجه کرده باشند، اینست که، اگر سید جمال‌الدین در میان مسلمانان مصر و عراق و ایران و عثمانی لباس آنان را پوشیده است، روزگاری که با مسیحیان و یهودیان معاشرت داشته، بقیافه «کشیش» و «حاخام» در نیامده است. بنابراین عنوان کردن این موضوع يك نوع مغالطه است که ایشان پیش کشیده‌اند.

این نویسنده که منتظر بهانه‌ای هستند که سید را باخذ پول از بیگانگان متهم سازند، میگویند:

«مثلاً ما در نامه سفیر کبیر انگلیس مقیم پاریس که بوزیر امور خارجه انگلستان مینویسد کاملاً متوجه میشویم که مخارج روزانه سید و هزینه مسافرت‌های او همچنین

مخارج دایر نمودن «مجله ابو نظاره» از کجا و بوسیله چه اشخاصی تأمین میگردید.^۱
آنگاه برای ارائه دلیل، متن نامه سفیر انگلیس را قید کرده اند که ما نیز قسمتهایی
که بیشتر مورد توجه ایشان بوده است نقل کرده، بررسی مینماییم:

«نامه محرمانه شماره ۶۰۱ مورخه ۱۱ سپتامبر ۱۸۸۳.

از «پلانتکت» سفیر انگلیس در پاریس به «گرانویل» وزیر امور خارجه انگلستان
در لندن - عالی جنابا... با کمال احترام گزارش میدهد یکی از آشنایان من (باسانواکه
باتفاق شیخ جمال الدین نشریه ای بر علیه دولت انگلیس در پاریس انتشار میدهد دوست
میباشد و اغلب از او دیدن میکنند) این اطلاعات را در اختیار من گذارده است.
آقای سانوا کلیمی کوتاه قدمصری که زندگی خود را با قدرت قلم خود تأمین میکند...
خیلی کم اتفاق میافتد که کارها بروفق مراد او تمام شود، اغلب از مأمور سری سفارت
که پسرش نزد او عربی یاد میگیرد پول قرض میکند.

من هنوز موفق نشدم این مطلب را (که از کجا این شخص پول برای راه انداختن
روزنامه خود بدست میآورد) کشف کنم... لذا تصور میروود «سانوا» بوسیله بعضی از
کلیمی های مصری که منافع نامرئی آنان بخطر افتاده است مالا و و ماداً حمایت
میشود.

بطوریکه شنیدم علت اینکه جمال الدین را داخل این معرکه و جریانات کرده اند
برای این است که بوسیله دوستان او بتوانند روزنامه خودشان را در هندوستان توزیع
نمایند و کسانی که این نشریه را راه انداخته اند تصور میکنند آسان ترین راه این است
که با ایجاد شورش و بلوا در هندوستان، انگلستان را مجبور به تخلیه خاک مصر
بنمایند...^۲

لابد خوانندگان محترم، به متن این گزارش توجه دارند که:

اولاً - جریانات مربوط به «سانوا» و «جمال الدین» بموجب اطلاعاتیست که یکی

از دوستان سفیر انگلیس، در اختیارش گذاشته است نه اطلاعات مستقیم خودش.

۱ - بازیگر انقلاب شرق ص ۸۰

۲ - خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۳ و بازیگر انقلاب شرق ص ۸۱

ثانياً - آقای سانوا زندگی خود را با قدرت قلم تأمین میکرده است .
ثالثاً - اگر از مأمور سری سفارت پول میگرفته، پسرش نزد وی درس عربی میخوانده
است . تازه آنهم بعنوان قرض بوده است .

رابعاً - آقای امیری که بوسیله این نامه، خواسته اندسواى روشن کردن مخارج روزانه
سید و هزینه مسافرت های او، معلوم دارند که مخارج مجله «ابونظاره» از کجا و بوسیله
چه کسانی تأمین میگردید ، سفیر انگلیس چنین میگوید «من هنوز موفق نشدم این
مطلب را (که از کجا این شخص پول برای راه انداختن روزنامه خود بدست میآورد)
کشف کنم» .

خامساً - با قید «نصیر میرود» میگوید : « سانوا بوسیله بعضی از کلیمی های
مصری که منافع نامرئی آنان بخطر افتاده است مالاً و مادناً حمایت میشود» .

سادساً - بنابر متن این نامه، علت کمک خواستن از سید، بواسطه داشتن دوستانی
بوده که سید بوسیله آنان میتواند مجله ابونظاره را در هندوستان پخش کند .

سابعاً - بفرض اگر وجود کمکهایی به «سانوا» معروف به «ابونظاره» مسلم شود،
تازه چه ربطی بسید دارد که این نویسنده قبل از درج نامه مذکور، بطور قاطع چنین
مینویسند : «مثلاً ما در نامه سفیر انگلیس... کاملاً متوجه میشویم که مخارج روزانه
سید و هزینه مسافرت های او از کجا و بوسیله چه اشخاصی تأمین میگردید» .

باز همین نویسنده، برای اثبات ادعای فوق مبنی بر اینکه سید از مزدوران
انگلیس است ؛ اصل مطلبی را ناخنک زده گویند : « نکته دیگر اینکه محمد علی
اصفهانى مستخدم دخانیات که در حقیقت مستخدم انگلیسیها بود در تمام ایامی که سید
در کرمانشاه اقامت داشت در خدمت سید بود . و برای او وسایل سفر از قبیل گلیم و
سماور و استکان و قوری فراهم میکرد» .^۱

ایشان در این عبارت ، این نتیجه را خواسته اند بگیرند ، که چون محمد علی
اصفهانى مستخدم دخانیات بوده، و امتیاز دخانیات نیز با انگلیسیها بوده است؛ پس این کمک
با يك واسطه از انگلیسیها بسید شده است . و حال اینکه مطلب غیر از این میباشد

۱ - بازیگر انقلاب شرق ص ۱۱۸

که ایشان ذکر کرده‌اند . و آن اینست که : زمانی که سید در دنبالهٔ اخراج از حضرت عبدالعظیم (ع)، بکرمانشاه میرسد، حاج امین‌الضرب که از علاقه‌مندان سید بوده، در تاریخ ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۰۸ نامه‌ای محرمانه برای محمد علی اصفهانی که مستخدم دخانیه در کسرمانشاه بوده، نوشته؛ توصیه میکند که سید هر چه از لوازم سفر و غیره میخواهد برایش تهیه کند . آنگاه این شخص بموجب نامهٔ مذکور، لوازمی از قبیل گلیم، ساور، سینی، و... بانضمام ۱۳ لیره به‌سید میدهد. سید نیز در حاشیهٔ آن صورت، رسید آنرا مینویسد .

آقای امیری همچنین سید را صریحاً از خدمتگزاران انگلیس دانسته‌اند و چنین می‌گویند: «سید که خود را برای خدمت بانگلستان آماده کرده بود و برای همکاری بلنت - ولف - چرچیل حاضر شده بود»^۱

باز در همین زمینه، عبارتی از یادداشت روزانهٔ «بلنت» معروف را به صورت این عبارت تغییر داده‌اند: «اگر سید بدشمنی با انگلستان مشهور نباشد چطور می‌تواند منشاء خدماتی برای آندولت واقع شود»^۲

این طور که ایشان این عبارت را نقل کرده‌اند، این توهم پیش می‌آید که، سید منشاء خدماتی برای انگلیس بوده‌است. اما اصل موضوع چیز دیگر است و آن اینکه: در زمان اقامت سید در لندن، «وولفرید بلنت» خیلی مایل بوده که سید با چرچیل (پروینستون چرچیل) ملاقات کند. ولی ظاهراً چرچیل بخاطر ضدانگلیسی بودن سید، حاضر باین ملاقات نمیشود. تا اینکه بلنت ویرا متمایل بملاقاتش مینماید. بلنت این مطلب را، ضمن یادداشت‌های روزانه‌اش چنین آورده‌است: «من باو درست حالی کردم که شخصیت سید چه بوده و ضمن توضیح سوابق و عملیات او در هند و مصر به چرچیل یادآور شدم که اگرچه نام او در لیست سیاه است و همه او را دشمن سرسخت انگلیس میدانند ولی هرگاه او دارای چنین شهرت و سوابقی نبود چگونه می‌توانست برای ما

۱- بازیگر انقلاب شرق ص ۹۲

۲- بازیگر انقلاب شرق ص ۱۳۶

۳- مطالعهٔ دقیق این کتاب، این اتهام را بکلی رد میکند و دیگر بحث در این باره زائد بنظر میرسد .

البته از نظر بلنت، سید واقعاً دشمن انگلیس بوده است. چنانکه در متن یادداشتش نیز اشاره بعملیات سید در هندومصر (که مطابق شواهد متعدد مبارزاتی بر علیه انگلیس داشته) کرده است. منتها بعقیده وی این مخالفتها برای انگلیس مفید فایده بوده است. ایشان بطوری که در مقدمه کتابشان اظهار داشته‌اند، قسمتی از انگیزه‌شان در تألیف کتاب خود، که به موجب حماسه‌سراییهای پدرشان و آقای لطفعلیخان آذر بوده است؛ بی‌میل نیستند که سید را بایی معرفی کرده باشند. و چون ابتدا نمیتوانسته‌اند این مطلب را صریح بگویند، این طور وارد موضوع شده‌اند: «نوشته خود سید در پایان این کتاب این اتهامات را تأیید میکند.»^۲

آنگاه چند قدمی جلوتر آمده‌اند و چنین گفته‌اند: «باری سید جمال‌الدین چون از ایران به خاقین تبعیدگردید چندی در بغداد بود و بایها را دور خود جمع کرد.»^۳

دیگر در این باره، منبع گفتار خود را ذکر نکرده‌اند. معلوم نیست که این مطلب جزء داستانهایی است که پدرشان و آقای لطفعلیخان آذر، برایشان نقل کرده‌اند یا نه؟ اما بی‌پایان کتاب که میرسند یکی از یادداشتهای سید را گراور کرده‌اند و این طور نتیجه میگیرند: «این اقرار جمال‌الدین دلیل صحت مطلبی است که امین‌السلطان در نامه خود به «میرزای شیرازی» نوشته که در افغانستان هم آثار ترویج ملت و مذهب ذات لیب بایه از او ظهور یافت.»^۴

ما در اینجا، متن یادداشت مذکور را نقل میکنیم، و داوری آنرا بعهدۀ خواننده میگذاریم، تا روشن گردد که آیا این نوشته، دلیل صحت گفتار شخصی چون امین‌السلطان است؟

۱- مجله خواندنیها شماره ۸۸ سال ۲۵ ص ۱۷

۲- بازیگر انقلاب شرق ذیل ص ۱۱۷

۳- بازیگر انقلاب شرق ص ۱۲۰

۴- بازیگر انقلاب شرق ص ۱۷۵ و ۱۷۷

* - منظور اتهام بایی بودن است.

دهو العالم بالسرائر - معلوم خلان بهتر از جان بوده باشد که طائفه انگریزیه اروسم میخوانند و فرقه اسلامیه مجوسم میدانند سنی را فسی و شیعه ناصبی بعضی از اخیر چهار یاربه و هاییم کمان کرده اند و برخی از ابرار امامیه هاییم پنداشته اند الهیان دهری و متقیان فاسق از تقوی بری عالمان جاهل نادان و مؤمنان فاجر بی ایمان انکاشته اند نه کافریم بخود میخوانند و نه مسلم از خود میداند از مسجد مطرود و از دیر مردود حیران شده ام که بکدام آویزم و با کدام بمجادله برخیزم از رد یکی اثبات دیگر لازم و از اثبات احدی اعتقاد اخیر بر ضد آن جازم نه راه فرار که از دست این طائفه کریزم و نه جای فرار که با آن فرقه ستیزم...»^۱

اکنون برای اینکه خوانندگان محترم بیشتر پی بافکار و نحوه داوری این نویسنده ببرند ، چند عبارتی را هم از کتابشان نقل خواهیم کرد :

در مورد ناصرالدین شاه و امین السلطان چنین مینویسند: «در آن دوران (یعنی دوران آخر سلطنت ناصرالدین شاه و اوائل حکومت مظفرالدین شاه - نویسنده) ایران در میان دو سنگ آسیای قوی یعنی دو قدرت عظیم استعماری در حال خرد شدن بوده و در حالیکه ناصرالدین شاه و امین السلطان با هوشیاری برای حفظ استقلال ایران تلاش می نموده اند.»^۲

در باره کشته شدن ناصرالدین شاه ، به بینید چه لاف بزرگی زده اند :
«قتل ناصرالدین شاه در آستانه برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت آنهم در حرم حضرت عبدالعظیم در حال نماز و زیارت و راز و نیاز با خداوند احساسات مردم ایران را چنان بر علیه این سوء قصد سیاسی برانگیخت که عموماً مانند کسی که پدر مهربان خود را از دست داده باشند از وقوع این حادثه متأثر و متألم گردیدند.»^۳
ایشان که سعی داشته اند بین سید و انگلستان ارتباط برقرار کنند، در اینجا چنین گویند: «از طرفی سردروموندولف سفیر انگلیس در تهران... از امین السلطان تقاضا نمود که

۱ - مجموعه اسناد و مدارک تصویر ۹

۲ - بازیگر انقلاب شرق ص ۷

۳ - بازیگر انقلاب شرق ص ۱۵۳

هر چه زودتر سید از ایران اخراج گردد.^۱

در خصوص برگزاری امتیاز تشکین توتون و تنباکو با انگلیسیها، که اکثریت فریب با اتفاق مورخان، در مضر بودن آن اتفاق نظر دارند، برای تبرئه ناصرالدین شاه و امین السلطان چنین مینویسند: «بعضی از نویسندگان و مخالفان شاه و اتابک در آن زمان یا بعد از آن زمان این قرارداد را سند فروختن ایران سیاست انگلستان دانسته‌اند اما این قرارداد یک قرارداد تجاری و بسود ایران بوده و یک طریق تحصیل درآمد برای مملکت محسوب می‌شده.»^۲



آقای دکتر محمدحسین میمندی نژاد، از دیگر کسانی است که زبان به بدگویی نسبت به سیدگشوده‌اند. ایشان که بنا به ادعای خود؛ بموجب تقاضا و تشویق تلفنی دوست روحانیان، تصمیم میگیرند که کاملاً جهره واقعی سید را جلوه دهند، پس از درج يك مقدمه طولانی در مجله «رنگین گمان نو» که مدیریت آن با خودشان است؛ ایرادات خود را ذکر کرده‌اند.

فخستین بهانه‌ای را که این نویسنده تراشیده‌اند، مربوط به نام سید می‌باشد. باین بیان که اشکال مختلف نامهای سید را ذکر کرده‌اند. (نام «محمد هادی الحسینی السعد آبادی» عمه زاده سید را دوبار، در ردیف نامهای سید آورده‌اند) و از نامهای گوناگون، تلون مزاج، و بی‌ثباتی عقیده وی را مراد کرده‌اند.

بدیهی است که مسأله نام، دلیل بر خیانت و خیانت افراد نمی‌تواند باشد. اگر سید خود را به افغان و ایران و عثمانی نسبت داده است، نباید دلیل بر بی‌عقیدتی و ملاک بر بی‌ثباتی وی دانست، و «مجهول‌الزاد گاهش» بخواند. سید جمال‌الدین خود را وابسته به تمام کشورهای اسلامی می‌دانسته است؛ از این رو خود را به بعضی از سرزمینهای اسلامی منتسب کرده است. از نظر سید، توجه به مسأله خاك و خون به عنوان سمبل افتخارات قرارداد، و دامن زدن به اختلافات ملی و مذهبی در بین

۱- بازیگر انقلاب شرق ص ۱۰۹

۲- بازیگر انقلاب شرق ص ۱۲۹

کشورهای اسلامی ، يك امر بی پایه‌ای جلوه مینموده و روحش را میآزرده است. و ذکر کلمات ، افغانی و طوسی و استانبولی و رومی در انتهای نامش ، مبین و مؤید همین مطلب است. از دیدگاه سید جمال‌الدین ، آنجا که اسلام است وطن اوست ، آنجا که نغمه قرآن ، و تکبیر اذان ، بلند است سرزمین اوست. (البته این موضوع ، با مراقبت از سرزمین محدودی به نام کشور و جلوگیری از تجاوزات بیگانگان مفایرت ندارد).

دومین ایرادی که ذکر شده است . مربوط به فراماسونی بودن سید ، و این که چرا وی عضویت آن مجمع را قبول نموده است ، می باشد .

از این که سید روزی در مجمع فراماسون مصر وارد شده و چند مدتی در آن بوده است ، شکی نیست. ولی باید دید که آیا ورود در يك مجمع و حتی قبول عضویت آن دلیل بر بدی اشخاص میگردد ؟ ما قبلاً در این کتاب کراراً تذکر داده ایم که سید شخص وسیع‌المشری بوده است. و برای تعقیب هدف خود از وسایل لازم و موقعیتهای ممکن استفاده می کرده است. او ورود خود را در يك مجمع مرموزی که بنا به اظهار نظر پژوهشگران در این زمینه ، فعالیتهای مضر بر علیه برخی یا تمام کشورهای اسلامی داشته است ؛ عیب که نمی دانسته هیچ ، حسن هم می دانسته است .

نگارنده نمی دانم که این آقای نویسنده تا چه حد باین موضوع معتقدند که: پی بردن به اعمال و رفتار دشمن ، در درجه نخست منوط به شناسایی اوست. و این امر از راه معاشرت و محشور شدن با او بهتر میسور و مقدور می باشد ، تا این که دورا دور ، شاهد حرکات و رفتارش باشد . ما در باره ورود سید در مجمع فراماسون در فصل مربوط توجیهاتی ذکر کرده ایم (به صفحات ۷۰ و ۷۱ مراجعه شود). او چشم و گوش بسته در این مجمع وارد نمی شود ، تا مانند سایرین کور کورانه تمام دستورات آنان را موبه مو اجرا نماید . چنانکه می بینیم پس از ورود در آن مجمع کراراً انتقادهایی از طرز رفتار و عقاید آنان می نماید و بر علیه سیاست انگلستان سخن می گوید ؛ تا این که سرانجام به علت ساختگی «انکار وجود خدا» از آن مجمع اخراجش می کنند .

آقای دکتر میمنندی نژاد از این که گرد آورندگان کتاب «مجموعه اسناد و مدارك چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین» اسنادی را به صورت مجموعه ای چاپ کرده اند

اظهار خوشوقتی کرده، گفته‌اند: «این اسناد جعل نیست، انگلیسها برای خراب کردن آن عالم ربانی (باعلامت تمسخر) آنها را نساخته‌اند...»^۱

سپس در دنبالهٔ بدگوییهای خود، تحت عنوان «فعالیت‌های آن بزرگوار» بعضی از نامه‌هایی را که مربوط به سید است نقل کرده‌اند. و در پایان این نامه‌ها، نتیجه گرفته‌اند که، سید مجری سیاست استعماری انگلستان بوده است.

ما در این‌جا، برای نمونه چندنامه از نامه‌هایی را که این آقای دکتر در ضمن مقالهٔ خود آورده‌اند، مورد بررسی قرار داده، داوری آن را به عهدهٔ خواننده می‌گذاریم:

نامه از ابراهیم اللقانی از بیروت، مورخ ربیع‌الثانی ۱۳۰۰ خطاب به سید. «هنگامی که انگلیسها بر مصر چیره شدند، او آشکارگفته بود آنچه در مصر رخ داد ثمرهٔ تخمی است که جمال‌الدین و شاکردانش پاشیده‌اند.»^۲

این عبارت که به طور بریده از يك نامهٔ نسبتاً مفصلي نقل شده است، خواننده‌ای را که از تاریخ زندگانی سید بی‌خبر است، ممکن است این جور به شبهه بیفکند، که او باعث گردید تا انگلیسها بر مصر دست بیابند. حقیقت مطلب، با توضیحاتی که می‌آید خلاف این است:

اولاً- پس از دست اندازی انگلیسها در مصر، سید، در اکثر مواقع بر علیه آنان فعالیت مینماید. و جنبشها و انقلاباتی که بعد از دخالت انگلیس در مصر، پیدا شد، نتیجهٔ فعالیت‌های سید بوده است.

ثانیاً- نویسندهٔ نامهٔ فوق «ابراهیم اللقانی»، که قریب پانزده ماه در نهایت سختی در زندان انگلیسها بسر برده و مدت نه سال در تبعید بوده است.^۳ در ضمن همین نامهٔ مورد استناد این نویسنده، پس از يك صفحه ستایش سید، از صدمه‌ای که انگلیس به مصر زد، چنین گفته است: «انگلیس ضربه‌ای بمصر زد که هیچ‌آیینی آنرا تجویز نمی‌کرد

۱ - مجلهٔ رنگین‌کمان نو، شمارهٔ ۷ هفتم ۱۸ خرداد ماه ۴۷ ص ۵

۲ - مجموعهٔ اسناد و مدارك ص ۴۷

۳- مجموعهٔ اسناد و مدارك ص ۴۹ و ۵۰

و وحشی‌ها هم چنین ضربه‌ای را نیکو نمی‌دانستند، چه رسد به متمدنین.^۱
 در جای دیگر از همین نامه‌گوید: «مخبر روزنامهٔ تیمس، گویا به گمان من پس از دیدار کردن از سید او را ستوده است، لیکن می‌خواست تفتیش کند و عیبی در او بیابد و نیافت و پشیمان شد. همین قدرگفت چشمانش برق می‌زده است و نمیدانم ازین عبارت چه می‌خواسته! شاید کور بوده و سید را بینا دانسته است!»^۲
 باز در همین نامه‌گوید: «در مصر جنبشی نمی‌شد مگر آنکه آنرا از آثار سید و شاگردانش می‌دانستند.»^۲

با درج فقرات فوق، آیا قابل قبول است، کسی که به استناد نامه‌اش، سالها در تبعید و ماهها در زندان انگلیسیها بوده، و از صدماتی که آنان به مصریان زدند، بد گفته است و از طرفی به سید علاقهٔ وافری داشته و مدحش کرده است؛ در همان نامه جمله‌ای بنویسد که مبین «خدمتگزاری سید بنفع انگلیس» بوده باشد. ما تشخیص این مطلب را چنان که تذکر دادیم، به عهدهٔ خواننده میسپاریم.

باز با توجه به تجزیه و تحلیل نامهٔ اخیر، آیا شایسته است برای کسی که چیز نویسی خود را خواست خدا می‌داند، این چنین از ناآگاهی مردم و دسترسی نداشتن عموم به پاره‌ای از نوشته‌ها سوءاستفاده کند، و از متن يك نامهٔ مفصل، عبارتی را به طور مقطع جدا نماید، تا این که خواننده را در شناختن مردی که عمری بر علیه سیاست منفور انگلستان مبارزه کرده است، به شبهه بیندازد!

نامهٔ دیگری که مورد استناد صاحب «رنکین کمان نو» است، نامهٔ «لیدی آنا بلنت» **Lady Anne Blunt**، (ظاهراً همسر بلنت سابق الذکر می‌باشد)، به شرح زیر است:

«از لندن به پاریس مورخ ۱۷ جولای ۱۸۸۴: آقای بلنت می‌گوید در یکی از روزنامه‌های انگلیس نوشته شده مردی از راه

-
- ۱- مجموعهٔ اسناد و مدارك ص ۴۹
 - ۲- مجموعهٔ اسناد و مدارك ص ۴۷
 - ۳- مجموعهٔ اسناد و مدارك ص ۴۹

خرطوم می‌آید و مدعی است که از طرف سلطان غرب ، مهدی ، فرستاده شده است . لباس مغربیان به تن دارد و عربی صحبت می‌کند و می‌گوید که مسلمانم و چهره اعراب را دارد . اما نه مسلمان است نه عرب و جاسوس انگلیسی است . من یقین دارم که جاسوس است . ناگزیر بشما اطلاع دادم . از قول من به کسی نگوئید . سلام مرا به دوست عزیزم شیخ محمد عبده برسانید . اگر او در روز دوم (۲۱ جولای) یا پیش از آن بیاید فایده ندارد . پس از آن هم پارلمان خاتمه می‌یابد و رجال سیاست پراکنده می‌شوند.^۱

ما باز ، داوری درباره نامه فوق را از خوانندگان منصف می‌خواهیم ؛ که آیا آگاه شدن از گزارش محرمانه‌ای که برملا شدنش به زیان دولت انگلیس بوده است ، حمایت سید را نسبت به آن دولت معلوم می‌دارد یا مخالفتش را ؟ وقتی که محمد عبده ، در مصر تحت تعقیب مقامات مصری (که در آن ایام از دولت انگلیس حمایت می‌شدند) قرار می‌گیرد ، مأموران نظمیۀ مصر ، به منزلش رفته ، اسنادی از جمله يك قطعه عکس سید ، و يك جلد کتاب بخط سید به نام «ماسون» ، میربایند . عبده این جریان را در ضمن نامه‌ای خطاب به سید ، چنین گزارش می‌دهد : «من دو عکس از تو داشتم و یکی را اعضاء نظمیۀ از خانه من هنگام رفتن بزندان با کتاب ماسون که بخط تو بود از خانه‌ام ربودند.»^۲

هر خواننده منصفی بخوبی میتواند حدس بزند که ربوده شدن عکس سید ، و کتاب بخط خودش ، آن هم از طرف حکومتی که تحت الحمايه انگلیس بوده است ، دلیل بر حسن نیت اوست یا سوء نیت ؟

آقای دکتر میمندی نژاد که در مقدمه مقالاتشان ، در مورد بعضی از نامه‌های مربوط به سید ، گفته بودند : «این اسناد جعل نیست ، انگلیسیها برای خراب کردن آن عالم ربانی آنها را نساخته‌اند .»

با چنین پیش در آمدی ، عین عبارت نامه اخیر را (و دو نامه دیگری که

۱- مجموعه اسناد و مدارك ص ۶۰

۲- مجموعه اسناد و مدارك ص ۶۶

مذکور شد) از جمله مستندات خود قرار داده‌اند.

آنگاه در پایان همین مقاله بعد از ذکر چند نامه گفته‌اند: «این بود نمونه‌ای از خروار از اسناد و مداریکه خدای بزرگ چنین خواسته است باقی بماند و فعالیت شیخ یا سید جمال ... را بشناساند.»^۱

دیگر با توضیحات بالا، و تجزیه و تحلیل سه نامه‌ای که مذکور افتاد. آیا می‌توان وجود چنین نامه‌ها را سندخیانت قرارداد یا نه؟ و نیز گفتار صاحب رنگین کمان تا چه حد ارزش و اعتبار دارد؛ باز خواننده باید نظر بدهد.

این نویسنده پس از درج مقاله نخست در مجله خود؛ هنگامی که مقاله آقای ابوالحسن جمالی (نوه خواهری سید) را تحت عنوان «سید جمال‌الدین اسدآبادی و سند ششده سال افتخار» را در روزنامه اطلاعات^۲ می‌بینند، متأثر شده، شجره نامه سید را که عین آن در اوایل همین کتاب نیز آمده است، منکر می‌شوند. ما دیگر بحث در مورد شجره نامه سید و ایرانی بودنش را که برخلاف پندار این نویسنده که معتقدند بعضی علاقه دارند، وی را «بهر تقدیر شده با سریش بایران بچسبانند»^۳ روانمی‌داریم؛ زیرا، با توضیحاتی که قبلاً آمده است، موضوع شجره نامه یا سیادت و یا ایرانی بودنش آن قدر روشن و محقق است که ارائه دلیل در این باره، مانند ارائه نص در مقابل اجتهاد است.

آقای دکتر میمندی نژاد که در قبال نوشته‌هایشان درباره سید، در ضمن يك مذاکره، در اداره «رنگین کمان» خود را در برابر اعتراضات آقای جمالی می‌بینند، در دنباله مقدمه‌ای مطلبی را با آب و تاب چنین بیان می‌کنند:

«در چنین موقعیتی در برابر چنین شخص مؤدب و معقولی که با این شیوایی از نوشته خود دفاع میکرد گرفتار حال و وضعی شدم ...

در این عوالم بودم جرقه‌ای در خاطرم زد، سکوت را شکستم و آنچه بفکرم

۱- رنگین کمان شماره ۷ ص ۴۴

۲- روزنامه اطلاعات خرداد ۱۳۴۷ شماره ۱۲۶۱۵ ص ۵

۳- رنگین کمان شماره ۷ ص ۶

رسید و تا آن لحظه بهیچوجه در آن فکر نبودم وچنین موضوعی بخاطرم نرسیده بود به آقای جمالی گفتم که خلاصه آنرا باطلاع خوانندگان عزیز مجله رنگین کمان و کسانیکه ممکن است گرفتار شك و شبهه‌ای شده باشند میرسانم.^۱

ایشان که پس از ذکر این مطلب، سیدرا از خانواده جمالی و شجره نامه سابقه الذکر به دور می‌دارند،^۲ از آنجا که با دیده بدینی به وی نگریسته‌اند و به راههای مختلف متشبت می‌شوند، تا مطابق هدفی که دارند، بالاخره به هر ترتیب شده است حرف خود را به کرسی بنشانند، حاضر شده‌اند «سید جمال‌الدین حسینی» را در همان ایام خردسالی کشته تصور نمایند. تا به زعم خود، شخصیت موهوم و دروغینی را به صورت «سید جمال ساختگی و دست پرورده انگلیس» به جایش قرار دهند. چنانکه با صراحت تمام چنین نگاشته‌اند:

«برای اینکه رفع ابهام نمایم برایشان (یعنی برای آقای جمالی - نگارنده) توضیح دادم: بموجب نوشته‌هاییکه موجود است و تمام آنها با هم ضدونقیض است، کودکی هشت‌ساله فرزند سید صفدر از همدان خارج شده است... فرض کنیم این موضوع با وجود تمام تناقض‌گوئیه‌ها صحیح باشد. آیا ممکن نیست این کودك پس از خارج شدن از همدان عمرش را بفامیلش بخشیده باشد و به ثمر نرسیده جان سپرده باشد؟»^۳

وقتی مقالات آقای دکتر میمندی نژاد را درباره سید مطالعه می‌کنیم، درضمن می‌بینیم: گاهی خود را پیروخالص علی علیه‌السلام دانسته‌اند و گفته‌اند: «وظیفه‌ایکه من انجام میدهم و تبعیت و پیروی از دستور مولای متقیان علی علیه‌السلام میباشد، اینستکه میکوشم با توجه دادن به حقایق، هموطنانم از گذشته درس عبرت گیرند تا در آینده گرفتار لغزش و اشتباه نشوند.»^۴

در جای دیگر نوشته‌اند: «من بنده ناچیز راضی هستم برضای خدا، همانطور

۱ - رنگین کمان شماره ۱۲ ص ۳

۲ - رنگین کمان شماره ۱۲ ص ۱۰

۳ - رنگین کمان شماره ۷ ص ۳

که مقتدایم ، مولایم علی علیه السلام بود؛^۱

در خداشناسی ، خود را از بندگان مقرب درگاه خداوند معرفی کرده، در ضمن گزارش مذاکره با آقای جمالی گفته‌اند : «چون هر قدمی برمیدارم ، هر قلمی میزنم آنرا خواست پروردگار میدانم بفکر فرورفتم، در عالمی که باخدای خود دارم و هر وقت مشکلی پیش آید به آن وارد میشوم.»^۲

باز در همین گزارش این طور آورده‌اند :

«آقای ابوالحسن جمالی خدا حافظی کرد و رفت ... رو بسوی خدای بزرگ کردم و بدرگاه کبریائیش سپاسگزاردم و استدعا کردم :

«بارالها ، کردگارا ، تو که قادری ، تو که توانائی و فکری را بخاطرم آوردی ، تو که خواسته‌ای با قلم ناتوان این بنده ناچیزت حقایقی علنی شود و مکاری شناسانده شود اسناد مبین این فکر را هم برایم برسان تا بینخبرانرا از خواب غفلت بیدار کنم ...»^۳

ایشان که این طور در مقابل خداوند جبهه‌سایبی نموده، و خود را پیرو خالص و صادق علی (ع) دانسته‌اند ؛ در مقالات دیگری مندرج در «رنگین کمان نو» با کمال شهامت، برخلاف نص صریح قرآن و فرمان خدا و علی رغم نظر علی (ع) باده‌گساری را تجویز می‌نمایند . * و نیز نهضت پیکار جویانه و مقدس مجاهدان و علمای مذهب در

۱ - رنگین کمان شماره ۷ ص ۴

۲ - رنگین کمان شماره ۱۲ ص ۳

۳ - رنگین کمان شماره ۱۲ ص ۱۰

* - وقتی مقالات این آقای دکتر درباره شراب ، مورد انتقاد قرار می‌گیرد . در شماره هفتم ، این تذکر را می‌دهند : « منظور ما داروی طبی است که فقط به تجویز پزشک باید مصرف شود . »

اما ذکر این جمله ، گویی ناراضی و ناراحتشان داشته ، ضمن این که در همین مقاله گفته‌اند : « با خواص مهمی که شراب خوب دارد نمی‌کردن آن حتی برای عقلا ، صحیح نمیباشد ، » داستانی را که باز مؤید گفته‌های قبلی ایشان است و در صحت آن خدا عالم‌تراست ؛ چنین اضافه کرده‌اند : « یکی از دانشمندان بزرگ علوم دینی که در کار خود بدرجه اجتهاد رسیده و مورد تقلید گروه بسیاری است ، در زیر زمین خانه خود دور از چشم دیگران شخصاً شراب تهیه می‌کند و مینوشد ، البته این عمل خود را از متعصبین پوشیده می‌دارد ، (شماره هفتم سال ۴۷ ص ۲۲)

خصوص واقعۀ «تحریم تنباکو» را وابسته به سیاستهای یگانه دانسته‌اند .
این آقای دکتر، که خود ناجوانمردانه می‌خواهند نهضت ارجمند علمای مذهب
را لوٹ نمایند ، و غیر مستقیم به ساحت مرجع عالیقدری ، چون میرزای شیرازی
اهانت نموده‌اند و رندانه حکمی از احکام خدا را نقض می‌نمایند؛ تازه با قیافۀ حق
بجانبی برای برادران مسلمان‌شان دلسوزی کرده ، مورخان مربوط به حالات سید را
دعوت به توبه نموده‌اند .

آیا بهتر نبود که بجای این دلسوزی بیجا و بی‌مورد ، درمقابل آن همه خلاف
واقع نویسیها ، خود توبه می‌نمودند؟*

ای کاش این آقای «دامپزشک» اگر واقعاً سودای خدمت در سرشان بود، در همان
رشته تخصصی خود، تحقیقاتشان را ادامه می‌دادند و این چنین عجولانه و شتابزده ،
داوری نمی‌نمودند و زبان به بدگویی نمی‌گشودند. یا اگر واقعاً مشتاق بودند که درباره
معرفی سید ، چیزی بنویسند؛ خوب بود در درجۀ نخست، حب و بغض را کاملاً کنار
می‌نهادند، سپس لااقل باحوصله بیشتر ، و رعایت امانت در بررسی تاریخی، تحقیقات
فراوانتر و دقیقتری در این زمینه می‌نمودند . اگر این آقای دکتر يك چنین نوشته‌ای
درباره سید تهیه می‌نمودند ؛ آنگاه بر خودشان روشن می‌گردید که : توبه برایشان
لازم است یا بر دیگران



دیگر از کسانی که زبان به طعن و مذمت سید گشوده است، آقای دکتر م. س.
نوری (که هنگام نوشتن مقاله خود، نامشان را به‌طور وضوح قید نکردمانند) می‌باشند.
ایشان وقتی که مقالات آقای «مازیار» (جهانگیر تفضلی) را در زمینه اینکۀ «سید
جمال‌الدین اسدآبادی و پیروانش در پیدایش مشروطیت ایران سهم بسزایی داشته‌اند

* - آقای دکتر میمندی نژاد ، در کتاب « کلاه بزرگ و نعل وارونه » چاپ طهران
آذرماه ۱۳۲۹ راجع به مسافرتی که ، بنا بود سید ابتدا با ولف از لندن به استانبول برود
ولی به علت مخالفت، برنامه قبلی بهم خورد؛ ایرادی ذکر کرده‌اند ، که در فصل مربوطه توضیح
داده شده است .

و در مجمع فراماسون هم داخل بوده‌اند، در مجله خوشه می‌بینند متأثر شده آنگاه بر علیه نوشته‌های نامبرده، دو مقاله در دو شماره همان مجله، درج می‌کنند و منکر نظریات آقای «مازیار» می‌شوند، و بیشتر، هم این نویسنده در مقالات خود، در اینست که ثابت کنند، سید فراماسونی بوده‌است* . و چون ما در این موارد، در فصول قبل مفصلاً سخن رانده‌ایم؛ دیگر تکرار آن به عنوان پاسخ‌گویی به این نویسنده در اینجا زاید به نظر می‌رسد. باز در ضمن مطالعه کتاب «تاریخ مشروطیت»، تألیف احمد کسروی و کتاب «غریب‌دگی»، نوشته آقای جلال آل احمد^۱ که به مناسبت نامی از سید برده‌اند صراحةً و گاهی تلویحاً مطالبی درباره وی می‌بینیم که خالی از اشتباه و بی‌دقتی و غرض‌ورزی نیست. مطالعه دقیق کتاب حاضر، پاسخگوی همه اعتراضات و انتقادات مؤلفان و مصنفانی است که در این خصوص، چیزی نوشته‌اند.

در خاتمه این فصل لازم به تذکر است که: اخیراً، دو اثر به فاصله‌هایی درباره مجمع فراماسونری ایران، انتشار یافته است که سید از عداوت مصنفانش بی‌نصیب نمانده است و مورد شتم و ذم قرار گرفته.

اثر نخست، تحت عنوان «فراماسونری در ایران» به قلم آقای «محمود کتیرایی» است. دومین اثر که با نام «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» به قلم آقای «اسمعیل راثین» در اصل در پنج جلد بیچاپ رسیده است، می‌باشد.

نگارنده که جلد اول و دوم کتاب اخیر را دیده‌ام در آنها به کرات از سید مذمت شده است. علت این که پاسخ به بهانه‌جوییهای این دواثر، در این کتاب مشاهده نمی‌شود این است که: اطلاع از نوشته اول و دوم پس از تنظیم مطالب کتاب حاضر، و ارسال آن به مطبعه بود. و دیگر به علت خودداری از تأخیر چاپ کتاب حاضر، از این دواثر در این

۱ - تاریخ مشروطه ایران تألیف احمد کسروی تبریزی ص ۱۲۹۱۱

۲ - غریب‌دگی تألیف جلال آل احمد ص ۳۷

* - برای اطلاع بیشتر از متن مقالات آقای مازیار و جواب این نویسنده، به مجله خوشه شماره ۱۶۴، اسفندماه سال ۱۳۴۰ و شماره‌های ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۱ مراجعه شود.

فصل نقادی نگردید. هرچندکه در این نوشته، قسمت زیادی از پاسخ نویسندگان این کتابها آمده است، ولی بررسی کامل این دو اثر، در صورت دوام عمر، و مجال توفیق، به چاپ بعد موکول می‌گردد.

بحثی مختصر در پیرامون این فصل

اشخاصی که تاکنون سید را سهواً و یا عمداً مورد مذمت و تهمت‌های ناروا قرار داده‌اند، در حقیقت با استقلال مملکت خود خیانت کرده‌اند. زیرا استقلال هر مملکتی مرهون خدمات و زحمات مصلحانی است که در عصرهای مختلف ظهور میکنند. لکهدار کردن شخصیت اصلاح طلبی چون سید، بدبین کردن افراد غیر محقق و عامی است بمصلحان آینده. دیگر کسی اگر بخواهد بعنوان خیر خواهی سخنی بگوید، و راه راستی را نشان بدهد و مردم را درستکار و راستگو تربیت کند، زحمات فراوانی باید بکشد تا در درجه نخست اعتماد مردم را بخود جلب نماید.

و همچنین اگر بنا بشود از خائنی که خیاناتش محرز است، تعریف و تمجید بشود و نامش را به نیکی در تاریخ ثبت کنند. این عمل باعث ترغیب ستمگرانی که بعدها ظهور خواهند کرد میشود. زیرا بخاطر پندارشان امیدوارند که نامشان بعد از مرگ به نیکی یاد خواهد شد (چنانکه شده است). اینان با این عمل خود در اصلاح طلبی و خیر خواهی و پیشرفت، وقفه ایجاد خواهند کرد؛ و با حمایت از خائن، ظلم و ستم را ترویج میکنند. این گروهی که زبان بطن این مرد مجاهد آلوده‌اند، برخی از آنان بخاطر تعصبات یجایی که داشته‌اند آن هم اکثراً بخاطر چشمداشت و توقعات و انتظاراتی بوده است که فی‌المثل شاه دوستی را وسیله قرار داده‌اند. اما دسته دیگر، عالماً و عامداً طبق نقشه و برنامه‌ای که داشته‌اند دست بچنین اقدام منفوری زده‌اند.

جای بسی تأسف است، کسی که در راه اعتلای جوامع اسلامی، تا آن حد که مذکور افتاد، فعالیت کند و همیشه آواره از وطن و بستگان و مواجه با مشکلات و شداید باشد، و سختترین مشقات و اهانتهای را تحمل کند، و همیشه سنگ طعن و مذمت برویش پرتاب شود؛ بجای قدردانی و تجلیل و تحسین، این چنین مورد ملامت باشد. بطوری که

تاریخمان نشان میدهد در خیلی از موارد قدرشناس نبوده‌ایم و ارزش رجال علمی و دینی خود را نشناخته‌ایم. در تاریخ علمی و اجتماعی و سیاسی و دینیمان نوابغ بسیاری هستند که، هنوز در اجتماعمان جا باز نکرده‌اند و در بوته گمنامی قرار دارند. از خطاهای گذشته پند نگرفته‌ایم و اگر امروز رنج‌خسران اشتباهات گذشته را می‌بیریم؛ باز باعث تنبهمان نشده است. از زمانی که با زندگی ماشینی و تمدن صنعتی فرنگیان آشنا شدیم، خود باخته شدیم و آنچه خود داشتیم بی‌ارج و آنچه از آنان بود، ولو بی‌ارزش، ذیقیمت پنداشتیم. خود باختگی در مقابل غربیان و غربگرایی بحدی در روحیاتمان اثر گذاشت که نتوانستیم بخود منکی شویم.



اکنون که نظریات آن کسانی را که نسبت به سید بدگویی کرده بودند بترتیب ذکر کردیم، در ابتدای آن بحث یادآور شدیم که قسمت اعظم مخالفت و دشمنی بیشتر این گروه بخاطر علاقه‌ای بوده است که بظاهریا بواقع (برای حفظ موقع خود یا بجهت دیگر) بناصرالدین شاه داشته‌اند، و در مدحش داد سخن داده‌اند. و از آنجا که سید بخاطر پایان دادن به خودسریها و استبداد بیش از حد شاه، و در هم کوبیدن دستگاه ظلمش، تا سرحد مرگش با وی در پیکار بوده است؛ فصل آینده را (چنانکه وعده کرده بودیم) در معرفی قسمتی از افکار و عقاید شاه، اختصاص خواهیم داد.

فصل بیست و ششم

شبعی از عقاید و افکار و خصوصیات اخلاقی ناصرالدین شاه

اگر تاکنون دوله‌ها و سلطنت‌ها که اکثر، از آن دودمان بوده‌اند و برای حفظ مقام و موقعیت خود، در تعریف شاه داد سخن داده‌اند و خواسته‌اند او را خادم و دلسوز معرفی کنند؛ و اگر غلامان خان‌زاد و چاکران آستان ملایک پاسبان، بخاطر امیدهایی، و جماعتی دیگر بجهت نقشه‌هایی که داشته‌اند، در تمجید شاه سخن را بده‌اند، سوای اسناد و شواهد موجود، که خلاف این ادعاها را ثابت میکند؛ باز از همان طبقات، و طبقات دیگر، مطالبی یافت میشود که مخالف و مغایر این رطب و یابس‌هایست که در مدح شاه گفته‌اند.

یکی از مدارکی که معرف خیانت ناصرالدین شاه است؛ نامه‌ای است که مازور تالبوت **Majour Talbut** صاحب امتیاز اولیه قرارداد تونون و تنباکو (که برای انعقاد قرار داد بایران آمده بود) بزبان فرانسه از پاریس جهت امین‌السلطان بطهران میفرستد و متن آن اینست:

Carlton club
Pall Mall. S. W.

اینجانب مازور تالبوت تعهد می‌کنم که برای حضرت اشرف امین‌السلطان و اعلیحضرت شاه ایران بحضرت اشرف مبلغ چهل هزار لیره استرلینگ بپردازم. ده هزار لیره از این مبلغ را روز تفویض امتیاز نامه رژی. ده هزار لیره دیگر از این مبلغ را در اولین روزی که امتیاز رژی بموقع اجرا گذارده شود.

بیست هزار لیره بقیه را دو ماه پس از اجرای امتیاز نامه رژی.

پاریس ۱۸۸۹ - هزار و هشتصد و هشتاد و نه^۱

۱- تحریر تنباکو تیموری ص ۱۷۷

در خصوص رشوه‌خواری ناصرالدین شاه، کلنل کاساکوفسکی سابق‌الذکر می‌گوید:
«ایتروزها ورد زبان شاه «امانت و مبارزه با رشوه‌خواری» است... خودشاه نیز... زیر
جلی با دو هزار و سه هزار تومان افواج را از دست یکی گرفته بدیگری می‌سپارد.»^۱
مدرك دیگر بر خیانت ناصرالدین شاه، وجود فرمان قتل امیر کبیر، مردی که
همه بوطنخواهی و اصلاح طلبیش معترفند، می‌باشد.

در اینجا عین متن این فرمانرا برای اطلاع خوانندگان نقل می‌کنیم: «چاکر
آستان ملایک فدوی خاص دولت‌ابد حاجی علی‌خان پیشخدمت خاصه فراشاهی دربار
سپهر اقتدار مأمور است که بفین‌کاشان رفته میرزاتقی‌خان فراهانی را راحت نماید و
در انجام این مأموریت بین‌الاقربان مفتخر و بمراحم خسروانی مستظهر بوده باشد.»^۲
شاید هنوز برای کسانی که در کونه فکری و دناوت نظر ناصرالدین شاه تردید
دارند؛ قبول این امر دشوار باشد که، وی مایل بر شد فکری مردم نبوده است. اما با ذکر
سه شاهد این مطلب نیز روشن میشود:

شاهد اول، خبری است که، میرزاسید حسین‌خان عدالت از قول اعتماد السلطنه
چنین نقل میکند:

«اعتماد السلطنه* میگفت برای بیداری شاه هر کتایی را ترجمه کرده میخوانم
بجای حسن اثر سوء اثر می‌بخشد. سیاست شاه در این است که نقشه روس را در حال
حیات خود توقیف نماید و ملت را در غفلت و جهالت نگاهدارد و تا کسی نتواند باعمال
شاه ایراد بگیرد همه ناراحتی خود را در بیداری ملت میدانست و نمی‌گذاشت احدی
از رجال اولاد خود را برای تربیت بخارجه بفرستد چنانچه حاجی امین‌الدوله مرحوم
را نگذاشت که حاجی امین‌الملک حالیه را که آن وقت همراه آورده بود در یکی از
مدارس فرنگ مشغول نماید (این ممانعت را خود حاجی امین‌الدوله در بطر و گراد
بمن نقل کرد.)»^۳

۱- خاطرات کاساکوفسکی ص ۱۴۷

۲- امیر کبیر و ایران جلد دوم ص ۷۰۱ (نقل از تاریخ سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله ص ۱۴)

۳- شرح حال و آثار سید ص ۱۰۱

* این شخص مورد اعتماد شاه، و جزء محارمش بوده است.

شاهد دوم، روایتی است از امین الدوله، که از عمال شاه بوده است. این شخص در کتاب خود، زیر عنوان «ترس ناصرالدین شاه از اصلاحات» میگوید: «بارها در خلوت بزبان میراند که نوکرهای من و مردم این مملکت باید جز از ایران و عوالم خودشان از جایی خبر نداشته باشند و بالمثل اگر اسم پاریس یا بروکسل نزد آنها برده شود ندانند این دو خوردنی است یا پوشیدنی.»^۱

سومین شاهد، دستخط خودشاه میباشد، که در ذیل تلگراف فرمز محمدعلی خان علاءالسلطنه سفیر ایران در لندن، نوشته است. به این ترتیب که: تقریباً پنج ماه قبل از کشته شدن شاه، علاءالسلطنه، تلگراف فرمزی از لندن، برای صدراعظم میفرستد و در آن از ورود شخصی به نام «آقا حسن» پسر «آقا رجب» بلندن، خبر میدهد. وقتی که تلگراف مزبور به نظر شاه میرسد، در حاشیه آن چنین دستخط میکند:

«آقا حسن بی اجازه رفته است نمی دانم از شما اذن گرفته رفته است یا نه در هر صورت او را باید زودتر بایران مراجعت بدهند خیلی خیلی بد است پای ایرانی این جورها بفرنگستان باز میشود اگر جلوگیری نشود بعد از این البته ده هزار ده هزار بفرنگستان برای دیدن کردن خواهند رفت خیلی خیلی اثر بد خواهد داشت.»^۲

ارائه این اسناد و شواهد، نمونه ایست از صدها خیانت و آدمکشی شاه و ممانعتش از رشد فکری مردم. حال برگردیم بامانت داری شاه در حفظ بیت المال و صیانت خزانه مملکت، که میبایست در راه مصارف عمومی خرج بشود، و به بینیم ناصرالدین شاه با اموال عمومی، چگونه رفتار میکرده است. ناصرالدین شاه در حفظ خزانه مملکت و بیت المال مسلمانان کمترین توجهی نداشت؛ و بی باکانه آنرا بئذل و بخشش میکرد؛ و خودسرانه مستمری و مقرری برای افرادی که اراده اش تعلق گرفته بود، قرار داده بود. مثلاً حقوقی را که برای زنان و دختران خود قائل شده بود، باین ترتیب بود:

زنهای درجه اولش، ماهی هفتصد و پنجاه تومان.

زنهای درجه دومش، به تفاوت از پانصد الی دوست تومان.

۱- تاریخ سیاسی امین الدوله ص ۱۰۱

۲- عصری خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تألیف ابراهیم تیموری ص ۷۶۶

دختران بزرگش، سالی چهار هزار تومان^۱.

«گورزون» میگوید: «شاه شوق مفرطی بحیوانات دارد... بیشتر مایل گربه است...»

گربه دیگر که پیر شده بود چهار صد لیر استمیری قرار داده بود.^۲

چند نمونه‌ای هم، از بذل و بخشش‌های بیموردش نیز از کتاب معیر الممالک نقل

میشود: «از صرف جیب روزی سه بسته مسکوک زرکنار مسند شاهی مینهادند. در

یک بسته چهل پنجهزاری، در بسته دیگر پنجاه دوهزاری، و در بسته سوم پانزده اشرفی

بود که برای انعامات آنها را در کیف زنجیر طلای خود میریخت.^۳»

در جای دیگر گوید:

«مشرف بحوض کم عرض و طولی که در پای بالا خانه بود، پشت میزی قرار

میکرفت و دو سینی بزرگ طلا پراز مسکوک نقره و کیسه‌های شاهی سپید برابرش

مینهادند. حوض مزبور یکذرع عمق داشت و کف آن از کاشی‌های الوان مفروش و

آبش چنان صاف بود که کوچکترین چیزی در قعرش دیده میشد. خدمه اندرون از

خرد و بزرگ اطراف حوض گرد میآمدند و شاه مشت مشت پولها را میان آنها میپاشید

کنیزان برای ربودن مسکوک درهم ریخته و لوله‌ای بر پا و فریادها با آسمان بر میشد

آنگاه شاه کیسه‌های شاهی سپید را برداشته در حوض پرتاب مینمود. خدمه با جامه‌های

نو از پی آنها خود را در آب افکنده بدست و پا زدن میآمدند و آب با اطراف ترشح

کرده بمقدار زیاد در پاشویه‌ها می‌ریخت کنیزان سیاه‌چالاک و مهارت‌شگفتی از خود

بروز میدادند و هر یک چند کیسه میربودند. گاه کار بزد و خورد و کشمکش میرسید و

صدای فریاد خدمه با قهقهه خانمها در هم آمیخته سراسر اندرون را فرا میگرفت.»

۱- یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه، نگارش و تألیف دوستعلی معیر الممالک

۲- ایران و مساله ایران، تألیف مستر گورزون فصل ۱۳ از جلد اول ترجمه میرزا محمودخان افشارص ۲۶ (نسخه خطی - کتابخانه فرهنگ اصفهان)

۳- یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه ص ۳۷

* معیر الممالک، از نواده‌های شاه، یعنی فرزند عمه الدوله (دختر ناصرالدین‌شاه) است، و

بقول خودش تا سن بیستسالگی، در دربار شاه بوده؛ و در این کتاب در ذکر مطالبی که شاهد

نبوده است از پدر و مادرش شنیده است.

باز در دنبالهٔ مطلب بالا گوید :

دیگی از سالها که بنده دوازده سال داشتم و بادایه‌ام و حاج فیروز خواجهٔ مادرم در بالاخانه بتماشای ایستاده بودیم يك دو قرانی غلطیده نزدیک ما افتاد . حاج فیروز پای را روی سکه نهاد تا در موقع مناسب آنرا بر باید . اینحال از دیدهٔ تیزبین شاه پوشیده نماند و لبخندی زده کیسه‌ای بسویش پرتاب نمود که آنرا بچالاکی ر بوده باخرسندی بسیار در جیب نهاد.^۱

ناصرالدین شاه، سالی يك بار بگردش بیلاقی میرفت . اما این گردش، متضمن مخارج بسیار زیادی بود. چنانکه در این سفرها با اردویی که از هفتالی ده هزار نفر تشکیل میشد و تقریباً نصف زنهایش که همه جا همراهش بودند، حرکت میکرد^۲. البته بر خوانندگان پوشیده نخواهد ماند که، مسافرت شاهانه، با اردوی هفتالی ده هزار نفری مستلزم چه مخارج هنگفتی است .

اینها، از جمله شواهدی است از اسرافها و تبذیرهای شاه که هزینهٔ کلان آن، بر این ملت ستمدیده تحمیل میشد .

يك نمونه از تفریحات شاه، داستان نزاع دو کور، به تحریک خود شاه می باشد. معیر الممالک این داستان را چنین بیان میکند :

شیخ اسدالله حافظ قرآن که در اثر ابتلاء بآبله نابینا شده بود و بر سر مسایل دینی احاطه داشت و قرائت را نیکو میدانست هر روزه باندرون میآمد و زنهای شاه دورش گرد آمده مجلس تماشایی تشکیل میدادند ... کور دیگری بود از اهل کردستان که کمانچه کوچکی داشت و آن را بر روی زانو نهاده خوش مینواخت و چون آمنه اقدس نیز کرد بود اغلب نزد وی میآمد بعضی روزها که شاه سرکیف بود بنوازنده ناینا میگفت که بمجلس شیخ اسدالله در آمده کمانچه بکش و بوی ایرادهای مذهبی بگیر او هر چه بدگویی کند تو بکار خود مشغول باش یکی از روزها که شیخ سرگرم مسئله آموزی بود ناگهان صدای کمانچه برخاست او ابروان درهم کشیده گفت :

۱- یادداشتهای از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۸۲ و ۷۹

۲- یادداشتهای از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۱۲۲

«این ملعون از شیاطین است و محضر ما را نجس میکند باو بگوئید که از اینجا دور بشود» رفته رفته از طرفین کُر بنا سازا کشید و هر دو، کور کورانه نزدیک یکدیگر شده بهم در آویختند ، سازنده بشیخ بینوا غالب آمد و مشت های درشت بکارش میبرد بالاخره بامر شاه خواجه سرایان پیش دویده آنها را از هم جدا ساخته و بهر دو انعامی شایان مرحمت شد.^۱



چنانکه بر همه روشن است، مخالفت علما و مردم در مسأله رژی، بخاطر امتیازی بوده است که بخارجیان واگذار شده بود. حرف آنها این بود که، چرا باین وسایل، باید پای بیگانه در شوؤن مملکتی باز شود. و چرا با این اقدامات، زمام اختیار خود را باید بدست بیگانه بسپاریم . اما به بینید ، شاه چگونه میخواهد اعتراض منطقی علما و مردم را با سفسطه بازی جواب بگوید :

«دیگر اینکار را چرا باید مردم اینقدر نفهمیده و نسنجیده دنبال بکنند که اسباب اغتشاش و مفسده بشود ؟ و بالاخره اسباب کدورت و تقار در میان دولت ایران و انگلیس فراهم بیاید ، تنباکو چرا حرام می شود ؟ زارع مسلمان ، فروشنده مسلمان خرنده مسلمان، دیگر چه تعزیم او را نفهمیدیم چه چیز است، و چرا باید نجس باشد؟ همینکه اسم کمپانی انگلیسی روی تنباکو باشد بچه سبب باید نجس بشود ؟ پس قند و چای و امتعه واقمشه و این همه متاع های فرنگی که در همه بازار های شهر ها ریخته است و همه کس میخرد و استعمال می کند باید تمام ایران و دنیا نجس و نجس العین شده باشند.»^۲

هنگامی که علمای مجاهد و مردم مبارز، بر علیه قرارداد تنباکو و توتون، زبان با اعتراض می کشایند؛ باز به بینید چگونه ضمن تهدید، جسورانه با آنان اهانت میکند :

«ظلال السلطان ، این روزها بعضی اخبارات از اصفهان بعرض رسیده است که خیلی جای تعجب و حیرت است ... مثلاً بعرض رسیده است که مردم بر ضد رعایای خارجه و فرنگیان حرف میزنند، و همچنین علمای اعلام استعمال دخانیات را حرام دانسته اند

۱- یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۳۸ و ۳۹

۱- بازیگر انقلاب شرق ص ۱۳۰

و همچنین در فقره بانك مزخرفات میگویند، اولاً باید شما و علما و مردم این فقره را بدانید که دولت و شخص پادشاه در حق رعیت از همه مهربان تر است ... پس هر حکمی و هر کاری که دولت می کند و اجرای او را مصلحت میداند باید بدانند که آن کار مصلحت مملکت و رعیت و دولت است و ابداً چون و چرایی بزبان نیاورند .

... و اگر غیر از این باشد و برضد حکم دولت سخن بگویند واضح است که منتهای فضولی و جسارت است و البته همچو اشخاص تنبیه و تأدیب و سیاست سختی را لازم دارند و برعهده دولت واجب و لازم است که در همچو مقام آنچه لازمه کيفر و مجازات است بمردم نادان بدهد و بفهماند که خلاف احکام دولت را کسی نمی تواند بکند .

... چرا باید علما و مردم حرفی بزنند که اینقدر بی معنی و سخیف باشد ؟
مثلاً بانك را بد می دانند ! این چه حرف رکیک و بی معنی است ... نمیدانم این مزخرفات را کی میگوید ؟ و کی بدهان خواص و عوام می اندازد ؟ .

خلاصه این دستخط تلگرافی را به جنابان علمای اعلام بلکه بهمه اصفهان بدهید ملاحظه نمایند و جواب را بعرض برسانید که تکلیف دولت معلوم شود و البته یقین داشته باشید که اگر در این نوع حرف های بی معنی امتدادی بدهند تکلیف از ما ساقط شده آنچه لازمه سیاست است خواهیم فرمود.^۱

شاه که با «علمای اعلام»، چنانکه ملاحظه کردید، این طور سخن میگوید و در حق مردانی چون سید جمال الدین، سلاله پیغمبر، آن طور رفتار میکند؛ و با واگذاری امتیازات عدیده، مملکت اسلامی را به بیگانه میسپارد؛ وقتی که صورت قرض سرسام آور رژی (مجموعاً دو میلیون و نهصد و پانزده هزار و دوست شصت و هفت تومان) را بنظرش میرسانند؛ آنجا علی شناس میشود و در حاشیه آن، چنین مینویسد:

«صورت قرض پدرسوخته رژی است . انشاء الله مرضی علی علیه السلام بخواست خدا چاره بکند ۲۱ شهر رمضان ۱۳۱۳ قوی ثیل»^۲

۱- بازیگر انقلاب شرق ص ۱۳۰

۲- تحریم تنباکو تیموری ص ۲۲۲ و ۲۲۳

اینها از نمونه‌های فراوانی است، از سفسطه‌کاریها و اهانتها و عوامفریبی‌هایش. حال بد نیست که در قبال گفته‌های دوله‌ها و سلطنته‌ها و آنان که عصر ناصرالدین‌شاه را، دوران امنیت و آسایش دانسته‌اند؛ و بکزاف گفته‌اند که «باکشته شدنش مردم ایران عزادار شدند و آرامش پنجاه ساله ایران بهم خورد» (که دروغ محض است) اقوال دیگری، از افراد مطلع نقل کنیم :

«اعتماد السلطنة» که در یادداشت‌های روزانه خود کراراً از اوضاع نابسامان آنروز ایران یاد میکند در يك جامیگوید: «جمعه دهم غره جمادی الاول ۱۳۱۲... مراجعت بشهر کردم حوالی شهر بعزیز شاگرد آبدار خودم بر خوردم که برای کلر، تقی آبدار، او را صبح از آنجا بشهر فرستاده بود و حالا مراجعت میکرد. دو نفر سوار دیدم که در شارع عام مشغول لخت کردن او هستند معلوم شد که این دو نفر سوار قزاقند و اثر بی‌نظمی بدرجه ایست که قزاق نوکر دیوان در شارع عام آدم لخت می‌کند.»^۱

باز در ضمن یادداشت یکی از روزها، این طور میگوید: «چهارشنبه پنجم غره رجب ۱۳۱۲... هیچ وقت مملکت باین شلوقی نبوده است که حالا هست خدا مردم را حفظ کند انشاءالله.»^۲

«حاج شیخ مهدی شریف» (معاصر ناصرالدین‌شاه)، که در ابتدای کتاب خود «تاریخ مشروطیت ایران»، خدا را حاضر و شاهد گرفته است که، آنچه دیده و شنیده است بنویسد، گوید :

«از مسافرت شاه بفرنگستان در عوض اینکه يك صنعتی از صنایع که موجب حال رفاه رعیت و آبادی مملکت باشد بیاورند ترتیبات مبل و چراغ و لباس‌های مردانه و زنانه فرنگی و میز و صندلی را مرتب کردند چنانچه یکی از رجال دولت و یا آحاد رعیت در خیال يك ترتیبی تازه میخواست بر آید و یا مرتب نماید فوراً مورد سخت (کذا) و غضب شاه واقع میشد. بواسطه این سختیها تمام قلوب از این پادشاه و از این روزگار

۱- روزنامه اعتماد السلطنة ص ۱۳۶

۲- روزنامه اعتماد السلطنة ص ۱۵۹



ش ۱-۳۵

ناصرالدین شاه
عکس بالا در لندن برداشته شده



ش ۲-۳۵

منزجر و متنفر بود بخصوص از تعدیات رجال دولت.^۱

«شیخ ابراهیم زنجانی»، وضع دینی آن ایام را چنین نوشته است :
«چیزیکه فعلاً خصوصاً در ایران اسلام مینامند تماماً برضد اساس اسلام است
لکن بطوری هم شده که الآن اگر کسی بخواهد مردم را دعوت کند و وادارد که اساس
اسلام را احیاء کنند، چون برضد منافع و ریاست و خدائی و ثروت و قدرت این مردم
فریبان است ، آن اسلام را بدعت و کفر باطل خواهند نامید.»^۲

در پیرامون رشوه خواری و بی بند و باری اوضاع مملکتی سخنش اینست :
«تمام مملکت و اختیار امور چندین ملیون نفوس ملت در دست یک نفر پادشاه
است که بشمشیر و دستیاری جمعی دزدیا خونریز غارت گر مستولی شده ... شاه برای
ولایات يك حاکم معین میکند . اختیار امور مالی و قضائی و قوشونی و امنی، تنها با
حاکم است . و او يك وزیر بزرگ یا صدراعظم دارد . از حاکم مبلغ مهمی میگیرند،
بمناسبت ایالت و ولایت . واقعاً فروختن جان و مال و آبروی سکنه انولایت است
بآن مبلغ رشوه یا پیشکش ، که حاکم بشاه و حرم و صدراعظم حتی پیشخدمت ها و
خواجهرها را بحسب اقتضا میدهد . و جمعی گرسنه و تشنه بخون مردم، از پایتخت یا
خود ولایت خدمتکاران یا کلرکنان حاکم هستند ، که برای بردن مال مردم و دخل و
جمع ثروت با او بولایت میایند . مالیات که باید حاکم جمع کند داخل این عایدات
که حاکم برای خود و اتباع اخذ میکنند نیست . مثلاً آن مال دولت است و در دفتر
دولت ضبط است ، که اختیار تمام خزینه و مالیات مملکت باشاه و اراده اوست .

حاکم هم کلرها را در ولایت میفروشد ، مبلغی گرفته ، فراشبازی یا داروغه یا
نایب الحکومه فلان بلوک معین میکند: لفظاً اینان برای حفظ امنیت و رفع تجاوزات
مردم بیکدیگر و احقاق حقوق هستند . معنأً برای وسیله و بهانه بدست آوردن واز

۱- تاریخ مشروطیت ایران، تألیف حاجی شیخ مهدی شریف. تاریخ تألیف ۱۳۳۳ قمری ص ۷
(نسخه خطی - کتابخانه ملک)

۲- سرگذشت زندگانی من، تألیف شیخ ابراهیم زنجانی از سال ۱۲۹۷ هجری قمری (بیست
و پنجمین سال عمر) ص ۹۰ (نسخه خطی - کتابخانه مرکزی دانشگاه)

مردم مال گرفتن، بسته باقتدار و بی‌رحمی و اخلاق مأمور است.^۱

«کاساکوفسکی»، رئیس سربازان کشیک‌شاه نویسد: «شاه پنجاهمین سال سلطنت خود را جشن می‌گیرد. ملت که در زیر بار مظالم حکومت فعلی رمقی برایش نمانده بی‌نهایت ناراضی است. تنها امید شاه‌بِقشون است که آنهم دوسه سال مواجیش پرداخته نشده است.»^۲

در جای دیگر، زیر عنوان «کمیابی نان»، بیانش اینست: «۵ آوریل - ۱۲۷۵/۱/۲۹ هجری شمسی - نان کمیاب است. از ترس راهزنان درجاده‌های اطراف تهران حمل آنزوقه قطع گردیده.»^۳

کاساکوفسکی، اعترافات امین‌السلطان را از قول وی، بشرح زیر نقل میکند: «شاه‌کاری برای بهبودی وضع کشور نمود و رشوه‌خواری و عدم عدالت اجتماعی روز بروز توسعه یافته و بحدود غیرقابل‌تصوری رسیده بودند. حتی در موضوع نان و گوشت با وجود سروصدای آشکارای ملت، شاه فقید تا زمانیکه برای او ممرعایدی مضاعفی نیافته بودم یعنی تا زمانیکه در قبال بیست و پنج‌هزار تومان که بملت گذشت مینمود پنجاه هزار تومان بر رؤسای گمرکات تحمیل نکردم حاضر بموافقت نشد.»^۴

«عبدالله شماعی طهرانی» گوید: «شاهزادگان مالک جان و مال مردم بودند و حکام برای استفاده بیشتر، مردم را در زیر شکنجه‌های جانفرسا می‌چلاندند.»^۵

«ژنرال سرپرسی سایکس»، نویسد: «واز آن تاریخ (بقول سایکس ۱۸۸۶) تا آخر دوران سلطنتش وی سعی مینمود ایران را در يك حالت عقب افتاده‌ای نگاه دارد. شاه ایران نسبت باین مسئله بی‌نهایت مصر بود. شاه ایران و همچنین امین‌السلطان و رقیب او نایب‌السلطنه فرزند محبوب شاه مملکت ایران را از هر طرف بوسیله دستگاہ سلطنت مورد استثمار قرار داده بودند. ایرانیان با چشم تنفر مشاهده میکردند که منابع

۱- سرگذشت زندگانی من ص ۱۳۰

۲- خاطرات کاساکوفسکی ص ۱۹

۳- خاطرات کاساکوفسکی ص ۲۰

۴- خاطرات کاساکوفسکی ص ۶۱

۵- علل پیدایش مشروطیت ایران، مصنف عبدالله شماعی طهرانی ص ۱۴

ملی آنها برای تهیه مخارج مسافرت‌های پر عیش و نوش شاه به گرویکانگان رفته است. ۱۰



برای نویسنده این سطور، معلوم نیست که آیا آنها که در وصف ناصرالدین شاه داد سخن داده‌اند؛ با ارائه این اسناد و شواهد و اقوال مختلف، بازحرفی دارند؟ و آیا باز بخود اجازه و انصاف می‌دهند که، چنین عنصری را که شیخ بسیار مختصری از اعمال و افالش را ذکر کردیم، «پدر مهربان»، «یاور دین»، «وطنخواه» و غیره بنامند؟

در فصل اول، از دو فصل اخیر؛ ابتدا نظریات آنها که سید را مورد طعن و مذمت قرار داده و اکثر از ناصرالدین شاه تجلیل کرده بودند با ذکر جواب مناسب نقل کردیم. سپس در این فصل، در قبال ادعای برخی که خواسته بودند با بزرگ داشتن شاه، غیر مستقیم شخصیت معنوی سید را پایین بیاورند و قسمتی از مبارزات سید متوجه ناصرالدین شاه بوده است، شمه‌ای از اخلاق و روحیات و میزان دلسوزی و وطنخواهی ناصرالدین شاه را نوشتیم. حال بر خواننده است که با مطالعه این مباحث داوری کند که خدمتگزار واقعی دین و اجتماع اسلامی کیست؟

۱ - تاریخ ایران، تألیف ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی جلد دوم چاپ دوم ۱۳۳۵ خورشیدی ص ۶۱۲ و ۶۱۳

* - لابد خوانندگان محترم توجه دارند که، این موضوعاتی که در مفاسد ناصرالدین شاه ارائه شد، یا اکثر نقل مطالبی بوده که از ناحیه دوستانش پخش شده (شاید برای انتشار آن قبلی نمیدیده‌اند)؛ و یا از زبان خود وی گاهی مطالبی که تصور نمیکرده روزی بحسابش نوشته خواهد شد بیان شده است. و یا این واقعات از زبان اشخاصی بیان میشده که بطرق مختلف تاحدی از جریانات زیر پرده مطلع میشده‌اند. و آنچه که در این فصل ذکر شد، نمونه‌هایی است از صدها بلکه هزاران نمونه از سفاکی و بی بندباری و گستاخی وی. و چه بسا هزاران مسایلی که منموم بوده است، پس از ارتکاب، بمناسبت موقعیتی که داشته، در پرده استتار مکتوم نگاه داشته است. شاید در آینده تاریخ بیشتر این پرده‌ها را بکنار بزند. - با این حال، برای اطلاع بیشتر، به یادداشتهای روزانه اعتماد السلطنه و یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، و خاطرات کلنل کاساکوفسکی، و سه جلد سفرنامه خودش باروپا، و بعضی کتب دیگر در این زمینه مراجعه شود.

آنکه بنخاطر نجات کشورهای اسلامی کوشش مداوم کرد، و آواره از خانه و کاشانه شد، و دور از اقربا و خویشانش از این کشور بآن کشور تبعید گردید و بامصایب بزرگی برخورد کرد؟ یا آنکه سنبل ستمگری و وطن فروشی بود و شبح بسیار مختصری از خصوصیاتش ترسیم شد؟

دنباله این سرگذشت

خوانندگان محترم توجه دارند که، شرح زندگانی قهرمان این داستان به آنجا رسید که، وی در استانبول اقامت داشت، تا اینکه میرزا رضای معروف بحضورش رفته، پس از گفت و گوهایی، به سوی ایران حرکت میکند. و با شرحی که گذشت، ناصرالدین شاه را میکشد. اما داستان به همین جا خاتمه نمیابد، زیرا در ضمن بازجویی‌هایی که از میرزا رضا کردند (گرچه وی صریحاً اعتراف بتحریر سید نکرده است)، با وجود امارات و قرائن دیگر، مسبب و محرك اصلی سید را تشخیص دادند. و سه تن از ایرانیانی که از مظالم شاه و امین‌السلطان و دیگر درباریان، سخت خشمناک بودند؛ با سید، در این زمینه، و در خصوص اتحاد مسلمانان، همکاری داشتند. اقدامات این سه تن، که شاه و امین‌السلطان و برخی از دولتیان را به نگرانی انداخته بود؛ باعث شده بود که در مظان اتهام قرار گیرند.

در اینجا قبل از دنبال کردن زندگانی سید، بهتر است ابتدا جریان دستگیری و سپس نفی و کشتار فجیع آنان را که با سید همکاری داشته‌اند، بیان نماییم.

دستگیری سه شخصیت ایرانی

«شیخ احمد روحی کرمانی» و «میرزا عبدالحسین خان، معروف به آقاخان کرمانی» و «میرزا حسن خبیرالملک»، سه تن از شخصیت‌های مبارزی بودند که در استانبول در راه اتحاد مسلمانان، و بر علیه روش حکومت استبدادی ایران، کوشش می‌کردند. ظاهراً همین مسایل سبب دستگیری آنان گردید. چنانکه نامه‌هایی را که برای علمای اسلامی فرستاده بودند، پاسخهای مناسبی رسیده بود.^۱ اتفاقاً یکی از همان نامه‌هایی را

۱- متن نامه روحی به مادرش از طرابوزان، مورخ ۲۲ رمضان (نقل از اندیشه‌ها ص ۲۸۰) و مقدمه هفت بهشت (نقل از روزگاری که گذشت ذیل ص ۴۲) و شرح حال و آثار سید ص ۵۷

که ، برای علمای عراق فرستاده شده بود، به دست «میرزا محمودخان قمی»، سفیر ایران در بغداد می‌افتد. نامبرده نامه مزبور را ضمن گزارش با آب و تابی، برای ناصرالدین شاه فرستاده، یادآور می‌شود که : سید جمال‌الدین با برخی از ایرانیان در صدد اخلاص و تسلیم مملکت ایران به سلطان عثمانی است^۱. و چون لوایح آزادی طلبانه میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی متناوباً از استانبول به سوی اغلب بزرگان طهران مانند «امین‌الدوله» و «معاون‌الدوله» فرستاده می‌شد، و ناصرالدین شاه از آنها باخبر بود؛ مؤید اظهارات سفیر بغداد گردید.^۲ ناصرالدین شاه از این رو، از گزارش سفیر بغداد متوحش گردیده، به «میرزا محمودخان علاء‌الملک طباطبایی» سفیر ایران در استانبول، فوراً تلگراف می‌کند که، کسانی را که در مسأله اتحاد مسلمانان با سید جمال‌الدین همکاری دارند ، به هر قسم که ممکن است ، متهم نموده به ایران بفرستد.^۳ علاء‌الملک هم که به واسطه بی‌اعتناییهای روحی و آقاخان و خیرالملک، از آنان دل پری داشت، و حتی خیرالملک او را در نوشته‌هایش «الاغ‌الملک» نام برده بود، و هر سه نفر نیز با سید مراد (شاید هم جهات دیگری در بین بوده)، و دنبال بهانه می‌گشت؛ نزد «محمود پاشا» مدیر ضبطیه رفته، با این وعده که: من نشان بزرگ دولت ایران را برای تو خواهم خواست^۴، و نیز هر چه از فراریان ارامنه‌ای که، بلوایی در اطراف خاک عثمانی برپا کرده به ایران رفته بودند، و یا بعداً می‌خواستند بروند ، تسلیم دولت عثمانی بنماید ؛ او را فریفت .

خلاصه، در صبح یکی از روزهای ماه رجب ۱۳۱۲^۵ يك نفر یاور نظامی بایک پلیس و کدخدای محله^۶ ، به منزل روحی و آقاخان رفته ، تمام نوشته‌ها و نامه‌هایی

۱- مقدمه هشت بهشت (نقل از روزگاری که گذشت ص ۴۳) و شرح حال و آثار سید ص ۵۹

۲- شرح حال و آثار سید ۵۹

۳- متن نامه روحی به مادرش از طرابوزان (اندیشه‌ها ص ۲۸۰) و مقدمه هشت بهشت (روزگاری که گذشت ذیل ص ۴۳) و شرح حال و آثار سید ص ۵۹

۴- مقدمه هشت بهشت (روزگاری که گذشت ذیل ص ۴۳ و ۴۴) و شرح حال و آثار سید ص ۶۰

۵- مقدمه هشت بهشت (روزگاری که گذشت ذیل ص ۴۶) و اندیشه‌ها ص ۳۱

۶- میرزا لطف‌الله روز ۱۲ رجب ۱۳۱۳ قید کرده است، ظاهراً سال ۱۳۱۳، اشتباه است .

۷- میرزا لطف‌الله «چند پلیس» نوشته است .

راکه برایشان فرستاده بودند ، ضبط^۱ و لاک و مهر می نمایند. اموال روحی را هم به حراج می گذارند. سپس ، روحی و آقاخان و خبیرالملک* را گرفته، در محبس عمومی، حبس می نمایند.^۲

شیخ محمود افضل‌الملک (جدی افندی) برادر روحی، هرچه برای آزادی آنان کوشش می کند ، اثر نمی بخشد. تا این که از استانبول به وسیله کشتی «حسین پاشایی» (که از کشتیهای مخصوص دولتی است) ، برای کیفر دیدن از راه ارض روم ، به قصد ایران ، حرکتشان میدهند .

سیدبا این که به قول جدی افندی، شش ماه بود که حضرات از او قهر کرده بودند؛ نزد سلطان رفته،** اظهار می دارد که اینان از کسانی هستند که در خصوص اتحاد مسلمانان به سلطان خدمت کرده اند. سلطان ظاهراً اظهار تأسف کرده «قسم یاد می کند که این عمل بدون اطلاع من بوده، فقط محمود پاشا گزارشی می دهد که سه نفر ایرانی مفسد، همه روزه در استانبول فتنه می کنند ، اراده سینه صادر شود که اینها را بایران بفرستند منم اجازه داده ام، سپس تلگراف می کند که حضرات را محترماً عودت دهند.^۳ سید روز دوم ، خبر دستور تلگرافی سلطان را ، مبنی بر عودت آنان، به جدی افندی می دهد .

در بندر طرابوزان

روحی و آقاخان و خبیرالملک، در روز سوم که به طرابوزان وارد می شوند ، خبر آزاد شدنشان را در همانجا میشوند . مأموران دولت عثمانی هم، در مهمانخانه

۱- مقدمه هشت بهشت (روز گاری که گذشت ذیل ص ۴۶) و شرح حال و آثار سید ص ۶۲

۲- مقدمه هشت بهشت (روز گاری که گذشت ذیل ص ۴۶)

۳- مقدمه هشت بهشت (روز گاری که گذشت ذیل ص ۴۶ الی ۴۹)

* - جدی افندی ، از ضبط نوشته ها و اسناد مربوط به « خبیرالملک » چیزی یاد نکرده است .

** - به طوری که میرزا لطف الله گوید : برادر روحی ، از مذاکره قبلی سید با سلطان عبدالحمید ، و جلب موافقت وی ، اطلاع نداشته است ، از این رو به اتفاق جواهری زاده های اصفهانی، برای رهایی آنان ، به حضور سید می رسد.

مجللی جایشان داده^۱، و چهارتن خادم به خدمتشان می‌گمارند.^۲
سفير ايران که از چگونگی امر باخبر میشود، از سلطان درخواست می‌کند
که، برگرداندن آنان را بیست روز به تعویق بیندازند. و تذکر می‌دهد که در غیر
این صورت، در انظار ایرانیان به حیثیتش لطمه وارد می‌شود.

سلطان، تقاضای سفير را پذیرفته، تلگراف می‌کند که حضرات را برای عید
رمضان معاودت دهند. ولی سفير، باز این بازگشت را به تعویق می‌اندازد. خلاصه، کوششهای
«سید ابوالهدی»، ندیم سلطان، و «محمود پاشا» مدیر ضبطیه، و «علاء الملک» سفير ایران
در استانبول؛ باعث گردید، که معاودت این سه تن، کراً به تعویق بیفتد.^۳

این سه تن در طرابوزان اقامت داشتند تا این که، از وقایع ایام، «میرزا
رضای کرمانی»، سابق الذکر، که مدتی قبل به استانبول رفته بود، با برادر کوچکتر
روحی «شیخ ابوالقاسم» به سمت ایران حرکت می‌کند و در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم (ع)
شاه را می‌کشد.

با پیش آمدن جریان قتل شاه، روحی و آقاخان و خبیرالملک، بیشتر در
مظان اتهام قرار می‌گیرند. و با کوشش سفير ایران، و ابوالهدی، و محمود پاشا، عبدالحمید،
ناسخ تلگراف‌های قبلی خود را صادر می‌کند. چنانکه، سه روز بعد از این واقعه،
آنان را بسوی ایران حرکت می‌دهند.^۴

«آقاخان»، قبل از حرکت به «میرزا یحیی دولت آبادی»، می‌نویسد: «بدیهی
است ما را بعروسی نمی‌آورند اگر می‌توانید چاره‌ای بیندیشید.»^۵

«روحی»، از طرابوزان به برادرش جدی‌افندی می‌نویسد: «الآن ما را با ایران

میرند»^۶

۱- متن نامه روحی به مادرش (اندیشه‌ها ص ۲۸۱) و مقدمه هشت بهشت (روزگاری که گذشت

ذیل ص ۵۰)

۲- متن نامه روحی به مادرش (اندیشه‌ها ص ۲۸۱)

۳- مقدمه هشت بهشت (روزگاری که گذشت ذیل ص ۵۰) و شرح حال و آثار سید ص ۶۳

۴- مقدمه هشت بهشت (روزگاری که گذشت ذیل ص ۵۱)

۵- حیات یحیی جلد ۱، ص ۱۶۶ (نقل از اندیشه‌ها ص ۳۵)

۶- مقدمه هشت بهشت (روزگاری که گذشت ذیل ص ۵۱)



میرزا آقا خان کرمان



شیخ احمد روحی کرمانی



حاجی میرزا حسن خان کیرمانی

و نیز از ارض روم تلکراف دیگری بامضای روحی، برای جواهری زاده‌ها باین مضمون مخابره میشود: «برادرم جدی کجا است و تکلیف ما چه شد.»^۱
 جدی‌افندی، پس از وصول تلکراف اخیر، به حضور سید رفته و با نشان دادن این تلکراف، از سید خواهش می‌نماید که نزد سلطان رفته و توقیف این سه نفر را در ارض روم از سلطان بخواهد.

سید این بار، جوابی قریب باین مضمون میگوید:
 «عار تقاضای از عبدالحمید را دیگر برخورد نمی‌پسندم. بگذار آنها را ایران برده، بکشند؛ تا در دودمان آنها پایه شرف و افتخار ابدی برقرار گردد.»^۲
 میرزا آقاخان، کتاب منظوم «نامه باستان» را، در بندر طرابوزان نوشت.
 و در آنجا بود که، در پاسخ تهدید ناصرالدین شاه، چنین گفت:

مرا بیم دادی که در اردبیل	تم را بزنجیر بندی چو پیل
ز مردن ترسم که آزاده‌ام	ز مادر همی مرگ را زاده‌ام ^۳

از طرابوزان تا زیر زمین نمناک منزل محمد علی میرزا
 پس از اقامت این سه تن در طرابوزان، در اواخر همان سال، که موضوع قتل شاه پیش می‌آید؛ بواسطه نوشته‌هایی که از قبل، از جانب آنان، در مذمت شاه و امین‌السلطان و دیگران بود، در قتل شاه، مجرم شناخته شدند، و همین امر باعث تسلیم قطعی آنان به دولت ایران گردید. چنانکه دولت ایران، بتوسط سفیر خود به باب عالی شکایت کرد و آنها را قاتل شاه دانست. مأموران عثمانی، آن سه تن را که ظاهراً با پیش آمدن قتل شاه، محبوس شده بودند؛ از حبس بیرون آورده تا سرحد ایران با خود می‌آورند. سپس بمأموران ایرانی که برای تحویل گرفتن بآنجا رفته

۱- مقدمه هشت بهشت (روزگاری که گذشت ذیل ص ۵۱)

۲- شرح حال و آثار سید ص ۶۳

۳- علل پیدایش مشروطیت ایران ص ۲۹

* - ممکن است، ضمن اینکه سخنش بوده که مجدداً از سلطان عبدالحمید درخواست کند، برایش روشن بوده است که تقاضایش پذیرفته نخواهد شد. از این جهت، مصلحت نمیدیده است که دوباره درخواست کند.

بودند ، تسلیم می‌نمایند^۱ . اعزام مأموران بمرز ، و آوردن این سه تن ، تا منزل محمد علی میرزا در تبریز ، در نهایت احتیاط ، بترتیب زیر انجام می‌گیرد :

محمد علی میرزا ، «آصف الدوله» نایب الایالة را دستور میدهد که ، کسی را مأمور آوردن این سه نفر کند ، به نحوی که احدی با ایشان نزدیک و آشنا نشود . مشارالیه «رستم خان حاجی علی لوئی» را با سی سوار مأمور این کار میکند . او طوری آنها را به تبریز میرساند که کسی متوجه نمیشود . اما محمد علی میرزا ، برای احتیاط بیشتر «اسکندر خان فتح السلطان» کشیکچی باشی خود را ، مستقلاً مأمور میکند ، که از مرند تا تبریز ، چنان مواظبت نماید که کسی از این نقل و انتقال مطلع نگردد . فتح السلطان ، این سه آزاده در بند را یکسره بکاخ ستم ، خانه محمد علی میرزا ، واقع در «شش گلان» تبریز می‌آورد ، و در آنجا پنهان از انظار ، در زیر زمین مرطوبی زندانی میکنند . در یکی از شبها بدستور محمد علی میرزا ، آصف الدوله باتفاق فتح السلطان و «میرزا قهرمانخان» فراشباشی ولیعهد ، و خود ولیعهد برای استنطاق ، بمحل اقامت زندانیان تازه وارد میروند . ولیعهد هم برای گوش دادن پاسخ‌های آنان ، پشت در میایستد . آنها هنگام ورود ، زنجیر پای زندانیان را باز میکنند . سپس درباره قتل شاه ، اتحاد مسلمانان ، وسید جمال الدین سؤالاتی مینمایند . آنها هم بدون ترس و وا همه ، بطور صریح و قاطع جواب میگویند . هنگام خدا حافظی که میخواستند مجدداً زنجیرها را پیاپایشان به بندند ، شیخ احمد روحی خطاب با آصف الدوله و همراهان کرده میگوید : «اگر میدانستید این چه زنجیری است آنرا از زرناب مستور داشته و برای افتخار ملك و ملت حفظ میکردید.»^۲

ولیعهد که کاملاً بگفتار آنان گوش داده بود ، از این سخن خشمناک می‌گردد . بعداً دستور میدهد تا سختگیری بیشتری شود . بطوری که میرزا لطف الله میگوید :

در این کانون ستم ؛ زجرها و شکنجه‌های فراوان و طاقت فرسایی باین ستمدیدگان

۱- مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۲۰

۲- مجله محیط ، شماره سوم شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۲۶ ص ۴ و ۲۱ مقاله بقلم : آقای محیط طباطبایی .

بی‌حاشی می‌دهند^۱. ولی آنها در تمام این احوال، دارای روحیه قوی بودند. آقای دکتر ملکزاده می‌گویند: «میرزا صالح خان وزیر اکرم میگفت در ملاقاتیکه من از آن سه نفر در محبس تاریک و مرطوب تبریز کردم اعتماد بنفس و نیروی فکری میرزا آقاخان که از شخصیت فوق‌العاده او حکایت میکرد، قدرت ایمان و سربلندی و فصاحت بیان که از شیخ احمد روحی مشاهده کردم و تسلیم و رضا و متانتیکه در خیرالملک یافتم چنان مرا تحت تأثیر قرار داد و روحم را آشفته کرد که تا زنده هستم آن ملاقات غم انگیز را فراموش نمیکنم.

میگفت این مردان فوق‌العاده، نه فقط از کرده خود پشیمان نبودند و افسردگی در چهره آنان دیده نمیشد بلکه آنچه را که برای نجات ملت از قید ظلم و استبداد و بدست آوردن آزادی کرده بودند مباحثات میکردند چنانچه شیخ احمد روحی بایک متانت فوق‌العاده بمن گفت: «اگر شما قدر این زنجیری که بگردن ماست میدانستید آنرا باطلا میساختید.»^۲

مذهب این سه تن

نظر به اینکه این سه نفر در استانبول، در زمینه اتحاد مسلمانان، با سیدهمکاری داشته‌اند، و از طرفی نسبت «بایگری» و «ازلیگری» را به آنها داده‌اند؛ لازم دیده شد که، بحث مختصری در این زمینه بشود. البته بحث در این مقال محتاج به بررسی و کنجکاوای بیشتری است. اما در اینجا به اختصار فناعت می‌شود.

در مورد «حاج حسن خیرالملک»، این اتهام بسیار ضعیف است و کمتر دیده شده است که از او به طور مجزا به نام «بابی» یا «ازلی» نام برده شود. درباره «شیخ احمد روحی» به خاطر اینکه داماد صبح ازل بوده است و با آقاخان به اصطلاح «با جناق» بوده؛ ابتدا این انتساب تقویت می‌گردد؛ ولی فقراتی که در اواخر این بحث خواهد آمد، این انتسابات را در مورد هر سه تن تضعیف می‌نماید.

۱- شرح حال و آثار سید ص ۶۵

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت جلد اول ص ۱۸۱

«آقاخان» هم که داماد صبح‌ازل بوده است و چون دوست‌هم‌زمش «روحی»، از مشاهیر از لیان به حساب می‌آمده است، از این انتساب برکنار نمی‌ماند. و به قول مؤلف «اندیشه‌های میرزا آقاخان»، وی ابتدا به فرقهٔ بابیه می‌گراید، ولی بعدها از آن فرقه دست کشیده، به فرقهٔ «ازلیه» می‌پیوندد.^۱ از گفتار آقاخان بخوبی معلوم می‌شود که نسبت به فرقهٔ بابیه نظر خوشی نداشته است و این انتساب را رد می‌نماید. چنانکه دربارهٔ «سید باب» گوید: «سید باب ... دارای يك علم کافی یا قدرتی وافی نبود. ناچار افتخار دولت خود اسلام را قرار داده، و اعتبار ملت خویش را تشیع ... و حجت خدایی خود را عربی گفتن و نوشتن غلط، و برهان ربوبیت خویش را تطابق عدد ابجدی اسمش با لفظ رب ...»^۲

باز در ضمن یکی از نامه‌های خصوصی خود به ملکم، شرح گفت و شنودش را با پسر یکی از «اوصیای باب» می‌دهد و چنین می‌نویسد:

«این شخص به عثمانی آمده است و از ترس مسلمانان به تبدیل لباس در میان ارامنه بسر میبرد. با بنده يك نوع خصوصیتی دارد زیرا که مرا مغل آسایش خود نمی‌یابد ... هر چه می‌خواهد می‌گوید. من هم اغلب با او مجادله می‌کنم و می‌گویم سخنان شما اغلب موهومات است»^۳

ولی از مطالعهٔ آثار آقاخان، معلوم می‌شود که وی نه تنها به مذهب تشیع خرده گرفته است بلکه گاهی اسلام را نیز مورد انتقاد قرار داده است^۴ و در ضمن همان مقالات نیز خود را مسلمان خوانده است. در کتاب «صد خطابه» گوید:

«چون من که نویسندهٔ این کتابم مسلمانم و صاحب عرف اسلام از تکفیر علما بزحمت صرف نظر کرده»^۵

و گاهی در مدح اسلام، زبان گشوده است و به قول آقای آدمیت بارها می‌گوید:

-
- ۱ - اندیشه‌های ص ۱۳۳
 - ۲ - صد خطابه، خطابهٔ بیست و ششم (نقل از کتاب اندیشه‌ها ص ۱۳۴)
 - ۳ - نامهٔ بدون تاریخ به ملکم (نقل از اندیشه‌ها ص ۱۳۵)
 - ۴ - سه مکتوب، تألیف آقاخان (نسخهٔ خطی - کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه)
 - ۵ - صد خطابه، خطابه دوازدهم (نقل از: اندیشه‌ها ص ۱۷۷)

«اصول شرع محمدی از همه ادیان با میزان عقل درست تر است.»^۱

اگر عبارات اخیر را مبنی بر توریه و تقیه وی ، در قبال انتقاداتش از اسلام فرض کنیم و او را بر مخالفت با اسلام باقی بداریم ، شواهد و قرائن زیر اعتقاد او، و دوستان مبارزش را به اسلام، معلوم می‌دارد :

۱- قرینه نخست، نظر مساعد و رأی موافق، آقاخان درباره حقیقت دین اسلام است که در بعضی از نوشته‌هایش متجلی شده است . و ما از دو رساله‌اش ، گفتارش را به عنوان شاهد ذکر می‌کنیم :

الف - آقاخان در اواخر رساله « انشاءالله ماشاءالله » ، که از « سلطان محمد فاتح » سخن می‌گوید ؛ توضیح می‌دهد که ، رومیها موقعی شکست خوردند که با علمائشان در «جامع ایا صوفیه» ، سرگرم گفت و گو از عالم لاهوت و ناسوت و نحوه اصابت مینح به لاهوت یا ناسوت حضرت مسیح بودند . آنگاه از علمای ایران خصوصاً عرفا و شیخیه‌چنین انتقاد می‌کند :

«اینک حال علمای ایران خصوص عرفا و شیخیه امروز همانطور شده است . فاعتبروا یا اولی الابصار مسائل مهمه خیلی با معنی را که اصل اساس اسلام بآنها بسته است ، نسیاً منسی و مسکوت عنه گذاشته‌اند ولی از هر گوشه يك عارف نیم چه بیرون می‌آید بهوای ریاست ، پاره عرفان پوسیده بقالب میزند و خود را نایب خاص امام عصر میخواند و باقی مسلمانان دیگر را کافر و ناصبی و مرتد دانسته لعنت بر آنها را تجویز مینماید بلکه تبری از آنها و بغض اخوان دینی را جزء دین قرار می‌دهند ... تمام معلومات ایشان عبارت از همین چیزها شده نام آنها را علوم آل محمد گذارده‌اند استعینالله مما یفترون»^۲

باز در چند سطر پایین تر، از بیداری فرنگیان و غفلت مسلمانان سخنش اینست؛
«فرنگیان همه محاسن دین اسلام را اتخاذ نموده‌اند فقط يك اسم خالی آن مانده باکمال تأسف بعلماه مسلمانان بشارت میدهم که تا چند سال دیگر اسم اسلامیت

۱- صدخطابه ، خطابه بیست و پنجم (نقل از : اندیشه‌ها ص ۱۷۷)

۲ - انشاءالله ماشاءالله ، تألیف آقاخان کرمانی (نقل از روزگاری که گذشت ذیل ص ۹۴ و ۹۵)

را هم از ما خواهند برد و ما را امت مسموخته حساب خواهند کرد . علما و مشایخ و مرشد ماچنین [تصور] میکنند که این ریاست بلا استحقاق و خرسواری مفت برای ایشان دائماً خواهد ماند و همیشه سلطنت لایزال خواهند کرد ...

دیگر نمیدانند جهالت دائمی خلاف عدل الهی است عنقریب عقلمنور و چشمها روشن و باز خواهد شد و حقیقت و زلال دیانت اسلام بدون خرافاتی که بدان افزوده اند بمیان خواهد آمد.^۱

ب - آفاخان در کتاب «حکایت قهوه خانه سورت»، مباحثه بین جماعتی، از قبیل : حکیمی منکر خدا، و پارسی زردشتی و یهودی سمسار و یکی از وکلای پروتستان و ترکی از صاحب منصبان سورت و فقیهی از اهل نجف و سیاحی از کرمان و شخصی از طایفه بابی (سلیمانخان مبلغ) را بیان کرده است . و هر یک بر حقانیت مذهب و مسلک خود سخن رانده اند. در پایان ، آن جماعت متفقاً، از شخصی به نام «میرزا جواد شیرازی»، که استاد آفاخان بوده است^۲، و او در کتاب مذکور تعریف زیادی از وی کرده است، نظرش را می خواهند. آفاخان، نظر استادش را که در تعریف و تمجید از اسلام است، با این عبارات بیان می کند :

«اما اگر بحسب واقع و ظاهر ... منشاء عقاید مرا بلکه مجمع عقاید کل فرق و اقوام دنیا را بنخواهید قران کریم و دین مبین اسلام است. اما کدام اسلام، آن اسلام حقیقی که همه مردم از دست او سالمند و سلامت همه آفاق در زیر یک کلمه آنست و مبادی کل ادیان و ملل در آن دین مبین روشن و آشکار میباشد. آن اسلامی که بدون تحریف غالین و ابطال مبطلین روز نخست خدایتعالی بر پیغمبر خود نازل فرموده ... آن اسلامی که باو هیچیک از ادیان روی زمین طرف واقع نمیشود، هیچیکدام را رد و ابطال نمیکند؛ بلکه مصدق و مثبت کل ادیان و جامع همه شرایع و منشاء همه مذاهب است، مصدق المابین بدیه من الرسل. آن اسلامی که چراغ خود را انوار مقدس علم قرار میدهد و جهالت و ظلمت را لازمه دیانت قرار نمیدهد، آن اسلامی که کل طوایف روی

۱- انشاءالله ماشاءالله (روزگاری که گذشت ذیل ص ۹۶ و ۹۷)

۲- اندیشهها ص ۴۹ و ۵۱

زمین را متحد میسازد و نزاع را از میان همه فرق برمیدارد ...
آن اسلامی که فوق‌کره طبیعت ایستاده بهمه موجودات بنظر واحد نظر میکند
و هر چیزی را در جای خود نیکو می‌بیند ... آن اسلامی که فرنگیان بیرکت اتخاذا
پاره‌ای مواد آن بدرجات عالیہ ارتقاء جسته و مسلمانان بواسطه ترك همه آن حقایق
تنزل عظیم نمودند.^۱

۲- قرینه دیگر اینست که: یکی از بزرگترین هدفهای سید اتحاد بین مسلمانان
بوده است. او که در موقعیتهای مناسب در تعقیب این فکر بوده است، در استانبول نیز
فرصت مناسبی برای تعقیب این هدف پیدا کرده، مشغول فعالیت می‌شود. آقاخان و
دوستانش که در استانبول با سید آشنا می‌شوند، در این هدف با وی همکاری می‌کنند.
۳- آقای محیط طباطبایی، روایت زیر را، از قول میرزا صالح وزیر اکرم چنین
نقل کرده‌اند:

«میرزا صالح وزیر اکرم می‌گفت: حضرات در مجلس همیشه مشغول عبادت و
تلاوت قرآن بودند شیخ احمد روحی که آهنگ دلکشی در قرائت قرآن داشت چنان
صوت او جاذب بود که هنگام تلاوت او همه کارکنان خلوت و لیعهد در اطاق مجلس جمع
شده بقرآن خواندن او گوش میدادند و غالباً بر مظلومی او گریه میکردند.»^۲

۴- باز به قول آقای طباطبایی، در آخرین روز حیات آقاخان و دوستانش؛ ولیعهد
که با آنان سؤال و جواب می‌نماید، آخر به تنگ آمده، دشنام می‌دهد که شما «بانی و
بیدین» هستید. شیخ احمد که تند مزاج بوده می‌گوید: «تو دروغ می‌گویی ما کافر
نیستیم بلکه مسلمان حقیقی و طرفدار وحدت مسلمین هستیم.»^۳

۵- شاهد دیگر اینست: «شیخ احمد روحی» که از دوستان صمیمی و یكدل
«آقاخان» و «خبیرالملک» بوده است و با آنان همفکری و همکاری داشته است، مهربی

۱- حکایت قهوه‌خانه سورت، تألیف میرزا آقاخان کرمانی ص ۷۰ و ۶۹ (نسخه خطی- کتابخانه
مرکزی دانشگاه)

۲- مجله محیط شماره ۳ شهریور ۱۳۲۶ ص ۲۱

۳- مجله محیط شماره ۳ شهریور ۱۳۲۶ ص ۲۲

تهیه کرده بود که روی آن این بیت را کنده بود :

« داعی اتحاد اسلام احمد روحی آمده نامم »^۱

و حتی در نامه‌ای که از طرابوزان برای مادرش می‌فرستد ، تصریح دارد ، که در راه اتحاد مسلمانان کوشیده است.^۲

استنباط : نگارنده از مجموع مطالب این قسمت به این شرح است : خبیر الملک ، چون از نظر سیاسی ، با آقاخان و روحی همکاری داشته است ، و گفتیم که این دو از ازلیان بوده‌اند ؛ از این اتهام ، در امان نمانده است . دو تن اخیر نیز تا قبل از آشنایی با سید از معارف ازلیان بوده‌اند . و چون مردانی اهل فضل و تحقیق بوده‌اند ، و از طرفی ، بعد از آشنایی با سید ، مدتها با وی محشور می‌گردند . او بارها نمایه‌های مستدل خود ، چهره واقعی اسلام را که عاری از هر خرافه و پیرایه‌ایست ؛ با بیانی قاطع و نافذ به آنان معرفی می‌نماید . و آنان نیز از آن مسلک دست کشیده ، به اسلام می‌گروند* و در زمینه اتحاد مسلمانان ، فعالیت می‌کنند . اما به سبب آنکه مبارزه شدیدی با حکومت استبدادی ایران داشته‌اند ، دولت ایران مایل نبوده است که این خبر در ایران شایع شود . زیرا حکومت ایران ، از شهرت ازلی بودن آنان در آن موقعیت ، به نفع خود بهره برداری می‌کرده است . و شاید تاکنون هم به همین لحاظ ، به زعم اکثریت قریب به اتفاق مردم ، در این شهرت مانده‌اند .

آقای دکتر حسن پزشکیزاد ، راجع به برگشتن آقاخان و روحی ، از فرقه ازلی

گویند :

دمیرزا آقاخان و حاجی شیخ احمد روحی را بابی یا بهایی گفتند این نسبت تا درجه‌ای در اوایل مصداق داشت زیرا دختران صبح ازل را بزنی گرفتند و در سلک فرقه ازلی در آمدند لیکن بعداً باسلامبول رفته و با سید جمال‌الدین پیوستند از فرقه

۱- مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۲۱

۲- متن نامه روحی به مادرش (نقل از اندیشه‌ها ص ۲۸۰)

* - کسروی ، حتی در مورد روحی و آقاخان گفته است که « در پایان کار بسید جمال‌الدین اسدآبادی پیوسته و باز بمسلمانی گراییده و بهمدستی او به اتحاد اسلام کوشیده‌اند » (تاریخ مشروطه ایران ص ۱۳۶)

ازلی برکنار شده بدین اسلام در آمدند.^۱

گشتاری جاگداز

صبح روز ششم صفر ۱۳۱۴ ، پیکی شوم و نا مبارک، که بکتمان راز معروف بود، از طرف شاه و صدراعظم ، نامه‌ای محرمانه، دایر بفرمان کشتن سه زندانی تازه وارد ، برای ولیعهد به تبریز می‌برد.^۲ عصر همانروز ، محمد علی میرزا ولیعهد ، باتفاق میرغضب، در صحن باغ خانه خود حاضر میشود (قطعاً برخی دیگر هم، بعناوین مختلف همراه بوده‌اند) . بعد هر سه را احضار نموده، پس از يك گفت و گو و مشاجره مختصر، بمیرغضب دستور میدهد که، هر يك را در زیر درخت نسترنی که در حیاطش بوده ، سر ببرد.^۳ او میخواست این سه تن در نهایت مشقت کشته شوند . بهمین سبب، کردن دومی را موقعی زدند که، جسد خون آلود دوست و همدم و همراز چند لحظه قبلش، در برابر دیدگانش در حال نزع و جان‌کندن بود. سومی راهم بهمین ترتیب سر بریدند. و خودش تمام این منظره رقت بار را، به قول آقای محیط طباطبایی، از پشت همان درخت نسترن، و با بگفته مرحوم قزوینی، از «بالاخانه»، در حال نشستن مشاهده میکرد. آری دژخیمان این چنین ، و قیحانه آزادگان را در پای دیو استبداد قربانی کردند. تعجب اینجاست که، با چنین کارنامه‌های ننگین، از طرف برخی، حمایت هم میشوند! آنگاه بفرمان ولیعهد پوست سرها را جدا کرده و در آن‌گاه می‌ریزند . باز بنا بگفته آقای محیط طباطبایی ، ولیعهد «این سرهای افتخار و آزادگی» را که، بوسیله همان قاصد نحسی که فرمان قتل فجیع صاحبان آنها را برده بود برای ارسال به طهران به‌وی می‌دهد^۴ تا انجام وظیفه خود را در راه خدمت بدین و وطن ثابت کرده باشد! کیست که جنایات

۱ - روحيات شرق و غرب ، تأليف دکتر حسن پزشکزاد ص ۲۲۹

۲-۳- مجله محیط شماره ۳ ص ۲۲

* - آقای محیط طباطبایی که مضمون این نامه محرمانه را ذکر کرده‌اند برای نویسنده معلوم نیست که، نامه‌ای که محرمانه بوده، و بنا بگفته خود آقای طباطبایی، آنرا یکی میدهند که در پنهان کردن راز معروف بوده است؛ ایشان چگونه از متن آن مطلع میشوند؟ و همچنین هنوز برای نویسنده روشن نیست که کشتن این سه نفر بترتیب مذکور، و ارسال سرهای پرازگاه مطابق فرمان شاه و صدر اعظم بوده، یا اینکه ولیعهد جدید خواسته خوش خدمتی کرده باشد؟.

پادشاهان ستمگر قاجار را بشنود و نفرتی عمیق در دل نکیرد؟

خلاصه بعد از این قتل فجیع و دردناک، فراشان سرهای پوست‌کنده را در کنار رودخانه سرخاب «آجی چای» تبریز، در زیر شنها پنهان نموده، تنهای بیسر را هم، در نقطه دیگری پای دیواری نهاده، دیوار را بر آن اجساد فرو می‌ریزند.^۱

کفن و دفن محرمانه

عصر روز هفتم ماه صفر (یعنی فردای این حادثه مولم)، کودکانی که در ساحل رود سرخاب تبریز، مشغول بازی بودند آن سرها را از زیر شنها پیدا میکنند. بدین جهت عده‌ای بدور آنان جمع میشوند. از قضا، نوکر آصف‌الدوله نایب‌الایاله که از آنجا میگذشت، از جریان باخبر شده، ما وقع را برای ارباب خود بیان مینماید. آصف‌الدوله (که بنا بقول آقای دکتر ملکزاده همان میرزا صالح خان است که در اواخر عمر این لقب را گرفته بود).^۲ پس از اطلاع، فوری دستور میدهد که آن سرها را نزدش ببرند و چون قبلاً از ماجرا مطلع شده بود میدانست که آن سرها متعلق بچه‌کسانی بود، پس از تحقیقاتی که مخفیانه کرد، از محل آن اجساد نیز مطلع میگردد. لذا شبانه دستور میدهد که، آن تنهای بیسر را که در نقطه دیگری، در زیر «آوار» پنهان بود بیرون آورند. آنکاه پس از غسل و کفن، در گورستان جلو «سید حمزه» پهلوی هم، بخاک میسپارند. و چون صاحب سرها شناخته نمیشد. هر سری را بالای جسدی می‌نهند.^۳

آقای دکتر ملکزاده میگویند: «میرزا صالح خان میگفت بدستور من آن سرهای بی‌تن و تنهای بی سر را از زیر خاک و خاکروبه بیرون آوردند و در قبرستان دفن کردند.»^۴

مرحوم محمد قزوینی، در تأیید مطالب فوق‌گوید: «شب بعد (یعنی شب بعد از واقعه - نگارنده) میرزا صالح خان وزیر اکرم نایب‌الحکومه آذربایجان محرمانه فرستاد نعشها را بیرون آورده غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند»^۵

۳۹۱ - مجله محیط شماره ۳ ص ۴

۴۰۲ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ۱۸۱

۵ - مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۲۰

کشمکش دولت ایران با دولت عثمانی برای استرداد سید جمال‌الدین

در فصل پیش، اجمالاً از جریان دستگیری سه تن از کسانی را که در پیرامون اتحاد مسلمانان، وضدیت با حکومت استبدادی ایران، در استانبول باسید فعالیت می‌کردند؛ بحث شد. و نیز با پیش آمدن قتل شاه، انتقال این سه تن از طرابوزان، بحسب منزل محمد علی میرزا، در تبریز؛ و سپس کشته شدنشان را ملاحظه کردید. حالا از ماجرای سید که پس از کشته شدن شاه، محرك اصلی در این واقعه او را میدانستند، و ظاهراً در آنجا در تحت نظر و حتی در توقیف و حبس قرار می‌گیرد، بحث خواهیم کرد. و خواهیم دید که چه کوششهایی از طرف دولت ایران، بوسیله میرزا محمودخان علاء‌الملک سفیر کبیر ایران در استانبول شده است.

وقتی از جانب شاه و امین‌السلطان، بعلاء‌الملک سفیر ایران، دستور داده میشود که، انتقال سید را بطهران، از سلطان عبدالحمید بخواهد؛ علاء‌الملک بعد از بیست و دو روز از واقعه قتل شاه، نامه زیر را برای امین‌السلطان می‌فرستد:

«دهم ذی‌حجه ۱۳۱۳ در باب‌شیخ جمال اصرار تمام دارم که او را بسرحدداران ایران تسلیم نمایند و مفاصدیکه از او بظهور آمده و می‌آید همه را باعلیحضرت سلطان بتوسط صدراعظم و وسایل دیگر معلوم داشته است و بسدراعظم صریحاً گفتم که شما موافق بندچهارم مقاوله‌نامه اخیر که در ۱۲۹۱ ما بین سفارت و بابعالی منعقد شده است مجبورید باینکه هروقت سفارت یکنفر از تبعه ایران را بخواهد طرد و نفی نماید لدی‌الظاهر معاونت لازمه و مقتضیه منظور دارید. برای دولت عثمانی ابدأ حرف و غذری در حمایت او نمائند است اعلیحضرت سلطان هم به تسلیم او راضی شده ولی به بعضی ملاحظات که دارد مثلاً میخواهد معلوم دارد که از هم مذاق و دوستان او از عثمانیهاکی هستند و برای وجود خودشان محل ملاحظه نباشد قدری تأمل دارد که اطراف کار را محکم کرده

آنوقت فرار تسلیم او را بدهند از قرار مذکور بیست نفر پلیس دور خانه شیخ جمال کشیک میدهند. *

۱ - سیاستگران دوره قاجار، تألیف خانم ملک ساسانی ص ۲۱۴

* - ناظم الاسلام کرمانی در صفحات ۶۷ و ۶۸ کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» نامه‌ای را ازسید که یکی از دوستان خود نوشته، نقل میکند. چنانکه از متنش برمیآید؛ آنرا در همین ایام که در زندان ویا توقیفگاه بوده نوشته است. اما آقای صادق نشأت در مقاله مندرج در صفحه ۱۳۶ کتاب شرح حال و آثار سید، معتقدند که سید این نامه را از کرمانشاه نوشته است. و حال اینکه متن نامه برخلاف نظر ایشان است

آقای تقی زاده اصلاً در صحت انتساب آن سید تردید کرده، گفته است:

« يك كاغذ ديگر از او خطاب به بيكي از دوستان » نیز در همان کتاب (منظور تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام است - نگارنده) که بنظر اصلی نمی آید و شاید مجمول باشد، (مجله کاوه سال ۲ شماره ۳ ص ۹)

انگیزه تردید آقای تقی زاده ظاهراً از آنجاست که معتقد است سید در نوشتن و تکلم فارسی، شیوه و لهجه عربی و افغانی داشته از این رو گفته است: در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن لهجه و شیوه عربی و شاید افغانی داشت و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزدیک است انسانرا در ایرانگیری او شبیه بیاندازد، (مجله کاوه سال دوم شماره ۳ ص ۱۰)

اگر سبک انشاء نامه سید بشاه، که روان نیست، و آقای تقی زاده از آن بر چیز نوشتن وی، بشیوه عربی و افغانی استناد کرده است؛ برخی از نامه هایش، از جمله مکتوبات خطاب به حاج امین الضرب و پاره‌ای دیگر، با انشای روانتری نگاشته شده است. محتمل است که مضمون این نامه، بواسطه شرایط خاصی که سید داشته، با سفارش وی و انشای شخص دیگری تنظیم یافته باشد و محرمانه به وسیله اشخاص محل اعتماد رد کرده باشد.

و شاید به لحاظ چنین شرایطی، نام مخاطب و امضای سید، در این نامه دیده نمی‌شود و اما نامه مورد بحث:

« من در موقعی این نامه را بدوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات نه از گرفتاری متألّم و نه از کشته شدن متوحش. خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن، حبس برای آزادی نوع، کشته میشوم برای زندگی قوم. ولی افسوس میخورم از اینکه کشته‌های خود را ندرودیم بازروئی که داشتیم نائل نگردیدیم. شمیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق را به بینم. دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی از حلقوم امم مشرق بشنوم. ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخمهای بارور مفید خود را در زمین شوره زار از سلطنت فاسد نمی نمودم. آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت هیچیک از تکالیف خیر خواهانه من بگوش سلاطین مشرق فرو نرفت. همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت. امیدواریم بایرانم بودند اجر ←

عزت بیک که از آشنایان سید بود و نزد سلطان عبدالحمید اعتبار و منزلتی داشت، در تسلیم نداشتن سیدکوشش میکرد. بطوری که علاءالملک، از تلگراف کردن به باب عالی مأیوس شده، مینویسد: «عزت بیک که در مزاج سلطان تسلط کامل دارد حامی شیخ جمال است تلگراف به باب عالی مصرف ندارد به منیف پاشا بگوئید بکاتب سلطان مستقیماً تلگراف کند.»^۱

اما سلطان عبدالحمید، چون آدم بسیار ترسویی بود*؛ به سبب بدگویی بعضی از دشمنان سید، از قبیل ابوالهدی، سلطان را مضطرب کرده، قریب باین مضامین بوی گفته بودند که: سید اگر چند صباحی در استانبول بماند، خطر متوجه شخص سلطان خواهد شد. دستی که از استانبول بایران کار کند، مسلماً اگر رأیش باشد، براحت در ارکان خلافت رخنه خواهد کرد؛ و هرکاری را انجام خواهد داد. ولی بنا بگزارش علاءالملک که خواهد آمد، سلطان در اثر سعایت دیگران و ترس فوق العاده‌ای که داشته است؛ ظاهراً تصمیم میگیرد که، سید را در خارج بگردانند؛ تا بالاخره

→
زحمت را بفراش غضب حواله کردند. با هزاران وعد و وعید به ترکیا احضار کردند این نوع منفلول و مقهور نمودند غافل از اینکه انعدام صاحب نیت اسباب انعدام نیت نمیشود صفحه روزگار حرف حق را ضبط می کند. باری من ازدوست گرامی خود خواهشمندم این آخرین نامه را بنظر دوستان وهم مسلکهای ایرانی من برسانید و زبانی بآنها بگوئید شا که میوه رسیده ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت بکمر زده اید از حبس و قتال تفرسید از جهالت ایرانی خسته نشوید از حرکات مذبحخانه سلاطین متوحش نگردید بانهایت سرعت بکوشید با کمال چالاکی کوشش کنید طبیعت بشمایار است و خالق طبیعت مددکار. سبیل تجدد بسرعت بطرف مشرق جاری است بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدن نیست شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه به قلع و قمع اشخاص. شماها تا قوه دارید در نسخ عاداتیکه میانه سعادت و ایرانی سد سدیده گردیده کوشش نمائید، نه در نیستی صاحبان عادات. هر گاه بخواهید باشخاص مانع شوید وقت شما تلف میگردد. اگر بخواهید بماحب عادت سعی کنید، باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می کند سعی کنید موانعی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمائید گول عوام فریبانرا نخورید «انتهی» (تاریخ بیداری ایرانیان ص ۶۷ و ۶۸)

۱ - سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۴

* - در فصل آینده نمونه‌هایی که دلالت بر ترس فوق العاده این شخص دارد، بیان خواهیم کرد.

بوسیله یکی از ایرانیان کشته شود (لابد آنها با دستور مقامات ایرانی)، و این قصد سلطان خیلی سری بود، و فقط محارم نزدیکش از آن مطلع بودند. علاءالملک دردنباله گزارش بالاگوید: «از قراریکه محرمانه فهمیده‌ام مقصود عثمانیها این است که شیخ جمال را در خارج بگردانند بلکه یکی از ایرانیها او را بکشد [تا] هر دو دولت از شر او خلاص بشوند. این خبر از جای موثق است اراجیف نیست.»^۱

ولی سلطان عبدالحمید، جرئت اینکه سید را در خارج بگردانند، نداشته است. زیرا بخاطر ترس شدیدش، احتمال میداده که ممکن است وی در خارج از استانبول منشاء کله‌هایی بشود که بضرر سلطان تمام گردد. و از سوی دیگر مصلحت نمیدانسته وی را بدولت ایران تحویل بدهد. چه در آن صورت، با خشم زیاد سفیر ایران و شاه و امین‌السلطان، اعدام وی قطعی بود. و باکشتنش، بعید نبود که طرفدارانش، بخاطر خونخواهی بر علیه سلطان عثمانی، و دربار ایران، اقداماتی کنند. این مسائل و موضوعاتی نظیر آن، خیلی در سلطان قوت داشته است. خلاصه در فکر نقشه بوده که چه کند. در نخستین مرحله تقاضای دولت ایران، مبنی بر استرداد سید، موضوع تابعیت را که بهانه خوبی برایش بوده، پیش میکشید. ولی چون بحث تابعیت به نتیجه نمیرسد، مدتی سرمی‌پیچاند. باز در اثر اصرار دربار ایران و سفیرش، این بار يك موضوع قضایی، یعنی ارائه دلیل مبنی بر شرکت سید در این قتل را مطرح مینماید. چنانکه گزارش دیگر علاءالملک اینست:

«دوشنبه ۲۲ محرم ۱۳۱۴ نامه تجدید مأموریتم را نزد سلطان بردم. سلطان با پیغام گفت دلائلی که در شرکت سید جمال‌الدین بقتل شاه دارید بنویسید جواب دادم داخل این مسئله نمیتوانم بشوم. در تبعید تبعه طرفین بخاک یکدیگر تا حال دلیل اقامه نشده است. به بنده فرمودند روز جمعه شرفیاب شوم آنجا شور کرده بودند صدراعظم بمن گفت تسلیم خواهیم کرد ولی فلانی هشت روز بمن مهلت بدهد بعضی ملاحظات هست باید آنها را منظور داشت که این خبیث نگرینزد سلخ محرم ۱۳۱۴ - نمره ۷۷.»^۲

۱- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۴

۲- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۵

باز سلطان که قافیه را تنگ می‌بیند، موضوع مجرمین سیاسی گذشته را بعنوان مقابله بمثل مطرح میکند. سفیر ایران باز این‌طور خبر میدهد:

«سلخ محرم ۱۳۱۴ در مسئله شیخ جمال صدراعظم میگفت در سرای همایون می‌گویند ماهم بقدر هزار نفر اشیاء از سابق در ایران داریم آنها را هم باید دولت ایران بمامسترد کند.»

مظفرالدین شاه، از دیدن این خبر ناراحت شده در حاشیه آن چنین دستخط میکند: «جناب اشرف صدراعظم، هر وقت سفیر کبیر (ظاهراً مقصود سفیر عثمانی در طهران است - نویسنده) را ملاقات کرده باو حالی نمائید که تا سید جمال را دولت عثمانی رد نکند مسلم است صفا و محبت میان دولتین نخواهد بود زیرا که بسا همچه خلاف بزرگی که سید جمال کرده، و این‌طور اسباب فساد شده و دولت عثمانی او را بایران نمی‌دهد؛ ممکن نیست که صفایی در میان باشد.»^۱

خلاصه، سفیر ایران که از این کشمکش‌ها به تنگ آمده بود و سرانجام جواب نامساعد و سر بالا شنیده بود؛ و از طرفی میخواست به اصطلاح خوش خدمتی کرده باشد؛ چنین میاندیشد که، بهتر است سید را با کسب اجازه در همانجا بکشد. بهمین سبب، باتلگراف رمز، از صدراعظم، با عبارت زیر کسب اجازه مینماید: «سلخ محرم ۱۳۱۴ اجازه میفرمائید و ادارم ایرانیان جمال را بکشند. محمود»

اما وقتی که، این تلگراف را به نظر مظفرالدین شاه میرسانند، در حاشیه‌اش چنین دستخط میکند: «این‌طور صلاح نمیدانم»^۲

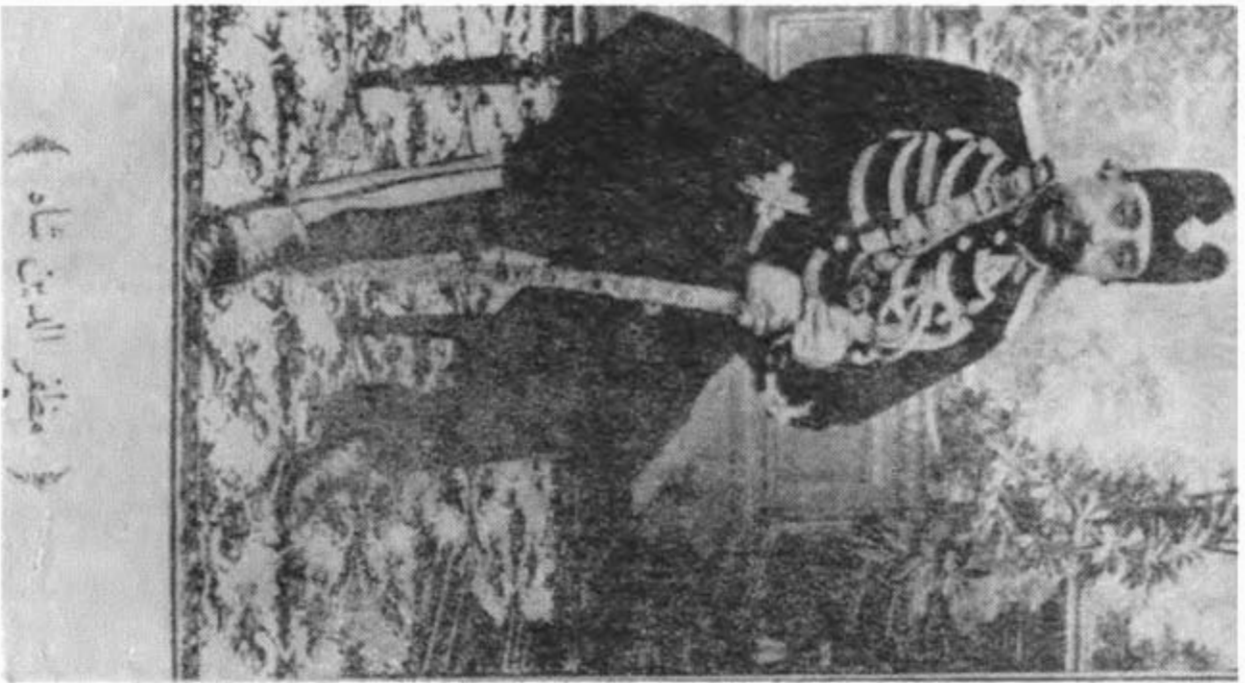
علاءالملک که تاکنون، از اقدامات خود نتیجه نگرفته بود؛ با ارسال دو تلگراف از طرف «منیف پاشا» (که گویا در آن ایام سفیر عثمانی در طهران بوده)، مسأله استراد سید را، سست میکند. سفیر ایران که تا آن وقت نتیجه‌ای از فعالیت‌هایش بدست نیامده بود، هیچ، با تلگرافهای منیف پاشا، اقداماتش سست تر میشود. و از این بابت خیلی ناراحت میگردد؛ تا که نامه‌ای دیگر برای امین‌السلطان نوشته، در انتهای

۱- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۵ و ۲۱۶

۲- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۶

آن، نیرنگ دیگر خود را، ضمن پیشنهادهایی چنین اظهار میدارد :

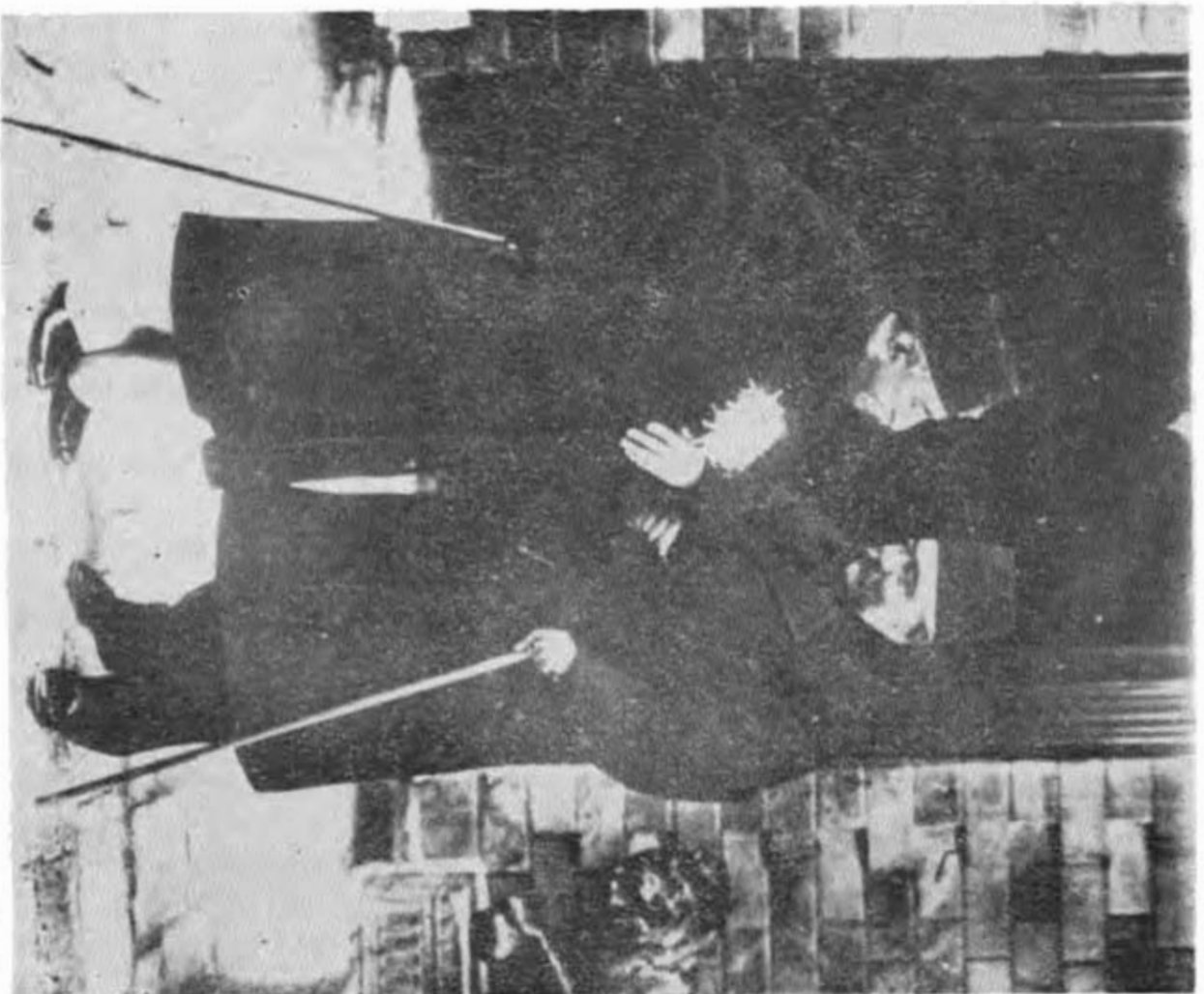
«دو تلگراف از منیف پاشا آمد که کلر شیخ جمال را سست کرد یکی اینکه از استنطاق قاتل تقصیری بگردن جمال‌الدین وارد نیامده بشرکت او در قتل شاه شهید دلیلی نیست ولی بنده از اول داخل در این مسئله نشده بود که آیا او در قتل شریک است یا نه بلکه مطابق مقاوله نامه تبعید او را بدون اقامه حجت و دلیل میخواست دیگر تلگرافی بود که بندگان همایون بهیچوجه اهمیت باین مسئله نمی‌دهند و پایی نیستند در اینجا بهمه چنین معلوم شده که فقط بنده بشیخ جمال پایی هستم اینکار بدتر از همه شد بوزیر امور خارجه نوشته بودم که حضور سیدجمال معجلاً در طهران لازم است که با قاتل رو برو نمایند از قرار تلگرافی که فرموده بودند قاتل را هم در سوم ربیع‌الاول بقصاص رسانیده اند سواد مراسله خود را که بوزیر خارجه نوشته بودم ارسال میدارم که قدری در قصاص قاتل تأخیر شود حقیقت پشت سر آنهمه اهمات و اقدامات و سخت گیریها، اگر این مسئله اینطور متروک بماند بسایر امورات و بشرف و نفوذ دولت خلل میرساند؛ باین شروط، اقدام خواهم کرد اولاً به بنده اجازه و اطمینان بدهند هر طور مقتضی دید رفتار نماید حتی موقتاً اگر لازم دید ترك اسلامبول را بکند ثانیاً در آنجا بسفارت عثمانی مساعدت نشان نداده گله نمایند سخت بگیرند و دارند تلگرافهای مصرانه بفرستند و اصرار دولت علیه را در تسلیم جمال اظهار بدارند و هر چند روزی به بنده تلگرافهای ملامت آمیز و سخت بفرمایند که وعده تو بکجا رسید دیگر آنکه اگر مقتضی شد و عرض کرد در سرحد، قشون و سوار جمع کنند. اگر یکی دو نقطه قشون بفرستند کارگذاران عثمانی باغراق باینجا راپورت میفرستند یا سلطان از شخص همایونی خواهش می‌کند در اینباب اصرار نفرمایند باز در اینجا ناموس دولت بجای می‌ماند و جمال را هم جایی محبوس می‌کنند یا کاری میشود که به نفوذ دولت بر نمیخورد والا مقصود عمل نخواهد آمد ۱۲ ربیع‌الاول - ۱۳۱۴ نمره ۲۲۳، در همین بین که سفیر ایران، چنین نامه‌ای را برای امین‌السلطان میفرستد؛ سلطان عبدالحمید در اثر اصرار زیاد دولت ایران، بظاهر تصمیم میگیرد سید را تسلیم



مظفر الدين شاه

مظفر الدين شاه

ش ۲۸



مظفر الدين شاه
اتا بک (امين السلطان)

ش ۲۷



ش ۴۱

سلطان عبدالحمید ثانی



ش ۴۰

نماید . و چون این خبر بگوش سفیر میرسد، فوراً تلگراف رمز ذیل را ارسال میدارد:
حضرت اشرف صدراعظم، اعلیحضرت سلطان راضی شدند که شیخ جمال‌الدین را تسلیم
نمایند میفرمایند گرفته تحت‌الحفظ بایران بفرستند حبس شود جمعیت دور او متفرق
شوند جواب این تلگراف زود مرحمت شود . محمود ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۱۴.^۱
سلطان، چنین وعده را میدهد؛ اما از آنجاکه بواسطه ترس زیاد وسوسه داشته
است، و از طرفی نمیخواسته روابطش با ایران تیره شود؛ متحیر بوده و نمیدانسته
چه کند . ولی باز ترجیح میدهد که، تصمیمش را بتعویق بیندازد . در همین ایام مخبر
نشریه اطلاع، گزارشی بشرح زیر بداره این نشریه میفرستد :

«ایران و عثمانی) از صوفیه بتاریخ پنجم ژولیه .
وقایع نگار اسلامبول می نویسد امروز سلطان عثمانی سفیر کبیر ایران را پذیرفته
و گفتگو در باب این بود که دولت عثمانی شیخ جمال‌الدین را بدولت ایران تسلیم کند
زیرا رعیت ایران است با بعالی این مطلب را قبول کرده ولی بجهتی که بر ما معلوم نیست
اجرای آن بتأخیر انجامیده است .

ظن غالب اینست که با وجود همه مطالب شیخ جمال‌الدین را بدولت ایران
تسلیم کنند برای اینکه روابط دوستانه [ای] که مابین دولتین ایران و عثمانی حالا
موجود است بر هم نخورد.»^۲

بعد از ارسال اینهمه نامه‌ها و تلگرافها ، بالاخره سید بایران مسترد نشد،
و تا پایان عمرش، در همانجا بود و در توقیفگاه سلطان عبدالحمید جان سپرد .
باز چون دربار عمرگ وی اختلاف است که آیا بمرگ طبیعی فوت شده یا اینکه
بشهادت رسیده است تفصیلات را در فصل آینده خواهیم دید .

۱- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۷

۲- نشریه اطلاع، یکشنبه بیست و هفتم ماه ربیع‌الاول سنه ۱۳۱۴ مطابق ۶ سپتامبر ۱۸۹۶
شماره ۲۰۰ ص ۳

مرک سید ۱

همان طور که درباره زادگاه این شخصیت تاریخی، اختلاف پیش آمد، که آیا ایرانی است یا افغانی (و سرانجام ایرانی بودنش مسلم شد). در مورد مرک وی نیز اختلاف است به این که، آیا در اثر ابتلا به بیماری سرطان، یعنی بصورت مرک طبیعی از بین رفت. یا بوسیله سلطان عبدالحمید مسموم و شهید گردید.

تاکنون این موضوع، بطور مسلم و قطعی روشن نشده است، و درباره اش سه نظریه بیان گردیده است.

دسته ای میگویند که: سید، اصلاً در اثر بیماری سرطان درگذشت.
دسته دیگر معتقدند که: وی بوسیله عمال سلطان عبدالحمید، مسموم و شهید گردید.

نظر گروه سوم اینست که: در ضمن دچار شدن به بیماری سرطان، در حین مداوا مسموم گردید.

بنظر نویسنده، با استنباط قرائن و شواهد زیر، نظر دسته سوم با مختصر تفاوتی (که بیان خواهد شد) صحیح تر بوده و با احتمال قوی، باید شهید شده باشد.

۱ - سلطان عبدالحمید آدم بسیار ترسوئی بود. چنانکه این صفت (نمونه‌هایی از آن در حاشیه آمده است) بصورت بیماری مالیخولیا در وی ظاهر شده بود.* همینکه

* - در اینجا نمونه‌هایی چند، که دلالت بر ضعف و ترس شدید این خلیفه ترسو دارد، نقل میکنیم:

الف - اطراف حمام و مستراح مخصوص سلطان عبدالحمید را تماماً از شیشه درست کرده بودند، که مبادا در وقت استحمام و قضاء حاجت، مورد سوء قصد واقع گردد.

ب - سلطان دارای قصری مجلل بود، که بوسیله پله‌های عریض و طویل و محتشمانه‌ای انسان وارد آن میشد. و در داخل قصر، تالاری مجلل و خوابگاهی که شایسته سلاطین بود دیده میشد؛ اما این دستگاه باشوکت و جلال فقط برای فریب مردم بود، و سلطان هرگز در چنین

موضوع قتل شاه پیش می‌آید، او سخت مضطرب می‌گردد و در صدد می‌شود که برای از بین بردن وی، راهی عوام پسندانه بیابد .

۲ - یکی از قرائنی که ، سید را مسموم نموده‌اند ؛ مسأله استرداد وی است .

زیرا بایش آمدن قتل ناصرالدین شاه ، سلطان عبدالحمید، به هیچوجه راضی نبوده است ، سید را به دولت ایران تسلیم نماید . از طرفی دربار ایران هم به وسیله

→

جایگاه نمی‌خواهید؛ بلکه خوابگاه اصلی وی چنین ترتیب یافته بود که، يك ذر کوچکي نزدیک این خوابگاه باشکوه قرار داشت که از آن در، چند پله می‌خورد همین که کسی پایین میرفت، بيك محوطه پر درخت سایه‌داری می‌رسید که دور تا دورش را قفسهای آهنین گذارده ، و طوطی‌های رنگارنگ درون آنها انداخته بودند، زیرا شنیده بود که طوطی‌ها هر وقت چهره ناشناسی را به بینند فریاد میکشند . از این رو، این مرغان را نزدیک اقامتگاهش قرار داده بود تا پاسبانش باشند . بالاخره از طوطی خانه بوسیله راه پله تنگ و باریکی که سمت بالا راه داشت، بيك تالار وسیعی می‌رسید که اطرافش تماماً شیشه بود و بگلخانه شباهت داشت؛ و آنجا چهل تجیر در برابر چهل نیمکت کشیده بودند. در برابر هر نیمکتی ، يك بخاری کاشی کار گذارده ، و پهلوی هر بخاری يك نشیمنگاه طوطی در زمین کار گذاشته بودند.

ج - چیزی که بیشتر بجنون شباهت داشت ، ترس از مسموم شدن بود . باین معنی که کلیه شربت‌ها و مرباها و دواخانه مخصوص خود را، در گنج‌های اطاق خود محفوظ ، کرده کلیه دواهایش را، از کارخانه‌های انگلیسی و هلندی خریده بودند .

د - از همه اینها عجیب‌تر، مسأله پیراهنهای سلطان بود. چنانکه پس از تخلیه کاخ بیلدیزه، هزاران پیراهن نهوشیده در اطاقهایش پیدا کردند که از بهترین مغازه‌های پاریس و لندن خرید شده بود. او این پیراهن‌ها را، باولمی بتوسط هر يك از سفرائش که با روپا میرفت سفارش میداد. اما در حقیقت، این پیراهن‌ها را از ترس اینکه مبادا بزرگ آلوده باشند به تن نمی‌کرد. و همیشه پیراهنهای کرباسی را، بمنوان اینکه می‌خواهد مسکین برهنه‌ای را بپوشاند؛ از بازار استانبول برایش تهیه میکردند، و خود، آنها را میپوشید (اقتباس از سیاستگران دوره قاجار صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱).

ه - خبری را که اعتماد السلطنه، در یاداشتهای روزانه خود، بشرح زیر درج کرده است؛ باز ترس و سوهنن فوق‌العاده سلطان را می‌رساند :

د یکشنبه پنجم غره رجب ۱۳۱۳ . . . بندگان همایون می‌فرمودند از قرار راپورتیکه سفیر ایران از اسلامبول نوشته وحشت و سوء ظن سلطان نسبت بمردم بدرجه ایست که باغبانباشی عمارت مخصوص عریضه از بفل در آورده بود که بسلطان عرضه دارد سلطان بتصور اینکه طپانچه می‌خواهد باو بزند باه رولور، که همیشه همراه دارد پنج تیر بیابغباشی خالی کرده بود اورا کشته بود، (روزنامه اعتماد السلطنه وقایع یومیه نسخه خطی ص ۱۷۴ - کتابخانه آستان قدس، مشهد).

سفیر خود ، علاءالملک ، پافشاری زیادی در استرداد سید می نمود . و حتی گاهی هم تهدیداتی ، مانند قطع روابط دو کشور و غیره می کرده است . سلطان هم هر چه برای گریز ، بهانه تراشی می نمود ، باز در تنگنا واقع شده ، وادار می گردیده قول به تسلیم وی بدهد . اما از آنجا که برای خلیفه متوهم و ترسویی چون سلطان عبدالحمید ، تسلیم سید مقدور نبوده و جرئت این کار را هم نداشته است ؛ باز از وعده خود سر باز می زند ؛ تا این که چاره منحصر به فرد را ، در مسموم کردنش می بیند .

ما قسمتهایی از چند نامه را ، که مبین مطلب فوق است بیان می کنیم :

الف- مظفرالدین شاه ، در حاشیه نامه علاءالملک ، خطاب به صدراعظم خود چنین دستخط می نویسد :

«جناب اشرف صدراعظم . هر وقت سفیر کبیر را ملاقات کرده باو حالی نمائید که تا سید جمال را دولت عثمانی رد نکند مسلم است صفا و محبت میان دولین نخواهد بود زیرا که با همچه خلاف بزرگی که سید جمال کرده و اینطور اسباب فساد شده و دولت عثمانی او را بایران نمیدهد ، ممکن نیست که صفایی در میان باشد.»^۱

ب - علاءالملک که از مذاکره با صدراعظم عثمانی در این باره نتیجه نمی گیرد ، به او می گوید : «حقیقه اگر اینطورها باشد من استعفا میکنم و اسباب نقار فیما بین دو دولت اسلام نمیشوم زیرا میدانم اگر جمال را ندهید حوادث ناگوار بروز خواهد کرد.»^۲

ج - سفیر ایران ، در نامه دیگری خطاب به امین السلطان گوید : «تلگرافهای مبارک که رسید بصدراعظم و وزیر خارجه سخت حرف زده و گفتم اگر جمال را ندهید ، در صورت غیر رسمی حالا میگویم دولت ایران ، لابد مرادوات خود را قطع خواهد کرد.»^۳

۳ - متن يك تلگراف و قسمتی از دو نامه ، که ذیلاً نقل میشود ، مؤید روشنی

۱ - سیاستگران دوره قاجار ، نامه پنجم سلخ محرم ۱۳۱۴ ص ۲۱۶

۲ - سیاستگران دوره قاجار ، نامه هفتم سلخ محرم ص ۲۱۷

۳ - سیاستگران دوره قاجار ، نامه دهم ص ۲۱۹

است بر این که هم دولت ایران و هم دولت عثمانی پس از واقعه قتل‌شاه، به فکر کشتن سید بوده‌اند؛ منتها، دنبال فرصت مساعد و راه مناسب می‌گشته‌اند.

الف - تلگراف رمز محرمانه از علاء‌الملک به مظفرالدین شاه:

«سلخ محرم ۱۳۱۴ اجازه می‌فرمائید وادارم ایرانیان جمال را بکشند. محمود.»^۱

مظفرالدین‌شاه در حاشیه دستخط می‌کند: «اینطور صلاح نمیدانم.»

ب - نامه «خیلی محرمانه» ای‌راکه، علاء‌الملک بخط خودش برای دربار ایران

نگاشته است:

«چاره منحصر اینست که محرمانه بحضرت ولیعهد دامت شوکه‌العالی دستورالعمل

داده‌شود از الواط دهخوارقان یا جای دیگر تبریز، سوای مغان که حدس بچاکر میرود

خوب نیست، دو نفر را چیز داده امیدوار فرموده بفرستند، اینجا آمده باجمال راه

آمد و شد پیدا کرده، بجزایش برسانند.»^۲

مظفرالدین‌شاه در حاشیه این نامه می‌نویسد: «به آنطورها ممکن نیست و

صلاح نمیدانیم.»

ج - از متن نامه علاء‌الملک، که مؤید بر تصمیم عثمانیها به کشتن سید است؛

معلوم میشود:

«از قراریکه محرمانه فهمیده‌ام مقصود عثمانیها این است که شیخ جمال را در

خارج بگردانند بلکه یکی از ایرانیها او را بکشد [تا] هر دو دولت از شر او خلاص

بشوند این خبر از جای موثق است اراجیف نیست.»^۳

مظفرالدین‌شاه در حاشیه این نامه این دستخط را می‌نویسد: «جناب اشرف

صدراعظم، مشیرالملک* را بفرستید جداً در اینباب با منیف‌پاشا حرف بزنند خود او

۱- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۶

۲- اسناد وزارت امور خارجه، نامه خصوصی بدون تاریخ علاء‌الملک (نقل از اندیشه‌ها ص ۳۲).

۳- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۱۴

* مقصود میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی، است. که در آن وقت، مشیرالملک و کفیل وزارت امور خارجه بوده است (توضیح از مؤلف سیاستگران دوره قاجار).

را هم خبر نمائید يك روز بيايد حضوراً فرمایشی که لازم است بکنم خیلی واجب است. ۴

۴ - قرینه دیگر اینست که در مجله کابل بعبارت زیر نقل شده است :
در اواخر سال در زنج او يك مرض نو ، ظهور و متعاقباً توسع کرده در نتیجه از طرف دوکتورها [دکتر] فهمیده شد که «مرض سرطان است.»
سید جمال‌الدین افغان بنا بر این برای تداوی خود و رفتن به «ویانه» از سلطان عبدالحمیدخان اجازه خواست اما سلطان مذکور اجازه نداد.^۱
سه روایت زیر ، که از کتاب سیاستگران قاجار ، بترتیب در اینجا نقل میشود؛ مؤید بر مسموم شدن وی میباشد :

۵ - «سید برهان‌الدین بلخی* که از دوستان سید جمال‌الدین بود و در مدت توقف سید در اسلامبول همیشه نزد او می‌رفت در سنوات ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ هجری شمسی که من (یعنی خان ملک ساسانی - نویسنده) در اسلامبول بودم متجاوز از نود سال داشت و اغلب با من محشور؛ بود برای من چنین حکایت کرد که روز قبل از وفات سید بدیدنش رفتم حالش بسیار خوب بود در اطاق قدم می‌زد و سیکار برگی می‌کشید.»^۲

۶ - «چند نفر از نزدیکان سلطان برای من حکایت کردند که چند ماه پیش از فوت سید جمال‌الدین سلطان امر کرده بود که از خانه بیرون نیاید او هم بجائی نمی‌رفت.»^۳
۷ - «یکی از مریدان وفادار سید موسوم به عبدالحسین همدانی که از ایران همراه سید با اسلامبول رفته و تا روز آخر با او بود و در هنگام توقف من در اسلامبول دلالی قالی می‌کرد میگفت که سید جمال‌الدین تا روز آخر صحیح و سلامت بود»^۴

۱ - مجله کابل سال ۳ شماره ۳ ص ۳۸۴

۲ - سیاستگران دوره قاجار ص ۲۲۱ و ۲۲۲

* - سید برهان‌الدین بلخی (پسر صاحب اختیار)، یکی از دوستانش بوده است. سید مطابق عکس موجود، در سال ۱۳۱۳ قمری عکسی بوی اهداء کرده است .

** - صحیح و سلامت بودن سید تا روز آخر، بشهادت مرید وفادارش «عبدالحسین همدانی»، مطابق است با آن قسمت از روایت سید برهان‌الدین بلخی، که گفته است «روز قبل از وفات سید بدیدنش رفتم حالش بسیار خوب بود.»

شب آخر عمرش درد دندان گرفت . صبح بمن گفت يك طبيب دندانناز بياورم يكي از نوکرها که از طرف سرای سلطان مأمور خدمتش بود دوید و جمیل پاشا طبيب مخصوص سلطان را خبر کرد جمیل پاشا که وارد شد، سید همان طرف دندانش که درد می کرد با دست گرفته در اطاق راه می رفت با جمیل پاشا نشستند سید از درد دندان شکایت کرد جمیل پاشا از نوکر خودش کیف دوا خواست، او هم بلافاصله آورد. آنوقت دوائی در آورده بدندان سید زد. هنوز جمیل پاشا از درخانه بیرون نرفته بود که فریاد سید بلند شد و لختی نگذشت که دهان و حلق سید بقدری ورم کرد که خفه شد. با وجود اینکه پیش از ظهر وفات کرد جنازه اش را شب شستند و دو نفر لالای سیاه* از سرای آمدند تابوتش را برداشته در مزار تربت یحیی افندی که وصل بباغ ییلدیز است بخاک سپردند.***^۱

دو روایتی که ذیلاً از قول شکیب ارسلان نقل میشود؛ مؤید بر نظریه نویسنده است :

۸- شکیب ارسلان گوید: پس از پیداشدن سرطان در دهان سید، سلطان دستور داد «اسکندر پاشا قمبرورزاده» بزرگترین پزشک کاخ سلطان، که نزدش بسیار مقرب بود؛ جراحی کرد اما سودی نبخشید، و پس از چند روز جان سپرد. ولی مردم، بخاطر وسواس عبدالحمید سووطن بردند. میگفتند ممکن است، عمل جراحی یا شست و شوی زخم، خوب انجام نشده باشد. آنگاه شکیب ارسلان در دنباله مطلب بالا چنین میافزاید: «دوست من علامه خاور شناس «کنت لاون اوستروورگ»، مترجم کتاب «الاحکام السلطانية للماوردی»، در این اوقات در لوزان (ماه نوامبر سال ۱۹۲۳) برای من حکایت نمود که: سید با او دوست بوده، پس از جراحی او را پیش خود خواسته گفته است،

۱- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۲۲

* - «لالای» بغلامان سیاهی اطلاق میشده که زبانشان را برای حفظ اسرار بریده بودند (نقل از سیاستگران دوره قاجار ص ۲۲۴).

** - وفات سید هنگام ظهر، و تفسیل و تکفینش در شب، و آنگاه حمل تابوتش بوسیله «لالای» (غلامان سیاه زبان بریده) آنها باز در همان شب، و سپس تدفینش در محله دور دست استانبول؛ خود قرائن و شواهد دیگری است بر نظریه ما .

سلطان مانع شد که حز جراح مخصوص وی جراحی کند و اینک پس از جراحی، درد شدیدتر شده. جراحی فرانسوی که محل اطمینان باشد بفرستد تا زخم را بنگرد. وی دکتر «لاردی» را فرستاده، این دکتر هنوز زنده و در ژنو در کشور سویس اقامت دارد، دکتر دیده بود که جراحی بجزور شایسته انجام نگرفته و پس از آن شستشوی لازم را ننموده است، چند روزی نگذشته که سید زندگی را بدرود گفته است.^۱

شکیب ارسلان، وقتی که روایت بالا را برای یکی از درباریان سلطان عبدالحمید نقل میکند؛ آن شخص در جوابش میگوید:

«قمبورزاده» شریفتر از آنست که مرتکب چنین عملی شود (شاید نشود در این مورد، کلاماً بگفته این درباری اعتماد کرد). اما همین شخص مطلب دیگری را، که اماره دیگری است باین صورت نقل کرده است:

۹ - «مردی عراقی دندان ساز بنام جارج پیش جمال الدین زیاد آمد و شد میکرد. دندان های سید را درمان مینمود، اداره تأمینات او را بیول فریفته و جاسوس قرار داد، یعنی جارج دشمنی در لباس دوست شد. گوینده خود گفت: من خواستم یکبار سید را از آمیزش با جارج مانع شوم، رئیس تأمینات محرمانه مرا مانع گشت، دانستم جارج با اطلاع رئیس تأمینات پیش سید میرود و دندان های او را مینگرد. ولی سید بی خبر بود و جارج را دوست میانگاشت. و نیز گفت من نمیدانم جارج چه کرد. اجمالاً میدانم پس از واقعه شاه ایران، چند ماهی نگذشت که سرطان در فك سید از داخل دهان نمودار گشته جراحی کردند و سودی نبخشید جارج نیز پیوسته در خدمت سید بود، وی پس از سید همیشه اندوهگین و افسرده و پریشان خاطر میزیست. این آثار باعث بدگمانی ما است که شاید جارج در خرابکاری جراحی یا در ایجاد درد دستی داشته که چون سید وفات یافته وی گرفتار عذاب وجدانی شده و از این خیانت خود نسبت بچنین مردی بزرگ آزار روحی گرفتار گشته است، گو اینکه باینکار یقین ندارم ولی قطعاً جارج جاسوس بود والله اعلم.»^۲

۱۰- فرینه دیگر در مورد مدفن سید است. چه آنکه، اگر وی مورد علاقه و محبت سلطان میبود؛ اولاً جنازه‌اش را در محل دور دست دفن نمیکردند. ثانیاً بخاطر بزرگداشتش، مقبره‌ای برایش بنا میکردند که بطور گمنام نماند. این بی‌توجهی سلطان، میرساند که وی نظر خوشی نسبت بسید نداشته است.

بعد از ذکر قرائن و شواهد فوق، باز موضوع دیگری که جای ابهام و محل پرسش است، و ما را در نظرمان را سخر میکند، اینست که: چگونه این بیماری لاعلاج سرطان، در مدت شصت سال عمر سید، بسر وقتش نرفت، و فقط موقع مناسب را، در همین ایام کشمکش سیاسی یافت و از پای درآوردش؟

از مجموع فقرات فوق، چنین مستفاد میشود که، مرگ سید طبیعی نبوده است. و با توجه بمطالب مذکور، امر مقرون بحقیقت، چنین باید باشد که، بعد از آنهمه اصرار دولت ایران، و بهانه گرفتن و اشکال تراشی دولت عثمانی، مبنی بر خودداری از تسلیم سید؛ سلطان عبدالحمید، دستور توقیفش را داده است. و در همین ایام، بفرض کسالتی مانند دندان درد (نه بیماری لاعلاج سرطان) عارضش شده، و چون وسیله خوبی برای ادامه توقیف و مسموم ساختنش یافته، این طور شهرت میدهد که، وی دچار مرض سرطان شده است. و باز برای صدق گفتار خود عکسی از وی که در حال بیماری است گرفته، انتشار میدهد* و با این عمل هم دولت ایران را ساکت کرده، و هم راهی عاقلانه برای مسموم کردنش باز کرده است.

با توجه بروایت شماره «هفتم» از خان ملك ساسانی، مبنی بر اینکه چون در آخرین روز عمرش دندان درد گرفت و به «عبدالاحسین همدانی» دوست و مرید خود

* به طوری که این عکس در ظاهر می‌رساند؛ در ناحیه صورت وی، احتمالاً (از داخل دهان) جراحی شده است، و قیافه‌اش بسیار ضعیف نشان می‌دهد، به قسمی که بیننده به شك می‌افتد که این تصویر سید باشد. و باز چنانکه در عکس دیده می‌شود، وی در ضمن این که تسبیحی در دست دارد انگشت خود را در بین صفحات کتابی قرار داده است، و آنرا نیم بسته نگه داشته، و این امر چنین به نظر می‌رساند که وی سرگرم مطالعه بوده است، ناگهان عکس، در محل استراحتش وارد شده خواسته از او عکس بگیرد؛ آن گاه مطلب کتاب که ناتمام مانده است آنرا به صورت نیمه باز بهم بسته است.

میگوید که برایش دندان‌ساز بیاورد. آنگاه یکی از نوکرهایی که از طرف سلطان مأمور خدمتش بوده، جمیل پاشا طبیب مخصوص سلطان را خبر مینماید و بعد از معاینه و مداوای طبیب مذکور، پس از چند لحظه دیگر خفه میشود و روایت شماره «نهم» از شکیب ارسلان که از قول یکی از درباریان سلطان عبدالحمید میگوید: در اواخر عمر سید، شخصی دندان‌ساز موسوم به «جارج» (که شاید لقب جمیل پاشای مذکور باشد) بحضورش رفت و آمد میکردم و بالاخره اداره تأمینات با پول فریبش داده، و جاسوسی مینماید. و پس از مرگ سید همیشه اندوهگین و پریشان خاطر میزیسته؛ این طور معلوم میشود که، سید دندان درد داشته و به بهانهٔ معالجهٔ آن، بوسیله یک نفر دندان‌ساز و یا دندان‌سازانی (در صورتی که «جمیل پاشا» و «جارج» دو شخص مجزی باشند) مسمومش کرده‌اند.

فرضاً اگر شبهه را قوی بگیریم، و باستناد عکس موجود که زمانی مریض بوده، یقین کنیم که، اولاً آن عکس مربوط باین ایام است و ثانیاً مرض سرطان هم داشته، نحوهٔ معالجه طوری بوده که مدت قابل ملاحظه‌ای سلامت میمانده است. چنانکه با توجه بروایات شماره «پنجم» و «هفتم» مبنی بر اینکه، روز قبل از فوتش صحیح و سلامت بوده است، بهبود پس از نقاهتش را میرساند. اما از آنجا که سلامت وی ولو بطور موقت، حتی یک روز و یک ساعت، برای سلطانی که بی‌اندازه متوهم و خیالی‌باف و ترسو بوده (و نمونه‌هایی از این قبیل خصوصیاتش را در صفحات قبل ملاحظه کرده‌اید)، خطر بزرگی محسوب میشده؛ هر لحظه دچار یک ناراحتی و عذاب روحی بوده است. کسی که تا آن حد، برای حفظ جانش پیش‌بینی‌های جنون‌آمیز را بنماید، با احتمال قریب یقین، پس از قتل شاه ایران، از وجود سید، سخت در اضطراب و بهمین سبب در صدد از بین بردنش بوده. بالاخره چارهٔ معقول را در این می‌بیند که مسموش سازد.*

* در بعضی نسخ دیده شد که کشتن سید را به «ابوالهدی»، ندیم سلطان عبدالحمید، نسبت میدهند. ولی نمیتوان قبول کرد که مشارالیه بشخصه دست بچنین کاری زده باشد، زیرا: اولاً. زمانی که سید تحت نظر بوده، و جاسوسان و کارآگاهان زیادی مواظبش بودند، این طور نبوده است که ابوالهدی خود را باو رساند و بدون نظر و میل سلطان مسموش کند. ثانیاً. بفرض اگر این شخص چنین کار بزرگی را بمیل خود انجام میداد و سپس فاش



ش ۴۳

سید جمال الدین

تاریخ وفاتش

با تفصیلی که گذشت، این روح بلندی که اساس يك نهضت بزرگ اسلامی و اصلاحی را پی‌ریزی میکرد، در روز سه شنبه پنجم شوال ۱۳۱۴ مطابق ۹ مارس ۱۸۹۷ از کالبدی که بخاطر تشکیل چنان نهضتی دقیقه‌ای آرام نداشت ترك گفت. و بقول دکتر شیخ مصطفی عبدالرزاق باید بگوییم: «حسب جمال الدین من عظمة و مجدانه فی تاریخ الشرق الحدیث اول داع الی الحریة و اول شهید فی سبیل الحریة»^۱.

«از عظمت و بزرگی جمال الدین همین قدر کافی است که، او در تاریخ شرق جدید، اولین دعوت‌کننده بسوی آزادی، و نخستین شهید آن‌راه است.»

مرقدش

سید پس از يك سلسله مبارزات پی‌گیر و دامنه‌داری، در سرزمین عثمانی بشهادت رسید. (با احتمال بسیار ضعیفی فوت شد) و در یکی از محلات دور دست استانبول، در قبرستانی موسوم به «ماچکا»، که در طرف شمال غربی «بسفر» واقع است و ارتفاعی از سطح زمین دارد^۲، دور از وطن و بستگانش بخاک سپرده شد.

مدفن سید، مدت‌ها بی‌نام و نشان بود و اثر بارزی از آن دیده نمیشد. ولی در مورد تعمیر و مرمت آن؛ خان ملك ساسانی، معتقد است که خودش با راهنمایی دو نفر دیگر آنرا تعمیر کرده و شرح آنرا چنین نگاشته است:

«در همان ایام توقف در اسلامبول در صدد برآمدم که مدفن این هموطن را جستجو کنم از آقای اسدالله ممقانی وزیر سابق دادگستری که در آنوقت ساکن اسلامبول بودند تقاضای مساعدت کردم ایشان گفتند جز عبدالحسین همدانی مرید وفادار سید کسی از مدفن او اطلاعی ندارد بناچار روزی باتفاق ایشان و عبدالحسین بترت یحیی

→
میشد، مسلماً سلطان، برای حفظ ظاهر هم که شده بود، وی‌دا دستگیر کرده، تحت تعقیب قرار میداد. و حال اینکه از دستگیری و توقیف ابوالهدی باین مناسبت، درجایی مطلبی دیده نشده است. ولی این احتمال هست که، وی بدستور عبدالحمید، در قتل سید معاونت داشته باشد.

۱- درس اللغة والادب ص ۹۲

افندی رفتم عبدالحسین در کنار قبرستان مشرف به تنگه بسفر پای درخت سروی را نشان داد من هم بتوسط خود عبدالحسین دادم قبر را با آجر پا گرفتند و سنگی انداختند و معجر آهنی دورش نصب کردند.^۱

این نویسنده در حاشیه کنایش، در جواب آن دسته از کسانی که، از بین نرفتن مدفن سید را، مرهون شخصی آمریکایی میدانند. این طور نوشته است: «اینکه در بعضی نوشتجات و رسائل می نویسند (هرگاه يك جوانمرد آمریکائی آرامگاهی برای سید نمیساخت نشانی از اوباقی نمی ماند) شاید اخبارنگاران حقیر را آمریکائی فرض نموده اند.»^۲

ممکن است از بین نرفتن مدفن سید، مطابق ادعای خان ملك ساسانی، مرهون توجه و زحمت وی بوده باشد. ولی بناکردن ضریح از طرف شخص آمریکایی هم نباید بی اساس باشد زیرا:

اولاً - نگارنده، مقاله‌ای در روزنامه شفق، بنقل از روزنامه ملت، چاپ ترکیه، تحت عنوان «مستر کراین آمریکایی برای قبر فیلسوف مشهور ایرانی ضریح میسازد» دیدم که در آن چنین نوشته بود:

«سید جمال‌الدین افغانی در زمان سلطان عبدالحمید باسلامبول آمد ... از جمله اینها (منظور مستشرقین است - نگارنده) مستر کراین مشهور است که مکرر مملکت ما را دیده و امروز در صدد برآمده که ضریح بسیار نفیسی برای قبر سید بسازد و برای ایجاد این ضریح با مشاوره و همدستی خلیل‌بک رئیس موزه اسلامبول شروع نموده است این ضریح مستطیل است و بدو طرف آن با خط ثلث جلی نوشته است: مرقد جمال‌الدین افغانی عالم بزرگ اسلام «فاتحه»...»

در یکی از طرفهای ضریح سید جمال‌الدین این جمله هم نوشته شده است: از آثار مستر کراین دوست مسلمین.^۳

۲۹۱- سیاستگران دوره قاجار ص ۲۲۴

۳- روزنامه شفق، سال پنجم شماره ۶۱۱ مورخ ۲۸ مهر ماه ۱۳۰۵ - ربیع الاخر ۱۳۴۵ ص ۱.

ثانیاً - چنانکه از عبارت بالا معلوم میشود، شخص آمریکائی، ضریح ساخته است نه اینکه آرامگاه بنا کرده باشد. و اگر بعضی از نویسندگان، از بین نرفتن قبر سید را مرهون کراین آمریکایی میدانند، درست نبوده؛ و این اشتباه ناشی از آنست که مرمت قبر و بنای آرامگاه را در ضمن ساختن ضریح دانسته‌اند.

افغانها بعد از گذشت نیم قرن جسد سید را طلب مینمایند

پس از اینکه سید، بر تیبی که بیان شد، فوت میگردد و در نقطه دوردستی بخاک سپرده میشود. دولت افغانستان، پس از گذشت پنجاه سال از مرگ وی؛ بیادش افتاده چنین میاندریشد که، این جسد متلاشی شده در کنار بسفر را، غریب نگذاشته باشد. باین بهانه که سید، هم وطن ما است، و از افتخارات کشور ما محسوب میشود و باید سرمایه ملی ما را بپس بدهند؛ از دولت ترکیه، این جسد فرسوده را استرداد مینماید (پس از پنجاه سال سکوت و سپس چنین تقاضایی کردن، عداوتها و تحریکات دشمنان را بیاد می آورد). دولت ترکیه هم با این تقاضا موافقت کرده، بنا میشود که دولت افغانستان نبش قبر نموده، استخوانهای سید را بکشور خود ببرد.

انتقال استخوانهای سید با افغانستان

هنگامی که این مذاکرات انجام میشود، موافقت دولت عثمانی، و اقدام دولت افغانستان؛ در ایران، بوسیله رادیو و جرائد، بخش میگردد. روزنامه «رستاخیز ایران»، خبری را از قول رادیوهای خارجی، زیر عنوان «انتقال پیکر پوسیده سید جمال الدین افغانی»، به این عبارت درج مینماید: «رادیو لندن و رادیو خاور نزدیک خبری منتشر کردند که دولت افغانستان میخواهد اسکلت سید جمال الدین اسدآبادی را از ترکیه به افغانستان ببرند تا در آنجا دفن کنند»^۱

اعتراض از ایران

وقتی این خبر در ایران منتشر میگردد؛ از بعضی نقاط ایران، اعتراضاتی باین عمل میشود. خصوصاً اهالی اسدآباد در تاریخ سیزدهم محرم ۱۳۶۵ تلگرافی

۱ - رستاخیز ایران سال، اول ذی الحجه ۱۳۶۳ ص ۷

باین شرح به نخست وزیر وقت مخابره میکنند:

«از اسدآباد. جناب آقای نخست وزیر. رونوشت اقدام. بطوریکه جرائد مرکز حاکی است افغانی ها کالبد فیلسوف نامی شرق و مغرب ایران مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی را از ترکیه بافغان حمل نموده اند و دولت شاهنشاهی و اولیاء امور و وکلاء مجلس و دانشمندان در مقابل این عمل سکوت اختیار فرمودند این جانبان بنام عموم اهالی اسدآباد با نظر اعتراض توجه دولت و ذوات اولیاء امور کشور را باین موضوع مهم تاریخی جلب ... لهذا جداً از پیشگاه معظم دولت و هیئت حاکمه خواستاریم که در این باره نظارت عادلانه و اقدام فوری معمول و روح سید جلیل را خرسند فرمائید از طرف معاریف اسدآباد...»^۱

بعد از اینکه ، نامه ها و تلگرافهایی برای دولت ارسال میشود؛ «مخبر فرهند»، نماینده مجلس، نامه ذیل را، برای وزیر امور خارجه وقت میفرستد :

«جناب آقای وزیر خارجه راجع بجسد مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی که میخواهند حمل بافغانستان نمایند یا اقدامی شده است و اطلاعی حضور محترم هست یا محتاج بتحقیق است؟ چون تلگرافی در این موضوع از همدان و اسدآباد رسیده و باید در مجلس قرائت شود ۲۳/۹/۱۹ مخبر فرهند.»^۲

آنگاه وزیر امور خارجه، نتیجه کار خود را ، چنین گزارش میدهد:

«اقدامات مفصلی شده به آنکارا و بغداد و کابل تلگراف کردیم معلوم شد جنازه به بغداد حمل شده است فعلاً مشغول اقدام هستیم بلکه جنازه را در همانجا در یکی از اماکن متبرکه دفن کنند که اختلاف مرتفع شود.»^۳

باز وزیر امور خارجه ، نامه دیگری، بمجلس شورای ملی، باین شرح مینویسد:

«پاسخ وزیر امور خارجه - شماره ۱۵۷۶۶ مورخه ۲۳/۱۰/۲۰ .

مجلس شورای ملی - پاسخ نامه مورخه ۲۳/۱۰/۱۲ - نامه دیگری از همدان

۱ - ایرانی الاصل بودن سید ص ۱۰۱۹۱۰۰

۲ و ۳ ایرانی الاصل بودن سید ص ۱۰۲۹۱۰۱

بتاریخ ۲۳/۱۰/۲ مبنی بر تقاضای دفن اسکلت شادروان سید جمال‌الدین در ایران
واصل جواباً زحمت افزا میشود که وزارت امور خارجه بمحض اطلاع اقدامات لازم
در طهران و استانبول بعمل آورد که اسکلت بکابل حمل نگردد ولی معلوم گردید که
اسکلت فقید سعید در ۱۳۲۳/۹/۲۴ باطیاره از بصره بکابل حمل گردیده است .
وزیر امور خارجه . رونوشت برابر اصل است .

رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورای ملی - امضاء.^۱

نظر باینکه بستگان سید، منتظر اقدامات دولت و مجلس بوده‌اند ؛ نامه فوق ،
بضمیمه نامه ذیل ، برای آقای ابوالحسن جمالی اسدآبادی ارسال میگردد :

شماره ۱۵۷۶۶ مورخه ۲۳/۱۲/۱۶

آقای ابوالحسن جمالی اسدآبادی - راجع بموضوع حمل جنازه مرحوم آقا
سید جمال‌الدین اسدآبادی بافغانستان شرحیکه نوشته بودید بوسیله آقای مخبر فرمند
نماینده محترم مجلس واصل شد بامر ریاست محترم مجلس در اینخصوص شرح مناسبی
بوزارت امور خارجه نوشته شده بود اینک رونوشت پاسخی که رسیده است جهة اطلاع
شما لفاً ارسال میشود . رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورای ملی ،^۲

بعد از اینکه جنازه سید ، بصورت مثنی استخوان ، بافغانستان حمل میشود ؛
مخبر فرمند ، نامه‌ای اطلاعاً ، در جواب نامه امام جمعه اسدآباد به نام «سید شفیع»
به این شرح ارسال میدارد :

«قربانت شوم بعد عرض سلام... مرقومه مشروحه راجع بمرحوم سید جمال‌الدین
اسدآبادی رسید و تسلیم اداره مربوطه مجلس شد و رسید آن لفاً ارسال میشود برای
اطلاع خاطر محترم عرض میکنم بنده بعد از اینکه اطلاع حاصل کردم که جسد مرحوم
سید حمل بغداد شده فوراً مراسله بریاست وزراء نوشته و خاطر ایشانرا مستحضر ضمناً
هم نوشتم بستگان مرحوم سید تلگرافاً و کتباً تقاضای جلوگیری و اقدام لازم رادارند
در جلسه مجلس هم یادداشتی بآقای انتظام وزیر خارجه نوشتم جوابی در حاشیه آن

نوشته‌اند که لفاً برای اطلاع ارسال میدارم حضوراً هم با هر دو نامبرده مذاکره کردم معلوم شد اقداماتی هم کرده‌اند در این ضمن تلگرافی از همدان بامضای عده [ای] از اهالی آنجا رسید که همانرا وسیله مذاکره در مجلس قرارداد تقاضا و نگرانی اهالی ایران و خصوصاً بستگان سید را در حضور هیئت دولت بعرض مجلس رساندم که شاید خلاصه آنرا در جراید ملاحظه فرموده باشید متأسفانه بعد از دو روز اطلاع حاصل شد که جنازه را باطیاره حمل کرده‌اند در هر حال مطالب آنچه لازم بوده گفته و نوشته و مذاکره شده اما آقایان جمالی‌ها مستقیماً تلگرافی بمقام نخست وزیری و بعضی جراید مخابره نموده در هر حال امری واقع شده و مردمان بزرگ هم در هر جا مدفون باشند ملیتشان از بین نمیرود.

۲۳/۱۰/۲۲ مخبر فرهمند. ۱

جای تعجب و تأسف است، کسی که روزی میکوشیده، موجبات اتحاد کشورهای اسلامی، خصوصاً ایران و افغان را فراهم سازد کالبش وسیله اختلاف این دوسرزمین اسلامی واقع شود. گرچه هنوز، بطور دقیق علت حمل اسکلت سید بافغان معلوم نگردیده، و هنوز بطور مسلم روشن نشده است که افغانها بعد از سپری شدن پنجاه سال از مرگ سید، واقماً خود باین فکر افتادند؛ یا اینکه عامل دیگری در کار بوده است. دکتر افشار در مقاله‌ای که زیر عنوان «سید جمال‌الدین یا یک بازی سیاسی» در مجله آینده نوشته، معتقد است که، ترکها در این عمل دست داشته‌اند چنانکه نوشته است: «چون ترکها، هم آهنگی میان افغانها و ایرانیان را مخالف مصالح تاریخی و سیاسی خود میدانند ممکن است در باطن امر در این کار دستی داشته باشند.»^۲

ولی احتمالاً بنظر میرسد این موضوع باین سادگی نبوده، با دخالت و یا تحریک کشور ثالثی غیر از کشور «ترکیه» این امر صورت گرفته باشد زیرا اگر این مطلب میخواست بوسیله ترکها یا افغانها انجام شود، می‌بایست در همان پنجاه سال قبل، یعنی در آن سالهای اولی که سید فوت شده بود، با اصطلاح «گرم‌گرم» انجام شده باشد. پس دستهای دیگری باید در کار باشد، دستهای مرهوزی که در طول تاریخ کشورهای اسلامی، همیشه جدی بلیغ داشته‌است

۱- ایرانی‌الاصل بودن سید ص ۱۰۳

۲- مجله آینده فروردین ۱۳۲۴ جلد سوم شماره ۷ ص ۳۶۲

که ، از طرق مختلف ، سنک تفرقه درین کشورهای اسلامی بیندازد . آنها که بمصداق « قرق تسد » میخوانند اختلاف بیندازند تا سیادت داشته باشند .

با این تفصیل ، باید اضافه شود که ، تدفین سید در عثمانی ، و سپس نبش قبرش و آنگاه حمل استخوانهایش بافغانستان ، و ساختن آرامگاهی دیگر در آنجا از شکفتیهای تاریخش میباشد . زیرا که همه بعد از مرگ در یک محل معین دفن میشوند . او در دو جا آنهم در دو کشور دفن شده است .

و اگر بخواهیم روزی برای یادبود و تجلیل ، بر بالینش برویم ، معلوم نیست که بکجا باید سفر کنیم . عثمانی یا بافغان و یا هر دو جا ؟

این جسد خاموشی که امروز در کشور عثمانی ، بصورت توده خاکستر ؛ و ما بقیش در افغانستان ، بصورت مثنی استخوان ؛ در زیر خروارها خاک آرمیده است ؛ تادیروز بنخاطر اجرای مقاصد عالیهاش ، کشورها را زیر پا گذارد ، و توجه سلاطین و امپراتورهای بزرگ را بافکار خود جلب ساخت . و به فرمانروایان ستمگری که بر مال و جان مردم حکومت میکردند ، هشدار داد و در حقیقت یک تشویش و اضطرابی در وجود آنان ایجاد کرد . و استعماری که انگلهای هرزه اش بوستان اسلام را تهدید میکرد ، نقاب سالوس وریا را از چهره شومش بکنار زده ، ماهیتش را آشکار گرداند و ضربه التیام ناپذیری بر پیکر پلیدش وارد کرد . مسلمانان را بحقوقشان آشنا ساخت . ستمدیدگانی که ، از مظالم بیحد و حصر ، جانشان بلب رسیده بود و حسرت زده مرگ بودند ، روح امید و مبارزه در وجودشان دمید و در صحنه مجاهدت سوقشان داد . وظیفه خطیری که بر دوش رهبران امت بود و بیپانهایی شانه از زیر بار انجام وظیفه خالی میکردند ؛ تنها و تنها بعبادت دلخوش کرده ، بکنج مساجد و معابد پناه برده بودند ؛ اخطار کرد که فعلاً بالاترین عبادت ، رفع خطر از قرآن و اسلام عزیز ، و نجات کشورهای اسلامی ، از یوغ غارتگران است . به پویندگان راه راستین آگاهی داد که به دنبال کوشش و پیکار ، سنک و عارزدوده میشود ، و فرخندگی و نیکیبختی درخشیدن میگیرد . این مرد بزرگ در رسالت خود دو امر بزرگ را انجام داد . یکی بیدار کردن و ارشاد مردم زمان خود ، دیگر راهنمایی آیندگان .



ما در فصل آینده، بعنوان آشنایی بیشتر به روشن بینها، و نظریات عالی، و پیشنهادهای صائبی که سید درباره اصلاح جوامع اسلامی ذکر کرده است؛ قسمتهایی بیان خواهیم کرد، و ذکر کامل عقاید و افکارش بامید خدا، در جلد دوم این کتاب بیان خواهد شد.

سیری در افکار و اندیشه‌های سید

خوانندگان محترم ، تاکنون با مطالعهٔ فصول قبل، از شرح زندگانی این مرد بزرگ بتفصیل مطلع شده‌اید . و با توجه ببعضی مصاحبه‌ها و نامه‌هایش ، کم و بیش بروحیه‌اش پی برده‌اید. اکنون بعنوان آشنایی بیشتر با شخصیتی که هنوز بعضی میکوشند تا نامش به نیکی یاد نشود ، و گفتارش بر زبانها نیفتد؛ مناسب است قسمتی از اندیشه‌های بلندش را ، در بارهٔ مسایل مختلف در ضمن برخی از مقالاتش به بینیم.



قرآن دریای بیکران*

مبدأ اول و حق مطلق بواسطه گزیده پیغمبر خود. گرامی نامه‌ای فرستاد و در آن گرامی نامه بعد از دعوت بوحدانیت و سپس طلب اعتراف بانبیاء که مهابط حکمند جهل و غباوت و عمی و عمش (عمی، جمع «اعمی» بمعنی شخص کور و جاهل است. و «عمش» جمع «اعمش» بمعنی کسی است که نور چشمش با ریزش اشک در بیشتر اوقات؛ ضعیف شود) و اتباع ظنون و اوهام و پیروی تقلید را در مواضعی چند بنمائیم شنیعه نم و علم و حکمت و معرفت و تدبیر و تفکر و بصیرت را بمدائح بلیغه در مواقع بسیاری مدح نمود .

مفاسد اخلاقی رذیله را بآیات شافیه بیان و منافع ملکات فاضله را بعبارات محکمه آشکارا ساخت . و شرح احوال امم سابقه را داده و در تلوان جزای دنیوی استقامت و اعتدال و سزای عاجل اعوجاج و انحراف هر یکی را از برای عبرت گرفتن ذکر فرمود و اساس قوانین کلیه معاملات منزلیه و مدنیه را چنانچه موجب سعادت مطلقه

۱ - المنجد ص ۵۳۰ و ۵۳۱

* - عناوین این مباحث از خود نگارنده است و بتناسب مطالب انتخاب شده است

گردد نبین و مضرات ظلم و تعدی که نتیجه توحش و تبریر است توضیح کرد و گفت انسان را که آنچه در زمین است از برای تو خلق شد .

پس ترهب مکن و از لذائذ آن بر نهج عدل بهره خویشتن بگیر و خود را از زینتی که عطای الهی است محروم ساز و کمترین در عقل و نفس را که عبارت از صالحین بوده باشد بسطنت همه روی زمین نوید داد .

و بالجمله در آن گرامی نامه بآیات محکمه جراثیم فنون حکمیه را در نفوس مطهره نهاد و راه انسان شدن را بانسان وانمود و چون امت عربیه بر آن گرامی نامه ایمان آورد از عالم جهل بعلم و از اعمی به بصیرت و از توحش به مدینت و از بدایت بحضارت منتقل گردید و احتیاجات خود را در کمال عقلی و نفسی و در معیشت فهمید و آن جراثیم و ارومها، اندک اندک بالیدن گرفت و افکارها در تزايد شد و عقلها در دوائر وسیعه عالم از برای اکتساب کمالات در جولان آمد تا آنکه جماعتی در زمان منصور دوانقی ملاحظه نمودند که قطع این مراحل و طی این منازل بی پایان بدون استعانت بافکار عقلای مشارکین در نوع خالی از صعوبت و دشواری نخواهد بود و دانستند که تکبر نمودن در تعلم بجهل راضی شدن است .

لذا در عین شوکت و سطوت و عزت اسلام و مسلمین بجهت شرف و رفعت علم و علو مقام آن به پیش اذل (خوارترین) رعایای خود که نصاری و یهود و مجوس بوده باشد سرفروید آورده اظهار فروتنی نمودند تا آنکه بواسطه آنها فنون حکمیه را از فارسی و سریانی و یونانی عبری ترجمه کردند و از این معلوم شد که آن گرامی نامه نخستین معلم حکمت بود مسلمانان را ...

و این کتاب کبیر را پایانی پیدانست و حروف و کلمات و سطور و صفحات آن بشمار بشر در نیاید و در هر کلمه ای بلکه در هر حرفی از آن آنقدر رموز و اسرار مضمیر (پوشیده و نهان) است که اگر جمیع حکمای گذشته و موجوده را عمر نوح بودی و هر یکی در هر روز هزار رمز راحل و هزار سر را کشف نمودی با وجود این از اکتناه (باصل چیزی پی بردن) آن عاجز و بر قصور خویش اعتراف کردندی .

پس اگر کسی دعوی آن کند که بدوسه ورق پارینه که در دست دارد احاطه نامه

بعالم نموده و همگی اسرار آنرا فهمیده است البته آن مبتلا بجهل مرکب و یا مایخولیا خواهد بود و این اخیر اقرب است.^۱

باز در مقاله دیگر نظرش درباره قرآن اینست .

« حکیم مطلق جز بحکمت کار نکند و بوعد و وعید وفا نماید . سنتش تغییر

نکند و کلماتش تبدیل نپذیرد . لامبدل لکلماته

آیا آیات محکمت بزبان دیگر است که ما نباید بفهمیم؟ آیا خداوند بر رمز صحبت کرده و خلق را از هدایت بقرآن منع فرموده؟ آیا اشارات و کنایاتی است که ما ادراک نمیکنیم؟ آیا زبانی عجیب و غریب است که جز پیغمبر کسی نمیفهد؟ استغفرالله قرآن کتاب خداست که برای هدایت و راهنمایی فرستاده و بزبان عربی ساده بیان فرموده آنچه خلق را بکار آید و در معاد و معاش لازم باشد در او ذکر نموده شفای دردگمراهی و درمان مرض نادانی که (هدی و شفاء لما فی الصدور) .

زبان مرغان نیست . رمز و اشاره در محکمت آیاتش نگفته . واضح و صریح بزبانیکه بدویان و اعراب و هر عربی دانی ملتفت شود نطق فرموده . یکمرشد دائمی و راهنمای ادبی است که تا روز قیامت برقرار است و رافع اشتباه - هرگز باطل باو نزدیک نشود و از هیچ سوخلل بدوراه نیابد - لایاتیه الباطل من یدیه و لامن خلفه.^۲

۱ - مقالات جمالیه ص ۱۳۹ و ۱۴۰

۲ - مقالات جمالیه ص ۱۶۵

مسأله قضا و قدر

سید دربارهٔ مسألهٔ قضا و قدر، که مدتها مورد بحث بوده است. بعد از يك مقدمه کوتاه میگوید :

فرنگیهای غافل، خیال باطل کردند که اعتقاد بتقدیر اگر در میان هرملتی شایع و راسخ گردد؛ همت و قوت و حکمت و شجاعت و دیگر فضایل از میان آن امت رخت برمی بندد. و صفات ناپسندیدهٔ مسلمین همه نتیجهٔ اعتقاد بقضا و قدر است. و نیز میگوید آنها یعنی فرنگیان گفتند: که اگر امروز مسلمین در قوای نظامی و سیاسی ضعیف تر از ملل فرنگ شده اند و جاهل با اوضاع و احوال دنیا شده، بزندگی بخور و نمیر قناعت کرده، تفرقه و مخاصمت بینشان پدیدگشته است؛ بواسطهٔ این عقیده یعنی اعتقاد بقضا و قدر است و اگر دشمن با آنان حمله میکند و آنها بروی خود تیغ میکشند، و اگر بهر پیش آمدی شاکرند و بهر مذلتی حاضر و درکنج خانه آسوده خفته اند و کشور و استقلال خود را به بیگانه سپرده اند؛ و اگر امیرانشان از وظایف خطیر خود شانه خالی کرده از دین دست کشیده اند، و بفکر عیش و نوش هستند و اگر چند صباحی هم چنین باشد آب از سرشان گذشته خوار و زبون خواهند شد؛ همه بواسطهٔ اعتقاد بقضا و قدر است. پس از آنکه سید، این نسبتها را قدری مفصلتر از قول فرنگیان بر می شمرد، سپس گوید :

دینخبر آن فرنگی را گمان این است که میان اعتقاد بقضا و قدر و میان اعتقاد بمذهب جبر که میگویند انسان در کلیه اعمال و افعال خود مجبور مطلق و بی اختیار محض است هیچ فرق و تفاوتی نیست. و نیز چنین پنداشته اند که مسلمین معتقد بتقدیر آسمانی را چون برگی آویخته در فضا میدانند که از وزش نسیم بلرزد و بادش بهر سوی بکشد. و نیز میگویند: هر ملتی که در ذهنش این عقیده رسوخ یافت که در هیچ گفتار و کردار و حرکت و سکون هیچ اختیار ندارد زمام امورش در دست دیگری است یعنی بقضا و قدر معتقد گردید، قوایش سست و کلرش نادرست میشود و شعور و عقل غریزی که اجل مواهب خدائی است بتدریج در وجود او میمیرد و پروا و قدرت کسب

و تحصیل معیشت و نیل بترقی را از دست می‌دهد و معلوم است چنین شخص نادان و ناتوان را پذیرا و میزبانی بهتر از مرگ نخواهد بود: این است پندار مثنوی فرنگی بی اطلاع که نزد بسیاری از ساده لوحان و بیخبران مشرق نیز مقبول افتاده است. «
آنکه در دنباله عبارات فوق، در جواب این پندار فرنگیان و رفع این اتهام چنین اظهار عقیده میکند:

«این دروغ بیفروغ و گمان نادرست را بر مسلمانان تهمت بسته‌اند، چه آنکه امروز در سراسر کشور پهناور اسلام و هیچکس از سنی، شیعه، زیدی، اسماعیلی، وهابی و دیگر طوایف مسلمین را این عقیده نیست که همه امور و اختیار را مولود جبر محض بداند و خود را هیچکاه و بی اختیار پندارد بلکه مسلمانان عقیده دارند که يك قسمت از امور و اعمال را اختیار بدست خود شخص، و خود مسؤل نيك و بد آن میباشد و ثواب و عقاب دارد (نه جبر و تفویض بلکه امری میان آیند).

مسلمانان معتقدند که ازین اختیاری که خدا در اعمال و افعال آنها موهبت فرموده است بازخواست خواهند شد و پاداش و پادافره کردار خویش را خواهند رسید و اگر جز این بود یعنی شخص در افعال خود دارای هیچ اختیار نبود تکلیف شرعی و بهشت و جهنم امری لغو و بی‌معنی می‌بود و این مخالف با عدل و حکمت الهی است.»

و بعد از اینکه ذکر می‌کند که، در ایام قدیم طایفه‌ای از مسلمانان، معتقد بجز شده و بجبریّه موسوم گشتند؛ یادآور میشود که این عقیده نزد طوایف دیگر مسلمین مردود شد و آنرا مغالطه و سفسطه فاسد خواندند و بالاخره در پایان قرن چهارم هجری این طایفه منقرض شد بطوری که گمنام گردید. سپس تذکر می‌دهد که بین مسأله قضا و قدر و عقیده بجزب فرقی بسیار است و آیندو امر، اصلاً شباهت و ربطی بهم ندارند عقیده بجزب، گذشته از آنکه در نهاد انسان ذاتی و فطری است؛ بپراهمین محکم متکی میباشد و نیز یادآور میشود که: هر کاری را علتی است و علل امور همه بهم پیوسته است و سررشته و آغاز این سلسله علل بدست سررشته داری بیبا و دانا است که این عوالم با عظمت را بتدبیر و حکمت ایجاد فرموده. خلاصه بعد از ذکر عباراتی چند در فطری بودن عقیده به جبر، چنین مینویسد:

«اعتقاد بقضا و قدر اگر بلوث عقیده بجزب محض آلوده نشود سبب ایجاد قوت و همت و شجاعت در شخص میشود و پر دلی و راد مردی و ثبات قدم می‌آورد. اعتقاد بقضا و قدر اگر توأم و آمیخته با اعتقاد بجزب صرف نشود صاحبش را قهرمان و پهلوان

و توانا میسازد و بر تحمل شداید و پنبه در پنبه شیران و دلیران افکندن بردبار و قادر میگرداند. اعتقاد بقضا و قدر مشکلات و مصائب را در پیش نگاه ناچیز و کوچک مینماید و صاحبش را بخشنده و کریم و با شهامت میسازد.

صاحبان اعتقاد بتقدیر را از مرگ باکی نیست و در تحصیل عزت و وصول بمقامات ترقی و حتی برفداکاری و جانبازی ثابت قدم و بی پروا هستند.

کسیکه معتقد باشد که مرگ در ساعتی معین خواهد آمد و رزق معلوم بوقتی که معین شده خواهد رسید و پاره‌ها بدست خدا است و هرگونه بخواهد میکند، چنین کسی از مرگ نمهراسد و از دست زدن باعمال بزرگ که موجب عزت و ثروت و عظمت و سعادت است غفلت و سستی روا نمیدارد.

مرد معتقد بتقدیر از تنگدستی و بینوا شدن وحشت ندارد و از بذل مال در راه حفظ آبروی خود و استقلال مملکت دریغ نمیکند، سرش بطاعت خدا است و بحفظ ملک و ملت و کسب مجد و عزت میکوشد و بالنتیجه خودش عزیز و با سعادت و ملتش بزرگ و آسوده و کشورش مستقل و توانا و ارجمند خواهد گردید.

خدای مهربان این فرخنده عقیده مسلمانان را در قرآن وصف و استحسان فرموده و فضیلت اعتقاد بقضا را از زبان پیغمبرش چنین گفته :

الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبن الله و نعم الوكيل .

فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظيم .

[ترجمه: آن مؤمنانیکه چون مردمی (منافق) بآنها گفتند لشکر بسیاری (که تمام مشرکین که پیروان ابوسفیان باشند) بر علیه شما متفق شده‌اند از آنان در اندیشه و بر حذر باشید بر ایمان‌شان بیفزود و گفتند در مقابل همه دشمنان، تنها خدا ما را کفایت است و نیکو یابوری خواهد بود : پس گروه مؤمنان بنعمت و فضل خدا روی آوردند و بر آنان هیچ الم و رنجی پیش نیامد و پیرو رضای خدا شدند و خداوند صاحب فضل و رحمت بی‌منتهاست.]^۱

سید بعد از ذکر این مطالب ، عقیده مسلمانان صدر اسلام را درباره قضا و قدر این طور بیان میکند :

۱- قرآن مجید سوره آل عمران آیه ۱۷۳ و ۱۷۴ ترجمه آقای مهدی الهی قمشه‌ای .

مسلمین در صدر اسلام بفتوحاتی چنان بزرگ نایل شدند که عقلای عالم و شاهان جهان را سرگشته و دل‌باخته ساختند و از جبال پیرنه تا دیوار چین را زیر نگین تصرف آوردند و در مدتی کوتاه‌تر از هشتاد سال با عده معدود و تجهیزات مختصر بروسیع‌ترین ممالک عظیم‌ترین اقوام، بزرگترین سلاطین عالم، فیروز آمدند.

این فتح بیمانند و دهشت‌آور را جز خارق‌عادت و معجزه نتوان نامید. سم اسبان فاتحین عرب قله مرتفع کوهها را سائید و شمشیر آبدارشان از کله‌ها مناره‌ها ساخت. آن فتوحات و جهانگیری را تنها در زیر قیادت و از برکت ایمان بخدا و اعتقاد بتقدیر نایل شدند.

ایمان بخدا و اعتقاد بقدر و قضا بود که مثنی عرب بی‌چیز و ناچیز را بر امپراطوری روم و شاهنشاهی ایران غالب و مسلط گردانید. در سایه این اعتقاد بود که برق درخشان شمشیر اعراب شرق و غرب جهان را روشن و پر فروغ کرد.

اعتقاد بقضا و قدر بود که اعراب را بجان بازی و بئیل آخرین درهم ثروت و ادوات و سالی چند نگذشت که ثروت و مکنت دنیای متمدن را بتصرف و غنیمت گرفتند.

مسلمین قرن اول عقیده داشتند که هر چه تقدیر رفته، تلخ یا شیرین نوش یا نیش؛ در ساعتی که مقرر شده است خواه نخواهد رسد.

پس با اینحال، ترس از گذشته شدن یا وحشت از تهی‌دستی در فرهنگ انصاف، جز لفظی بی‌معنی بیش نیست.

اعتقاد بقضای آسمانی و تقدیر ربانی بود که مسلمانان را چنان آسوده خاطر و آرام فکر ساخته بود که در بعضی مسافرت‌ها زن و اطفال را همراه می‌بردند و از هیچ حادثه‌ای بیم نداشتند.

در سایه ایمان راسخ و توکل بخدا و از عیان بتقدیر مطمئن و خوشدل شدند زنان مسلمین صدر اسلام چنان بحصار محکم توکل بخدا پناه برده بودند که در سفرها و محاربات؛ و در هر کلری با مردان همدوش بودند جز شمشیر زدن. و اگر شریعت اسلام زنان را از جنگ ممنوع نداشته بود یادگارهایی بزرگ از زنان شمشیر زن صدر اسلام در صحائف تواریخ مضبوط بود.

از قوت اعتقاد بتقدیر بود که قوت عرب بآن حد رسید که نام اسلام و مسلمان بگوش هر پادشاهی میرسید مانند شاخه بید میلرزید.»

سید پس آنکه وضع اسف بار زمان خود را در نظر میگیرد، و یادگذشتگانی که از برکت اعتقاد بقضا و قدر مجد و شوکت یافته بودند میافند، متأثر شده، سوز دل خود را با این عبارات از زبان جاری میسازد:

«(برگذشتگان میکریم . بریشینیان اشک میبارم . کجائید ، کجائید ای لشکر حق و صاحبان رحم و شفقت؟ کجائید ای ستارگان تابنده آسمان مروت و ای اختران برج مجد و شوکت؟ کجائید ای امتی که در حق شما گفته شده است : خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر؟ [ترجمه: شما (مسلمانان حقیقی) نیکوترین امتی هستید که بر آن قیام کردند که (برای اصلاح بشر) مردمرا بنیکوکاری وادارکنند و از بدکاری باز دارند] کجائید ای صاحبان عزت و عظمت ، ای هوا داران عدالت ، ای دوستان حکمت ؛ ای فرازندگان کاخ جلال و سیادت ، از اعماق قبرستان چشم باز کنید و این روز بی سامان و وضع پریشان را بنگرید و بر حال نوادگان خود گریان شوید . این پس ماندگی و زبونی فرزندان خویش را ببینید . بچکرپاره های شما چه خواری که روی نکرده و چه حادثه که رخ نداده . نوادگان شما از راه و رسم مقدس شما منحرف شده اند و براه خطا رو نهاده ، شیرازه وحدتشان گسیخته و سنگ تفرقه جمعشان را پراکنده است . دل برضعفشان میسوزد و دیده بر ذلنشان خون میبارد . کشور شما جولانگاه اسبان اجانب شده و میراث شمالقمه خدانا پرستان بیکانه گشته . بر احقاق حق خود قدرت ندارند و دفاع از وطن را از زحمت اجانب نمیتوانند .

بداد این درماندگان برسید؛ از بسترگور خود بگوش این بیخبران فریاد بزیید . باشد که بهوش آیند و از مدهوشی هشیار شوند ، این خفته غافل بیدار شود و این گمره جاهل براه باز آید.»

در دنباله این مطلب ، با ارائه مثالهای متعدد ، نوید میدهد که ، اعتقاد بقضاء و قدر ، پیروزی همراه دارد . و باز سخنش اینست :

۱- قرآن مجید سوره آل عمران آیه ۱۱۰

داز آغاز تاریخ بشر تا امروز هیچ لشکرکشی و کشورگشایی (که خود را از درجات پالین بمقامات عالیہ سرداری و پادشاهی رسانده است) یافت نمیشود مگر آنکه معتقد بتقدیر و مؤمن بقضای آسمانی بوده است .

نوابغ و قهرمانان جهان همه از دل و جان بقدر و قضا ایمان داشتند انسان بحکم فطرت حریص برطول حیات است اما زندگی را دوست دارد ، میخواهد هرچه بیشتر زنده باشد ، پس چه سبب درکار است که او را بمیدان جنگ در زیر باران تیر و برق شمشیر میکشد و در برابر مرگ بیهراس و شجاع میسازد؟ آیا جز اعتقاد بتقدیر و ایمان بقضای آسمان ، سببی دیگر میتوان تصور کرد؟

آیا جز اعتقاد باینکه هرچه مقدر شده ناگزیر خواهد رسید و هرچه شدنی است ناچار خواهد شد ، جهتی برای جانبازی و فداکاری بزرگان عالم میتوان یافت؟ اینک تاریخ شهادت میدهد . کورش نخستین پادشاه کشورگشای ایران و بزرگترین قهرمانان دنیای قدیم باین فتوحات بزرگ و سلطنت ایران نایل نشد جز از برکت اعتقاد بقدر و قضا . اسکندر مقدونی از معتقدین مؤمن به تقدیر بود . چنگیز خان فاتح معمول از صاجان ایمان راسخ بقدر و قضا بود . ناپلئون بناپارت که مال تعلق خاطر و اعتقاد ثابت جازم بقضا و تقدیر داشت و از برکت همین عقیده مقدس بود که باقشون معدود، لشکرهای بزرگ را می شکست و غالباً از میدانهای جنگ فاتح بیرون میآمد . چه مبارک عقیده و فرخنده پنداری است اعتقاد بتقدیر که زنگ نرس و بزودی از آینه روح انسانی میزداید و راه بلوغ را میگذاید .

این معلوم و واضح است که عقیده پاک بقضا امروز در ذهن بعضی ساده لوحان قوم با عقیده ناپاک جبر آمیخته و آلوده شده و بسا که همین آلودگی و آمیختگی ، روز روشن مسلمین را تاریک کند و روزگار خرم و خوش را برایشان منقض سازد .

تقاضا از زعمای اعلام و مبلغان اسلام

تقاضای سید در این مقاله اینست :

اینک ، از دانایان اسلام و آسمان دانای ملت اسلام تقاضا میروم که اعتقاد بتقدیر را از شواذب و آلائش های جبری منزّه فرمایند و قوم را به سنتهای ستوده پیشین آشنا و انباز نمایند و اصول ثابت حکمت عملی (اخلاق) اسلامی را که مقبول غزالی و دیگر خداوندان حکمت و اخلاق است در سرزمین قلوب مسلمانان خاصه نونهالان ، پای برجای دارند .

از قبیل این مبادی که رخشنده مهر آسمان اخلاق و حکمت، محمد غزالی مینویسد:
توکل بخدا و اعتقاد بقضا و تسلیم بمقدرات از واجبات شریعت است که باید با اعمال
و افعال ما توأم باشد (با توکل زانو اشتر به بند) و اینکه نباید بیهانه توکل و بعد
تقدیر از ادای واجب و ایفای فرایض شانه تهی کرد؛ که این عمل ملحدین و دشمنان دین
است نه کار مؤمنین .

گویا دیگر جای شبهه و راه شکی باقی نمانده است که دفاع از دین اسلام و
حفظ مسلمانان از وظایف لازم هر مسلمان است .

برای تجدید و احیای عاطفه دیانت در مسلمانان و برای بجوی آوردن آب رفته
ما ، يك وسیله در دست است و آن بعهدہ علما و قایدین روحانی است که دامان همت بکمر
زنند و با زنده کردن سنن صالحه صدر اسلام همان شوکت و عظمت دین و رسوخ عقاید
را تجدید نمایند .

سید ، در دنباله همین مقاله ، در يك بررسی مختصر ، علت عقب ماندن
مسلمانان را نه مربوط بتقدیر میداند ، و نه عقاید دیگری از قبیل آن . بلکه سبب
انحطاط مسلمانان را از امرا و سلاطین و فرماندهانی میداند که بخاطر فتح و پیروزی
خود ، سرمست و مخمور و مدهوش شده بودند ؛ اما ناگهان دو حادثه ناگوار ، یکی
هجوم مغول از شرق ، و دیگری جنگهای صلیبی از غرب بود که شکست غیرمنتظری
بآنان وارد آورد ؛ حملاتی که درچنین شرایط یعنی در موقع غرور و سرمستی زعمای
اسلامی بر مسلمانان وارد شد ؛ بسیار مهلك بود . و بقول خودش : «حکم طبیعت
این است که صدمه و مصیبتی که بهنگام بیهوشی و سرمستی عارض شود ، عقلزا و
هوشربا ، قدرت کش و وحشت آور است .»

سپس تجزیة کشورهای اسلامی را بخاطر این دو مصیبت بزرگ دانسته ، معتقد است
اثرات شوم این دو حمله بعد از تجزیة کشورهای اسلامی ، باعث ضعف و خودسری زمامداران
نالایقی که بجای حکام شایسته روی کار آمدند و در نتیجه موجب فساد اخلاق و زشتکاریهای
امرا و سلاطین شد ، گردید . و نیز برادر کشی مسلمانان بجای حمله بدشمن و بر پا
شدن فتنهها و صدها جنگ داخلی بیجا و بالاخره تباہی دنیا و آخرتشان را از آثار
ناگوار این دو حمله منفور می داند .

بشارت مشروط

سید پس از تجزیه و تحلیل این مسأله ، در اواخر گفتار خود با قید و شرط بشارتی داده و چنین میگوید :

«خدا سوگند ، راست میگویم ، این ملت تا روزیکه باین عقاید مقس مؤمنند و این حقایق را در ذهن دارند، دست مرگ از دامان ایشان کوتاه و نارسا است و هر مرضی روحی و کسالتی عقلی گریبانشان بگیرد مغلوب قوت این عقاید حقه گردد و انجام کارشان چون آغاز فیروز و نیکو شود ، قیودشان گسته و از بندها و دامهارسته شوند ، چشم خردشان باز گردد و دندان آزمندان بیگانه از کشورشان کنده شود و حدود ملک محفوظ ماند . و بخواست خدا این امور هر چه زودتر انجام خواهد یافت و حوادث تاریخی مؤید این آرزو و امید است . ترکان را بنگرید که پس از صدمه‌های سخت که دیدند قد مردی برافراشتند و باکناف عالم لشکر کشیدند و میدان فتوحاتشان فراخ شد و شهرها گرفتند و پادشاهان مغلوب کردند، سلاطین خواستار دوستیشان شدند تا آنجا که سلطان عثمانی را پادشاه کبیر و امپراطور اعظم خواندند.»^۱

۱- مقاله قضا و قدر ، بقلم سید، ترجمه از: ابوالقاسم فرزانه یزدی (هفتمین نشریه روزنامه عرفان) اردیبهشت ۱۳۱۴

تعصب به «وطن» و «نژاد» و «دین» ستوده است؟

سید برخلاف آنچه که اکثر مردم کلمه «تعصب» را منفور و مرادف با «دُکم و فشری بودن» و گاهی «مخالف عقل و منطق بودن» دانسته‌اند و با ضدیت با تعصب، ریشه عقاید خیلی از مردم را زده‌اند طرفدار جدی «تعصب» است، مشروط باینکه در راه خوب و صحیح بکار رود.

او در ضمن یکی از مقالات خود به «ممدوح بودن تعصب» در سؤال فوق پاسخ مثبت داده، میگوید:

«میل محامات (حمایت کردن) از وطن و جنس و خواهش مدافعه از دین و هم کیش یعنی تعصب وطنی و تعصب جنسی و تعصب دینی، بر میانگیزاند انسانها را بر مسابقت در میدان فضائل و کمالات و باعث این میشود که اصحاب ادیان و ارباب اوطان و قبایل شعوب در اعلائی کلمه خودها * بکوشند و موجب این میگردد که هر يك از آنها در اسباب عزت و شوکت و وسایل قوت و سطوت سعی و اجتهاد خودها را بکار برند، و این میل است که قبائل و ارباب ادیان را بدین میدارده که بر مدارج شرف عروج کنند و بکوشش تمام مزایای عالم انسانی را استحصال نمایند و این میل است که آتش غیرت را در نفوس مشتعل میگرداند - و این میل است که از برای تشیید قصر مجد و شرف جماعات کثیره را متفق میگرداند - و بصیانت حقوق عمومیه دعوت میکند و بر حمایت وطن و مدافعه از شرف دین بر میانگیزاند.

ولی نباید این میل مقدس را بسبب سوء استعمال بحدی رسانید که با عدالت و حقانیت مضاده نموده موجب ابطال حقوق و باعث جور و تعدی بر دیگران گردد - و یا آنکه سبب حقد های بیجا و عداوت های بیفایده شود چونکه دل از برای این خلق نشده است که عداوت کنه و بیت‌الضعیفه (خانه‌حقدو کین) بوده باشد - چون کلام بدینجا

* - کلمه «خود» از نظر دستور زبان فارسی ضمیر مشترك است، و در هر حال باید بصورت مفرد استعمال شود. سید ظاهراً باعتبار اینکه مرجع ضمیر جمع است، آنرا جمع بکار برده، و این اشتباه چنانکه خواهد آمد در چند مورد تکرار شده است.

رسید میخوام با هزار تأسف بگویم که مسلمانان هندوستان میل حمایت دین یعنی تعصب دینی را بسیار بنهج بدبکار برده اند زیرا آنکه ایشان تعصب را بسبب سوء استعمال بحدی رسانیده اند که موجب بغض علوم و معارف و سبب تنفر از صنایع و بدائع گردیده است - و چنان گمان کرده اند که آنچه منسوب بمخالفین دیانت بوده باشد باید از روی تعصب دینی آنرا مکروه و مبعوض داشت - اگر چه علوم و فنون بوده باشد . و حال اینکه از روی تعصب دینی برایشان واجب چنان بود که هر جا فضیلتی و کمالی و علمی و معرفتی به بینند خودها را احق و اولی دانسته در استحصال آن سعیها و کوششها بکار برند و نکذارند که مخالفین دیانت حقه اسلامی در فضیلتی از فضائل و در کمالی از کمالات برایشان سبقت گیرند - افسوس هزار افسوس ازین سوء استعمال تعصب دینی که عاقبت آن بتباهی و اضمحلال منجر خواهد شد و میترسم که سوء استعمال تعصب دینی مسلمانان هند بجائی برسد که یکبارگی مسلمانان دست از حیاتیات شسته زندگانی را ترك کنند بجهت آنکه مخالفین دیانت اسلامی درین عالم زندگی میکنند .^۱

تفسیر مفسر*

«تفسیر مفسر» نام مقاله ایست که سیدتحت این عنوان بررد تفسیر مفسری ظاهراً به نام «سرسید احمدخان» مقاله ای نوشته است. این مقاله با این جمله شروع میشود: «من لم ير الاشياء بعين البصيره يضل وهو ملوم» و (یعنی ، آنکه اشیاء را با چشم بصیرت نبیند گمراه میشود و سزاوار نکوهش است» او در این گفتار ابتدا از تربیت بحث کرده ، و از اینکه انسانیت قائم بتربیت است و هیچیک از اقوام بنی آدم هرچند وحشی باشند بی نیاز از تربیت نیستند ، سخن بمیان کشیده است . سپس درباره نتیجه تربیت صحیح و غلط در يك ملت گفت و گو کرده ، و گفته است هرگاه ملتی دارای تربیت نیک گردد ، سلاطین عادل ، و رجال فاضل ، در میان آن قوم پدیدار خواهند گشت . و بالعکس اگر در بین ملتی تربیت سوء اعمال شود ، نتیجه بدی در ظهور رجال علمی و سیاسی آنان خواهد داشت. آنگاه با شروع مقدمه دیگری ، وارد در اصل مطلب شده چنین گوید :

داز این جهت است هر قومی که روی بانحطاط می نهد و ضعف بر طبقات و اصناف آن مستولی میگردد همیشه آحاد آن قوم بجهت ترقب عنایت ازلیه منتظر این میباشند که شاید مجددی خبیر و حکیمی صاحب تدبیر در ایشان یافت شده بسبب تدبیر حکیمانه و مساعی جمیله خویش عقول و نفوس ایشانرا منور و مطهر سازد و فساد تربیت را زائل کند تا آنکه بیرکت تدابیر آن حکیم باز بحالت اولای خودها رجوع نمایند . و شکی نیست که در این روزها از هر طرف پریشان حالی و بیچارگی و ضعف بر جمیع طبقات و اصناف مسلمانان احاطه نموده است و لهذا هر يك از مسلمانان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً گوش فرا داشته منتظر و چشم براه است که از کدام قطعه از قطعات ارض و از کدام بقعه از بقاع زمین حکیمی و مجددی ظهور خواهد نمود تا آنکه اصلاح عقول و نفوس مسلمانان را نماید و فسادهای طاری شده را رفع سازد و دوباره

* - این عنوان در اصل مقاله بوده است.

ایشانرا بدان تربیت حسنه الهیه تربیت کند. شاید بسبب آن تربیت حسنه باز بحالت مسرت بخش خودها رجوع کنند - و من چون یقین میدانم که حق مطلق این دیانت صدقه و شریعت حقه را زائل نخواهد کرد بیش از دیگران منتظر آنم که به حکمت حکیمی و تدبیر خبیری عقول و نفوس مسلمانان به زودترین وقتی منور و مقوم گردد - از این جهت همیشه خواهشمند آنم که مقالات و رسائلی که در این روزها از قلم مسلمانان بظهور میرسد مطالعه کنم و بر خیالات نویسندگان آنها احاطه نمایم. شاید درین مطالعات خود بافکار عالیه حکیمی پی برم که موجب حسن تربیت و صلاح و فلاح مسلمانان بوده باشد تا آنکه بقدر توانائی خویش مساعد افکار عالیه او بوده باشم و در اصلاح قوم خود یار و انباز آن گردم - و درین عالم بحث و تفتیش از افکار مسلمانان ، شنیدم که شخصی از ایشان در حالت کبر سن و کثرت تجربیات سیاحت ممالک فرنگ را نموده، و پس از کد و جهد بجهت اصلاح مسلمانان تفسیری بر قرآن نوشته است .

بنخود گفتم اینک همان که میخواستی - و چنانچه* عادت سامعین امور جدیده است خیال خود را در جولان آورده تصورات گونه گونه در حق آن مفسر و آن تفسیر نمودم - و گمان کردم که این مفسر بعد از همه این تفاسیر کثیره ای که محدثین و فقها و متکلمین و حکماء و صوفیه و ادباء و نحویین و زنادقه چون ابن راوندی و امثال آن نوشته البته داد سخن را داده و کشف حقیقت را نموده به نکته مقصود رسیده باشد - چون که بر افکار شرقیین و غربیین هر دو پی برده است . و اندیشه نمودم که این مفسر از برای اصلاح قوم خویش حقیقت و ماهیت دین را چنانچه حکمت اقتضا میکند در مقدمه تفسیر خود بیان نموده، و لزوم دین را در عالم انسانی بپراهین عقلیه اثبات کرده و قاعده کلیه خود پسندی از برای فرق در میانه دین حق و دین باطل در نهاده است - و پنداشتم که این مفسر بلاشک تأثیر هر یک از ادیان سالفه لاحق را در مدنیت و هیئت اجتماعی و آثار هر واحدی از آنها را در نفوس و عقول افراد انسانی توضیح نموده است - و علت اختلاف ادیان را در بعضی از امور باتفاق در بسیاری از احکام

* - در عبارت بالا کلمه « چنانچه » بمعنی « اگر » ، بجای « چنانکه » بکار رفته است و این اشتباه در چند جا تکرار گردیده است .

و سبب اختصاص هر زمانی را بدینی و رسولی بر نهج حکمت بیان کرده است .
و چون این تفسیر را، چنانچه ادعا میکند از برای اصلاح قوم نوشته است یقین
کردم که آن سیاسات الهیه و اخلاق قرآینه‌ایکه موجب برتری و برومندی امت عربیه
شد در جمیع مزایای عالم انسانی همه آنها را در مقدمه کتاب خود به طرزی جدید و
نهجی تازه بر وفق حکمت شرح و بسط داده است و آن حکمی را که سبب اتفاق کلمه
عرب و تبدیل افکار و تنویر عقول و تطهیر نفوس ایشان شده بود با آنکه در غایت
شفاق و نهایت توحش و فسوت بودند يك يك استنباط کرده در سطور آن مقدمه درج
کرده است .

و چون تفسیر بنظرم گذشت دیدم که بهیچ وجه این مفسر از این امور کلیه، سخن
در میان نیاورده است و کلامی در سیاست الهیه نرانده است - و بهیچ گونه متعرض بیان
اخلاق قرآینه نشده است - و هیچ يك از آن حکم جلیله را که باعث تنویر عقول عرب
و تطهیر نفوس ایشان گردید ذکر ننموده است بلکه آن آیاتی که متعلق بسیاست الهیه
است و متکفل بیان اخلاق فاضله و عادات حسنه و معدل معاشرات منزلیه و مدنیه و
سبب تنویر عقول میباشد همه را بلا تفسیر گذاشته است - فقط در ابتدای تفسیر خود
چند سخنان در معنی سوره و آیه و حروف مقطعه اوائل سور رانده است و پس از
آن همت خود را بر این گماشته است که هر آیه‌ایکه در آن ذکری از ملك و یا جن و
یا روح الامین و یا وحی و یا جنت و نار و یا معجزه [ای] از معجزات انبیا علیهم السلام
میرود آن آیه را از ظاهر خود بر آورده بتأویلات بارده زندیقهای قرون سابقه مسلمانان
تاویل نماید .

فرق همین است که زنادقه قرون سالفه مسلمانان علماء بودند و این مفسر بیچاره
بسیار عوام است لهذا نمیتواند که اقوال ایشان را بخوبی فرا گیرد - فطرت را محل بحث
قرار داده بدون براهین عقلیه و بلا ادله طبیعیه چند سخنان مبهم و کلمات مهمله در
معنی آن ذکر کرده است - گویا ندانسته است که انسان انسان است به تربیت و جمیع فضائل
و آداب او مکتسب است - و اقرب انسانها بفطرت آن انسانی است که دورتر بوده باشد از
مدنیت و بعیدتر باشد از فضائل و آداب مکتسبه - و اگر انسانها آدابهای شرعیه و عقلیه

راکه بغایت صعوبت و مشقت اکتساب میشود ترك نموده زمام اختیار را بدست طبیعت و فطرت خودها بدهند بلاشك از حیوانات پست تر خواهند شد - و عجب تر این است که این مفسر ، رتبه مقدسه الهیه نبوت را تنزل داده بپایه «رفارمر» (کلمه انگلیسی است بمعنی مصلح) فرود آورده است - و انبیاء علیهم السلام را چون «واشنگتن»^{*} و «ناپلیون» و «پالمرستن» و «گاری بالدی» و «مستر گلاستن» و «موسیو گامبتا» گمان کرده است .

چون این تفسیر را بدینگونه دیدم حیرت مرا فراگرفت و در فکر شدم که این مفسر را از اینگونه تفسیر چه مقصود باشد - و مراد این مفسر چنانچه خود میگوید اگر اصلاح قوم خویش باشد پس چرا سعی میکند در ازاله اعتقاد مسلمانان از دیانت اسلامیة خصوصاً درین وقتی که سائر ادیان از برای فروردن این دین دهنها گشوده است - آیا نمی فهمد که مسلمانان با این ضعف و پریشانی چون بمعجزات و جنت و نار اعتقاد نکنند و پیغمبر را چون (گلاستن) بدانند البته بزودی از حزب ضعیف مغلوب برآمده خودها را بقالب قوی خواهند پیوست زیرا آنکه درین هنگام هیچ رادع و زاجری و هیچ خوفی و بیمی باقی نمی ماند - و مقتضی تبدیل دین از طرف دیگر موجود است چونکه همشکل و هم مشرب غالب شدن، همه نفوس را پسند است - پس ازین افکار و خیالات ابتداءً چنین بخاطرم آمد که البته این مفسر گمان کرده است که سبب انحطاط مسلمانان و موجب پریشان حالی ایشان همین اعتقادات است و اگر این اعتقادات از

* در حاشیه کتاب مقالات جمالیة توضیحات مختصری راجع باین اشخاص داده شده است که عیناً بترتیب نقل می شود (نام این اشخاص مجدداً اضافه شده است) :

- واشنگتن : مؤسس معروف استقلال آمریکا متولد در ۱۷۲۳ متوفی در ۱۷۹۹ م
- ناپلئون : امپراطور معروف فرانسه متولد در ۱۷۶۹ م متوفی در ۱۸۲۱ م
- پالمرستن : سیاسی معروف انگلیس متولد در ۱۷۸۴ م متوفی در ۱۸۶۵ م
- گاری بالدی : وطن پرست معروف ایتالیائی متولد در ۱۸۰۷ و متوفی ۱۸۸۲ م
- گلاستن : رئیس الوزرای معروف انگلیس متولد در ۱۸۰۹ م و متوفی در ۱۸۹۸ م
- گامبتا : وطن پرست معروف فرانسوی در ۱۸۳۸ م و متوفی در ۱۸۸۲ م

ایشان برود باز عظمت و شرف نخستین خودها را استحصال خواهند نمود و لهذا سعی در ازاله این اعتقادات میکند و ازین جهت معذور باشد - باز تدبر نموده بخود گفتم که یهودیان به برکت همین اعتقادات از ذل عبودیت فراعنه رسته دماغ جبارۀ فلسطین را بخاک مالیدند و خودها را باوج سلطنت و مدینت رسانیدند - آیا این مفسر این را نشنیده است - و عربها از میمنت همین اعتقادات از اراضی قفره (اراضی سنگلاخ و لم یزرع) جزیره العرب برآمده در سلطنت و مدینت و علم و صناعت و فلاح و تجارت سید و سرور همه عالم شدند، و فرنگان همین عربهای معتقدین را در خطبهها باواز بلند استادهاى خودها مینامند. آیا این خبر بسمع این مفسر نرسیده است - البتہ رسیده باشد - و بعد از ملاحظه تأثیرات عظیمه این اعتقادات حقه و معتقدین آنها نظر بر معتقدین بعقائد باطله نموده دیدم که هندوها در آن وقتی در قوانین مدینت و علوم و معارف و اصناف صنایع ترقی کرده بودند که بهزارها (اوتار) و (بهوت) و (دیوتا) و (راکس) و (هنومان) اعتقاد داشتند این مفسر جاهل بدین [را] خبر نیست - مصریها در آن هنگامی اساس مدینت و علوم و صنایع را نهادند و استاد یونانیان شدند که بابتها و گاوها و سگها و گربهها ایمان داشتند - این مفسر بلاشک این را میداند - و کلدانیان در آن زمان پایههای رصدخانهها میگذاشتند و آلات رصدیه میساختند و بنای قصور عالیه مینمودند و در علم فلاح کتابها تصنیف میکردند که بستارهها میگردیدند بر مفسر پوشیده نباشد - و فنیقین در آن عصر بازار تجارت بریه و بحریه و صناعت را رواج داده بودند و اراضی بریطیش و اسپانیا و یونان را مستعمرات کرده بودند که بچههای خود را بجهت قربانی اصنام تقدیم مینمودند - این امر بر مفسر آشکار است .

یونانیان در آن قرن سلطان عالم بودند و در آن زمان حکمای عظام و فیلسوفهای کرام از ایشان بظهور میرسیدند که بسدها آلهه و هزارها خرافات دل بسته بودند - مفسر را این معلوم باشد - فارس در آنوقت از نواحی کاشغر تا ضواحی استنبول حکم میکرد و در مدینت و حید عصر شمرده میشد که صدها خز عبلات در لوح دلش ثبت بود - مفسر البته این را یاد داشته باشد - همین نصارای متأخرین در همان هنگامی که از عان داشتند به تثلیث و صلّب و قیامت و معمودیه و مطهر و اعتراف و استحالہ ، سلطنتهای خودها

را فوت دادند و قدم در دایره علوم و معارف و صنایع نهادند و به اوج مدنیت رسیدند و اکنون هم غالب ایشان با همه علوم و معارف ره سپر همین طریقه میباشند - و مفسر این را به نهج احسن میداند - چون این امور را تصور نمودم دانستم که مفسر را هرگز این چنین خیالی نیست که اعتقاد بدین عقائد حقه سبب انحطاط مسلمانان گردیده است - زیرا آنکه اعتقادات را چه حقه بوده باشد و چه باطله بهیچ گونه منافات و مغایرتی با مدنیت و ترقیات دنیویه نیست مگر اعتقاد بحرمت طلب علوم و کسب معاش و سلوک در مسالك مدنیت صالحه و باور نمیکنم که در دنیا دینی باشد که ازین امور منع کند و این مطلب از آنچه پیش گذشت بخوبی ظاهر شد - بلکه میتوانم بگویم که بی اعتقادی، بغیر از خلل و فساد در مدنیت و رفع امنیت هیچ نتیجه دیگر نداده است .

اینک نهلیست * تأمل نما - و اگر بی اعتقادی موجب ترقی امم میشد میبایست که عربهای زمان جاهلیت در مدنیت گوی سبقت را ربوده باشند - چونکه ایشان غالباً ره سپر طریقه دهریه بودند ازین جهت همیشه با آواز بلند میگفتند : (ارحام تدفع و ارض تبلع و ما یهلکنا الا الدهر) و نیز علی الدوام این کلام را بزبان می آوردند (من یحیی العظام و هی رمیم) و حال آنکه ایشان در غایت جهل چون حیوانات وحشی بسر میبردند. پس ازین همه خیالات و تصورات گوناگون مرا بخوبی معلوم شد که نه این مفسر مصلح است و نه تفسیر آن از برای اصلاح و تربیت مسلمانان نوشته شده است - بلکه این مفسر و این تفسیر از برای ملت اسلامیه درین حالت حاضره مانند همان امراض خبیثه مهلکه است که در حال هَرَم و ضعف طبیعت، انسان را عارض میشود - و مرا از آن جرح و تعدیل سابق ظاهر شد که مقصود این مفسر ازین سعی درازاله اعتقادات مسلمانان خدمت دیگران و توطید طرق دخول در کیش ایشان است .

لا حول ولا ، این چند سطر بر سیل عجله نوشته شد و ما فی ما بعد بحول خداوند تعالی مفصلاً سخن درین تفسیر و در مقاصد مفسر خواهیم راند فقط ،^۱

۱ - مقالات جمالیه

* - طایفه شورش طلب مشهور روسیه که بقصد از بین بردن حکومت مستبده تشکیل شده بود. (حاشیه ذیل مقاله) .

چرا مسلمان با داشتن دستورات دفاعی در نبرد و قتال ، از مسیحیانی که مبارزه منفی از تعالیم دینشان است هت افتادند؟

سید در این مقاله ، ابتدا يك مقدمه نسبتاً مفصلي را ذکر میکند ، مبنی بر-
اینکه :

خداوند انسان را، چه از نظر جسمانی، و چه از لحاظ روحانی ، «عالم صناعی» آفریده است. بعبارت دیگر بشر را دانشمند و پیشهور خلق کرده است و استعداد فکر نمودن و بکار فرمودن را در نهادش قرار داده است و راه تحصیل منافع و روبه تدبیر در اختراع بدائع را آسان ساخته ، و اگر يك ساعت اندیشه و پیشه و بعبارت دیگر علم و عمل را بکنار بگذارد و جلب ضروریات خود را باصل طبیعت واگذارد طبیعت از زنده بودنش دریغ خواهد داشت اگر چه بقدریک نفس کشیدن باشد انسان در کلر خود محتاج باستادی است که سعی و زحمت شخص را که ملکه صنعت و حرفت است، در تحت قوانین معین و نظامات مخصوص قرار دهد و نیاز انسان بطبیعت و آثار آن از قبیل احتیاج پیشهور است به ادوات .

بشر از لحاظ نفسانی و صفات روحانی نیز همینطور است یعنی از نظر ادراکات و تعقلات و اخلاق و ملکات نیز «عالم صناعی» است این کیفیات نیز در وجود شخص بموجب کلری که نفس از روی صور حاصله در ذهن و انکشافات منطبعه در خاطر میکند پدید میآید . مثلاً شجاعت و ترس و بزرگوری و پستی و بخشندگی و زفتی و غیره در نتیجه تربیت اولیه است . و جمیع فضایل و رذایل اخلاقی آدمی تابع عادتی است که در میان يك قوم نشو و نما یافته است و در طبیعت او بودیعت نهاده شده . اموری مانند هوای مولد و محل تربیت و نوع مزاج و شکل دماغ و ترکیب بدن و سایر عوارض در این باب بی تأثیر است و این امور را در اعراض نفسانی و صفات روحانی اثری نیست و آنچه که اثر دارد استعداد ذاتی و قابلیت جبلی است اما نه آنچنان که بتواند مزاحم تربیت اولیه بشود، مثلاً اگر در گوهر کسی نعرز از مبارزه و کلرزار باشد

ولی در میان مردم متهور نشو نماید و از ابتدا همراه آنان در جنگها شرکت جوید و خود را در مهالك اندازد البته دلیر میشود و آن استعداد جبن که در جبلت داشت باطل میگردد . پس :

«هر استعداد که در نهاد بوده باشد در مقابل تربیت که عبارت است از عمل نفسانی حاصل از علم و جدائی اصلاً کارگر و منشاء اثر نخواهد بود و عنقریب از عادت مستحده از معاشرت و اختلاط و تربیت متحصله از امتزاج و ارتباط نقش ضد آن در صفحه خاطر بروز خواهد کرد و بتمرّن و ممارست مرکوز خواهد گشت.»

آنکه بعد از این بیان میگوید : اعمال بدنی و حرکات جسمانی از عزائم و آهنگهای روح صادر میشود؛ و روح در بدن، مانند سلطانی است قاهر که بجوارح و اندامها فرمان میدهد. سپس این مطلب را متذکر میگردد که : دین وضعی است الهی و مباشرت دعوت بسوی آن از جنس انس است و امریست مکتسب کسانیرا که شایستگی اختصاص بوحی الهی را ندارند. و نخستین چیزیست که با قلوب می آمیزد و در طباع تأثیر میکند و الواح ساده را رنگ میبخشد و نخستین نقشی که بر صفحه خاطر انسان مترسم میشود، همان اعتقادات دینی است پس :

«دین نخستین سلطانی است بر افکار و تبعه آن از عزایم و ارادات و آن را بر روح نیز سلطه قاهر و غلبه باهر است؛ چه دین بروح فرمان میدهد و روح بدستور آن ابدان را کار میفرماید الحاصل انسان در نشاء اولیه خود بمثابة لوحی است ساده و مصقول ، اول خطی که بر سطح آن رسم میشود تأثیرات دین است ... حتی آنکه اگر شخصی از دین خارج شود از آن آثار و صفاتی که در دین در صفحه ضمیر او احداث کرده است خارج نمیتواند شد بلکه نقش آنها همی در لوح خاطر او هست بمثابة اثر جراحی بر بشره که مندمل شده باشد.»

سید پس از ذکر این مقدمات وارد اصل مطلب شده، بطور اجمال بحث را ادامه

میدهد .

دفاع در مسیحیت

او در شروع اصل مطلب ، ابتدا ، طرز دستور دفاع در دیانت مسیحیت ، و خلاف عمل پیروان آن دین را مورد بحث قرار داده است :

دهمانا اساس دیانت مسیحیه بر قاعدهٔ مسالمت نهاده شده شارع این ملت کیفرستانی و ستیزه جویی را از مردم برداشته لشکر کشی و کشور گشایرا از بیخ برانداخته سلطنت و قهاریت و مغالبه ملوک و محاربه اقران را نا چیز و نا ستوده فرموده است و فرموده است که ملک دنیا و زخارف و حطام آن را بیندازید و بهر پادشاهی که غالب آمد و حکم راند مطیع باشید. اموال سلاطین و اهل دنیا را بایشان واگذارید و از جنگ و جدال و نزاع و قتال خواه شخصی و خواه ملتی کناره کنید هر چند بر سر دین بوده باشد. از وصایای انجیل است که اگر کسی بر روی راست ت. و طپانچه زند روی چپ خویش بسوی وی میکند تا طپانچه دیگر بزند و از اخبار انجیل است که تسلط ملوک بر کالبد هاست و آنها نا بود میشوند و تسلط حقیقی جاودانی بر جانها و روانهاست که فقط خدا بر است جلّت عظمته؛ و چون کسی بر مبانی و قواعد و سیر و قوانین این دیانت وقوف یابد و آنچه را که در مقدمه اشارت شد بیاد آرد ...

هر آینه در حیرتی عظیم و تعجبی خطیر خواهد افتاد از اطوار و سیر مردمی که خود را بردین مسیح میدانند و عقاید خویش [را] بسدین دیانت سلمیه منسوب میسازند چه ایشان پیوسته در میدان مباحات و مفاخرت بزینت حیات این دارفانی و تحصیل اسباب و آلات خوشگذرانی مشغول مسابقند و در استیفاء لذات در هیچ حدی و اندازه بتوقف قائل نیستند و لایزال از پی فتح بلاد و ممالک و مباشر القاء نفوس در اخطار و مهالك هستند ، و همواره بر افطار گیتی قلب میجویند و از جهت توسعهٔ مجال حکمرانی از کره خاك، بقصد عالم افلاك نهضت میطلبند و هر روزه انجام مهم حرب را انواع آلات قتاله اختراع میکنند و در یکدیگر بکار میزنند و بر سایر ملل با آن ادوات ناریه حمله میبرند و در ترتیب و تشکیل معسکر و تدبیر راندن لشکر و گشودن کشور هر ساعت، نظامی مخصوص می اندیشند. و نهایت تلاش عقلی و کمال کوشش فکری را در اتقان احکام نظام و تکمیل قوت حربیه مصروف میسازند حتی اینکه

علم سوق عسکر و فن قیادت جیوش درسهه دایره و کثرت فرروع و توفیر احکام و فرط اهمیت از غالب علوم و فنون گذشته است و اینهمه تعاقب اکید و حرص شدید در صورتی است که ایشان را اصول ملیه و قوانین دینیّه از حفظ املاک موروث و یا مکتسب منصرف می‌سازد ... ،

دفاع در اسلام

سید در دنبالهٔ بحث اخیر، عقاید دین اسلام را در بارهٔ دفاع بین‌کرده تساهل و تسامح مسلمین را با توجه بوجود دستورات عالی گوشزد مینماید :

«اساس دیانت اسلامیّه بر قاعدهٔ غلبه و قهاریت است و اظهار شوکت و تعمیم سطوت و فتح ممالک و توسعه مسالک و جهاد فی سبیل الله و اعلاء کلمهٔ الله و استیصال مذاهب سائرین و نسخ شرایع آخرین و امر بمعروف نهی ازمنکر و سیاست مخالفین و اضداد و قلع و قمع مواد کفر و ارتداد و هکذا هر کس در اصول و اساسات این دیانت تعمقی کند و یا سورتی از کتاب منزل بر محمد مرسل صلی الله علیه و آله وسلم تلاوت نماید، حکم صریح و بی‌شک و لاریب میکند که معتقدین این شریعت باید نخستین ملت عالم باشند در جنگ و جدال و حرب و قتال و از جمهورامم بچندین مرحله پیش افتاده باشند در اختراع آلات قتاله و ابداع ادوات ناریه و اتفاق احکام نظام و تکمیل فنون عسکریه و تحصیل سایر علومی که در اینباب لازم است از قبیل فن طبیعی و شیمی و جراثقال و هندسه و غیرها هر که در این [آیه] کریمه تأمل نماید که میفرماید :

و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة [و شما در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید. و تا آن حد که بتوانید (مهمات و لوازم فیروزی خود را) از آنوقه و آلات جنگی] یقین میکند که هر کس از روی حقیقت خاطر، خود را باین صبغت الهی رنگ داده است اول بچنگ دل نهاده است و چنین کس البته باید بحکم دواعی نفسانی که از روی رنگ رحمانی بهم رسیده پیوسته بقدر الطاقة البشریة بقصد غلبه براغیار و فتح سایر بلاد و دیار تسهیل مقدمات و تحصیل ادوات کند فضلا از قصد امتناع از اخطار

و نیت دفاع با اغیار و هر که در این نکته نظر نماید که شریعت اسلام گروندی و
مراهنه را در هر کاری مطلقاً حرام کرده است الا در اسب تازی و تیراندازی یقین
مقدار میل شارع را بمعرفت فنون سپاهگیری و تمرن وظایف لشکری و مقدمات کلر
و ورزیدن آلات پیکار خواهد بدست آورد .

چون صاحب نظران ، این همه اهتمام و ابرام شارع را در غزا و جهاد و ترویج
احکام اسلام در جمیع ممالک و بلاد به بینند و از این طرف حال کسانی را که دعوی
انتحال ایندیانت را دارند در این زمانها بنگرند دهشت و حیرت بردل ایشان مستولی
خواهد شد چرا که برای العین ابرار میکنند که مدعیان اسلام در این حکم که فی الحقیقه
اول فرض ایشان است چنان تهاون و نساهل ورزیده در طلب لوازم عمل و تحصیل قدرت
بکاهلی و کسالت و نسیان و غفلت گذرانیده اند که جمیع ارباب ملل و اصحاب دول از
ایشان پیش افتاده اند و ایشان در احکام نظام و غیرها من تلك المهام لاعلاج بتقلید
دیگران محتاج شده اند و بسیاری از ایشان در تحت تسلط اجانب افتاده در مقابل
معاندین و مخالفین دین انواع خشوع و خضوع بظهور میرسانند .

يك مقایسه کلی :

«هر کسی میانه این دو دیانت موازنه نماید و اساس ملت مسیحی را با اساس
ملت اسلامی بسنجد حیران خواهد ماند که آیا با این وصف چگونه میشود که اختراع
نوپهای «کروپ» و «مترالیوز» و غیرهما بدست ابناء دیانت عیسویه شده باشد قبل از ابناء
دیانت محمدیه، و چگونه میشود که «تفنگهای دولوله» در ممالک آنها پیش اینها بهمرسیده
باشد با آنکه بنیاد دین آنها بر مسالمت است و بنیان دین اینها بر مجاهدت و آیا
چه شده که قلعه بندیهای شکفت و کشتیهای زره پوش و ادوات جنگی دریائی بدست
اهل سلامت و سلم ایجاد شده نه بدست اهل غلبه و حرب چرا عقول حکما حیران
نماید ، چرا مردم هوشیار از راه تعجب دنبال اینکار نیفتند ؟

جهت و سر این نتیجه بازگونه چه چیز است آیا این دو دین تاکنون در قلوب
آحاد این دو ملت راسخ نشده است و اینهمه قرنهای گذشته در مرکز ساختن ایندو

شریعت در خواطر طرفین کافی نیفاده آیا مردم این دو سمت بعد از آنکه این دو دیانت را پذیرفته بودند ثاباً از دین و کیش و آئین خویش برگشتند و مرتد شدند یا نصاری در دین خود بشریعت موسی بن عمران اقتصار کردند و بسیره یوشع بن نون اقتفا نمودند آیا پاره‌ای از آیات انجیل دانسته و ندانسته میان خطبها و مواعظی که بر منبرهای مسلمین انشاد میشود راه یافته است و یا آنکه شیطان مضامین آن آیات را در خیال بزرگان مذهب و مروجین ملت ایشان وقتیکه در محافل تدریس بطور تریب جلوب میفرمایند افکنده است آیا سنت الهی در این دو شریعت دیگرگونه شده و مناط ملتین منسوخ گردیده آیا ابدان کثیف بر ارواح لطیف در این دو آیین استبداد و استقلال بهم رسانده است یا آنکه بر الواح ارواح نگارنده سوای دیر تدبیر و کاتب خیال و تفکیر پیدا شده یا آنکه افکار و خیالات از اطاعت سلطان دین بیرون جسته یا آنکه صفحات نفوس از قبول خطوط خطب خیالات که بلسان دین املا میشوند سر میزند با آنکه دین نخستین حکمدار است بر نفوس و اولین فرمانگذار بر قلوب. آیا علل از معلولات خود تخلف کرده و یا علاقه نسب مابین سبب و مسبب گسیخته شده عقول حکمای عالم در کشف این سرمستور و حل این معمای مخفی چه خواهد فرمود. آیا این اختلاف مابین الامتین را فی السیرتین باختلاف اجناس حمل کنیم و بگوئیم جنس انباء دیانت مسیحیه غیر جنس انباء دیانت اسلامیه است و از اختلاف فطرت و جنس است که سیرتها در این امور مختلفه بظهور رسیده با آنکه کثیری از انباء ملتین بیک نژاد و بیک تخمه راجع میشوند و در اسباب قریبه و اسلاف دانیه هم با هم متقارب و نزدیکند این سخن را چگونه توانیم گفتن و آیا این اختلاف مابین الامتین را فی السیرتین باختلاف اراضی و اقطار و تفاوت اقتضاء آب و هوای بلدان و دیار حمل کنیم با آنکه کثیری از قبیلتین در طبایع بلدان متشابهند و در مواقع امکانه متجاور مگر از مسلمین زمانی که دین ایشان در عین مزاج شباب و رواج کار بود بسا اعمال و امور بصدر نیامد که عقلمها را حیران ساخت و فکرها را مدهوش نمود آیا امثال فارس و عرب و ترک از این ملت بیرون نیامد که دنیا را برهم زدند و شرق و غرب عالم در زیر قدم بسپردند

و بر کرسی بزرگی اینممالک مستولی گشتند. مسلمین در جنگهای خود با نصاری آلات ناریه و اسباب احتراق داشتند و بمثابه توپ آنها را بر اهل صلیب می بستند مسیحیان از کار آن اسباب آتش فشان، و ادوات دوزخ نشان، در فزع و اضطراب و وحشت و التهاب افتاده بودند و در شناخت راه آنها و ساخت اشباه آنها بالمره عاجز و جاهل میماندند.

ملکم سرجم انگلیسی در تاریخ فارس میگوید محمود غزنوی با بت پرستان هندوستان بتوپ جنگ میکرد و از قوت این حربۀ مختصه بود که در سال چهارصد هجری عبده اصنام انہزام یافته به بلاد واسعه و خطط نافعہ ایشان بتصرف سلطان اسلام درآمد و مسیحیان در آن زمان اصلاً اطلاعی از توپ و سایر ضروب آلات ناریه و حروب نداشتند. کدام مدد و معاونت از روزگار دست ملت مسیحیہ را گرفته و ایشان را در اموری که اصلاً داخل اصول و قواعد دینی ایشان نبود مقدم ساخت. و کدام لطمه و صدمه برسینۀ اهل اسلام برخورد که ایشان در وسائل و مقدمات چنین مسأله مهمه که اولین فرض شرع شریف است از همه مؤخر افتادند حقا که مقام حیرت است و موقف دهشت و چنین میپنداریم که این تفاوت راه از کجا تا بکجا بدون سببی نباشد آری سبب دارد و سبب را دو تقریر است.

سید ، پس از بیان مقدمات مذکور ، و زکری مختصر ، از دستورات مسیحیت و اسلام ؛ در باب «دفاع» ، و بیان پیشرفت مسیحیان ، و عقب ماندگی مسلمانان در این امر ؛ آن دو ملت را مقایسه نموده ؛ در آخرین قسمت این مقاله ، بجست و جوی علل این دو امر ، یعنی ارتقاء مسیحیان ، و انحطاط مسلمانان ، پرداخته ؛ باز باقید اختصار موجبات این دو موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد .

عوامل مؤثر در ارتقاء مسیحیان :

«همانا دین مسیحی در ممالک اروپیه از سمت رومانیان سایه افکند و از آن ملک بدان اقطار سرایت کرد و رومانیان بر عقاید و عادات و آداب و ملکاتی که ازادیان سابقه خویش و از علوم و شرایع پیش بوراقت یافته بودند میزیستند دین مسیحی در میان ایشان منتشر شد برحالتی که با آداب و عوائد و حالات و عقاید ایشان سرسازش

و مسالمت داشت و از راه قناعت و اکتفا و جلب قلوب و ضمائر، و جذب نفوس و خواطر در نهاد ایشان رخنه کردن آغاز نهاد نه آنکه برایشان از در غلبه و سطوت داخل شده و بعنوان قهر و قوت شامل گشته باشد، ابدان و اشباح بعنف آرمیده و قلوب و ارواح از وحشت رمیده باشد و از این راه که دیانت کلمه اله بر سیل سلامت وارد ملک رومانیان شد که ملتی ادب یافته بودند و تربیت شده . این مذهب طراز لباس مذهب ایشان گشت و پیرایه بر دوش آن گروه شد . و آن عوائد سابقه از عقاید لاحقیه زینت یافت و مکنسبی بر موروثی افزوده گردید . لاجرم دیانت مسطوره در قلوب اهل اروپ و غیرهم موقعی غریب یافت ، و مکاتبی عظیم گرفت . و از آن طرف صحف انجیل که همگی همت مطاوی آن، دعوت بر مسالمت است و اهمال، جهت منازعت ؛ در دست همه کس نبود . بلکه فقط رؤسای روحانیین در کمال تنافس و تمحفظ نسخ آن را مثل اعلاق نفیسه و اعضای رئیس خویس محروس و مصون میداشتند .

پس زمانیکه احبار رومانیان خود را در مقام تشریح منصوب ساختند و بر اهل صلیب شمشیر قتال آختند ایشان ناگزیر در صدد دفاع برآمده حراست دینی را که حسب الاشارة السابقة نهایت وقع در قلوب ایشان بهم رسانیده بود و بموجب عدم اشتها و انتشار نسخ از دعوات آیات اناجیل نیز بسلم و خضوع و ازعان و خشوع خبر نداشتند بنا گذاشتند و جنگ و جدال و ستیز و قتال از اینوقت در میان رومانیان پدید آمد و از اینجا بصفحات اروپ سرایت کرده موجب تزلزل عقاید و تشتت شمل و انشعاب فرق و تعدد مذاهب گشت و رفته رفته کار مجاهدت و مقاتلت در ضمائر عیسویان موقع تکلیف دینی و فرض مذهبی بهم رسانید و از وظایف ملت و احکام شریعت شد و از آنجا که بموجب اشاره سابقه مردمی تربیت شده و ادب یافته بودند ؛ در ماده این تکلیف کار همیکردند و خیالات بکر پرداختند و اسباب جهاد از آهن و فولاد ساختند و از آنها گذشته بمدافع حرقیه و بنادق برقیه و سایر آلات اشتعال و استعمال نیران پرداختند . و آن درخش ترقیات کامله که اسلاف و پیاکان در گوهر وجود ایشان بودیعت گذاشته بودند بشعله رسید و زبانه کشید و در فن عسکری و اختراع اوزار کارزار، مانند سایر فنون از اقران خویس پیش افتادند .

عوامل مؤثر در انحطاط مسلمانان :

دو اما مسلمین بعد از آنکه در بدایت نشودین حنیف و آغاز رواج ملت حنیف از کمالات حرب و آلات طعن و ضرب بهره عظیم یافتند و درشان افتخار و امتیاز و اعتبار این مهم خطیر بنصیبی وافر رسیدند بلکه در فنون مقارعت و علوم جدال و مکافحت بر همه ملل پیشی گرفتند .

اتفاقاً جماعتی در لباس دین میان ایشان بهمرسیده باصول دیانت و قوانین شریعت ایشان مدسوس و مخلوط ساختند که اصلاً ربطی و مناسبتی با آن شرع شریف و ملت حنیف نداشت . از اینجا قواعد جبر و عقاید اشاعره پدید آمد و در اذهان مشتبک شد و بانفوس و ارواح در آمیخت مردم را این عقیده ردیه از مساعی جمیله و ترقیات مهمه و کوششهای عظیم و تلاشهای خطیر عنانگیر گشت و مخصوصاً در بین مائین ثالثه و رابعه زنادقه اخبار مجعول و احادیث منحول ساختند و در خلال روایات صحاح خلط نموده بخرج خواطر و دفاتر دادند. و سوفطائیه که بالمره که منکر مظاهر وجودند و آنها را اوهام و خیالات میدانند و بحقایقی مشخص و ثوابتی معین قائل نیستند، بر علل عقاید و خلل مفاسد سایرین بیفزودند و جهالین روات اخبار و دجالین نقله آثار در طنبور مزبور نغمه دیگر مزید کردند. و این عوارض مهلك روح غیرت را بمثابة سم قاتل است و آنچه از این عقاید خبیثه و موضوعات مدسوسه بمشاعر و ادراکات می چسبد موجب ضعف همتها و فتور عزیزمها میشود و اهل حق هر چه بتمیز صحیح از باطل قیام کردند زنگ تأثیرات آنها را از صفحات صدور عامه عدیم الشعور نتوانستند زدود. لاسیما [خصوصاً] پس از آنکه در کلیه تعالیم و تکمیلات فنون و ارشاد مردم باصول حقه و مبانی ثابتیه که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابش مردم را بدانها دعوت همی کردند نقص فاش و تقصیر فاحش بهمرسید که از آنوقت تدریس علوم شرعیه و تعلیم فنون ملیه بر طریق قویم و صراط مستقیم واقع نمیشد. الا در چند دایره مخصوص و میان جماعتی معین شاید این معنی علت توقف مسلمین از پیش رفتن بلکه موجب شروع ایشان بواپس نشستن شده که خدای تعالی مسلمانان را از این علت عافیت بخشاد .

این عوارض که از جبریه و زنادقه و سوفطائیه و دجاجله بر دین مبین طاری

شده و قلوب پیروان این نحلہ مقدسه را از سمت صعود و ترقی منصرف ساخته اگر چه برده ایست ستر و حجابی غلیظ؛ الا آنکه مابین این عوارض و آن اصول حقه و عقاید صحیحہ کہ هنوز بالمرہ از آنها بی بهره نیستند لایزال جنک است و جدال و منازعه ما بین حق و باطل مثل مدافعه مابین صحت مزاج است و مرض. و از آنجا کہ حسب التقریر الانف، دین حق، نخستین رنگی است کہ بر کسوت وجود آدمی طاری میشود و پیوسته بریق و درخش آن مانند انوار کواکب از خلال ابرهای آن عوارض کہ بر قلوب نشسته است می تابد. البته يك روز بیاید کہ آن ابرها از هم بپاشد و آن انوار عقاید پاك بدون هیچ حایل و حاجبی درخشان و تابناك گردد تا قرآن در میان مسلمانان تلاوت میشود و قرآن کتاب منزل و امام حق و مناط احکام و حامی حوزه وداعی جهاد و دافع خصم و مهلك مغالب و مبدک-فر و مشیر غیرت ایشان است و ایشان را بدون تخصیص طریقی معین و تعلیقی بر شرطی مخصوص بر سبیل اطلاق و عموم بقتال معاندین دین و استیصال مواد خصوم همی برمی انگیزاند و می آغلانند و شبهه نداریم کہ همان غیرت دینی و تعصب ملتی و حمیت ترویج شرع و حرص اشاعه اسلام در اقطار عالم و طبقات امم کہ در اوائل طلوع نیر آفتاب جهان تساب این شریعت غراء و ملت بیضاء از مسلمین بظهور رسید دیگر باره بظهور رسد و مثل همان قرون در فنون ملاحمت و منازلت و صنایع سوق عساکر و تشکیل معارك مساوت از همه ملل و جمهور دول پیش بیفتند و حقوق مقدسه این ملت را کہ عرصه هوان و مذلت شده است تارہ بعداخری باعلی درجه نفاذ و عزت برسانند. والی الله تصیر الامور. ۱۰

ص ۲۰۰ ح *

۱ - نشریة «اطلاع» پنجشنبه ۲۶ رجب المرجب سنه ۱۳۰۱ هجری پیچی ایل ترکی مطابق بیست و دوم مه ماه فرانسه سنه ۱۸۸۴ مسیحی شماره ۹۱ ص اول و دوم و سوم و چهارم ترجمه از عروۃ الوثقی.

* - مترجم این مقاله ظاهراً اعتماد السلطنه است و محتمل است ذکر حروف ص. م. ح علامت اختصاری نامش «صنیع الدوله» (قبلا باین لقب نامیده میشده است) محمد حسن، باشد.

از حوادث ناگوار هجرت بگیریم و اتحاد و اتفاق را شعار خود سازیم

سید این مقاله را با آیه شریفه: «واطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم» یعنی [و همه با روح وحدت ایمانی پیرو فرمان خدا و رسول باشید و هرگز راه اختلاف و تنازع (که موجب تفرقه اسلام است نپوئید) که در اثر تفرقه، ترسناک و ضعیف شوید و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد] آغاز میکند.

از عزت بدلت

بعد از ذکر آیه مذکور، ابتدا بیاد دوران افتخار آمیز مسلمانان افتاده، حدود منطقه حکمروایی آنان را ذکر نموده، سپس، از شوکت و قدرتشان سخن میراند و از رجال علمی و ستارگان ادب آن عصر چون «ابن سینا» و «فارابی» و «فخر رازی»، در مشرق و «ابن باجه» و «ابن رشد» و «ابن طفیل»، در غرب نام میبرد. و نیز از قدرت و نفوذ کلام چند تن از حکام و خلفای اسلامی در شرق و غرب یاد مینماید. خلاصه در باره فضل و بزرگی مسلمین گوید: «مخالفین مسلمین هر که بودند در پیش بزرگی و چیرگی فضل مسلمین فروتنی و پستی داشتند چنانکه ذلیل و خوار سلطان جلیل با اقتداری باشند.»

در دنباله این مطالب، بمکتب عالی قرآن اشاره کرده میگوید: قرآن مسلمانان را بمکارم اخلاق و فضایل صفات دعوت میکند و اصول حق و بذور فضل را در افکارشان بودیعت مینهد.

او، وقتی که از روزگار درخشان مسلمانان گذشته یاد میکند؛ و از اینکه ایشان در معارف و صنایع استاد همه عالم بودند، با مقایسه اوضاع زمان خود، اظهار میکند که، مسلمین امروز نه تنها توقف کرده اند بلکه بعقب برگشته اند و سرزمینهای اسلامی رو بنقصان است و اجانب از هر سو سرگرم تجزیه آن هستند.

وعددهای قرآن

سید در مقابل بلا یایی که از ناحیهٔ اجانب بر مسلمین وارد شده و هنوز از تهدیدات و حملات آنان مصون نیستند؛ راه امید را نشان داده، قسمتی از وعده‌های خدا را که مورد غفلت مسلمانان دیروز و امروز بوده است، بصورت زیر یادآور میشود:

«با اینکه دینشان بر آنها مقرر داشته است که در پیش سلطه مخالف و غلبه اجانب خویش پست و زیر دست نشوند بلکه رکن اعظم دینشان اینست که ولایت اجنبی را از خودشان طرد و منع و ازدیار خویش قلع و قمع نمایند بلکه با شوکت هرزی شوکتی منازعت کنند آیا فراموش کردند و وعده‌های خدا را از برای خودشان . بان یرثوا الارض وهم العباد الصالحون .

و چشم از وراثت روی زمین پوشیدند آیا غفلت کردند از کفالت پروردگار خودشان در اظهار شأنشان بر سایر شوون و لو کره المجرمون . آیا سهو کردند از اینکه خدای تعالی میخرد از آنها برای اعلائی کلمه خویش انفس و اموال آنها را باینکه از برای آنها بهشت جاودان بوده باشد. نه، نه ، البته عقاید اسلامیة مالک بر قلوب مسلمین و حاکم در ارادات آنهاست ولاشک در عقاید دینی و فضایل شرعیة عام و خاص ایشان مساوی هستند.»

علت اساسی سقوط گذشتگانمان

سید ، بعد از ذکر این تفصیلات ، اصلی ترین علت این مصائب را از حکام ، و امرایی میداند که در طلب ملک و سلطنت بودند .

او میگوید که : در بین مسلمین جز وحدت دینی و اسلامی هیچ جنسیتی در میان طوایف ایشان نبود و در چنین اجتماعی که مسلمانان اشتراک دینی داشتند زمامداران مختلف پدیدار گشتند (همانطور که در یک قبیله رؤساء متعدد ظاهر میشوند) و در نتیجه تباین اغراض و تعارض مقاصد پیش آمد. ناچار مسلمینی که در تحت ریاست این حکام بودند افکار هر کدام بر غلبه یافتن دشمن خود مصروف شد .

سرا انجام!

او دردنباله مطالب فوق، سرا انجام شوم و وحشت‌زای اسلامیان را این‌طور مجسم میکند:

دو عامه مردم بتهیه اسباب قهر و محاربت و تدارك وسایل استیلا و مغالبت پرداختند تا اینکه این مغالبات جهان‌بانی و مخاصمات کشورستانی که شبیه ترچیزی بود بمنازعات داخلیه آخر منجر بر این شد که مردم علاوه بر اینکه از تکمیل مراتب علوم و صنایع و تحصیل مجهولات فنون و بدایع تقصیر کردند. آنچه نیز از علم و صنعت داشتند در طاق نسیان گذاشتند و یکباره از طی مدارج ترقی و عروج بمعارض کمال بازماندند و نتیجه ناگوار این مقدمات ناهنجار این است که امروز می‌بینی از فقر و فاقه و فقدان بضاعت و عقیب آن ضعف و سستی در قوت و خلل در نظام زندگی و معیشت و تنازع امراء بر مسلمین و تفرقه قول و اختلاف آرا و انشقاق عصا خلاصه یکباره گرفتار بنفوس خویش شده از حفظ خانه و دفع بیگانه و تعرض اجانب و تخاصم اعادی دست غیرت و پای همت کوتاه و کشیده داشتند.

در تفرق نابودی قطعی است، از آن بر حذر باشیم

سید پس از انتقاد شدید و فراوان از زعمای گذشته این‌طور میگوید:

«اتفاق کردن بر تقویت و تعزیز ولایت اسلامیة از سخت‌ترین ارکان دیانت محمدیه است و اعتقاد باین امر از نخستین عقاید اسلامیة در نزد مسلمین است که محتاج نیستند در این مسأله باستادی که بآنها تعلیم کند و نه بکتابی که در آن ثبت شود و نه بر سائلی که انتشار یابد.

راعیان مسلمین علاوه بر آنچه بر خود آنها مستوای و سوار شده است آه و ناله آنها همواره بلند و اشك حسرت پیوسته از دیده‌هایشان جاری است از حزن و غصه آنچه برای ملتشان روی داده است از تفرق و اختلاف آرا و تضارب و تخاصم اهواء و هرگاه نبود وجود گمراهان و خودبینان از امر اینکه صاحب طمع در تسلط و فرمانروایی و تفوق میان ابنای ملت خودشان هستند هر آینه شرقی و غربی و شمالی و جنوبی مسلمین همه

با هم مجتمع و متفق الکلمه می شدند و به ندای واحد میگفتند مسلمین محتاج نیستند در حفظ و نگاهداری حقوقشان مگر به آگاهی و تنبه افکارشان برای شناختن آنچه مایه دفاع اعدا و وفاق آرا و ارتباط و یک جہتی قلوب برای قیام بدفع قتن از اهالی وطن و رفع اخطار ذلت از ابنای ملت است .»

یک بررسی اجمالی از وضع مردم روس :

مگر نظر بامت روس نمیکنی . آیا چیزی در میانشان یافت میشود که زیاده از این اصول ثلثه* باشد . ملت روس ملتی بود که در فنون و صنایع از همه ملل اروپا عقب تر بود و در آن ممالک سرچشمه از برای ثروت و سود نبود و اگر هم بود از اعمال صناعیه چیزی نبود که آن چشمه ها را جاری و ملت را بفواید آن نایل سازد و همواره کمال احتیاج و نیازمندی را بدان ینابیع ثروت منابع منافع داشتند بالجمله هیچ از برای آن ملت نبود الا اینکه افکار آحاد ملت رفته رفته متنبه و آگاه شد بچیزیکه مایه دفاع از امت و وسیله اتفاق ملت در قیام بدفع شر از خودشان بود و این ارتباط در قلوب و اتحاد آرا که برای ایشان حاصل شد امروز چنین ملتی معتبر و دولتی مقتدر گردیده که از سطوتش کوههای ثابت اروپا از جای میجنبند . در خود روسیه کارخانه های که آلات معتبره حریبه بسازند نداشتند و اسباب طبیعی آن هم فراهم و موجود نبود ولی از کسب و تحصیل آن هیچ دست باز نداشتند و نیز فنون عسکری و نظامی در آن دولت بقدر همسایه هایش ترقی نکرد لکن این امر او را قانع و متقاعد نساخته از دول و ملل دیگر صاحب منصب و معلم از برای تعلیم و تکمیل عساکر خود آورده با جدی تمام کار سپاه و نظام خود را بمقامی رسانید که اکنون تمام دول اروپا از صولت عساکرش خائف و هارب هستند.»

سید که در دنباله مطلب بالا، باز از امرا و حکام ستمکار انتقاد شدید مینماید؛

برای چاره اندیشی نظرش اینست که باید بپاخواست . ولی ابتدا چنین میگوید :

* - اصول ثلثه اشاره بمبارت فوق : « مایه دفاع اعداء و وفاق آراء و ارتباط و یک جہتی قلوب برای قیام بدفع قتن از اهالی وطن و .. » میباشد .

وقت تدارك بردفع بیگانه سپری شده است !؟

دای بقیه رجال و ای بازماندگان ابطال وای نسل مهتران و اقبال . آیابشت کرده است بشما روزگار آیاکذشته است وقت تدارك آیایا زمان یأس و اوان حرمان برای شما رسیده است نه، نه، معاذالله که قطع امل زمان از شما شده باشد. از ادرنه تاپیشاور همدول اسلامیةمتصلة الاراضی و متحدة العقیده [ای] هستند که قرآن و کلمه جامعه اسلامیة تمام آنها را جمع میکنند و عدد نفوس آنها کمتر از صد کرور نیست و اینها همه در میان طوایف ناس بشجاعت و بسالت مشهور و ممتاز هستند آیایا ممکن نمیشود از برای ایشان که اتفاق واقدام کنند بردفع بیگانه چنانکه سایر امم بر این امر اتفاق کردند و اگر مساهمین با هم اتفاق کنند این بدعتی از آنها نخواهد بود اتفاق از اصول دین آنهاست . آیایا مشاعر ایشان خیره و خدر شده است که احساس و ادراك نمیکند حاجات بعضشان را بعضی دیگر آیایا از برای هر يك از ایشان تکلیف نیست که نظر کنند برادر خود بآنچه حکم فرموده است خدای تعالی در قول خود که انما المؤمنون اخوه. پس قیام به یگانگی و اتحاد کنند از برای جلوگیری و سد نمودن سیلهایی که از هر طرف رو بآنها جاری شده است . التماس در این قول خود نمیکردم اگر هر آینه مالک امر در جمیع اسلام شخص واحد بود و اکنون اجرای این قول کمال تعسر و اشکال را دارد. لکن من امیدوار باین میباشم که سلطان جمیع مسلمین فرقان مبین باشد و جهة اجتماع و اتحادشان کلمه مفرده دین و هر صاحب سلطنتی در سلطنت خود بقدر قدرت و استطاعت سعی و جهد کند از برای حفظ دیگری چه، بلاشبیه حیات این بسته بحیات آن و بقای آن مربوط ببقای این است . آگاه باشید همین مسأله بعد از آنکه اساس و قانون اصلی از برای دینشان باشد در این اوقات قضای حاجت و دفع ضرورت مینماید .

حالا وقت اتفاق است

هَذَا آن الاتفاق. هَذَا آن الاتفاق امروز هیچ چیز چاره کار را بجز اتفاق نمیکند. آگاه باشید که روزگار هنوز باشما کجدار و مریز راه میرود و مدارا و مواسات در فرصت مینماید. و همین از برای شما غنیمت بزرگی است پس تفریط در آن نکنید و قلیل فرصت را از دست مدهید که فردا دیگر گریه مردم را زنده نخواهد کرد و نأسف بر فالت سودی نخواهد بخشید و حزن دفع مصیبت نخواهد نمود. عمل مفتاح نجات است و صدق و اخلاص نردبان فلاح.

خوف و وجل مرگ و اجل را نزدیک میکنند ، پاس وضع همت از اسباب هلاکت است.
وقل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردون الی عالم الغیب و
الشهادة فینبئکم بماکنتم تعملون] (وای رسول ما) بگو بخلق هر عمل کنید (نیک یابد)
خدا (نتیجه ثواب و عقاب) آن عمل را بشما می نماید و هم رسول و مؤمنان بر آن
آگاه میشوند آنگاه بسوی خدائی که دانای عوالم غیب و شهود است باز خواهید گشت
تا شما را بجزای نیک و بد اعمالتان برساند.^۱

هان! مباشد از کسانی که * که الله انبعانهم فثبطهم و قیل اقدموا مع القاعدین [خدا
هم از توفیق دادن و برانگیختن آنها برای جهاد کراحت داشت لذا آنها را بازداشت
و حکم شد بنشینید با باز نشستگان .^۲]

حذر کنید از اینکه واقع شوید در تحت این قول خدای تعالی که میفرماید : رضوابان
یکونوا مع الخوائف و طبع الله علی قلوبهم فهم لایفقهون

[بدان راضی بودند که با زنان و کودکان عجزه در خانه بنشینند (و بجهد حاضر
نشوند) دلهای آنها نقش کفر و ظلمت گرفت تا دیگر هیچ درک حقایق نمودند]
قرآن مبین حجتی متین است که هرگز نمیبرد و هر کس را نصیبی از حمد و سپاس
او دست دهد پس او محمود است و هر که هدف تیر خصومت و عناد او شود پس او مقوت و
مردود است . کتاب خدا منسوخ نمیشود پس رجوع بدان کنید و آن را در احوال و طباع
خویش حکم قرار دهید و ما الله بغافل عما تعملون .^۳

۱- قرآن مجید سوره توبه آیه ۱۰۵

۲- قرآن مجید سوره توبه آیه ۴۶

۳- اطلاع شنبه یازدهم رمضان المبارک سنه ۱۳۰۱ نمره ۹۵ صفحه اول الی سوم

* - اعتماد السلطنة ، درحین ترجمه این مقاله ، بجای عبارت «هان! مباشد از کسانی که»
که در آغاز آیه قرار دارد ، گویا به تصور این که جزو آیه قرآن است ، سهواً عین جمله
عربی «الالاتکونوا ممن» را نقل نموده است .

اوضاع ایران

عنوان این مقاله مربوط است به یکی از نامه‌هایی که ، سید برای یکی از دوستانش به نام «سید حاج مستان داغستانی» نگاشته است. چنانکه از خود نامه برمی آید، اوضاع آشفته ایران و شرح رجال خودسر این سامان ، برای نمونه ، به طور خیلی مختصر و مفید توضیح داده شده است. و در پایان آن، پیشنهاد اصلاحی خود را برای محو ظلم ، که مادر تمام مصائب آن روز ایران ، دانسته است ، بیان داشته؛ و ما از نظر اهمیت این نامه عین متن آن را در اینجا درج میکنیم :

دوست عزیز محترم سید حاج مستان داغستانی

داز مراسله مورخه ۱۵ نوامبر شما که از حالت کنونی ایران اشارتی در آن رفته بود آگاه گردیدم ، تصور کرده بودید که علت محرومیت ملت و دولت ایران از ترقیات امروزه ، مخالفت علماء با سیاست و اداره مملکت است چون عقیده این عاجز را در این باب خواسته بودید عقیده شخص خودم را بعرض رسانیده و تمنای قبول عذر مینمایم. آنچه در باره علماء ایران تصور کرده اید دور از دائره عدل و انصاف است زیرا پوشیده نباشد هر وقت که قدرت ، بدون قید و بدون باز پرس باشد رجال دین نمیتوانند از اجراء اراده آن قدرت مسلط جلوگیری کنند. خصوصاً در عصر حاضر که هیچ قوه ای نمیتواند از اجراء احکام دولت در ترقی ملت ممانعت [کند].

کی دولت ایران خواست در مملکت خط آهن کشد و علماء دین مقاومت کردند و او را از نیل باین مقصود که هم برای دولت و هم برای وطن مفید است بازداشتند؟ کی دولت خواست مدارس را احیا کند و برای تهذیب نیل و انتشار تعلیم کاخ علم را بنا نماید و علماء ایران این نوری که قلوب را منور میسازد و تاریکی جهل را فراری میکند خاموش ساختند و گفتند علم صحیح با شرع مقدس مغایرت دارد ؟ کی دولت ایران خواست عدالت را در میان مردم استوار کند ، محاکم عدلیه

را تأسیس نماید، مجالس شوری را ایجاد کند تا تمام احکام با عدالت و موافق احتیاجات عصر حاضر جریان پیدا نماید ، و علما در مقابل اراده دولت قیام نموده با عدالت و قانون آغاز ستیز کردند؟

کی دولت خواست مریضخانه‌های جدید تأسیس کند و آنرا برای پرستاری بیماران مهیا سازد و هرچه در تخفیف آلام مردم لازم است ، موافق اقتضای فنی حاضر کند و دارال‌العجزه‌ها و دارالایتامها تأسیس نماید و علماء از این کارهای جدید برآشفند و گفتند این کار تازه بدعت است و هر بدعتی باعث هلاکت ؟

کی دولت ایران خواست قوای خود را بیفزاید ، قشون خود را منظم کند و عده آنرا بدویست هزار نفر رسانیده برای دفاع مملکت موافق علم جنگ امروزه و مطابق اقتضای زمان ما باسلحه جدید مسلح سازد و علماء مخالفت نمودند ؟

اما آنچه راجع بعلماء ذکر کرده بودید که تکالیف خودشانرا از حیث تعالیم شرع مقدس و نشر آداب صلاح و تقوی واگذارده و در تمام ایران بچیزهایی که برای شخص خودشان دارای منفعت است پرداخته‌اند و اینها باعث قحط و غلاء امروز و اتلاف هزاران نفوس بندگان خدا گردیده اند قدری صحیح است ولی این زبان ، عمومی نیست و بعضی از آنها انحصار دارد که سعی کرده‌اند تمام منافع را برای شخص خودشان منحصر ساخته و از این راه مشوم بطریق نامشروع نصف بلاد آذربایجانرا مالک شوند چنین عملی در تمام علماء ایران که از میان آنان بسیاری اشخاص برای خدمت بحق و فضیلت قیام نموده و از حطام دنیا باندکی قناعت کرده‌اند عمومیت ندارد .

البته این کار زشت، در هر جا و در هر زمان بعمل آمده است ولی حسن اداره و قوت عدل و صمیمت و دانائی حکمفرمایان توانسته است حکمرانان را بجلوگیری احتکار و نشر عدل و مساوات در میان مردم و آسان نمودن وسائل انتقال موفق سازد .

دولت دانا و عادل برای ملت چون پدر مهربانست که ملت را از هر ظلم و اجحاف چه داخلی و چه خارجی حفظ میکند مقدسترین تکالیف حکمفرمایان اینست هر يك از افراد رعیت را نگذارد ظلمی شود .

اگر دولت در این کار مسامحه را جایز شمرد ظلم رواج میگیرد و جور و اعتساف

منتشر میشود. مشاهدات کنونی ما در ایران بیاناتی را تایید میکند، هیچ حاکمی برای هیچ ناحیه‌ای تعیین نمیشود مگر بعد از آنکه مبلغ هنگفتی برای بدست آوردن آن منصب خرج نکند. همینکه بآن منصب نایل شد طبعاً اعمال او ظلم ب مردم و غارت مملکت و جلب ننگ برای دولت و ملت است. مسئله فتنه اکراد و خرایبها و خونریزی‌هایی که واقع شد سبب ظلم بود. در ایران مردم گمان میکنند حکمرانی کاری آسان است و هر جوان بی‌مایه‌ای میتواند در ولایات و ایالات حکومت نماید. هر کس در علل طغیان کنونی عقیده‌ای اظهار میکند. بعضی روس را متهم ساخته میگویند او آتش فتنه را روشن کرده و اکراد را مسلح نموده تا نسبت بشاه یاغی شوند. بعضی دیگر تصور میکنند دست عثمانی در این کار دخالت دارد، زیرا اکراد از پیش خود جسارت چنین کاری را ندارند ولی من جسارت نموده میگویم دستی که فتنه را در مملکت بجنبش می‌آورد و فساد را منتشر می‌سازد يك سلسله مظالم است که دست ظلم آنرا ایجاد نموده و لازم بود ما نگذاریم دشمنان قوی ما راهی بما بازکنند. در هر حال اجراء عدل و مساوات در تمام طبقات ملت لازم است والا هر دو لنگه دروازه وطن برای وارد شدن دشمن گشوده خواهد ماند.

اگر دولت عثمانی در «بوسنه» و «هرسک» و «بلغار» بعدالت و انصاف معرفی شده بود طغیان و خونریزی در آن ملل اسلامی ظهور نمی‌کرد و آن بلاد در حوزه سلطنت عثمانی باقی میماند و دنیا در سال ۱۸۷۷ از مصائب جنگ ترك و روس نجات می‌یافت. تاریخ صحیح این عقیده صحیح را ثابت میکند. هر جا ظلم موجود و آسایش معدوم شد از دولت اثری نخواهد ماند. دولت بعدل استوار و ملت بعلم زنده میشود. تمام مساحت فرانسه ثلث مساحت ایران است چهل میلیون سکنه با آسایش در مملکت فرانسه زندگانی میکنند. مالیاتی که سالیانه از آنها گرفته میشود پانصد کرویر تومان است. ایران در تمام مساحت ایران فقط ده میلیون نفوس و تمام مالیات آن هفت کرویر تومانست. سبب چیست؟ سبب آبادی فرانسه، عدل و مساوات و اخوت و آزادیست که تمام اینها در ایران مفقود میباشد.

مسلم است و سایر ارتقائی که در ممالک غرب عمومیت دارد علم و تعمیم علم است.

مردم بدون مساعدت دولت بسوی علم می‌شتابند پس مملکت را ترقی می‌دهند. عظمت و ثروت دولت را افزون می‌سازند، صنایع و فنون را جلو می‌برند. ثروت ملت و افراد افزوده میشود و بواسطه عمل بقانون کلرها اصلاح میگردد. اینست جاده همواریکه بارتقاء و عظمت منتهی میشود.

رجال ایران در سیاست و صنعت کلام مهارت دارند ولی علم آنها بیعمل است اگر يك قسمت از صد قسمت قوایی که در گفتار صرف میکردند در کردار بندل مینمودند، ایران از حیث ترقی و ثروت و عظمت و قوت در مصاف دول عظیمه قرار داشت. وقتی می‌بینیم یکنفر از اعیان ایران وقت و مالش را صرف برای کسب شهرتی میکند که هیچ فائده ندارد و کارهای سودمندی را که هم برای دولت باعث خیر و صلاح وهم برای خودش سبب خیر و ثواب در آخرت و نام نیک مخلص در تاریخ مملکت است کنار میگذارد بسی متأسف میشویم.

یکی از وسائلی که باعث ترقی غرب گردیده آزادی مطبوعات است این آزادی خوب و بد حکام را بدون استثناء نشر میدهد. آنهائیکه صفات خوب دارند بر آن میافزایند و آنهائیکه بفساد و خود پرستی مبتلی هستند ناچار بترك آن میشوند. هیچکس بآزادی نشریات اعتراضی نمیکند مگر وقتیکه ضد حق و حقیقت بوده و یا نهمت باشد. کسیکه از طرف مطبوعات باو تعدی شده حق دارد حق پایمال شده خود را در محکمه قانونی بخواهد ولی جرائد ما در ایران کاملاً برضد این مطلبند. از کار خوب خوب میگویند و از کار زشت هم خوب. نزد آنها تفاوت ندارد و میان خوب و بد تمیزی نیست و سراسر آنها اغراق است.

و علت اینکار مایل نبودن حکام و امرا باصلاح جرائد است صاحب جریده مظلوم است زیرا اینحال برای حیات جرائدی که باید کارهای مفید و عقائد صائب و حوادث با حقیقت را نشر دهند مناسب ندارد.

در زمان فتنه آذربایجان قحطی در مملکت منتشر و ظلم حکمفرما بود بهمین جهت اکراد طغیان کردند، اضطراب عمومی ظاهر شد. مردم متوحش و متحیر بودند

و عاقبت کار را نمیدانستند با وجود این مصائب، جرائد ایران در ستونهای خود مینوشتند که شهر تبریز و نواحی آن در بهترین حال و در پرتو مساعی خدمتگزاران حضرت اقدس عالی امنیت بر قرار و اهالی بدعاء ذات صاحب البرکات اقدس همایون عالی شاهنشاهی ارواحنآفداه مشغول میباشد .

سفراء ایران در ممالک خارجه هیچ فائده برای ملت ندارند ، بعضی گفته اند سفیر آینه پادشاه و چشم پادشاه گوش پادشاه است و باید هر چه می شنود و می بیند با صمیمیت و امانت پادشاه را خبر دهد ولی کو رجال دولتی که اینکار را از سفراء بخواهند و در را پورتهای سفراء نظر دقیق و حکیمانه داشته باشند

ایران پانصد قونسل و رئیس قونسل در ممالک غیر مهم دارد تمام این قشون بزرگ بیصدا هستند نه را پورتنی میدهند و نه یک نظریه تجارتنی یا اجتماعی یا علمی یا سیاسی بوزارت خارجه میفرستند و نه وزارت خارجه چیزی از آنان سؤال میکند بنابراین از وجود آنها نفعی برای دولت و ملت نیست و غالب آنها از اصول سیاست بی اطلاع اند .

ما تأسف میخوریم بحال ایرانیانی که ظلم آنها را بمهاجرت از وطن و اختیار وطن دیگر که در آن معیشت داشته باشند کشانیده و باز جور نمایندگان ستمگر دولشان آنها را رها نکرده است ، کاش تذکر بآن نمایندگان مفید فایده بود این قضیه ، المناک و اندوه آور است .

دوست محترم من - آنچه را که اکنون در این مراسم ذکر نمودم نمونه حالت حاضره عمومی ایرانست و چیزهایی را که ذکر نکرده ام بهمین منوال قیاس کنید تا بر شما معلوم گردد که علت تمام مصائب مملکت ما فقط ظلم است ، دولتی که برعیت ظلم میکند بخودش ظلم کرده است . علاج این درد تعمیم مدارس و نشر تعلیم صحیح و تهذیب عالی است که ظلم را محو کند و عدالت را حکومت دهد و اخلاق را اصلاح نماید . این اصلاح همت و فداکاری وطن پرستانرا لازم دارد که معارف را در تمام مملکت ایران نشر

و ملت را از عوامل هلاکت و فتره‌هایی دهند تا علم آنرا باحل نجات بیندازد. هرگاه در
این کار خیر تأخیری روی داد پس بدولت ایران بگوئید (خدا حافظ)

۲۵ * دسامبر ۱۸۸۱

حفظکم الله

جمال‌الدین،^۱

شرحی را که ناشر این نامه در مقدمه نامه مذکور در مجله آینده نوشته، تاریخ نگارش آنرا
۱۵ دسامبر قید کرده است .

۱- مجله عربی «المصطفی منطبعة قاهره» شماره ۵ شوال ۱۳۴۳ نقل از مجله سیاسی و ادبی و اقتصادی
مصور آینده نمره مسلسل ۱۷ مجلد دوم (شماره ۵ سنه ۱۳۰۶ هجری شمسی مؤسس و صاحب
امتیاز دکتر افشار از ص ۳۹۵ الی ۴۰۱)

نظریه برخی از شخصیت‌های بزرگ درباره سید

ما در این فصل به عنوان حسن ختام، اقوال عدّه‌ای از دانشمندان و صاحب‌نظرانی را که بدون حب و بغض در باره سید، سخن گفته‌اند و مورد احترام جوامع مختلف هستند، نقل می‌کنیم تا معلوم شود چهره واقعی سید در نظر افراد بیطرف نیز چگونه تجلی داشته داشت:

۱- جواهر لعل نهرو ضمن نامه‌ای که برای دخترش «ایندیرا پری یاد از شینی» مینکارد، درباره سید چنین می‌گوید:

بزرگترین اصلاح طلب قرن نوزدهم در مصر جمال‌الدین افغانی بود که يك پیشوای مذهبی بود و میخواست اسلام را از راه سازش دادن و جور کردن با مقتضیات دنیای جدید بصورت تازه درآورد سید جمال‌الدین میگفت که تمام ترقیات را میتوان با اسلام سازش داد و جور کرد. کوشش او برای احیای اسلام و صورت تازه بخشیدن به آن به کوشش‌هایی که در هند برای تازه کردن آئین هندو بعمل می‌آمد شباهت داشت
معهدنا نفوذ جمال‌الدین بسیار زیاد بود و نه فقط در مصر بلکه در تمام کشورهای عربی و اسلامی اثر می‌گذاشت،^۱

در جای دیگر باز چنین مینویسد:

« در آخرین نامه‌یی که در باره مصر برایت نوشتم در باره نهضت ملی سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ که تحت رهبری عربی پاشا بوجود آمد مطالبی نقل کردم و گفتم که چگونه بریتانیا این نهضت را سرکوب کرد. همچنین از نخستین طرفداران اصلاحات از سید جمال‌الدین افغانی، واز بر خورد افکار تازه غربی با سنت‌های اسلامی مطالبی

۱ - نگامی بناریخ جهان تألیف جواهر لعل نهرو، ترجمه آقای محمود تفضلی جلد دوم ص ۱۲۵۲.

گفتم . این اصلاح طلبان می‌کوشیدند از راه بازگشت به احول قدیمی دین اسلام و منزله ساختن آن از بدعت‌ها و پیرایه‌هایی که در طی قرون به آن ضمیمه شده بود ، اسلام را با پیشرفتهای تازه سازش دهند»^۱

۲- مرحوم دکتر اقبال پاکستانی در یکی از اثرهای منظوم خود ضمن يك سفر روحانی برای زیارت ارواح «سید جمال‌الدین»، و «سعید حلیم‌پاشا» ، با تفاق درومی، با آسمانها پرواز میکند ، تا اینکه بکره عطارد میرسد . و پس از يك مذاکره مختصر با رومی ، باو میگوید : برخیز تا نماز بگزاریم ، آن گاه سخن خود را ادامه داده سیدرا در این چند بیت شعر با عظمت نگریسته و چنین وصف میکند:

يك دو دم سوز و گداز آید بدست	« خیز تاما را نماز آید بدست
مقتدی تاتار و افغانی امام	رفتم و دیدم دومرد اندر قیام
طلعتش بر تافت از ذوق سرور	پیر رومی هر زمان اندر حضور
ناخن شان عقده‌های ما گشاد	گفت مشرق‌زین دو کس بهتر نژاد
زنده از گفتار او سنگ و سفال» ^۲	سید السادات مولنا جمال

در این مذاکرت از قول سید چنین میگوید :

اهل دین را داد تعلیم وطن	«لرد مغرب آن سراپا مکروفن
بگذر از شام و فلسطین و عراق	او بفکر مرکز و تو در نفاق
دل نه بندی با کلوخ و سنگ بوخت	تواگرداری تمیز خوب وزشت
تا زخود آگاه گردد جان پاك ا	چیست دین برخاستن از روی خاک
در حدود این نظام چارسو» ^۳	می‌کنجد آنکه گفت الله هو

مرحوم دکتر اقبال که شخصیت خاصی برای سید قائل است و در اشعار ذیل خواهید دید که در باره او چگونه فکر میکرده . باز در ضمن این مذاکرات آسمانی که

۱- نگاهی بتاریخ جهان جلد سوم ص ۱۵۷۳

۲- جاوید نامه دکتر محمد اقبال پاکستانی ص ۶۵ و ۶۴

۳- جاوید نامه ص ۶۷

نسبةٔ مفصل است،* از زبان سید، تحت عنوان «پیغام افغانی باملت روسیه» چنین میگوید

رسم و آئین مسلمان دیگر است
مصطفی در سینه او زنده نیست
در ایام او نه می‌دیدم نه دُرد
خود سر تخت ملوکیت نشست
.....

نقش-ای کاهن و پسا پا شکست
این کتابی نیست چیزی دیگر است
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
زنده و پاینده و گویاست این
سرعت اندیشه پیداکن چو برق
هر چه از حاجت فزون داری بده
.....

احتیاج روم و شام او را کجاست
پیش قوم دیگری بگذارش
هر زمان جانم بلرزد در بدن
آتش خود بر دل دیگر زنند^۱

«منزل و مقصود قرآن دیگر است
در دل او آتش سوزنده نیست
بندهٔ مؤمن ز قرآن بر نخورد
خود طلسم قیصر و کسری شکست
.....

نقش قرآن تادرین عالم نشست
فاش گویم آنچه در دل مضمراست
چون بجان در رفت جان دیگر شود
مثل حق پنهان و هم پیدا است این
اندرو تقدیرهای غرب و شرق
با مسلمان گفت جان بر کف بنه
.....

ذکر حق از ذکر هر ذاکر جداست
حق اگر از پیش ما برداردش
از مسلمان دیده‌ام تقلید و ظن
ترسم از روزی که محرومش کنند

مرحوم دکتر اقبال پاکستانی، در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» باز در

بارهٔ سید گوید:

«وظیفه‌ای که مسلمان این زمان در پیش دارد. بسیار سنگین است. باید بی
آنکه کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کند، از نو در کل دستگاه مسلمانی

۱ - جاوید نامه ص ۹۱ و ۹۰

*- مبحثی را تحت عنوان: محکمت عالم قرآنی: ۱- خلافت آدم ۲- حکومت الهی ۳- ارض
ملك خداست ۴- حکمت خیر کثیر است، از زبان سید گفته است که از نظر خودداری از
اطالة کلام، از ذکر آن صرف نظر شد.

بیندیشد آن کس که کاملاً به اهمیت و عظمت این وظیفه متوجه شده ، و بصیرت عمیق در تاریخ اندیشه و حیات اسلامی ، همراه با وسعت نظر حاصل از تجربه وسیع در مردم و اخلاق و آداب ایشان ، او را حلقه اتصال زنده‌ای میان گذشته و آینده ساخته ، جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) بوده است . اگر نیروی خستگی ناپذیری تجزیه نمی‌شد ، و خود را تنها وقف تحقیق درباره اسلام به عنوان دستگامی اعتقادی و اخلاقی می‌کرد ، امروز جهان اسلام از لحاظ عقلی بر پایه محکمتری قرار می‌داشت،^۱

۳- محمد عبده که مدت‌ها با سید مصاحب بوده، و از نزدیک او را می‌شناخته است؛

در یکی از نامه‌های خود ، خطاب به او چنین می‌نویسد :

«مورخ ۵ جمادی الاولی ۱۳۰۰ از سوی تو به من حکمتی رسیده است که با آن دلها را منقلب می‌کنم و عقول را در می‌یابم و در خاطرهای مردم تصرف می‌کنم. تو، به من قدرتی بخشیده‌ای من از تو سه‌روح دارم که اگر یکی از آنها در جهان حلول می‌کرد جماد انسان می‌شد . صورت ظاهر تو در قوه خیال تجلی کرد و حکمت تو را جلوه‌گر می‌بینم . روح حکمت تو مردگان ما را زنده کرد و عقلهای ما را روشن ساخت ما برای تو اعدادیم تو واحدی ، ما مخفی و تو آشکار . عکس روی تو (فوتغرافی) را من قبله نمازم گذارده‌ام و آنرا ناظر اعمال و کردار خود قرار داده‌ام و آنرا در همه حالات بر خودم چیره می‌بینم و جنبشی نمی‌کنم و سخنی نمی‌گویم و بهدنی نمی‌رسم و از مقصدی باز نمی‌گردم تا در عمل خود با احکام روح تو مطابق آیم . من در پی آن ارواح سه گانه رفتم تا بخیر رسم و سخن حق را بلند سازم و شوکت حکمت و سلطان فضیلت را نیرو بخشم . من درین زمینه برای اجرای راههای سه گانه ابزار و آلتی بیش نیستم و از خود اراده‌ای ندارم تا مبادا چهارگانه شویم . قوای عالیة من در نامه نگاری بتو از من دور شد ، چه معلول در علت خود تأثیر نمی‌کند . نوشته‌های من در پیش تو جز تضرع وزاری نیست و گمان نمی‌کنم که من درین نامه‌ها پوشیده‌ای را آشکار بسازم»^۲

۱- احیای فکر دینی در اسلام نوشته محمد اقبال لاهوری ترجمه آقای احمد آرام ص ۱۱۲ و ۱۱۳

۲ - مجموعه اسناد و مدارك ص ۶۴ و ۷۵

در نامه دیگری این طور سخن میگوید: «بزرگی من از بخت و اتفاق و از نزدیکی به شما است. به خدمت کردن به شما افتخار می‌کنم... تو از کسانی هستی که سر دین را با شمشیر دین نمی‌بری»^۱

در جای دیگر، باین بیان، خود را مدیونش میداند: «پیش از دیدن سید جمال‌الدین افغان گویا چشم کور، گوشم کرو زبانه گنگ بود»^۲
باز در مورد دیگر، عظمت سید را این گونه وصف میکند:

«از تحدید مقام علمی و کثرت معارف سید جمال‌الدین افغانی و اظهار و ترسیم صورت حقیقی آن قلم من عاجز است بجز اینکه با اشاره از آن اکتفا کنم دیگر معلومات داده نمیتوانم. این شخص در کهنه حقایق فلسفه معانی مخصوص داشت که برای او آفریده شده بود او در حل مشکلات مسائل دارای قوتی بود که مانند سلطان شدید البطش بیک نظر عقده‌های پیچیده آنرا می‌گشود...»

او در سبک مباحثه و در صناعت برهان مالك چنان حذاقت بود که احدی را بآنها درین باره تشبیه داده نمیتوانم، اگر باشد البته آن شخص را مانمی‌شناسیم... او با اصول و فروع مذهب خود باندازه‌ای مواظبت می‌کرد که نظیر آنرا سراغ ندارم در حمیت دینی هیچ کس با او مساوی شده نمی‌تواند چنانچه بیشتر بغیرت دین و اهل آن مشتعل می‌گردید»^۳

۴- احمد امین او را به نام فرد مبارزی که، در بیداری مردم کوشیده، و با استعمار نبرد کرده است؛ چنین معرفی مینماید:

«وفی فارس و مصر ظهر جمال‌الدین الافغانی یناهض استبداد الحکام و ینفهم الرعیه حقوقها و واجباتها و یندعوالی رفع نیر الاستعمار فنفته اجلترا من البلاد»^۴
ترجمه: «جمال‌الدین افغانی در فارس و مصر ظاهر شد. و با استبداد حکام مبارزه کرد و مردم را به حقوق و واجباتشان آشنا ساخت و (نیز مردم را) بسوی محو نمودن

۱- مجموعه اسناد و مدارك ص ۶۶

۲- مجله کابل سال سوم شماره سوم ص ۲۸۰ - مترجم غلام احمد خان کند کشمیر .

۳- مجله کابل سال سوم شماره اول ص ۲۰ و ۱۹

۴- يوم الاسلام تألیف احمد امین ص ۱۱۸

آتش استعمار فراخواند ، وانگلستان (هم) او را از شهرها طرد کرد ،
در جای دیگر دربارهٔ اثر فعالیتش گوید: «والسید جمال الدین الافغانی کانت قد نضجت
تعالیمها و اثرت فی المسلمین اثر اکبراً»^۱

ترجمه : «وتعالیم سید جمال الدین تحقیقاً بثمر رسیده بود و در مسلمین اثری
بزرگ کرده بود»

۵- شکیب ارسلان در مقاله‌ای بعنوان «سید جمال الدین افغانی حکیم شرق ،
ازو با تعظیم و تجلیل نام برده ، گوید ؛

«فیلسوف اسلام ، و علم الاعلام ، کوکب الاصلاح ، الذی اطلعه الله فی افق المشرق
بعدان اشد به الظلام ، حجة الشرق الناهضة ، و آية الحق الباهرة ، قد بلغ
من شهرته ، واللہجة بذکره ، و الضراوة بعبقريته ولاسيما بمصر والشام ، و سائر البلاد
العربية ، ان ترجمة حالة نکاد تكون احدوثة الجميع ، فلاحاجة الى الاطالة بجميع
تفاصيلها»^۲

ترجمه: «فیلسوف اسلام ، سردسته اعلام ، ستارهٔ سعادت که خدا آن را در افق
خاورپس از شبهای تاریک نمایان ساخت ، حجة بلند رتبه شرق ، آية درخشان حق ، . . .
شهرتش بهمه جارسیده ، کامها بنامش شیرین شده وی نابغه روزگار است ، داستانش بویژه
در شام و مصر و سایر بلاد عربی بر سر هر بازاری هست بنا بر این نیازی بطول کلام
نیست که کمالات صوری و معنوی او يك بیک شرح داده شود ،
در جای دیگر گوید :

«وكان فی اطوار حیاته ، فلیسوفاً كاملاً ، عالماً عاملاً ، فلا یقول ما لا یفعل ولا یکتفی
من الحکمة بالنظر دون العمل ، كما هوشان کثیر من العلماء الحافظین الذین قلوبهم
فی واد و السننهم فی واد . فكان یفطم نفسه عن الشهوات ولا یری من اللذات الا اللذة
العقلیه العالیه»^۳

۱- يوم الاسلام ص ۱۶۳

۲- حاضر الاسلامی تألیف لوتروپ استودارد ، جزو اول مقاله ضمیمه شکیب ارسلان ص ۱۹۹

۳- حاضر العالم جزء اول ص ۲۰۶ و ۲۰۷

ترجمه: «وی در دوره زندگی خود فیلسوفی کامل و عالمی عامل بود آنچه نمیگردد
نمیگفت، مانند بسیاری از علمای محافظه کار که دلشان در جایی و زبانشان در جایی
دیگر است بحکمت نظری بی حکمت عملی قناعت نداشت، از هوا و هوس و شهوت
دوری جسته جز لذت عقلی لذتی نمیجست.» *

۶- سید هبة الدین شهرستانی در مقاله‌ای که بدرخواست آقای صفات الله جمالی
نوشته است گوید:

«در سنه ۱۳۰۳ هجری که بیوشهر وارد شدند روشنفکران آن شهر از قبیل
حکمران بنادر آقای موقرالذوله شیرازی و آقا سید عبدالرضا حافظ الصحة و آقای
سید عبدالله بلادی و آقای شیخ محمد حسین مدیر مدرسه سعادت بوشهر و غیر آنها که
درك فيض خدمت و صحبت مرحوم آقا سید جمال الدین مزبور را نموده همه افکار جدید
این بزرگوار را در عالم مدنیت و اصلاحات فرهنگی و مذهبی متواتراً نقل کردند
و همگی برای افتخار ایرانیت خود ایشان را همدانی ملقب بافغانی میگفتند»^۱

در اواخر این مقاله باز چنین گوید: «محقق است که اینمرد بزرگوار و مصلح
نامدار و مجسمه صدق و صراحت و آزادی و کمال اصلا ایرانی است»^۲

۷- مرحوم محمد تقی بهار نیز نظریه خود را در ضمن مقاله‌ای در يك جمله
خلاصه نموده این جور گفته است: «اینك نظریه من: ماسید را مردی بسیار عالی‌مقام
و عالم و خدمتگزار بشر (باعتبار امروز) می‌شماریم»^۳ **

۱- ایرانی‌الاصل بودن سید ص ۱۴۸

۲- ایرانی‌الاصل بودن سید ص ۱۵۱

۳- مجله آینده جلد سوم شماره ۷ ص ۳۸۳

* - ترجمه گفته شکیب ارسلان ما خود از عالم نواسلام ص ۲۴۷ و ۲۶۳ و ۲۶۴ است .

** - در مدح و منقبت سید، از اشخاص معتبر سخن بسیار گفته شده است؛ اما در این فصل مناسب
دیدم که باقوال همین چند تن اکتفا شود .

استدراکات

۱- ما در صفحه ۹۰ این کتاب، مدت اقامت سید را در سفر دومش به مصر، نه سالواندی* قید کرده‌ایم؛ ولی ضمن اسنادی که از وی باقی مانده است، تذکره‌ای است که در سال ۱۲۸۸ از «پاش شهبندریه دولت علیه ایران در مصر» تحت شماره ۱۵۹ برای عزیمت به استانبول گرفته است. او اگر این سفر را رفته باشد (هر چند از رفت و برگشتش اطلاع درستی نداریم) بدیهی است اقامتش در مصر کمتر از زمان مذکور خواهد بود.

۲- ما در خصوص مذهب میرزا آقاخان کرمانی، عقیده خود را چنین اظهار کردیم که: پس از برگشتن از فرقه «ازلیه» و آشنایی با سید جمال‌الدین، از عقاید افراطی خود دست کشیده به اسلام علاقه‌مند می‌گردد. و شواهد و قرائنی در این زمینه ارائه دادیم. باز در آخرین اثر آقاخان به نام «ریحان» که کتاب نیمه تمامی است و در آخرین روزهای آزادیش در بندر طرابوزان نگاشته است و نگارنده پس از چاپ آخرین قسمت‌های کتاب حاضر به عین متن آن دسترسی پیدا کردم، قرائن زیر وجود دارد که مؤید نظریه ما است:

اولاً - «دیباچه» کتاب خود را با آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع کرده است.

ثانیاً - در همان دیباچه پس از ستایش خداوند، به تمام پیغمبران به‌ویژه پیغمبر اسلام و خاندان و یارانش با این عبارت درود می‌فرستد:

«درود بسیار بر پیغمبران بزرگوار که کافل سعادت بنی‌آدم‌اند و عامل قانون

* در صفحه ۸۸ این مدت سهواً دهشت سال و اندی، قید شده است. بدون توجه به تذکره فرق قاعده باید همان ده سال و اندی، باشد.

محکم بویژه بر و خورشور کرامی که واپسین رسل است و نماینده سبل و هر یک از آل پاک و اصحاب تابناکش که نجوم آسمان هدایتند و سعادت بشر را متمم و غایت^۱

۳- توضیح مربوط به صفحه ۲۰ کتاب

شجره‌نامه‌ای که به خط مرحوم سید شفیع امام‌جمعه اسدآباد است و نزد آقای صفات‌الله جمالی باقی‌مانده است و ایشان هم فتوکی قسمتی از آن را برای این جانب ارسال داشته‌اند. توضیحی مختصر درباره این شجره‌نامه داده شده است که عین آن را در اینجا می‌آوریم:

اسامی اجداد سید عبدالله صحیح است ولی ساداتی که اولاد آن مرحوم بوده‌اند فراموش کرده و اسامی آنها را هم در نظر ندارم و در کتابی که مسطور بود آن کتاب را هر چه خواستم پیدا نشد ولی قبر آنها در جوار امام‌زاده علیه‌السلام است.

۴- توضیح مربوط به صفحه ۱۰۹ کتاب

آقای صفات‌الله جمالی تعداد چهار شماره از نشریه عروة الوثقی (شماره‌های العاشر، الثانی عشر، الثالث عشر، الرابع عشر) را که در خانواده‌شان باقی‌مانده بود به‌ضمیمه تمام اسناد و مدارک و نوشته‌هایی را که درباره سید گرد آورده بودند، به‌همراه نامه مورخ بیست‌ونهم خرداد ۱۳۴۳ شمسی به کتابخانه مجلس شورای ملی اهداء نمودند (نامه مورخ ۵۱/۱۲/۲۳ آقای صفات‌الله جمالی خطاب به نگارنده)

۵- توضیح مربوط به صفحه ۱۷۳ کتاب

آقای حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی مطلبی را که با یک واسطه از سید شنیده‌اند و مربوط به ایام تحصن سید در حضرت عبدالعظیم می‌باشد، نقل فرموده‌اند که به‌درج عین آن مبادرت می‌کنیم:

از مرحوم (والدمعظم) آقای حاجی سید محمد زنجانی شنیدم می‌فرمود در آن روزها که مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی (مشهور به افغانی) در حضرت عبدالعظیم متحصن بود. روزی بقصد زیارت رهسپار آنجا شدم و قبلاً نزد مرحوم آقای حاجی میرزا ابوطالب زنجانی (جد امی این‌جانب که از اعظم علماء عصر بودند) رفتم. ایشان فرمودند لازم است از طرف من سید راطاقات کرده و سلام برسانید و محرمانه ابلاغ کنید که من در آزادی و تأمین ایشان دست بکار اقدام

۱- ریحان بوستان افروز تألیف میرزا آقاخان کرمانی تاریخ تألیف ذیقعد ۱۳۱۳ نسخه خطی- کتابخانه آقای مجتبی مینوی ص ۱ و ۲۹

جدی هستم ولی شرطش آنست که ایشان جلو زبان خود را بگیرند و پیش هر آدم صادق و یا منافق از شاه و صدراعظم انتقاد و بدگویی ننمایند. اساساً حرف زدن و سخن گفتن بدون تضمین عمل چه نتیجه می‌دهد.

سید را ملاقات کرده و چون مجلس خالی از اغیار نبود بطور نجوی سفارش ایشان را ابلاغ کردم و انتظار داشتم جواب ابلاغ را هم بطور خصوصی و محرمانه دریافت کنم ولی ایشان علناً و با هیجان گفتند من پیش از اینکه به ایران بیایم تصور نمی‌کردم در این مرزبوم بشخص عالم منوری برخورد بکنم ولی با آشنایی و ملاقات ایشان فهمیدم اشتباه کرده بودم ولیکن از اینکه گفته‌اند (سخن بلااثر است) بسی درشگفتم. مگر اساس همه نهضت‌ها و انقلابات و تحولات تاریخ اعم از دینی و سیاسی بجز فکر و سخن بوده است؟ ریشه و سرچشمه اسلام (قرآن مجید) آیا القاء فکر و عقیده از راه سخن نبود؟ آنگاه سید شواهد و مطالب مبسوطی در این موضوع بیان کرد. بیرون که آمدم رفیق من آخوند ملا عبدالعظیم زنجانی گفت در عمرم سخندان و سخن‌وری این چنین ندیده بودم. جواب ایشان را که به مرحوم آقای حاجی میرزا ابوطالب نقل کردم گفتند سید بر اعصاب خود مسلط نیست و همه رشته‌های ما را پنبه خواهد کرد و شد آنچه که همه می‌دانند!

۶- توضیح مربوط به صفحه ۲۱۱ کتاب

ما در کتاب خود دوبار در صفحات ۲۱۱ و ۲۸۷ به تناسب متن تلگراف معروف میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه را در مورد لغو امتیاز تنباکو نقل کردیم چون سند ما در مورد این تلگراف یادداشتهای اعتمادالسلطنه است و بعد از چاپ کتاب، عین تلگراف در ضمن کتابی چاپ گردید و با مقایسه این متن مشاهده شد که اشتباهاتی در متن رونوشت اعتمادالسلطنه وجود دارد از این رو برای اصلاح متن تلگراف مذکور، رونوشت عین متن اصلی آن را در این جا می‌آوریم:

«توسط حضرت اسعد امجد ارفع والا شاهنشاهزاده اعظم نائبالسلطنه دام اقباله‌العالی بشرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه میرساند اگرچه دعاکو تاکنون بمحض دعاکوئی اکتفا نموده تصدیقی و استدعائی از حضور انور نکرده ولی نظر بتواصل اخبار بوقوع وقایعی چند که توالی از عرض مفسد آنها خلاف رعایت حقوق دین و دولت است عرضه میدارد که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و تودی آنها با مسلمین و اجرای عمل بانک و تنباکو و راه آهن و غیره از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نواسی‌اللہی و موهن

استقلال دولت و محل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است چنانکه واقعه شیراز و قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در حمای حضرت احمدابن موسی علیهم السلام و هتک بقعه مبارکه و تبعید جناب شریعت‌ماب حاجی سیدعلی‌اکبر سلمه‌الله تعالی بوضع ناشایسته نمودن از نتایج این امور است البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس گذشته والا از فرط اهتمام خاطر همیون در ترقیات ملت و دولت رضای باجرای این امور مترقب و مامول نبوده و دعاگو هیچ در مقام دولتخواهی هم رضا نمیدهد که بعد از استمرار نعمت خداوند جلت عظمه بر اعلیحضرت شهرباری عز نصرت بقوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحقه دامن‌گیر دین و دولت و رعیت است در این عهد همیون جاری شده نام نیک چندین‌ساله دولت خدای نخواستہ بخلاف مذکور شود رجاء واثق از مراحم ملوکانه آنکه اکراولیبای دولت قاهره در این امور ترخیص نفرموده‌اند باتفاق کلمه ملت متعذر نشده‌اند مفاسد را با حسن وجه تدارک و جناب معظم را که اکنون پناهنده بناحیه مقدسه است بتلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمائید تا سبب مزید دعاگوئی و امیدواری کافه علماء و رعایا گردد امرالاقدر مطاع محمدحسن‌الحسینی (محل مهر)»

۷- در صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷ در ضمن مکاتبات ناصرالدین‌شاه و امین‌السلطان که اشاره به نامه تند و شدیدالحن سید خطاب به علما شده است، نامه موردنظر در این مکاتبات (چنانکه مضامین آنها نیز حاکی است) غیر از نامه معروف سید خطاب به علما است. این نامه، مکتوب دیگری است با امضای «سیدالحسینی» خطاب به علمای ایران.

نسخه‌ای که به دست نگارنده رسیده است، رونوشتی است که سید، برای یکی از علماء، به نام «آقامیرزا اسمعیل آقا» ارسال داشته است. متن این نامه، اکنون برای نخستین بار چاپ و نشر می‌شود.

به طوری که در صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷ این کتاب در ضمن نامه‌های شاه و امین‌السلطان اشاره رفته است؛ این نامه به دست خود ناصرالدین‌شاه می‌رسد. و وی پس از اطلاع از مضمون آن به شدت ناراحت و عصبانی شده به امین‌السلطان دستور می‌دهد که از سفیر انگلستان بخواهد که سید جمال‌الدین را در لندن به حبس ابد محکوم نمایند. و یادآور می‌شود که هرگاه دولت انگلستان در این امر کوتاهی نماید:

«ما باید از دوستی انگلستان به کلی ناامید شویم.»
 حق بوده است که این نامه در ضمن مطالب صفحه ۲۳۷ گنجانده شود.
 ولی به لحاظ این که ترتیب صفحات کتاب بهم نخورد، عین متن این نامه و ترجمه آن در این جا درج می شود:

ظلامت‌آلوده... و ضراعت‌آلوده.

بسم اللعالمین الرحیم

خماقا لاسلام . و سراقا لانام . و دعاة دارالسلام . و ائمة الدین المتین . وارکان الشرع .

المبین . لازلوا عزاللمسلمین آمین .

ان الطغاة قد استضعفوا نصراء الدین و هتکوا سیاج الشرع فی ذراری طه و یس فانقم
 الله منهم بعدله و احل بهم الخزی و جعلهم اذله .

فی العالمین

الشاء فی زمن سلطانه قد جد حرصا " منه علی الدرهم و الدنانیر فی اختلاس اموال -
 الأرامل و استلاب أملاک الأیتام و انتهاب اقوات الفقراء و اغتصاب ارزاق المساکین
 و ارتکب لجمعها کل فظاعة و شنعاء . و عامل الناس باشد انواع القسوه . و التمس لنیلها
 وسائل خسیة تاهی عنها نفوس الأوغاد و تعافها طباع الأوباش... فماترک للجور
 شرعة الا و وردها . و لا ثقیة من ثقب الدناها الا و ولجها
 و لما أقفر المساکین و أفقر السکان و دمر البلاد و بدد العباد ساقته سور القجون الی
 بیع حقوق المسلمین و أملاک المؤمنین للأجانب... و زوقته (الحاده هذا) زندقه
 وزیر المارق

فبادر سریعا " و هلع مستعجلا " ففقد مع الافرنج عقودا " و عهد علی نفسه عهدا*...
 و هو لا یکترب بما فیها من الخیانتة الفاضحه . و لا یبالی بما یعقبها من الخسارتة الفاحشه...
 کانه عزم ان یفارق البلاد من یوم عالی الأبد فاذا أرغم الله غیرة علی دینه بید العلماء
 العظام و الاحبار الفهام . و البسه لباس الخزی و الفضح و جعله مثلة فی العالم . و
 أحدوثة " بین الأمم

فاستکلب** و کشر عن نابه و هویتشبت بأسیاب تمکنه من افترا سهم واحدا " بعد واحد

* کلمه " عهدا " در متن ماشینی نامه به صورت " عهدا " آمده است که با توجه به سیاق
 عبارت درست به نظر نمی رسد .
 ** فاستکلب در متن ماشینی نامه به صورت فاستکاب قید شده است که ظاهرا " درست
 به نظر نمی رسد .

ثم انه الان قد التزم على نفسه فرامة لجنونه وجريمة " لزندقه وزيره أن يقدم للشركات الافرنجية (كمهاني) ست كرورات تومان (ثلاث ملايين تومان) . . ثلث للشركة الأولى (كمهاني التتباك) . . و ثلث للشركة الثانية التي اشترت منها حقوق بيع التتباك في- البلاد العثمانية

ما هذا الشنار والعار. ما هذا الذل والصغار.

كم هتكت الجلاوذة في جمع هذا القناطير المقنطرة اعراض المؤمنين . و كم دمرت الأوباش في جبايتها بيوت المتقين . و كم خفتت في استلابها قلوب الموحدين و كم جرت في اقتنائها عبرات الفقراء و المساكين . و كم سالت في اكتنازها دماء المسلمين . و كم خطفت الجباة القساة المعاجر من رؤوس النساء . و كم صدصراح العجزة الي عنان السماء . و كم بات الرجال بعد الرفه بلاوطا و لاغطاء

هذارهن خوفا " من السوط داره . و ذاك باع و جلا " من الكى عقاره . و ذالك استدان فزعا " من الحبس جاره . و الآخر سلم خشية من المثلة دناره و شعاره

هذا لفظائع قد طمت البلاد و عمت العباد حتى تجمعت هذه القناطير من الدنانير ثم حكم الجنون و قضت الزندقة على تسليحها صرقة واحدة قالى أعداء الدين . . . و اسلاماه و امحمداه . يا اركان الدين . و يا قادة المتقين . لا علاج لهذه المصيبة الكبرى و البلية العظمى . و لا دافع لهذا الفضيحة الشنعى و الدثيعة البشعى الاخلع هذا (الحضاجر) صيانة لحوزة الاسلام و حراسة " لحقوق الأنام . و انقاذ الدين و اهله من هذا الورطة المبهولة التي يتبعها الزوال . يتلوها الوبال لان هذا الفرامة الباهظة التي التزمها الشاه بجنونه على نفسه تشيرا حقا دالروسية فتبعشها مضادة للانجليز على استملاك الخراسان . . . و لا يتقاعس الانجليز اذا " من مباراتها خوفا " من الاستيلاء على الكل . و حذرا " من مناخمتها الاراضى الهنديه

فتقسمان البلاد . و تسترقان العباد . و لانرث (نحن المسلمين) من ثورات هذا الجنون و نزعات هذا الزندقه الا الحسرة و العبره

و لا عذر لنا . و قتلذ و قد كان التدارك ممكنا من قبل

لا يدفع هذا الفرامة الاخلع . لا ترفع هذه الجريمة الاخلع .

لان عقود الدول المستبده (كدولة ايران و اضرابها) شخصية تنحل بزوال القائم بها . . . فاذا وقع الخلع . فلاحق للشركات (كمهاني) اذا " لن تطالب الخلف بفرامة التزمها على نفسها السلف

هذا هو القول الحق . ان الخلع هي الوسيلة الوحيدة لأنقاذ بلاد المسلمين من هذه التهلكه

(لو كانت للشاه نفرة و طنية او نزعة ايمانية او نهمة كاملة لتنازل من الملك حفظاً "لحوزة
الاسلام ولكن هيهات هيهات)

فاذا صدعتم يا حماة الدين بالحق . و علم الناس ان اطاعة هذا (الطاغية) حرام
في دين الله . وان بقاءه على الملك خطر على الاسلام و حوزته لهرعوا كافة" و قلبوا
عرش غيه و خلعوه عن كرسى جنونه

انتم حماة الأمة . وانتم نصراء الملة ، فمن يصون الدين غيركم و من يحرس الحوزة سواكم ...
البدار البدار قبل حلول الذل و الصفار .

.... انتم المسئولون عن العباد و البلاد امام الله تعالى .. و لالوم على الناس ...
لانهم لا يزالون يأتمرون ما تأمرون و يقومون حيث تقومون فماذا بعد هذا تنتظرون
الخلع الخلع و لاعلاج سواه

اقول قول خبير بصير . ان صيانة شرف الاسلام و حراسة الممالك و حفظ حقوق المسلمين
قد نيبت الآن بكلمة ينطق بها لسان الحق غيرة " على الدين و اهله ... الا وهى (الخلع)
فمن فاه بها اولاً" من الهداة الابرار . و القادة الاخيار فقد حاز الشرف الأتم و فاز
بالسعادة العظمى فى هذه الدنيا و فى العقبى . هذا هو البلاغ
والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

السيد الحسينى

این دادخواهی امت و ناله و فریاد ملت است

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای حامیان اسلام و ای بزرگان مردم و دعوت‌کنندگان به بهشت و پیشوایان دین راستین و پایه‌های شرع مبین که [امید است] پیوسته مایه سرفرازی برای مسلمین باشند. آمین

همانا که سرکشان، باوران دین را ضعیف کردند و پرده^۱ قوانین الهی را در خاندان طه و پس دریدند، پس خداوند به عدل و دادش از آنها انتقام ستاند و آنها را پیش مردم پست ساخت و در میان جهانیان خوارشان گرداند. شاه در زمان قدرتش به سبب حرص و آز فراوانی که به درهم و دینار دارد در ربودن دارایی^۲ بیوه‌زنان و گرفتن املاک یتیمان و غارت روزی فقرا و غصب توشه مسکینان کوشش بلیغی کرد.

شاه در راه گردآوری این اموال مرتکب هرگونه رسوایی و زشتی گردید و با مردم به بدترین نوع سنگدلی رفتار کرد و برای رسیدن به آن اموال روشهای مذمومی را که مردم پست از آنها امتناع دارند و طبیعت اوباش از آنها کناره می‌گیرد، در پیش گرفت.

پس، هیچ راهی از ظلم و ستم نبود که در آن گام نهاد و هیچ روزنه‌ای از روزنه‌های پستی را [رها نکرد] مگر آن که در آن وارد گردید. و وقتی که آبادیها را خراب کرد و ساکنان آنها را بیچاره نمود و شهرها را ویران کرد و بندگان خدا را متواری ساخت دیوانگی او را بر آن واداشت که حقوق مسلمانان و املاک مؤمنان را به بیگانگان بفروشد و مشوقش در این سرپیچی از حق، بی‌دینی وزیر نافرمانش بود.

پس به سرعت پیشدستی کرد و با شتاب آزرورزید. آن‌گاه با فرنگیان پیمانهایی

بست و تعهداتی را [از جانب مردم] به‌کردن گرفت، و رسوایی‌های آشکار را نادیده گرفت و به‌زیانهای بیکرانی که به‌بار می‌آمد بی‌توجهی نشان می‌داد.

پس خدا به‌دست دانشمندان و نیکمردان بزرگ بینیش را به‌خاک بمالید و لباس‌خواری به‌او پوشانید و او را انگشت‌نمای جهانیان ساخت. او درنده‌خوبی کرد و با دندانهای تیزکرده با تمام نیرو به‌دریدن یکایک مردم پرداخت. وظیفه‌خویشتن دانست که به‌جبران دیوانگیهای خود و نادرستیهای وزیرش شش کرور تومان (سه میلیون تومان) به‌شرکت‌های فرنگی پیشکش کند. نیمی از آن به‌شرکت نخست (کمپانی تنباکو) ... و نیمی دیگر به‌شرکت دومی که امتیاز تنباکو را در سرزمین عثمانی از شرکت نخست خریداری کرد.

این چه ننگ و بدنامی است و این چه خواری و حقارت است. چه قدر این مأموران بدسرشت آبروی مؤمنان را در جمع‌آوری این ثروت‌های انبوه بریاد دادند.

و چه قدر این مردمان پست، خانه‌های پرهیزگاران را در جمع‌آوری ثروت‌هایشان ویران کردند.

و چه قدر در جمع‌آوری این اموال دل‌های خداپرستان را لرزاندند.

و چه قدر در راه نگهداری آن اموال اشک‌های مستمندان و بیماران را فرو ریختند.

و چه قدر در راه انباشتن آن اموال خون مسلمانان را روان ساختند.

و چه قدر مالیات‌بگیران سنگدل پرده از رخ پردگیان دریدند.

و چه قدر فریاد پیرزنان بر فراز آسمانها بالا رفت.

و چه بسا توانگرانی که [کارشان بدانجا کشید] که بدون فرش و بالاپوش شب را به‌روز آوردند.

این یکی خانه‌اش را از ترس تازیانه به‌گروگان گذاشت.

آن یکی از ترس داغ شدن املاکش را فروخت

و آن یکی دیگر از ترس زندان از همسایگان وام خواست.

و آن دگر از وحشت تکه‌تکه شدن [حتی] لباس‌های زیر و رویش را از دست بداد.

این رسواییها همه شهرها و همه مردم کشور را فرا گرفته است و تا این

[که کار به‌آنجا رسید] که این همه ثروت انبوه به‌روبه‌م انباشته شد و به‌مقتضای جنون و زندقه یک جا به‌دشمنان پرداخت گردید.

والسلامه، و امحمداه، ای پایه‌های دین و ای رهبران پرهیزگار، چاره‌این

مصیبت بزرگ و بلای سخت و این رسوایی زشت و پستی دامنه‌دار جز این نیست که این لاشخوران (گفتاران) خلع گردند و قدرت از آنان گرفته شود تا حوزه اسلام صیانت و حقوق مردم حفظ شود و دین و مردم دیندار از این ورطه هولناکی که پایانی جز نیستی و بدبختی ندارد رهایی یابند.

زیرا این تاوان سنگینی که شاه آن را از روی دیوانگی بر عهده خود گرفته است حسادتهای روسیه را تحریک می‌کند و او را به [خاطر] تصرف خراسان به مبارزه با انگلیس برمی‌انگیزد و در این صورت انگلیس نیز که از استیلاء روس بر همه مملکت و از رقابت با خویش در هند بیم دارد، ایستادگی خواهد کرد و سستی نخواهد نمود.

پس در پایان کار نتیجه این می‌شود که مملکت را بین خودشان تقسیم کنند، مردم را به بردگی بگیرند. در میان این دیوانگیها و بدبینیها جز حسرت و عبرت چیزی نصیب (ما مسلمانان) نمی‌گردد.

در این هنگام دیگر هیچگونه عذر و بهانه‌ای نخواهیم داشت زیرا که فرصت پیشگیری از این عواقب را داشته‌ایم.

هیچ چیز این غرمت را جبران نمی‌کند مگر خلع

همانا پیمانهای دولتهای استبدادی (مانند دولت ایران و امثال آن) پیمانهای شخصی هستند که با از میان رفتن آن شخص متعهد، از اعتبار ساقط می‌شوند.

پس هرگاه خلع از سلطنت به وقوع پیوست هیچ حقی برای شرکتها (کمپانی) باقی نخواهد ماند تا این که آیندگان آن را از پیشینیان مطالبه کنند.

این است آن گفتار حق و راستین زیرا یگانه راه نجات مسلمانان از مهلکه همان خلع است و بس. اگر برای شاه عصیبت وطنی یا علاقه دینی یا اشتیاق کاملی برای حفظ حوزه اسلام بود همواره از تخت سلطنت فرود می‌آمد ولی افسوس افسوس.

پس ای حامیان دین اگر حق را اظهار کنید و مردم دانستند که اطاعت این ستمگر در آیین خداپرستی حرام است که بر جا بودنش بر اریکه سلطنت برای اسلام و حوزه آن خطرناک است هر آینه مسلمانان یک پارچه بر او می‌شوریدند و تخت سرکشیش را واژگون و او را از کرسی دیوانگیش خلع می‌کردند.

شما ای حامیان امت و شما ای باوران ملت چه کسی جز شما دین را حراست و حوزه اسلام را پاسداری می‌کند؟

شتاب! شتاب! پیش از رسیدن خواری و بدبختی .
شما در پیشگاه خداوند متعال مسءول مردم و شهرها هستید... و هیچ
ملامتی بر مردم نیست... همانا اینان همیشه در اطاعت امر شما پیشقدم و پابر
جا بوده‌اند. بنابراین دیگر در انتظار چه هستید.
خلع خلع و چاره‌ای جز این نیست.
من براساس بصیرت و آگاهی کامل می‌گویم که اکنون صیانت شرف‌اسلام و
حراست کشورها و حفظ حقوق مسلمانان بستگی دارد به یک کلمه که آن کلمه را زبان
حق برای غیرت بر دین و مردم دیندار می‌گوید آری این کلمه خلع است.
پس هر کس از هادیان نیکوکار و رهبران خردمند از روز نخست این کلمه
را بر زبان آرد به‌اوج شرف کامل و سعادت دو جهان نایل خواهد گردید.

سلام و درود خداوند بر شما باد.
السیدالحسینی

فهرست نامها

الف - نام اشخاص*

آمنه اقدس ۳۲۵	آ
ایروچف - ژنرال ۱۶۰	آ.ا. بند ۸۸ ص
ابن باجه ۴۰۱	آدمیت ۳۴۰
ابن رشد ۴۰۱، ۲۹۶، ۱۱۹	آذر - لطفعلیخان ۳۰۷
ابن سینا ۴۰۱، ۲۹۶، ۱۱۹، ۶۳	آرتور - آرنولد ۲۰۷
ابن طفیل ۴۰۱	آسوده - محمد مهدی (فرزند حیدرعلی)
ابن فارض ۸۰	۱۳۹
ابن مقفع ۱۳۵	آسوده - میرزا ۱۳۸
ابوحاجب - شیخ ۹۳	آشتیانی - میرزا حسن (مجتهد) ۲۱۶ ،
ابوسفیان ۳۷۶	۲۲۶، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷
ابوالقاسم - شیخ ۲۴، ۲۳	آصفالدوله ۳۴۶، ۳۳۸
ابوالقاسم - شیخ (برادر روحی) ۳۳۶	آقابالاخان ۲۱۸
ابوالهدی الصیادی الرفاعی - سید محمد،	آقابزرگ - سید ۶
سید ابوالهدی ۳۶۲، ۳۴۹، ۳۳۶، ۲۴۴	آقاخان کرمانی - میرزا عبدالحسین ۲۵۰،
۳۶۳	۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۲۵۱
اتابک - حسن ۸۱	۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸
احمد - سر سید ۳۱، ۲۷	۴۲۱، ۳۴۴
احمد بن موسی علیه السلام (حضرت) ۲۱۱	آرام - احمد ۴۱۶
احمدخان - سلطان ۳۸	آل احمد - جلال ۳۱۸
ادوارد مالت ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳	آل صفر - حاج عبدالنبی ۳۲، ۱۳

* در تنظیم فهرست نام اشخاص ، احياناً اگر نامی با عنوان دیگری در صفحات این کتاب آمده است، در مقابل همان اسم نوشته شده است.

الیکارہ - سید احمد ۹۳
 امام جمعہ اسد آباد ۲۱
 امام جمعہ - میرزا ہاشم ۱۳۸
 امام جمعہ - میر سید ذین العابدین ۲۱۷
 امام زمان ، امام عصر ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۹۰، ۳۴۱
 امپراتور ، امپراتور روس ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۰
 امولد ۲
 امیر افغانستان ۱۲۵
 امیر کبیر - میرزا تقی خان فراہانی ۲۵۸
 ۳۲۲، ۲۸۴
 امیر گیلان شاہ ۱۴۰
 امیری - مہراب ۲۱۹، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶
 امین اقدس ۲۱۷
 امین بک - محمد ۲۵۱
 امین الدولہ - میرزا علیخان ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۷۴، ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
 ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۴
 الامین الحسینی آملی - سید محسن ۲۱۵
 امین خاقان - میرزا محمد خان ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
 امین - احمد ۴۱۷
 امین - دکتر عثمان ۶۸
 امین - قاسم ۹۱
 امین السلطان - میرزا علی اصغر خان، اتابک
 صدراعظم ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۱

ارسلان - شکیب ۲۱۵، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۴۱۸، ۴۱۹
 ارفع الدولہ ۱۱، ۱۵۳
 اسحق - ادیب ۶۹، ۸۷، ۹۱، ۹۷
 اسحق خان ۱۲۳
 اسد آبادی - سید عبدالہ بن سید مرتضیٰ ۱۲
 اسد آبادی - میرزا حسین ۵
 اسد آبادی - میرزا شریف مستوفی (فرزند
 میرزا حسین مستوفی) ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۶۰، ۱۲۰، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۰۹، ۱۳۸
 اسد اللہ (حافظ قرآن) - شیخ ۳۲۵
 اسد اللہ - شیخ ۱۴۴
 اسمعیل پاشا (خدیبو) ۶۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
 اصفہانی - آقا محمد بن حاج عبدالمجید ۲۰۵
 اصفہانی - حاجی شیخ محمد تقی ۲۲۶
 اصفہانی - محمد علی ۳۰۵، ۳۰۶
 اصفہانی - میرزا نعمت اللہ ۱۴۹
 اصفہانی (ملک المتکلمین) - حاج میرزا
 نصرالہ ۱۳۵
 اعتماد الدولہ ۱۳۸
 اعتماد السلطنہ محمد حسن خان، منیع الدولہ
 ۲۴، ۳۴، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۱، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷

بلخی - سید برهان الدین ۲۵۱، ۲۵۸
 بلنت - لیدی آقا ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۲
 بلنت - ویلفرید ۹۷، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
 ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۲
 بواناتی - میرزا باقر ۳۲، ۳۵، ۳۶
 بهار - محمد تقی ۴۱۹
 بهاء الدین - سید ۴
 بهبهانی - سید عبدالله ۲۱۷
 بهلول ۹۹، ۱۰۱
 بیسمارک ، بیسمارک ۱۲۸، ۲۰۵
پ
 پاپا دانوف ۱۵۱
 پالمستن ۳۸۸
 پسر امیر المؤمنین ۱۴۹
 پرزن ۲۹۸
 پرویز - عباس ۹۰
 پزشک زاد - دکتر حسن ۳۴۴، ۳۴۵
 پسر امین الدوله ۲۳۳
 پ. ل. ۲۹
 پلاکت ۹۹، ۳۰۴
 پیرزاده نائینی - حاجی ۱۴۴
 پیشوای بزرگ ۱۹۹
ت
 تاتار ۴۱۴
 تالبوت - مازور ۳۲۱
 تبریزی - حاجی علی ۳۰
 تبریزی - محمد طاهر ۲۵۱، ۲۷۷
 تبریزی - حاجی میرزا جواد آقا ۲۲۶
 تحسین افندی، خواجه ۵۵، ۵۸
 ترمزی - سید علی ۹
 تزار روس ۱۵۳
 تفضلی (مازیار) - جهانگیر ۳۱۷، ۳۱۸
 تفضلی - محمود ۴۱۳
 تقی آبدار ۳۲۸

۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۷
 ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷
 امین الضرب - حاج محمد حسن، حاجی ۱۳،
 ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲،
 ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸،
 ۱۶۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۹۶،
 ۲۹۷، ۳۰۶
 امین الضرب (ثانی) - حاج محمد حسین ۱۳،
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۸۳
 امین الملك - حاجی ۳۲۲
 امین الملك - میرزا اسمعیل خان (برادر صد
 اعظم) ۲۳۹، ۲۶۷
 انتظام ۳۶۸
 انصاری - شیخ مرتضی ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰،
 ۳۱، ۳۲
 اوتار ۳۸۹
 مورد لاینز ۱۰۶، ۱۰۷
 اولین وود (رئیس کل قوای مصر) ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶
 ایشیک آقاسی باشی (رئیس تشریفات) ۲۶۱
 ایلچی انگلیس ۲۲۱
 ایندیرا پری یاد از شینی ۴۱۳
ب
 باب - سید علی محمد، سید باب ۲۹۱، ۲۹۲،
 ۳۴۰
 بارینک (سر) ۱۵۱، ۱۵۲
 بجنوردی - حاجی ملا محمد تقی ۲۲۶
 براون - ادوارد ۴۳، ۴۷، ۱۱۵، ۱۳۲،
 ۲۰۶، ۲۴۲، ۲۸۹
 برومند - ادیب ۶۶
 البستانی - بطرس ۲۹۳
 بطریق ۳۵۱
 بلادی - سید عبدالله ۱۳۵، ۱۹۰

۳۰۶، ۲۸۹، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰

چرچیل - وینستون ۳۰۶

چنگیز خان ۳۸۰

ح

حاجی علی لوئی - رستمخان ۳۳۸

حافظ ۸۰

حافظ الصحة - سید عبدالرضا ۱۳۵، ۴۱۹

حجاج ۱۰۱

حسام الدین - حاجی سید ۶

حسن آقا ۳۲۳

حسن (فرزند سید یعقوب) - سید ۶

حسن بن یوسف ۲

حسنخان - میرزا ۶۰

حسن - شیخ ۱۷۰

حسنعلیخان - حاجی ۲۶۵

حسین (ع) - امام ۲

حسین - سید ۶

حسین - شیخ ۱۳۵

حسنخان - میرزا ۶۰

الحسینی - سید ۲۳۱

الحسینی الاستنبولی - جمال الدین ۱۴، ۱۵

الحسینی الاستنبولی (عبدالله) - جمال الدین

۱۴

الحسینی اسدآبادی یا افغانی - سید جمال -

الدین در بیشتر صفحات

الحسینی رومی یا رومی (تخلص) - جمال

الدین ۱۴

حسینی السعدآبادی - محمد هادی ، سعد -

آبادی - حاج سیدهادی (روح القدس) ۴

۳۰۹، ۱۰۹، ۲۱، ۲۰، ۰۶

الحسینی الطوسی - جمال الدین ۱۴

حسینی - سید کمال الدین بن سید مسیح اله

۱۳، ۶، ۵، ۴، ۳

الحسینی القاضی - شریف الدین ۲

تقی زاده - سیدحسن ۳۵، ۳۴، ۳۲، ۰۱۳

۰۱۴۷، ۰۱۴۴، ۰۱۳۲، ۰۱۳۱، ۰۱۲۰، ۰۰۴

۳۴۸، ۲۵۴، ۱۵۶، ۱۴۹، ۱۴۸

تماشی - شیخ ۹۰

توفیق - سیدمحمد ۱۵۵

توفیق بک - محمدعلی ۵۸

توفیق پاشا ۱۲۶، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۸۸

تیموری - ابراهیم ۳۲۳، ۲۰۲، ۱۷۱، ۱۵۸

ج

جارح ۳۶۲، ۳۶۰

جمال ۳۵۷

جمالی - ابوالحسن ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۰۵

۳۶۸

جمالی - احمد ۵

جمالی - بهاءاله ۵

جمالی - رضا ۵

جمالی - سعداله ۵

جمالی - صحبتاله ۵

جمالی - صفاتاله ۰۱۸، ۰۱۳، ۰۱۲، ۰۵، ۰۲

۰۱۹۳، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۹

۴۱۹

جمالی - میرزا فتحاله ۵

جمالی - سید محمود ۵

جمالی - میرزا نصراله ۵

جمالی - یداله ۵

جمالی اسدآبادی - حسین ۵

جمیل پاشا ۳۶۲، ۳۵۹

جواهری زاده های اصفهانی ۳۳۷، ۳۳۵

جهانسوز - محسن ۱۲۰، ۱۱۹

جیران ۲۶۵

جیلانی اعظمی - غلام ۴۱۰، ۴۰۳، ۳۸، ۳۵، ۰۹

۶۲، ۵۴، ۴۵، ۴۴، ۰۴۲

چ

چرچیل ویلفرید - راندولف ، ولف ۱۲۰،

۰۱۲۹، ۰۱۲۶، ۰۱۲۵، ۰۱۲۴، ۰۱۲۳، ۰۱۲۲

دربندهی - محمد حسن، میرزای شیرازی ،
 حاجی میرزا محمد حسن شیرازی ،
 میرزا محمد حسن شیرازی ، حضرت
 حجة الاسلام ، رئیس مذهب آیت اله
 شیرازی ، جناب میرزا ۱۹۶ ، ۱۹۸ ،
 ۲۰۱ ، ۲۰۴ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ،
 ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۲۱ ، ۲۲۶ ،
 ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۲۵۲ ، ۲۸۷ ،
 حشمت الدولة ۱۶۶
 حلمی (خدیومصر) - عباس ۲۴۹ ، ۲۵۰
 حلیم پاشا ۴۱۴
 حمداله پسر حمداله ۱۵۲
 حمزه - سید ۳۴۶
 حیدر - ملا ۲۷ ، ۳۰ ، ۱۳۹ ،
 خ
 خان ملك ساسانی ۱۰ ، ۳۴۸ ، ۳۵۸ ، ۳۶۱ ،
 ۳۶۳ ، ۳۶۴
 خبیر الملك - حاج میرزا حسن ۲۵۰ ، ۳۳۳ ،
 ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ،
 خدیومصر ، خدیو ۵۲ ، ۸۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ،
 ۱۰۴ ، ۱۰۵ ،
 خراسانی ۱۸
 خرقانی - سید اسداله ۱۸
 خسرو (غلام سیاه) ۱۳۷
 خسرو شاهی - سید هادی ۳۱
 خلیفه عثمانی ۵۵
 خلیل بك ۳۶۴
 خیراله مصری - حسن ۶۴
 د
 دارمستتر ۱۱۹ ، ۱۲۰
 داغستانی - سید حاج مستان ۴۰۷
 داروین ۱۰۳
 دانش اصفهانی - میرزا حسینخان ۱۱۹ ،
 ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳

دربندهی - حاجی ملا فیض اله (واعظ) ۲۰۱ ،
 ۲۰۲
 دربندهی - سید علی ۲۱۸
 درجزینی - ملا حسینقلی ۲۷
 دروموندولف (سر) - ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،
 ۱۲۹ ، ۱۳۰
 دزفولی - شیخ محمد ۲۷۴
 دوانقی - منصور ۳۷۳
 دوست محمد خان ۳۸ ، ۳۹
 دولت آبادی - حاجی میرزا یحیی ۳۰ ،
 ۱۷۱ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۳۶ ،
 دهگان - ابراهیم ۲۱۰
 دیبا (ناظم الدوله) - اسداله خان ، ناظم الدوله
 ۲۰۴ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹ ،
 دیقنا (دقنه) - عثمان ۱۲۳
 الدین جمال ۱۰۷
 دیوتا ۳۸۹
 ذ
 ذهبی - میرزا بابا ۳۶
 ر
 راکس ۳۸۹
 رائین - اسمعیل ۳۱۸
 رجب آقا ۳۲۳
 رچرس ۹۰
 رستم پاشا ۲۴۳
 رشتی - حاج میرزا حبیب اله ۲۲۶
 رشتیا - سید قاسم ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۹۵ ،
 رشید رضا - سید محمد ۷۷ ، ۹۰ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ،
 رضا (علیه السلام) - حضرت ، امام هشتم ۳۷ ،
 ۳۸
 رضا پاشا - حسین ۲۵۱
 رکن الملك ۱۳۹
 رفان - ارنست ۱۱۸ ، ۲۹۶ ،
 روبه دون استروزف ۱۵۱
 روح الامین ۳۸۷

سرورخان (گویا) ۴۴
 سعدآبادی (اسعدآبادی) - سید جمال‌الدین
 ۲۶، ۱۴
 سمدی ۸۰
 سعید حبیبی - سید محمد ۳۱
 سعید - میر ۲
 سفیرانگلیس ۱۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۰۴، ۳۰۵
 سفیرانگلیس ذرایران ، سفیر انگلیس در
 طهران ۱۷۱، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۱
 سفیرانگلیس درپاریس ۱۰۵، ۳۰۳
 سفیرانگلیس در روسیه ، سفیر انگلیس در
 سنت پترزبورگ ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۶۶
 سفیرایران ۱۰، ۲۳۶، ۲۴۵، ۳۳۶، ۳۵۲
 ۳۵۵، ۳۵۶
 سفیرایران درلندن ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
 سفیربفداد ۲۳۴
 سفیر عثمانی درطهران ۳۵۱
 سفیر کبیر (عثمانی) ۳۵۶
 سکینه بیگم ۲، ۶، ۲۰، ۲۲
 سلاوی افندی عرب ۲۵۱
 سلطان اسلام ۳۹۷
 سلطان جمیع مسلمین ۴۰۵
 سلطان‌العلماء - شیخ جعفر ۲۱۷
 سلطان مراکش ۱۲۸
 سلیمانخان (مبلغ) ۳۴۲
 سلیمان نبی ۶۹
 سمعی کیوان ۱۷
 سنجر - سلطان ۲
 سودانی - محمد احمد ، متهدی سودانی
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۸۹
 السید ، سیدالحسینی ۲۳۱
 سید عبداله بن سیدمرتضی بن سید منصور بن
 میر سعید بن سید محمد بن سید عبدالمجید بن

روحی - شیخ ابوالقاسم ۲۵۵
 روحی کرمانی - شیخ احمد ۲۵۰، ۲۵۱،
 ۲۵۵، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷،
 ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴
 روقای - علی ۹۲
 رومی ۴۱۴
 ریاض پاشا ۶۲
 ریختر - ژنرال ۱۶۰
 رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورای ملی
 ۳۶۸
 رئیس قنصل (ایران) ۴۱۱
 ز
 زغلول پاشا - سعد ۹۱، ۱۰۹
 زکی - سید ۱۲
 زکی (صدرالعلماء) - سید طاهر ۲۲۶
 زنجانی - حاج سید ابوطالب ۱۸، ۲۴۸
 زنجانی - شیخ ابراهیم ۳۲۹
 زنجانی - محمد رضا ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۱
 زید ۲
 زیدان - جرجی ۱۸، ۳۲۰
 زید بن علی ۲۴۶
 زین‌العابدین (ع) - امام ۲
 زینوویوف ۱۵۹، ۱۶۵
 س
 سالار جنگ ۹۳، ۹۴
 سالیسبوری - لرد مارکیز ۷۵، ۹۲، ۱۲۷،
 ۱۵۱، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲،
 ۲۸۹
 سانوا (ابوظاهر) - جیمس ۹۱، ۹۸، ۹۹
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۳۰۴، ۳۰۵
 سایکس - ژنرال سرپرسی ۳۳۰، ۳۳۱
 سدیدالسلطنه - میرزا محمد علیخان ۱۳۵
 سرتیپ - حاج احمدخان ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷
 سردار کل - محمد باقرخان ۲۶۸، ۲۷۲
 ۲۷۳

سید اسمعیل الملقب بطاهر بن نصراله بن
سید داوود ۲
سید داوود بن سید عبداله بن سید یحیی بن
عرو بن حضرت امام زین العابدین (ع) ۲

ش

شجاع السلطنة (پسر سردار کل) ۲۷۲
شجره ۲۳

شریف - حاج شیخ مهدی ۳۲۸

شریف پاشا ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳

شریف مکه ۲۴۶

شعاعی طهرانی - عبدالله ۳۳۰، ۲۲۰

شفیع (امام جمعه اسدآباد) - سید ۳۶۸

شمیم - علی اصغر ۹

شهرستانی - سید هبة الدین ۱۱۶، ۱۱۷،

۴۱۹، ۱۳۵، ۱۳۴

شیبانی - دکتر عباس ۸۸

شیخ الاسلام (منسوب به قاضی) ۱

شیخ رئیس (شاهزاده) - ابو الحسن میرزا

۲۵۰

شیرازی - حاجی سید علی اکبر ۲۲۶

شیرازی - میرزا جواد ۳۴۲

شیرازی (فرست الدوله) - میرزا فرصت

۱۳۶، ۱۳۵

شیرازی - موقر الدوله ۴۱۹، ۱۳۴

شیرعلیخان - امیر ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۸

۱۲۳، ۵۳، ۴۴

شیروانی زاده ۵۶

ص

صاحب اختیار ۳۵۸

صاحب اختیار (امیر تومان) - علیخان ۵

صاحب اختیار - سلیمانخان ۲۴، ۱۸، ۱۲

صادق - سید ۲۴

صالح - سید ۱

صبح ازل ۳۴۴، ۳۴۰، ۲۳۹

صدر (صدرا لاشراف) - محسن ۲۱۹

صدراعظم (عثمانی) ۵۳، ۱۱، ۱۰

۰۲۵۱، ۳۵۰۰۲۴۷، ۲۴۶، ۲۰۴

صراف - حاجی محمد اسماعیل ۲۸

صفایی - ابراهیم ۵۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۰۲

۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۷

صفدر - سید ۹، ۲۴، ۲۰، ۱۲، ۹، ۶

۳۱۵، ۲۸۸

صفر - حاج محمد رحیم ۲۹۹

صفوت پاشا ۵۶

ص. ۴۰، ح. ۴۰، ص. ۴۰۰

صنعتی زاده کرمانی ۲۵۱

ط

طالقانی (شیخ رئیس) - آخوند آقا

۱۸

طباطبائی - سید صادق ۳۰۱

طباطبائی - سید مجید ۲۲، ۲۰، ۷، ۱۲

طریحی ۱۵

طلوزان (طلوزان) - حکیم ۲۲۱

طهرانی - آغا بزرگ ۲

طیبه بیگم ۳

ظ

ظل السلطان - مسعود میرزا ۱۳۸، ۱۳۹

۳۲۶، ۲۱۹، ۱۵۵

ظہیر الدوله ۲۶۵، ۲۷۲

ظہیرالدین - میر ۲

ع

عارف افغانی - ابوتراب، عارف افندی

۱۷۰، ۹۲، ۸۸، ۸۷، ۵

عالی پاشا (صدراعظم) ۵۳، ۵۴، ۵۸

عباس (پسر توفیق پاشا) ۱۰۱

عبدالله (پدر امام جمعه اسدآباد) - سید ۱

عبدالله (جانشین محمد احمد) - شیخ ۱۹

عبداللهی خورش - حسین ۷۸

عبد الحمید سلطان، سلطان عثمانی، سلطان

پادشاه عثمانی ۱۰، ۵۴، ۵۸، ۵۹

سرورخان (گویا) ۴۴
سعدآبادی (اسعدآبادی) - سید جمال‌الدین

۲۶، ۱۴

سعدی ۸۰

سید حبیبی - سید محمد ۳۱

سید - میر ۲

سفیر انگلیس ۱۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۶،

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۰۴، ۳۰۵

سفیر انگلیس در ایران ، سفیر انگلیس در

تهران ۱۷۱، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۱

سفیر انگلیس در پاریس ۱۰۵، ۳۰۳

سفیر انگلیس در روسیه ، سفیر انگلیس در

سنت پترزبورگ ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۶۶

سفیر ایران ۱۰، ۲۳۶، ۲۴۵، ۳۳۶، ۳۵۲،

۳۵۵، ۳۵۶

سفیر ایران در لندن ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳

سفیر بغداد ۲۳۴

سفیر عثمانی در طهران ۳۵۱

سفیر کبیر (عثمانی) ۳۵۶

سکینه بیگم ۲، ۶، ۲۰، ۲۲

سلاوی افندی عرب ۲۵۱

سلطان اسلام ۳۹۷

سلطان جمیع مسلمین ۴۰۵

سلطان‌العلماء - شیخ جعفر ۲۱۷

سلطان مراکش ۱۲۸

سلیمان‌خان (مبلغ) ۳۴۲

سلیمان نبی ۶۹

سمعی کیوان ۱۷

سنجر - سلطان ۲

سودانی - محمد احمد ، متهدی سودانی

۱۱۹، ۱۲۰، ۲۸۹

السید ، سیدالحسینی ۲۳۱

سید عبداله بن سیدمرتضی بن سید منصور بن

میر سمید بن سید محمد بن سید عبدالمجید بن

نام ۲۵۵

شیخ احمد ۲۵۰، ۲۵۱،

۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۳۷،

۳۴۳، ۳۴۴

۱۶۰

خانه مجلس شورای ملی

(ان) ۴۱۱

ز

۱۰۹، ۹۱۰

- سید طاهر ۲۲۶

سید ابوطالب ۱۸، ۲۴۸

راهیم ۳۲۹

رضا ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۱

۳۲۰، ۱۸

- امام ۲

۱۶۵

س

۹۴

مارکیز ۷۵، ۹۲، ۱۲۷،

۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲،

- جیص ۹۱، ۹۸، ۹۹،

۱۰، ۳۰۴، ۳۰۵

سرپرسی ۳۳۰، ۳۳۱

رزا محمد علیخان ۱۳۵

خان ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷،

باقرخان ۲۶۸، ۲۷۲،

سید اسمعیل الملقب بطاهر بن نصراله بن
سید داوود ۲
سید داوود بن سید عبداله بن سید یحیی بن
عمرو بن حضرت امام زین العابدین (ع) ۲

ش

شجاع السلطنة (پسر سردار گل) ۲۷۲
شجره ۲۳

شریف - حاج شیخ مهدی ۳۲۸

شریف پاشا ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳

شریف مکه ۲۴۶

شعاعی طهرانی - عبدالله ۳۳۰، ۲۲۰

شغیع (امام جمعه اسدآباد) - سید ۳۶۸

شمیم - علی اصغر ۹

شهرستانی - سید هبة الدین ۱۱۶، ۱۱۷

۴۱۹، ۱۳۵، ۱۳۴

شیبانی - دکتر عباس ۸۸

شیخ الاسلام (منسوب به قاضی) ۱

شیخ رئیس (شاهزاده) - ابوالحسن میرزا

۲۵۰

شیرازی - حاجی سید علی اکبر ۲۲۶

شیرازی - میرزا جواد ۳۴۲

شیرازی (فرصت الدولة) - میرزا فرصت

۱۳۶، ۱۳۵

شیرازی - موقر الدولة ۴۱۹، ۱۳۴

شیرعلیخان - امیر ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۸

۱۲۳، ۵۳، ۴۴

شیروانی زاده ۵۶

ص

صاحب اختیار ۳۵۸

صاحب اختیار (امیر تومان) - علیخان ۵

صاحب اختیار - سلیمانخان ۲۴، ۱۸، ۱۲

صادق - سید ۲۴

صالح - سید ۱

صبح ازل ۳۴۴، ۳۴۰، ۲۳۹

صدر (صدرالاشراف) - محسن ۲۱۹

صدراعظم (عثمانی) ۱۱۰، ۱۰، ۵۳، ۵۵

۲۵۶، ۲۵۱، ۳۵۰، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۰۴

صراف - حاجی محمد اسماعیل ۱۳۸

صفایی - ابراهیم ۲۸۸، ۵۲، ۲۹۵، ۲۹۰

۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۷

صفدر - سید ۱۲، ۹، ۶، ۲۰، ۲۴، ۱۰۹

۳۱۵، ۲۸۸

صفر - حاج محمد رحیم ۲۹۹

صفوت پاشا ۵۶

ص ۴۰۰ ح ۴۰۰

صنعتی زاده کرمانی ۲۵۱

ط

طالقانی (شیخ رئیس) - آخوند آقاملا آقا

۱۸

طباطبائی - سید صادق ۳۰۱

طباطبائی - سید مجید ۹۲، ۷۰، ۲۲

طریحی ۱۵

طلوزان (طلوزان) - حکیم ۲۲۱

طهرانی - آغا بزرگ ۲

طیبه بیگم ۳

ظ

ظلال السلطان - مسعود میرزا ۱۳۸، ۱۳۹

۳۲۶، ۲۱۹، ۱۵۵

ظهور الدوله ۲۷۲، ۲۶۵

ظهورالدین - میر ۲

ع

عارف افغانی - ابوتراب، عارف افندی ۴

۱۷۰، ۹۲، ۸۸، ۸۷، ۵

عالی پاشا (صدراعظم) ۵۸، ۵۴، ۵۳

عباس (پسر توفیق پاشا) ۱۰۱

عبدالله (پدر امام جمعه اسدآباد) - سید ۲۱

عبدالله (جانشین محمد احمد) - شیخ ۱۱۹

عبداللهی خوروش - حسین ۷۸

عبدالحمید - سلطان، سلطان عثمانی، سلطان،

پادشاه عثمانی ۱۰، ۵۴، ۵۸، ۵۹

۰۳۵۳۰۳۵۱۰۳۵۰۰۳۴۹۰۳۴۷۰۳۴۶
 ۳۵۷۰۳۵۶
 علی - سید ۹
 حضرت علی علیه السلام (امیر المؤمنین) - حضرت
 ۳۲۷۰۳۱۶۰۳۱۵۰۶۵
 علی - میرزا ۱۵۴
 علیخان - حاجی ۳۲۲
 عمرو ۲
 عنجوری - سلیم ۶۳
 غ
 غزالی - امام ابواحمد ۵۹
 غزالی - محمد ۳۸۰، ۳۸۱
 غزنوی - سلطان محمود ۳۹۷، ۳۹۹
 ف
 فاتح - سلطان محمد ۳۴۱
 فارابی ۴۰۱
 فارسی - سلمان ۸
 فال اسیری شیرازی (مجتهد) - سید
 علی اکبر ۱۷۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۱۰، ۲۱۱
 فتح السلطان - اسکندر خان ۳۳۸
 فتحعلیشاه ۲۸۶
 فخر داعی گیلانی - سید محمد تقی ۳۳۱
 فخر رازی ۴۰۱
 فخر الملك ۱۶۶
 فرزانه یزدی - ابوالقاسم ۳۸۲
 فرمانفرمایان - حافظ ۲۸۲، ۲۸۳
 فروغی - میرزا ۲۰۲
 فری ۱۲۸
 فلسفی - نصراله ۹۰
 فهمی افندی - حسن، شیخ الاسلام ۱۸
 ۰۲۷۶، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴
 ۲۷۷
 فیروز - حاجی ۳۲۵
 فیضی تبریزی ۲۵۱

۰۱۳۰۰۱۲۹۰۱۲۸، ۱۲۷، ۹۹، ۶۰
 ۰۲۴۷۰۲۴۶۰۲۴۵۰۲۴۴۰۲۴۳۰۲۰۴
 ۰۳۳۵۰۳۳۴۰۲۸۵۰۲۵۰۰۲۴۹۰۰۴۸
 ۰۳۵۱۰۳۵۰۰۳۴۹۰۳۴۷۰۳۳۷۰۳۳۶
 ۰۳۵۸۰۳۵۶۰۳۵۵۰۳۵۴۰۳۵۳۰۳۵۲
 ۳۶۴۰۳۶۳۰۳۶۲۰۳۶۱۰۳۶۰۰۳۵۹
 عبدالرحمن خان - امیر ۱۲۳، ۴۳، ۴۲
 عبدالرحمن خان ۱۵۳
 عبدالرزاق - دکتر شیخ مصطفی ۲۳۰، ۲۴۰، ۱
 ۳۶۳، ۱۰۸
 عبدالرسول ۱۳۱
 عبدالکریم - حاجی ۳۲
 عبدالمجید - سید ۲
 عبدالنبی - حاج ۱۳۷
 عبده - شیخ محمد، الاستاذ الامام، شیخ مفتی
 ۰۹۱، ۰۸۶، ۰۷۸، ۰۷۷، ۰۷۶، ۰۶۸، ۰۶۵، ۰۶۴
 ۰۱۱۷، ۰۱۱۲، ۰۱۰۹، ۰۱۰۸، ۰۹۸، ۰۹۳
 ۴۱۶، ۳۱۳، ۲۹۵، ۲۸۳، ۱۱۸
 عدالت - میرزا سید حسین خان ۱۴۶، ۱۴۷
 ۳۲۲، ۱۵۴، ۱۵۳
 عراقی پاشا، عربی پاشا ۰۹۴، ۰۹۵، ۰۱۰۹
 ۴۱۳، ۱۲۸، ۱۲۷
 عراقی - حاج آقا محسن ۲۲۶
 عرب صاحب ۱۶۴
 عرب - ملا علی ۲۰۲
 عزت بیك ۳۴۹
 عزیز (شاگرد آبدار) ۳۲۸
 عسمة الدوله (دختر ناصر الدین شاه) ۳۲۴
 علاء الدین بیك - ابراهیم ۱۵۳، ۵۸
 علاء السلطنة - میرزا محمد علیخان سفیر
 ایران در لندن ۳۲۳، ۲۴۷
 علاء الملك تبریزی - میرزا محمود خان
 طباطبائی، محمود، سفیر ایران در
 استانبول ۰۱۰، ۱۱، ۱۵۳، ۲۳۵، ۳۳۴

۰۲۵۳۰۲۵۲۰۲۵۱۰۲۰۲۰۱۷۰۰۱۶۲
 ۰۲۶۵۰۲۶۴۰۲۶۳۰۲۵۷۰۲۵۶۰۲۵۵
 ۰۲۷۱۰۲۷۰۰۲۶۹۰۲۶۸۰۲۶۷۰۲۶۶
 ۳۳۶۰۳۳۳۰۲۷۴۰۲۷۳۰۲۷۲
 کرمانی - ناظم الاسلام ۳۳۸، ۱۸۰۴
 کرومر - لرد ۸۴، ۸۳
 کسروی - احمد ۳۴۲، ۳۱۸
 کسری ۴۱۵
 کنت ۲۲۸
 کنت لاون اوستروروگه ۳۵۹
 کند کشمیر - میر غلام احمد خان ۱۵۳، ۵۹
 ۴۱۷
 کندي ۲۳۳
 کواکبی - سید عبدالرحمن ۱۱۲، ۱۱۱
 کورزون ۳۱۴
 کورش ۳۸۰
 کھف قسط ۱۱۷، ۱۱۶
 کیچنر - لرد ۱۱۹

ک

کاری بالدی ۲۸۸
 کامبتا - مسیو ۳۸۸
 گرانویل ۳۰۴، ۹۹
 گراهام - ژنرال ۱۲۳
 گردون - جنرال ۱۱۹
 کلاستون رئیس الوزرای انگلیس - لرد

۱۲۰، ۸۹، ۴۹

کلندیهر ۲۵۰
 گویا - سرورخان ۴۴
 گیرس - مسیو ۱۶۰، ۱۵۹

ل

لاردی - دکتر ۳۶۰
 لاسل - فرانک ۲۳۳، ۱۰۴، ۹۲، ۷۵، ۷۴
 ۰۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۵
 ۲۴۲
 لرد مغرب ۴۱۴

ق

قاضی ۱
 قدسی (اعظام الوزارة) - حسن ۲۶۵
 قدری قلمه چی ۳۱
 قزوینی - آخوند ملاحسین ۲۳
 قزوینی - محمد ۳۴۶، ۳۴۵، ۲۷۳
 قطنی - سید علی ۹
 قمبرزاده - اسکندر پاشا ۳۶۰، ۳۵۹
 قمی - میرزا محمود خان سفیر ایران در
 بغداد ۳۳۴
 قنصل انگلیس - ژنرال ۲۹۹، ۷۵
 قنصل انگلیس در قاهره ۱۵۱
 قنصل ایران ۴۱۱، ۱۴۹
 قوام الدوله - میرزا محمد علیخان ۲۷۲
 قوام الملك ۲۴۰، ۲۰۲
 قهرمانخان - میرزا ۳۳۸
 قیصر ۴۱۵
 قیصر روس ۱۵۳

ک

کاتب سلطان (عبدالحمید) ۳۴۹
 کاتکوف ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۲
 کاتی ۲۹۸
 کاساکوفسکی - کلنل ۲۶۸، ۲۶۶، ۱۷۱
 ۰۳۳۰، ۳۲۲، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹
 ۳۳۱

کاشف النطاء - آیتاله ۶۳
 کاشی - محمد علیخان ۱۴۸
 کبابه ای - حاج احمد ۱۳۶
 کبابی - سدیدالسلطنة ۱۳
 کتیرایی - محمود ۳۱۸
 کراین آمریکایی ۳۶۵، ۳۶۴
 کربلائی - حاجی میرزا ابوالقاسم ۲۲۶
 کربلائی - شیخ حسن ۲۱۰
 کرمانی - میرزا احسن ۲۷۴
 کرمانی - میرزا محمد رضا، میرزا رضا

محمد جواد آقا ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷
محمد حسن - شیخ ۲۶، ۲۷، ۳۱
محمد حسین - شیخ ۱۹
محمد علی پاشا ۹۹

محمد علیخان سفیر ایران در انگلستان
۲۳۶، ۲۴۲

محمد علیخان - میرزا ۲۰۲
محمد علیمیرزا ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۷
محمد یعقوبخان ۳۳

محمود (مجتهد) - حاجی میرزا ۲۶
محمود پاشا ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶
محمودخان سفیر ایران در روسیه - میرزا،
۱۶۵

محمود - محمود ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷
محیط طباطبایی - سید محمد ۳۳۸، ۳۴۳
۳۴۵

محیط مافی - سید هاشم ۲۹
مخبر الدوله - علیقلیخان ۱۵۲، ۱۵۳
۲۶۸

مخبر فرهمند ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
مختارخان ۲۶۳
مختاری - حبیباله ۲۵۶

مخزوی - محمد پاشا ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰
۱۵۳، ۱۲۷، ۷۱، ۶۹، ۶۲، ۵۴، ۵۳
۱۵۶، ۱۶۸، ۲۴۵

مدرس تیریزی - محمد علی ۶۵
مدرسی چهاردهی - مرتضی ۴۶، ۶۶
۱۴۴، ۷۲

مرتضی - سید ۶
مریم بیگم (دختر آقا سید زکی) ۱۲
مریم بیگم (باجی ملا، حاجی) ۱۲۰۳
مسیح (ع) - حضرت ۲۹۴، ۳۴۱
مسیحاله - سید ۴۰۳، ۱۲۰
مشیر الدوله - حاجی شیخ محسن خان ۲۶۸

لطف الله میرزا ۱۱، ۲۰، ۳۰، ۵۰، ۶۰، ۹۰، ۱۰۰، ۱۲۰
۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹
۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۰، ۵۹، ۱۰۹، ۱۳۲
۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۶، ۲۰۵
۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۳۴، ۳۳۵
۳۳۸

لطفی عمر پاشا ۱۰۱
لقانی - ابراهیم ۹۱، ۱۱۰، ۳۱۱
لوتر ۲۰۸
لوتروپ استودارد ۴۰۸
لودی - محمد رفیق خان ۳۹، ۴۲
لوکریت سینک ۹۹

م

مازندرانی - حاج شیخ زین العابدین ۲۱۷
مالک اشتر ۶۵
مأمور سری سفارت ۳۰۴
مجتهد بوشهر ۳۲
مجدالدوله ۱۶۷

محلای - شیخ محمد ۷۷، ۷۸
محلای (حاج سیاح) - محمد علی ۲۷
۳۰، ۴۰، ۹۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۵۳، ۲۵۵
۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳

محمد بن عبدالله (ص) - حضرت، پیغمبر،
پیغمبر اسلام، رسول، مصطفی ۱۷۰، ۸
۲۱، ۵۷، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۹۶، ۲۰۰
۲۰۳، ۲۴۹، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۲۷، ۳۴۲
۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۱
۴۰۶، ۴۱۵

محمد اسلم خان ۳۹
محمد اعظم خان ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳
محمد افضل خان ۳۹، ۴۲
محمد امین خان ۳۹
محمد جمال الدین ۱

منيف پاشا ۳۵۲،۳۵۱،۳۴۹،۵۶
 مورير سفيرانگليس در روسيه ۱۵۲،۱۵۱،
 ۲۳۵،۱۶۶
 موسوى - حاج سيد ابوالفضل ۲۴۸،۱۸
 موسوى - حاج سيد جواد ۲۴۸
 موسوى - حاج سيد رضا ۲۴۸
 موسى بن عمران ۳۹۶
 مويلحى پاشا - عبدالسلام ۹۱
 المويلحى مصرى - ابراهيم ۲۵۱
 مهدوى - دكتور اصغر ۱۳،۳
 مهذب - سيد احمد ۳۶۰
 ميرزاده عشقى ۸۹
 ميمندى نژاد - دكتور محمد حسين ۳۰۹،
 ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۰
 مينوى - مجتبى ۴۲۱
 ن
 ناصر الدين شاه، شاه، شاه شهيد، پادشاه ايران،
 فرعون ۱۱، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸،
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱،
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵،
 ۲۳۷، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،
 ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵،
 ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱،
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸،
 ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،
 ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳،
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۰،
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،
 ۳۲۴، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰،
 ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۵

مشير الدوله نائينى (مشير الملك) - ميرزا
 نصر الله خان كفيل وزارت امور خارجه
 ۳۵۷
 مشير الملك ۱۳۹
 مشير الوزارة - ميرزا محمود خان ۲۱۲،
 ۲۱۴
 مشيرى - على ۱۰۳، ۹۹، ۹۸، ۹۴، ۹۲، ۷۵،
 ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۶،
 ۱۶۶، ۲۳۶
 مصطفى - سيد ۶
 مطهرى - مرتضى (ديباچه)
 مظفر الدين شاه ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۸، ۳۰۸، ۳۵۱،
 ۳۵۶، ۳۵۷
 مظهر بن وضاح ۸۹
 مظهر على ۹۱
 معاون الدوله ۳۳۴
 معاون الملك ۱۴۹
 معلوف - لويس ۲۷۱
 معير الممالك - دوستعليخان ۳۲۴، ۳۲۵
 معين - دكتور محمد ۲۴۵، ۲۴۶
 معين التجار - سيد عبدالرحيم ۲۱۵
 معين التولية ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷
 معين فر - مهندس عباس ۶۸
 معين نظام (آقا بالاخان) - محمد عليخان
 ۱۴۵، ۲۱۸
 مفتخ الدوله ۱۵۳
 مقدونى - اسكندر ۳۸۰
 ملك آرا - عباس ميرزا ۲۵۹
 ملكزاده (فرزند ملك المتكلمين) - دكتور
 مهدى ۱۳۵، ۱۵۲، ۲۵۹، ۳۳۸، ۳۴۶
 ملكم - سرجم (سرجان) ۳۹۷
 ملكم خان ميرزا سفيرايرانى ۲۰۵، ۲۰۵
 ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۰، ۳۹۷
 المنتقم ۱۰۳، ۱۰۶

ورستانی - شیخ ۹۳
 وزیر اکرم - میرزا صالح خان ۳۳۸، ۳۳۳، ۳۴۶
 وزیر امور خارجه (ایران) ۳۶۷، ۳۶۸
 وزیر امور خارجه انگلستان ۱۵۱، ۱۶۵
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۰۳
 وزیر خارجه (عثمانی) ۳۵۶
 وزیر دارایی ایران ۱۴۹
 وزیر مختار انگلیس ۲۸۲
 ولف ۳۰۶، ۳۱۷
 ولف - هانری (سردروموند) سفیر انگلیس
 در ایران ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۰۸
 ویس - قنصل انگلیس در مسکو ۱۴۹
 وهبی بیک ۱۳۱
 ویلنگالی ۱۵۹
 ویوان - لرد، سفیر ژنرال انگلیس ۸۸
 هاشمخان - میرزا ۲۶۱
 هدایت (مخبر السلطنة) - مهدیقلی ۲۵۷
 ۲۸۰، ۲۸۱
 هشام بن عبدالملك ۲
 همدانی - عبدالحسین ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳
 ۳۶۴
 همدانی در جزین - آخوند ملاحسین ۲۷
 ۲۸
 هنومان ۳۸۹
 هوگو - ویکتور ۱۱۹
 یزدانیان - حسین ۶۹، ۷۶
 یعقوب - آقا سید ۶
 یوسف بن عمر ثقفی ۲
 یوشع بن نون ۳۹۶
 یحیی افندی ۳۶۳

۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۲
 ۴۰۹، ۴۱۱
 ناپلئون بناپارت ۳۸۰، ۳۸۸
 نادر شاه ۱۲۴
 ناصر الملك ۲۸۶
 نایب السلطنة - کامران میرزا ۱۴۵، ۲۱۱
 ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰
 ۲۷۴، ۲۸۷
 نجم آبادی - حاج شیخ هادی ۲۲۶، ۲۷۴
 ۳۰۱
 نجم الدوله - حاج ۱۳۵
 نجم الملك - میرزا عبدالغفار ۱۳۵
 نجیب المحیطی - شیخ محمد ۶۳
 ندیم - عبدالله ۹۱
 نشأت - صادق ۱۶۳، ۲۰۴، ۲۴۸
 نصیر الدین - سید ۶
 نوح ۱۴۹
 نظام حیدر آباد ۹۲، ۹۳، ۹۴
 نقادی ۹۰
 نقشینه - حاجی میرزا تقی ۱۳۸
 نواب - حسنعلیخان ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸
 ۲۳۹، ۲۴۰
 نواب حسین هندی ۹۵
 نواز جنگ - سلطان ۹۳
 نوال افغانی - مولانا ۱۰۱
 نوبر پاشا ۱۱۵
 نوح ۳۷۳
 نوری . م . س ۳۱۷
 نویکف - مادام ۱۶۰
 نهر - جواهر لعل ۴۱۳
 و
 واصل - محمد ۹۳
 والی بسر ۲۰۴
 والی - عبداله خان ۲۱۷

ب - نام جایها*

اداره امور هندوستان ۱۳۱
 اداره پلیس (وزارت کشور) انگلستان ۱۰۵
 اداره جنایی لندن ۱۰۷
 اداره رژی ۲۲۷
 اداره مجله کاهو ۱۳۵
 اداره هند، اداره هندوستان ۱۲۶، ۱۲۲
 ادرنه ۴۰۵
 اراضی اسپانیا ۳۸۹
 اراضی بریتیش ۳۸۹
 اردبیل ۳۳۷
 ارض روم ۳۳۷
 ارك ۲۱۹
 ارمنستان ۲۹۴
 اروپا ، اروپا ۱۱۵، ۱۱۴، ۸۶، ۸۴، ۱۷
 ۲۰۹، ۱۹۹، ۱۷۰، ۱۵۸، ۱۴۹، ۱۳۷
 ۴۰۴، ۳۹۸، ۳۵۵، ۲۲۶، ۲۲۰
 الازهر ۹۸، ۸۹، ۶۵، ۶۴، ۶۲، ۵۲، ۵۱
 ۱۰۰
 استانبول، استنبول، اسلامبول ۱۴۰، ۱۲۰، ۱۰
 ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۴، ۵۳، ۴۶
 ۲۰۴، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶
 ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۳۹
 ۲۷۶، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹

آذربایجان ۴۱۰، ۳۴۶، ۲۰۰
 آرشیو سفارت ایران در استانبول ۱۴، ۱۲
 ۲۴
 آرشیو سفارت پرزبورگ (پترز بورغ)
 ۱۵۷، ۱۱
 آرشیو وزارت امور خارجه ۲۴۷، ۲۰۴
 ۲۴۹
 آسیا ۲۰۷
 آسیای غربی ۸۴
 آسیای مرکزی ۸۴
 آسیای وسطی ۱۵۳
 آفریقا ۸۸، ۸۴
 آفریقای شرقی ۸۴
 آفریقای شمالی ۸۴
 آلبانی ۹۹
 آلمان ۲۰۵، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶
 آمریکا ۳۸۸، ۹۶
 آمل ۱۴۴، ۱۴۲
 آناتولی ۱۲۵
 آندلس ۱۱۹
 اتریش ۱۵۶

* در تنظیم فهرست جایها نیز اگر در متن کتاب نامی به صورت های مختلف آمده ، در این جا همه در یک ردیف قرار داده شده است .

۱۶۴، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۳، ۱۵۲
 ۲۱۵، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۶، ۱۷۱، ۱۶۶
 ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲
 ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸
 ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۴۷
 ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۹
 ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹
 ۴۱۸، ۴۱۳، ۳۸۸، ۳۲۶
 اوده ۹۳
 ایالات بومی هندوستان ۱۲۴
 ایالات هندوستان بریتانیا ۱۲۴
 ایالات هندوستان خاص ۱۲۴
 ایتالیا ۱۰۸، ۱۰۹
 ایران ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷
 ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۴۷
 ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۸
 ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
 ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۴، ۱۹۷
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
 ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴
 ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲
 ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳
 ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷
 ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹
 ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰
 ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴
 ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶
 ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷
 ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰
 ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸
 ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۰

۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۴
 ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۶، ۳۳۹
 ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰
 ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳
 ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۸۹
 استرالیا ۱۰۰
 اسدآباد، اسدآباد همدان ۲، ۳، ۲، ۱
 ۵، ۶، ۷، ۱۲، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳
 ۲۴، ۲۸، ۳۶، ۳۸۹، ۳۶۶، ۳۶۷
 اسعدآباد کابل ۲۸۹
 اسعدآباد کتر ۷، ۱
 اسکندریه ۸۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۲
 اشرف ۱۴۴
 اصفهان ۳۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۳۲۶
 ۳۲۷
 اطاق موزه (طهران) ۲۶۸
 افغان، افغانستان ۱، ۷، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷
 ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰
 ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۳، ۱۱۴
 ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۰
 ۱۵۱، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۶۶
 ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰
 الموت ۲۹۳
 امامزاده احمد ۱، ۲، ۲، ۱۲
 امامزاده حمزه ۲۶۴
 امیریه ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰
 اندونزی ۱۰۰
 انگلیس # نکلستان، بریتانیا، بریتانیای کبیر
 ۳۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۶۲
 ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۸۶، ۸۸
 ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۱

۴۱۲،۴۱۱،۴۱۰،۴۰۹،۴۰۸،۴۰۷
ایرلند ۱۲۷

ب

باب عالی ۱۰،۱۰۵۲،۱۰،۳۳۸،۳۳۷
۳۵۳،۳۴۷،۳۴۵

باب همایون ۲۵۹
باختر ۱۱۴،۱۶
بارفروش (محل) ۲۵۵
بازار (حضرت عبدالعظیم) ۲۶۴
بازار استانبول ۳۵۵
بازار هرات ۴۱
باش شهبندریه دولت علیةایران درمصر ۱۴
باغ شاهی ۲۶۸
بالاحصار ۴۱
باندونگ ، جاوه ۱۰۹،۶۶
باغ ییلدیز ۳۵۹
بانک شاهنشاهی ۱۵۸
بحراحر، دریای احمر ۱۳۳،۹۰
بحر خزر ۱۲۹،۱۲۵
بحرالغزال ۱۱۹
بخارا ۴۳
برازجان ۳۵،۳۲
بروجرد ۲۶
برلن ۲۰۵
بروکسل ۳۲۳
بریتیش موزیوم ۹۹
بست حضرت معصومه (ع) ۱۷۰
بسنر ۳۶۶،۳۶۴،۲۴۹
بصره ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲
۳۶۸،۳۷۷،۲۳۲،۲۳۱،۲۱۵،۲۱۰
بنداد ۳۶۸،۳۰۷،۲۱۴،۲۱۲،۲۰۵
بلاد آذربایجان ۴۰۸
بلاد ایران ۲۷۴،۲۴۷
بلاد عربی ۴۱۸
بلاد قفقاز ۱۴۸

بلاد مسلمین ۲۰۱
بلغار ۴۰۹
بلوچستان ۳۵
بمبئی ۱۳۵،۹۲،۳۱،۰۳۰
بندر بوشهر ، بوشهر ۳۶،۳۵،۳۲،۱۳
۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۴،۱۳۳،۹۰
۲۹۹،۲۰۲،۱۴۳،۱۳۸
بندر طرابوزان ، طرابوزان ۳۳۴،۳۳۳
۳۴۷،۳۴۴،۳۳۷،۳۳۶،۳۳۵
بنگاله ۹۳
بوسنه ۴۰۹
بولاق ۱۵
بیت المقدس ۲۹۲،۳۵
بیروت ۳۱۱،۲۹۰،۲۸۹

پ

پارك صدر اعظم ۲۶۰،۲۵۹
پاریس ۹۹،۹۷،۹۳،۸۸،۸۷،۶۵،۲۰،۵
۱۰۷،۱۰۶،۱۰۵،۱۰۴،۱۰۳،۱۰۲
۱۳۲،۱۲۰،۱۱۷،۱۱۶،۱۰۹،۱۰۸
۱۵۳،۱۵۲،۱۵۰،۱۴۷،۱۳۵،۱۳۳
۳۱۲،۳۰۴،۲۹۸،۲۸۹،۱۵۸،۱۵۶
۳۵۵،۳۲۳،۳۲۱
پترزبورگ ، پترزبورغ، پتروگراد، سنت
پترزبورگ ۱۵۱،۱۴۹،۱۳۲،۱۴،۱۱
۱۵۹،۱۵۷،۱۵۶،۱۵۵،۱۵۳،۱۵۲
۲۸۶،۲۳۶،۱۶۵،۱۶۴،۱۶۲،۱۶۰
۳۲۲
پست فرانسه ۱۰۳
پستخانه‌های ایران ۲۵۱
پشتکوه ایلام ۱۸
پلیس انگلستان ، پلیس لندن ۱۰۵،۱۰۴
۱۰۷
پلیس فرانسه ، پلیس پاریس ۱۰۶، ۱۰۵
۱۰۷
پنجاب ۹۳،۱۶

حیاط آبدارخانه ۲۶۶
 حیدرآباد ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲
 حیدرآباد دکن ۱۰۸، ۹۳
 حیدرآباد هند ۹۳
خ
 خان خلیلی ۵۱
 خانقین ۳۰۷، ۲۰۳
 خانه سید واقع در نشاطی ۲۵۳
 خاور ۱۱۴، ۱۶
 خاور نزدیک ۳۶۶
 خراسان ۲۰۰، ۱۴۲، ۳۶، ۳۴
 خرطوم ۳۱۳، ۱۱۹
 خمسه ۲۴۹
 خیابان بالا ۴۱
 خیابان ابوطبقه ۶۲
 خیابان دولت ۲۶۹
 خیابان کلیشی ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۳
 خیابان محمدعلی ۶۲
د
 دارالایقامها ۴۰۸
 دارالمجزه ۴۰۸
 دارالعلوم علیکره ۹۵
 دارالفنون (در استانبول) ۲۷۷
 داغستان ۶۶
 دانشگاه سوربون ۱۱۸
 دربار ایران ۲۵۹، ۲۷۸، ۳۵۰، ۳۵۵
 ۳۵۷
 دربار عثمانی ۲۴۴
 دروازه شمیران ۲۷۴
 درون بست (حضرت عبدالعظیم) ۱۷۰
 دفتر خانه سفارت (در پترزبورگ) ۱۱
 دفتر کدخدای محله روسی ۱۱
 دوشان تپه ۲۶۰
 دنقلا ۱۱۹
 دنیای جدید ۴۱۳

پیشاور ۴۰۵، ۱۲۳
ت
 تالار شمس العمارة ۲۵۹
 تالارهای موزه ۲۵۹
 تبریز ۱۶۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۷
 ۴۱۱
 تجارتخانه های اروپ ۸۶
 تخت مرمر ۲۵۹
 ترك، تركيا، تركيه ۱۰۰، ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۲۰۹، ۲۵۱
 ۳۴۹، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۴۰۹
 تركستان شرقی ۶۶
 تركستان غربی ۶۶
 تغلیس ۱۶۵
 توقیفگاه قزوین ۲۵۶
 تونس ۱۱۷، ۱۰۹، ۹۳، ۸۸، ۶۶
ج
 جامع طنطا ۶۴
 جبال پیرنه ۳۷۸
 جدنه ۹۲، ۳۰
 الجزائر ۶۶، ۸۸، ۱۰۵، ۲۴۷
 جزائر بحر محیط ۶۶
 جزائر فیلیپین ۱۰۰
 جزیره ابا (اما) ۱۱۹
 جزیره ضرار آنکولا ۱۱۹
 جزیره العرب ۳۸۹
 جعفرآباد شمیران ۲۷۲
 جلالآباد ۳۸
 جیمس استریت ۱۲۲
چ
 چرکس ۱۲۴
 چین ۶۶
ح
 حاج طرخان ۱۴۸
 حجاز ۳۳، ۱۰۱، ۲۴۷

سبزه میدان (طهران) ۲۶۰،۲۵۹
 سرای ابراهیم بیک مویلجی ۶۲
 سرای سلطان ۱۱
 سرای سلطنتی ۲۶۱
 سرای نوربیک ۴۱
 سرای همایون ۳۵۱،۱۱
 سربازخانه فوج پنجم (شکاکی) ۲۷۰
 سربازخانه قراولان ۲۶۷
 سربازخانه مجاورفوج پنجمشکاکی ۲۷۱
 سردر ارك همایون ۲۶۰
 سردرشمس العمارة ۲۵۹
 سعدآباد ۱۵،۷،۲
 سفارت آلمان ۲۶۱
 سفارت آمریکا ۲۶۱
 سفارت اطریش ۲۶۱
 سفارت انگلیس ۲۶۱،۲۳۵،۸۸
 سفارت انگلیس درپاریس ۱۰۵
 سفارت ایران (قنصلگری یا کنسولگری
 ایران) ۱۶۴،۱۵۳،۱۴
 سفارت ایران دراستانبول ۲۴۸
 سفارت ایران در روسیه ۲۳۵
 سفارت بلژیک ۲۶۱
 سفارت عثمانی ۳۵۲،۲۶۱
 سفارت فرانسه ۲۶۱
 سفارتخانه‌های ایران ۱۴
 سفارت روس ۲۶۱، ۱۶۴
 سفارت هلند ۲۶۱
 سند ۹۳
 سودان ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۹، ۱۰۰، ۶۶
 ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۶
 سوریه ۱۰۸، ۱۰۰، ۶۹، ۶۵، ۶۳، ۵۱
 ۱۱۷
 سوئز ۹۰، ۵۱
 سویس ۳۶۰، ۵۱
 سه ده (اصفهان) ۱۳۹، ۲۷

دهخوارقان ۳۵۷
 دهلی ۱۲۴
 دیوارچین ۳۷۸
 ر
 راه ارض روم ۳۳۵
 راه انزلی ۲۰۰
 راه اهواز ۱۹۹
 رامچمن (درافغانستان) ۴۲، ۴۱
 راه عشقآباد ۲۵۶
 راه قفقاز ۱۶۲
 راه کوته (درافغانستان) ۴۲
 راه مازندران ۲۵۶، ۲۵۵
 راه واگون (درمحلات) ۱۵۸
 رودخانه سرخاب (آجی‌جای تبریز) ۳۴۶
 رودکارون ۱۹۹، ۱۵۹، ۱۵۸
 رودنیل ۹۸
 روس ، روسیه ۱۰۶، ۸۰، ۶۶، ۱۴، ۱۳
 ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۵
 ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۷
 ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴
 ۲۳۲، ۲۰۶، ۲۰۰، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۱
 ۴۰۹، ۴۰۴، ۳۹۰، ۳۲۲، ۲۹۹، ۲۸۷
 ۴۱۵
 روم ۴۱۵، ۳۷۸، ۲۲، ۲۱
 رویال هتل ۱۴۹
 ز
 زندان انگلیسیها ۳۱۲
 زندان غزنه ۴۲، ۳۹
 زندان قزوین ۲۵۲
 ژ
 ژنو ۳۶۰
 س
 سامره (سرمن‌رای) ۲۱۶، ۲۱۲، ۲۰۴
 ۲۸۷
 ساوه ۹۲

سیدنا الحسین ۶۲

سیلان ۱۰۹

ش

شام ۴۱۸،۴۱۴

شامات ۲۴۷،۳۵

شرق ، مشرق ، مشرق زمین ۱۳۳،۱۳۲

۳۷۶،۳۳۹،۳۳۸،۲۸۲،۱۶۱،۱۶۰

۴۱۵،۴۰۱،۳۸۱

شرق وغرب جهان ۳۷۸

شش گاو ۴۳

شکلان تبریز ۳۳۸

شمال ایران ۲۴

شمس العمارة ۲۶۷

شیراز پور (شهر) ۴۵

شیراز ۲۴۰،۲۱۱،۱۳۹،۱۳۸،۱۳۷،۳۵۵

ص

صاحبقرانیہ ۲۶۹،۲۶۷

صوفیہ ۳۵۳

ض

ضرابخانہ مبارکہ ۱۶۲

ط

طرابلس ۲۴۷

طوس ۴۱،۴۰

طوطی خانہ ۳۵۵

طهران ۳۶،۳۴،۲۶،۲۵،۲۴،۱۸،۱۳

۱۳۸،۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵،۹۲،۴۱،۴۰

۱۴۴،۱۴۳،۱۴۲،۱۴۱،۱۴۰،۱۳۹

۱۶۵،۱۶۴،۱۶۳،۱۶۲،۱۵۴،۱۴۷

۲۰۲،۱۹۹،۱۷۱،۱۶۹،۱۶۷،۱۶۶

۲۳۱،۲۱۷،۲۱۴،۲۰۵،۲۰۴،۲۰۳

۲۵۷،۲۵۵،۲۵۲،۲۴۹،۲۴۱،۲۳۳

۲۸۷،۲۸۳،۲۸۰،۲۷۱،۲۶۷،۲۶۶

۳۲۱،۳۱۷،۳۰۲،۳۰۰،۲۹۶،۲۹۳

۳۶۸،۳۵۲،۳۴۷،۳۴۵،۳۳۴

ع

عبدالغظیم - حضرت ، شہزادہ عبدالغظیم

۱۶۹،۱۶۸،۱۵۸،۱۴۵،۱۴۰،۱۳۹

۲۵۵،۲۰۳،۲۰۲،۱۷۶،۱۷۱،۱۷۰

۳۰۸،۳۰۶،۲۸۳،۲۶۴،۲۶۳،۲۵۶

۳۳۶

عتبات عالیات ۲۱۸،۱۷۰،۲۸،۲۶،۹

عثمانی ۵۶،۵۵،۵۳،۱۸،۱۱،۱۰،۷

۲۰۱،۱۵۱،۱۵۰،۱۲۷،۱۰۹،۱۰۱

۳۰۳،۲۵۱،۲۴۶،۲۴۵،۲۰۵،۲۰۴

۳۵۳،۳۵۱،۳۴۷،۳۴۰،۳۵۵،۳۳۴

۳۷۰،۳۶۶،۲۶۳،۳۶۱،۳۵۷،۳۵۶

۴۰۹

عدن ۱۲۵

عراق عرب ۳۰۳،۲۳۷،۲۰۳،۱۰۰،۳۵

۴۱۴،۳۳۴،۳۰۹

عربستان ۲۵۰،۱۳۴،۱۳۳

عمارت بادگیر ۲۶۷،۲۵۹

عمارت دولتی ۲۶۶

عمارت مخصوص ۳۵۵

غ

غرب، مغرب زمین ۴۰۱،۳۸۱،۲۰۵،۸۸

۴۱۵،۴۱۰

ف

فاس ۸۸،۸۷

فارس ۴۱۷،۳۸۹،۱۱۳،۳۵،۲۴

فرانسہ ۱۰۸،۱۰۶،۱۰۴،۹۷،۹۶

۱۲۸،۱۱۹،۱۱۸،۱۱۷،۱۱۶،۱۱۵

۱۵۹،۱۵۲،۱۴۸،۱۳۶،۱۳۴،۱۳۳

۴۰۹،۳۸۸،۲۸۹

فرانکفورت ۲۹۸

فراء (شہر) ۳۸

فرنک، فرنکستان ۱۵۴،۱۵۳،۱۴۳،۲۱

۳۷۵،۳۲۸،۳۲۳،۲۲۱،۱۶۲

فلسطين ۴۱۴،۳۸۹

ق

- قاهره ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۸، ۸۵، ۶۵، ۶۲، ۵۱، ۱۰۴
 ۱۵۰۰، ۱۳۸، ۱۲۸، ۱۱۵، ۱۰۵، ۱۰۴
 ۳۱۲، ۲۳۳، ۱۵۲، ۱۵۱
 قبرس ۲۰۹، ۱۲۵
 قبرستان ماچکا ۲۶۳
 قبور انبیاء و اولیاء ۲۹۲
 قراولخانه میدان مشق ۲۷۰
 قزوین ۲۵۲، ۱۴۵، ۲۸، ۲۴، ۲۳، ۲۲
 قسریض ۲۶۶
 قسریک ۲۴۹
 قصر، قسریسلطنتی ۲۸۷، ۲۱۸، ۲۱۴، ۲۱۱
 قطفیف ۱۳۴
 قفقاز ۶۶
 قلمه ۶۳، ۶۲
 قلل مرتفع کوهها ۳۷۸
 قلهک ۲۴۱
 قم ۲۰۲، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۳۹، ۲۶
 قندهار ۱۲۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱
 قنسولگری ایران دروین ۱۵۹، ۱۴
 قهوه‌خانه سورت ۳۴۲
 ک
- کابل ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۱۵، ۹، ۷، ۱
 ۳۶۸، ۱۵۰، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱
 کاخ سلطان ۳۵۹
 کاخ ییلدیز ۳۵۵
 کارخانه ذوب آهن، کارخانه آهن آب کنی
 ۱۴۴، ۱۴۲
 کارخانه‌های انگلیسی و هلندی ۳۵۵
 کارلتون کلوب ۳۲۱
 کاروانسرای امیر ۲۶۰
 کاروانسرای حاج سید حسین ۲۵۵
 کاروانسرای کربلای عوض ۱۳۴
 کاشان ۱۲۹

- کافذخانه استانبول ۲۵۰، ۲۴۹
 کانال سوئز، ترعسوئز ۱۰۰، ۹۰، ۵۱، ۴۹
 کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد ۳۵۵
 کتابخانه دانشکده الهیات (دبیاجه)
 کتابخانه دانشکده حقوق (دبیاجه)
 کتابخانه شخصی آقای غیائی ۲۸۰
 کتابخانه شخصی آقای مجتبی مینوی ۴۲۱
 کتابخانه فرهنگ اصفهان ۳۲۴
 کتابخانه فرهنگ بوشهر (دبیاجه)
 کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۰۹، ۱۳
 کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار (دبیاجه)
 کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ۳۲۹،
 ۳۲۳، ۳۴۰
 کتابخانه ملک ۳۲۹
 کتابخانه‌های طهران ۸۵
 کتابخانه‌های مشهد ۸۵
 کربلا ۲۱۷، ۳۴
 کردستان ۳۲۵
 کرمان ۳۴۲، ۲۱۵، ۳۵
 کرمانشاه ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۰۲
 کرمانشاهان ۱۹۰، ۱۸۹
 کرة عطارد ۴۱۴
 کریمه ۱۲۴
 کشتی حسین پاشایی ۳۳۵
 کشمیر ۱۲۳
 کشورهای آسیا ۱۶۵
 کشورهای اسلامی، ممالک اسلامی ۲۰۷،
 ۳۱۰، ۳۰۹، ۲۸۶، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۰۹
 ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۳۲
 کشورهای عربی و اسلامی ۴۱۳
 کشورهای مشرق ۲۹۵
 کعبه معظمه ۵۳، ۳۵، ۳۴
 کلکته ۱۰۷، ۹۵، ۹۴، ۳۲
 کتر ۱۵، ۹، ۷، ۱

محله سيدان ۶۰۳،۲۰۱
 محله نشاطش ۲۴۵
 محمودآباد ۱۶۲،۱۴۲
 مدرس ۹۵
 مدرسه اعزة حيدرآباد ۹۳
 مدرسه دارالفنون ۵۹،۵۸،۵۶،۵۵
 مدرسه دولتي جماليه ۵
 مدرسه سعادت بوشهر ۴۱۹،۱۳۵
 مديترانه ۱۳۳
 مدينه طيبه ۳۵
 مراکش ۸۸،۸۷،۶۶
 مرداب رشت ۲۰۰
 مرند ۳۳۸
 مرو ۱۲۹،۱۲۶،۱۲۵
 مريضخانه پرت سعيد ۸۵،۷۸
 مريضخانه‌های جديد ۴۰۸
 مزار تربت يحيى افندي ۳۵۹
 مسجد اياصوفيه، جامع اياصوفيه ۵۹،۵۴
 ۳۴۱
 مسجد جامع ۴۰
 مسجد سلطان احمد ۵۹،۵۴
 مسجد حميديه ۲۵۰
 مسجد ملافيض الله دربندی ۱۷۰،۱۶۷
 مسکو ۱۵۱،۱۵۰،۱۴۹،۱۴۸،۱۳۲
 ۱۶۵،۱۶۲،۱۶۰،۱۵۷،۱۵۶،۱۵۲
 مشهد مقدس ۲۵۶،۲۵۵،۴۰،۳۴
 مصر ۵۲،۵۱،۵۰،۴۰،۲۲،۲۱،۱۷،۱۴
 ۶۹،۶۸،۶۶،۶۵،۶۴،۶۳،۶۲،۶۱
 ۷۸،۷۷،۷۶،۷۵،۷۴،۷۳،۷۲،۷۱
 ۹۰،۸۹،۸۸،۸۷،۸۶،۸۵،۸۴،۸۳
 ۱۰۱،۱۰۰،۹۹،۹۸،۹۴،۹۲،۹۱
 ۱۰۷،۱۰۶،۱۰۵،۱۰۴،۱۰۳،۱۰۲
 ۱۱۵،۱۱۴،۱۱۱،۱۱۰،۱۰۹،۱۰۸
 ۱۲۵،۱۲۴،۱۲۰،۱۱۹،۱۱۸،۱۱۶
 ۱۳۵،۱۳۰،۱۲۹،۱۲۸،۱۲۷،۱۲۶

کنگاور ۲۰
 كنيسه سال پول ۸۵
 كوچه سز ۱۰۹،۱۰۷
 كوچه مارتل ۱۰۹
 گزی
 گند يهوديها ۶۲
 گران هتل ۱۵۱
 گردکوه ۲۹۳
 گردوفان ۱۱۹

ل

لندن ۹۹،۹۷،۹۶،۸۵،۸۴،۷۵،۳۵
 ۱۲۰،۱۱۷،۱۰۷،۱۰۳،۱۰۲،۱۰۱
 ۱۳۶،۱۳۳،۱۳۲،۱۳۱،۱۲۲،۱۲۱
 ۲۰۸،۲۰۶،۲۰۵،۱۵۶،۱۵۳،۱۵۲
 ۲۳۵،۲۳۴،۲۳۲،۲۳۱،۲۲۱،۲۱۵
 ۲۵۰،۲۴۶،۲۴۴،۲۴۲،۲۳۸،۲۳۷
 ۲۹۹،۲۹۸،۲۸۹،۲۸۶،۲۸۱،۲۷۷
 ۳۶۶،۳۵۵،۳۰۳،۳۰۱،۳۱۷،۳۱۲،۳۰۶
 لوزان ۳۵۹
 لهوگرد ۳۹
 لیدن ۲۵۰

م

مارسی ۲۰۶،۲۰۵
 مازندران ۲۰۰،۱۴۷،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۲
 ماوراءالنهر ۲۲۷،۶۶
 مجالس شوری ۴۰۸
 مجلس اصلاح وترقی عسکری درکابل ۱۵۳
 مجلس اعيان انگليس ۸۹
 مجلس شورای ملی، مجلس ۳۶۸، ۳۶۷
 ۳۶۹
 محاکم عدليه ۴۰۷
 محبس عمومی ۳۳۵
 محکمه قانونی ۴۱۰
 محلات طهران ۱۵۸
 محله سنکلیج ۲۴

نیشاپور ۴۳
نیل سفید ۱۱۹

و

واشنگتن ۳۸۸
وزارت امور خارجه (ایران) ۱۰۳۶۸
وزارت امور خارجه انگلستان (انگل)
۲۰۱۲۸، ۱۲۰۰، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵
۲۴۳

وزارت امور خارجه فرانسه ۱۰۶
وزارت روس ۱۶۴
ولادی قفقاز ۲۳۴، ۱۴۸
ویانه ۳۵۸
ویدرزند ۹۲

وین (وینه) ۲۹۸، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۴

ه

هتل اسلاو ۱۴۹
هتل پورپ ۱۵۱
هرات ۴۳، ۴۱، ۳۹، ۳۸
هرسک ۴۰۹
هلند ۶۶
همدان ۱۵۰، ۳۶، ۲۴، ۲۳، ۲۰، ۱۳، ۷، ۱
۳۶۷

هند، هندوستان ۱۰۳۰، ۲۲، ۲۱، ۱۶، ۹
۷، ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۵، ۳۲
۳، ۹۲، ۸۰، ۶۶، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸
۰۲، ۱۰، ۱۰، ۱۰۰، ۹۹، ۹۶، ۹۵، ۹۴
۲۴، ۱۲۳، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹
۰۹، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۳۱، ۱۲۵
۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۸۰، ۲۷۷
۴۱۳، ۳۹۸، ۳۸۴

ی

یمن ۲۵۰، ۲۰۴، ۱۰۰، ۶۰، ۵۹
یونان ۳۸۹

۲۰۹، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۳۸، ۱۳۷
۰۳۰۳، ۲۹۹، ۲۹۴، ۲۸۹، ۲۸۳، ۲۸۰
۰۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۷، ۳۰۴
۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۳

مطبعة ثبات استانبول ۱۵۳
مطبعة المعارف بیروت ۲۹۳
مقبرة ولیعهدی ۲۶۵
مکان مشرف ۴۰

مکه معظمه، ام القری ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶
۰۴، ۰۴۱، ۰۴۳، ۰۴۶، ۰۵۳، ۰۹۲، ۱۰۰
۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۰۹، ۲۳۶، ۲۹۲

ممالک اروپا ۱۶۵
ممالک غرب ۴۰۹
ممالک غیر مهم ۴۱۱
موزه استانبول ۳۶۴
مؤسسه تذکار سیدجمال الدین افغانی ۵۱
۶۲

مونخ ۱۵۸، ۱۵۶
مهمانخانه سلطانی (واقع در تشویقیه
نشاطاشی) ۲۵۰
میدان توپخانه ۲۵۹، ۲۶۰
میدان محمد علی (منشیه الكبرى) ۸۷
میدان مشق ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
۲۷۲

ن

نارنجستان، نارنجستان شاهی ۲۶۷، ۲۵۹
ناشینال لیبیرال کلوب (باشگاه ملی
آزادخواهان) ۲۳۲، ۲۰۶
نجد ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۳، ۲۰۵، ۲۵۰
نجف اشرف ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱
۳۴۲، ۱۳۹، ۱۱۷، ۳۴
نظمیه مصر ۳۱۳، ۷۶
نمایشگاه جهانی، اکسپوزیسیون ۱۰۸
۱۵۹، ۱۵۸

محله سيدان ۶،۳،۲،۱	
محله نشاطش ۲۴۵	۸۱
محمودآباد ۱۶۲،۱۴۲	۱۰۹
مدرس ۹۵	۱
مدرسه اعزة حيدرآباد ۹۳	۳
مدرسه دارالفنون ۵۵،۵۶،۵۸،۵۹	
مدرسه دولتي جماليه ۵	
مدرسه سعادت بوشهر ۴۱۹،۱۳۵	
مديترانه ۱۳۳	
مدينه طيبه ۳۵	
مراکش ۸۱،۸۷،۶۶	
مرداب رشت ۲۰۰	
مرند ۳۳۸	
مرو ۱۲۹،۱۲۶،۱۲۵	
مريضخانه پرت سعيد ۸۵،۷۸	
مريضخانه های جديد ۴۰۸	
مزار تربت يحيى افندي ۳۵۹	
مسجد اياصوفيه، جامع اياصوفيه ۵۹،۵۴	
۳۴۱	
مسجد جامع ۴۰	
مسجد سلطان احمد ۵۹،۵۴	
مسجد حميديه ۲۵۰	
مسجد ملافيض الله دربندي ۱۷۰،۱۶۷	
مسکو ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۲	
۱۶۵، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۲	
مشهد مقدس ۲۵۶، ۲۵۵، ۴۰، ۳۴	
مصر ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۳۰، ۲۲، ۲۱، ۱۷، ۱۴	
۶۹، ۶۸، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱	
۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱	
۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳	
۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۴، ۹۲، ۹۱	
۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲	
۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸	
۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶	
۱۳۵، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶	
	ل
	،۹۹،۹۷،۹۶، ۸۵، ۸
	،۱۲۰،۱۱۷،۱۰۷،۱۰
	،۱۳۶،۱۳۳،۱۳۲،۱۲
	،۲۰۸،۲۰۶،۲۰۵،۱۶
	،۲۳۵،۲۳۴،۲۳۲،۲۲
	،۲۵۰،۲۴۶،۲۴۴،۲۱
	،۲۹۹،۲۹۸،۲۸۹،۲۱
	۳۶۶،۳۵۵،۳۰۳،۳۰۳
	م
	۲۰۰،۱۴۷،۱۴۵،۱۲
	۲۱
	عسكري درکابل ۱۵۳
	۸۹
	مجلس ۳۶۸، ۳۶۷

ماخذ

الف - کتب

- ۱- آراء ومعتقدات سيد جمال الدين افغانى، تأليف: مرتضى مدرسى چهاردهى .
- ۲- احياى فكر دينى در اسلام نوشته: دكتور، محمد اقبال پاكستانى، ترجمه احمد آرام.
- ۳- اسرار و رموز، اثر منظوم دكتور محمد اقبال پاكستانى.
- ۴- اعيان الشيعه (عربى)، جلد ۱۶، تأليف: محسن امين عاملى .
- ۵- المآثر والآثار، تأليف: محمد حسنخان اعتماد السلطنة .
- ۶- المنجد، چاپ نوزدهم تأليف: لويس معلوف.
- ۷- اندیشه‌هاى ميرزا آقاخان كرمانى، تأليف: دكتور فریدون آدميت .
- ۸- انقلاب يانهضت سيد جمال الدين اسدآبادى، تأليف: حسين عبداللهى خوروش .
- ۹- انقلاب مشروطيت ايران، جلد اول تأليف: دكتور مهدى ملكزاده .
- ۱۰- انقلاب مشروطيت ايران وریشه‌هاى اجتماعى واقتصادى، تأليف: م. پاولويچ وترياس. ايرانسكى، مترجم هوشيار .
- ۱۱- انقلاب ايران، تأليف: ادوارد برون ترجمه پزوه .
- ۱۲- ايرانى الاصل بودن سيد جمال الدين اسدآبادى، تأليف: صفات الله جمالى .
- ۱۳- ايران ومسألة ايران، جلد اول تأليف: مستر كورزون ترجمه محمودخان افشار(نسخه خطى - كتابخانه فرهنگ اصفهان) .
- ۱۴- بازيكرا انقلاب شرق، تأليف: مهرباب اميرى .
- ۱۵- بزرگان عالم، تأليف: عباس فروتن .
- ۱۶- تاريخ ايران (از كتب درسى)، تأليف: عباس پرويز نصرالله فلسفى؛ على اصغر شميم - ۱۳۴۵
- ۱۷- تاريخ بيدارى ايرانيان، تأليف: ناظم الاسلام كرمانى .
- ۱۸- تاريخ بيدارى ايرانيان، تأليف: حبيب الله مختارى .
- ۱۹- تاريخ الدخانيه قرارداد رزى ۱۸۹۰ يا تاريخ انحصار دخانيات در سال ۱۳۰۹ هـ . ق تأليف: شيخ حسن كربلايى با مقدمه وتحشيه ابراهيم دهگان .

- ۲۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد پنجم تألیف: محمود محمد
- ۲۱- تاریخ سیاسی میرزا علیخان امینالدوله به کوشش حافظ فرمانفرمایان .
- ۲۲- تاریخ مشروطیت ایران، تألیف: حاجی شیخ مهدی شریف (نسخه خطی) - تاریخ تحریر ۱۳۳۳ قمری - کتابخانه ملک .
- ۲۳- تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده ، تألیف: سید محمد رشید رضا .
- ۲۴- تاریخ ایران جلد دوم، تألیف: ژنرال سرپرسی سایکس. ترجمه فخر داعی گیلانی
- ۲۵- تاریخ مشروطه ایران، تألیف: احمد کسروی .
- ۲۶- تمة البیان فی تاریخ الافغان (عربی)، تألیف: سید جمال الدین حسینی .
- ۲۷- تحریم تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران، تألیف: ابراهیم تیموری .
- ۲۸- تحریم تنباکو، تألیف: محمد رضا زنجانی .
- ۲۹- ترجمه دو نامه از بزرگترین فیلسوف سید جمال الدین اسدآبادی، ترجمه: نویسنده جنایات تاریخ .
- ۳۰- تمایز روحیات شرق و غرب، تألیف: دکتر حسن پزشکزاد .
- ۳۱- التوفیقات الالهامیه (عربی)، تألیف: محمد مختار پاشا .
- ۳۲- جاویدنامه، اثر منظوم: دکتر محمد اقبال پاکستانی .
- ۳۳- حاضر العالم الاسلامی (عربی)، تألیف: لوتروپ استودارد جزء اول.
- ۳۴- حکایت قهوه خانه سورت، تألیف: میرزا آقاخان کرمانی (نسخه خطی) - تاریخ تحریر: ۱۳۲۰ قمری - کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران).
- ۳۵- حیات یحیی، جلد اول تألیف: میرزا یحیی دولت آبادی .
- ۳۶- خاطرات سید جمال الدین افغانی، تألیف: محمد پاشا مخزومی ترجمه مرتضی مدرس چهاردهی .
- ۳۷- خاطرات کلنل کاساگوفسکی، تألیف: کلنل کاساگوفسکی ترجمه عباسقلی جلی .
- ۳۸- خاطرات و خطرات، تألیف: مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنة) .
- ۳۹- خلسه (خوابنامه اعتماد السلطنة) یا يك پرده از اسرار انحطاط ایران ، تألیف: محمد حسنخان اعتماد السلطنة
- ۴۰- درس اللغة والادب (مجموعه مقالات عربی)، گرد آورنده: محمد محمدی .
- ۴۱- دوره خوف و وحشت یا سیاحتنامه حاج سیاح محلاتی، تألیف: حاج سیاح محلاتی (نسخه ماشینی - کتابخانه مجلس شورای ملی) .
- ۴۲- دفاع از سید جمال الدین اسدآبادی، تألیف: سیدهادی خسروشاهی .
- ۴۳- دائرة المعارف بطرس بستانی، مجلد پنجم، تألیف: المعلم بطرس البستانی بیروت ۱۸۸۱
- ۴۴- دبستان الفرصة (دیوان فرصت الدولة) .
- ۴۵- روزگاری که گذشت، تألیف: صنعتی زاده کرمانی .
- ۴۶- روزنامه اعتماد السلطنة (وقایع یومیه)، یادداشت های روزانه محمد حسنخان اعتماد السلطنة (نسخه خطی - کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد) .

ماخذ

تب

- بمعتقدات سید جمال‌الدین افغانی، تألیف: مرتضی‌مدرسی چهاردهی .
فکر دینی در اسلام نوشته: دکتر، محمد اقبال پاکستانی، ترجمه احمد آرام.
ورموز، اثر منظوم دکتر محمد اقبال پاکستانی.
اشیعه (عربی)، جلد ۱۶ تألیف: محسن امین‌عاملی .
والآثار، تألیف: محمد حسنخان اعتماد السلطنة .
چاپ نوزدهم تألیف: لوئیس معلوف.
مای میرزا آقاخان کرمانی، تألیف: دکتر فریدون آدمیت .
پانهضت سید جمال‌الدین اسدآبادی، تألیف: حسین عبداللہی خوروش .
مشروطیت ایران، جلد اول تألیف: دکتر مهدی ملکزاده .
مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی، تألیف: م. پاولویچ وتریاس .
سکی، مترجم هوشیار .
ایران، تألیف: ادوارد برون ترجمه پژوه .
الاصل بودن سید جمال‌الدین اسدآبادی، تألیف: صفات‌الله جمالی .
ومسألة ایران، جلد اول تألیف: مستر کورزون ترجمه محمودخان افشار (نسخه
- کتابخانه فرهنگ اصفهان) .
انقلاب شرق، تألیف: مہراب امیری .
عالم، تألیف: عباس فروتن .
یران (از کتب درسی)، تألیف: عباس پرویز نصرالله فلسفی؛ علی اصغر
۱۳۴۵
بداری ایرانیان، تألیف: ناظم‌الاسلام کرمانی .
بداری ایرانیان، تألیف: حبیب‌الله مختاری .
بخانیه قرارداد رژی ۱۸۹۰ یا تاریخ انحصار دخانیات در سال ۱۳۰۹ هـ . ق
شیخ حسن کربلایی با مقدمه و تحشیه ابراهیم دهگان .

- ۲۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد پنجم تألیف: محمود محمود.
- ۲۱- تاریخ سیاسی میرزا علیخان امینالدوله به کوشش حافظ فرمانفرمایان .
- ۲۲- تاریخ مشروطیت ایران، تألیف: حاجی شیخ مهدی شریف (نسخه خطی) - تاریخ تحریر ۱۳۳۳ قمری - کتابخانه ملک .
- ۲۳- تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده ، تألیف: سید محمد رشید رضا .
- ۲۴- تاریخ ایران جلد دوم، تألیف: ژنرال سرپرسی سایکس. ترجمه فخرداعی کیلانی .
- ۲۵- تاریخ مشروطه ایران، تألیف: احمد کسروی .
- ۲۶- تتمه البیان فی تاریخ الافغان (عربی)، تألیف: سید جمال الدین حسینی .
- ۲۷- تحریم تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران، تألیف: ابراهیم تیموری .
- ۲۸- تحریم تنباکو، تألیف: محمد رضا زنجانی .
- ۲۹- ترجمه دو نامه از بزرگترین فیلسوف سید جمال الدین اسدآبادی، ترجمه: نویسنده جنایات تاریخ .
- ۳۰- تمایز روحیات شرق و غرب، تألیف: دکتر حسن پزشکزاد .
- ۳۱- التوفیقات الالهامیه (عربی)، تألیف: محمد مختار پاشا .
- ۳۲- جاویدنامه، اثر منظوم: دکتر محمد اقبال پاکستانی .
- ۳۳- حاضر العالم الاسلامی (عربی)، تألیف: لوتروپ استودارد جزء اول.
- ۳۴- حکایت قهوه خانه سورت، تألیف: میرزا آقاخان کرمانی (نسخه خطی) - تاریخ تحریر ۱۳۲۰ قمری - کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران).
- ۳۵- حیات یحیی، جلد اول تألیف: میرزا یحیی دولت آبادی .
- ۳۶- خاطرات سید جمال الدین افغانی، تألیف: محمد پاشا مخزومی ترجمه مرتضی مدرس چهاردهی .
- ۳۷- خاطرات کلنل کاساگوفسکی، تألیف: کلنل کاساگوفسکی ترجمه عباسقلی جلی .
- ۳۸- خاطرات و خطرات، تألیف: مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) .
- ۳۹- خلسه (خوابنامه اعتماد السلطنه) یا یک پرده از اسرار انحطاط ایران ، تألیف: محمد حسنخان اعتماد السلطنه
- ۴۰- درس اللغة والادب (مجموعه مقالات عربی)، گرد آورنده: محمد محمدی .
- ۴۱- دوره خوف و وحشت یا سیاحتنامه حاج سیاح محلاتی، تألیف: حاج سیاح محلاتی (نسخه ماشینی - کتابخانه مجلس شورای ملی) .
- ۴۲- دفاع از سید جمال الدین اسدآبادی، تألیف: سیدهادی خسروشاهی .
- ۴۳- دائرة المعارف بطرس بسناتی، مجلد پنجم، تألیف: المعلم بطرس البستانی بیروت ۱۸۸۱
- ۴۴- دبستان الفرصة (دیوان فرصت الدولة) .
- ۴۵- روزگاری که گذشت، تألیف: صنعتی زاده کرمانی .
- ۴۶- روزنامه اعتماد السلطنه (وقایع یومیه)، یادداشت های روزانه محمد حسنخان اعتماد السلطنه (نسخه خطی - کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد) .

- ۴۷- رهبران مشروطه، جزء اول و دوم تألیف: ابراهیم صفایی .
- ۴۸- ریحان بوستان افروز، تألیف: میرزا آقاخان کرمانی (نسخه خطی - کتابخانه آقای مجتبی مینوی) .
- ۴۹- ریحانة الادب، جلد اول وسوم تألیف: محمد علی مدرس تبریزی (خیابانی) .
- ۵۰- زندگانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی تألیف مرتضی مدرس چهاردهی .
- ۵۱- سرگذشت زندگانی من، تألیف: شیخ ابراهیم زنجانی (نسخه خطی - کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران)
- ۵۲- سفرنامه حاج پیرزاده نائینی، تألیف: حاج پیرزاده نائینی (نسخه خطی - تاریخ تحریر ۱۳۰۶ قمری - کتابخانه مجلس) .
- ۵۳- سه مکتوب، تألیف: آقاخان کرمانی (نام نویسنده در این کتاب تصریح نشده است)، (نسخه خطی - کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران) .
- ۵۴- سیاستگران دوره قاجار، جلد اول تألیف: خان ملک ساسانی .
- ۵۵- سیاحتنامه ابراهیم بیك یا بلای تعصباو، جلد دوم تألیف: حاج زین العابدین مراغه‌ای .
- ۵۶- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی، تألیف: میرزا لطف‌الله .
- ۵۷- شرح حال عباس میرزا ملک آرا، تألیف: عباس میرزا ملک آرا .
- ۵۸- طبقات اعلام الشیعه، جزء اول مصنف: آغا بزرگ طهرانی .
- ۵۹- عالم نو اسلام یا امروز مسلمین، جلد دوم ترجمه: سید احمد مهنذب .
- ۶۰- عصری خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تألیف: ابراهیم تیموری .
- ۶۱- علل پیدایش مشروطیت در ایران، مصنف: عبدالله شعاعی طهرانی .
- ۶۲- غربزدگی، تألیف: جلال آل احمد .
- ۶۳- فرهنگ فارسی، جلد آ - فیجان تألیف: دکتر محمد معین .
- ۶۴- فکر آزادی، تألیف: دکتر فریدون آدمیت .
- ۶۵- قرآن مجید، ترجمه: الهی قمشه‌ای .
- ۶۶- قضا و قدر (هفتمین نشریه روزنامه عرفان) نوشته سید جمال الدین ترجمه: ابوالقاسم فرزانه یزدی .
- ۶۷- گفتار خوش یارقلی، تألیف: شیخ محمد محلاتی .
- ۶۸- مجموعه اسناد و مدارك چاپ نشده درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی، جمع آوری و تنظیم: دکتر اصغر مهدوی - ایرج افشار .
- ۶۹- مجموعه مقالات عروة الوثقی، نوشته: سید جمال الدین .
- ۷۰- مردان نامی شرق، تألیف: حسین فرخزاد .
- ۷۱- مردان خود ساخته، مقاله تقی زاده .
- ۷۲- مشاهیر الشرق (عربی)، تألیف: جرجی زبیدان .

ج - نشریه‌ها

- ۹۷- اختر، سال ۸۱ شماره ۱۶
- ۹۸- اطلاع، شماره ۹۱ سال ۱۳۰۱ و شماره ۱۶۱ سال ۱۳۰۴ و شماره ۴۰۰ سال ۱۳۱۴
- ۹۹- اطلاعات، شماره ۱۲۶۱۵ خرداد ۱۳۴۷ ص ۵
- ۱۰۰- امید، سال دوم (دوره جدید) شماره ۴۸
- ۱۰۱- ایران، شماره ۶۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴
- ۱۰۲- رستاخیز ایران، سال اول شماره ۴۳
- ۱۰۳- شفق، سال پنجم شماره ۶۱۱
- ۱۰۴- صوراسرافیل، شماره ۱۱-۱۲ رجب ۱۳۲۵

د - متفرقه‌ها

- ۱۰۵- نامه‌ای دیگر از سید خطاب به علما

